بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست ابواب قرابادین قادری

فهرست نسخه‌ها باب اول در ادویه سر

سکنجبینہا سفرجلی ممسک سکنجبینہا سفوفات شربتہا ضمادات طلاءات قیروطی
فیروزنوش ممسک فودنجی اقراص کمادات لخلخات معجونات مربیات مطبوخات نقوعات
باب سیزدہم در ادویہ جگر و زہرہ و سپرز و یرقان امرودیا انارنا سیاء کبری و صغری جوارشات
جنوبات دواء اللک کبیر دواء اللک صغیر دواء الکرکم کبیر دواء الکرکم صغیر ادویہ ہندیہ سکنجبینہا
سفوفہا شربتہا ضمادہا طلاءہا اقراص کلکلانجہا معجونات ماء الاصول ماء النقول
ماء البزور مطبوخات نقوعات **باب چہاردہم در ادویہ معا و قولنج و اسہال و زحیر و سحج و مغص**
و دیدانہا آبزنات بخور بنادقات تریاق الذہب جوارشات حبوبات حقنہا حمولات و حمولہا
دواء الفرس دیگر ادویہ ہا ادویہ ہندیہ روغنہا سفرجلی مسہل اسہالی سکنجبینہا سفوفہا
شربتہا شیافہا ضمادہا طلاءہا فلونیای رومی فلونیای فارسی وغیرہ فتیلہا مسہلہ اقراص
معجونات مرق **باب پانزدہم در ادویہ گردہ و مثانہ** آبزنات بخور بنادق البزور جوارشات
حبوب سفت حصاۃ حقنہا دواء مفتت حصاۃ ادویات مفردہ ادویہ ہندیہ روغنہای
سفوفہا شربتہا شیافہ ضمادات طلاء اقراص قطور معجونات نطولات **باب**
شانزدہم در ادویہ مقعد و رحم و قبل و بواسیر و اطریفلات آبزنہا بخورات جوارشات
حبوبات حمولات حقنہا ادویہ مدر حیض معہ مفردات ادویات اسقاط جنین ادویہ ہندیہ
ذرورات روغنہا سفوفات شربتہا شیافہا ضمادہا طلاءہا طبیخہا فرزجہا
اقراص کبوس ماء النقیع مسوحات معجونات مراہم نقوع نطولات تدابیر خناق الرحم تدبیر رجا
باب ہفدہم در ادویہ پستان خصیہ و آلت مقویہ باہ و مانع عسرت انزال مستلذ باہ اگر اواز کند و حابس سیلان
منی جوارشات حلواہا حبوبات دواء السنہ دواء المسک دواء التخنین وغیرہ ادویہ ہندیہ روغنہا
سفوفات شربتہا شیافات ضمادات طلاءات قرص عود کماد لبوب کبیر لبان مغلظ لبان مسکن معجونات
مربیات مراہم **باب ہژدہم در ادویہ مفاصل و وجع الظہر و حدبہ و ریاح الافرنج و وجع الورک و وجع الرکبہ و نقرس و عرق النساء**
و دوالی و داء الفیل و وجع الساقین و وجع العقب و وجع کف الرجل جوارش ہندیہ حبوبات حقنہا
دواہا مفاصل وغیرہ ادویہ ہندیہ روغنہا سفوفات شربتہا شیافہا

للّٰه الحمد که کتاب مستطاب از تصنیف محمد اکبر عرف محمد ارزانی موسوم

قرابادین قادری

در مطبع هندو پریس واقعهٔ دهلی باهتمام منشی پیاری لعل بزیور طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

ستای که شایان جناب مستطاب حضرت سبحانه وتعالی است بجز از ذات پاک نباید پس ستایندگان چنین
ذاتی را بغیر لا احصی ثناء علیک چه شاید سبحان الحکیم العظیم الذی له الکبریاء والجبروت ودرود نامحدود که ایزد
معبود بامر یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بدان حکم فرموده سزاوار درگاه عرش بارگاه پیغمبر ما
سلطان الانبیاء محمد رسول الله است صلی الله علیه وسلم که مقصود از خلقت آدم و مراد از آفرینش عالم
وجود فیض آمود ایشان بوده علیه وآله افضل الصلوات فی الملک والملکوت آما بعد بر رای حذاقت
پیرای طالبان حرف تحقیق وحکیمان ذی تدقیق محتجب نماند که اکبر وسائل واجل فضائل تر و باری خدمت خلق
او تعالی است برغبت وخاکساری چه خدمت واحترام خلایق که مرضاة مقدر بوده در حقیقت عبادت
وتعظیم خالق الخلق است جل جلاله و پیدا است که چون عبادت که محض استقبال رو استبشار است عبادت شکر
وسنت آمده پس مرتبه مباشرت علم ابدان که متضمن انواع خدمات ووسیله حصول اضعاف عبادات
وحسنات است اگر لله بوده بذر وده اعلی علیات درجه پذیرای باعز لامحاله فایق ترین مراتب
خواهد بود بملاحظه همین درویش محبت کیش معترف بعجز مرادی میر محمد اکبر عرف محمد ارزانی بعد تحصیل

سوم دیگر در تنقیح مسائل طبیه چند تمام نموده و تجربه و عمل کرده ام هندیان گذشته و خدمت عباد را سعادت
دانسته بر نیت آنکه این گدای بی سرو پای عبد الرحمن از این تنگنای تیره تر از دعای مردم بهره یابد کتابی چند
تالیف نموده درین علم که بزعم این عاجز بهره جدا از ان خالی از حسن و لطف نیست و سوال از عطیه کریم کارساز رحیم
بنده نواز آنکه مولفات این فقیر مخلوقات را نافع است و موج رحمت خلایق را بدان منتفع سازد درین غافل ما
از فضل خود خوشنودی مخلوقات خویش نموده و ما توفیقی الا بالله تا تالیف نخستین از ان مولفات تلخیص طب النبی
است که شیخ جلال الدین سیوطی رحمة الله تطبیق اقوال اطبا با حادیث شریف داده جمع نموده دوم طب الاکبر
است و سیوم مفرح القلوب و چهارم میزان الطب و پنجم تعاریف الامراض و ششم مجربات اکبری و درین زمان
۲۶ که سنه الهجری بهزار و یکصد و بیست و شش است از علم طبیبان مامور شده که قرابادینی بنویسد که بر فور فواید
الی یومنا هذا کسی ننوشته باشد و چون غرض عمده در جمیع ترکیب سهولت استخراج آن وقت حاجت بود
و حصول آن بیکار در تحریر تراکیب بذیل علل مخصوصه حسن نمود بهمان ترتیب مرتب ساخته بر اعضا سر تا بپا
و در هر جا ادویه هر عضوی مخصوص بود و انها بهمان جا نگاشته و مشترک النفع را در مبحث مقدم داشته و مجربات
هندیه را به ترتیب علل و حروف دال بر محل مخصوص ساخته در اسطه کلام که لازمه مقام طب است هیچ چیز بقدر
لابد فرو نگذاشته چنانچه بر حکیمان ارجمند و طبیبان طبع بلند حسن سعی این مستمند مستور نخواهد ماند و فقیر از
عزیزان دعا طلب دارم بنا بر آنکه بس عاجز و گنهگارم و نیز آنکه این فقیر بر جناب سامی عارف آب محبوب
سبحانی و مقبول یزدانی خلاصه خاندان نبوی و نقاوه دودمان مرتضوی حضرت سید عبد القادر جیلانی
رضی الله تعالی عنه مستفیضا ببرکات روحه المطهرة این نسخه را قرابادین قادری موسوم ساخته مامول از
درگاه شافی الاسقام آنکه ببرکت اهل بیت کرام و اولیای عظام برکافه انام مفید سازد بمنه و کرمه
تو بدانند که قرابادین لفظ یونانی است که برادویه مرکب اطلاق میکنند و درین رساله است دو باب است

باب اول در ادویه سر

مسطر نقل صغیر جهت تقویت دماغ و تصفیه ذهن و لون چنید است و لیفیا باستر خاص
مقصود ابراهیم سیر نارنج پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و پوست بلیله آمله تقشیر هر یک نیم
بهمن یا دام با گاو زبان سیا خته با عسل یا قند معقوم با مویز یا کشمش و قرص لبرشند و بقدر شیرینی اگر او چند کنند نفع دوا
کاغذ مسیاه قرشند نیز گفته تابلیل الجبشا بود و در هر چند عسل شیر خرد از انطا قرذ شیر دو گرما قند عوض عسل او تشرد در سرما

جسل بهتر تر و عسل خام در حرارت و حدت زیاده تر و مدر است تر و دیگر و عسل کف گرفته بر عسل آن خاصه اگر
با آب طبیخ یابد و آنچه با مویز ساخته شود و در تقویت جگر مخصوص تر و اطریفلی که بر شیره هلیله دارد نسبت با آنکه
هلیله کابلی تنها در آن سرشته باشد قوی تر و هرگاه در داشتن اطریفلات تا دیر مطلوب بود در روغن بادام در خلل
نمایند بهتر است لیعدد عن التعفن والا روغن گاو مفید تر لشاکلته لمزاج الانسانی و استعمال اطریفلات
بر سبیل دوام نشاید که اضعاف معده می نماید و منتهی دو ماه و استعمال او شرط ضروری نیست
و بعضی با مدد اطریفل شیر شیری بر در پند اولی آنکه همچنان اندازند تربیت ناکرده شربتی از دو درم
تا پنج درم **اطریفل کشنیز** در دسر و چشم و گوش را که بسبب بخار باشد دور کند و ایضاً
معده را قوت دهد و نسخه او بعینه نسخه اطریفل صغیر است مع ازدیاد کشنیز و وزن کشنیز در اصل
همچند یکجزو است یعنی جمله برابر و بعضی در وزن کشنیز افزوده اند حتی که همچند جمله اجزا کرده و در
سرعت منع بخار خالی از اثر نیست ولیکن آنچه در وی کشنیز کثیر بود کثیر المقدار در روزهای بسیار خورند
تا موسی به نسیان نشود و بدانند که مستعمل در اطریفل تخم کشنیز است و مراد از کشنیز خشک نزد
اطبا همین است نه آنکه بعضی زعم کرده اند که برگ کشنیز تر خشک کرده بکار آرند **اطریفل کبیر** که جهت
تقویت دماغ و اصلاح سودا مفید است ایضاً ریاح البواسیر و نفع معده و برص و بهق نافع پوست
هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر تخم کرفس جبلی هریک شش درم شیطرج هندی نانخواه صعتر هریک
دو اوقیه سنبل الطیب حماما هیل ج هریک سه درم دارچینی دو درم فلفل سپید و سیاه نارمشک
نمک هندی هریک نیم اوقیه زرنباد نیم درم به روغن بادام چرب کنند و با سه وزن ادویه عسل
سرشته شوند و نسخه دیگر اطریفل کبیر در ادویه معده بیاید **اطریفل افتیمونی** جهت مالیخولیای سوداوی
و تنقیه دماغ و جنون و امراض بارده دماغی است شربتش از دو مثقال تا پنج مثقال پوست هلیله کابلی
آمله مقشر پوست بلیله هریک ده مثقال تربد موصوف افتیمون سنا مکی هریک پنج مثقال
شیطرج بسفایج اسطوخودوس گل سرخ هریک سه مثقال انیسون نمک هندی هریک
دو مثقال عسل سه چند **اطریفل زمانی** منقی دماغ و مسهل اخلاط ثلاثه و
مداومت او جهت قطع نزله مجرب و نافع صداع و بخار و جهت اقسام مالیخولیا خصوصاً مراقی و در بواسیر و قولنج نافع بود

و پاک کنند معده و قوت او تا دو سال باقیست و قدر شربتش برای اسهال بردن از چهار تا شش
مثقال و عند مداومت لو هر روز از یک مثقال تا دو مثقال و وی بجمیع امزجه موافق است پوست هلیله
زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل بنفشه محموده مشوی هر یک دو مثقال تربد موصوف کشنیز خشک
هر یک بیست مثقال پوست هلیله آمله مقشر گلسرخ طباشیر گل نیلوفر هر یک پنج مثقال صندل سفید کتیرا
هر یک سه مثقال بروغن بادام شیرین چرب ساخته دوا کوفته بیخته بروغن چرب سازند و عصاره
سپستان صد عدد و گل بنفشه ده مثقال جوشانده و صاف کرده با یک نیم وزن شیره هلیله و کوزن
عسل کف گرفته برشته سازند مقوم ساختن مشک و ورق نقره و ورق طلا اطریفل که دو سوم بالخولیا را
سود دارد پوست هلیله کابلی پوست هلیله آمله مقشر هر یک ده درم افسنتین بسفایج شیطرج افتیمون بسفایج
تربد موصوف اسطوخودوس هر یک پنج درم مصطکی سنبل جوز بوا هر یک دو درم گاوزبان فرنجمشک حجر
لاجورد و حجر ارمنی مغسول بادرنجبویه هر یک چهار درم تخم کرفس انیسون هر یک سه درم کوفته بیخته بروغن
بادام چرب ساخته با عسل مصفی با موز منقی برشته سازند اطریفل چرب است تریاق است وزرهها در سندی هلیله
هلیله آمله را گویند ایارج فیقرا دوائیست که نخستین تالیف شده و ایارج بکسر همزه لفظ یونانیست
بمعنی شریف و تفسیری دوا رالهی چه بنابر جلالت قدر او صاف نمی ساختند و فیقرا بمعنی تلخ است
دارانکه ترکیب مسطور در غایت تلخی است بدین نام مسمی شده چه جزو اعظم درین ترکیب صبر است یا حضض صبر دار
مسهل ست و حضض دارفلفل م و دیگر در لفظ ایارج فیقرا تاویل اسهل مصلح کرده اند در صور تیست
که صبر را جو و دانچه تالیف او تقراط کرده مقدم بر جمیع تراکیب است سنبل دارچینی سلیخه حب
بلسان عود بلسان مصطکی اسارون زعفران هر یک جزوی صبر سقوطری دو چند یا سه چند همه شربتی
ده درم بعسل وی اگر گرم وقت خواب در حالتی که معده ممتلی نبود دگو یند بگرده ضرر دارد و مصلح
او غاریقون گویند حق ایارجات آنست که تر د استعمال در آب افتیمون حل کنند با ایارج مسطور
در تنقیه فضول دماغی و ازاله فالج و لقوه و استرخا و ثقل زبان مجرب است و ایضا جهت
تنقیه طبقات معده و حل قولنج و دفع سستی ترشنج و رفع وجع مفاصل نافع
و تغرغر بدان بعد اسهال در جلب رطوبات دماغ مایل ساختن لقوه مفید

و بر سر باید بر دو هن حب کرده و شبید آلوده و با ایارج کرده سیده در حلق در آوردن هیچ نوعی از رقی بجا حب
تقاضای حاجت و دلالت وقت درین نسخه تصرفها کرده اند چنانچه در صداع حار و عند غشیان و قی گلسرخ
منزوع الاقماع بدل زعفران نموده اند و نزد حاجت بتلطیف شدید عوض اسارون کبابه مقرر کرده اند
و برای منع سحج کلا از صبر است و دفع غائله او از امعا و ضعیف الامعا افزودن اذخر و حب و پسته اند
و بعضی بهمین غرض مقل نیز داخل کرده و برای تنقیه کبد عصاره غافث زیاد نموده و بعضی
برای تلطیف اخلاط غلیظ قرنفل و جوز بوا و بسباسه و جهت تنقیه دماغ از سوداء اسطوخودوس مضاف
ساخته اند و عند حاجت باخراج بلغم کثیر شحم حنظل ممزوج می سازند و ایارج مشحم میخوانند و باید دانست که عمل ایارج
بطی است مگر آنکه بعسل ممزوج باشد و آنچه صبر او مغسول بود ضعیف الاثر است اما به گرم مزاج
مفید و بیغائله خاصه که بآب کاسنی مغسول باشد و طریق داشتن ایارج سه گونه است یکی
آنکه بهیئت سفوف طور باشد و قوت وی زیاده بر سه ماه نماند دوم آنکه
در حین معجون عسل بیامیزند و وی بسبب دزدی اهالی قوی است و قوتش تا چهار
سال باقی می ماند سیوم آنکه بآب مقل سرشته اقراص بندند و در سایه خشک سازند
و مختار شیخ همین است و اسلم از غائله و همچون گفته که این اولی از غیر مشهور شده و قوت
مقرص او تا شش ماه باقی می ماند و استعمال صبر را منافع معدود بسیار است که در اسفی
بحر الجواهر **ایارج فیقرا** که تخفیف رطوبات دماغ کند و صداع بلغمی و سوداوی را زائل
سازد و دفع بواسیر و تپها کهنه نماید اذخر افتیمون قسط حماما قصب الذریره سلیخه عصاره
افسنتین بشاهتره زعفران جعده هر یک یکدرم حضض عصاره غافث هر یک سه درم
سقمونیا یکدرم و نیم مولف ابن یحیی بن ماسویه است و نسخه دیگر مسم انداست که حقنه
هیچ بهمه اجزا است و در بواسیر بیاید و شدید القبض است **ایارج فیقرا** که جهت تنقیه
فضول نیز مجرب است و علل ردیه دماغی را نافع است و شحم حنظل دو مثقال کندر فلفل ابیض
فلفل اسود دار فلفل هر یک چهار مثقال زعفران صبر اشق حاشا هر یک یک مثقال عود
مشوی شش مثقال عصاره افسنتین دو مثقال کوفته بیخته بآب سرشته شربتی چهار مثقال ایارج

جالینوس صرع و مالیخولیا و فالج و سکته و رعشه و لقوه و تشنج و صداع و شقیقه و دوار و ضعف بصر و درد گوش
نافع است و عسر النفس و درد گرده و درد مثانه و نقرس و مفاصل و عرق النسا و داء الحیه و داء الثعلب
و ریشهای کهن و ریه و استرخاء مثانه و امراض بلغمی و سوداوی و سلسل البول مفید و منقی اخلاط غلیظه و زحیر و در
حیض و در جمیع منافع از ایارج لوغاذیا بهتر است و سهل بی زحمت و زنی برکت شحم حنظل غاریقون بصل الفار
مشوی سقمونیای مشوی خربق سیاه فرفیون هر خاربقرون هر یک شانزده درم بسفایج کمازریوس
افتیمون سلیخه هر یک هفت درم سکبینج زراوند طویل زراوند مدحرج فلفل سیاه و سفید دار فلفل دارچینی
جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون هر یک چهار درم کوفته بیخته با سه چندان عسل بسرشند شربتی چهار مثقال
همراه مطبوخی که مناسب هر مرض باشد و قوتش تا چهار سال و گویند تا سی سال باقی است و احسن آنکه
عسل در ظرف خام باشد [illegible] آتش نادیده ایارج که ایارج بوفقراطیس نامند درد سر را
که از بخار فاسد بود دور کند و جهت رطوبت معده و [illegible] خوف و سائر علل سوداوی و بلغمی نفع دارد
و قدر شربتش به دستور ایارج سابق حنظل [illegible] زراوند مدحرج سنبل سلیخه دارچینی هر یک نیم درم
فطراسالیون کمازریوس [illegible] اسطوخودوس هر یک یکدرم [illegible] چهار درم حب البان زعفران
هر یک یکدرم و نیم صبر هژده درم و نیم شحم حنظل شش درم با عسل بسرشند ایارج لوغاذیا هم نفع
ایارج جالینوس است و در باب اورام و بثور [illegible] النقرس ایارج کبیر فالج و لقوه و صرع و نسیان
و جمیع امراض بلغمی را نافع است و در تقویت هضم و باه مفید عاقرقرحا شونیز [illegible] فلفل دار فلفل
زنجبیل هر یک ده درم سنداب [illegible] حلتیت زراوند مدحرج حب الغار جند خردل شیطرج هر یک چهار درم
عسل بلادر چهار درم و نیم ادویه کوفته بیخته بروغن گردکان چرب ساخته [illegible] چندان عسل [illegible] بسرشند
و بعد شش ماه که در شعیر نهاده باشند استعمال نمایند شربتی یک مثقال النقرس ایارج صغیر منافع وی قریب
باول است هلیله سیاه پوست هلیله آمله مقشر هر یک ده درم سعد سنبل کندر [illegible] فلفل زنجبیل عسل بلادر هر یک یکدرم کوفته
بیخته بروغن گردکان چرب کرده با عسل بلادر [illegible] وزن ادویه عسل [illegible] بسرشند و بعد شش ماه استعمال نمایند
که صرع را بغایت نافع بود [illegible] پوست هلیله کابلی پوست هلیله آمله مقشر گشنیز خشک اسطوخودوس
هر یک [illegible] درم جند بیدستر عود صلیب [illegible] عسل بلادر هر یک [illegible] درم عسل مصفا [illegible] چندانکه بطریق معهود بسرشند

بعده معجون ساختن بر وعن گردد کان القرد یا قطروسی است یعنی مشابه قلب و چون بلادر صنوبری شکل است
برین اسم مسمی گشته و چون جزو اعظم این ترکیب بلادر است ترکیب بهمان اسم موسوم شده و معجون انقردیا را بلادری
و معجون بلادر نیز خوانند و ایضاً مسمی است بدوا الشعیر بنابر دفن آن او در جو انوشدارو دوای منه نیست
و بغیر بسبب نیز گویند و وے در تقویت دماغ و جمیع اعضای رئیسه مجرب است و دزیل خفقان و تفریح
و محسوس بودن و مطیب نکهت و عسرق و بهی و مشتهی و لون آن او دفعات منشط حتی که از کثرت ضحک و تطیب
نفس عارض می سازد و حالتی شبیه برعونت و در اظهار شیب نافع و صاحب ذخیره گوید من او را
در اعیاد و فوت دل عجیب الاثر یافته ام و این در وشش مشق اثراوست و در تقویت جگر و سوء القنیه
و وے الاثر دیده بیش از طعام و بعد لوزتان خورد و شربتی از یکدرم تا سه درم گلسرخ از اقماع
پاک کرده شش درم سعد کوفی بیخ درم قرنفل مصطکی اسارون سنبل الطیب بریک سه درم زرنب
بسباسه قاقلیتین جوزبوا قرفه زعفران بریک دو درم آمله مقشر یکصد رطل قند و عسل مناصفه دو رطل
و بعضی آمله مجید اجزا که ثلث رطل میشود و کسری تحریر نموده اند و بعضی در شربتی اقتصار کرده و قند فقط
نصف وزن آمله که نیم رطل باشد مرقوم ساخته و بعضی قند مجید آمله که یک رطل باشد داخل می سازند
بالجمله زیاده نے و نکے در جر لرت حسب کمی و زیادتی آمله است هر چند روی شیرینی کمتر دو اینست در ان غالب تر
هر چه در ان حلاوت فروتر مرغوب تر و عسل را اگر متر و لطیف تر و قند از ان از تغیر محفوظ تر و قندی
دیگر را در مجروری مناسب تر و صاحب تحفه المؤمنین آنرا که آمله در وے برابر همه اجزا است جوارش کندی
خوانده و غیر آنرا نوشدارو منهدی و صاحب قرابادین [illegible] واضح آن از تفاعات بکان [illegible] ارقد
هندی را جوارش کندی نیز هم منکوحه بلا تفاوت میتوانند کرد اصل نسخه هندی باشد و کندی بروح
او گشته و تخیل کرده در مهم گردد باشد مقصود واحد است و طریق ساختن آنکه آمله را
در شیر گاو یا گاومیش یا بزتر نمایند یک شبانروز اگر خشک تر باشد و سه شبانروز
اگر بسیار خشک بود پس بشویند بآب تا که زهومت و خوشبوت شیر دور شود و آمله صاف گردد
بعده در نه رطل آب شیرین بجوشانند تا که مهرا شود و از غربال آهنی یا مسی قلعی دار
بیرون آرند مالشی داده و تا تمام لعب او مستخرج شود و با قند و عسل مقوم ساخته

ادویه کوفته بیخته بشیر خشت یا بر مید و در ظرف سبز بدارند و باید که عسل کهنه نباشد و اگر تریاق بهم رسد چه بهتر و اجزاء
نوشدارو هر چند با برگ سازند بهتر است مگر در صورتیکه معالجه معده فقط مطلوب باشد و بعضی
در نسخه مسطور مشک یک مثقال مروارید ناسفته و زرنباد و بسبازج هندی هر یک دو درم افزوده
اند و درینحالت مسمی میگردد بنوشدارو لولوی و در تقویت ابلغ است و این در وقتی عرض آمد
سفرجلی کرده بهمان وزن و بهمان طریق عرق ترکردن بشیره و در ازاله اسهال فرمن معده سیب و مقوی
و دافع آن رنج و خفقانی عجیب الاثر دیده و یا نوشدارو سفرجلی مسمی ساخته رسید بهتر که نوشدارو
آملی باشد یا سفرجلی خالی از حرارت نیست و ترتیب طباشیر با دیسی بعد استعمال معمول حرارت را افاقت
دهنده بر حسب است و صندل سفید مستور کافور از هر دو تریاق نوشدارو لولوی که بهترین
نسخها است و در تقویت اعضاء رئیسه و ازاله ضعف معده و دماغ و دفع نقاهت و تنبیه شهوت
مجرب طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل مروارید کهربا گل سرخ هر یک نیم مثقال
یاقوت و تیز ... اسارون سعد عود ... زرشک صندل سفید پوست ترنج بادرنجبویه ... تخم ...
درونج ... زرنباد ... عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره هر یک دو درم آمله ... درم قند و عسل مصفی
در چند ... نسخهای نوشدارو بسیار است درینجا بدانچه خلاصه بود اکتفا رفته پاشوئیه که صداع
و سرسام و جمیع آلام دماغ را بنابر جذب مواد باسفل نفع تام دهد و ایضاً حمیات را در اوایل بخرند بجهت
افتتاح مسام و تسهیل عرق و جذب حرارت از باطن بظاهر زودتر منحط سازد و استعمال او در عین
اشتداد حمی که مفرط الحرارت بود نشاید تا بسبب گرمی آب کرب بیفزاید و اگر ناگزیر باشد پاشوئیه گرمی
آب را ... کرده باشد بکار برند و در هر حال وقت پاشوئیه ردائی ازین طرف تا ... درجه
بخار حائل سازند تا بخار به دماغ نرسد و اصل درین همین آب گرم است فقط و برای تقویت جذب
ادویه تیز ... خوشتر ... گرم و ... کل ... کل خطمی ... کل نیلوفر
... بابونه ... برگ بید ... گندم ... بابونه و خردل و اکلیل ... و امثال
آن مطبوخ کنند و طریق آنست که ادویه ... بسیار ... صاف کرده ... با بخار ... اگر زیاده
... تا که ... برد ... که پای ... در آن ... هنوز قدری گرمی ... باقی ...

برارند و بنفشه نشاسته سازند و آسن که ظرف عمیق باشد چنانچه پابها از زانو غرق باشند و تکرار عمل
حسب حاجت در شبانروز دو سه بار توان نمود و نهادن دستها در این آب نیز جذب بخار از دماغ و دل
میکنند و هر گاه حرارت مشتد بود در جذب ابخره ضرورت قند اقتصار بر غسل اطراف بهتر از غرق نهادن در آب گرم
چه نهادن اطراف در آب گرم عند حرارت قوی کرب می آرد و بدانند که هر وقت شدید طلی کرده
شود جهت جذب مواد واجب است که چون طلی می کنند نخست پابها در آب گرم گذارند تا ابخره منجذب به همین
سو شده و عود بسیو ننمایند و این قاعده ضروری و واجب الحفظ است چه بسیار شده که طلی بگزند و حسل از طبقه
باشوبه نکنند بخار منجذب دفعةً بر سر رود و آفت قوی تر از اول بر پا آرد **بخور** که منفعت دهد
و دماغ است و هم گرمی حواس مزیل خفقان و غشی عود هندی قسط شیرین صندل سپید برگ جزوی
مشک کافور یک نیم جزو گرفته و بیخته بگلاب سرشته حبها سازند و تبخیر کنند **بخور** که لیس عرقی سود دارد و بلیله
کرد و نسیم تبخیر کنند حاشا فرونج هر دو برابر در سرکه بپزند و نزد یک بینی دارند **ایضاً** جهت قطع بخار تلخ
اخلاط غلیظه موی آدمی سوخته بسایند به سرکه بپزند و به وجه طلا سازند **بخور** که صداع حار مع ماده را
سود دهد حنفت نیلوفر قصبان خطمی شعیر مقشر مرضوض جراده القرع رطب جمله را جدا زین نام رسد را در آب
بپزند و در طشت ریزند و قدری روغن بنفشه یا روغن گل در آن آمیزند و نزد علیل نهند و بفرمایند که رداء
بر سر پیچیده انکباب بران کنند و آب را حرکت می دهند تا بخار روی بر دماغ بر آید در روزی دو سه بار
این عمل باید کرد و اطراف با آب گرم باید شست • **بخور** که صداع بارد مع ماده را نفع دهد مرزنجوش
فودنج بابونج اکلیل الملک قیصوم شبت شیح تمام را در دیگچه در سر پوشیده انکباب بران نمایند
و تنشیل این آب بر سر نیز نافع است • **بخور** که صداع ریحی را سود دارد زیانه با آب بگچه تبخیر
نمایند بر سنبل انکباب **بخور** که زکام گرم را سود دهد قسطل در سرکه تر کنند و بر جمر نهاده تبخیر نمایند
و نزد خین بورق آتش اندازد یا بس نیز زکام حار را نافع است • **بخور** که زکام و نزله بارد را سود دهد
بابونه اکلیل الملک مرزنجوش در آب بپزند و بر بخار آن انکباب کنند و اگر سنگ گرم کرده در شیر آب
اندازند و بر بخار او انکباب نمایند همین عمل کنند قسط تلخ و شونیز نافع است و کذلک تدخین کبیده در سر
رطوبات و عود فرادی مجموع • **بخور** که زکام و نزله گرم را قطع کند سبوس گندم با قلاء و چندل سفید

گل از گل سرخ بنفشه هر یک ده درم کافور دو نکی ادویه را کوفته تر کنند و خشک سازند باز کوفته بیخته وقت
حاجت بگلاب سرشته حبها بسته بسوزند و بینی بگاران دارند **بخور** که بزکام و نزله سرد را سود دارد و نفسد
میعه یابسه و قسط هندی و رس اسارون کوفته بیخته حبها ساخته تبخیر کنند در یک ساعت قطع سیلان کند و بر آنند
که تبخیر آنست که اجزای مائی و هوائی و ناری از جسم منفصل گردند و تدخین آنکه اجزای ارضی و هوائی
و ناری از جسم جدا شوند و در طب عموماً ترادف نیز ذکر می یابد **فائده** صرع را از تدخین قرن بز و قرن
و بزر کتان صرع در حرکت آید و کذلک از شم و تدخین خنفسا و ذراریح مسحوقین و کذلک از شم
اصل تفاح که مخلوط بمشک بود پس مصروع را اجتناب از اینها لازم باشد و گفته اند که حاشا تر د
مصروع در حالت صرع بسوزند اگر افاقت آید دلیل تعذر شدن باشد و الا فلا **برشعثا**
مغنی وی بر الساعت است و الحق که اثر او در بعضی علل فوراً ظهور میکند اگرچه در بعضی اندر یک روز
و اندر یکماه و اندر یکسال نیز عمل مینماید بالجمله ترکیبی است عجیب و کثیر النفع و او جمیع امزجه حاره و بارده
رطبه و یابسه موافق است و جهت زکام و نزله دوار و ظلمت چشم و طنین و لقوه و فالج و صرع و رعشه
و سبات سهری و نسیان و مالیخولیا و وسواس و قطرب و استیحاش سهر و سهر مفرط و هذیان منامات
فزعیه و سدر و خمار و ضعف اعصاب و استرخاء لثه و بلادت ذهن و بخر فم و سیلان لعاب و نزف
الدم و قولنج و مغص و درد معده و کبد و ضعف کبد و شده کبد و انواع استسقا
و نهوکت بدن و کثرت عرق و حمی و کسل و استرخا و اقسام اعیا و ضعف دل و
خفقان مفید و برای تقویت باه و ازدیت بلغم و تفتیت حصاة مثانه و ادرار
بول محتبس و احدار رمل و تعدیل اضافات سوء مزاج معده و دل و تجویز هضم و انبعاث اشتهاء
طعام و تسکین آلام مفرط داخلیه و خارجیه نافع و مانع تشارب ذهنی و سرعت
انزال و ادمان او بعد انزال منی دهنده و از مضار وی دور قلع حیات عتیقه و دفع نفس
الانتصاب و سعال بارد و سل سود مند و بازهر جمیع سموم فلفل سیاه فلفل سپید بزر
البنج سفید هر یک بیست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل
عاقرقرحا فرفیون هر یک یک مثقال ادویه جدا جدا بکوبند و بیزند و وزن نمایند مرا عسل مصفی

شد چند جلاب و گشیزد سته باه و جو بدارند و پس حل ارند و مقدار شربت از نایت نصف مثقال
ست و افلش دانگی و تو تش تا پنج سال با فیست مولف نسخه مسطور شیخ بوعلی است در طبادر بنا این نسخه
نساب کرده اند و درین مختصر انچه صاحب شفاء الاسقام نوشته بود مرقوم شده و بر **شعثا**
ابو برکات تالیف کرده و صاحب تحفه گفته که بهترین نسخها است و مجرب ایشیت دار فلفل دار چینی
عطیسا نه سلیخه جند بیدستر بریک چار درم سنبل فقاح اذخر زراوند طویل بریک ده درم افیون
ب او قیه زعفران پنج درم فلفل سیاه بست و دو مثقال نیم زنجبیل قردیج خشک بریک بفت درم
تخم کرفس انیسون و بزر النبخ بریک پانزده مثقال غره ساردان بریک دو مثقال و نیم روغن بلسان پاروغن
ان ده درم عسل چهار صد و پنجاه مثقال و ترتیب بمانست که گذشت ایضاً صاحب تحفه نوشته که صاحب
ل با مقدار نخودیست یا نگرم ناشتا و وقت خواب دهند و زمان با رد پانزده روز و در زمان
ار سه روز یکبار با آب گرم و روغن بادام شیرین و نبات و در صداع بارد دو لقره حبه با آب مرزنجوش سعوط کنند
در امراض حلق حبه مربی دارند و بلش ابتلاع نمایند و در سرفه کهنه و تازه مثنی بعصیر مرزنگوش مقدار حبه در صبیفیق
با آب زیره و اصل السوس و در وجع فواد با آب رطبه و اگر بهم رسد بطبیخ زیره و در وجع سبز بگلاب و خل
مرادرار ... با اصول و در وجع با آب و عسل اگر از نا ده بارد بود و اگر از سده باشد بماء الاصول و در
سهال بماء الاسی برگاه ضبط شکم خود نتواند کرد و در دبیکا با آب کرم شده باشد در اقتاب
در تابستان و در زمستان بگلاب نیکگرم و در تبهای لرزه برگاه وجع فواد باشد با آب و در تب برکه مطبوخ
بیرون و در زحیر با آب تمر قطونا و آب نیمگرم و در حصاة با آب سداب یا آب برگ ترب و در بهر مطبوخ
تخم ... و در بواسیر با آب کراث و در نفث الدم با آب سماق و در عسر ... سیب یا آب ...
در ضعف باه و بهر تقویت اعصاب المحص مطبوخ و در نقرس حبه بر روز فسرده و در
در ارتفاس با آب حلبه و در تناول افیون بطبیخ دار چینی و در تناول کافور
بطبیخ عود و در لدغ عقرب بعسل و در نهش افعی حبه بدهند و چون سفی ایم
دیگر بدهند و ... سان ... کنند تا کرده ... ساکن شود و ... ان وجع

دفع سم از انست که طبیع بخواب برود و همچنین اگر سم قتالی از باده کند زرد و بهم رسیده بود نسخ حب اله
دوا درد حیض آب سماق و در احتباس خون حیض طبخ عناب و مویز در قولنج طبخ اصل السوس

نسخه جوارش که حفظ زیاده کند و لقوه و نسیان را دور سازد و درد معده و جگر و وجع
ظهر و مفاصل و قولنج و درد گرده و مثانه را مفید است و تصفیه لون و تطیب دهن و تقویت باه و معده
و نفخ و ریاح و درد بول میکند آب انگور پخته صد من گوشت بغل فربه بیست من عود خام ده درم جوزبوا
زعفران مصطگی خولنجان هریک پنج درم جزبوا کبابه زرنباد قرنفل سعد بسباسه هریک سه درم
زنجبیل دار چینی سنبل هال قرفه سلیخه هریک یک درم عسل ده رطل گوشت گوسفند در آب انگور جوش
تا مهرا شود و ادویه نیمکوفته در کیسه کنند و سر کیسه را محکم ببندند و در آن انداز نمود هر لحظه از دست مالند
و گلاب نیم رطل اضافه ساخته صاف نمایند و در خم ریزند و بعد از شش ماه استعمال کنند و اگر خواهند
مرغ و کبوتر و تیهو و کبک و امثال آن بیفزایند و اگر گوشت گوسفند خیزری کم سازند **تریاق** نام
مرکبی است که بالخاصیت بالعموم مقاومت کند یا ازاله مرض بالخاصیت نماید و از جمله کبار تریاقات
تریاق فاروق است یعنی فرق کننده میان قوت طبیعت و قوت سم و دوی بادزهر در دفع سم از الم
امراض دماغی و غیران میکند چنانچه معروفست و در کتبها مسطور و چون ساختن وی بنا بر یافتن اجزا وی
تعسر دارد در ملکه تعذر ترتیب نسخه او نمود و تفصیل خواص وی بنابر جهت و از آنکه در این دیار بسیار
سے آرند از عرب و فرنگ و بر سبیل تقلب مشتبه شد علامات اصیل آن ذکر کردن واجب دانسته
بدانند که علامات و امتحان وی آنست که اگر سنگ یا جوزه مرغ قدری بیش دهند یا افعی گزانند
پس تریاق خورانند همان ازاله سم نماید و اگر شخصی زهر قویا خورانند و چون نعل آید قدر کنار
تریاق در دهنه اسهال بندد و همچنان عمل میکند در قی شدید غالب گردد و دهن افعی اندازند بمیرد و اگر در
سوراخهای نادان اندازند همه بگریزند و اگر بدهن جلکرده آب دهن برگردم اندازند بمیرد و اگر قدر باقلا
در طشت که مملو از خون حار باشد و اندازند و بانگشت در آن حلکشند و ساعتی بکنند از سنج همه خون
بسته مذاب شود و اگر تریاق از این اوصاف موافق باشد تریاق نباشد و اگر باشد و از غایت کهنگی باین
حال رسیده بکار سم نیاید و وی تا شصت سال برکمال خود است و بعد از این حکم معاجین کبار دارد

از تریاق ... اصل الادویه
... لا اسباب
منفتح ... سحکل
... نافع ... جلد ...
... من ... السبعه
... سمه ...
... الصلع ...
... تحکیم
... نافع ...
... شیح النعمان ...
... السدد ۱۲

وبسم نفع میشکند و بعضی گفته اند که نفع دهم بحروری است و هم ببرودی و صاحب اقرابادین گفته
هذا لیس بحق بل ضرره اکثر و درین علم وحی است که چون تریاق اصیل نایاب است و عوی صاحب
اقرابادین صحیح باشد والا تجربه این عزیز که ورشی را بر سبیل گفتن یاد ندد تخطیه می کند در شرح خود
تجربه قدمانکرده بی تریاق بوده اند لون بعید دارد **تریاق النزله** که در منع انصباب مواد در قع
شده مجرب است تخم کاهو ده درم بزرالبنج سفید پوست خشخاش هر یک پانزده درم تخم خشخاش سفید
بست درم گل گاوزبان تخم مورد کشنیز خشک هر یک پنجدرم اسطوخودوس دو نیم درم جمله را در آب
بخیسانند و بجوشانند نبات سفید صد و پنجاه درم اضافه نموده بقوام آرند گلسرخ و کشنیز خشک
رب السوس نشاسته صمغ عربی وکتیرا و مرقها هر یک دو نیم درم نرم سوده بیامیزند شربتی سه
مثقال **ثیاذریطوس** معجونی است که باسم ملکی از ملوک یونان که دافع او بود موسوم
شده و جهت صداع وضع و نقوه و رعشه و فالج و جمیع امراض عتیقه مزمنه و انواع سوء مزاج
بارد رطب و اوجاع معده و کبد و طحال و کلیه و رحم و تاریکی چشم و ربو و جذام و برص
و قولنج و استسقا که از برودت و ضعف جگر باشد نافع است و اسهال بی مشقت کند و ادرار
بول و حیض نماید و سنگ گرده و مثانه بریزاند و حرارت غریزی را قوت دهد و بدن را از اخلاط
فاسد پاک سازد و بادها دفع کند و سده جگر و سپرز بگشاید و رنگ نیکو نماید صبر سقوطری
پانزده درم غاریقون بست درم زعفران دارچینی دج مصطکی روغن بلسان هر یک شش درم ریوند چینی
یکدرم و نیم عود بلسان فرفیون فلفل سیاه و سپید دارفلفل مرکی جنطیانا حب بلسان فقاح اذخر مو حماما
هر یک دو درم کمافیطوس قسط افتیمون هر یک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا هر یک شش مثقال سنبل سه درم
و نیم ادویه کوفته بیخته بروغن بلسان چرب ساخته باسه چندان عسل بسرشند شربتی چهار مثقال و قوتش تا چهار
سال باقیست **ثیاذریطوس** دیگر که در منفعت قریب باول است صبر سقوطری شش درم غاریقون
بست و دو درم دج زعفران دارچینی مصطکی سورنجان سلیخه هر یک سه درم کمافیطوس فلفل سفید اسارون
عود بلسان هر یک دو درم فلفل سیاه جندبیدستر هر یک چهار درم ریوند چینی سنبل هر یک [illegible] درم عسل
[illegible] چند همه شربتی چهار درم بالجرم **جلاب** در حرف الجیم بیاید ملفوظا باسکر **جوارش** [illegible]

ونسیان و دوار کنند زنجبیل نانخواه هر یک ده درم شونیز فلفل کابلی هر یک پنج درم عسل دو چند شربتی یکمثقال
و جوارش بضم جیم و کسر را هم دو شین معجمه معرب گوارش است بمعنی ناضم و تصحیف او جوارش است بالحاق
نون بعد شین و فرق در جوارش و معجون آنست که اجزاء جوارش بیشتر خوش مزه و خوشبو می باشد بخلاف
معجون که در وی این قید نیست **و ایضاً** قوام جوارشها غلیظ میکنند بنحویکه چون خشک شود
بانگشت بشکنند پس او را آمیخته بر طبق یا بر سنگ پهن ساخته قطعه قطعه ببرند چنانچه مشهور است
بخلاف معجون که قوام وی اصلا بدین حد نرسانند **جوارش جالینوس** خواص بسیار دارد مقوی
معده و مطیب دهن و کاسر ریاح و مانع از بسیاری بول که از سردی مثانه بود و دافع سعال بلغمی و بواسیر و نقرس
و توباد و پیچ و حصاة کلیه و مثانه و حافظ سیاهی موی و در تقویت باه مجرب است و گفته اند هر که پیوسته
مداومت بر این جوارش مداومت کند از جمیع امراض مذکوره ایمن بود سنبل قاقله سلیخه دارچینی خولنجان
قسط نفل سعد زنجبیل فلفل سیاه دار فلفل قسط بحری عود بلسان اسارون تخم مورد قصب
الذریره زعفران هر یک دو درم مصطکی دو درم قند سپید بخته همه عسل دو چند شربتی دو مثقال
تا سه مثقال پیش از طعام و بعد او توان خورد و بعضی جنطیانا تا سه مثقال اضافه کرده اند **مفرح**
تالیف کندی است و نزد اکثر نوشدارو هندی همین است و بعضی فرق میکنند بینهما و میگویند که اجزاء
هر دو واحد است مگر در وزن آمله تفاوت دارد چه در نوشدارو آمله سه چند دیگر اجزا است سکری کم و در مفرح
آمله پنج چند دیگر اجزا است چنانچه در نوشدارو نیز گفته شد **گلنجبین گاوزبانی** که جهة تفریح دماغ و دفع ماده سودا
و تقویت دل مجرب است گل گاوزبان تازه و همین قند سفید و دمن بطریق مذکور باهم سرشته شود و اگر تازه نیابد خشک
بگلاب تر کرده توان ساخت **گلقند** که از گل سرخ سازند بدستور مسطور وی نیز در تقویت دماغ و دل بی نظیر
است و مشهور بالتفریح و در ادویه معده بیاید **حب بنفشه** صداع گرم و درد را نافع است بنفشه دو درم
تربد یکدرم ... نصف درم محمودی ... یکدرم کتیرا ... همه را کوفته ... زوفا ... آنست که از وقت
تناول کیرو ... بسازند و در سایه خشک کنند و بعد نرمی در دهن باقی باشد که تناول کنند چه خشک شده حلق و مری را
می رنجانند و ایضاً در معده زود نمی گذارد و آنچه فوراً ساخته شود و بسیار افراط نرمی در مری می چسپد و نزد معده
نمیرود و ایضاً زود حل می گردد و دوا گلیس مطلوب از اینجا است که در اکثر حبوب اوزان

ادویه زیاده از یک شربت نوشته اند **حب العاقبت** جهة صداع و شقیقه و ثقل سر و وجع عین و
مفاصل مجرّب است تربد موصوف یکجزو سورنجان هلیله زرد هر یک نصف جزو گلسرخ بنفشه افتیمون صبر هندی
انیسون سقمونیای مشوی بوزیدان مقل غاریقون سکبینج هر یک ثلث جزو حبها سازند شربتی دو درم و نصف
حب شبیار که تنقیه سر و ناحیه دل از سودا که متولد شود از بلغم کند تربد موصوف افتیمون غاریقون
اسطوخودوس هلیله کابلی هر یک یکجزو ایارج فیقرا یکجزو و نصف عود هندی نصف جزو حبها سازند
شربتی از یکمثقال تا دو درم **و بهرگاه** که سودا از صفرا بود باین نسخه سازند تربد موصوف
افتیمون سنای مکی شاهتره هر یک یکجزو و ثلث صبر دو جزو لاجورد مغسول گلسرخ هر یک دو ثلث یکجزو مصطگی
پوست هلیله زرد هر یک یکجزو و ثلث با آب شیرین حب سازند شربتی چهار درم **و بهرگاه** ماده حادث سودا
محض بود باین نسخه سازند پوست هلیله کابلی افتیمون شحم حنظل هر یک یکجزو ایارج فیقرا یکجزو و نصف اسطوخودوس دو ثلث
جزو خربق سیاه ربع جزو مصطگی عود بلسان بسفایج هر یک نصف جزو حجر ارمنی مغسول ثلث جزو با آب سیب
شیرین حب سازند شربتی دو درم و چون این حب بلسان مستعمل شده و باین اسم موسوم شده و سر دیگر جهة
تنقیه دماغ و چشم و گوش استعمال کنند باید که شب مستعمل شود و وقت خواب کلان تا سبکی آرد مثل دوا معده
بیشتر شود و جذب مواد دماغی کما حقه کند و آنجا که مریض متنعم بود و حبوب مسهل را نتواند بلع کرد تستراد
بجلاب منقوع یا بعسل یا بگیر حل که معروف است توان نمود **حب شبیار** نیز علی یکدیگر کرده در
سر و تاریکی چشم ببرد و باصره را قوت دهد و درد معده دور کند صبر سقوطری شش درم گلسرخ هلیله
زرد مصطگی تربد هر یک یک درم سقمونیا مشوی نیم درم کوفته بیخته حب سازند شربتی یک تا سه مثقال
حب صبر که صداع و دوی را که بسبب بلغم باشد سود دهد صبر سقوطری شش درم مصطگی چهار درم
گلسرخ سه درم و ثلث درم تربد موصوف دو درم کوفته بیخته مقدار نخود حبها سازند شربتی
از ده تا پانزده حب **و یک نسخه حب صبر** که لقابج و لقوه نافع است ذکر کرده شد در وجع
المفاصل باید **حب ستیکه** نامش خیار را نفع دهد ایارج فیقرا افتیمون هر یک چهار درم حجر لاجورد
و غیر مغسول غاریقون هر یکی دو درم سقمونیا مشوی یکدرم قرنفل بحری یک است جمله کوفته بیخته با آب سفرجل حبوب سازند
شربتی یکمثقال در هر هفته یکبار باید داد مجرب است **حب کوتوالی** اعضا را وجود را جلا دهد گنده مانع فالج و لقوه و دفع ما نقلت را

نافع باشد و جوان یکدرم ازین حب و پیر یکدرم زیاده و مقدار انحراج کرده بخورند و بشبیم بار و نفس کنند دماغ تر دل شود
و اخلاط فاسد را از بدن بیرون آورد صبر سقوطری سقمونیای مشوی شحم حنظل عصاره افسنتین مصطکی هریکی دانگی
نیم مثقال دانگی کتیرا نیم دانگ آب حب سازند بهنگ شربت است **حب ایارج** سبات را که از برودت و رطوبت
بود نفع دارد و مقدار یکدرم شحم حنظل یکدرم تربد بوصوف نصف درم افتیمون ثلث درم سقمونیا نصف دانگ مثقال
دانگی تا آب کرفس حب سازند **حب قوقایا** که **حب جالینوسی** نیز گویند صداع و درد چشم را نافع است
و فضلهای غلیظ از بدن فرود آرد و قایم مقام ایارجات کبار است صبر سقوطری عصاره افسنتین مصطکی هریک مثقال
سقمونیای مشوی شحم حنظل هریک یکدرم کوفته بیخته با آب کرفس حب سازند شربتی یک مثقال حب قوقایا صبر ایارج سرا گویند
و این حب در تنقیه سر مخصوص است و بدین نام مسمی شده **حب قوقایا** تالیف محمد بن زکریا که جهت صداع و رطوبت دماغ
مفید است مقدار یکدرم تربد بوصوف سقمونیای مشوی اسطوخودوس هریک نیم درم شحم حنظل ثلث درم جلیه شربت
است **حب ایلیکه** صداع را مجرب است سنبل شیاز بخور و مقدار اهلیله کابلی غاریقون هریک یکدرم حب ایلیکه
مجرب است اسطوخودوس مقدار هریک یکدرم شحم حنظل دانگی غاریقون نیم مثقال نمک هندی دو دانگ حب ایلیکه
رعشه و فالج را سود دارد و مقدار اتربد بوصوف هریک یکدرم نمک هندی دو دانگ شحم حنظل یکدرم کوفته
بیخته با آب حب سازند هر کرا آب بیکرم بهبه **حب فرفیون** که رعشه و فالج و درد جمیع مرضها را در می
سود دارد و فرفیون غاریقون مقل سکبینج شحم حنظل هر واحد یکجزو صبر سقوطری دو جزو جمله کوبند و بیزند و سکبینج
و مقل را با آب گندنا حل کنند و دو دیه بان بسرشند و حب سازند شربتی برای قوی دو درم و برای ضعیف یک مثقال
حب افتیمون که مالیخولیا و امراض سودا و مراسود دارد افتیمون ده درم غاریقون بسفایج هریک پنج درم شحم
حنظل دو درم و نصف نمک نفطی قرنفل هریک یکدرم کوفته بیخته با آب بسرشند و حب سازند شربتی دو درم و نصف
حب برکی که تنقیه دماغ و اطراف کند و دوام را سود دهد وقت خواب بگیرند شحم حنظل صبر هریک یکدرم زعفران سنبل
دارچینی حب بلسان اسارون مصطکی افسنتین سقمونیا تربد هریک یکدرم [illegible] نصف درم دست با آب [illegible] بسرشند
[illegible] و حب سازند [illegible] شربتی دو درم [illegible] عبد الملک بود و مشهور است **حب منتن کبیر**
که فالج و لقوه و قولنج و وجع مفاصل و نقرس و ریاح غلیظه و بلغم خام و وجع ظهر را نفع دارد و هو ثلث است
سکبینج اشق جاوشیر مقل شحم حنظل حرمل صبر سقوطری تربد پوست هلیله زرد انزروت

جوز بوا از روت ریو آب عسل نسنه ادویه کوفته و بیخته بان سرشته حب سازند شربتی دو درم
حب منتن کبیر نسخه دیگر که قائم مقام ایارج است و هم منفعت او ایارج فیقرا دو درم
شحم حنظل شش درم قنطوریون دقیق بسفایج هر یک پنجدرم زرنباد دو درم و نصف جند بیدستر کمیل حلتیت
سکبینج جاوشیر شیطرج خردل فلفل هر یک یکدرم **حب منتن صغیر بارد** که در صرع استعمال کنند تخم
حنظل پنجدرم کبر اسطوخودوس سورنجان بوزیدان بسفایج هر یک ثلث درم هلیله نصف درم این یک شربت است **حب**
ذهب که تنقیه مواد حاره و راس کند صبر دو درم تربد سفید هفت درم مصطکی ورد احمر هر یک دو درم نصف
زعفران نصف درم پوست هلیله زرد پنجدرم سقمونیا سه درم و نصف شربتی دو مثقال **حب ذهب نسخه دیگر**
که جهت اوجاع راس و جلاء بصر و تنقیه بدن صبر بیست درم پوست هلیله زرد ده درم مصطکی کتیرا زعفران سقمونیا مشوی
هر یک سه درم ورد احمر پنجدرم شربتی دو درم تا دو درم و نصف **حب ذهب نسخه دیگر** که صرع و درد سر را مفید است
نزول ماء را سود دارد صبر سقمونیای مشوی هر یک یکمثقال پوست هلیله زرد تخم کاسنی هر یک دو مثقال تربد موصوف
هفت مثقال شربتی یکدرم و نصف **حب ذهب** الیف رئیس ابوالفضل حسین بن عبد الله بن سینا جهة تنقیه
اخلاط غلیظه از سر و بدن و حفظ صحت و تفتیح سده و عسر النفس و درد پهلو و پشت و کندی باصره و هضم طعام و ادرار
بول و رفع بخار نافع است و مداومت کردن بسی است از جمیع ادویه و قدر شربت تنقیه تا دو مثقال صبر بیست درم پوست
هلیله کابلی ده درم گل سرخ پنجدرم سقمونیای مشوی زعفران مصطکی کتیرا هر یک سه درم عنبر ورق طلا هر یک چهار قیراط
مرجان یاقوت سرخ مروارید هر یک سه قیراط و مولف تذکره جهة مسلمین و اصحاب ریاح غلیظه سنبل بادرنجبویه هر یک
چهار درم زیاده کرده و جهة مفاصل و عرق النسا مانند آن غاریقون اشق تربد انزروت عاقرقرحا سورنجان
هر یک سه درم و جهة صفراویین با اصل نسخه هلیله زرد و بنفشه هر یک پنجدرم و جهة بخار مرزنجوش کشنیز هر یک پنجدرم
و جهة ضعف جگر طباشیر بل مرزنجوش کشنیز و جهة سوداء با اصل نسخه لاجورد یا حجر ارمنی پنجدرم اضافه کرده ادویه
کوفته و بیخته با گلاب و عرق بید و کرفس و بادیان حب سازند و از شش تا دو مثقال قیمت **حب ایارج** جهة
کسی که نزله رشح فالج ... ثقل ... مجرب است تربد موصوف ایارج فیقرا هر یک شش
مثقال سورنجان حب النیل هر یک سه مثقال شحم حنظل شیطرج هر یک دو مثقال بوزیدان و عاقرقرحا دار فلفل
هر یک یکمثقال و نیم سکبینج جاوشیر مقل ازرق فرفیون جند بیدستر هر یک نیم مثقال ادویه کوفته

وبجریر بیخته ومعجون را در آب گشنیز تا حلکرده با هم بسرشند وحبها سازند شربتی سه درم بآب گرم حب
شیطرج جهت فالج ولقوه ووجع مفاصل وعصب واعصاب طمث نافعست تربد مجوف ده درم
صبر بیست درم زنجبیل خردل سپید شیطرج هندی ملح هندی وج هریکی دو درم فلفل دارفلفل عاقرقرحا
هریک یکدرم قاشیند چهار درم بآب کلم حبها سازند شربتی تا سه درم بآب گرم حب سکبینج تالیف جالینوس
جهت لقوه و فالج وجمیع امراض بارده واستسقا نافع هلیلجات ثلثه ملح هریک شش درم زنجبیل دارچینی سکبینج هریک
پنجمثقال فلفل دارفلفل اسارون هریک سه مثقال تخم کرفس نانخواه وج سلیخه شیطرج حب البلسان هریک
دو مثقال مصطکی شانزده مثقال غاریقون ده مثقال شکر طبرزد شش مثقال صبر سقوطری چهارده مثقال
مقل را در آب گندنا حل کنند وادویه بان بسرشند ومثل فلفل حبها سازند شربتی تا دو مثقال بآب نیمگرم
وقت خواب وباید که قبل از استعمال وبعد او پرهیز نمایند حب اصطمخیقون جهت تنقیه سر وبدن
از اخلاط بارده وحفظ صحت ورفع وسواس وامراض سوداویه وخفقان وضعف معده وگرده نافع است صبر
پانزده مثقال بسفایج افتیمون هریک شش مثقال سقمونیا مشوی غاریقون شحم حنظل هریک سه مثقال سنبل
سلیخه زعفران حب البلسان ملح هندی وج اسارون عصاره افسنتین عود مصطکی بیخ اذخر زرلوند مدحرج دارچینی
هریک یکمثقال وبعضی ایارج زیاده میکنند وبعضی هلیله هم حب اصطمخیقون تنقیه میکند از اخلاط
ثلثه وتفسیر اصطمخیقون منقی است واین بالکاف المعجمه المکسوره فیقرا حب القیل صبر هریکی ده درم پوست هلیله زرد
افتیمون بسفایج سقمونیا هریک پنجدرم شحم حنظل سه درم وثلث سنا مقل هریک دو درم بآب مازریون
حب سازند شربتی از سه درم تا چهار درم بآب البسون حب اصطمخیقون بنسخه دیگر کرد تنقیه
دماغ وبدن از اخلاط ثلثه عجیب الاثر است پوست هلیله کابلی شش درم ماء الافسنتین غاریقون هریک سه درم
اسارون رفیسون تخم کرفس هریک دو درم تربد مجوف هفت درم افتیمون پنجدرم فیقرا ده درم قرنفل یکدرم
قاشیند چهار درم قاشیند را در آب یکبار ازبد دو درم سقمونیا در ان حل کنند وادویه کوفته بیخته بآن بسرشند وحب
سازند شربتی از سه درم تا چهار درم حب صرع منقرانیم مثقال افتیمون بسفایج اسطوخودوس کبابه
هندی غاریقون هریک نیمدانگ تربد مجوف پوست هلیله زرد شحم حنظل کتیرا سقمونیا هریک دو دانگی کوفته بیخته
بآب حبها سازند جمله یک شربت است حب صرع بنسخه دیگر صبر یک درم غاریقون نیم درم

شحم حنظل دو دانگ سقمونیای مشوی دانگی و نیم مصطکی سنبل هر یک دانگی حب سازند و بعد از طعام خورده در ک
بخورند **حب استفراغ صرع** فیقرا تربد موصوف غاریقون هر یک یکدرم بوزیدان اسطوخودوس ع
هلیله هر یک نیمدرم شحم حنظل مصطکی هر یک دانگی سقمونیای مشوی نیم دانگ با آب رازیانه حب سازند و این یک شربت
است **حبیکه** در ازاله رعشه خاصیتی عجیب دارد عاقرقرحا جند بیدستر شیطرج بزرالبنج هر یک نیمدرم سکبینج
شحم حنظل هر یک چهار درم فیقرا پنجدرم تربد سفید دو درم نصف **حب سبات سهری** بنفشه دو درم پوست هلیله
زرد و تربد موصوف هر یک یکدرم نمک هندی رازیانه تخم کرفس هر یک نیمدرم سقمونیای مشوی دانگی و نیم با آب خاص
حب سازند و این یک شربت است و اگر خواهند دو شربت کنند **حب لقوه** تربد موصوف یکدرم و نیم فیقرا
افتیمون هر یک چهار دانگ سورنجان نیمدرم بادیان زنجبیل هر یک دو دانگ سقمونیای مشوی فلفل هر یک
دانگی با آب حب سازند یک شربت است **حب تشنج** در غشی سفرجلی مسهل سه درم تربد موصوف
یکدرم و نیم سورنجان چهار دانگ بوزیدان بادیان فطراسالیون دوقو هر یک دو دانگ با آب حب سازند یک شربت
است **حب اختلاج** تربد موصوف یکدرم و چهار دانگ افتیمون نیمدرم عصاره غافث عصاره افسنتین
هر یک دانگی و نیم شحم حنظل فلفل انیسون مصطکی هر یک دانگی با آب حب سازند یک شربت است **حب لاجورد** نافع
در جمیع امراض سوداوی است لاجورد مغسول سه درم قرنفل انیسون سقمونیای مشوی هر یک یکدرم غاریقون
نیمدرم افتیمون بسفایج هر یک چهار درم فیقرا شش درم با آب کرفس حب سازند شربتی سه درم در ماء الجبن **حب**
الغشیت سکته لقوه رعشه و فالج را نافع است فلفل زنجبیل دارفلفل شیر آمله سعد مصطکی دارچینی سنبل
سلیخه اسارون هر یک دو درم صبر بیست درم با آب کرفس حب سازند شربتی دو درم و نیم **حبیکه** دماغ
دماغ را از امراض سوداوی و صفراوی پاک کند پوست هلیله زرد شش درم پوست هلیله کابلی گلسرخ
نمک هندی هر یک ده درم فیقرا پنجدرم شاهتره سقمونیای مشوی عصاره افسنتین هر یک سه درم تخم کرفس نیمدرم
غاریقون چهار درم کوفته بیخته با آب کاسنی حب سازند شربتی سه درم **حب منشط** اسارون سنبل قرنفل
مصطکی هر یک دو مثقال زرنباد حب الغار عاقرقرحا قرنفل صمغ عربی هر یک یک مثقال زنجبیل البنج سنبل
هر یک سه مثقال افیون پنج مثقال فرفیون نیم مثقال تخم کرفس دارچینی ریوند دو مثقال بسباسه یک مثقال گلاب حب
سازند **حب نشاط** که تبدیل مزاج سوداوی کند و نزلات و سرفه حار و سل را سود دارد و انفع

حب سبات [illegible] شحم حنظل [illegible] هر یک [illegible] فیقرا [illegible] مع [illegible] افتیمون [illegible]

قوت دهد و نشاط آورد و باه مرد و زن بیفزاید و صنع آسمانی [illegible] به کتیرا صمغ عربی رب السوس از هر یک یکمثقال
افیون نیم مثقال حب لعلب مروارید کهربا یاقوت هر یک یکمثقال بلعاب بهدانه حب سازند و خشک کرده [illegible]
گاهی اضافه میشود **حب نزله** زعفران تخم بنج افیون صمغ عربی تخم کاهو بیخ لفاح رب السوس نشاسته
هر یک برابر حب سازند **حب دیگر** برای نزله و زکام مجربست صمغ عربی کتیرا نشاسته مغز [illegible] هر یک یکمثقال رب السوس
دو مثقال جند بیدستر یکمثقال [illegible] سه مثقال زعفران یکمثقال بقدر فلفل حب سازند [illegible] تریاق تا دو عدد
حب دیگر جهة کسی که او را زکام و نزله اکثر رنج دهد سود دهد کتیرا صبر مغسول [illegible] صمغ رب السوس همه برابر کوفته
حب سازند شربتی دو درم [illegible] خواب **حب دیگر** نشاط آورد و [illegible] بهتر کند و قوت باه افزاید و در امساک
نظیر ندارد در کسی که این اعضا [illegible] کند [illegible] افیون [illegible] پوست ترنج [illegible] سنبل [illegible] قرنفل بسباسه
سعد زرنباد کشنیز خشک جوز بوا [illegible] مشک عنبر از هر یک یکمثقال مصطکی وج گل سرخ صندل از هر یک دو مثقال
[illegible] لفاح [illegible] زعفران از هر یک سه مثقال جند بیدستر [illegible] از هر یک نیم مثقال ورق نقره ورق طلا از هر یک
بیست و پنج عدد [illegible] حب سازند **حب الشفا** محافظت قوت نفسانی و طبعی کند [illegible] افیون [illegible] زنجبیل [illegible]
از هر یک دو درم ریوند چینی [illegible] درم جوز بوا [illegible] درم کوفته بیخته با دو چندان عسل [illegible] فلفل حب سازند
شربتی [illegible] **حب الشفا نوع دیگر** که جهة درد سر کهنه و نزله و زکام و سرد نافع است و در جمیع علل [illegible] حاره
[illegible] مفید [illegible] تریاق [illegible]
[illegible] استعمال
این حب ترک تواند [illegible] تخم جوز بوا دوازده درم ریوند چینی هشت درم زنجبیل صمغ عربی از هر یک چهار درم [illegible]
حل کنند ادویه کوفته بیخته با آن [illegible] حب سازند [illegible] عظیم النفع است مجرب **حب الشفا**
نسخه دیگر که مسمی است **بحب بدل** جهة درد سر [illegible] ضعف معده و جگر [illegible] قاطع [illegible] افیون
[illegible] یکمثقال زنجبیل دو مثقال ریوند سه مثقال بقدر نخود حب سازند [illegible]
[illegible] **حب دیگر** نشاط آورد و [illegible] ممسک [illegible] سه مثقال
کوفته [illegible] مثقال آب [illegible]
قدر حبه استعمال نمایند [illegible] شیر [illegible]

حب نزله کدام

بجوشانند **حب عنبر** که تقویت دماغ و دیگر اعضای رئیسه خصوصاً دهن نافع است وجهة نوطا مجرب
بهدشش عسا علت نوطی آرد و شستن آن با آب سرد فریل است و شستن هی درو دهن موجب اوست نوطا و طب
دهن است چنر را به شتر اعرابی سه مثقال مشک نعقل و قرنفل هریک یک مثقال عنبر اشهب خفیه بشکل خوفبان هریک
دو مثقال کوفته بیخته بقدر فندق حب سازند در روزی یک دانه بخورند و از عقب آن شراب یا شیر تازه یا آب
تره تیزک یا آب نخود خام بنوشند و ازین حب تا نیم مثقال میتوان خورد و در طرب المزاج زیاده از آن هم
میل توانند کرد **حقنه لینه** که در سرسام و جمیع امراض حاره دماغی و غیر دماغی و حمیات را سود دارد عناب
سپستان شعیر مقشر نیمکوفته گل بنفشه کسبرس گندم خطمی خشک اکلیل الملک هریک کفی انجیر بخید دو دسته
رطل آب جوشش دهند تا بر طلی آید بپالایند شکر سرخ پنج درم روغن بنفشه یا دام روغن کنجد هر یک ده درم
آب کاسنی پنجدرم اضافه نموده نیمگرم حقنه کنند بدو نوبت و اگر قدری قوی تر خواهند مغز فلوس
خیار شنبر نیز داخل نمایند **حقنه** که استرخا و فالج و سکته و جمیع امراض بلغمی را نافع است سنا پنجدرم
شبت بابونه کافیشه نیمکوفته حبه الخضر نیمکوفته هریک کفی برسیاوشان بادرنجبویه قنطوریون دقیق هریک
ده درم شکر سرخ پانزده درم ایارج دو مثقال آب برگ چقندر روغن زیت هریک ده درم نمک هندی
بوره ارمنی هریک پنجدرم بطریق معهود عمل نمایند و بدانند که بهترین معالجات در امراض دماغی حقنه است و درکم
کردن و زیاده نمودن ادویه طبیب حاذق مختار **حقنه** که سکته را قوی الاثر است شحم حنظل پنجدرم قنطوریون
دقیق خربق ابیض هریک کفی در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند بپالایند و نصف از وی حقنه کنند
و اگر زود بر آید از نصف رطل که باقیست اعاده حقنه نمایند تا رطوبات کثیر بر آید و درین حقنه وقت علت
بکار می برند **حقنه** که لیسرغس را کثیر النفع است شحم حنظل قرطم نیمکوفته کتان بزر الانجره پوست بیخ کبر
هریکی کفی فودنج دسته در سه رطل آب بپزند چون یک رطل بماند صاف کرده نصف رطل ازین بمراه نصف اوقیه
زیت حقنه کنند **حشایش حاره** که در صداع بارد و دیگر امراض بارده دماغی بدان انکباب کنند و دمار
کتیل و اسطوخودوس مرزنجوش اکلیل الملک بابونه حلبه مرزنجوش نمام خطمی قیصوم شبت فودنج جعده و نعناع
در قمقمه سربسته بپزند و سر بر بخار آن بدارند **حشایش بارده** که جهة تبرید و ترطیب دماغ در صداع حار
و سرسام و جمیع امراض گرم دماغی زیر ابزن آن نشانند یا بخار آن انکباب کنند ورق التفاح و حزاد و کافور و ...

جمیع امراض سر نافع است و عسر البول ...
عصبی نافع است ...
علاوه ...
عمل ...
از دو مثقال تا سه مثقال

او کنار و تخم او تفشیه نیلوفر فقاح سث اسفرم اطراف خلاف کل یا برجداست در هر دو آب پخته گلاب
کنند و تطلیل باین آب نیز نمایند دیاقوذا منع نزلات کند و سرفه خشک را بغایت نافع است دوای
عبارت است از شراب خشخاش که سوای خشخاش یا پوست بخته باشد کوکنار که تخم از وی بر آورده باشند
بیست عدد و تخم خطمی کثیرا صمغ عربی تخم خبازی بهدانه شیرین هر یک بخیدرم اصل السوس بیست درم زرد قطونا
ده درم جمله در شش رطل آب باران بخیسانند و بشب نرم کرده پس آتش نرم بپزند تا بنیم آید و صاف کنند
دیگر من قند سفید افزوده بقوام آرند دیاقوذا دیگر خشخاش سپید و سیاه مع پوست هر یک ده
مثقال نشاسته صمغ عربی هر یک پنج مثقال اصل السوس ده درم آب انار شیرین بیست مثقال قند سفید صد درم
شربت سازند چنانچه رسم است و دیگر نسخها دیاقوذا در شربت ذکر یابد دواء السنه دواء الملوک بزرگ گویند
حواس قوی کند و دفع ریاح جهت اوجاع مفاصل و بواسیر و نواصیر و برص بهق سپید و سیاه و جذام نافع است و باه
بیفزاید و هر که استعمال او نماید یکسال موی سر اش جز آنکه سپید شده باشد دیگر نشود و این معجون از طبا
عجب است و بنا بر استعمال کردن او تا یکسال به دواء السنه موسوم شده و بنا بر حالات قدر به دواء الملوک
مسمی گشته هلیله سیاه و بلیله آمله هر یکی سی درم هفت مثقال و شونیز بیست چهار مثقال فلفل دار فلفل فلفل
زنجبیل هر یک بیست و دو مثقال تا تا زار مشک سعد هر یک دو مثقال کبابه عسل بلادر هر یک شش مثقال فانیذ
شش صد مثقال فانیذ را در آب بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته مع عسل بلادر و در ان سرشند و اقراص سازند
هر یک دو مثقال و دو دانگ و نیم و هر بامداد یک قرص از ان بخورند و در ان سال که این معجون استعمال کنند از حموضات
و شیرینیات پرهیز نمایند دوائیکه بیهوشی آورد و سر مقطوع را زایل کند و این دوا از قطع عضو و غیره در کار
او مستعمل می شود و نادر است و در علم جراحی رکن عظیم افیون بنج البنج بیخ لفاح جوز ماثل که تا تره است تخم کاکنج
جمله برابر گیرند و کوفته با نیکو بسایند و جمله را بجوشانند و صاف نمایند و گندم قدری که درین طبیخ خیسانیده شود
چندانکه خشک شود پس بدستور ادویه مسطور دیگر جوشش دهند و گندم مزبور در طبیخ مذکور باز تر سازند
تا خشک شود و از همین سان میکنند تا پنج کرت تمام گردد و بعده گندم خشک ساخته در شیشه نگاه دارند وقت حاجت
از دوانگ تا دو دانگ از این بسایند و بخورانند و چون خواهند بهوش آید چند قطره سرکه در بینی انداخته و بر روی
تف کنند تا بقصار بینی برسد افراد و با فاقت آید دوائیکه بهمین عمل از افیون بگندم خشخاش سیاه

دو درم تخم کاهو بست درم جمله اندر سه رطل آب بجوشانند تا کمتر ثلثی باز آید پس کنجد بیست رطل در آن کوفته هم
تا گلاب جذب شود و خشک کنند و نهند در وقت حاجت بکوبند و یکمثقال ازو با سپید بخورد و شود نوع دیگر
شکران تخم کاهو هر یک سه درم بنج البنج خشخاش سیاه هر یک یک مثقال جمله را کوفته بیخته با قند معقوم بسرشته
یکمثقال ازین بهوشی آرد **دواء المسک حلو** جهت صرع و لقوه و فالج مفید است و همه اقسام دواء المسک
در علل قلب بیاید که ذکر آنها در آنجا الیق است **دوای دیگر** در سرسام صفراوی را نافعست اطریفل گلوی
زنجبیل مالصندل سپید بنج سوسن موز نبات کشنیز هر یک یکدرم کوفته بیخته با شیر و شهد و روغن گل سرشته
بخورانند و اگر کفایت نکند مسهل دهند و کاه کجک که از دستی گویند و بجوشند و بخار او رسانند بنج و صندل
سفید و بنج بیدا بجز تا آب بسایند و طلا نمایند **دوای دیگر** در سرسام خونی را مفید است بابونه کشنیز موز
هر یک دو درم جوشانده بنهند و بنوشانند **نوع دیگر** بنج با نشاسته یکدرم بجوشانند و بنوشند درم عسل در انداخته
بنوشند شیر گرم و اگر فصد یا حجامت پس مقدم دارند نافع است **دوای دیگر** در سرسام بلغمی که
باشد و نفع کند قرنفل زنجبیل فلفل دارفلفل طلا کنند و مرزنجوش سیده دارند قرنفل عقرقرحا نافع **نوع دیگر** هلیله
زنجبیل کشنیز زنبک هر یک یکدرم در آب جوشانیده بگذارند تا گرفته **نوع دیگر** فلفلین بنج سوسن زنجبیل
موز زیره سپید تخم کرفس هر یک یکدرم جوشانیده شیر گرم بنوشند **نوع دیگر** گل کوهی با شکر و روغن گاو درکنند
ساخته بخورند درد سر که از باد و بلغم باشد دور شود **دیگر** زرد چوبه قرنفل کندر مشک هر یک قدری
با روغن گاو در بینی چکانند **دیگر** گل گلخیرا با آب بسایند و گرم کرده طلا نمایند **دوای دیگر** درد سر را
که سبب صفرا و خون باشد نافعست برگ کشنیز هلیله زرد هر یک دو درم جو کوب کرده در آب
جوشانیده بیارند صاف نمایند و بنوشند تا کیفیت درد رفع شود اخراج خون مقدم دارند **دیگر** که در اکثر
حرارت بود نافعست تخم خشخاش شیره گیرند و نبات اندر آن خته حریره پزند و بنوشند بقدر مناسب **دیگر** که در ما
که سبب بلغم و سودا در سر درد بود نافعست ماذریون ده درم فلفل گرد بیست درم کوفته بیخته بنهند بقدر بخورند
صباح و شام بخورند و از ترشی پرهیزند **دوای دیگر** جهت جمیع اقسام دوار نافع است زرد چوبه شکر تری یک درم
روغن گاو بیست و چند درم یکی کرده صبح بخورند قدرا مرتبه مرتبه تا بیست و روغن گاو
برنگ بیرچاک گرم بنهند **دوای دیگر** در سرسام صفراوی را نافعست تخم خشخاش شیره گرفته با شیرخشت

دوائیکه فالج را مفید است برگ سپستان سنبل کاوی از هر یک پنج بیدانجیر سنبل الطیب از هر یک نیم درم در آب
کرده در چهار سیر آب بجوشانند و مراد از سیر سیر است چهار تولهٔ است چون نیم سیر بماند شیرگرم نوشند در نشسته
روغن‌ها را که در عمل آید مالند جوز بویه وزن فلفل دار فلفل عاقر قرحا بیخ زرنباد از هر یک کرام که حاضر باشد در دهان جاوند تیکه کفت
به تنقیه بلغم کوشند بعد ربیع **دوائیکه** لقوه را مفید است در اول فاقه زبان پیند جوز بویه بره که از فالج
در دهن دارند و ماش سیاه آرد کرده و دهان از روی که به از یکطرف بر تابه بخیشه بطرف خام روغن بیدانجیر
کرسا فر قرحا در این سیاه ساییده داشته مالیده بر پس گردن مع بریده و کاه بنهند و روغن نار جیل و روغن با تورده بر روی
بمالند و چون چهار روز نهایت هفت روز بگذرد مسهل بدهند بعد از مسهل روغن بادام روغن مالک عنبر بر روی بمالند
و این دوا بخورانند قسط زنجبیل کبابه دیو دار هر یک سه درم زنجبیل فلفل گرد عاقر قرحا سنبل که سن کرازان
زیسمان مساز ند هر یک نه درم کوفته بیخته بانجنه مجموع اجزاء مقل ازرق سرشته مقدار ده درم با عسل علوما
سازند یکی صبح و یکی شام با آب گرم بخورند و باید که نوشادر ساییده با سکنجبین بغرغره کنند و در خانه تاریک
نشانند **و این روغن** در بینی چکانند برگ نیب جمیده از شش با شش برابر بعلا در چوب جوک مرتبه کرده بالد
و چهار یه موختهٔ مرچ تراماهان جمله برابر و روغن کنجد و چهارم حصه مجموع ادویه آب بقدر متعارف
رسم است بپزند و روغن بگیرند در بینی چکانند و اگر بر سر مالند و در گوش چکانند و اگر بر سر مالند در گوش
چکانند انفع است و غرغره و سعوط بعد تنقیه باید کرد و بدانند که اگر لقوه باشد و بادو پنج بود سکته مجر میشود
و باشد که هلاک کند بعد از چنین لقوه تا چهار روز خطر است تند مبهم لقوه **دوائیکه** سکته بلغمی را نافع است
بهر حیله دهن بکشایند و گوکی سبی اور دمان نهند تا باز ماند و بیرگ بیخ بیرد روغن بستور حرب کرده در حلق فرو ریزند
تا حرکت در طبع پدید آید آنگاه شبت و گندک و شهد و نمک هر یک بقدر حاجت بطریق معمول مرتب ساخته در
حلق ریزند تا قی آید و تخم حنظل و مغز بیدانجیر حقنه کنند و چلکی که دوا از معطس معروف است در بینی دمند
و تخم سپندان کرد با سرکه ساییده بر پیشانی مالند و سر را تراشیده تا به گرم نزدیک سر وارند
یا بلند بر سر نهاده تا به گرم بر آن نهند و اگر سر تراشیده کلک بسیار زنند و چکناک ا بول آدمی
ساییده در بینی مالند زود بهوش آید و مجرب است و سکته دموی را غیر از فصد علاج نیست
و فرق در سکته قویه رو در مرت بسیار است و رشیان آسان ظاهر نیست که آئینه صاف نهند بینی اگر او

از غبار گیرد و زننده است والا نه زیرا که آدمی تا که رمقی از حیات دارد نفس را لازم است اگرچه خفی باشد
دوم آنکه بحسی اعضا را نافع است و این مرض را بتازی **خدر** گویند و بهند **بهر** و **من جهیری** نامند
اگر بلغم باشد نخست قی فرمایند بکرات و بعده حقنه نمایند مرات بعده بیخ نیل کوفته و بیخته بر بهار دو درم با
گرم بخورند و تا شش ماه مداومت نمایند و درین اثنا تنقیه میکرده باشند گاه گاه و از جمیع ترشیها احتراز نمایند
و اگر عضو خدر قابل کلک زدن بود کلک بسبب زنند و توتیای سبز و نوشادر در آب لیمو سائیده بمالند و اگر
حاجت افتد کرت دوم نیز چنین کنند و اگر از بسیاری خون بود خون بسیار گیرند و طعام کم خورند **دوم آنکه**
سبات یعنی خواب مفرط را سود دهد بشرطیکه از بلغم باشد فلفل گرد باریک سائیده در قی نهاده اندر
بینی دمند و تخم کتانی و چھکنی بدستور تا عطسه آید و دماغ پاک شود و در آنجا که از دم بود فصد کنند **دوم آنکه**
کابوس را نافع و آن مرضی است که آدمی در خواب بیند که چیزی گران بر وی افتاده و نفس تنگی کند
نخست باسلیق کشایند بعده سنای مکی ده درم هلیله سیاه دو درم جوشانده و آب صاف کرده شیر
گرم بیاشامند بعده بجوز القی و نمک سنگ قی فرمایند و پس از آن **این دوا** بکار برند تربد هلیله
هر یک نیم درم مصطگی دار چینی هر یک یکدرم تربد دو درم زنجبیل چار درم گل شکر یکدرم و نیم ادویه کوفته
بیخته بروغن بادام یا گاو چرب کنند و در سه چند شهد بسرشند و هر روز شش درم بخورند **دوائی**
که صرع را مفید است اگر از غلبه خون بود رگ قیفال و صافن کشایند و بر ساقها حجامت نمایند و مطبوخ ملین
طبع بکشایند و اگر از بلغم بود یا از باد شیر آکهه بر کفها و پاها بسیار بمالند و فلفل سوده بران پاشند و برگ
آکهه بران بندند تا چهل روز متواتر و درین مدت پا نشویند مجرب است **دیگر** عرق بناگوش نیل است
در مینه گیرند و خشک کرده نگاه دارند و وقت صرع با آب تر ساخته در بینی چکانند و این عمل اگر میکرده باشند
نفع دارد **دیگر** بیخ کهرنی فلفل بیخ نمک سنگ شاش گوسفند سائیده سعوط کنند **دیگر** عاقرقرحا سوده
یک حصه و چهار حصه شهد آمیزند و هر روز یکدرم بدهند و اگر صرع بمشارکت معده بود قی فرمایند و سنبل
و گلسرخ و مصطگی و کندر نرم کرده بر شکم طلا نمایند **دیگر** که جمیع اقسام صرع را مفید است طحلب که بر روی
آب میباشد و رنگ گوناگون دارد و بهندی آن را [illegible] خشک سازند و هموزن او فلفل گرد گیرند و نرم
کوفته بیخته نگاه دارند و وقت صرع در بینی دمند مجربست **قرص عشبه** که باطفال افتد حاجت علاج ندارد [illegible]

برای نفع صرع
[illegible]

بنوعی خود بخود زایل میشود در اکثر اما دایه آتش را از چیزها و بلغم احتراز و از جماع پرهیز لازم است دوائیکه
مالیخولیا را نافع است اهلیله کابلی بخورند زنجبیل فلفلین هر یک یکسیر کسیله نیم سیر عاقرقرحا بسباسه
جوز بویه قرنفل مصطکی خولنجان کبابه بادرنگ الایچی پوست خشخاش فوفل جوک میده مهامید جبر ک
بالنگو نانخواه رنگ ترنجی اجمود هر یک یکدرم گل داوده چهار سیر همه را نیم کوب کرده در پنج من آب بجوشانند
چون نصف آید فرود آرند و بعد از سرد شدن قند هندی یکمن مویز منقی ده سیر در روی انداخته دارو
چرب سفالین گشته و در گین آب فرو برند و پس از بیست روز بیست لیبا برآرند بمالند و صاف سازند
و در آوند چرب نهاده هر روز یکقدح صبح و یکقدح شام بخورند و از ترشی و چیزهای بادی پرهیز نمایند حلوا روز
نفع بین کند و بالا عنقریب گذشت که مراد از سیر است و چهار تولا است و اگر شربت مذکور بعد خوردن مسهل
بکار برند بهتر است و در تمرخ بروغن بنفشه و نیلوفر پیوسته در بینی و گوش چکانند و اغذیه چرب تناول
نمایند و از اندوه و هر چیز خشکی آرد پرهیز نمود در تنویم کوشند و مسهل حلیه و فصد باسلیق کنند و خون کمتر
گیرند و همگی در ترطیب و تقویت کوشند و بدانند که **عشق** قسمی از مالیخولیاست و تدبیرش همین است و حتی المقدور
بوصال معشوق کوشیدن و جماع در عشق بغایت مفید است بخلاف مالیخولیا که آنجا مضر گاه گاه ابهم شطر
ترقان محرز نیست **دوائیکه** نسیان را نافع است کندر زیره و از فلفل هر یک سه درم کوفته بیخته با دو چند
عسل سرشته صبح و شام بخورند **دیگر** روغن مالکنگنی بر برگ تنبول بمالند و نمک سیاه بران نهاده بمالند
فی الفور مضمحل خواهد شد آن برگ را بر بیره تنبول چنانچه متعارف است بخورند و مداومت نمایند مجرب است
و اگر کفایت نکند مسهل تری بهند **دوائیکه** اختلاج را نافع است روغن ناردین وغیره بمالند و تنقیه
نمایند اگر بخیشر باشد و دیر ماند در روغن ناردین مجرب و معمول اهل هند است در روغن ناردین که مستعمل
اهل یونان است نیز مشابه او است و اثر **دوائیکه** زکام و نزله را نافع است اگر از حرارت باشد فصد
کنند و تلیین نمایند و شربت خشخاش مداومت فرمایند و درین حب دافع زکام دانه ان دارند کثیر النفع است
هر یک دو درم افیون نیم درم حب بسازند و شب در دهن نگاه دارند تا شب نیم کند خواب آرد و نزله منع کند و اگر
از برودت باشد ارزن گرم کرده در جامه بپیچند و بر تارک نهند یا پارچه یا خشت پخته گرم کرده بر سر
گذارند و قسط و شونیز و لادن و عود و یا لبان بسوزند و بخار آن در بینی رسانند و عود و مشک و زعفران

ونشند و سنداروس حل کرده در جامه بسته بو بیند دیگر کرمین گل کند شونیز درست و نانخواه درست در جامه
بسته بلخلخه بطلب درست مالند و بو بیند و اگر بسوزند و دود دهند دیگر بهتر بود دیگر کاغذ فلفل و زیره سیاه
و الایچی و قرنفل و ترنج بسوزند و دود آن بدماغ رسانند دیگر کوکنار دو درم زنجبیل یکدرم گل بابونه یکدرم
در دو سیر آب جوش دهند چون نیم سیر بماند وقت خواب نیم گرم نوشند و فواید دیگر کوکنار ده درم
در آب سرد خیسانیده باشند نقصد و زنجبیل گلوی نسه بهار کیکا گرامشنگے و پنجیرول هر یک یکدرم جوکوب
کرده در چهار سیر آب جوش دهند چون نیم سیر بماند نیم گرم نوشند تا هفت روز همین سان کنند غذا و اغذا
آب مونگ دیگر نخورند و مرکب **شربت خشخاش** از تالیف فقیر است جهت نزلات حاره و نهایت
نفع دارد کوکنار سه تخم دو بیست عدد ... یکشبانروز در ده صد مثقال آب تر کنند دیگر جوشانند تا نصف بماند
پس صاف کنند و باصد و پنجاه درم شکر یا عسل یا نبات بقوام آرند چون قوام غلیظ شود بعده اقاقیا و زعفران
و مازو و کتیره هر یک درمی کوفته بیخته دران شربت ... که رب نزد اطبا آنست که آب ... انمار
کوفته آب بگیرند یا جوشانیده طبیخ بسازند پس آن آب یا طبیخ را بپزند فقط تا که غلیظ شود و ...
منصف برسد قدری شیرینی بیفزایند اخل نمایند و بقوام آرند و اگر بعضی شهرها ... از پس ... لطیف ...
طبیخ همه ... غلیظ میشود تا کر شکر بیفزایند ... شربت که اختلاط شیرینی ... با بابات ...
یعنی ... اگر طبیخ ... خواه آن مایع عصاره بود یا طبیخ یا خودرا این فرق
مبنیا نبابر استعمال اکثر نیست دگرنه بسبیل تجوز رب را بر شربت غلیظ القوام نیز اطلاق کنند چنانچه در ...
رب ... شد و ... را بر رب چنانچه در ... معلوم گردد **روغن قسط** فالج و لقوه را سود
دهد و معده و جگر را نافع است ... اعصاب را قوت دهد قسط ده درم فلفل فرفیون
هر یک ... درم عاقرقرحا چهار درم جند بیدستر دو درم و نیم شراب کهنه صد درم روغن زیت پنجاه درم
قسط و فلفل و عاقرقرحا نکوفته در شراب خیسانند یک شب و صباح بجوشانند تا به نصف آید بعده
روغن زیت آمیزند و چندان جوشانند که شراب برود و روغن بماند پس جند بیدستر و فرفیون کوفته
بیخته دران ریزند همان وقت از آتش فرود آرند **روغن شونیز** فالج و لقوه و تشنج را سود دارد
شونیز بیست درم ... تلخ سی درم ... آنچه ... روغن ... **روغن فرفیون**

فائده [illegible]

فالج و استرخا و همه دردها را که از سرد بود سود دارد قسط ده درم کندش چهار درم جندبیدستر هفت درم فودنه
کوهی خشک دوازده درم عاقرقرحا هفت درم مویزج شش درم جمله را بسانند و شکوفته در چهار صد درم شراب
کهنه بخیسانند تا سه حصه برود و بگذارند پس نصف آن روغن خیری آمیخته بپزند تا شراب بسوزد و روغن بماند پس
در هر ده درم روغن دو درم فرفیون تازه اندازند و یک جوش داده بردارند **روغن** که تخصیص را نفع
عجیب دهد روغن زنبق یک رطل بگیرند و فرفیون تازه یک اوقیه در آن حل کنند و بر سر ریزند نیم گرم و مبالغه
روغن بیدانجیر گرم و خشک است در سیم درجه هلال آرد و دماغی نفع دارد و مسهل بلغم و مخرج حب القرع
و منقی اعصاب از رطوبات لزجه است و شربت درم اسفل و انقلاب چشم و حبس بول و قولنج بلغمی
و ریحی سودمند شربتی تا پنج درم و بدل او روغن ترب و روغن کتان و ابن ذکریا گفته هر گاه در حقنه
روغن بیدانجیر دهند باید که برتارک سر او روغن بنفشه نهند تا سر را تر دارد و منع از سرسام بیدانجیر
بریان کرده نرم بکوبند و در آب بجوشانند و کف را همی گیرند به طرق تا تمام کف گرفته شود و آب نزد بماند
پس این کفها را بجوشانند که روغن صاف برآید **طریق دیگر** آنکه روغن البطم و روغن کنجد مستخرج
نمایند **روغن بیدانجیر مرکب** فالج و لقوه را نفع دارد و سده جگر و سپرز بگشاید
و قولنج را دفع کند نانخواه صعتر فودنه کوهی تخم کرفس انیسون مصطکی اسارون هر یک بیست درم
بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ سوسن آسمانجونی زراوند خشک هر یک ده درم شیطرج مقل هر یک پنج درم
سکبینج جاوشیر زرنباد و درونج هر یک سه درم زنجبیل دارچینی قاقله خیربوا کبابه دار فلفل جوزبوا
شونیز قسط کوبا هر یک چار درم جمله نیمکوب کرده در آب بخیسانند یک شبانه روز دیگر بجوشانند تا دوازده م
شود و نیم لاینفد و صد و پنجاه درم روغن بیدانجیر آمیز بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربتی
دو درم با سکر درم با ماء الاصول و تربین انزرین نیز نمایند **روغن** کدو سر دو درحت ابو نمیدن و ناسیدن
و مجکانیدن او در بینی و گوشش ازاله بهر و پوست نافع میکند و سرسام و مالیخولیا را نفع دار و در این دو گونه است
یکے آنکه کدوی تازه بگیرند و پوست بگزرانند و جمله را که لحم و شحم و تخم است بکوبند و آب بگیرند و چهار رم
حصه وی روغن کنجد آمیزند و بر آتش نرم بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند دیگر آنکه روغن کنجد و روغن
بادام شیرین کنند الطف باشد و شاد ازین مجموع نیز مفید آید دوم آنکه از مغز تخم کدوی شیرین روغن

کشنده است . روغن بادام رومی لطیف‌تر و خوشبوتر و سودمندتر بود و تسکین التهابی در حمیات نافع‌تر
و اگر سرطان ظاهری و مانند آب شیرین یا شیر بسرشته کنند و یا روغن تخم کدو ممزوج کرده در گوش چکانند صداع
التهابی را نفع تمام دهد و اگر روغن تخم کدو همراه شیره کدوی تازه بپزند در تلطیف انفع باشد و برودت
او نسبت بروغن کنجد و روغن بادام کمتر است که دو پخته باشند بیشتر است لیکن نسبت بروغن تخم کدو کم که با
شیره که در پخته شود گرم است بنابر اکتساب حرارت از طبخ **روغن بادام شیرین** معتدل مایل برد
و تری از انموجب است و جهت یبوست دماغ و صداع و سرسام و تشنج یبسی و سهر نافع مردوخا و سعوطاً و جهت [illegible]
گوش قطوراً و جهت ورم رقیق و جهت سینه و جهت عسر بول و حصاة و داد و جامع مثانه و ورم و خناق و رحم زرقاً و جهت
سل و منمن و رمه و ذات الجنب و قولنج و گزیدن سگ دیوانه و خشونت حلق اکثار وی مضر احشای ضعیف
است و مصلح آن استعمال با ادویه مسهله کار بوسیده دوا و نافع قشبت اشیا را زجه بامعا روی
بادام تلخ گرم در دوم و یابس است و جهت صداع بارد مالیدن و جهت تفتیت حصاة خوردن و در
احلیل چکانیدن نافع و قطوراً در گوش مسکن وجع و دوی و شرب او مفتح سدد و دافع قولنج است و طریق اخذ روغن از
بادام معروف است **روغن بنفشه** سرد و تر است نافع صداع حار یابس و منوم صحاح [illegible]
دماغ و تمدین الحجرب مفید و ملین صلابت مفاصل و اعصاب و مسهل حرکات مفاصل و حافظ صحت . اطفال
و این را نیز به دو وجه میسازند **یکی** آنکه گل بنفشه تازه را در روغن کنجد ترتیب کنند چنانچه در [illegible] گل سرخ
باید **دوم** آنکه کنجد را در گل بنفشه بپرورند چنانچه در دیگر گلهای بپرورند پس از آن بیخته روغن بگیرند و [illegible]
بنفشه بادام سرد و تر و در دفع بی‌خوابی نافع‌ترین ادهان است و این نیز به دو وجه میسازند **یکی** آنکه زیر بنفشه
در روغن بادام ترتیب نمایند **دوم** آنکه مغز بادام در گل بنفشه بپرورند از آن روغن کشند و طریق ترتیب [illegible]
معروف و مروج است و طریقی خاص در بنفشه بادام افزوده اند و آن است که مغز بادام شیرین را در آب گرم بنهند
که قدری نرم شود پس پوست از او دور سازند و درشت کنند و نصف آن را [illegible] و در منخل بگذارند
و زیر بنفشه تازه و رفته چیده و در آن بریزند و منخل را برکانون بنهند که در قعرش آتش باشد بمقدار آتش افضل
تا منخل از آتش [illegible] بود که حرارت برسد احتراق نکند و در این اثنا خلطات . بادام [illegible] مخلوط را حرکت دهند
تا که بنفشه سپید شود و در رطوبت و [illegible] نماند مغز بادام منکیف برآید و میگردد پس در ظرف محفوظ نمایند [illegible]

با دام مذکور کوفته روغن بکشند و این روغن را در مصر و شام روغن بنفشه عراقی میخوانند روغن مخلل

مرکب القوی است و نزد جالینوس معتدل بالجوهر رادع و قابض موافق مواد حاره و بارده و مقوی اعضا و محلل اخلاط آنچه

و مسکن اوجاع است و طلا او با سرکه و تخلیخ وی با سرکه و گلاب نافع صداع و اوجاع بخارات دماغی و دماغ و ورام

آن در ابتدا و نطول او بر سر مقوی دماغ و شرب او تسکین دهنده التهاب معده و استعمال او بر زخمها رویاننده گوشت

زخمهای عمیق و مجفف رطوبات و مصلح خباثات او و حقنه بدان نافع قرحه امعا و مضمضه بآن مسکن درد دندان

و تناول وی حابس اسهال و مسهل ماده زحیر و در رفع زحیر و ورم امعا و جرب کردن ادویه حابس اسهال

بآن مقوی فعل وی و قطور او جهت درد گوش مفید و تدهین وی با سرکه و تراب مو و دافع عرق و بازهر قروح

و جوششهای حاره و خوردن او در دفع ضرر تناول آهک و زرنیخ و صابون و ذراریح و امثال آنست و بدلش

نیم وزن او روغن بنفشه و دو وزن او روغن الخلاف و قدر شربتش تا یک اوقیه و طریق ساختن وی دو گونه است

یکی آنکه برگ گل تازه از اقماع پاک کرده در روغن کنجد بازیت الانفاق و خیسند و ظرف آبگینه نهاده در آفتاب

گذارند و چون برگ گل سپید شود و این نشان زوال قوت او است آنرا بیرون کنند و دیگر گل تازه بیندازند تا

بعضت کرت تجدید باید کرد و این در گرما شدید در بیست روز در سرا و در چهل روز میشود و روغن گل خام همین است و تبرید

ابلغ و بعضی شیشه را در چاه آویزند به نحویکه میان شیشه و آب یکدراع فاصله بود و تجدید گل درین ایام می کنند

تا که روغن کسب قوت گل کما حقه کند و این نوع سرد تر از آنست که شمس بود یعنی در آفتاب ترتیب یافته باشد

دویم آنکه برگ تازه کوفته شیره بگیرند و نصف او یا مثل او در روغن کنجد یا زیتون آمیخته بجوشانند تا روغن بماند

و این را روغن گل مطبوخ گویند و حرارت وی غالب بر برودت بود خاصه آنچه بزیت ترتیب شود و وی در امراض

بارده استعمال توان نمود بخلاف کنجدی که هم در علل حاره استعمال می باید و هم در امراض بارده خواه مطبوخ بود

خواه غیر مطبوخ و میدانند که روغن گل بعد یکسال متغیر میگردد و پس در علاج تو یکبار باید بست آنرا با گلاب

جوشانیدن و مقوی فعل وی بست در روغن مخلل با سرکه . الیه ان نافع جرب یابس است **روغن گل با قوام** معتدل بود

حرارت و برودت و دماغ را نافع باشد و فهم بیفزاید و در درد سر بلکه از گرمی بود سود دهد و در اسهال مراری بازدارد

و چون در سرکه بپزند جرب و حکه را نافع آید و ضعف مزاج از بنفشه باد و دام است **روغن لبوب سبع** که بجهت

رطوبت جهت امراض یابس و دماغ و صداع و مالیخولیا و خیالات فاسد مرد خاد و شیر با و سعوطی دادگی بقدر

[illegible]

قیمه رم تسقیط النفس فورا اثر دهد مغز فندق پسته و بادام شیرین و انجیر مقشر و مغز جلغوزه و مغز تخم کدوی شیرین
و مغز جوز بالسویه کوبیده و گرم کرده بفشارند تا روغن جدا شود و در نسخه ابن عیسی عوض مغز جوز مغز بادام تلخ
مرقوم است **روغن مبارک** که **روغن لقوه** نیز گویند جهت لقوه و فالج و کزاز و عرق النسا
و دوالی و نقرس و تحلیل ریاح و تهیج باه و اشتهاء طعام نافع است و قطور او جهت گرانی سمع و طنین و سده صماخ و دیگر و
مو نیز است و فرزجه وی جهت امراض رحم مفید و مولف تذکره گوید مثبت ارواح و حافظ است صفته شونیز بالسویه
در طاجن جدید بریان کنند تا که قریب بسوختن شوند و سوخته نگردد پس زیت اندک اندک بران اندازند
و آتش نرم باشند تا که مثل خمیر در روغن جذب کند پس روغن از وی بفشارند با خل دیگر متقاطر سازند **روغن**
جوز ترسیب الحرارت است و جهت فالج و لقوه و امراض بارده نافع و رود خالی و سوطا و با کلار و تر و جسیم
و عرب بعضه در طریق اخذ روغن مانند جوز اخذ روغن بادام آمده است **روغنیکه** مسمی است به **مجموعه** مستعمل
میشود در جمیع اعلال بارده و اثر میکند با عتدال و حرارت سیفی میسازد در عضو پوست
بگیرند روغن خیری روغن یاسمین روغن قسط روغن سوسن روغن بید انجیر روغن خسته زرد آلو روغن خارخسک
برابر بهم آمیزند و قدری جند بیدستر و اندکی مشک اندازند و جوش خفیف دهند و بعد از ان دبالند **روغن**
سداب جهت صداع و صرع بارد و درد کمر و درد گرده و مثانه و کلیه و ساقین و ادرار بول و درد حیض و ادرار بول و تحلیل
ریاح و درد گوش نافع ضماداً و شرباً و قطوراً و احتقاناً آب سداب تازه و قیروطی روغن کنجد بازیت یکرطل
یاد دو قیمه جوشانند تا روغن بماند و بعضی خردل و حب الرشاد و حاقرقرحا بر یک یکدرم نیم نیم مسیاه زیادنمایند الطبیع
روغنیکه چون بر سر مالند در قدری بینی چکانند خواب آورد و جز را اثر خیری مسیاه هر یک جز وی پوست خشخاش
تخم کاهو هر یک دو جزو کوفته بیخته بجوشانند و صاف کنند و آب را با روغن بکر جوشانند چندانکه روغن باقی ماند و صاف
کنند و هنگام خواب بسکه بر بینی و کف پا چرب نمایند **روغن دیگر** که چون بر کف پا چرب نمایند خواب آرد تخم خشخاش
بر داده و در حنظل تخم کاهو نیم نیم رطل بهم آمیخته بطریق روغن کنجد روغن کشند و هنگام خواب استعمال نمایند **روغن بلادر**
جهت استرخاء عصب و فالج و لقوه و امراض بارده و فسخ بغایت محلل ریاح سنبل سیل قنفل و سنبل خرم و خرمن مفلفل
بلادر جوز القی بیخ سوسن آسمانگونی بابونه قسط تخم نوبران زرشاد و دردر بیخ هر یک یازده مثقال مکوب کرده با مزدوز
دو آب بزیر یک پانصد مثقال با روغن کنجد دویست بجاه مثقال بجوشانند تا آب و شیر سوخته شود در روغن بماند

روغن خس در ترطیب دماغ و تنویم و جهت مالیخولیا و صرع صبی و منع سستی مستعمل است و تفصیل
صلابات نیز بکار میبرند و کاهو و حصه روغن کنجد یا بادام حلو یکحصه باهم بجوشانند که روغن بماند روغن
خشخاش منوم و مخدر و مسکن صداع و درد حار است در تسمین و در نزله نافع و برای خشکی دماغ و درد
گوش و ورم گرم آن قطور و ساختن آن دو گونه است یکی آنکه گل خشخاش را در روغن کنجد بپزند دوم آنکه شیره
کوکنار و برگ او را با روغن کنجد بجوشانند چنانکه مسطور شد معلوم و سوم آنکه مغز تخم او در روغن کشند تخم خشخاش مسکن است در تنویم قوی تر
روغنیکه سبات دور کند و سهر مفرط آرد چون روغن بید انجیر و مانند آن نوشادر و زرنگ نقلی تخم سپندان تخم حب النیل سیاه
تخم سیلی کار جمله را بکوفته در آب بجوشانند تا مهرا شود پس صاف کنند و با روغن بید انجیر بطبخ دهند تا آب
بسوزد و روغن بماند روغن ریحان نافع درد دماغ و نفع دارد در رنشر و مرو و خارا بیکجا جزو روغن کنجد
بجوشانند تا روغن بماند روغنیکه در تبرید و تنویم و ترطیب دماغ و ازاله سوء مزاج صداع حار نافع است مغز تخم
کدو و مغز تخم خیارین مغز بادام شیرین تخم خشخاش کنجد مقشر تخم کاهو جمله برابر گرفته روغن کشند و بر سر نهند و سعوط
نمایند بقدر یک درم که فورا نفع بخشد روغن بابونه ... ترکیب روغنهاست که پر النافع در قطور اوجاع و نزله
صداع و شقیقه بارد و درد گوش و مسکن اوجاع آن و در اعضا نافع امراض مثانه و تدهین او با دو اوجاع بارده و قولنج
و مغص ریحی و ریاح ... حلیفه ... مفید و محسن لحم ... و لحم التقسیب ... ورق الغار سعد عود بلسان
لک ... سنبل هندی برگ مورد ... زنجبیل ... ادخر ... مرزنجوش ... مساوی ... ترکیب ساخته
در شراب ... یک شبانروز بعد صاف کنند و با روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
روغن بابونه گرم با اعتدال مجفف با اعتدال است صداعی را که از خفقان مجرب و در ... تدهین او مفرد
و با امتزاج او با روغن گل در سر کردن نافع درد سر و مسکن اوجاع و محلل اورام بارده و ... ریاح و دافع عیاد و درد کمر و
مفاصل و نقرس است مفتح سدد و مسام که از سرما باشد خاصیت او است که تحلیل میکند بدون جذب و ترتیب
وی همانست که در روغن گل گذشته روغن آس بارد یابس است و دافع ... در جلسه در سر ... و
مشدد و مقوی اعضا و دافع انصباب مواد و مقوی ... و شعر ... و ... استرخای مفاصل
و ... عرق ... دماغ ... و ... طریق ساختن روغن ... آب مورد
سیر ... روغن کنجد ... بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و اگر عوض آب روغن ...

روغن زیت کنند بر دوات ادکم میشود و هرگاه برای محافظت موی مستعمل باشد قدری لادن نیز در آن
حل کنند **روغن اجر** لقوه و فالج و امراض بارده را نفع دارد و دو قسم است یکی **دهن المبارک** از خواص بسیار
موصوف گرم تر و لطیف تر از نفط سپید است و جهت گزیدن عقرب و کسی که افیون و بزر البنج داده باشند نفع کثیر دارد
خشت پخته سرخ آب نادیده بادام بادام کنند و در آتش اندازند تا سرخ شود و باز بر قطعه دیگر قسمت در روغن
زیت سرد کنند پس از روغن بر آورده خرد نمایند و در شیشه که بگل حکمت مطین بود اندازند و موی سپید در دهن
شیشه بندند و بطریق معروف بچکانند چنانچه چوده می چکانند و با احتیاط در شیشه نگاه دارند و بکار برند خیراً
و مرو خا **سکنجبین افتیمونی** مالیخولیا و اصحاب توحش صرع را نافع بود و این سکنجبین علت را برفق پاک میکند
یا نضج داده مهیا می سازد که بادنی مسهل مستفرغ شود و در بعضی نسخه تفاوت در اوزان کم و زیاد اجزا است
افتیمون ده درم بسفایج فستقی تربد سپید هر یک شش درم گاوزبان بر سیاوشان ابریسم تخم کاسنی تخم کشوث
پوست بیخ کاسنی هر یک پنج درم حاشا برگ گل سرخ کمافیطوس هر یک چهار درم تخم بادرنجبویه
درونج عقربی زرنباد بهمن سرخ و سپید ساذج هندی قاقله سنبل هر یک سه درم کلقند انبانی بوزن ادویه در
سرکه و آب خیسانند یک شبانروز و بجوشانند و با انگبین قند بقوام آرند **سکنجبین افتیمونی** علوی خان سطر خود در
رازیانج تخم شبت مقشره هر یک پنج درم افتیمون بسفایج فستقی سنای مکی هلیله کابلی هر یکده درم انجیر کوفتنی است بدستور ساخته
در پنجاه درم سرکه خیسانند و با نیم من قند بقوام آرند و وی قریب المنافع با اول است **سکنجبین افتیمونی** کردن با انجبین
آید هرگاه با مراض سوداویه و مالیخولیا مستعمل شود افتیمون گاوزبان فرنجمشک هر یکده درم افتیمون در خرقه بسته چند از
وهمه را یک شب در پنجاه درم سرکه بخیسانند آنگاه جوش دهند و صاف کنند و با نیم من قند قوام دهند و بجای انگبین تخته
بنوشانند **سفوف اسطاطالیس** که برای سکندر ساخته بود در سودا و مالیخولیا و صداع و جرب و نسیان نافع
است جهت قرب هضم طعام و خوشبو کردن دهن و تقویت دل مفید فرفه ساذج هندی دال اسارون مصطکی هلیله کابلی
زنجبیل نارمشک زیره کرمانی دار چینی اشنه فلفل دار فلفل زنجبیل و قرنفل از اروانه جوزبوا کافور قاقله هر یک
دو درم عنبر مشک هر یک یکدرم نبات کشمش چند او دو شیر حتی از یکدرم تا شش درم با آب سرد و نهار بر بند و بعد قدا
از فرو باشد و بعد که سفوف اقدم مرکب است از مخترع او بقراط شاگرد اسقلیبوس است نه بقراط طبیب مشهور
و بعد سفوف معجون [illegible] و استعمال سفوف با ضعف معده و حدت امتلا روحیت مکر [illegible] ریع النفوذ باشد

سفوف که سودا برآرد و مالیخولیا را سود دهد هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون اسطوخودوس بسفایج [illegible]
نمک هندی هلیله زرد [illegible] بجند درم **سفوف** که خمار دفع کند تخم کاسنی تخم کرفس زرشک منقی سماق [illegible]
گلسرخ طباشیر بسیار کوفته و بیخته شربتی سه درم با یک طسوج کافور [illegible] **سفوف** که [illegible]
دل و دماغ سر را قوت دهد و تفریح آرد و حفظ صحت و دفع علل [illegible] درونج عقربی بادرنجبویه مصطکی [illegible]
جلا [illegible] نبات سفید بجند شربتی دو درم تا سه درم **سفوف** که نسیان را نافع است و جهت تنقیه دماغ [illegible]
و ذهن و یاد کردن و حرارت غریزی سود مند کند [illegible] مصطکی چهار درم دارچینی دار فلفل لسان الثور [illegible]
هر یک یکدرم کاکنج یازده عدد و شکر سفید مثل [illegible] شربتی دو درم با نیم گرم [illegible] **سفوف**
کبریت جهت نسیان و تقویت دماغ و جمیع اعضاء رئیسه و انتعاش حرارت غریزی نافع است و مدت [illegible]
اطالت عمر و احتراز از مرضات [illegible] لازم کبریت اصفر ده مثقال [illegible] مثقال [illegible]
دو نیم مثقال زنجبیل فلفل هر یک نیم مثقال نبات سه چند همه شربتی از دو مثقال تا سه مثقال و در بعضی نسخه [illegible]
هم [illegible] مثقال است **و بدانند** که استعمال کبریت بدون غسل مستحسن نیست **و غسل وی این است** که [illegible]
نهند و بالای او پارچه [illegible] کبریت خرد کرده [illegible] تنک [illegible] برآن نهند و بالای [illegible]
آتش انگشت کنند تا کبریت گداخته شده [illegible] بسیار [illegible] نکنند و باید که بالای [illegible] پارچه
برکناره [illegible] و احاطه سازند تا آب به پارچه ملاقات نشود و سوخته نگردد **سفوف** که خواب آرد [illegible]
خام هر یک یکدرم خشخاش ده درم تخم کاهو [illegible] درم زعفران [illegible] نبات [illegible] درم شربتی یکدرم **سفوف**
مروارید که در دفع مرض [illegible] و سوداوی خفقان نفع عجیب دارد و مفرح است استعمال [illegible]
جهت حفظ [illegible] [illegible] کابلی گاوزبان هر یک ده درم بهمنان [illegible] عقربی تخم ریحان [illegible] بادرنجبویه زرد [illegible]
مصطکی هر یک [illegible] درم [illegible] ابریشم مقرض هر یک سه درم ذهب [illegible] فضه [illegible] مرجان [illegible]
هر یک [illegible] مثقال کوفته و بیخته استعمال نمایند شربتی از یکدرم تا دو درم عرق گاوزبان [illegible] شراب [illegible]
سفوف مروارید نسخه دیگر [illegible] [illegible] **سفوف بخار** که بخار از معده [illegible]
دماغ بر آمدن نگذارد و دل را قوت دهد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] خشک [illegible] و [illegible] خشک [illegible] اصل السوس [illegible] ترنج تخم کاسنی [illegible]

بلیله سیاه هر یک چهار درم صندل مقاصری عود طباشیر گل سرخ هر یک دو درم ...
هر یک شش درم سوای تخم باد رنجبویه همه را جدا جدا بکوبند و بیزند و با شکر ابیض آمیزند و در شب وقت خواب نیم درم چاشت درم ...

سفوف سودا که مبارک و نافع است جهت مالیخولیا و وسواس و جمیع امراض سودا و مثل بهمن ابیض اسطوخودوس ...
دار و هلیله سیاه ... چرب و حکه و قوبا و غیر آن حجر لاجورد دو درم حجر ارمنی مغسول هلیله سیاه پوست هلیله کابلی و زرد
هر یک چهار درم افتیمون بروغن بادام چرب کرده بسفایج هر یک هفت درم سنای مکی زر مقشر هر یک چهار درم تخم شاهتره درم
تخم بالنگو سه درم ادویه بکوبند و بیزند و غیر از هلیلجات را بهار (؟) با چیزی بیامیزند و غیر از تخم بالنگو کاو زبان و کف مقشر
و بجوشانند شکر سپید آمیخته از چهار درم تا هفت درم استعمال نمایند عرق گاو زبان و شکر نیم کم و اسطوخودوس ...

سفوف مبارک که در تنقیه دماغ نافع است و رفع ... نقرص
محمود ... بیفزایند و قوی باشد در اسهال ...

سفوف جهت اسهال و تنقیه جاذه خصوصاً تلخم مفید است سنای مکی گل بنفشه عراقی بسفایج حجر ارمنی ...
هلیله سیاه هر دو ... یک درم زنجبیل مقل ازرق افیمون رب السوس ... شکر ... بجوشانند عرق گاو زبان
نیم گرم بخورند و اگر سفوف مذکور با اندک بیفزایند قوی باشد و اگر صبر سقوطری نیم درم منضم سازند قوی تر بود و نهایت نافع

در تنقیه دماغ **سفوف** که سودا را از دماغ پاک کند و تمام بدن و بلغم غلیظ را نیز ببرد افتیمون ...
یک درم نیم کوفته با آب نیم گرم بخورند **سفوف** که دماغ و سینه و ... را مسهل ... بلغم بر ... باد تم ...
هر یک پنج جزو ... اصفهانی هلیله ... نصف جزو کوفته بیخته یک درم وقت خواب بخورند **سفوف جامع**
النفع که جهت نسیان و غیره ... **ملح سلیمانی** در ادویه معده بیاید **سعوطیکه**
رفع کند ... در بینی بچکانند **سعوطیکه** صداع گرم و خشک را نافع است آب کاهو روغن بنفشه هر یک
... شیر دختران ... مخلوط ساخته در بینی بچکانند ... استنشاق کنند ...
بر دماغ رسد و این قاعده در جمیع سعوطات است **سعوطیکه** صداع حار را نافع ...
روغن بنفشه و روغن ... کاهو آب ... شیر دختر ... بچکانند **سعوطیکه** صداع ...
آب ... روغن بید صندل کافور ... در بینی بچکانند **سعوطیکه** صداع ...
را که با حرارت باشد ... فوراً ... جهت ...
... **سعوطیکه** ...

[illegible]

عنب الثعلب کوبیده و خشخاش نیم کوفته ضماد کنند و همراه روغن نیلوفر یا سپیده بیضه یا شیر دختر آمیخته در بینی
چکانند سعوطیکه صداع را که از حرارت آفتاب شده باشد سود دهد کافور حبه در آب کاهو و قدری سرکه حل کنند
و بروغن کدو آمیخته در بینی چکانند سعوطیکه صداع ریحی و شقیقه بارد را سود دهد روغن بادام تلخ یا روغن
خسته زردآلوی تلخ با آب مرزنجوش در بینی چکانند سعوطیکه صداع بلغمی و ریحی و دوار را نافع است
صبر مکی حضض جند بیدستر صعتر زعفران فلفل سفید دار فلفل هر یک یکدرم کندش دو درم مشک نیم درم کوفته بیخته
با آب مرزنجوش سرشته اقراص سازند و نگهدارند وقت حاجت با آب مرزنجوش سائیده در بینی چکانند سعوطیکه
شقیقه و صداع بارد را نافع است زیتون جند بیدستر برابر گرفته در روغن زنبق گرم کرده در بینی و گوش چکانند و قطور آن
در گوش درد گوش را نفع دارد سعوطیکه صداع بارد و نسیان را سود دارد دو درم ترکی جوزبوا مرزنجوش قرنفل سعد
یکدرم صبر سه چهار درم کوفته بیخته با آب مرزنجوش در بینی چکانند سعوطیکه سکته و لقوه را سود دارد آب مرزنجوش
تنها و مرکب در بینی چکانند و زهره کلنگ و زهره دیگر طیور تنها یا با آب مرزنجوش و جند بیدستر یا عسل
سعوطیکه لقوه و فالج را سود دهد صبر شونیز برابر و روغن حلبه برابر گرفته بقدر دو حبه در بینی چکانند
سعوطیکه فالج و لقوه و شقیقه و جمیع امراض بارد را که در سر و چشم باشد سود دارد
حضض یکدرم مرکی سه درم سعتر هر یک یکدرم مغز سر زهره کلنگ جند بیدستر شونیز هر یک
سه درم شاه تره زعفران هر یک دو درم زیتون صبر هر یک یکدرم کوفته با آب خالص حب سازند هر یک بقدر نخودی
وقت حاجت یکی را با آب مرزنجوش و روغن بنفشه یا بادام سائیده در بینی چکانند سعوطیکه فالج و لقوه و درد سر کهنه را
سود دهد خربق سفید چهار درم شونیز صبر فرفیون جند بیدستر هر یک یکدرم فربیون شش درم کندش بدستور
دو درم جند بیدستر زعفران هر یک یکدرم کوفته بیخته با آب جوشانده حب سازند و بقدر دو حبه بروغن خیری تسعیط کنند
و این هم یک است عجب السعوط سعوطیکه سبات را نفع دهد و سود دهد روغن نرگس و روغن زنبق مرکب یا تنها در بینی چکانند
سعوطیکه لقوه و فالج و صداع بارد و شقیقه را نفع دهد و سود دهد و فرفیون کندش عاقرقرحا قطران بینی مرزنجوش
یا سیسالیوس بر وجه یکجا کوفته بیخته با آب مرزنجوش سرشته حب سازند و سایه خشک کنند وقت حاجت قدری نخود
از آن با آب مرزنجوش حل کرده و بشیر مخلوط ساخته در بینی چکانند فائده نافع سعوطیکه رطوبات غلیظه را از دماغ نقیه
کند و بیرون کند و از راه انف بیرون آرد و جمیع امراض بلغمیه را نفع دهد و آب بیخ فنا را یک قطره با خود حب بجهة

در هر دو سوراخ بینی بیست قطره بچکانند و بعد از آن باشند که آب از قفا و منخر برآید و مسهل آنست اگر آب بر سعوط کنند
انست که روز اول در یک سوراخ بچکانند و روز دوم در سوراخ ثانی تا بی اذیت باشد و اگر خشک باشد در بینی اندام [illegible]
ندرین سعوط باید که بشب پهلوانی باریک باید [illegible] در بینی دمند و در باب تنقیه دماغ بسعوط اولیتر از حقنه و
مسهل است چرا که از حقنه و مسهل بدن ضعیف میشود و ماده دماغی بر نمی آید مگر اندکی و از سعوط ماده کثیر از دماغ
می برآید بدون عروض ضعف در بدن لیکن در استعمال این دوا احتیاط باید که تحت مسهل و حقنه تقلیل مواد بدن نمایند
بعده تسعیط فرمایند تا بی آفت باشد چه تنقیه عضو خاص بی تنقیه عام منع است خاصه هنگامی که بدن پر از مواد معلوم
نمایند که سعوط مذکور در بعضی مردم فوراً عمل نمی کند بلکه بعد یک دو ساعت اثر میکند و در بعضی فرحه قدر مشتاد اصلا
موثر نمی آید مثل مسهل که در بعضی عمل نمی نماید در آن صورت تسعیط مکرر کردن و در مقدار افزودن لازم است
سعوطیکه رطوبات دماغ پاک کند شونیز فلفل کندش از هر یک قدری گرفته در هر کر در روغن گل آمیخته در بینی
بچکانند و سر پست دارند تا رطوبات بجا لایند **سعوطیکه** صداع را که سبب عفونت بود و هم با شهر دفع کند
مومیائی جوز بوا عنبر اشهب مشک از هر یک قدری گرفته با گلاب سرشته در بینی بچکانند **سعوطیکه** حافظه را قوت
دهد [illegible] سیاه کند [illegible] کلنگ [illegible] زرد یک قیراط در روغن زنبق سعوط کنند و [illegible]
بر پشت بخوابند **سعوطیکه** ریاح دماغی تحلیل کند و سده بلغمی بگشاید مومیائی چند مثقال زعفران [illegible]
یک حبه با روغن زنبق و امثال آن سعوط کنند **شمومیکه** برسام گرم را سود دهد [illegible] آب [illegible] گلاب صندل
سپید ساییده جمله بهم آمیزند و کافور اندکی آمیخته ببویند **وشم** بنفشه و نیلوفر نیز سود دهد و برسام گرم [illegible]
شمومیکه دوار را که از سوء مزاج بارد رطب بود سود دهد مشک سازج نمام مرزنجوش [illegible] ببویند [illegible]
شمومیکه صداع بارد و نسیان را نفع دهد جوز بوا شیح قرنفل مرزنجوش از هر واحد [illegible] چهار جزء کوفته
سیب آمیخته ببویند **شمومیکه** زکام بارد بلغمی را سود دارد شونیز [illegible] کنند یک شبانروز در خاک [illegible]
نمایند و بکوبند و در خرقه کبود بسته ببویند **شمومیکه** صرع را سود دارد [illegible] مرزنجوش [illegible]
شمومیکه خواب آورد در ریحان [illegible] کرده ببویند [illegible] **شموم** که مسمی است **بغالیه** مستعمل [illegible]
دماغ مفید عنبر اشهب یک درم عود هندی ده درم صندل مقاصری [illegible] درم عنبر [illegible]
باریک ساییده در آن آمیزند و ببویند **شموم** گرم که امراض بارده دماغی را سود دهد [illegible] **غالیه** [illegible]

یا اندکی ده درم مشک یکدرم بروغن بان بکدارند و بو بنید **شمومیکه** مصروع را سوده با افسنتین و جو بسر کرد
انکوری شسته جمع کنند و شمامه سازند و در حال صرع با بردن که مصروع ببوید و مختار چنین است دید و شنید که از بوییدن
عاقرقرحا سوده اگر مصروع را عطسه آرد امید باشد که خلاص یابد و در یابند که شمامه عنبر جهت تقویت دماغ بارد
بسیار بد است و مشمومات را در تعدیل مزاج دماغ اثر قوی است حسب حاجت در سوء مزاج بارد چیزهای خوشبوی گرم چون یاسمین
و نرگس و سوسن و نمام و عنبر و مشک و عود و چیزهای مفتح مجاری دماغ چون شونیز و صعتر و جندبیدستر و امثال آن و در
سوء مزاج حار اشیا را عطر سرد چون ورد و بنفشه و نیلوفر و گلاب و فواکه بارده و انوار آن و صندل و کافور
و مانند آن استعمال باید کرد بر سبیل دوام تا نفع تمام روی نماید **شربت خشخاش** جهت صداع و سرسام
و منع نزلات حاره و در نزلات سینه و سرفه نافع است و منوم و معتدل اخلاط محترقه و مسکن حرارت مزاج و درد سینه و بهر
و چون با شربت ورد و نیلوفر ممزوج کرده بعد فصد و استفراغ دم کثیر بدهند ضعف دور کنند و جمیع قوی را قوت دهد و هر کدام
تا بیست مثقال است و قوت او تا دو سال باقیست بشرطیکه قوام او غلیظ باشد و در هوای رطب مظروف تعفن نگیرد
خشخاش کلان مع تخم صد دانه نیمکوب ساخته یا پوست را جدا نیمکوب کنند و تخم را نرم بسایند و بر هر دو آنکه کرده با دو من آب
باران بجوشانند و بپالایند و یکمن قند یا نبات انداخته قوام دهند و فرق در شربت و ربها گذشت **ربّ خشخاش**
که نزله بارد را دفع کند اگر چون بر اندازد سوده خشخاش تازه که هنوز پخته نباشد و بجای خشکی نرسیده صد عدد
بگیرند و نیمکوب ساخته در هفت من آب باران تا آب به ثلث برسد بجوشانند و پس بر آتش نرم بجوشند
تا مهرا شود و بپالایند و بیفشارند و بپالایند و بر دو من آب سیب ترش و انگبین منفخ انکنند و قوام دهند و بعده
بگیرند اقاقیا زعفران و گلنار عصاره لحیة التیس هر یک یکدرم بار یک ساخته در آن آمیزند و اگر در سینه خلطی باشد
بجای منفخج هم انگبین در شربت خشخاش که با تخم و پوست مرتب شده است بدیان یا توذا اگر بهند **شربت خشخاش**
که جهت منع نزله حاره و درد سینه نافع است از تخم خشخاش غلیظ بگیرند و جدا قند را اضافه قوام دهند و از آتش فرود
آرند چون نیم سرد شد آن نزدیک آمده شیره خشخاش در قوام قند آمیزند و بهم زنند و باز بر آتش نرم کذارند تا قوام
کند و اگر خواهند بوزن سازند قوام سخت کنند تا دیر بماند و فاسد نشود و از ایام **شربت بنفشه** جهت صداع گرم
و درد چشم و درد گوش و تب و سرفه و منافع ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه نافع است سعال را اندر سینه نرم کند و حرارت
خون فرو نشاند و شکم ملایم سازد خاصه اگر تکرار کرده شود حسب شفا و الا استعمال نرسد که شربت بنفشه میدهد زردی و ضعف

دهنی خاصیته اگر از اوجاع باب بود و ابتدا کنار مه با محل اجود اگر او را از اوجاع باکنند بس بیاشامند [illegible]
نیابد و اگر زکردن و در گلاب بپسیارند و الا نصف باج وزن او کسری کرو بح ساخته بخورند بالمند
استعمال گلاب امیخته بکار زنا بعده و مناسب آید و شربت نیلوفر هم ابدل است طریق ساختن [illegible]
بنفشه تازه نیم رطل را در رطل آب تر بمانند یک شبانروز پس بجوشانند تا ثلث رسد آنرا بپالایند و صاف نمایند و یک
رطل و نیم و بعضی نیم رطل قند امیخته قوام دهند و اگر خواهند مسهل باشد بنفشه را دو باره یا سه باره بمالند و بعد از کردن
بجوشانند و در صورت آب بسیار باید انداخت و طریق تقدیری که در کم کردن آب اینجا در آتش مقرر کرده نیست
[illegible] رطل گل بنفشه و بقدر گلاب که تر شود تر سازند یک شبانروز پس آنرا بجوشانند تا نیم حصه از آن باقی ماند [illegible]
میشود در رطل آب بجوشانند چون بدو نیم رطل آب بسوزد بنفشه را بپالایند و دور کنند و دیگر رطل بنفشه دیگر از [illegible]
تر کرده اند در آن و بجوشانند تا دو نیم رطل آب دیگر بسوزد پس این را نیز بپالایند و دور کنند و حصه سیوم اندازند و بجوشانند
تا دو نیم رطل دیگر بسوزد و یک نیم رطل آب باند پس بپالایند صاف کرده و یک نیم رطل قند امیخته قوام دهند و دیگر بنفشه
تر بسیار باید بجز رطل بنفشه خشک در بنفشه رطل آب بلکه زیاده بجوشانند چون آب چهارم حصه بماند بپالایند و در رطل
قند امیخته قوام دهند و بدانند که بنفشه خشک در استخراج قوت محتاج بطبخ زیاده است بخلاف تر و اگر خشک را
تر کنند بعد شربت باید بکار برد و بقدر آب انداخته بر نرم شده و از بنفشه تر دریافت قیاس [illegible]
و بعضی بنفشه خشک یک جزو قند چهار جزو میکنند و بدانند که بنفشه و اتی شبابت قوی تر از بنفشه دیگر جابت [illegible]
مقدار روی قند بعید نیست که بهمین علت باشد در جهات شربت نیلوفر صالح گرم و سرسام و تب صفراوی
و عطش و سرفه و ذات الجنب و ذات الریه و سرد دارد و طبع نرم میکند و اکثار او مضر باه است و طریق ساختن او همان
که بنفشه گذشت خواه از تر سازند و خواه از خشک مکرر آن عمل کرده و بعضی نیلوفر را بقطر کنند و در گلاب بگیرند [illegible]
عرق باد و رش شکر بقوام آرند و ترکردن نیلوفر در گلاب بسیار بهتر است شربت ساختن [illegible] رطل آب نصف [illegible]
و اکثر مردم گل نیلوفر اگر خشک است بگیرند و اگر تازه است یک چهار یک بجوشانند و با یکمن قند شربت می بندند و گل [illegible]
بهتر است و در اثر ضعیف تر از جوهر شربت نیلوفر است که با وجود برودت تلطیف میکند و تنقیه کرده تنقیه [illegible]
کرده با وجود اختلاط و تحلیل بعضی از مشروب و نیلوفر دیگر شربتها مانند عرق کاسنی که در معده صفراوی ازدیاد غلبه صفراوی کند [illegible]
صفراوی بود ممنوع باشد در بیماری که قراح ارزش در حمیات و گرمی بشرطی که سرد و تر باشد نیز بواره اثر تحلیل شدن ابتدا

شربت نارنج دماغ را قوت دهد و درد سر گرم و دردی که از تشنگی باشد نافع آب نارنج گرفته بجوشانند تا غلیظ
آید و کف از روی آن بردارند و یک من قند در شربت بریزند **شربت غوره** خمار را دفع کند و تپ گرم و تشنگی را نافع
آب غوره بجوشانند تا نصف آید و کف بردارند [illegible] [illegible] و صاف کرده [illegible] باز بر بالا [illegible] یکمن
قند اضافه نمایند و شربت بپزند **شربت لیمو** دفع خمار کند و صداع گرم را زایل سازد و صفرا بشکند و معده را
قوت دهد و [illegible] اشتها آورد و [illegible] را قوی نماید آب لیمو ده رطل بجوشانند تا نصف بماند پس [illegible] رطل نبات [illegible] و
و اگر خواهند ترشی غالب بود قند یک رطل اندازند و اگر خواهند که آب لیمو [illegible] تر [illegible] از فشردن [illegible] [illegible]
از فشردن [illegible] [illegible] برآید [illegible] میسازند و جمیع [illegible] [illegible] که در [illegible] تشنگی [illegible]
و دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] **شربت گاوزبان** جهت [illegible] [illegible] [illegible] دفع خفقان نافع است آب
گاوزبان تازه [illegible] با [illegible] قند [illegible] بجوشانند و کف بردارند [illegible] بقوام آید [illegible] مثقال گلاب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و اگر آب گاوزبان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هرگاه گاوزبان تازه
[illegible] خشک [illegible] گلاب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چند بار [illegible] [illegible] قوام [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گاوزبان [illegible] [illegible] [illegible] گاوزبان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قند [illegible] [illegible] [illegible] که اگر [illegible] مزاج حرارت
باشد [illegible] گاوزبان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **شربت گاوزبان** [illegible] [illegible] [illegible]
دل و دماغ [illegible] [illegible] خفقان و غشی نافع است گاوزبان [illegible] مثقال گل گاوزبان ده مثقال [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] صندل [illegible] سنبل الطیب [illegible] [illegible] مثقال مجموع را در [illegible] رطل آب [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] صاف کرده [illegible] رطل قند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زعفران [illegible] [illegible] مشک [illegible]
کافور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] با گلاب عرق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نافع است [illegible]
دل و معده [illegible] **شربت بادرنجبویه** فرحبخش سودا را زایل کند و دل را قوت دهد و خفقان سودا
سودا [illegible] آب بادرنجبویه تازه [illegible] رطل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خشک [illegible] [illegible] گاوزبان
[illegible] **شربت [illegible]** [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صداع [illegible] و جمیع امراض دماغی را که [illegible]

برون دست باشد سودا را و اسطوخودوس بسفایج شاتره و صلیب هر یک چهار درم گاوزبان اصل السوس بی زبانه
پوست بیخ کرفس تخم خطمی بنفشه گل سرخ هر یک یک درم مویز منقی سپستان هر یک بیست دانه عدد در آب خیسانیده
و جوشانیده و با انگبین قند شربت بزند شربت گرجی مالیخولیا و امراض سوداوی را نافع است تخم کاسنی تخم خرفه
بادرنجبویه هر یک ده درم گاوزبان سه درم بادرنجبویه هفت درم و نیم اصل السوس کوفته دو درم و نیم بادیان
بسفایج فستقی هر یک سه درم و نیم گلاب شبانه روز آب سیب شیرین چند همه دوا و ادویه در گلاب آب سیب تر کرده
بجوشانند تا سیوم حصه بماند و با انگبین قند شربت بزند شربت افسنتین مالیخولیا مراقی را نافع باشد و جهت ضعف
معده بارد و سودا و بلغمیه نهایت آزموده افسنتین رومی ده درم ورق گل سرخ بیست درم ترید سفید غاریقون یک
چهار درم سنبل الطیب ده درم همه را در چهار رطل آب خیسانیده بجوشانند تا ثلث رسد صاف نموده و صد و بیست درم قند با شکر
بقوام آرند شربت ابریشم جهت توحش و درد گلو و اقسام مالیخولیا و خفقان بارد و امراض سوداوی و تقویت
دماغ و دل و جگر مراد از نسخه قطعا ابریشم خام که عبارت از پیله است نه ابریشم متعارف که برنگ طبیبان حریر است
سیصد مثقال یک شبانه روز در سیصد مثقال آب گرم چند بار در آب خیسانند پخته باشند بجوشانند پس
بجوشانند تا ثلث رسد پس ابریشم را فشرده بیرون آرند و گل گاوزبان بیست پنج مثقال بادرنجبویه پانزده
مثقال در سه رطل آب علیحده تر کرده بجوشانند تا ثلث رسد آب آن را اضافه بر آب ابریشم کنند با سیصد مثقال
شکر بقوام آورند و عنبر اشهب ورق طلا هر یک یک مثقال و نیم ورق نقره مروارید ناسفته مصطکی هر یک دو مثقال
در آن حل کنند و بعضی بجای پیله حریر کرده اند و آنجا که پیله استعمال نمایند نخست پیله را شکافته کرم را از درون
بیرون کنند تا پیله نجوشد و دیگر نسخه ها در قرابادین باید شربت اجاص جهت درد سر و حرارت و عطش و تب های
دیرینه نافع است و مسهل صفرا و آلوی بخارا در آب خیسانیده بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده شکر بقدر
خرشش طعم کشد از هر صاف کرده بقوام آرند و اگر خواهند قوی تر مسهل بود قدری محموده مشوی داخل نمایند
شربت تمر هندی در منافع و ترتیب مثل شربت اجاص است و سعیده فقره در اینجا باید شربت شاهتره
جهت مالیخولیا نافع است و با انگبین مستعمل میشود و در بحث امعا باید شربت مسهل که جهت امراض سوداوی اعلی
بارد و دماغی و معدی نهایت نافع و بهترین مسهلات است گل سرخ سنا مکی هر یک ده مثقال غاریقون مثقال
افسنتین رومی غاریقون هر یک پنج مثقال تخم کرفس اسطوخودوس مصطکی هر یک مثقال هلیله سیاه مثقال سپستان

بر یک کسی بعد در چهار صد مثقال آب یکروز خیسانیده و بجوشانند تا بربع رسد و با صد و چهار مثقال ترنجبین و شکر
بالمناصفه بقوام آورند و از پنج مثقال تا ده مثقال بنوشانند **شربت خمار** که در دفع خمار نظیر است آلو بخارا و
تمر هندی بیدانه هر یک یک رطل عناب پنجاه دانه در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل آید صاف نمایند و آب انار ترش و شیرین
و آب لیمو و آب سیب هر یک نیم رطل اضافه نمایند و با انگبین قند بقوام آرند **شربت ریحانی** نسیان و مرض بلغمی را
نافع است و جهت تقویت دماغ و معده مفید و منبالیخولیا سوداوی مفید شیره انگور سه صد درم در خم ریزند و پنجشش من قند اضافه
کنند و دارچینی و قرنفل و بسباسه جوز بوا هر یک ده درم مجموع را نیم کوفته در کیسه کرده در خم اندازند و سر خم محکم بندند [illegible]
استعمال نمایند و ابرکه غم بر دل [illegible] باک بشوند و بعد از آن موم [illegible] مشک عنبر زعفران [illegible]
ضماد جهت سکته و سبات افیون خردل سرخ شیطرج هندی تخم اکره با سرکه [illegible] ضماد کنند [illegible]
دیگر جهت سکته و سبات خردل جند بیدستر با سرکه [illegible] ضماد سازند [illegible] **ضماد تقوی**
دماغ که نزلات [illegible] دفع کند و جهت صداع [illegible] تقویت دماغ [illegible] منقول از تذکره [illegible]
نمک طعام سوخته بوره سوخته [illegible] خردل سرخ زبد البحر هر یک [illegible] برگ حنا [illegible]
[illegible] دیگر باشد [illegible] صداع [illegible] سنبل الطیب جند بوا هر یک نیم جزو
صابون [illegible] سرکه را بجوشانند و صابون در آن حل کنند و ادویه کوفته بیخته بر آن
بسرشند [illegible] بر سر ضماد نمایند **ضماد دیگر** [illegible] سنبل [illegible]
مصطکی [illegible] کوفته بیخته [illegible] ضماد نمایند [illegible] دایا رجات
ضماد قیطاریون [illegible] شقیقه و درد چشم [illegible] نافع است [illegible]
کنند و چون بر مثانه نهند بول براند و چون [illegible] عقرب نهند درد [illegible] و چون بر شکم نهند [illegible]
[illegible] موم [illegible] روغن زیت [illegible] روغن زیت
[illegible] **ضماد دیگر** صداع [illegible] نافع است بابونه اکلیل الملک [illegible]
[illegible] کوفته بیخته ضماد نمایند **ضماد دیگر** صداع [illegible]
برگ [illegible] اکلیل الملک [illegible] گل [illegible] خشک [illegible]
کنند [illegible] **ضماد دیگر** صداع [illegible]

شده درم زهره گاو دو درم آس رطب باقله بروغن گل سرشته ضماد کنند ضماد دیگر صداع حری را نافع با
سه درم بنفشه گل سرخ گل نیلوفر بابونه هریک دو درم اکلیل الملک یکدرم آرد جو سه درم کوفته بیخته بقدر حاجت
بروغن بادام و آب عنب الثعلب طبخ دهند که قوام پالوده گیرد بر سر ضماد کنند و بپارچه نازک نرم ببندند ضماد دیگر
صداع گرم صفراوی را نافع بود برگ خرفه نشاسته اقاقیا صندلین گل سپید فوفل هریک دو جزو افیون نیم جزو بسرکه
سرشته ضماد کنند و بر سر نهند که نافع است اگر [illegible] نشود افیون را دیگر مفید است نشاید استعمال نمود مگر با کمان [illegible] ضماد
دیگر استرخا را که از ضربه و یا سقطه افتد سود دهد آرد حلبه حب البان حب المحلب تخم [illegible]
سوسن بطور معلوم بسرشته در عضو مسترخی ضماد کنند طلائیکه جهت صداع گرم نافع است صندل سرخ و سپید [illegible]
هریک سه درم گل نیلوفر گل سرخ هریک چهار درم زعفران یکدرم افیون نشاسته اقاقیا هریک دو درم [illegible]
آب برگ کاهو تر آمیخته بر پیشانی و صدغین طلا کنند طلائیکه در صداع بحرانیها حادث شود و بیهوشی نافع است
آرد جو ده درم سبوس گندم پنجدرم برگ خطمی سه درم بنفشه چهار درم کوفته بیخته با آب بید و روغن گل بسرشته
و قدری سرکه آمیخته طلا کنند طلائیکه صداع حار و بیداری را نافع بود مرکی زعفران افیون کندر [illegible]
کوفته بگلاب آمیخته بر صدغین طلا کنند طلاء منوم نیلوفر بنفشه تخم کاهو هریک سه درم پوست خشخاش
نشاسته اقاقیا هریک دو درم صندلین هریک دو مثقال کوفته بیخته با آب برگ کاهو تر ساخته بر پیشانی و صدغین طلا کنند
طلائیکه چون بر سر اقرع [illegible] کوفته بیخته بزهره خوک و عسل سرشته طلا کنند طلائیکه صداع
بارد را سود دهد مشک عنبر فرفیون جندبیدستر صمغ [illegible] عود زعفران هریک دو دانگ افیون دانگی و نیم با آب کرفس
یا آب مرزنجوش ترساخته و گاه گاه تر کنند و بر پیشانی و صدغ نهند طلائیکه نقره را سود دارد [illegible] حضض
مکی [illegible] یکدرم زعفران دو دانگ بگلاب طلا سازند طلائیکه شقیقه را سود دارد موی آدمی بسوزند و از آن
بسایند و بسرکه آمیزند و بر پیشانی طلا کنند اخلاط غلیظ قطع کند طلائیکه منع نزلات کند اقاقیا صبر [illegible]
گلنار نشاسته مامیثا حضض مکی گل ارمنی صمغ عربی کوفته بیخته بسپیده تخم مرغ سرشته بر پیشانی [illegible] طلائیکه
طلائیکه صداع را که از نشستن در آفتاب باشد سود دهد [illegible] را در روغن گل که [illegible] کنند صندل سپید
صندل سرخ انزروت هریک یکدرم افیون دو دانگ زعفران یکدانگ [illegible] کوفته بیخته بگلاب آمیخته طلا
کنند طلائیکه صداع را که از ارتفاع بخارات باشد سود دارد مازو گلنار ماش هریک [illegible] صبر [illegible] زعفران

بر پیشانی نهند و گوکوفته بیخته بگلاب یا آب برگ ... بر پیشانی و صدغین طلا کنند طلائیکه انواع شقیقه و صداع را
سود دارد و درد زود بنشاند (بیخ لفاح زعفران صبر از هر یکی یک درم مر ... گل ارمنی از هر یکی دو درم صمغ عربی ثوت
بر یک نیم درم افیون یک دانگ کافور حبه کوفته بیخته با آب ... در شقیقه و بر محل درد طلا کنند طلائیکه صداع را
سود دهد جسته شفتالو با آب بسایند و بر صدغ و بر جبهه طلا کنند درد بنشاند و اگر تخم کاهو با برگ بید و اگر
کاهو برگ درخت شفتالو بسایند و تخم کاهو بدان سرشته طلا کنند مؤثرتر بود و خواب بسرعت آرد طلائیکه صداع
ز شقیقه گرم سود دارد و بزر البنج برگ خشخاش ماء الشعیر و صندل فوفل بیخ لفاح افیون ... بگلاب سرشته بر پیشانی
طلا کنند و خرقه ... در روغن گل و گلاب تر کرده بران نهند و هر گاه گرم شود اعاده کنند و از این ... از بینی اگر
تقطیر نیز می‌کنند برود روغن و قدری سرکه آمیخته هر گاه وجع شدید بود در این ... نیز ... بر صدغین
و الای ... قطعه از سرب رقیق کنند ... تا خشک شود پس جبین و شریان را ببندند و این طلا ... لازق
طلائیکه صرع را که بسبب ... از ... بود نفع دهد خردل فلفل فربیون عسل ... در ...
... بهم ... تا ... شود و ... بر ... نهند تا ماده از وی ... طلا
جمیع علل بارد دماغ را سود دهد ... مقدار ... بر تارک سر بمالند بعد حلق سر و اگر ... خفیف بر تارک ... و بعد
در و ... تا نفع ... باشد و ... آن ... کار ... بمالند که ... شود و
عطوسیکه فالج و سکته و لقوه و جمیع امراض بارده دماغی را سود دهد و تنقیه دماغ کند و از اخراج ... نافع ... آ
بحرکت ... چون عطسه آید ... تا ... باطن ... کند ... نیز
فربیون فلفل جند بیدستر ... حرج حب ... ازین جمله برابر کوفته بیخته در ...
... در بینی دمند عطوسیکه صرع را ... بود اسطوخودوس ... خربق هندی دار چینی مساوی کوفته
بیخته در بینی دمند تا عطسه آید و ... گر از ... جای ... که در بینی دمند عطسه آید امید ...
باشد الا فلا عطوسیکه جمیع علل بارده دماغی را سود دهد ... حنظل فلفل اسطوخودوس جند بیدستر هر یک
... درم ... کوفته بیخته در بینی دمند غرغره که فالج و لقوه و صرع را نافع بود و
دماغ را از اخلاط غلیظ پاک کند ... خردل زنجبیل عاقرقرحا ... صعتر ...
... غرغره نمایند غرغره که سکته و فالج و ثقل ... را سود دهد ... خردل ... زنجبیل عاقرقرحا فلفل دار فلفل

بورد هندی ابرسام مرزنجوش ساده کوفته و بیخته یک درم با سکنجبین غرغره کنند **غرغره** که دماغ را از فضول پاک کند
مویزج دانگی نیم خردل عاقرقرحا هر یک نیم درم کوفته و بیخته با سکنجبین عنصلی یا عسل آمیخته غرغره نمایند **غرغره**
که اصلاح سر کند و بلغم فرود آرد عاقرقرحا دار فلفل زنجبیل هر یک دو درم خردل شش درم انار دانه ترش شش درم کوفته
بیخته با عسل آمیخته غرغره کنند **غرغره** که تنقیه سر کند از خلط بلغمی و سوداوی که در سر حادث شود و ساکن کند مرزنجوش
صعتر فارسی حب الرمان حاشا برابر ساده بجوشانند و با سکنجبین آمیخته غرغره کنند دیگر که تنقیه دماغ نماید غرغره قبل از
تنقیه مسهل بود اینست اگر ماده کثیر بود **غرغره** که ماده را اگر از دماغ بسته فرود ریزد و باز دارد حب الآس گل سرخ
گلنار کوکنار هر یک یک جزو کشنیز خشک نیم جزو در گلاب بجوشند و غرغره کنند و در بعضی کتب نوشته که تنقیه دماغ بعد
از مسهل نشده باشد چنین روایت کرده که بغداد میگردد **فرفرنوش** که نسیان و قولنج و مفاصل که از رطوبت
ریاحی حامله را سبب برودت باشد سودا و رو و باد غلیظ دفع کند فرفیون عاقرقرحا سنبل زعفران هر یک
یک درم افیون تخم البنج هر یک بیست درم کوفته و بیخته با عسل سرشته بعد شش ماه استعمال نمایند **فلونیای**
فارسی دماغ را قوت دهد و حفظ بیفزاید و صداع زایل نماید و استفراغ خون از هر موضع که باشد باز دارد
و رحم را قوت دهد و باد بواسیر دفع کند و در قطعت چنین نماید و اسهال را نیز باز دارد و درد را بنشاند فوراً فلفل
سپید تخم البنج هر یک بیست درم افیون گل مختوم هر یک ده درم زعفران پنج درم فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا هر یک
دو درم جندبیدستر یک درم زرنباد درونج مروارید ناسفته مشک هر یک نیم درم کافور دانگی و نیم کوفته و بیخته با عسل سرشته بعد
شش ماه استعمال نمایند شربتی یک درم **فلونیای رومی** معجون مبارکیست زکام را باز دارد و درد را ساکن کند و نفث الدم
و اسهال کهنه و قولنج و سعال را نافع بود فلفل سپید دار فلفل تخم البنج هر یک بیست مثقال افیون مصری ده
مثقال زعفران پنج مثقال تخم کرفس کوهی سنبل الطیب هر یک چهار مثقال تخم کرفس نبطی سه مثقال سادج هندی سلیخه حب
بلسان عاقرقرحا فرفیون هر یک یک مثقال و در بعضی نسخه‌ها عوض تخم کرفس نبطی دو قوت مجموع کوفته بیخته با عسل کف گرفته سرشته
و بعد شش ماه استعمال نمایند شربتی دانگی و نیم مثقال جهت قولنج در طبیخ حبه و جهت درد معده در طبیخ انیسون جهت سنگ
گرده و مثانه در طبیخ رازیانه و جهت باز داشتن خون در طبیخ سماق دهند و بدانکه در اوزان و اعداد ادویه این هر دو
فلونیا اختلافات بسیار است در نسخه اقرب بصواب نموده نوشته شده و بدانکه این هر دو فلونیا معتمد و مجرب اند مگر آنکه اکثر
در علم حلوه و دیگر نمایند بالجمله تا حاجت نباشد استعمال نتوان کرد و قوت فلونیا تا چهار سال باقی است

فلونیای مجرب قریب الاعتدال که اتفاق از چهار درم و نیم باشد بجهت حفظ الارواح و جهت تقویت دماغ و حبس نزلات و تسکین اوجاع و جز آن مفید فلفل سپید بزرالبنج هر یک ده مثقال افیون مصری شش مثقال زعفران کشنیز خشک هر یک پنج مثقال صندل سپید دارچینی طباشیر سنبل گلسرخ خشخاش مقشر چلغوزه مغز بادام جمیل گل گاوزبان هر یک سه مثقال زرنباد درونج بسباسه عود قماری سافرج هندی حب البلسان عود بلسان سعد زرنب قسط بحری جوزبوا اسارون قرفه فلفل سلیخه اسارون قرنفل زنجبیل رازیانه انیسون قرنقل فرفیون پوست ترنج پوست پسته ورق نقره بهمن سرخ بهمن سپید درونج تخم بادرنجبویه بزرالمرزنجوش هر یک دو مثقال مشک نیم مثقال آمله شیر پیرورده مقشر دو مثقال عسل سه وزن ادویه و جهت بعضی این ادویه نیز اضافه میشود کهربا مروارید بسد مرجان عقیق هر یک سه مثقال یاقوت لعل ورق طلا عنبر اشهب هر یک دو مثقال **فلونیای محمودی** کردر نشه فایق تر و بمنافع قوی تر و در اجزا مختصر تر است افیون فلفل هر یک بیست مثقال سنبل الطیب اسارون بسباسه هیل دارچینی مصطگی ریوند چینی زنجبیل افتیمون هر یک دو مثقال تخم کرفس زعفران گلسرخ هر یک شش مثقال عنبر اشهب یکمثقال مشک نیم مثقال ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره صد عدد عسل سه وزن ادویه **قرص کوکب** چون بر پیشانی طلا کنند صداع را نفع دهد و منع نزله کند و چون بزرد و دران آمیخته بر دندان کرم خورده نهند درد و بنشاند و چون بپیه مرغ بخورش در گوش چکانند درد او را نفع کند و تناول وی معده ضعیف را قوت دهد و نگذارد که فضول بران ریزد و آروغ ترش باطل کند و نفث الدم و سیلان خون از هر محل که بود باز دارد و در سرفه کهنه و تپهای دایره و وجع طحال و ریاح و مراسود و بهق و اگر با آب سداب یا آب نعناع بیاشامند جمیع زهرهای حیوانی و لسع و لدغ حیوانات را نافع است و اگر با شراب نوشند اسهال مری و قروح امعاء و خناق را مفید آید مر جند سپید سنبل سلیخه گل مختوم پوست بیخ لفاح هر یک چهار درم افیون زعفران قسط کوکب الارض گلنار طین ارمنی گویند هر یک پنجدرم انیسون بسباسه ریوند فرفیون بیخ سوسن سنبل تخم کرفس هر یک بیست درم صمغ عربی و دار شیشعان حلبه کنند و ادویه کوفته بیخته با آن سرشته و اقراص سازند هر قرصی یکدرم ادویه خشک کنند و در شیشه نگاه دارند و قرصی از اول تا قیمت **قرص میکمه** صداع دماغی و سرسام و ترسام و تب را نافع بود و خواب آورد و دیگر آنچه را دفع کند و تسکین دهد و بنشاند مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم کاهو هر یک ده درم ربّ السوس نشاسته کتیرا افیون هر یک سه درم کوفته بیخته با آب کاهو با لعاب اسپغول سرشته قرص سازند شربتی یکعدد یا دو عدد با سه عدد زیاده بر آن در هر گاه لمرض شدید بود دو قرص را با آب شیر یا آب کاهو سرد نمایند و الا با آب خیار و کدو و این قرص تا هر کس که توان داد

اگر در صداع و تب که بغیر برسام و هذیان باشد در هند نصف قرص بالبه ربع کافی است تا قبض شدید یا رد و تر
مشموم حار تخم خشخاش دو درم زعفران بزر البنج سه هر یک یک دانگ افیون یک طسوج کوفته بیخته بلعاب حلبه اقراص سازند
شربتی یک مثقال قرص منوم بارد تخم کاهو تخم خشخاش باقلا تخم خرفه کاشنیج هر یک یکدرم افیون طسوجی کوفته بیخته
بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند و این یک شربت است مرد قوی را **قرص مثلث** چون بر پیشانی و صدغین
طلا کنند صداع و شقیقه و سهر را نافع بود و مثلث از آن جهت نامند که اقراص خوردنی ملین نشود و ایضا زرد سازنده
گرده مکی افیون مصری بزر البنج ورد کافور زعفران پوست بیخ لفاح هر یک یکدرم کنند تا [illegible] اکل اثری
هر یک دو درم کوفته بیخته بگلاب که بجوش کاهو سرشته اقراص سازند بطور وقت حاجت تا یکچو [illegible] کرده آب
کشنیز سبز یا آب کوکنار و مانند آن سائیده طلا نمایند در صداع بارد باب حنا و آب نمک و مرزنجوش و امثال آن
حل نمایند و این قرص برورم گرم نیز ضماد توان کرد **قرص مثلث نوع دیگر** افیون مرضا بذر البنج بیخ لفاح
بالسویه با آب کاهو اقراص سازند و بطریق معلوم طلا نمایند و گفته شد که استعمال مخدرات تا ضرورت قوی نبود
روا نیست و احیانا اگر مخدرات بر سر نهند و فتور در حواس پدید آید برودت را تدارک کنند و آنچنان باشد که آب گرم
قطره قطره یا آبی که در وی بابونه جوشانیده باشند بنگام بر سر ریزند تا مسام بگشاید و زهر مهره قدری بخورانند
تا دفع مضرت نماید **قرص نزله بند** مرکی صبر سقوطری حضض مکی اسپغول صمغ عربی نشاسته رب السوس
کثیرا اسک المسک گلنار فارسی دم الاخوین زر[illegible] شیاف مامیثا افیون زعفران جمله برابر برده با آب برگ
مورد قرصها ساخته در سایه خشک کنند و وقت حاجت بسایند و قطعه کاغذ بشکل دو درم بگیرند و سوزن بسیار در وی
زنند پس برابران طلا کرده بر هر دو بناگوش بجای که شریان باشد بچسپانند **قرص نزله بند نوع دیگر**
گل [illegible] بزر ورد و ترنج ترکی قشار کنند دم الاخوین شیاف مامیثا سرشی گل نشاسته زعفران
عود صلیب عود هندی افیون کوفته بیخته بسپیده تخم مرغ سرشته بطریق مسطور بر رگ سر و شقیقین بچسپانند **قرص**
عنبر دماغ و دل را قوت دهد عنبر اشهب یکدرم زعفران کافور هر یک نیم درم قند سفید بیست درم قند را در گلاب
قوام غلیظ بسته و ادویه را سرشته اقراص سازند **قرص خشخاش** که زکام و نزله و درد سینه و زوائد سینه و سرفه و خشونت
و تب حار را سود دهد گلسرخ صمغ عربی هر یک چهار درم کثیرا رب السوس هر یک دو درم خشخاش سفید و سیاه هر یک ده درم مغز [illegible]
زعفران دو دانگ قرصها سازند بر قرصی مثقالی شربتی یک قرص با شربت خشخاش یا با گلاب و در نسخه ثابت بن قره

نشاسته بود درم و قرص صمغ عربی ارزم است و طلا شیر بنفشه دارد **قرص منوم** که چون برعضو دردناک طلا کنند
در دوآن ببخشاند و بدان سبب در دفع خرابی معین شود افیون بزر البنج مرزعفران قشر بیروج کوفته بیخته با قرص
و آب حلکرده بر صدغین طلا کنند جهة تنویم و بر عضو متألم جهة سکون وجع **قرص صندل مطلق** که صداع حار را
نافع است صندل مقاصیری خوشبو با گلاب اندکی حل کنند بر سنگ خشن که جهة این کار مرصوع می‌باشد پس خشک سازند
و سه‌بار یک اوقیه از یک درم کثیرای سفید بگیرند و کوفته بیخته در گلاب ترکنند تا برابر سیده شود پس صندل محکوک مستور را بر آن
آمیزند و قدری کافور نیز مضاف نمایند جهة تطبیب رایحه و از دیاد تبرید و اقراص سازند و خشک کنند و اگر سائیدن صندل
اتفاق نیفتد کوفته بیخته با گلاب که کثیرا در وی منقوع بود سرشته کافور افزوده اقراص سازند و عند الحاجة طلا نمایند
قرص صندل مشروبه در حمیات بیاید **فایده** ادویه قرص را هرگاه در هاون بسیار کوبند تا خمیر
نیک گیرد و بعد تقرص منشق نگردد و در سایه خشک کنند و صبح و شام منقلب همی سازند و دست برا قرص همی گردانند
تا از تمام خشک شود و هیچ تری در آن نماند چه اگر خشک نکنند متکرج گردد و فساد پذیرد و در بر هند که قوت اقراص
در غایت با شش ماه میماند پس ضعیف میگردد و بخلاف قرص کوکب کردی که تا شش ماه قابل استعمال میشود و تا دو سال
ترکیبش با قیمت و در ملکی نوشته که قرص کوکب تا که ساخته بود با قیمت عمل میکند و هرگاه تغیر در آن شد هیچ کار نباید
ضماد که صداع گرم را سود دهد آرد جو گل خطمی صندل سپید گلسرخ گل بنفشه جمله برابر کوفته بیخته بگلاب و قدری
روغن گل و قلیل سرکه سرشته ضماد کنند **ضماد** که شقیقه و اوجاع شده و اوجاع غلیظه را سود دهد برگ
مورد خشک با بونه هر یک دو درم کوفته بیخته بلعاب حلبه سرشته ضماد کنند **ضماد** ماکور نیا مرآن را النقصه و محبت
معده بباید **لطوخ** که شقیقه را نافع بود تخم کاهو هر یک یکدرم بزرالبنج کثیرا هر یک دو دانگ افیون نیم دانگ
کوفته بیخته بسرکه سرشته و بر کاغذ مالیده بر شقیقه چسبانند و در دستار نه **لطوخ** دیگر صبر عاقر قرحا زعفران
افیون درم الاخرین صمغ عربی مساوی کوفته بیخته بسپیده تخم مرغ سرشته بر صدغین چسبانند **لطوخ دیگر** که بیخ
تخم کاسنی تخم کاهو هر یک دو درم یکدرم حضض سه درم افیون نیم درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته بر دو چلاکه
بر پیشانی گوشت چسبانند **تخلخه** که خواب آورد تخم گل بیخ لفاح هر یک یکدرم افیون دانگی کافور دانگ کوفته بیخته
کنند و گلاب را آب کرده ساختند آن از بانات فرطه انرا خته بچسبانند و بویند **تخلخه** که منع عفونت کرده صداع را
نافع باشد صندل سپید سائیده کشنیز خشک گلاب که در ظرفی کنند و بویند و اگر بهر تشنج با سرکه مطروح نمایند

لبوب صغیر دماغ را قوت دهد و نسیان را زایل سازد و منی بیفزاید و کلیه و مثانه را قوت دهد و رنگ روی نیکو
کند مغز بادام مغز گردگان مغز پسته مغز حبة الخضرا مغز چلغوزه مغز حبة الزلم مغز فندق نارجیل مغز حب فلفل خشخاش
سپید تودری بهمن سرخ بهمن سپید مقل تخم جرجیر تخم پیاز تخم شلغم تخم اسپست بهمنین زنجبیل دار فلفل کبابه قرفه دارچینی خولنجان
شقاقل تخم انیسون جمله مساوی عسل چندانکه ادویه معجون سازند چنانچه رسم است شربتی دو درم **لبوب کبیر**
در ادویه یاد کرده شد **مخلص اکبر** صرع و دوار را و صداع کهنه و رعشه و فالج و تشنج بلغمی و اوجاع مفاصل
و وسواس و درد دندان و ورم بلغمی و قروح امعا و مغص و مفاصل ریحی و گرده و مثانه را نافع باشد و تقی الدم
باز دارد و چون با لسان الحمل یا آب عصی الراعی دهند در معده و ریاح غلیظه و سپرز را نافع آید و چون با
رازیانه نوشند و تبهای کهنه زایل کند و محلل اورام بود و دفع سموم نماید و چون با قضیب طلا کنند نعوظ آرد و سلیخه
اذخر هر یک یک اوقیه جند بیدستر فطراسالیون هر یک پانزده مثقال تخم کرفس دوقیه سیسالیوس یکمثقال قسط
دارچینی اقراص قرقو ممامیثا سلیخه اسارون هر یک شش مثقال فلفل سپید دوازده مثقال سنبل هفت
مثقال حماما زعفران دار فلفل هر یک چهار مثقال افیون انیسون هر یک دو مثقال عسل مصفا چندانکه ادویه
معجون سازند و بعد شش ماه استعمال نمایند شربتی یکدرم تا یکمثقال و **قرص قرقو** معما کرده را آذر معما نیز
گویند که **مخلص اکبر** مشتمل است **صفتش** اینست حماما دار شیشعان قسط قصب الذریره قرنفل فلفل
ابیض نانخواه هر یک سه مثقال فوه یکمثقال سنبل الطیب ساذج هندی هر یک هشت مثقال مر دارچینی مصطکی
زعفران هر یک شش مثقال کوفته بیخته بشراب ریحانی سرشته اقراص سازند و هر قرصی یکمثقال و در سایه خشک کنند
و داخل معجون نمایند و مخلص اکبر را یونانیان **سوطیرا** گویند **معجون فلاسفه** آنرا مادة الحیواة
نیز گویند و واضع او اندروماخس قدیم است که با تصواب حکما این عطر ترتیب داده بهمین جهة منسوب بفلاسفه کرده اند جهة
امراض بارده دماغی مثل فالج و نسیان و مانند آن و جهة تقویت دماغ و حفظ و فهم و تفریح و افزودنی عقل نافع است
و برای اشتها آوردن و جشا و انطلاق لسان و قطع بلغم و سلسل البول و درد پشت و گرده و اوجاع مفاصل مفید
و مزید منی و مقوی ذکر باه و مصلب آن و منشط و مفرح دل و حسن لون و مطیب دهن و لثه و اسنان و مضر لثه و
مزیل ضعف معده و جگر و دافع تولیج بلغمی و ریحی و استسقا و ابرده و سنگ گرده و مثانه و تقطیر البول و دیگر
امراض مثانه و موافق مشایخ و مبرودین و مصر محرورین و مصلحش شیر تازه و سکنجبین و شربتش از دو تا چهار مثقال

مؤلف ... [illegible]

و نوشته تا چهار سال باقیست و در نسخه وی اختلاف بسیار است اما آنچه نسخ رده جسته جزء اندر قرابادین بهار خود نوشته
و مختار مولف است اینست زنجبیل فلفل دراز فلفل دارچینی آمله پوست بلیله شیطرج هندی اسارون و خبث حدید
مغز چلغوزه بیخ بابونه نارجیل تازه هر یک ده درم تخم بابونه پنجدرم مویز منقی سی درم عسل مصفی دو چند یا سه چند
همه بطریق معروف معجون سازند و بعد چهل روز استعمال نمایند و صاحب شفاء الاسقام عوض بیخ بابونه عود الصفر
نوشته و بجای تخم بابونه گل بابونه و وزن آن هر ده درم مرقوم ساخته و شمار کرده که در نسخه دیگر ازمانه بقدر زیاده
اند و صاحب اختیارات بدیعی مازریون پنجدرم گفته و در تحفة المؤمنین گفته که شیخ خبث الحدید جهت زردی ناخن اضافه کرده
در نسخه فلاسفه هر چند اختلاف واقع است و قدر با کم و زیاد کرده اند لیکن عود الصفر یعنی زرد چوبه در نسخ کسی منظور
نشده مگر در شفاء الاسقام زنجبیل کسی بنظر در آورده یا سهوا یا بمغالطه چنین افتاده و منشاء این غلطی عجیب که از تحریف بوده
خطاء آن در بعضی نسخها میان شفا که عود الصفر است و شفاء الیه که بابونه است یا از خطاء نساخان بوده از حصا کتاب

معجون غیاثی حفظ بیفزاید و در تحت معده بباید **معجون معدل المزاج** فالج و لقوه و رعشه و خدر را
نافع باشد زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط وج عسل بلادر هر یک ده درم سکر [illegible] سلیخه زراوند حبقیا شیطرج
حب الغار جند بیدستر خردل هر یک پنجدرم کوفته بیخته با عسل مصفی دو چند یا سه چند همه بود و بسرشند شربت یک مثقال

معجون کر دماغ و دل و جگر را قوت دهد و باه را زیاده کند و نشاط آورد و معده را قوی گرداند و عفونتها را از دور
نیکو سازد و طعام هضم کند دارچینی سنبل الطیب [illegible] بیرون [illegible] جوز بوا اشنه خولنجان بهمن سرخ بهمن سپید شقاقل
دوالیو پوست بلیله انیسون بادرنجبویه گاوزبان هر یک شش درم مصطکی زرنب [illegible] زنجبیل قرنفل اسارون ساذج هندی کبابه
چینی پوست ترنج درونج رومی زرنباد صندل سفید صندل سرخ حب الفلفل افیون نعناع بسباسه ملیه [illegible]
زعفران [illegible] مروارید ناسفته صلایه کرده و مرجان هر یک دو درم سعد کوفی ورق گل سرخ هر یک چهار درم
[illegible] حفیته شقاقل تودری هر یک پنجدرم مشک تبتی نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال ورق طلای خالص عدد ورق نقره
پنجاه عدد قند و عسل مصفی [illegible] چند همه بطریق معروف معجون سازند **معجون ذراقی** فالج و استرخا را
نافع است و درد مفاصل بباید **معجون بولس** حافظه را قوت دهد و نسیان را نافع [illegible] افتیمون [illegible]
مثقال صبر شصت مثقال غاریقون بیست و چهار مثقال سلیخه وج زراوند زعفران دارچینی مصطکی هر یک
شش مثقال قسط تخم سداب فلفل سپید هر یک هشت مثقال عسل دو چند یا سه چند **معجون لسان**

نسیان را نافع بود کندر وج سعد هر یک دو درم فلفل زنجبیل هر یک پنج درم عسل دو چند یا سه چند شربتی یک مثقال
معجون قیصر صرع و فالج و خفقان بارد و درد معده که از سردی بود و فواق امتلائی نافع باشد سوده که شبانه
جند بیدستر رب السوس سکبینج قسط تلخ فلفل سیاه افیون میعه زعفران سنبل هر یک سه درم جاوشیر یک درم دارچینی عاقرقرحا
مروارید ناسفته زرنباد هر یک پنج درم مشک دو دانگ عسل دو چند یا سه چند شربتی بقدر یک نخود تا یک درم [illegible]
معجون زبیب صرع و صداع را نافع بود پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست هلیله آمله منقی اسطوخودوس
هر یک ده درم عود صلیب پنج درم عاقرقرحا سه درم مویز منقی یک رطل ادویه کوفته با مویز در [illegible] سرشته شود شربتی تا پنج درم
و بعضی شربتی از نیم مثقال تا دو درم نوشته‌اند **معجون سیسالیوس** اقسام صرع را نافع است مگر صرعی
که از دیگر اعضا برآید سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس هر یک ده درم غاریقون قردمانا حلتیت زراوند
مدحرج هر یک دو درم با سکنجبین عنصلی سرشته شود شربتی یک مثقال تا دو درم و بعضی گفته‌اند با عسل که مقوم آب عنصل باشد
و بعضی نوشته‌اند که با عسل فقط سرشته شود و در بعضی نسخها عود و فاوانیا دو چند درم [illegible] یکنیم درم افزوده‌اند و وزن
زراوند و حلتیت و قردمانا هر یک یکنیم درم نوشته **معجون صرع** از جالینوس است و مجرب عاقرقرحا
ده درم حلاوه کرده از منخل نازک بگذرانند و [illegible] که [illegible] کرده ده مثقال باشد بسایند و با عسل
سرشته شربتی دو درم تا سه درم با آب گرم **معجون نیک** صرع مشارکی را که بسبب صعود بخار از عضوی بسوی
دماغ پدید آید نفع دهد هلیله کابلی هلیله آمله هر یک ده درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس حجر ارمنی غاریقون [illegible]
تربد [illegible] هر یک پانزده درم شحم حنظل هشت درم [illegible] چهار درم عسل سرشته شود شربتی سه درم
معجون نجاح که مالیخولیا و صرع و جمیع امراض دماغی را که از سودا بود نفع دارد و جنون را که از سودا باشد [illegible]
و بدین سبب مداومت آن در مالیخولیا نهایت سود دهد و مسهل سودا و بلغم غلیظ در نفع قوی است و احتقان
الرحم را بالخاصیة نفع دارد پوست هلیله کابلی پوست هلیله آمله مقشر هلیله سیاه هر یک ده درم تربد مجوف
بسفایج افتیمون اسطوخودوس هر یک پنج درم کوفته بیخته سه چند عسل مصفا سرشته شود و آنچه مسطور شده نسخه [illegible]
در اصل است و بعضی غاریقون سه درم حجر ارمنی [illegible] هر یک دو نیم درم سقمونیا مشوی دو درم یا سه درم
افزوده‌اند و بعضی درونج و دارچینی سنبل [illegible] مصطکی گاوزبان پوست ترنج هر یک دو درم
[illegible] زعفران هر یک سه درم بر اصل نسخه زیاده کرده‌اند و وزن تربد دو استار نوشته‌اند

وبعضی کلسرخ و رب السوس و غاریقون و مصطکی سپیده هر یک یکدرم و سقمونیا سه درم بر اصل نسخه بلاد و ماهیت اند
دو زن ترید مقشر درم و بسفایج یکدرم و اسطوخودوس دو درم نگاه نوشته اند و شربت معجون مذکور جهت مداومت
از دو مثقال تا سه مثقال جهت آوردن شکم از پنج مثقال تا هفت مثقال **معجون نجاح بنسخه دیگر** از برص
اعضو است و حنین گوید از جالینوس است در اول گرم و تر نشی یکسال تا هیبت جهت مالیخولیا و جنون نافع است
در حرارت و معده دو مثقال مقل سفید هلیله سیاه پوست بلیله هر یک ده درم افتیمون ترید اسطوخودوس بسفایج هر یک
پنج درم غاریقون حجر ارمنی مغسول مرجان کهربا مروارید ناسفته هر یک یکدرم کلسرخ زرنب بادرنج حنفض یکی
درم الاخوین هر یک یکدرم و نیم و شیخ الرئیس طباشیر سه درم اضافه نموده و بعضی کندر و مرزنجوش و هلیله کابلی
هر یک سه درم افزوده اند با سه چندان عسل بسرشند **معجون ثوم** که جهت فالج و نسیان و سکته و رعشه
و جمیع امراض بارده و ضیق النفس و ثقل زبان و سرفه رطوبی و فساد آواز و تحلیل ریاح و نفخ سده و تقویت
معده و جگر و جهت احتباس حیض و بول و نیکو کردن رنگ رو و برانگیختن باه بالوسیعن نهایت مجرب است و در افزودن
قوت نافع و شیخ در قانون گفته که معجون مذکور شیخ را اهمیت شباب مستمر میسازد و تناول آن در زمستان گرم میدارد
بدن را و مستغنی میسازد از پوشش بسیار و حفظ میکند طبیعت را و نفع میدهد هر مرض را و جهت برص و ابردة و بلغم
خام سودمند و صاحب تحفه نوشته که در امراض مقعد و رحم نفع دارد دیگر اختناق آن از اجابت استعمال او نزد دین
و مرطوبین مانند بخلاف جوانان و گرم مزاجان که با ایشان ضرر دارد و مصلحش سکنجبین و شربت عناب است و قوتش تا چهار
سال باقیست شربتش تا دو مثقال و وی گرم است در سیوم و خشک است در اول صفت آن که شیخ در قانون
نوشته است چنین است **بگیرند** ثوم مقشر ای یک قفیز و شب در آب ترکنند و صباح با آتش نرم بجوشانند
تا آب سیاه شود و نخود سپید نماید پس صاف سازند و بیارند ثوم و بر دانه او پاک کنند پس تر در آب نخود مطبوخ
بریزند تا که سیر نخته شود و مانند دماغ گردد پس شیر گاو تازه بران بریزند آنقدر که او را بپوشد و چهار انگشت بلند
بالا ایستد پس بر آتش نرم چراغ مانند بریزند تا که شیر خشک شود یا قریب بخشک شدن آید پس روغن گاو تازه قدر
بران ریزند مثلا سیر اگر نیم من بود روغن بیست درم تا سی درم ریزند و بر آتش نرم جوش دهند تا که جذب شود پس ترده و ملکاس
بکوبند و بر هم زنند تا معجون بگیر گردد و بعده عسل سپید صاف آنقدر که چهار انگشت بالا ایستد بران اندازند و باتش
نرم بجوشانند تا که منعقد شود یا قریب بانعقاد آید پس بر هر یک رطل سیر قردمانا سپید و کلسرخ و کمون کرمانی

و خولنجان و دار چینی هر یک دو مثقال فلفل سه مثقال دار فلفل یک مثقال کوفته بیخته در ان سرشند و در ظرف سبز
بنهند و قدر جوزی بخورند **دوا یخه** اسحق مولف تذکره ذکر نموده و صاحب تحفة المومنین نقل از ان کرده است یکرطل کر
کوبیده را با یکرطل و نیم شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و با یکرطل و نیم عسل بقوام آورند پس زنجبیل و فلفل
فلفل دار فلفل و دار چینی و کبابه و جوزبوا و عاقرقرحا و خولنجان هر یک دو مثقال زعفران یکمثقال روغن کلسرخ
ده مثقال در ان سرشند و اگر خواهند که روغن او بستانند قبل از انکه با عسل بجوشانند سیر را با روغن گل بجوشانند
و روغن بگیرند بعده با عسل بجوشند و معجون سازند و این روغن که از وی بگیرند مالیدن او بر بدن جهت رفع اذیت
سرما و شقاق پاشنهای پای و قلع آثار و طلا کردن او بر قضیب جهت تهییج باه بنهایت نافع است **و بعضی**
متاخرین صفت معجون ثوم بدین وجه کرده اند سیر پاک کرده نیم من در یکمن شیر گاو بپزند تا مهرا شود پس چهار
عسل و شش درم روغن گاو در سرش بزنند و بایکدیگر ممزوج سازند و از آتش فرو گیرند و این ادویه کوفته و بیخته
با آن سرشند قرنفل جوزبوا بسباسه فلفل مصطکی قاقلتین هیله کابلی دار چینی زنجبیل هر یک شش درم عود خام
زعفران هر یک پنج درم شربتی مقابل گردگان **معجون دبید الورد** معنی او انست که مثل آن نیز اراد
ورد است علی با قال فی تحفة المومنین و آنرا **معجون ورد** نیز گویند جهت انواع صداع بارد و رفع صعود
ابخره و دوی و طنین و ضعف معده و جگر و انواع استسقا و تفتیح سده جگر و تحلیل بسیار ادرام و دو بسیار و صلابات
نافع است و ظاهرا حار بود در درجه اولی و شربتش از دو مثقال تا چهار مثقال سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر
دار چینی اذخر اسارون قسط شیرین عصاره غافث تخم کشوث فو ناک سنبل تخم کاسنی تخم کرفس انیسون اذ طویل
حب بلسان قرنفل دانه هیل عود هر یک یکجز گلسرخ از اقماع پاک کرده برابر همه اجزا عسل سه چند بدستور فی تحفة المومنین
جمله مع عسل بیست و یک اجزا است و در دین نسخه مجرب است **نوع دیگر** از شفاء الاسقام **فقال** سنبل
اسارون مصطکی سلیخه زعفران لک مسحوق صندل مقاصری طباشیر قسط تلخ دار چینی ریوند چینی هر یک یکدرم زرور
منزوع الاقماع برابر تمام ادویه کوفته بیخته با سه چند عسل منزوع الرغوه بسرشند **معجون دبید الورد** نسخه دیگر
هم از شفاء الاسقام زعفران سنبل مصطکی اسارون قسط حلو حشیشة الغافث تخم کشوث اذ لک مسحوق هندبا
تخم کرفس راوند چینی حب بلسان توبیخ عود بلسان قرنفل هال عود هندی هر یک یکدرم زرور منزوع الاقماع
برابر همه ادویه کوفته بیخته بعسل منزوع الرغوه که سه چند جمله بود بسرشند شربتی از یکدرم تا یک مثقال

معجون سقراط که نسیان و مالیخولیا و صرع و جنون و صداع و رعشه و سستی و ضعف دماغ را نفع دارد و جهت بهق
و برص و اوجاع مفاصل و درد معده و جگر و ارواح و رطوبت مستلب دو العقل و تقطیر البول و سرفه کهنه و تپ ربع و زحیر و تبهای
مبنی و عسر البول و بواسیر و یرقان سده و محلل و گرانی گوش و زبان و جمیع امراض بلغمی و سوداوی مفید است
خصوصاً پیران را بغایت سودمند و بینائی را نفع نماید و کرم و مقوی دل و باه و مفتت سنگ گرده و مثانه و مدر
حیض و مخرج حب القرع و مانع تولد او و مطیب بوی دهن و عرق است و به مایل و زحیر نافع جنطیانا قردمانا اسک تخم
کرفس بخشک حب البنی زراوند طویل هر یک یکمثقال انیسون جندبیدستر حب بلسان عود بلسان سلیخه اسارون مصطکی
هر یک یکدرم زنجبیل درونج عقرب تخم کرفس تخم جرجیر تخم پیاز تخم گندنا هر یک دو درم حب قوطی ده درم
بهمن هفت درم عود خام دوازده درم جوزبوا ریوند چینی قرنفل فلفل دارفلفل سنبل زعفران اسقیل
بریان کرده زرنب شیطرج افلیجه دارچینی هر یک شش درم ورق کلمرخ بادرنجبویه لک مغسول هر یک یکدرم سعد
حب المحلب هر یک چهار درم هلیله سیاه پوست بلیله آمله هر یک شش درم کوفته بیخته بروغن بادام تلخ چرب کرده با سه
چند آن عسل سرشته در ظرف چینی کنند و شش ماه در میان جو نهند شربتی از دو درم تا یکدرم **معجون فولاد** ترکیب
عجیب است و خواص بسیار دارد فالج و لقوه و صرع و رعشه و نسیان را نافع بود و عرق النساء و مفاصل بلغمی و جمیع
امراض بارده را دور کند و باه را برانگیزد و کثرت انزال و سلسل البول را نفع کند و پیران را مفید نقی بود زعفران قرنفل دارفلفل
شنجرف مغسول بآب لیمو صلایه کرده کبابه مصطکی افسنتین نابی سقنقور سنبل بسباسه قرنفل دارچینی صندل زیره
کرمانی شونیز تخم خرفه تخم کاسنی عاقرقرحا تخم خشخاش بهمن سرخ بهمن سپید هلیله سیاه کهربا مرجان مروارید ناسفته
لسان العصافیر تخم کرفس مغز بیضه دانه تخم باتوره زهرگرفته بریان کرده مایه شتر جنطیانا زنجبیل شونیز کنجک شونیز
خروس کنجد مقشر کندر رومی بادیان جوزبوا قاقله کبار بلیله شیطرج نانخواه جوز هندی لیمون سلیخه بنگره هر یک
ده مثقال اشترغار مغز چلغوزه بهار گرد کان حب النیل هندی زرنباد حفیته التعلب بابونه بلادر زهرگرفته کچله
زهرگرفته بریان کرده افتیمون زراوند طویل پیاز عنصل زراوند مدحرج شاهتره هر یک نیم مثقال افیون مصری
چهار مثقال عنبر اشهب مشک خالص هر یک یکمثقال ورق طلا ورق نقره هر یک پنجاه عدد قند سپید برابر اجزا
عسل مصفا مثل اجزا فولاد مکلس صد و دوازده مثقال بنفشه ستتار معجون سازند و بعد شش ماه استعمال نمایند
و طریق تکلیس فولاد آنست که فولاد جوهردار خالی از زنگ بسابند و صلایه کنند هر پنجاه مثقال

زاودیگ ده مثقال گوگرد زرد پاک صلایه کرده دران ضم کنند و در بوته ریزند و در کوزه نهند و آتش تیز کنند چنانچه
گوگرد تمام بسوزد و سر بوته را محکم کنند با بوته دیگر تا دود گوگرد بر نیاید و بعد از ان بیرون آورند و خون صلایه کنند
و باز ده مثقال گوگرد دیگر باو صلایه نمایند و بهمان طریق در بوته نهند و در کوزه آتش نهند تا گوگرد تمام بسوزد پس از بوته
بیرون آورند و با آب جیر و سرکه کهنه یک هفته صلایه کنند تا نیک صلایه شود پس سرکه بشویند تا تلخی از و برود پس با آب شیرین
بشویند تا که شیرین گردد و بعده خشک کنند و با آب ترب صلایه کنند چندانکه عرق در آب ریزند و شراب فرو رود
و دو نیم روز بالای آن بپایستد **معجون مفرح** مالیخولیا و توحش را نافع بود و دل را قوت دهد و نشاط آورد
گلسرخ سعد قرنفل هریک پنج درم بسباسه پوست ترنج فرنجمشک هریک سه درم مسک دانگی کوفته بیخته بشراب
معجون سازند **معجون انقع** این از مفرحات است و بعضی از تریاقات شمرند و منافع بسیار دارد قرنفل فلفل
زنجبیل سنبل دار فلفل خیربوا جوزبوا قاقله کبار شیطرج هندی لسان العصافیر درونج عقربی بادرنجبویه لسان الثور
مصطکی خولنجان فرنجمشک مروارید ناسفته صندل سپید زراوند مدحرج بسفایج گلسرخ یاقوت رمانی همچنین هریک
دو درم بسباسه شش درم پوست ترنج سه درم پوست بلیله یکدرم عنبر اشهب زعفران هریک نیم درم مشک یکدرم
کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یکدرم تا دو مثقال **فائده** بدانند که ملاک امر در عمل مفرحات سایده آن تحقیق ابر
و دیگر ادویه و مقدار صلایه جواهر آنست که تا بحدی هباء شوند چون بانگشت بسایند درشتی محسوس نشود و مقصود از سحق
بلیغ جواهر آنست که تا نفوذ در روی بسوی قلب سهل بود و ارواح متکون گردد و ابخره دخانی ازان زوال گردد و استعمال
ادویه مسهله سودا از مفرحات محمود نیست زیرا که سودا را بحرکت خواهد آورد و اخراج او دشوار خواهد شد پس حذر
خواهد داد و در یابند که در امراض قلبیه مفرحات باقسام ذکر خواهیم کرد ان شاء الله تعالی و درینجا چند ترکیب
که بر دماغ تعلق دارد گفته میشود **مفرح حار** جهة مالیخولیا و وحشت و خفقان و تقویه معده و رفع سدها و رفع ریاح نافع است
و موی را سیاه دارد و رنگ رخسار را نیکو کند بادرنجبویه قشور اترج قرنفل قرفه زعفران مصطکی جوزبوا قاقله کبار نارمشک
سک بهمان زرنباد تخم بادروج درونج تخم فرنجمشک بالسویه هریک دو جزو مشک عنبر هریک نصف جزو هلیله کابلی
پوست هلیله آمله سیاه هلیله و بلیله را اول در آب بجوشانند تا بقوام آید بعده صاف نموده با رطل عسل بریزند و بجوشانند
تا آب بسوزد و عسل بماند بعد از ان عسل اسمر برابر ادویه کرده بسرشند شربت نیم مثقال تا دو درم درین نسخه انقع از آن مشهور
است جهة مرطوبین مبرودین **مفرح بارد** که جهة سدر و دوار و منع بخارات نافع است مجرب است گلسرخ ده مثقال زرشک

بسباسه و قرنفل هر یک سه مثقال صندل سفید طباشیر گل ارمنی بادرنجبویه پوست بیرون پسته ترنج هر یک دو
مثقال کشنیز خشک تخم خرفه گل گاوزبان هر یک پنج مثقال ابریشم سیب سه مثقال شربتی دو مثقال در بعضی
از نسخه طلا محلول و نقره محلول و فادزهر معدنی هر یک یکمثقال لؤلؤ مقشر پنج مثقال عنبر اشهب نیم مثقال اضافه میشود
مفرح بارد از جالینوس معروف **بطولاماخس** یعنی جابر القلب جهت صعود ابخره بدماغ و سدر
و دوار و صداع و شقیقه و مالیخولیا و خفقان و حمی و تشنگی و حکایت سموم نافع است اطبا در شیر خیسانیده و بخیسانند در
گلاب سه روز گل گاوزبان تخم خرفه هر یک بیست مثقال صندل سفید و سرخ و زرد پوست بیخ بادیان و سنبل الطیب
هر یک ده مثقال بهمن سفید دارچینی کشنیز خشک طباشیر پوست نارنج و ترنج ابریشم مقرض کهربا هر یک پنج مثقال مرجان
مروارید هر یک سه مثقال طلا محلول نقره محلول یاقوت زمرد هر یک دو مثقال با شربت سیب و شربت ریباس و شربت
انار ترش از هر یک یکوزن ابریشم سرشند و در تحفة المؤمنین گفته که این دوا سرد است در درجه سوم و خشک است در اول **مفرح**
ابریشم جهت دفع اخلاط سوداویه و بلغم لزج و تفتیح سده و تنقیه دماغ از ابخره و تقویت حواس و باعث سرور
و نشاط بالذات و بالعرض و تحلیل ریاح غلیظه و فزونی هضم نافع است در دوم گرم است و در اول معتدل است
در رطوبت و قوتش تا سه سال باقیست و شربتش دو درم فنجنوشت نسخه سطر خرد و بس حسب بیان اسارون قرنفل
هر یک چهار مثقال زرنباد درونج مروارید ناسفته کهربا مرجان بهمن سرخ و سفید بادرنجبویه سنبل قاقله کبار دو ترفه جند هر یک
سه مثقال حریر کوفته دو مثقال زنجبیل دار فلفل مشک هر یک یکدرم با عسل مصفی سرشند **مفرح حار**
کثیر المنافع جهت جنون و وسواس و تفتیح سده ها و جهت جمیع امراض بارده نهایت نافع است گرم در سوم و خشک در دوم
قوتش تا دو سال باقیست و شربتش یکمثقال ابریشم اظفار الطیب مشک زرنباد هر یک یک جزو قرنفل و قاقله سنبل الطیب
دارچینی هر یک نصف جزو مصطکی زعفران هر یک ربع جزو عسل مصفی دو چند یا سه چند **مفرح بارد** جهت تقویه جگر
و اصلاح امراض حاره و تعدیل مزاج جگر و گرده نافع در دوم سرد و قوتش دو سال باقیست و شربتش تا دو مثقال
خشخاش سفید کشنیز خشک مغز تخم خربزه هر یک سه مثقال طباشیر گلسرخ رب السوس هر یک یکمثقال تخم عصاره زرشک طین مختوم هر یک
یکمثقال با عسل گلابی سرشند **مفرح زمردی** جهت امراض حاره و منع بخار سوداوی و تعدیل مزاج جگر و اعضاء رئیسه و حمیات
حاره نهایت نافع است املاء بگلاب پرورده خشخاش سفید تخم خرفه کشنیز خشک هر یک بیست مثقال مغز بیندانه تخم کدو مغز تخم
خیار گل قرم یا ادعشنانی ابریشم بدستان پوست انبج گل گاوزبان فادزهر معدنی طباشیر هر یک پنج مثقال عصاره زرشک تخم کاهو مغز ترکستان

کلسرخ تخم بیلو فرکبود زمرد ورق نقره هریک دو مثقال مشک کافور هریک نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال
ترنجبین در شیرخشت شربت سیب مثال آن چار سیر مثقال بسرشند و بعضی زرجد مروارید کهربا مرجان هریک چهار مثقال
ورق طلا و عنبر هریک دو مثقال اضافه میشود **مفرح اعظم** معتدل است در کیفیات اربعه و بهترین مفرحات
است و موافق معتدل جمیع امزجه و شکننده تیزی خون و صفی آن و مقوی جوهر اعضای رئیس غیر رئیس زایل
مالیخولیا و وسواس صرع و جنون و توحش و خفقان و ضعف دل و اعیا و کسالت و بلادت و مزید فهم و حفظ و محلل نفخ
و مشتهی طعام و هضم و دافع اقسام کرم و جمیع اخلاط و بغایت عجیب الفعل و جلیل القدر است و مراعات وی حافظ
صحت و چون اضافه کنند در وی یاقوت ازدیاد طاعون نیز خلاص و ایمن سازد و نسخه او بادرنجبویه گل گاوزبان
سنبل هریک دو مثقال بهمن سپید بهمن سرخ هریک پنج مثقال لاجورد غیر مغسول طباشیر گل مختوم زعفران
درونج عقربی زرنب کبابه زرنباد هریک سه مثقال هلیله کابلی ابریشم مقرض صندل سپید
پوست بیرون پسته دانه هیل ورق طلا ورق نقره یاقوت سرخ هریک دو مثقال مرجان مروارید ناسفته
کهربا هریک یک مثقال عود نیم مثقال شکر سپید صد و پنجاه مثقال آب به شیرین گلاب انار میخوش آب به ترش
ترنج آب زرشک شربت ریباس هریک بیست و سه مثقال ترنج اگر نباشد آب لیمو عوض او است
و گل مختوم اگر نباشد گل داغستانی بجای او باید بلکه بهتر از او و شکر در این آبها بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته بسرشند
شربتی یک مثقال یا دو مثقال و قوتش تا چهار سال باقیست **مفرح صغیر بارد** که ابخره را از متصاعد
شدن بر دماغ باز دارد و خفقان گرم را دور کند و دل و معده گرم را سرد کند و قوت دهد گشنیز خشک ده درم
گلسرخ طباشیر هریک یکدرم کافور قیصوری دو قیراط ادویه کوفته بیخته بشربت سیب یا اجاص بسرشند شربتی
دو مثقال **مفرح صغیر معتدل** که در تقویت دماغ و دل و معده فایق است و وسواس دفع کند گاوزبان
گشنیز خشک مروارید بهمن سپید پوست ترنج کهربا ابریشم سپید سوخته تخم خرفه جمله برابر کافور نصف یکجزء کوفته بیخته با عسل مصفا
بسرشند شربتی دو درم مزاج وی در حرارت و برودت معتدل است و یابس در دوم **مفرح حار صغیر** کرسنی **مفرح
رشیدی** و سکر می آرد فلفل پیپاسه هریک پنج مثقال زعفران سه مثقال حجر اعظم ده مثقال قند سپید ده مثقال قند را
در گلاب قوام دهند و ادویه کوفته بیخته بدان بسرشند **مفرح یاقوتی** که مالیخولیا را صلاح آرد و دماغ و دیگر اعضا را
و معده را قوت دهد و بغایت نافع است چون جوهر وی بر دل حد بود و بانک اختصار رفته مروارید ناسفته طباشیر

گل سرخ هر یک شش درم صندل سرخ گل مختوم یا در کنوریه بهمن سپید هر یک دو درم ورق طلا عقیق جگر سپاه بیخ سنبل
زرنباد درونج مشک هر یک نیم درم حجر لاجورد دعل کهربا بسلوز زرشک کشنیز خشک تخم گل عود پوست ترنج گاوزبان
بهمن سرخ رازیانه تخم کاسنی ابریشم سوخته کافور عنبر اشهب هر یک سه درم شیر اولی پوست هلیله تربت هر یک ده درم
گلاب شکر طبرزد سفرجل شیب آب انار شیرین هر یک سی درشش هلیله را جوشانیده در آب بگیرند و آنها را شربت و شکر
بهم آمیخته قوام دهند و ادویه را باریک ساخته بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال **مفرح منشط** که در تنشیط دماغ
و تفریح قلب و تقویت معده و تهییج باه نظیر ندارد و مجرب است و نسخه خوش بوی دوستی آن **مفرح المجالس** است ورق طلا
ورق نقره یاقوت رمانی لعل مروارید ناسفته بسد کهربا هر یک دو مثقال بهمنین درونج عقربی بادرنجبویه گاوزبان
گل سرخ صندلین چهار شیرگیاه قرنفل زرنباد حبشی ورق ریحان تودریین زعفران بسباسه بادرنجبویه گل بستان
افروز عود خام سعد کوفی سنبل الطیب زعفران مصطکی دارچینی هر یک یک مثقال حضیره شعلب تخم کاهو سپید زیره
مدبر هر یک ده مثقال گل ارمنی عنبر اشهب هر یک سه مثقال مشک تبتی یک مثقال جزو اعظم نصف کل اجزا شربت فواکه
نصف همه ادویه عسل سه چند بطریق معروف معجون سازند و بدانند که اگر از جزو اعظم که مراد از قرب است روغن بکشند
بطریق معمول و آن روغن داخل معجون سازند قلیل الشباعت و کثیر اللطافت میشود و از اختراع متقدمین است

مربای هلیله نسیان را زایل کند و جوانی نگاه دارد و سده بلغمی بگشاید و حواس را قوت دهد و چهره را تیز کند و معده
را و جگر را قوی سازد و طبع نرم نماید و موی سیاه کند و پیری دیر آرد و گفته‌اند که مربای هلیله کابلی اگر یکسال بخورند موی را تا آخر
عمر نگذارد که سپید شود و بشرط آنکه در اثنای تناول آن از ترشیات و جماع پرهیز کنند و مربای هلیله مرة السوداء که از
احتراق بلغم بود دفع است خاصه که با فاریقون بخورند بدانکه اگر از هلیله سبز مربا ساخته شود انفع است نسبت
با آنکه از هلیله خشک سازند و فرق بینها چنان کنند که هرگاه هلیله‌ای را بشکنند اگر در درون خسته نرم چیزی سیاه نمودار شود
دریابند که از تر است و الا از خشک است و ایضاً اگر عند المضغ تمام منحل شود و ثقل از وی بر جا نماند نهایت کمتر
باشد از تر بود و اگر ثقل بسیار برآید از خشک باشد و ایضاً مربای تر خوش طعم و بی عفونت می
باشد و مربای هلیله هر چند کهن شود بهتر است و هم که از غایت کهنگی بوی سرکه را دریافته وجهه تنقیه معده
از فضول و عصر رطوبت که از غذا متقدم باشد مانند هیچ چیز هلیله مربا نیست و در کلام هر چه منقی است [illegible]
هلیله مربا که منقی و مقوی است [illegible] تنقیه از قبل مراد و نیز با رسیده و معده را از [illegible] منقص و مربای هلیله که در هند

ودر چین ساخته میشود و بهتر از آنست که در ولایت ایران میسازند لذا ذکر فی الذخیره و نوشته نمانده که هر چیز را
ترتیب کنند منافعی که قبل از ترتیب بود بعد از آن نیز باقی میباشد لیکن بنا بر آنکه تصحیف و تضعیف بعضی منافع بسیار که در اکثر بعد
ترتیب زایل میکند و مراد از اینجا است که مراد او هلیله مربا مجوز شده بخلاف هلیله غیر مربا که دایم خوردن وی منهی است و که یک
در انتهاء و حمیات استعمال هلیله منع کرده اند بخلاف مربا او را بدستور با استعمال هلیله بالا میتوان مستحسن نیست بخلاف
مربای او که پوست در وی کثیر نمانده تا احتیاج به ترجین باشد خاصه در حمیات **و طریق ساختن مربا**
معروف است و طرق آن مختلف بهترین طریق اهل ولایت آنست که صد عدد هلیله بزرگ بگیرند و یا خشک
و در ظرف سبز نهند و آب آنقدر اندازند که آنرا بپوشاند و خاکستر تاک پنجاه درم بران پاشند و ده روز
بگذارند و در سه روز آب و خاکستر تغییر دهند و تازه کنند پس هلیله را برون آرند و به نرمی بشویند تا پوست خود
بعد در دیگ نهند و همانقدر آب که آنرا بپوشاند اندازند و یک کف جو مقشر مرضوض نیز ضم نمایند و بپزند تا که
جو پخته شود پس برون آرند و دیگر بار بشویند و بپارچه نشف کنند بنوعیکه پوست کنده بالا نمانده چندانکه در پس در بر
هلیله بابکم مختلفه ده جا ال دوز بزنند پس در ظرف سبز نهند و عسل صاف بران اندازند آنقدر که او را بپوشد
بیست روز بگذارند و هر هفته عسل تغییر دهند و هر گاه تغییر دهند چند جوش خفیف باید داد و تا در هلیله مائیت
هیچ نماند بعد نشف کرده عسل جید صاف اندازند آنقدر که در پوشد و در ظرف سبز دارند و پس از چهل روز
بکار برند و اگر خواهند ذی فاوه سازند دارچینی زنجبیل قرنفل جوز بوا عود مصطکی مشک که خیط هیئت برای
وصد عدد هلیله را از ادویه مسطوره هر یک یک قیراط مشک نیم درم کافیست و اگر بجای عسل قند مقوم کنند قلیل الحرارت
باشد و در حمیات مناسب تر بود و اهل هند هلیله را بعد از نرم شدن در آب آهک بجوشند جهت استمساک
اجزای او و بعد در طبیخ سپید هند کما هو معروف **مربای آمله** منافع او چون منافع هلیله مربا است اما در اندازد رکن حفظ تا مرض دماغ
ترتیب او و همان است که در هلیله گذشت غایت آنکه مربای آمله خبر تر دی نتوان ساخت ابدا نشد که مربای آمله طین طبیعت اگر در
اسهال دهند باطباشیر بسیار مجرب دارد و مربای آمله با ورق زر در تقویت دماغ و دل اثر تمام دارد و آمله هر چند کلان تر نافع
تر بود با آمله جهت قطع ترف الدم سود مند است **مربای نارجیل** فالج را سود دهد و تقویت باه کند مغز نارجیل
مقشر کرده در آب خالص سه روز تر دارند بعد در عسل داب که بالمرة صاف باشد بجوشانند تا آب برود و پس در عسل
تنها جوشانند و افاده بسیار دهند بیندازند و بدارند **مربای ترنج** فالج دل القوه و صرع را نافع است و در زبد

حفظ او جنبه در درد معده و قوت فیح ریحی و صلابت سپرز و بحیی سعد و سنبل صفرا و بلغم و ترکی فربه کرم تا خورده
مشیبا زود دراب خیسانند یا در ریگ فن کنند و آبیران با بشند چند روز تا نرم شود و بعد نرم شدن بهر درجه
که باشد با عسل و آب بجوشند تا نیم پخته شود پس بیران آورده عسل صاف بران انداز ند و بجوشانند و بر آرند و دراین
چهلروز بکار برند هو یا سمین فالج و لقوه و رعشه و بیماریهای سرد را سود دارد و رطوبت از معده کم کند طعام بگوارد
بگیرند سیر یا بزرگ کلان دانه دانه بشکنند و تقشیر سازند و اندر شیر تازه ترنمایند یکشبانروز و بعده برون آورده
و با عسل صاف بجوشانند چندانکه مطلوب شود و حلاوت در سیر راه یابد پس بگیرند فلفل خیرین زنجبیل دارچینی هر یک
یکدرم قرنفل دارفلفل جوزبوا زعفران هر یک نیمدرم کوفته بیخته اندازند و بجنبانند تا بقوام شود و نگاه دارند و این
مقدار از دوا بر سه من کافیست **مار الاصول** که لقوه و صرع و جمیع امراض بلغمی و سرد را سود دارد و سنگ
گرده و مثانه بریزاند و سده بگشاید و استسقا و درد جمیع مفاصل را نفع دارد پوست بیخ کرفس پوست
بیخ رازیانه هر یک ده درم پوست بیخ اذخر تخم کرفس انیسون تخم رازیانه بیخ اذخر هر یک چهار درم اسارون
حب بلسان هر یک دو درم حنظل سلیخه هر یک ده درم عود بلسان بوزیدان هر یک درم موبز
منقی بست درم هر دو را در ده من آب بپزند تا یک من آید پالایند و شربتی یک مثقال یا دو مثقال با روغن بید انجیر
و یکدرم روغن بادام **مطبوخ** که اخلاط حاره و دماغی را نفع و ماء الشعیر و پوست بیخ کاسنی
بیخ کوفته بست درم تخم کاسنی پنجدرم بیکوفته تخم کشوث شش درم عناب بست عدد سپستان شانزده و درم چهار رطل
آب بپزند تا که چهارم حصه بماند صاف کنند و بنوشند از سه روز همراه دو درم بابت درم تخم بیرون کرده
باشند **مطبوخ** که نسیان و فالج و لقوه را سود و درد اکثر مفاصل را نافع آید مویز منقی هفت درم خطمی
مغشور سه درم نانخواه تخم قنطوریون و قوتی انیسون اذخر سنبل قرنفل اسطوخودوس هر یک یکدرم عود قاطی
نصف درم ادویه بجوشانند صاف سازند برابر او قند سکر دهند اگر قبض کند و سن تحمل باشد همراه
سکنجبین عنصلی او دو با عسل دهند **مطبوخ افتیمون** بالتجربه جمیع امراض سوداوی و صفراء سوخته و بلغم
و سودا را نفع دارد و سنای مکی یکدرم گلسرخ چهار درم افتیمون در کتان بسته پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک پنجدرم
بسفایج فستقی اصل السوس رازیانه هر یک دو درم اسطوخودوس پرسیاوشان شاهتره گاوزبان بادرنجبویه بنفشه نیلوفر هر یک
دو درم مویز منقی سپستان هر یک بیست دانه در سه رطل آب بجوشانند تا بربع آید صاف کرده گلقند نبات یا عرق حیات شیرخشت بروغن بادام

چرب کرده ترنجبین هر یک پانزده درم دران حل کنند و بنوشند این شربت است در غوری مزاج اولاد و ساط
در شربت **مطبوخ خیارشنبر** اخلاط محترقه دماغی و بدنی فرود آرد و صفرا را دفع کند پوست هلیله زرد آمله
هر یک پانزده درم مویز دانه بیرون کرده بست درم عناب آلو هر یک بست عدد گلسرخ پنجدرم بنفشه سه درم و اگر
کسی را معده ضعیف بود بنفشه موقوف دارند و نعناع چند شاخ بیفزایند جمله در یک من آب بپزند تا که نیم من بماند بر بالای
و بست درم فلوس خیارشنبر اندر مقدار صد درم ازین مطبوخ گداخته و بر هند و اگر روغن بادام شیرین ده مثقال اضافه نمایند
بهتر باشد و در تقدیر او زیادتی به جهت هر شخص مختار اند **مطبوخ اسطوخودوس** جهت اخلاط سوداوی محترقه و جنون و وسو
و مالیخولیا و کدورت فکر نافع است و برای اصلاح یا دعرق النسا و مفاصل و صاف کردن خون مفید بسفایج تخم دانه
پنجدرم عناب ده دانه سپستان سی دانه اسطوخودوس گل بابونه قنطوریون دقیق افتیمون هر یک سه درم سورنجان
دو درم مطبوخ سازند چنانچه رسم است و بر هند و اگر ریح غلیظ باشد یا ضعفی در مجاری بول بود گلقند هفت درم بیفزایند
در کاستن و افزودن وی حسب حاجت مختار اند **مطبوخ بسفایج** جهت صرع و امراض سوداوی بسیار است
و درد معده و ریاح و بواسیر نافع بسفایج هم بقدر ده مثقال تا پنج مثقال خیسانیده بجوشانند و صاف کنند و فلوس
خیارشنبر هفت مثقال و روغن بادام یک مثقال در حل کرده و صاف نموده بر هند و اگر عوض خیارشنبر ترنجبین یا شیرخشت
کافی آید بتوان زد **مطبوخ حلیله** طبع نرم کند و صاف زلال اسود ده درم بنفشه خشک پنجدرم اصل السوس محکوک کرده ده درم
در یک رطل آب تر نمایند پس بآتش نرم بپزند تا که نصف بماند ترنجبین بست درم دران حل کنند و صاف سازند و این است
مطبوخ افتیمون که سودا را که مخالط صفرا باشد اخراج کند پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک
ده درم بسفایج افتیمون هر یک سه درم اسطوخودوس هفت درم اصل الکرفس اصل الرازیانج هر یک پنجدرم
اجاص سی عدد داد و آنرا بغیر از افتیمون در آب مناسب بجوشانند چون سوم حصه بماند افتیمون را انداخته دو جوش داده
و صاف سازند و نصف رطل ازین بگیرند و فانید و تربد هر یک یکدرم تربد سپید نصف مثقال سقمونیا مشوی
اضافه کرده بنوشند **مطبوخ افتیمون** که مالیخولیا را که حادث شود از سودا مختلط به بلغم نافع بود افتیمون پوست هلیله
کابلی اسطوخودوس مویز سرخ منقی هر یک ده درم بسفایج پنجدرم تربد سپید چار درم سنای مکی هفت درم بپزند چنانچه رسم است
و صاف ساخته بنوشند **مطبوخ هلیله زرد** که امراض صفراوی دماغی و بدنی را با اخراج صفرا زایل کند و
دارد و جهت ... جرب ... است پوست هلیله زرد ده درم تمر هندی بست درم اجاص سی عدد سپستان بنفشه تخم کشوث

تخم کاسنی هر یک شش مثقال رب عنب الثعلب با آب برگ خرفه که سرشته در آب رضا سازند و قرص نیم مثقال بسته بخورند بعده درم
بست درم در آن حل کنند و اگر رضا ساخته بنوشند مطبوخ هلیله نوعی دیگر تمر هندی بیست درم آلو و ازمنه ... مویز منقی ...
و تمر از آن پوست هلیله زرد ده درم آلو بیست عدد و تمر هندی بیست درم شاهتره هفت درم سپستان پنجاه عدد ... خیار
بیست درم شیر خشت ده درم در آن حل کنند و رضا ساخته بنوشند مطبوخ که مسهل اخلاط محترقه و اخراج سودا و دفع ... [illegible]
پوست هلیله زرد شش درم هلیله سیاه ده درم مویز منقی شاهتره و بسفایج هر یک پنج درم تربد سفید ... درم و اسطوخودوس خیار شنبر هفت درم ...
بسیار آب دیده و افتیمون حل کرده و اگر رضا کرده بنوشند مطبوخ که مسهل اخلاط بلغم کند و تنقیه تمام ... بادیان ...
منقی پانزده درم آلو سی عدد و عناب ده عدد و شاهتره هفت درم افتیمون مصطکی هر یک یک مثقال ... شده ...
و غیر از آن ... تمر هندی بیست درم از خسته ... پاک کرده و در آن حل کنند و رضا نمایند و تربد ... [illegible]
بنوشند مطبوخ شاهتره که جهت اخراج مواد محترقه و تنقیه سر و بدن از خلط محترقه و غیر محترقه ... [illegible]
هلیله زرد و پوست هلیله کابلی پوست هلیله سیاه منقی هر یک پنج درم شاهتره ... هر یک هفت درم ... چهار درم ... هر یک
گاوزبان افتیمون کل سرخ هر یک ... درم بادیان ... تخم کاسنی ... بسفایج ... هر یک ... درم ... هر یک بیست عدد
کاسنی سبز برگ دسته بیز ... چنانچه ... در آب رضا سازند و تخمین ... کرده ... درم ... فلوس خیار شنبر و تمر هندی هر یک پانزده درم در آن
حل نمایند و اگر رضا ساخته بنوشند جمله ... آورد ... فائده مطبوخ ... لطیف ... [illegible]
... استعمال ... [illegible] ... آخر ... [illegible]
باشد ... [illegible] ... مطبوخ ... [illegible]
... مطبوخ ... [illegible]
خیار شنبر ... [illegible] ... مطبوخ ... [illegible]
قال الشیخ ... مقدار مطبوخ ... زیاده ... ماء الجبن ... [illegible]
آن ... [illegible]
در حقیقت ... [illegible]
... اجزاء لطیفه ... [illegible]
کثیفه ... [illegible] ... دلیل ... [illegible]

اخلاط غلیظ میکند و تنقیهٔ احشا و غسل اجلا اعضا و تصفیهٔ [illegible] از اوساخ می نماید و العضا [illegible] الفضول محرقه
و عفونت [illegible] آن [illegible] و لیکن چون اجزا ناریه مستدرست ثابت لذع و حرقت در طبیعت نمی آید بلکه [illegible]
مخلوط بودن او بهیئت لذع ساکن میسازد و اصلاح اخلاط محترقه میکند و رقتش بیرون [illegible] در ماء الجبن شیر [illegible]
و روی است و هرچند [illegible] بیشتر بود و [illegible] تر باشد بلکه حرارت در ماء الجبن قریب باعتدال است اما از رقت در [illegible]
بسیار است [illegible] مقصود و بالذات از استعمال او ترطیب آمده اگرچه منافع دیگر بالعرض نیز دارد و چنانچه در بیان منافع [illegible]
بیاید پس درینجا [illegible] بمقاله شش جرعه ذکر کنیم **جرعه اول** در ساختن ماء الجبن [illegible] دستور [illegible] است **اول**
آنکه از سکنجبین بسازند و درین چنان باشد که شیر تازه [illegible] دوشیده در ظرف سنگین یا سفالین یا [illegible] یک [illegible]
پس اگر مثلا شیر ده رطل باشد سکنجبین [illegible] نیم رطل بران بریزند و اگر سکنجبین بسیار ترش باشد [illegible] سرکه
انگوری یا آب غوره یا آب لیمو اضافه نمایند تا شیر [illegible] باره شود و بعضی متاخرین [illegible] مثقال سکنجبین و یک مثقال سرکه
در ده رطل شیر کافی دانسته اند و در [illegible] الاستقام گفته شیر را [illegible] باتش نرم [illegible] چندانکه جوش زده
[illegible] پس فرو آرند [illegible] تا آب [illegible] شود و در [illegible] لازم [illegible]
و بهترین آلات [illegible] تحریک چوب [illegible] است خاصه [illegible] کرده [illegible] از خشب [illegible] نیز [illegible]
شده در ماء الجبن [illegible] هرگاه [illegible] ترطیب [illegible]
طبیعت [illegible] چوب [illegible] تحریک [illegible] اختیار کنند [illegible] دیگر [illegible] پارچه [illegible] تر کرده باشند
مسح میکنند [illegible] احتراق باشد [illegible] شیر پاره شود و دیگ فرود آرند پس اگر مقصود آن باشد [illegible] اجزا [illegible] در
ماء الجبن [illegible] چون قریب [illegible] پارچه [illegible]
[illegible] شیر در پارچه کرده بیاویزند تا آب تقاطر کند و [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اجزا [illegible] تصفیه [illegible] بعضی [illegible] شیر [illegible]
تمام شب نهاده [illegible] اگر [illegible] شیر [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] شیر [illegible]

شرح اسباب نیز در کتاب مسطور چنین نقل کرده **دوم آنکه** از انفحه سازند و انفحه ... آنست و ...
نیز آمده و آن را بپارسی پنیر مایه گویند و طریق ساختن آن بجبن از پنیر مایه بطور ... چنین است که شیر دوشیده اگر ده
رطل بود پنیر مایه نیم درم در آن حل کنند و باید که پنیر مایه کهنه نباشد و بعد حل کردن پنیر مایه در شیر شیر را حرکت دهند و از آتش فرو گیرند
و بگذارند که سرد شود پس در کرباس نهند و بیاویزند که تقاطر کند و در ظرف چینی ... نهند آنکه باز ... با نمک ...
نگاه دارند و این نوع از جبن ... طبیعت ... است لعدم ترشح ... باللبن خاصه اگر ... بر نقره ... چند روز ... طبع
نرم میکند ... ایام و الف بدان تمام ... میشود ... دفعه میباید خصوص کسانی را که ...
... شده **و دلیل فساد دوم** اگر با وجود کثرت ... ثابت بن قره گفته که ده رطل شیر بگیرند
و انفحه تازه جدی در آن حل کنند ... شیر بسته شود پس ... طولاً و عرضاً ببرند از سکین ...
... دوانق ... برابر آن ... تا آب از پنیر جدا شود پس در کرباس ... آب صاف بگیرند
... سکنجبین ... بعد از آن ... نهند تا آب ... حرکت ... پس ... کرده با ...
حال ... قال الفاضل ... رطل شیر تازه بگیرند و گرم کنند و یک درم انفحه
در آن حل نمایند و بگذارند ... پس ... مختلط سازند طولاً و عرضاً ... درم نمک اندرانی ...
بران پاشند چون ... آب صاف ... کرباس ... صاف کنند ...
رطل ... سکنجبین ... نرم ... پس صاف
کرده ... بطریق ... موقوف ... اجزاء
... اجزاء لطیفه ... حاصل میشود ... اجزاء مختلطه مذکوره
جدا میشوند ... **سوم آنکه** از لباب القرطم سازند و این چنان باشد که ...
... رطل شیر ... اطراف ... شیر ... پس ...
که سرد شود پس در کرباس ... ظرف چینی ... سازند ... درم ...
... مناسب ... سازند و در ... بکار آید ...
... مقصود ... سازند ...
باشند **جرعه دوم** در ... [illegible] ... بنوشند

به دفع و میان هر دفع از یک ساعت فاصله کمتر نباشد و بعضی فاصله مابین شربات نیم ساعت کافی دانسته‌اند
و اگر دو ساعت فاصله دهند احوط است تا در دو ثانی بعد خلو معده از شربت اولی باشد و بر طبع ثقل نیارد و بعد هر
شربت مشی معتدل لازم دانند و تقدیر مشی معتدل صد قدم مقرر کرده‌اند و بهترین اوقات جهت استعمال او زمان
معتدل است که در وی حرارت و برودت مفرط نبود و مع ذلک خوفی لازم استعمال دیگر مسهلات در ایام گرما است و در بیت
و مقدار شربت او حسب مزاج متفاوت است اولی شربت او مقدار درم است و شربت متوسط یک رطل اگر طبع قوی
باشد و سه رطل نیز تجویز کرده زیاده برین هم موافق حال شخص و حال مرض بعد انطاکی از دلیتی بر برادر نقل کرده
که تا نه رطل توان داد به دفعات و مرض مزمنه در وقت صائف بر چونکه باشد اگر ماء الجبن با ادویه مسهله
ممزوج کرده دهند لازم است که کثیر المقدار ندهند به جهت خوف افراط عمل و بهتر تقدیر شروع به تقلیل باید کرد
و به تدریج باید افزود تا شربت مقصود برسد چنین اگر از منی در کشیده یک کشیده ده درم بیست درم ... تا به قدر
مقصود برسد **جرعه سیوم** در شربت ماء الجبن با دیگر اشیا هرگاه جهت امراض سوداوی غیر حاره مستعمل بود با یک
ربع سکنجبین افتیمونی دهند یعنی بعد تصفیه مقدار ده مثقال یا پانزده مثقال سکنجبین مذکور آمیخته میدهند و اگر جهت تقطیع
شیر هم سکنجبین افتیمونی اندازند بهتر است و بعد هر سه چهار روز از حبوب مسهله موافقه تنقیه لازم دانند و اگر سفوف است اندازند
سفوف سودا در مثقال هر نوبه با ماء الجبن میداده باشند که در استعمال مراد سودا اثر تمام دارد و نسخه سفوف که دوا از مجرب
نوشته است این است **بگیرند** پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک چند درم خار بقون سه درم بسفایج کل گاو زبان
افتیمون اسطوخودوس هر یک چهار درم نمک نفطی لاجورد مغسول حجر ارمنی هر یک یک درم کوفته بیخته شربتی دو مثقال
و قرابادین حسنی آورده هلیله سیاه ده درم حجر ارمنی مغسول گاو زبان و ... اسطوخودوس نمک هندی هر یک ... درم ...
و اگر افتیمون و تمر هندی بالسویه در ماء الجبن خیسانده بنوشند در اسهال سودا جید است و هرگاه جهت اخراج فضول محترقه
مستعمل بود در باب سفوف دهند هلیله زرد ده درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب ساخته و نمک هندی دو دانق
و سقمونیا یک دانق جوکوفته بر آن ... و در امراض صفراوی سکنجبین بارد و معتدل داخل ماء الجبن باید کرد و جهت ترطیب
مزاج و تلطیف حرارت با شکر طبرزد و طباشیر باید داد و جهت یرقان که از قبیل کبد بود هلیله زرد سه درم سقمونیا
قیراطی افسنتین نمک هندی صبر هر یک دانقی کوفته بیخته با ماء الجبن دهند و جهت یرقان که از قبیل طحال بود هلیله
سیاه یک مثقال افتیمون یک درم نمک دانقی صبر دانق و نصف کوفته بیخته در ماء الجبن خمیر سازند و جهت

قروح و جرب ما را لجبن به آب شاهتره و آب کشوث و هلیله زرد و صبر و هندی و جهت اخراج فضول بلغمیه و سیاه
ایارج فیقرا که چهار دانگ بود و طبیخ که دو دانگ بود بر هند و جالینوس گوید که اگر ده درم حب القرطم کوفته بیخته در
ما را لجبن آمیزند اسهال قوی آورد و کذلک استراج نمک در ما را لجبن بعد طبیخ اسهال میکند بقوت و بر کرتی حاج
بمسهل بود و بنا بیر یا نتوانند خورد پس باید که ما را لجبن با نمک سنگ یا بنوشند و نافعترین اشیا در مالیخولیا ما را لجبن
است که افتیمون و هلیله هندی در آن ترکرده باشند و بشیر شاهتره در روغن بادام در آن آمیخته و حب لاجورد
با ما را لجبن بهترین تدابیرست جهت مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی **جزو عه چهارم** در بیان غذا اندر انشا و مثال
ما را لجبن هرگاه چهار ساعت بلکه پنج ساعت از شرب او بگذرد غذا خوردن و بهترین غذا قلیه شوربا و مزعفر و پلاو و
امثال آن است و مرغ را باید که در آب سبوس گندم ترکنند و پخته بشیر ترش سازند و نیز جهت بنا بر دو نان که خوردن
نان معتاد باشند آردی که میده اش کشیده باشند و اجزاء حرقش با نده از این آرد نان خمیری در تنور یا در تنبه
بپخته اگر مجبور بود سهل است و مضایقه ندارد و این در روشن با را میر دوم فسرده وی مضرت یافته و حسن آنکه هر روز یکی
خوردن مسهل یا ما را لجبن مقصود بود آن روز دیگر و دریبی آرد و بخود آب فاسد کنند اگر ممکن باشد و الا غذا و زم
دیگر نیز قدری توان داد در زمان تشرب ما را لجبن جتناب از لبنیات و مخلطات و منحرات و حلویات و حموضات
شربه را مخوضه و حب و هند و جهار مکن از جماع و جمیع ریاضات متعبه و عوارض نفسانیه باز مانند و تفریح کوشند و اما ...
بیان فواید و مضرهای مناسب لازم شناسند **جزو عه پنجم** اندر بیان انکه شیر کدام حیوان جهت بیمار بهتر است
و ازالبان کدام بقیه هر یکی کدام مرض لایق تر و ذکر آنکه حیوان چگونه باید و علف او چه باید تا تحقیق نمایند که جهت آن غرض
مقصود بهترین البان لبن المرأة است یعنی شیر زن بهر آنکه دری در رطوبت و حرارت معتدل است بخلاف شیر گاو
که در غلیظ تر و سوداوی تر است و شیر بز در لطافت قریب است و شیر شتر در این باب غالب تر بود به امراض سوداوی افراط
میکند و از این جهت مناسب نیست و اگر شیر بز بهم رسد حسب الضرورت شیر گاو توان ساخت هر گاه برزی در استسقا کلف
دهند شیر شتر از همه بهتر باشد برنز رطوبت اما اگر استسقا با حرارت باشد ما را لجبن از شیر بز بهتر باشد و لازم است که
بز جوان بود و صحیح البدن و تمامه اللحم و سرخ رنگ ازرق چشم و از زاییدن او سی روز یا چهل روز گذشته باشد و از سه
چهار ماه تجاوز نکرده و دلگ سرخ رنگ چید انشود و سیاه و زرد رنگ نبود و الا زرد و بنگ الابهر رنگی که بود چه قیه احمر اللون
بر سبیل اول بهتر است نه و جوب بخلاف دیگر شرایط که نهایت ضروری اند در تقریب تا تنها باعث فطر اغراض

باب کبیر بود شسند

مطلوب است هرگاه فصد شروع ماء الجبن شود در سه چهار روز بیشتر تعلیف حب صحبت مرض بلشیر تازه یا کاهو یا کاهی
یا رازیانه یا آرد جو یا علف جو یا شاهتره تازه و امثال آن کنند و گیاه های تیز و تلخ ندهند و در دادن جو و غیره احتیاط
کنند که تخمه بسیار نشود موجب فساد شیر نگردد و بهتر آنست که ببرادریم بسته ندارند گاه گاه و بلند برند که حرکت کنند و بگردد روز
تا قدر باز دارند جرعه **ششم** اندر وصف ماء الجبن بدانکه وی جمیع نفعهای کثیره است که دیگر ادویه مسهله ندارد
یکی آنکه قوت او با وجود عدم حدت کثیر بمقصود رسیده تا بارز فت دلطافت قوام چون این در صفت قایم مقام حدت و قوت او را ندارد
بخلاف دیگر ادویه که این صفت در هیچ یکی نیست **دوم** آنکه وی جامع درست و حدت لطیفه است بسبب لطافت تلیین اخلاط
حاده میکند بسبب حدت تا تقطیع مواد غلیظ بر خاصه که سکنجبین نیز علاوه این عمل میشود **سیوم** آنکه وی با وجود اسهال
اخلاط نضج میدهد مواد را و فضله وی که در بدن باقی ماند بدن را اذیت نمیرساند بلکه غذا او میشود و این عمل در غیر وی
نیست نادر یابند که ماء الجبن با آنکه مدتیست وارد با آنست مسهل و ملطف است و هست منضج و ملین پس هرگاه نضج
و تحلیل شیر مطلوب باشد بنوعی با یسر خشک کرده هست در وی بسیار برآید چنانچه در جرعه اول گفته شد **چهارم** آنکه
اخراج وی مواد غلیظه و کثیفه را تدریجی است و با وجود این ترطیب میدهد و بدن را نضج می بخشد تا مواد از عمل که با وجود
اخراج جفاف در بدن نیاید بلکه ترطیب بدن البته و غذا بدن شود خاصه بدین روایت نزد آیا است که اطبا لا عیل گفته
اند با جمله ماء الجبن حار در درجه اول حابس النزع و غسال و مسهل و مرطب و منضج و مدر و مسکن و مطفی است و جهت
علل حاره و سوداویه و التهاب بالحرارة و جذام و داء الفیل و احتراقات و حرقة البول و ضعف کلیه و حصاة او و حصاة
مثانه و قروح وی و یرقان و خروج حدت و قدیمه و درد سر و شقیقه و بثری و ظلمت بصر و انصباب مواد بسوی چشم و سبلاک
و استسقا نافع و برای حرارت کبد و نحافت بدن مفید و بر جرب و حکه و کلف و آثار طلا و بشره با سعد مند و هر گاه
در قروح مثانه مستعمل بود و نمک در آن حل نسازند **ماء العسل** نزد تجاست فاضل و علاء که در علل باردة مستعمل
میشود چون فالج و لقوه و ارتعاش و مفاصل و امثال آن و مقوی معده و مشتهی و مدر بول و ملین طبع است و مسکن درد سینه
و جگر و استعمال وی به تجربه رسیده کسی که وی را در خشاوار دود است از آنچه با فادیه و زعفران ممزوج باشد منفعت بلیغ است و محلل ریح
ممیزانند که دوگر مبرودین و مفلوجین و اصحاب معده کثیر الرطوبة و ماء العسل ساذج مسمی است به طریق عمل آب تمامًا و
در جوش بجوشانند با آتش نرم و کفک بردارند چون در ثلث بماند فرود آرند و بعضی در مجوز عسل جز آب کنند چون منعقد آید
فرود آرند و این نوع قلیل الحرارت است و در امراض بلغمی که عوض آب ماء العسل اقتصار میکنند استعمال این نوع

و نیز مفید است و اگر مسهل نرم تر باشد جرعه بسیار دهند تا تکلیس بیشتر نکنند و اگر خواهند تا اعمل تر و قوت بود ... مناسب
بدون ضعفی از تحلیل و خولنجان و مصطکی و زعفران و هیل و جوزبوا و کبابه و کندر بقدر احتیاج اضافه نمایند
ماء العسل تر نیز مناسب است تضعیف قایم مقام ماء العسل است و از خربزه نیز ... حار ... داد و ...
کرد توان داد در مفلوج و ملقوه عوض کرده ماء العسل قناعت کنند بهتر است خاصه اگر فصل حار بود یا مزاج گرم باشد
و در بعضی جهت نرم کردن سینه و طبع ... شکر سپید ... طل ... آب ... و کف ... اگر ... گرم
جلاب آید ... استعمال ... بود ... مرض حار ... لعاب اسپغول نیز ... کنند
و تقویم ... ماء العسل ... گرم ... مفید است و ... تسکین طبع و اطفای حرارت نافع و اگر لعاب
اسپغول ... گلاب ... مشک کشیده شود ... نفع باشد ... سودمند تر بود و در بحث حمیات فواید کثیر
بباید فایده ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و ماء الهندبا در حمیات بیاید و ماء اللحم در امراض قلب
انشاء الله تعالی **نقوع** نقیع واحد نقوعات است ... عبارت از آبی است که ادویه خشک ... تر نمایند تا اثر
آن ادویه در آن سرایت کند و قوت ادویه در آب ... شود ... آب ... صاف کرده ... بالمثل
حسب ... بنوشند ... آنکه ادویه در آب گرم ... نمایند تا ... و ... دو ... خراج قوت ... باشد
و بهتر آنست که تا ... شبانروز ... در ... آفتاب بنهند ... بعده ... گرم ... در صورتیکه
اشیاء ... صلب بود چون اصول ... و ... تخفیف ... ضعیف ... شبانروز ...
کافیست و ... آب ... استعمال نقوع مخصوص ... فصول حاره است ... هر چند نسبت
بطبوخ ضعیف ... مرغوب تر ... است و در ... نقوع را نقیع نیز گویند
و مقدار آب در نقوع آنقدر باید کرد که ... انگشت ... آب ... و دوا آید **نقوع** هلیله صفرا بر آرد ... گرم ...
... پوست هلیله زرد ده درم آلوی سیاه سپستان عناب هر یک سی عدد ... درم ... هر یک ... درم
... خیار شنبر ده درم ترنجبین پانزده درم شب در آب ... صباح صاف کرده بیاشامند **نقوع فواکه**
صفرا دفع کند ... گرم ... آلوی سیاه آلوی ... عناب سپستان هر یک سی عدد
تمر هندی ده درم ... آلوی خشک ده عدد قند سپید ده درم ترنجبین بیست درم شب ... صباح صاف کرده
بنوشند **نقوع صبر** صداع گرم را نافع است ... مجرب ... سنی ... مثقال ...

چهار روز نمک دران حل کنند و سه روز در آفتاب نهند و شب در جای گرم گذارند و روز سیوم بپالایند و بپاشانند
و صبر را تا سه روز در آب کاسنی تر داشتن برای اصلاح صبرست و گرنه مسحوق ساخته با آب کاسنی آمیخته خوردن کفایتست
دهنت بهر اسهال و تر کردن عبث بود **نقوع صبر** نسخه دیگر که صداع بلغمی و سوداوی را نافع است و معده را قوت دهد
و منع بخار از دماغ کند و خلط فره دار آرد افسنتین رومی ده درم اسارون پنجدرم قنطوریون دقیق مصطکی هر یک سه درم
همه را یک من آب بپزند و چون ثلث بماند بپالایند و شش درم صبر سقوطری در وی انگنند و سه روز نگهدارند و از
پس سه روز دو اوقیه تا چهار اوقیه مع یکدرم روغن بادام شیرین بنوشند **نقوع صبر** نسخه دیگر که صداع بلغمی را
نافع باشد سعد سنبل افسنتین فقاح اذخر رازیانه تخم کرفس نانخواه زیره کرمانی هر یک یک کف در یک من آب بپزند تا نیم من
آید بپالایند و بست درم صبر دران حل کنند سه روز در آفتاب گذارند در روز چهارم صاف سازند و مقدار شربت ده درم
روغن بید انجیر بنوشند **نقوع حلو** که حرارت و یبوست دماغ و جمیع اعضا را نفع دهد و جوشش خون را نشاند خصوص در بلاد
و فصول حاره مشمش عناب اجاص هر یک پانزده عدد گل نیلوفر سه عدد گل بنفشه چهار درم عدس مقشر کشنیز خشک
هر یک سه درم تخم کاسنی نیمکوب یک مثقال و اگر صفرا غالب بود آلوی کلان پنج عدد اضافه کنند و انچه تلیین مطلوب
بود ترنجبین پانزده درم بیفزایند **نقوع حامض** در تسکین بخار دماغ و تطفیه التهاب معده و جگر نفع تمام
دارد و حمیات دموی و صفراوی را سودمندست زردآلو عناب هر یک پانزده عدد آلوی کلان هفت عدد تمر هندی
ده درم گل نیلوفر سه عدد گل بنفشه پنجدرم و اگر طبیعت مجیب باشد عوض تمر هندی انار دانه آمیزند و هرگاه اجزاء
هر دو نقوع که حلو و حامض است باهم آمیزند مسمی گردد به نقوع حلو و حامض **نقوع مسهل** مسهل بر ز است صفرا
و مواد محترق پاک کند و صداع و دیگر امراض دماغی را نفع دهد و جگر را سود دهد اجزاء نقوع حامض باوزان قومه
بگیرند و این ادویه بران بیفزایند سنای مکی هلیله زرد هر یک پنجدرم و تخم کاسنی نیمکوب یکمثقال
لب خیارشنبر پانزده درم شکر بست درم راوند روغن بادام هر یک پنجدرم و اگر عوض شکر سی درم شربت بنفشه
آمیزند رواست و اگر عوض مغز فلوس و شکر و راوند بست درم ترنجبین با شیرخشت داخل کنند جایز است در ین وقت
بروغن بادام حاجت نیست و اگر خواهند که اسهال بیشتر شود پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و هلیله سیاه هر یک
چهار درم نیمکوب ساخته در نقوع بیفزایند **نقوع کشنیز** دوار و صداع و جمیع علل حار دماغی را باشتراک معده بود
نفع دهد و تبهای گرم و امراض گرم معده و دل و جگر را سودمندست و این درویش تالیف کرده و نافع یافته

افزونوارد ودلها پاک کرده کشنیز خشک بر و چهار درم در آب گلاب تر کنند یک شب باز در صباح آب آن بستانند
بی آنکه بمالند و کشنیز نیلوفر بید خشک هر یک ده درم فرود و بجوشند و اگر عوض کشنیز نیلوفر به نبات قناعت کنند
دو درم گل نیلوفر درین نقوع ممزوج سازند و هر گاه تسکین مقصود شود شیر خشت و ترنجبین از آن دو ممزوج حسب حاجت
داخل نمایند بجای شیر خشت و نبات **نطول** که خواب آرد در سرسام را نافع باشد بنفشه کاهو هر یک پنج درم گل سرخ
کوکنار نیلوفر پوست کدو در تر بابونه هر یک ده درم کشک جو پنجاه درم جمله در پنج آب بپزند تا به نیمه آید در بخارات
دارند و بر سر ریزند اگر مانعی نبود **فائده** نطول بفتح لفظ مشترک است که بمعنی انصباب و سکوب و بمعنی انکباب
و بمعنی آبزن و بمعنی تکمید رطب مستعمل میشود و بقرینه محل معنی مقصود مفهوم میگردد و دوین مختصر اشارت بدان
نیز رفته چه وضوح رزق در سکوب و نطول که بمعنی انصباب چیزی مایع بر عضو است آنست که اگر انصباب اندک
اندک و بفاصله قریب است سکوب نامند و اگر بفاصله بعید و بلا تدریج است نطول خوانند و سامر است که آن مایع
طبیخ ادویه باشد یا آب گرم فقط بود یا سرد یا دهنی از ادهان بخش **نطول** که صداع بارد را نافع باشد طبیخ
اکلیل تمام مرزنجوش برنجاسف صعتر ورق اشجار جمله برابر بجوشانند و آن آب بر سر ریزند یعنی سر بخار آن دهند **نطول**
که صداع ریحی را نافع است بابونه اکلیل الملک رازیانه برگ کرفس تخم کرفس زیره کرمانی مرزنگوش صعتر جمله بجوشانند
و سر بخار آن دارند **نطول** که صداع سوداوی را سود دارد بنفشه اکلیل الملک بابونه سوس خشک بیافح هندی
قرنفل بجوشانند و سر بخار آن دارند **نطول** که صداع حار و بحرانی را نافع باشد بنفشه شکوفه برگ زرد الو
تخم خرفه پوست خشخاش گل خشخاش بیخ لفاح تخم خطمی تخم کاهو برگ بید گل سرخ جوشانیده سر بخار آن دارند
نطول که خواب آرد در سرسام گرم و سهر را نافع بود بنفشه گل سرخ تخم کاهو کوکنار بابونه بپزند و بر سر ریزند **نطول**
که صداع گرم صفراوی و خمار را نفع دهد گلاب سی درم خل الخمر سه درم روغن گل یکدرم و نصف بهم آمیخته بر سر ریزند
نطول که ترطیب سر کند و خواب آرد و جنون را که از احتراق اخلاط عارض شود نفع دهد بنفشه نیلوفر بیخ خطمی برگ
کاهو برگ به پوست کدو در تر گل سرخ برگ خشخاش سپید کشک الشعیر هر یک کفی برگ عنب الثعلب برگ خبازی
هر یک باقه سپستان دو کف جمله را بپزند در صاف سازند و در روغن بابونه نیم اوقیه بران ریزند و در سر
تطلیل کنند هنگام صبح و شام **نطول** که تشنج یبسی را سود دهد بنفشه برگ کنجد نیلوفر برگ کاهو بابونه با آب
شیرین بپزند و بر سر تطلیل کنند و نشانیدن صاحب تشنج در ظرفی که مملو از دهن فاتر بود نفع تمام دارد **نطول**

از رسوبات سر را نافع است بابونه مرزنجوش سداب اکلیل الملک هر یک اجزا جمله برابر بجوشانند و صاف کرده بر سر ریزند
نطول که صداع بارد را سود دهد بنفشه برگ سوسن اکلیل الملک بابونه بادرنجبویه بیخ بنفشه برگ کشک جو قرنفل بلوط
جمله برابر بجوشانند و صاف سازند و بر سر ریزند **نطول** که سدر و دوار بسبب مزاج بارد را نافع بود و سبب آن بلغم هم
بابونه برگ پسته شیح اکلیل الملک سداب نمام قیصوم حبق حاشا جعده بجوشانند و بر سر ریزند **نطول** که استرخا و تشنج
رطب را نافع دهد شبت مرزنجوش برگ فنجنکشت ورق غار برنجاسف جمله برابر بگیرند و در آب بجوشانند و در یا بی شور بجوشانند و بر عضو
متشنج ریزند **نطول** که تحلیل سودا کند بابونه اکلیل الملک برنجاسف شبت اصل السوس جمله برابر بجوشانند و صاف سازند و بر سر
ریزند **نطول** که سکوت را نافع است صعتر مرزنجوش شیح برگ اترج اکلیل الملک بابونه قیصوم برگ سداب حاشا
جمله مساوی بجوشانند و بر سر نهار صاحب سکته تقطیل کنند **نطول** که سهر را که در وی علامات
صفرا غالب بر علامات بلغم بود نفع دهد بنفشه اصل السوس اکلیل الملک بابونه کشک جو شبت بجوشانند و بر سر بچکانند
و اگر بلغم بر سر ریزند و آنجا که علامات بلغم اظهر بود و در ورق اطبا روغن سداب قیصوم و زرنباد و صعتر و جند بیدستر نیز داخل
سطور بیفزایند **نطول** که بخارات ردیه که بسوی سر متصاعد شده صداع و دیگر علل حادث آرد منتفی سازد
و با سفل فرو نشاند روغن گل خام که تازه بود با آب سرد و گلاب آمیخته بر سر ریزند اما اگر بخار کثیر القدر نباشد بار یک روغن بابونه
نیز قدری آمیزند و بهم گرم بقبیل کنند تا مسام سر تمام بدین ... از زبون حاصل آید و چون کثرت ابخره احتمال بار دو بقبیل تقویه
موجب مسام و علت حقن و غلظ بخار در سر است **نفوخیکه** سکوت را بشوش آرد و عطسه کندش خربق سپید برابر
کوفته بیخته اندک در بینی دمند **نفوخیکه** صداع مزمن را نافع باشد عصاره قثاء الحمار بگیرد هم وزن کوفته بیخته
در بینی دمند شونیز و عصاره قثاء الحمار بعین عمل کند **نفوخیکه** صرع را نافع بود پشم خطل قثاء الحمار با شونیز بگیرند و بنی
فلفل اسطرخودوس بقدر حاجت کوفته بیخته در بینی دمند **نفوخیکه** جهت سکته و سبات و غرس نافع است جند بیدستر
کلنک تمام در آب مرزنجوش یا عسل بسایند و در بینی دمند **نفوخیکه** سمی است **معطوس** تحلیل سده نافع
و دفع مواد بارده میکند **عطسه** کندش خربق سپید جند خردل سرخ زرد بنده طرد ... مفرد و مجموع بر هم بسایند و قدری ... بینی
دمند و یا بر پر مرغ مالیده در بینی کنند تا باعث عطسه شود **نفوخی دیگر** معطس است جهت فالج لقوه امراض دماغی
نافع صبر زرد نوشادر خربق سپید مرزنجوش بوره ارمنی شیطرج هندی ... کندش با آبکامه ... در بینی دمند یا بر پر مرغ ... الید
اندر بینی نهند **نفوخیکه** سکته را سود دهد و عطسه آرد جند بیدستر فلفل کندش سداب جمله برابر کوفته بیخته

اندر بینی دمند و همه تن بروغن ناردین که در وی فرفیون حل کرده باشند چرب نمایند **نفوخیکه** مفتوح گرداند
دهد و عطسه آرد و کندش فلفل عاقرقرحا زنجبیل بوره نوشادر نطرون صبر دارچینی مشک خربق سپید از هر یک جزو برابر
کوفته بیخته در بینی دمند و اگر با آب مرزنجوش بچکانند نیز رواست **نفوخیکه** همه جا ربسیار مانع سالها از سر دفی بی بود
سود دهد عاقرقرحا سه درم کندش چهار درم برگ خرزهره که سه ماه در مطبخ آویخته باشند دو درم خربق سفید هشت درم
صعتر فارسی زراوند طویل ام الاخوین هر یک نیم درم کوفته بیخته در بینی دمند **انتباه** بعضی نفوخات در کتب
عین که مشتمل بر عطوسات است نیز گذشته و در بابند که در امراض دماغی تا محتاج تنقیه نشود نفوخات و عطوسات
و سعوطات که مخصوص به تنقیه دماغ اند بکار نبرند چه تنقیه خاص قبل تنقیه عام ممنوع است مگر آنکه مرض مهلک و عاجل بود
چون سکته و صرع که در اینجا فوراً بکار توان بست که گنجایش مهلت نیست **وجور** که چون در دهن مصروع ریزند
بهوش آید حلتیت جندبیدستر در آب جوش عسلی حل کرده وجور سازند یعنی در حلق چکانند **وجور** که بهین عمل کند وارد
انیسون زیره کرمانی جوشانیده صاف کرده گلقند در آن حل کرده وجور سازند **وجور** که جهت صرع اطفال نافع است
صعتر جند زیره کرمانی مساوی کوفته بیخته سه جو بوزن آن در شیر حل کرده در گلوی طفل بریزند وجور که نفع آن چند جور است
است عبارت است از ادویه که در دهن مریض ریزند و تنگی که عاجز از تناول دوا باشد **یاقوتی** که جهت نماید بیش زرا
قوت دهد و وسواس سودا دفع نماید و نشاط آرد و خون را صافی کند و ضعف دل و غشی را سود دهد یاقوت سرخ
لسان الثور کهربا جبر لاجورد گل ارمنی بادرنجبویه سنبل الطیب درونج هندی ابریشم خام هر یک دو مثقال یاقوت زرد یاقوت کبود
یاقوت سپید عقیق یمنی بلور مروارید ناسفته پوست بیرون پسته بادرنجبویه گل مختوم عنبر اشهب زر محلول نقره محلول
گلسرخ دارچینی درونج عقربی بهمن سپید هر یک چهار مثقال لعل فیروزه و ستش ابریشم محرق قرنفل نیلوفر صندلین کبابه
تخم فلنجمشک خربوا هر یک سه مثقال زعفران یک مثقال و نیم تخم بادرنجبویه گاوزبان چیلا تخم سپید هر یک نیم مثقال سادرون
آمله مقشر پوست هلیله کابلی هر یک دو مثقال عصاره زرشک پانزده درم مشک خالص یک مثقال و نیم کافور
یک مثقال آب سیب آب به گلاب بید مشک هر یک یکمن آب حامض ترنج نیم من نبات یکمن و نیم نبات را در گلاب بقوام آرند و بخوبی
در آب سیب آب به بقوام آرند چون دیگر شراب حامض ترنج بر آن بریزند و ادویه کوفته بیخته و جواهر خوب صلایه کرده
بسرشند و بعد شش ماه استعمال نمایند شربتی یک مثقال **یاقوتی** که نهایت قوی است و زیاده مفرح مذکور است
گو... چه مالیخولیا و امراض سوداوی نفع تمام دارد و دل و جگر را قوت دهد مروارید ناسفته مرجان کهربا تخم خشک

هر یک یکدرم صندلین طباشیر زرنباد بادرنجبویه قرنفل سازج عود قماری ابریشم مقرض پوست ترنج هر یک دو درم
گاوزبان بهمنین [illegible] بے لعل یاقوت عقیق یمنی ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب زعفران کافور هر یک یک درم
مشک نیم درم قند سفید عسل مصفا هر یک پنجاه درم معجون سازند چنانچه رسم است **یاقوتی معتدل** [illegible]
ضعف دل و خفقان را نافع است دل را قوت دهد و دل شاد دارد مروارید ناسفته بادرنجبویه پوست بیرون ترنج
صندلین گل سرخ هر یک سه درم [illegible] هر یک یکدرم و نیم کهربا بسباسه قرنفل [illegible] سازج هندی [illegible]
یکدرم لعل عود خام هر یک یکمثقال یاقوت زرد عنبر اشهب زر محلول نقره محلول هر یک نیم مثقال ابریشم [illegible]
گل ارمنی طباشیر هر یک دو درم زرنباد کافور قیصوری هر یک نیم درم گاوزبان [illegible] هر یک [illegible] درم عصاره [illegible]
ده درم زعفران درونجی نیم [illegible] شراب به بیست مثقال شراب سیب چهل مثقال شراب حماض نیم من [illegible]
حل کرده [illegible] یکمثقال **یاقوتی** نسخه شیخ بوعلی سینا [illegible] سوداوی را
بغایت سودمند است و در تقویت اعضاء رئیسه [illegible] تمام دارد یاقوت رمانی گاوزبان تخم کاسنی [illegible]
کافور هر یک یکدرم مروارید ناسفته کهربا بسد هر یک یکدرم و نیم ابریشم مقرض [illegible] بحری محرق هر یک یکمثقال [illegible]
[illegible] طلا [illegible] مکلس دو دانگ تخم [illegible] تخم بادروج [illegible] هر یک سه درم [illegible] عود خام [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] دارچینی زعفران هال قاقله کبابه [illegible] خطائی هر یک یکمثقال [illegible] درم
ترنجبین سنبل سازج هندی هر یک دو درم درونج عقربی عنبر اشهب هر یک ده مثقال تخم [illegible] گل سرخ هر یک چهار درم
گلاب صد مثقال شراب حماض شراب سیب انار شیرین هر یک سی مثقال عسل مصفا بقدر حاجت بطریق معجون
سازند شربتی یکمثقال بعد چهل روز استعمال نمایند **یاقوتی** که فرح آرد و دل و دماغ را قوت دهد [illegible] خفقان [illegible]
تفریح بخشد مروارید ناسفته شش درم بسد چهار درم یاقوت رمانی گل [illegible] بادرنجبویه [illegible] صندلین [illegible] هر یک دو درم
ورق طلا عقیق یمنی [illegible] زرنباد درونج رومی هر یک یکمثقال [illegible] یکمثقال [illegible] لعل
زرشک منقی [illegible] گل پوست ترنج گاوزبان [illegible] تخم کاسنی عود هندی ابریشم محرق
سه درم طباشیر هفت درم صندل سفید گل سرخ هر یک [illegible] درم کافور [illegible] عنبر اشهب هر یک [illegible] مثقال مشک [illegible]
شیره آمله پوست هلیله کابلی گلاب [illegible] شربت سیب [illegible] هر یک بیست درم [illegible]
[illegible] گلاب [illegible] بقوام آرند و معجون سازند [illegible] در میان [illegible]

نهاده باشند استعمال نمایند قرص کیلقال **باب دوم در** [illegible]
در تحمل ضرورست ذکر کنیم کیفیت حفظ قوت چشم در آخر این باب [illegible]
که بعد تنقیه بدن باشد و تا که از حقیقت طبقات سبعه و رطوبات ثلثه و عصبه مجوفه [illegible] میشود
و صلابت و تمرکند اطلاع نباشد جرأت بعلاج وی نباید کرد که مقدار چشم بسیار نازک است
التدبیر است تا که مبر کرده نشود و مرکب داخل نسازند و تدبیر بعضی احراق است پس غسل و تصریه
و حلزون و بسد و زراجات است و طریق احراق معروف است و تدبیر بعضی غسل فقط است و آن [illegible] است
و مارقشیشا است و سنگ سرمه و مروارید و مانند آن و طریق غسل آنست که دوا را نرم بکوبند و [illegible]
دو دوا را بجنبانند و آنچه از دوا طافی شود در ظرف دیگر بگیرند با قدری آب و در آنچه باقیست آب دیگر اندازند
و باز بجنبانند بدستور اول و طافی را در ظرف ثانی بگیرند و همچنان مکرر میکنند تا که تمام هبا از ثفل متمیز شود
پس این آب که در ظرف ثانی گرفته شده و مختلط با اجزاء طافیه تا که هبیه است بگذارند تا اجزا و نرم کورد [illegible]
مترسب شوند بعده آب وی بنوعیکه دوا بحرکت نیاید بریزند و دوا را که ته رسیده خشک سازند بنوعیکه از غبار محفوظ
باشد پس استعمال کنند و سفیداج را آنقدر بشویند که حموضت در وی نماند و توبال نحاس و [illegible]
برود تصحیح نخست زنگها را بشویند بعده بکوبند و بیزند بغربال باریک بستر باز بشویند و صلایه کنند و تدبیر [illegible]
آنست که به شیر خر یا بشیر دختر بسرشند و بر چوب درخت [illegible] نهاده و در تنور که سرد شدن قریب باشد گذارند
تا که از روت خشک شود و با شیر سرشته در آفتاب نهند از غبار مستور ساخته و چون خشک شود باز ترکنند و تا
کرت تکرار نمایند و سنبل الطیب اول بمقراض ببرند پس بکوبند در هاون کوفتنی کنار شدت کوفتن نزدیک باشد
که بسوزد پس بارچه بیز کنند که بچون غبار حاصل آید و دو شیشه [illegible] از چوب [illegible] نخست در بارچه نهاده بمالند
تا که پوست سیاه از وی جدا شود و سپید بماند قدری آب بران چکانند و بکوبند که بچون [illegible] گردد پس خشک ساخته
و باریک کوفته بیخته بکار برند و در سایه خشک باید ساخت زیرا که آفتاب لطافت دوا می برد و از غبار نیز محفوظ دارند
حین کوفتن و خشک ساختن که اختلاط غبار دوا در چشم منقص اغراض است و زنگار را بشویند و قدری از آن سفیداج الکثیر
بیامیزند و [illegible] و مانند آن بشکنند و در آب گرم ترکنند تا نرم شود پس [illegible] بمالند که تمام حل گردد پس باید
ادویه ترکیب دهند و صمغ عربی و کثیرا نخست منکسر پس در آب ترکنند نرم شود پس در خرقه پاک [illegible]

بیفشرند و از آنچه بپالاید بگیرند و بکار برند و افیون را بسایند و بر پارچه مس بمالند و بر خاکستر گرم گذارند تا قطعه‌ای گرم
شود پس عنبر بر دارند تا سوخته نشود و قوت از آن برود پس در آب ترکنند و در هاون بمالند که منحل شود و بکار برند و مشک
را از موی و پوست پاک سازند و کوفته بیخته قدر معتدل استعمال نمایند و بدانند که مشک را قوتیست که برساند
قوت دوا را بسوی قعر بدن و نافذ میگرداند در طبقات اکنون در یابند که هرگاه چنانچه نزول الماء و مثال آن دوا
مستعمل بود باید که مریض بر پشت تکیه کند پس دوا بکشند و هرگاه چنانچه اعلال اجفان مستعمل بود بعد استعمال دوا پلکها
پوشیده و بر پهلو بی خواب کند و هرگاه چنانچه دمعه مستعمل باشد پلکها پوشند و بر پای ایستاده بکشند و صاحب
مزاج حار را کحل حار در شب و وقت صبح بکار برند و اگر کحل حار بود و مزاج مریض بارد در آخر روز در چشم کشند و بارد
بارد المزاج باشند در وسط روز استعمال کنند و بهترین اوقات چنانچه اتخاذ شیافات ابتدای ربیع است و چنانچه
اتخاذ ذرورات آخر ربیع و اول صیف **اکسیرین** مرکبیست معروف در ادویه چشم که گوشت میرویاند و قرحه
چشم و موسرخ را نافعست و گویند معنای روی اصل کار است چه اکسیر نزد اهل کیمیا اصل کار را گویند و بعضی گویند
معنا را دو شافی و نافع و نفاذ در بلاغ و شفا است سپیده ارزیز ده درم اقلیمیا نقره صمغ عربی هر یک چهار درم
مس سوخته نشاسته افیون هر یک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند و قاعده کلی است که ادویه چشم چنان باریک سایند
که بچون غبار شود **اکسیرین دیگر** که همین منفعت دارد شادنج مغسول شده درم نشاسته اقلیمیا نقره انزروت کرم
اصفهانی هر یک یکدرم صمغ عربی انزروت هر یک دو درم سپیده ارزیز بسته درم صلایه کرده بکار برند **اعنبر**
لولو جرب و سبل و تیرگی و ضعف باصره را [illegible] کرانی شسته شیخ محمد معمول یکمثقال [illegible] نشسته درم
نبات [illegible] درم صلایه سازند **برریوما** دوائیست که [illegible] آرد [illegible] با این اسم مسمی شده و از آنکه از این دوا اکثر
شیافها ساخته میداده و از شیافات برریوما مشهور است چه تسکین ضربان چشم و منع ماده از تمام دارد و شیافها [illegible]
بشنند [illegible] یکدرم زعفران دو درم افیون [illegible] درم صلایه کرده با آب [illegible] شیاف سازند و وقت حاجت بسپیده بیضه مرغ حل کنند و بکشند
باسلیقون کبیر تاریکی چشم و [illegible] و دمعه و جرب و سبل و ظفره و [illegible] را نافع است معنای باسلیقون کحل [illegible] یونانی [illegible]
بمعنا [illegible] است و گویند نام [illegible] است که این [illegible] شده [illegible] مشهور گشته و بقراط مولف [illegible]
و [illegible] نسخه این است که مرقوم میشود کف دریا اقلیمیا نقره هر یک ده درم نمک اندرانی [illegible] هندی سپیده ارزیز فلفل
دار فلفل سنبل الطیب سرمه اصفهانی هر یک [illegible] درم نمک هندی قرنفل و فلفل هر یک یکدرم [illegible] عصاره مامیثا

مس سوخته هر یک نیم درم امیرباریس هر یکی نوشادر زرد چوبه هر یک سه درم هلیله زرد چهار درم صبیانا عصاره بسازند و بکشند
توتیا مگر کرده جهت عشاء و سبل و طرفه و بیاض نافع است و برای سبل احمر مجرب است سفید اقلیمیا نقره زبد
البحر هر یک نیم مثقال مس سوخته هفت مثقال سپیده ارزیز جدید نمک ترکی فلفل سیاه نوشادر دار فلفل هر یک نیم مثقال
زنجبیل هر یک نیم درم کافور ربع مثقال ساذج هندی چند بار سنبل الطیب هر یک یک درم **باسلیقون**
صغیر منافع وی قریب بمنافع کبیر است اقلیمیا نقره نیم درم مس سوخته دو نیم درم سفیداب ارزیز نمک اندرانی نوشادر
جمد فلفل دار فلفل هر یک نیم درم کوفته و بحریر بیخته چهار ساعت **برود** که بالخصوص درشتی بیاید دانند
استعمال نمایند چون اشیاء ارکافور و مروارید ترتیب یافته باین اسم مسمی گشته و بعد از این مرکبات شرکت شده برادویه
حاره ترتیب کرده نیز اطلاق شده چنانچه از کتب معلوم میشود که این لفظ را اطلاق کرده اند و اکثر مختص بآنهاست
برود کرده سلیانوس است و فرق در برود و کحل نه از روی آنست که اجزاء هر دو جز یا دو دیگر کتابها نیز می‌شوند در اکثر
بخلاف کحل و در روی گاه ادویه وی در اکثر کوفته و بحریر بیخته استعمال میکنند بدان سبب خشن او کحل نی بیضا ضرور مخصوص چشم
نیست بلکه در جراحات هم مستعمل میشود مانند ادویه مثل مرهم نیز مذکور است و طریق استعمال آنست که کوفته بحریر بیخته بیاشیند و کحل
که بمیل در چشم کشند با قدر قلیل از خود مستعمل شود و در چشم بعضی از ادویه مانند مرکبات سبز که هر دو ... نیست
حاجت بمایعات مناسبه حل کرده در چشم کشند یا انگشت بنشیانند در غیر چشم نیز مستعمل است کما لایخفی **برود حصرم** جهت
بیاض و سبل و ماق و سبل و طرفه و را نافع باشد توتیا مغسول ده درم زنجبیل عطیه زرد زرد چوبه هر یک نیم درم دار فلفل
امیران چینی هر یک سه درم نمک هندی یک درم کوفته و بحریر بیخته بست روز در آب غوره پرورده بیا خشک کرده باز کوفته
بحریر بیخته در چشم پاشند **برود بنفشه** حرارت چشم را نافع است زهره بنفشه کشنیز خشک برگ یا ضمیمه عرق گشنیز از هر یک نیم
سه درم کوفته بیخته بیخ زرشک در بکه سپید و رنده و خشک کنند و دیگر بار ساییده و بحریر بیخته استعمال نمایند **برود دو معه**
سنگ جراحت بیلیکا ای سوخته سه درم زرد نمک اندرانی هر یک یک نیم درم کوفته و بحریر بیخته استعمال نمایند **برود نمک** برای دو چشم
مانند برود **باسلیقون** تره باجرمه بقدر ... رفع ظلمت چشم کنند توتیا نوشادر اقلیمیا ... هر یک یک درم ... الطیب
افزوده زعفران هر یک یک درم مروارید ناسفته دو درم کافور دو دانگ مشک دو دانگی کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند
برود احمر چشم خشک کنند و اشک از بند و ... توتیا مغسول ده درم مس سوخته نیم درم مرداسنگ نیم مثقال
دو دانگ نبات یک درم کوفته و بحریر بیخته استعمال نمایند **برود کافوری** حرارت و حرارت چشم را مفید است

توتیا با آب غوره انگور پرورده یک درم کافور قیراطی کوفته و بحریر بیخته استعمال نمایند برود ربانی که مسمی است
ببرود نقاشین وجهة تقویت چشم و ازاله ضعف بصر مجرب است انار ترش و شیرین بگیرند و تخم او بکوبند و
بفشرند و آب صافی بستانند و در یک من ازین آب صد درم عسل مصفی آمیز نموده در دیگ سنگی بر آتش نرم بپزند
تا که بقوام آید در ظرف نقره یا آبگینه بدارند و قدری در چشم نقطه با آبگلاب آلوده برود دیگر نهایت مقوی بصر جالی
صحت آن و قاطع دمعه و قاطع بیاض و حکه و جرب مزمن و کحل او در ملم است و جالینوس تالیف کرده و بکحل الرمانین و کحل
الرمانین برود النقاشین مسمی است توتیا کرمانی ساذج هندی مس سوخته هریک یکجزو فلفل دار فلفل
ساذج مغسول با اقلیمیا طیس سوخته مغسول هریک نصف جزو مامیثا مازو خشمیزج انزروت زبد البحر هریک ربع جزو
باریک ساخته آب انار ترش پنج کرت بپرورند و در آفتاب گذارند هر مرتبه برود دیگر جلا دهد و مقوی است نشاسته
چهار درم صمغ عربی دو درم سرمه سرخ سپیده ارزیز هریک درمی مهیا سازند سقسبیجی که هرگاه در جرب چشم
کند و از ادویه حاره نفرت نماید این دوا بکار برند تا حرارت فرو نشاند درم بنفشه کثیرا سوخته صمغ عربی کثیرا هریک یکدرم
نشاسته سه درم کوفته بیخته و سرکه بپرورند پنج کرت پس بحریر بیخته بردارند نوع دیگر که تاریکی چشم و دمعه و جرب
وحکه را نافع است و درین نسخه اگر چه بنفشه داخل نیست لیکن چون لون او مشابه بلون بنفشه است بدین نام بخوانند
شاذنج مغسول دو درم مس سوخته دارفلفل سنبل الطیب هریک نیم درم ساذج هندی دو دانگ قاقله مشک دم الاخوین
هریک انگی کافور نیم دانگ مهیا ساخته بدارند حرزم بجای جمله و زاد تجربه دوا مرکب است که در چشم استعمال می نمایند
وجهة قلع بیاض مجرب است و اصل و ارکان پوست بیضه است که باریک نمایند پس اگر شکر تبرزد ممزوج سازند
میگردد بحرزم صغیر و اگر ادویه دیگر ممزوج کرده میشود میگردد بحرزم کبیر و اگر وقت استعمال در حرزم صغیر بنفشه را
حرزم مغسل خوانند چنانچه بیاید و این دوا بار در بیاض غلیظ و بدین قرینه بکار برند و طریق تدبیر قشور بیضه آنست
که آنها در آب شیرین تر نمایند و در آفتاب بنهند از غبار مستور ساخته و چون آب متعفن گردد مستبدل نمایند
همی شویند و پوست باریک که از اندرون قشور جدا کرده دور کنند و دیگر آب ریخته و در ظرف ملطی
بدارند تا گندیده شود پس بشویند بتدریج همچنان تکرار میکنند تا که آب از آن گندیده نماند و بعد از آن قشور جدا کرده پس قشور خشک ساخته
بکار برند حرزم کبیر مجرب که بیاض قوی را قلع کند قشور بیضه مرواریده عقلی کف دریا زنجار
نقره قلمیا اقلیمیا ساذج هندی هریک جزو نیم جزو شیر زنان نصف جزو کوفته بحریر بیخته استعمال در چشم کنند

[illegible]

سازند و مرفود نمایند **حرزم معسل** که توتیا زرکبر است بر او نصب کنند بر رخشیه تمام صد محرق تیخ برکن جفات
لبسد بر برادرهی جمله هفت دو دو آب مسادی لبستانند و باز بهره کرس و کلنگ تر کنند پس خشک سازند و مهیا نموده اینجا
وقت حاجت در عسل رقیق سرشته بکشند **حب عشا** یعنی شب کوری به موضع یکدرم عاقرقرحا توت ملیله کابلی
هر یک نیم درم صبر چهار دانگ کلسرخ دو دانگ مقل ارزقی سقمونیا سوده یا یم ولانگه با آب جلا زنند این که ثبت آرد جو تنگ
که بچشم مفید است چون حب فی سبب حب نفخشه مانند آن چون بسر نیز نافع بود ونند محنت امراض گفته شد بقیه طریق داد آزان
این حبیک شربت از آن اقتصار یافته که منزلر از درحق حب خاصه اول با شند همین است که صبح لبسازند و شب بخورند
تا خشک و سخت نشود و از نرمی شدید نیز بر آید و باشد **دوائیکه** در چشم بیک لحظه ساکن بود ده میده گندم دخن
کاه هر یک چهار درم همه را خمیر کنند و چهار غلوله سازند سفالی بر آتش ملایم نهند و یک غلوله بران گذارند چون گرم شود
نرم کرده بر چشم نهند تا آنزمان که سرد شود پس غلوله دیگر که گرم شده باشد آنرا بر چشم نهند همچنین کنند تا درد برطرف
شود **دیگر** زرد چوبه دیو دار و ملوکوبه پخته با شیر زن یا شیر گوسفند جوشش دهند و کف آنرا در چشم کشند
و این هر دو دوا و جهت درد ورمی و صفراوی موضع است و بلغمی و سوداوی و ریحی با نیز نافع است دوائیکه درد صعب
نخست خون بکشند بفصد یا حجامت و مطبوخ هلیله و یا خیار شنبر که تکش طبع ملایم کنند و در صفراوی کاسنی کافیست
بعد تنقیه کشنیز خشک یکدرم با انجدان ثبات شکوفه پخته وقت خواب بخورند که از حرارت باشد دفع میکند دیگر بار امیرد
دوائیکه درد چشم را که با حیوست و خارش و سرخی بود و آب از چشم برود ان باشد قدر یکسیر آرد جو بر چشم نهند
زرد خشک گرد دسوده وارد صندل برگ نیم بیخ سوسن دیودار نمک سنگ سوده با آب گرم گرد چشم طلا کنند **دوائیکه**
بجمیع اصناف رمد نافع است لوده شش درم پوست هلیله سه درم با سیبا بینه و نبات محلوج بر آن برکرده بر چشم
گذارند و به بندند **دوائیکه** بجمیع اقسام رمد مفید است لیمو بر این پنبه گذارند و با این پارچه دیگر بسا بند و لحظه لحظه
لیمو همی اندازند تا غلیظ شود پس آنرا بر پلک چشم گذارند و بسیار بر کنار نمایند و اگر آنرا خام را از ظرفت این بکوبند تا
نیک نرم شود و آنرا بر چشم بندند همین عمل کنند مجرب است **لوشه** دیگر پوست نیم برگ بانسه گیرو کرانه زنجبیل کلوی صندل تخ مزبلا
موتهه زرد چوبه انار جو هر یک پانزده درم نیکوب کرده یکدرم از این مجموع در چهار سیر آب بجوشانند چون نیم سیر بماند صاف کرده
فیلوشنند و بستر دیگر مزار حرست نمایند انواع درد چشم دفع شود **دوائیکه** رمد بلغمی را نافع است برگ نیم نمک سنگ یکجا سوده
در چشم کشند **دوائیکه** در چشم را نافع است تر پهلا جوشانیده مطبوخ او با نبات بخورند دیگر نان و خیلت در آب ترکرده

لعاب بلیدانه در چشم چکانند و فصد و کشیدن خون و هر وجه که ممکن بود و بر همه تدابیر مقدم دارند و اجتناب از

نمایند زرده بیضه مرغ و زعفران سائیده طلا سازند که تمام مکرر شود دوا دیگر بیاض چشم را نافع است اگر

برو نخست تنقیه فرمایند و بعد کاسه سر را بتکرار گرم و از زیر با کام ... و بعد یکی از دواها که بمیل بر خود [illegible]

بلید و اگر کهنه و سطبر شده باشد در چشم با ابرشیم ... دانه را بکوبند و بیامیزند و در روغن ... [illegible]

روغن ... کف دریا گرفته بقیه بهم آمیزند و در چشم کشند و مداومت نمایند مجرب است دوا دیگر ... [illegible]

بول گو سفند نافع است ناخن فیل توتیا ... زعفران با شیر ... کرده داشته باشند سائیده در چشم کشند دیگر

شیر و چشیده در چشم کشند دیگر ز نجبیل و سنگ ... سنگ ... برابر گرفته بقیه ... برو زرد ... در چشم کشند کل [illegible]

آدم و فیل برف ... شود مجرب است دیگر زهره آدمی خواه خشک خواه تر در چشم کشند دیگر ... سپید با [illegible]

سائیده در چشم کشند دیگر جرب یعنی خارش پلک را ... نخست قیفال بگشایند و ... [illegible]

و بعد ... سیاف احمر کشند دوا دیگر غده چشم را نافع است و ری قرحه که در چشم ... [illegible]

... اگر ... روشنائی ... اسباب ... برآن ... نمایند اگر ... [illegible]

دوا دیگر ظفره یعنی ناخنه را نافع است جگر گوسفند ... با شهد ... اگر ضعیف ... [illegible]

و اگر سطبر و کهنه باشد ... بناخنه سطبر ... علاج نیست دوا دیگر نقطه چشم را ... [illegible]

نافع است خون کبوتر ... گرم در چشم ... چند کرت و دیگر فصد مقدم دارند ... دوا دیگر [illegible]

ناخنه نخست قیفال ... بگشایند ... دوم ... دیگر زنجبیل ... فلفل ... [illegible]

... بیضا ... سرخ ... برابر گرفته ... در چشم کشند و ... روغن ... [illegible]

دوا دیگر ... نافع ... روغن ... [illegible]

همین حکم دارد تنقیه ... تا ... دوا دیگر سلاق یعنی ... [illegible]

اول ... آب ... گرم ... [illegible]

و نبات ... برابر سائیده ... در چشم کشند ... [illegible]

و اگر ... علاج ... فصد قیفال ... نمایند دوم [illegible]

... دوا دیگر ... نافع است

اگر از خون باشد رگ قیفال یا رگ پیشانی یا رگ [illegible] و گوشه چشم بکشایند یا بر جای آن گردن حجامت نمایند
بعده مسهل خورند و استفراغ کنند و به تشعیط [illegible] خرد دماغ را پاک نمایند و اگر از بلغم بود تنقیه کنند و [illegible]
و فلفل [illegible] در چشم کشند دیگر تخمهای [illegible] یا فاخته در چشم کشند دیگر [illegible]
در چشم کشند اگر هیچ چیز دفع نشود [illegible] صبر [illegible] حنظل [illegible] نرم نمایند دوائیکه [illegible] نافع است [illegible]
بصری [illegible] هر یک دو درم صبر سقوطری [illegible] درم کوفته بیخته در چشم کشند دیگر زهره خروس [illegible] اکتحال [illegible]
دوائیکه [illegible] را سود دارد [illegible] در چشم [illegible]
از خارج چشم [illegible] توتیا [illegible] همه را برابر سوده در چشم کشند دوائیکه [illegible]
[illegible] موم گرم کنند [illegible] دیگر [illegible] طلا کنند در چشم [illegible] گرم نهند دوائیکه [illegible]
نافع است در این علت [illegible]
پاک نمایند [illegible] علاج نیست دیگر [illegible]
[illegible] نافع است [illegible] دوائیکه [illegible]
چشم را نافع است [illegible]
[illegible] در چشم کشند [illegible] دوائیکه ضعف باصره را نافع است [illegible]
حلوا [illegible] دیگر زعفران [illegible] صندل سپید [illegible]
کافور [illegible] جمله برابر سوده [illegible] در چشم کشند [illegible]
ضعف را سود دارد [illegible]
[illegible] در چشم
[illegible] صبر [illegible] زعفران [illegible]
افیون [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] نافع است [illegible]
[illegible]
[illegible] مستعمل شود [illegible]

درینجا که ترکیب اجزاء ذرور باب را از یانه گفته شد تو هم شود که برود و آهو آورد در ردو قرح شد ذرور رمادی
جرب و سبل و دمعه را نافع است ماميران چینی یکدرم توتیای کرمانی پرورده شیح سوخته مغسول توبال مس سوخته
مغسول سرمه اصفهانی پرورده هر یک دو درم ذرور انزروت و جرارا پاک کنند نشاسته دو درم انزروت مربی بسپیده
ارزیز هر یک دو درم ذرور عرب زرنیخ ابوال کودک بیامیزند خشک کنند پس بسایند باریک ماصدر گر در چشم
بعد آنکه ناصور اندمال یافته باشد ذرور مغسل ببارض با مانافع چون بدرقه تو نشا شده کین حظا لطیف
عاقرقرحا انزروت زنگار مستهوتیا اقلیمیا کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته استعمال نمایند دیگر گذشت که اجزاء ذرور کاری
بیابات سرشته مستعمل میشود ذرور دردی مورسنج تیره وقرحه طلب نافع است سپیده ارزیز یکدرم
اقلیمیا نقره دو درم و دو دانگ افیون دو دانگ صمغ عربی یکدرم و دو دانگ انزروت نیمدرم مس سوخته دو حبه و دانگ
شادنج مغسول چهار دانگ ذرور یکه دمعه و جرب و ضعف بصر را نافع است و میران را موافق بود توتیا مغسول
دو درم پوست هلیله زرد صبر سقوطری زرچوبه دار فلفل هر یک نیمدرم فلفل دو درم ذرور کرجه درد چشم
کهنه و سرخی و آب رفتن را نافع است توتیا مغسول نشاسته سپیده ارزیز جمله مساوی الوزن ذرور ظفره
شیاف ابیض ساذج هندی ماميران یک دانگ و نیم سرمه فلفل زنگار هر یک یکدرم ذرور کرجه جرب و سبل
وظفره و حکه جفن نافع است اقلیمیا نفطی صمغ عربی هر یک سه درم زعفران فلفل شنجرف هر یک دو درم افیون یکدرم
و نیم ذرور کرجه درد چشم اطفال نافع است انزروت مربی بشیر خشک هر یک دو درم ماميران ملاخرین هر یک
دو درم ذرور رمنه مرحضض هلیله زرد هر یک دو درم دارفلفل ماميران هر یک دو دانگ سرمه زبد البحر یکدرم صبر دو دانگ و نیم
ذرور سبل توتیای مغسول دو مثقال ماميران چینی دو درم زبد البحر حضض مکی صبر سقوطری دارفلفل هلیله زرد هر یک یکدرم
انزروت مربی چهار مثقال صمغ عربی یک مثقال ذرور بیاض ساذج هندی نیم درم مس سوخته هر یک سه درم سرمه اصفهانی
توبال مس سوخته هر یک سه درم شادنج مغسول مرجان هر یک یکدرم صدف سوخته ماميران چینی هر یک دو درم ذرور کافور
جهت حرارت چشم و رمد نافع است صدف سوخته مرواريد ناسفته هر یک دو درم نشاسته یکدرم کافور دانگی ذرور سعنی
نسخه دیگر بسیار لطیف و محلل ورم جهت ورم حار جهت در چشم اطفال بسیار نافع انزروت شیرزنج هر یک جزو دو
حبه السودا نشاسته هر یک نصف جزو سفیدآب قلعی ربع جزو ذرور مصفف عبارت است از یک جزو ذرور سعنی با جعفر
بر سبل ناصفه و پارسی ذرور رینا گویند و نفع وی جامع است ذرور لشمنرج جهت بیاض رقیق ذرور دیگر ...

رمد و خرقه و درد معده حار را نافع است و بنهایت مجرب است شیرزج که انزروت حضض رج نیز گویند بیست درم بگماده مامیثا
کردی هم بیست درم با شیر بجوشند و بعد از آن در زرد سی آب که از شیر بیرون آید خشک کنند و از مغز نفش دوازده درم صمغ
سماق و صمغ انگور انزروت و نبات و گرد ابسنبل که از کوبیدن او جدا شود هر یک سه درم افیون و نخود کبر بیرون دو دو بسازند ذرور
مامیران جهت اختلاج دائم چشم و امراض بارده و زمنه و تقویت بصر مجرب است انجبیل قرنفل مامیران فلفل دار فلفل توتیا
کرمانی مغسول مرمع صمغ عربی جلد برابر **ذرور** جهت رفع حمرت چشم در مدو جلا با تار دیده مجرب است اگر زعفران سوخته کهنه
سوخته بردارید ناسفته مقناطیس سوخته مغسول ریگ که زرگران جلا نقره باو دهند با سوید ذرور سازند **ذرور**
که اکثر امراض چشم را مفید است حضض کل اذخر کاسنی نبات سیر برابر استعمال نمایند **شیاف عنبر** جهت تاریکی چشم و بطلان
بنهایت مفید است توتیا مغسول سه مثقال مشک تراجی عنبر دو دانگ حضض سه درم حضض یا درب علکت داود بهرالکحل
و بلیغ جدا سازند و شیاف سازند **شیاف ابن زهیر** جهت چشم را جلا دهد حضض هندی کف دریا هر یک یکدرم زعفران سنبل
هر یک نیم درم بوره ارمنی ربع درم کوفته بیخته بگلاب شیاف سازند و با سپیده بیضه مرغ در چشم کنند **شیاف ابیض** جهت
امراض حاره و تحلیل اورام مدوخ آن مفید است سپیده ارزیز کثیرا صمغ عربی هر یک تیم درم نشا یکدرم و اگر بعد رم افیون اضافه کنند
مسمی میشود **بشیاف ابیض افیونی** و در وجع رفع فرودی نشاند و مفید است و اگر دو درم انزروت مربا بشیر خر مضاعف سازند
مسمی میشود **بشیاف ابیض انزروتی** پس اگر افیون دار بود اصابه این ترکیب کنند الا فلا و بجهت انزروت دانه ترتیز از ساده
است و در رفع رمص نافع تر و اگر کندر قدر دو قیراط تا نیمدرم اضافه کنند **شیاف ابیض کندری** نامند و کندری
جهت قروح چشم مستعمل است الحاصل شیاف ابیض بالعاب اسبغول یا سپیده بیضه مرغ شیاف سازند **شیاف وردی**
تالیف ابن رضوان رادع و محلل مسکن مواد و مانع نزلات و مقوی اعصاب چشم جهت وجع درد نافع و عظیم الاثر
است در امراض حاره گل سرخ بی اقماع دو مثقال صندل سپید و سرخ هر یک نیم مثقال حضض کثیرا صمغ هر یک مامیثا
هر یک یکمثقال بگلاب یا سپیده شیاف سازند **شیاف وردی نسخه محمد زکریا** جهت رمد نافع است و بهترین
و مسکن ترین شیافات وردی است و تحقیق آن کمتر از حدت ابیض باشد گل سرخ چهار درم زعفران سپیده ارزیز هر یک
دو درم افیون صمغ عربی هر یک یک درم **شیاف وردی** که صورت در چشم را در حال بنشاند گل سرخ
پانزده درم زعفران هفت درم افیون ده درم سنبل الطیب دو درم صمغ عربی یکدرم با آب باران شیاف سازند
شیاف وردی که از جهت سخه و شبره و انکور و سرح و نتو قرنیه و جحیظه و لکنه المده در مدو کهنه نافع است

گلسرخ تازه هفتاد درم اقلیمیا نقره محرق مغسول صمغ عربی از هر یک بیست و چهار درم زعفران کشته درم افیون
سرمه از هر یک سه درم زنگار توبال اسرب سنبل هندی از هر یک دو درم رصاص چهار درم با آب باران شیاف سازند
شیاف مرارات انتشار و ابتدای نزول الماء را نافعست زهره کلنگ زهره شقراق زهره بزکوهی زهره باز
زهره عقاب زهره کبک مجموع خشک کرده ده درم تخم حنظل سکبینج افیون از هر یک یکدرم با آب رازیانه شیاف سازند
شیاف مرارات که ضعف بصر و ابتدای نزول الماء را نافعست زهره باشق زهره عقاب زهره خرس زهره شبوط
زهره روباه خشک کرده مساوی با آب رازیانه شیاف سازند **شیاف مرارات کبیر** تیز [illegible] زهره کلنگ
زهره کبک زهره گرگ زهره بزکوهی زهره باشه زهره شیر زهره خرگوش زهره کبوتر زهره لقلق زهره خرس زهره [illegible]
زهره خرگوش زهره آهو زهره ماهی از هر یک خشک کرده ده درم سکبینج افیون تخم حنظل از هر یک یکدرم سکبینج را با آب رازیانه
حل کنند و ادویه کوفته بیخته بآن بسرشند و شیاف سازند **شیاف مرارات** که جهة نزول الماء و قروح و غشاوه
و رطوبت مفید است و از جهت نفوذ در طبقات تاثیر میکند و قوتش تا دو سال باقیست اقلیمیا محرق پانزده درم صمغ
عربی هشت درم مرداسنج هندی فلفل سفید از هر یک نه درم [illegible] چهار درم اشق سکبینج روغن بلسان چهار [illegible] از هر یک
دو درم زهره کفتار افیون از هر یک یکدرم زهره ماهی شبوط زهره کبک از هر یک [illegible] درم زهره باشه و عقاب و کلاغ [illegible]
و گرگ [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] که روغن بلسان بآن [illegible] شود و روغن [illegible] [illegible] که ضروری
زهره ماهی شبوط و گرگ هست دیگر زهره ها [illegible] که با آب رازیانه [illegible] [illegible] که زهره
حداة [illegible] درم [illegible] مجرب است حداة را بپارسی [illegible] مشهور
شیاف که از تمام مقام [illegible] زهره بزکوهی [illegible] خشک کرده ده درم تخم حنظل یکدرم سکبینج
دو درم فرفیون نوشادر از هر یک یکدرم با سیندلب یا رازیانه شیاف سازند **شیاف مجرب** جهة نزول
الماء [illegible] سوخته دار فلفل اقلیمیا [illegible] مس [illegible] جمع می آید [illegible] با آب بادیان شیاف
سازند طریق سوختن [illegible] کوزه [illegible] کنند و سر او بگل حکمت گرفته در تنور [illegible]
[illegible] **شیاف حلیت** [illegible] حلیت [illegible] سفید از هر یک ده درم سکبینج
[illegible] درم [illegible] شیاف سازند **شیاف** [illegible] مفید است [illegible] اشق
[illegible] با آب [illegible] شیاف سازند [illegible] **شیاف روشنائی** ابتدای نزول را نافع است [illegible] [illegible] را

سفیده است اقلیمیا نقره اقلیمیا طلا مروارید ناسفته هر یک دو درم کافور [illegible] هر یک [illegible] با آب باران شیاف
سازند و بعضی گویند که در تحفة المؤمنین نوشته که لفظ در شیاف است العبد بشین و نون بعد الف گفته که کلمه ترکیب است بمعنی تقویت
بصر ولیکن در کتب قدیم الحفظ نظر این در [illegible] آمده نون بعد شین است و یا بعد الف و در شفاء الاسقام [illegible]
جالب النور نوشته **شیاف صفر** جهة ابتداء نزول آب در چشم از رمد و [illegible] ثابت نافع است اقاقیا هر یک [illegible]
درم مرّ مکی بوره ارمنی فلفل سفید هر یک چهار درم زرنیخ زرد دو درم زعفران یک نیم درم **شیاف احمر دیگر**
ملیله [illegible] توتیا هندی هر یک چهار درم فلفل سفید صمغ عربی هر یک [illegible] درم زعفران یکدرم آب [illegible] شیاف سازند
شیاف احمر لین جهت سلاق و غلظ اجفان در [illegible] منتهی شادنج عدسی مغسول ده درم مس سوخته [illegible] درم صمغ
عربی کتیرا [illegible] هر یک دو درم [illegible] ناسفته شادنج هندی هر یک چهار درم دم الاخوین زعفران هر یک یکدرم
شیاف احمر لین نوع دیگر جهت [illegible] صمغ عربی شادنج هندی هر یک [illegible] دم الاخوین
زعفران هر یک نصف جزء **شیاف احمر حاد** جهت سبل و ظفره و سلاق و بیاض را نافع است شادنج مغسول
شش درم صمغ عربی یکدرم مس سوخته زاج سوخته هر یک [illegible] درم افیون [illegible] هر یک نیم درم زنگار دو درم زعفران
هر یک دانگی **بدهند** که عادت [illegible] که احمر لین را [illegible] سازند و احمر حاد را اگر کنند با هم فرقی باشد
شیاف اخضر جهت سبل و بیاض را نافع است زنگار [illegible] درم اقلیمیا نقره [illegible] سفیده [illegible]
دو درم صمغ [illegible] را در آب [illegible] حل کنند [illegible] شیاف سازند **شیاف اخضر** نوع دیگر
[illegible] سلاق [illegible] سبل و بیاض را نافع است صمغ عربی سفیده [illegible] قلعی [illegible] زنگار شادنج [illegible]
نصف جزو [illegible] شادنج [illegible] مقناطیس محرق مغسول [illegible] **شیاف اسود** نافع است [illegible] کشیدن طلا کردن
[illegible] چشم [illegible] افیون مس سوخته هر یک یکدرم و نیم زعفران [illegible] هر یک [illegible] مروارید ناسفته هر یک
یکدرم اقاقیا [illegible] درم با آب باران شیاف سازند **شیاف زرنج** که [illegible] سبل [illegible] سلاق [illegible] نافع
است [illegible] یونان اسود است زنگار [illegible] درم صمغ عربی [illegible] هر یک چهار درم اقلیمیا طلا افیون
هر یک دو درم [illegible] یکدرم [illegible] شیاف سازند **شیاف نارنج** جهت [illegible]
[illegible] در حفظ صحت چشم [illegible] مجرب است [illegible]
[illegible] **شیاف** [illegible]

[illegible]

زاج صبر اثمد هر یک یکجزو نحاس محرق زنگار روشنا در توبال مس سوخته هر یک نصف جزو با زهره طیهو سرشته باشد شیاف سازند
شیاف موقالیا جهت ظلمت چشم و تحلیل اوجاع و قروح مزمنه و جرب و طول مدت و اکثر امراض عین نافع است
اقلیمیا زرنیخ توبال نحاس صمغ عربی هر یک دو درم مرصافی سنبل افیون زعفران ساذج هر یک یکدرم فلفل سفید شش
قیراط با شراب سرشته شیاف سازند موقالیا بالضم میم و سکون واو و فتح قاف و بعد از الف لام و تحتانی و الف لفظ یونانیست
بمعنی مکحل **شیاف تفاحی** بغایت لطیف و بنجاح جهت قروح و قرحهای تغشاده رشوه و دور کردن سرخی کحلی را
که احتمال مس نتواند کرد مفید است اقلیمیا محرق مطفی در شیر الاغ یا شیر دختران شانزده درم سعیذاب قلمی
مغسول هشت درم زعفران چهار درم کتیرا دو درم با آب مطر یا آب باران شیاف سازند و با سپیده تخم مرغ
استعمال کنند و در قرابادین خبرا این شیاف را گفته یعنی بمار الفطر و صاحب تحفه ترجمه او آب باران کرده ظاهرا
در بعضی نسخه عوض قطر مطر نظر خش سپیده یا القطر را بقاف خوانده و از ان آب باران خواسته بالجمله قطر یقینا باران
آب ادرار دویه چشم مستعمل است اگر با این ادویه سرشته شده اقوی خواهد بود **شیاف سماق کبیر** جهت طرفات
و دمعه و حکه و سلاق و جرب و بیاض رقیق و امراض حاده نافع است سماق ده جزو برگ مورد و مازو بلیله هندی هر یک دو نیم
جزو یعنی ربع سماق مجموع را باده چندان آب بجوشانند تا ربع آید پس صاف سازند و باز بجوشانند تا غلظت بهم رسد
و درین ادویه **شیاف مذکور است** بان سرشته شیاف سازند شیاف ابیضا مر توتیا کرکی نحاس محرق
سعیذاب قلمی هر یک یکجزو اقاقیا نصف جزو کتیرا افیون نشاسته هر یک ربع جزو **شیاف سماق صغیر** جهت جرب و طرفات
چشم و التهاب و حکه و دمعه و جرب و سبل الحمر جهت سماق و انتصاق پلک نافع است مجرب سماق بهواده جزو
سعیذاب یکجزو کتیرا نصف جزو کافور ربع جزو بدستور کبیر بسازند **شیاف سماق** که جرب و سرخی مجرب نافع
است سماق سی مثقال آب باران بپزند و بپالایند باز بجوشانند تا غلیظ شود و دیگر از عفص نامرد گرد و بس سعیذاب
دو درم بان سرشته و بعضی آب سماق را بجوشانند تا غلیظ میشود پس گرد را بان سرشته شیاف سازند **شیاف**
حصرم جرب و حکه را نافع است بخیل حصرم چند درم صمغ عربی توتیا مغسول هر یک دو درم عفص فجی چهار درم
زرد چوبه زعفران هر یک دو درم با آب غوره شیاف سازند **شیاف دینارجون** سبل رقیق را
شادنج مغسول صبر سقوطری زنگار ماشا جلد برابر با آب ابرار شیاف سازند و زنگار شیاف دیگر مجرب
شیاف دینارجون نسخه دیگر در سدادی نافع است سعیذاب ارزیز اقلیمیا هر یک ده درم افیون نشاسته هر یک

یکدرم کتیرا انزروت هریک یکدرم زخم بآب باران شیاف سازند **شیاف دینارجون** نوعی دیگر سبل و ظفره و جرب را
نافع است و چشم را جلا دهد اقلیمیا طلا سفیداب ارزیز هریک ده درم کتیرا هریک پنج درم مرداسنگ سه درم [illegible]
هریک چهار درم زرنیخ سرخ نبات اقاقیا هریک نیم درم افیون هفت درم زعفران نشاسته مس سوخته هریک دو درم
بآب باران شیاف سازند **شیاف بریوما** رمد را در یکروز بصلاح آرد و سرخی ببرد و اماس نشاند و درد را
ساکن کند اقلیمیا فضه مس سوخته هریک سه درم کتیرا اقاقیا صمغ عربی هریک دو درم زعفران افیون هریک یکدرم
بسپیده تخم مرغ شیاف سازند و نسخه دیگر از شیاف مذکور در تحقیق معنی بریوما در حرف باء موحده مذکور گشت
شیاف طرخماطیقون که مستعمل جرب و سلاق و استرخاء جفن و سبل را نافع بود شادنج مغسول دوازده درم
صمغ عربی ده درم زنگار قلقطار سوخته هریک پنج درم مس سوخته چهار درم افیون زعفران هریک یکدرم بآب باران
شیاف سازند **شیاف قیصر** ظفره و شحم زائد را نافع باشد شادنج مغسول دوازده درم صمغ عربی [illegible]
هریک شش درم قلقطار سوخته زنگار هریک دو درم بآب باران شیاف سازند **شیاف خلوقی** [illegible]
[illegible] مس سوخته سه درم اقاقیا دو درم کتیرا صمغ عربی سنبل زعفران هریک یکدرم بآب باران شیاف
سازند **شیاف غرب و ناصور** که جهت امراض مذکور مجرب است صبر کندر انزروت [illegible]
دم الاخوین هریک یکدرم زنگار نیم درم بآب [illegible] **شیاف** که جهت [illegible]
چشم و منع نزول آب [illegible] صمغ عربی هریک سه درم [illegible]
اقلیمیا نقره یکدرم [illegible] توتیای هندی مغسول انزروت هریک چهار درم و نیم بآب شیاف سازند **شیاف [illegible]**
[illegible] نافع است [illegible] اقلیمیا طلا سفیداب ارزیز مس سوخته [illegible]
صمغ عربی کتیرا [illegible] سوخته هریک هشت درم افیون یکدرم بآب باران شیاف سازند **شیاف ابار** نوعی دیگر
[illegible] اول ابار سوخته [illegible] توتیا مس سوخته کتیرا صمغ عربی هریک شش درم افیون [illegible] اقلیمیا طلا
[illegible] هریک [illegible] درم [illegible] اضافه میکنند [illegible] **شیاف قلقند** [illegible] نافع
است مس سوخته [illegible] زنگار [illegible] قلقند [illegible] هریک یکدرم [illegible]
[illegible] شیاف سازند [illegible] **شیاف** [illegible] نافع بود کندر زعفران هریک یکدرم زرنیخ [illegible]
[illegible] **شیاف** [illegible]

مس سوخته دو درم صمغ عربی سه درم افیون یکدرم شیاف جالب النوم چند روز بند و صبیان را هم نافع
است بهر تحلیل مواد و تنقیه و تحلیل نافع است بهر همینا شش درم انزروت مربا زعفران افیون مر ربع محرق هریک سه درم صمغ
سه درم بآب باران شیاف سازند سپیده بیضه بکار برند شیاف کوه در شدیدی که مدتی در چشم بماند
ورم بزرگ چشم را سود دارد افیون کندر افلیمیا اسفیداج هریک شش درم صمغ عربی دوازده درم همه را بآب باران
سازند پس تخم زعفران سفید تازه دیگر طلی آب باران بیزند تا کثیف شود پس آب [illegible]
آمیز کرده شیاف سازند بقدر نخود و در سایه خشک نمایند و برابر وقت حاجت با آب سرد یا شیر زنان با سپیده بیضه
یا با آب حلبه یا طبیخ بسایند در قطعه صدف یا پس میل بآن زنند و میل را در چشم کشند و همین صباح و وقت
شام شیاف زنگار جرب را دفع نافع است صمغ عربی اسفیداب زنگار جزو برابر بآب بسرشته شیاف سازند شیاف
کافور جهت ورم سپیده و از زیر شده درم کثیرا صمغ عربی هر یک چهار درم مر یک درم کافور نیم درم ضماد
که ورم و درد چشم بنشاند آرد جو ده درم باقلا چند درم اقاقیا یکدرم سپیده تخم مرغ و آب کشنیز تازه یا آب کاسنی
آمیخته بکار برند ضماد که درد و ورم را بنشاند خصوصاً درد شقیقه یا گرم بند و ضماد کند و بست ضماد دیگر جهت
شدید چشم را بنشاند صندل احمر شیاف ماميثا صبر فوفل صمغ عربی افیون اقاقیا جوز بریان بآب کشنیز تر
و آنجا که در حق فربان شده بود یا طبیخ کوکنار یا آب کاهو سرشته بر پلک ضماد نمایند ضماد که ورم را نفع کند و درد چشم را
بنشاند پنیر تازه و گوشت تلخه و زرده بیضه مسلوق هریک از این با روغن گل سرشته مثل دریست اضماد که زود
مواد ورم چشم باز دارد صندل سپید بر سنگ بسایند و بگذارند تا تر شود نصف جزو سپیده تخم مرغ سرشته در صورتی
ضماد سازند و پوست خوزه بر جبهه ضماد کردن همین عمل دارد طلا که چون بنشت چشم با حرارت ابتدا دارد
سود دارد و درد را دفع کند شیاف ماميثا حضض کلسرخ صندل سرخ فوفل زعفران جزو مساوی با آب کشنیز تازه
یا آب کاسنی طلا کنند طلا که برناق را نافع باشد صبر یکدرم شیاف ماميثا اقاقیا هر یکدرم زعفران
نیم درم کوفته بیخته با آب مورد یا آب کاسنی طلا کنند طلا که ورم چشم را بنشاند زود سود کند مقل گلسرخ صندل
سرخ هر یک دو درم کافور دانگی همه با آب کاسنی بر جبهه پلک طلا نمایند طلا سکبه بهمین عمل کند صبر شیاف ماميثا حضض
گل زعفران افیون اقاقیا گل ارمنی صندل سرخ مساوی با آب عنب الثعلب یا گلاب طلا نمایند طلا سکبه که حفظ چشم را سود
دارد صبر حضض اقاقیا عصاره لحیة التیس با آب عنب الثعلب طلا کنند طلا سکبه

اثر کبودی را که از ضربه چشم باقی مانده باشد پس از بستن و دوشیدن سرخی زایل سازد گزره و نوع حجر افلفل
زرنیخ جمله برابر بگلاب یا آب سائیده طلا نمایند حجر افلفل عبارت از سنگی که در خریطه فلفل یافته میشود و در کتاب
اسمرقندی فی شرح الاسباب **طلا** که بیاض ابرو شاخ گوزن که در شیره برگ لبلاب لیتیس بینه در چشم طلا کنند
و یک لیتیس را بهندی ... گویند **طلا** که منع ریختن مژگان کند مجرب است استخوان خرما سوخته سنبل
الطیب ... صدف سوخته فلفل هر یک یکجزو سرمه جزو قلی سوخته مغسول شش جزو زعفران نیم جزو طلا
جهت شعر زائد که بعد از قلع بر پلک طلا کنند منع رویدن کند زعفران یک مثقال یک مثقال کافور ... انگ **طلا** که تیرگی
و ورم اجفان را سود دهد ... سرخ نبات ... حضض گل ارمنی زعفران زرچوبه ... آب کاسنی طلا نمایند
طلا دیگر که جهت شعر زائد مجرب است ... جمله برابر ... تخفیف ... بعد نتف طلا
نمایند **قطور** که ... آب ... مساوی ... آمده ... در چشم چکانند
قطور که ... حضض یکدرم ... در شیر زنان حل کنند و اندر چشم چکانند **قوار**
دار و بالقاف ... استعمال میکنند و درین ... آب ... درم
... درم کوفته بیخته ... تخم مرغ ... در کوزه ... نهند
در کوزه ... تا پخته شود بعد ... استعمال نمایند در چشم **کحل** که جهت تقویت بصر عجیب الاثر
است جمیع امراض چشم را سود دارد ... توله ... توله ... ماميران نیم توله ... یک توله
... ورق طلا ... جمله اجزا باریک ساخته ... کحل نمایند تا چهار روز بعد چهار روز دیگر
... کحل کنند ... گلاب ... در چشم
... باید که ... ترکیب هندی است لهذا ... مرقوم شده ... دوازده
... هندی ... گویند ... مرقوم است ...
... **کحل جواهر بصر** یاقوت ... اصفهانی ... طلا
... درم زعفران ... هندی ... درم **کحل جواهر** نسخه دیگر ... درم
... درم ... ساذج هندی یکدرم ... **کحل**
... چشم کند توتیا ده درم ... حضض ... درم کافور ... کوفته بیخته

آب غوره و با همان برورده و در سایه خشک سازند و بعد از سحق تمام در چشم کشند **کحل** که بصر را تیز کند از کتب نسخ
مجرب است بود توتیا سنگ که در آب مرزنگوش بسایند و خشک کنند پس بگیرند فلفل دراز فلفل زنجبیل ماميران هر یک جزو
توتیا را در آب رازیانه سحق کنند و با توتیا آمیزند و خشک شود و بعد از آن [illegible] توتیا را به آب بادیان و مرزنگوش در
کرده خشک کنند و کرّت مقوی بصر است و کذلک اکتحال آب رازیانه و همچنین میل زر [illegible] مکرر در چشم
کشیدن **کحل جواهر** از اختراع متاخرین است جهت تقویت بصر و دفع غشاوه و تقویت طبقات چشم و ابتداء
و دمعه و جرب و سبل رقیق و [illegible] و حافظ صحت چشم است سرمه اصفهانی ده درم توتیای هندی که در
قسم حاد است [illegible] مرجان لاجورد مغسول ساذج هندی [illegible] ورق نقره مامیران چینی
فلفل سفید اقلیمیا [illegible] دیگر [illegible] مغناطیس محرق مغسول هر یک [illegible] درم [illegible]
یاقوت سبز [illegible] زبرجد ورق طلا مروارید ناسفته دار فلفل عقیق هر یک دو درم زعفران [illegible] درم و در بعضی نسخه
دهنه فرنگی چهار درم [illegible] ده [illegible] در بعضی نسخه [illegible] صمغ عربی کثیرا [illegible] شیرزج و صمغ [illegible]
یکدرم و افیون [illegible] درم [illegible] ذکر کرده اند و طریق داخل کردن ورق طلا و نقره آنست که با صمغ عربی یا کثیرا [illegible]
بر سنگ ساق حیوان بسایند که [illegible] گردد **کحل جواهر** که در تقویت باصره نظیر ندارد [illegible] نشاسته [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم مروارید [illegible] هلیله زرد [illegible] درم شادنه [illegible] حضض [illegible] اقلیمیا هر یک [illegible] درم توتیا
طباشیر [illegible] هر یک [illegible] آب غوره یکدرم [illegible] چهار درم [illegible] کافور [illegible] هر یک [illegible] **کحل [illegible]**
[illegible] از [illegible] است که [illegible] و در کتب یونان مسطور است که [illegible] شده **کحل**
و [illegible] است [illegible] آخر [illegible] و [illegible] نافع است [illegible] شاسته [illegible]
هر یک [illegible] **کحل ساذج** از تالیف قدما و عجیب الفعل است در دفع بیاض و غشاوه و [illegible]
و [illegible] چشم و [illegible] حافظ صحت است اگر [illegible] میل طلا در چشم کشند [illegible]
[illegible] اصفهانی [illegible] هر یک [illegible] درم اقلیمیا [illegible] ساذج هندی یکدرم [illegible]
هر یک [illegible] درم مشک [illegible] قیراط **کحل** که بیاض [illegible] زایل کند هر چند که [illegible] علاج [illegible]
منقول از [illegible] سوختن [illegible] مامیران [illegible] درم
جرب [illegible] نرم [illegible] خشک [illegible] از [illegible] بیرون کرده [illegible]

[illegible]

کحل که تا از وجع و بیاض چشم ببرد و ذخیره را نافع بود زبد البحر اقلیمیا نقره سفیداب ارزیز مس سوخته هر یک جزو
سنبل مروارید هر یک دو درم صمغ عربی کثیرا انزروت مجموع بخشت شسته مقل توتیا هر یک یکدرم و این کحل اسرب کانجوی
محرق سحق در دفع بیاض مجرب است کحل مقوی که جهت ضعف باصره غلظ روح و نزول آب و خیالات مفید است و جمیع
آثار و نیز از تشبیهات حرارت است و حدت او نیست توتیای کرمانی مغسول است درم با آب مورق مرزنجوش تخمیر کرده
خشک کنند و بسایند و زنجبیل و فلفل و دارفلفل و مامیران هر یک دو درم نوشادر یکدرم مجموع را گرسیده و با آب بار پاشنه
تر بسایند و خشک کنند پس توتیای مذکور را زحیر بیرون کرده استعمال کنند تر و فق اوری نیست آکام مرزنجوش یک شب
در ظرف گذارند تا در دیده نشیند و صاف الا بستد کحل که نزول آب را نافع است زهره نر گاو جیمی درم مشک خطفل
یکمثقال از فرفیون نوشادر هر یک نیم مثقال سکبینج نیم درم کوفته بیخته آب رازیانه یا آب سداب بسرشند و خشک کرده دیگر
بار حل نمایند و در چشم کشند کحل زعفرانی که جهت رفع تاریکی چشم و دمعه و سبلاق را نافع است زعفران سنبل
هر یک دو درم دارفلفل یکدرم فلفل سپید کافور هر یک دانگی و نیم نوشادر نیم درم باز هم مثل سوده کحل دمعه توتیای
مغسول ده درم سبد بلیله زرد صبر هر یک چار درم فلفل نیم درم دارفلفل یکدرم کحل که دمعه مدر النفسه را صحیح است
کهد ارو توتیای هندی خسته بلیله هر دو مساوی با آب غوره یا سماق بسایند و خشک نمایند کحل که دمعه مسود را مفید است
در خمیر گیرند و در تنور بر خشت بسوزند تا که خمیر سرخ شود پس بلیله را بر آرند و پوست آن نگهدارند و زعفران ... ساخته
ساخته بکار برند کحل دمعه نور بطریق بلیله زرد در باران صبر هر یک یک جزو دارفلفل نصف جزو زعفران ثلث جزو کحل
الاستفار که جهت دیدن و خیره و تیره شدن آن نهایت موثر است و دانه خرما سوخته نیم درم خاکستر کنند چار درم
سنبل الطیب سه درم ... جوز و حب البان هر یک یکدرم با اسیل ... بکشند مگس ... اگر سبز شده و بسایند
و بکشند بر ملک ... کنند و کند اجزا ... کحل عزیزی از تالیف یونس ... صحت ...
که از ... نافع است که در ... علل ... نافع ... اقلیمیا ... توتیای
ترنفل یک ... هر یک ... هندی زبد البحر نوشادر هر یک یکدرم نیم مشک ... کحل عزیزی
که بصر را تیز کند و تاریکی چشم ببرد و دمعه و سبل را نافع است ... سوخته نیم درم اقلیمیا نقره ... نافع
توتیای هندی مس سوخته هر یک دو درم پوست بلیله زرد ... هندی ... دارفلفل نوشادر صبر سقوطری ...
زعفران سرطان بحری هر یک یکدرم ... نیم درم کافور ... مشک ... قرنفل ... کحل زردشیانی

بهتر است بعد از شستگی ریح نافعست و تحقیق این لفظ در سین گذشت گرفته شیر پستان است وزن آن بعد الف یا برص
سس سوخته شادنج مغسول هر یک یکدرم فلفل دار فلفل شحم حنظل زعفران هر یک یکدرم دو نیم زنگار برود و اقی هم
سقوطری هر یک یکدرم اقلیمیا دو درم **کحل وردی** از تالیفات جالینوس جهت قرحه و ظلمت بصر و حکه
شاره نافع است حافظ صحت عین سفیداب قلعی شسته ده درم اقلیمیا فضی صبر سقوطری شادنج و دیگر باشند مقناطیس
دو مغسول هر یک چهار درم افیون ایلیاسه نحاس محرق مغسول زعفران هر یک یکدرم کافور یک قیراط **کحل القرافلی**
جهت رفع بیاض سپید بیل است و داد مرگ زبان قلع میکنند نشسته سنگ مغسول نعوذ درم بورقی زبد البحر هر یک یکدرم
کر تعشار را مجرب است و از فلفل دار فلفل قرنفل جمله برابر **کحل** که حول زایل کند مجرب است سندروس جانی الوان بقدر خرده کنند
و قابل بسیار نزد و در ظرفی نهند و در روغن گل شیرچی اندازند و فتیله را بقدر نزد و بالای کم طاس لطیف فتی سی بنهند که دود
در وی و دخان در آن آویزد در صبح بر جا از آن دوده را جمع کنند و قدری عنبر و مشک در آن آمیزند و **کحل**
کنند بر شادنج مغسول است و معروف **بدواء الکاتب** است و جهت حفظ صحت چشم و ضعف تری و تقویت نظر
سود دهد و شیاف ابیض اسفیداج الوده هر یک یکدرم مر صبر اصفهانی هر یک باب یک درم هلیله زرد یکدرم آب غوره انگور
یکدرم کافور دانگی **کحل باسلیقون** در حرف الف گذشت **معجون فرح** ابتدای نزول آب نافع بود و منع جهت
زنجبیل هندیانه مساوی عسل لب برشته معجون بسازند **مطبوخ قنطوریون** نزول الماء از چشم باز دارد قنطوریون
دقیق ترنجبین هر یک شش درم سنجابیج مرض معتدل موز منقی بیست درم همه را در صد و پنجاه درم آب بجوشانند
که سوم حصه بماند پس صاف کنند مع مثقال ایارج فیقرا در بیفزایند یکبار میل آرند **فائده** و کیفیت حفظ قوت چشم
بدانند که هر چه مضر است مذکور میشود در جملهٔ صحت را اجتناب از آن واجب **و آنچه** بچشم ضرر دارد نیست
ملازمت دخان و غبار و باد گرم و سرد و نظر بر اشیاء صیقلی سفید که ضو را و نیز بر حسب غالب آید نظر مثل خیره که مقابل
آفتاب نهند و نگریستن بجانب چیزی که منحنی بیان نظر قائم باند و بلکه ترشند و نگریستن بسیار بر میان نقوش دقیقه
و قرارت خطوط باریک گریه بسیار قیء بسیار کردن اگر بر پشت خوابیدن خواب بسیار خوردن با امتلای معده و شب
و بیخوابی و اغذیه گرم و تیز چون کندنا و سیر و پیاز بیشتر خوردن و نمک طعام بسیار کردن و جماع کثیر و دوی کثیر
و تناول هر چه مضر معده و کشیده دارد و خوردن باد رنج و زیتون و هر که درشت و کشند بسیار و تناول مسکرات و بعد از
جمعیت کثیر البیج باشد میل در چشم نهند از زنده بلکه درین زمین چلکرده که ماند و **مرگاه** در آن جنیز در چشم ملازمند و عادت کرد است

باب سیوم در ادویه گوش

[illegible] باید که [illegible] کنند مصابرت [illegible] از چشم [illegible] اول [illegible] احتراز است [illegible]

بدانکه فاضلترین حواس ظاهری حاسه سمع است زیرا که تعلم علوم و قدرت نطق که صفت کامله انسانیست موقوف بر وی است تا نشنوند نیاموزند [illegible] است که گر با درزاد گنگ [illegible] احتیاط گوش که آله سمع است ضرور تر باشد و احتیاط آنست که [illegible] در هوای گرم [illegible] آب [illegible] و سایر آفات آلام خارجیه [illegible] محفوظ دارند [illegible] پاک [illegible] کنند با احتیاط و در هفته یکبار روغن بادام تلخ [illegible] بچکانند باشند که در حفظ صحت عجیب است [illegible] در هفته یکبار [illegible] حرارت حدوث [illegible] گوش [illegible] بچکانند [illegible] گرم کرده قطره سازند زیرا که [illegible] گوش [illegible] و حرکت [illegible] حمام [illegible] خصوصا [illegible] سمع [illegible] ضرر [illegible] گفته [illegible] گوش [illegible] باید که وقت خواب [illegible] گوش [illegible] برود در امراض [illegible] گوش [illegible] استعمال نکنند [illegible] چشم [illegible] قطره سازند باید که [illegible] حل [illegible] بچکانند [illegible] استعمال نمایند [illegible]

[illegible]

دوائیکه جهت کرم گوش نافع است [illegible] روغن گل [illegible] سپیده بیضه مرغ [illegible] مخلوط سازند [illegible] در گوش [illegible] گرم [illegible]

دوائیکه آب را که در گوش رفته باشد [illegible] بیرون آرد [illegible] قدر [illegible] روغن [illegible] دیگر [illegible] گوش [illegible] در آید و چسبان بود

تهوارا از عمل نبات شده و اگر طریق حالی نماند سیاره حقنه سازند پس الظرف گرمیست بقدر روز برند و هرگاه حرارت
در اندرون گوش کما ینبغی محسوس گردد چوب انفنگ بیرون کشند تا بنا بر ضرورت غلاف تجدید شود و در نشانی این عمل باید که
مریض بر جانب گوش مصطلح باشد تا آب بسهولت برآید و هرگاه آب اندک بود لیکن باشد که بنا بر حرارت خود بخود منجذب
شود و تحلیل یابد که بکتاب شیخ فی الدین ابن السراج و صاحب جبر بن بنفشه کرد دفعه تا کشند چوب را یا و برشد عمل را کوشند
بنا بر قصه فی الکبر حکما همین طریق اشعار نموده اند و بس **دوا اینکه** درد گوش را از سبب صفرا بود بنشانند زنجبیل
حنا گل معصفر صندل سرخ هر یک دو درم روغن گل سوسن بیست درم روغن گاو صد درم ادویه را اجزا کوفته بیخته و جمله
بهم آمیخته بجوشانند تا دو نیم تمام بسوزد در روغن بماند صاف کرده بمانند هر بار سه چهار قطره در گوش بچکانند
دوا اینکه در درد گوش اگر از سرد و تری بود و سرد دار دوای این ز روغن است بیشتر افتد عاقر قرحا سنبل بادیان
کوفته بیخته غرغره کنند با آب تخم تاگی خرد خشک کوفته بوینده با عطسه آید دوا ایضاً اگر روغن تلخ در روغن کنجد
در روغن کرنج و گلاب یکجا کرده بجوشانند فرود آورده قدری نمک سنگ زنجبیل و فلفل و شانک زرد یا کوفته
بیختا مداران روغن آمیزند و شیر گرم کرده در گوش بچکانند همین عمل کنند **دوا اینکه** جهت درد گوش که سببش
نزله باد و برودت بود برگ انبه تازه بر آتش گرم کنند و اندک روغن گاو چرب سازند پس بمالند و بفشرند و چند
قطره در گوش بچکانند و دیگر سبز کوفته و برگ انبه بجوشند پس گرم کنند و فشرده بچکانند قوی‌تر باشد و ایضاً سرگین
اسب و یا سرگین خر تازه در جامه کرده قطره چند بچکانند همین عمل دارد **دوا اینکه** ورم گوش را ببرد و منفجر سازد
[illegible] نبات [illegible] استعمال [illegible] برگ [illegible] بگیرند و بکوبند و چند قطره بچکانند چند نوبت چنین
کنند و ورم [illegible] آب [illegible] سپید پخته بالعاب حلبه یا اسپغول یا تخم کتان آمیخته همین عمل دارد **دوا اینکه** جهت جرب
گوش نافع است سیاه گره بعربی [illegible] گویند بریان کرده بسایند و در گوش اندازند و بالای آن قطره چند از آب لیمو
بچکانند و مداومت نمایند [illegible] بار [illegible] گوش [illegible] و اگر [illegible] خود بخود دفع [illegible]
و اگر بعد [illegible] **دوا اینکه** کرم [illegible] جلکنند و انقدر در گوش [illegible] شود
چند [illegible] گوش [illegible] گرم [illegible] حنظل تازه در آتش [illegible] شود [illegible]
در زخم بچکانند کرم بمیرد **دوا اینکه** [illegible] اگر از خشکی دماغ باشد دفع کنند زنجبیل [illegible] بادام
[illegible] درم شکر سفید [illegible] شیر گاو [illegible] دواء

[illegible]

در گرمی گوش یعنی گرمی گوش را نافع است بیخ تازه حنظل بکوبند آب بگیرند آن را گداخته قطره قطره در گوش چکانند [illegible]

دوا سکبه ورم بیرونی گوش را سود دارد و بعد فصد در گوش نهادن بیخ شوکران و زرچوبه بیخ [illegible]

سائیده طلا کنند **سرگاه** در گوش مانند آن بر وی بر نهند بر سبیل تبرید جزوی چسپیده چون [illegible]

و برس برآن بمالند و در گوش کنند تا دانه‌ها آن چسپیده و برآید و جز آن مطلق باشد و چون [illegible]

تا قوت غلطیه سوی گوش قند ممزوج است و اگر این جز اکتفا نکنند در گرمی تب [illegible]

و تبرید بکنند کما مینی آنکه اگر آب اندر گوش را دو دست بر گوش نهند و سر نگون زنند بر پا [illegible]

ورم بر دارند و بر یکپای بجهند تا آب بیرون آید اگر کسی از راه عدد و سیاه در گوش انداز دو وقت [illegible]

آید و اگر قدری بماند درد و دیگر آفات آرد روغن نیم گرم چکانند و دیگر تدابیر اخراج که گذشت عمل آرند [illegible]

تحلیل ریاح بارده غلیظه تقطیر کردن نافع است و کذا روغن خانزیر و روغن سداب و روغن بید انجیر و اگر این [illegible]

بیاز و تب سدر بدیر کنند یعنی سیر و تیز ... تحلیل افزودن تر سطر ... [illegible]

این اطبا ان نمایند **روغن تزب** مانند روغن زیت بر دو گویند گرم تر اند و روغن بید انجیر [illegible]

است و بادها گوش را محلل است ترب را جز در روغن بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن کنجد** [illegible]

کار می‌کند دوا کنند ... صبر ... حضض ... [illegible]

بجهت چهل درم ... **روغن بابونه** همین عمل دارد [illegible]

گذشت **روغنیکه** در دردهای حرارت بود بنشاند روغن گل ده درم روغن بادام شیرین پنجدرم [illegible]

بجوشند تا روغن بماند **ضماد** که ورم بارد گوش را سود دارد آرد حلبه بابونه را بیخ با موم و زیت [illegible]

ضماد که آنکه را الاذن یعنی گوش درد شدن گوش را نافع است ... [illegible]

شده بر نهند و عضو را بر بینه اصلی بر نهند **ضماد** که ورم بن گوش را ... [illegible]

گوسپند ... کوفته بیخته با آن سرشته و بر نهند **طلا سکبه** ورم پس گوش را نافع است صندل سرخ [illegible]

صبر زعفران هر یکی برابر بگلاب طلا سازند **طلا سکبه** مسمی است به **نرد** و تحلیل ورم [illegible]

و مسکن درد است و بعد فصد ... [illegible]

[illegible]

و با دوق سازند بر شکل بندقی پر باریک شیاف کنند و روزی اصلاح و وقت حاجت بشیر دختر فرو برند سنگ سائیده و قند
و تشقیع این مرکب جنس ایشان است از قسم و زیر پهلو اسرا سفتن نگذارد و سائیده شود **عطوس** که ده گوش را
فلفل بشد بکشاید پس از تنقیه کنند و صبر حب السورنجان با تنها با یک ساخته ادرنی نهند که عطسه آید **فتیله**
که جهت در گوش و ورم گوش نافع است تخم را زرد گرفته بجیه عسل سرشته فتیله بر این گرده در گوش نهند
فتیله که گرانی گوش را ببرد انجیر سپید فربه بشکافند و تخم و عسل بر وی جدا کنند و بوره و خردل را قوت تا که نرم
بسرشند و فتیله ساخته در گوش نهند و خردل را با انجیر اگر کوفته در گوش نهند همین عمل کند **فتیله** که از جهت کند نافع
است زیره گاو و دو خیر و عسل بجز بهم آمیزند و زنبه نخست فتیله ساخته بر آن آلایند و صبح و شام در گوش نهند
با عسل آلوده از جهت ورم و ضربه نافع است دیگر از آن زردتر بار یکساخته در عسل آمیزند فرو برد **قطور** که جهت
نافع دهد و چرک پاک سازد و از زردت صبر بوره ارمنی زرد انجیر دم الاخوین کنند و زنگار حب الحدید که دیگر
آمیخته در گوش چکانند بعد از آنکه چند نوبت با عسل چکانیده باشند و ایضاً فتیله با عسل آلایند و در بوره
آلوده در گوش نهند **قطور** که جهت گوش را ببرد لعاب حبه و تخم کتان و تخم مرو با شیر زنان آمیخته در گوش
چکانند و از یا بخیع **قطور** که چرک گوش پاک کند روغن بادام تلخ شب در گوش چکانند و روزانه در حمام
در گوش را بر خشت گرم در خانه از روی حمام نهاده تا هیم برآید **قطور جالینوس** که گوش را از ریم پاک کند و درد
بنشاند **بگیرند** انار و تخم و پر کنند و شیر تسعه و بوره انار را خالی کرده و بول کودک اندوخته بر آتش گرم کنند بچکانند
شیر چند ایام فرو کنند که گوش نافع است عسل که با آب خرفه کنند و در گوش بچکانند باز گوش را فرو گردد بر آن کنند
و دیگر روز چند نوبت همین بیان تکرار کنند و ریم را سوده دمیده و ملک نفط بسیار با سپیده بیضه جهت ریم
و ریم سفید است نهند که بر روغن گل معصر بیست نفط و قرحه زمین را پاک کند **قطور** که رطوبت چرک را از گوش پاک
بی مره دفع کند مانند بار ساخته و شراب کهنه آمیخته بچکانند **قطور** که قرحه دیرینه و چرک را سود و خل خالص
چند قطره بچکانند و صنعت وی چنانست که حب الحدید را در سرکه تر نمایند یکماه با شیر پس آن سرکه را بچکانند
که حل حب الحدید عبارت از آنست که حب الحدید را کوبیده در سرکه بشویند و خشک ساخته باز بشویند تا سفید شود
بشویند بعده خشک کرده در سرکه کهنه بریزند تا که بقوام آید **قطور** که قرحه را مفید است هم ایضاً بر روغن گل حل کرده
بچکانند بعده تنظیف قرحه بار با عسل ایضاً از زردت و دم الاخوین دکنند و عصاره لحیة التیس در ...

سازند و فتیله بدان آلوده برنهند و تقطیر مرهم مصری با قیروطی کبیر و مرهم احمر و آنچه جهت الحید و قرحه
را مفید است مرهم ها در حرف میم ذکر کنیم قطور که درد گوش که از سردی بود سود دهد آب سداب آب
مرزنگوش هر یک هفت درم روغن بابونه پانزده درم روغن فرفیون ده درم شراب کهنه بیست درم بجوشانند
تا روغن بماند قطور دیگر بهر درد گوش سیر پوست گرفته با زهره گوسفند بجوشانند و صاف سازند و نیمگرم بچکانند قطور
که درد حار را سود دهد روغن گل شش درم روغن بادام شیرین پنج درم سرکه ده درم باتش نرم بجوشانند تا سرکه بسوزد
پس نیمگرم بچکانند و گفته شد که در گوش هر چه بچکانند باید که نیمگرم باشد اگر چه مرض حار بود قطور دیگر جند بیدستر چهار
افیون یکدرم شیاف ابیض سه درم روغن گل چهار درم سرکه کهنه سه درم با هم ممزوج کرده در گوش بچکانند قطور
که وجع شدید را که از حرارت بود نشاند کافور افیون هر یک طسوجی در روغن خلاف حل کرده در گوش بینی بچکانند و
سپیده بیضه نیمگرم چکانیدن ازکه و شیر زنان نیمگرم در تسکین درد عجیب الاثر است قطور که درد بارد حار را مفید است
زهره گاو تازه دو مثقال روغن خیری ده درم بجوشانند تا تری زهره برود قطره در گوش چکانند قطور که از
درد وی بود و قرار نافع است کندر زعفران فرفیون جند بیدستر خربق سپید هر یک سه درم نطرون هر یک دو درم تخم
کرفس بخته در شراب حل کرده بچکانند قطور جهت طنین و دوی شحم حنظل یکدرم بوره ارمنی نیم درم جند بیدستر زراوند
مدحرج هر یک یکدرم و نیم عصاره افسنتین قسط فرفیون هر یک دانگی و نیم کوفته بیخته زهره گاو سرشته گلولها سازند
و وقت حاجت بروغن بادام حل کرده دو سه قطره بچکانند قطور که طنین را نافع است قرنفل نیم درم مشک دانگی
با ابجوش بسایند و بچکانند قطور جهت طرش خربق سپید یکدرم جند بیدستر نیم درم نطرون دانگی کوفته بخته با سرکه
بیدانجیر بچکانند و قطور آب برگ سپستان و قطور آب ترب که با عسل جوشیده بود همین عمل کند و تقطیر روغن
بادام طرش را که از خلط غلیظ بود سود دهد و سایر مرارات خصوصاً مراره معز بروغن بادام نیز قطور
که شیره را که در گوش پیدا شود و با قربان شیده بود نافع است افیون قیراطی در شیر حل کنند و نیمگرم بچکانند تا شیره
نیز بود قطور که سیلان خون از گوش باز دارد انار مع پوست در سرکه خیسانده بپزند و بچکانند و تقطیر آب
بارتنگ مع اقلیما و اقاقیا نیز حابس است بدانکه چون خون شاید که گاه بوقت افراط و خوف
غشی قطور که خون را که در گوش بسته باشد شیره گزینه که نیمگرم بچکانند قطور که کرم بکشد
خواه از خارج در گوش در آمده باشد خواه همانجا پیدا شده شیره برگ شفتالو و شیره پودینه

تنها یا مرکب بچکانند و اگر قدری سقمونیا نیز آمیزند قوی‌تر باشد و شیر دختر تنها و شیره بادام تنها و جمیع آب در ارواحات
تنها نیز قاتل آن است و تقطیر آب **کماد** جهت درد گوش که سببش آفات سرما و هوای سرد باشد بنفشه و زیت ادر بگیرند تکمید
کنند و تکمید به دیگر چیزهای گرم همین اثر دارد **کماد** درد گوش که سببش ورم خارج از صماخ بود پارچه پشمین نرم
بیکرم آلوده بر بندند و گلند روغن شیره بود نمک گرم کرده تکمید نمایند **کماد** جهت درد و ورم در گوش که سببش ضعف
خام بود باید که تنقیه کنند بعد قوی هر گاه ورم گوش رسیده تمام صغر بابونه بجوشانند و بسفنج یا نمد تر گرم کرده
یا ابن ملح ... مثانه گاو داغ ... حوالی گوش و پس گردن تکمید کنند **مرهم مصری** جهت قروح اندرون
گوش ... ضعف درم عسل ... درم ... باهم بجوشانند تا بقوام آید سپس دو درم زنگار سوده بر آن افشانند و مرهم
و فتیله در آن آلوده در گوش نهند **مرهم مصری نوع دیگر** زنگار عسل بگیرند جمله برابر بجوشانند تا بقوام عسل آید سرکه
در دهن گاو قدر حاجت نهند مرهم **باسلیقون کبیر** جهت قرحه گوش موم زیت طل زفت رومی چهار وقیه مر
و قسط ملک الملک ... هر یک دو وقیه زیت ده رطل موم را در روغن زیت بگدازند و بعد از آن سرشته فتیله بیالایند
در گوش نهند **مرهم احمر** قرحه گوش را نافع است مرداسنگ زیت هر یک ده جزو مرکب ده جزو باهم آمیخته بر آتش
شود و اگر بر آتش بنهند زود غلیظ شود و باید که بعد غلیظ شدن ... حرکت باشد تا مثل مرهم اوراق اصحاب یمین ... رخت
بسیار نیز بزند و فتیله بر نهند و این مرهم ... بکار برند که قرحه گوش کنند و ... بود **مرهم ابیض** که قروح گوش را
نافع است و سوزش نشاند سفیده اندر موم هر یک ... روغن گل دانگی دو جزو موم را در روغن بگدازند
در ... بنهند ... گداخته ... اندک اندک سفیده ریزند و ... سفیده ... نیم ... خوب آمیخته گردد
پس بفتیله بر نهند **نطول** گرانی گوش ... بسبب ... باشد ... بسبب بخار رود کند بابونه اکلیل الملک
قیصوم هر یک ده درم تمام ... گل سرخ پوست بیخ ... پوست بیخ کرفس هر یک ... درم ... ببیع
بجوشانند تا ... آید ... در گوش ... دارند و ... انکباب کنند و ... غلیظ ... هم ...
می باید ... نطول که درد گوش را که سببش ریح غلیظ ... باشد ... ساعت ... و ...
باشد سود دارد ... بابونه اکلیل الملک ورق ... جوش ... تمام قیصوم ... بجوشانند و ...
طبیخ ... نیز همین عمل دارد **نطول** که نقصان ... سمع را که سببش خلط غلیظ ... باشد
و ... سبب ... کرفس ... در آب بجوشانند ... و ... سپس ...

نبند تا نبار و در گوش بر رود لطول که طین و دوسی را که سبب آن انصباب خلط بود سود و بعد تنقیه دماغ نوع نخ
افسنتین مرزنجوش صعتر بجوشند و انکباب نمایند لطول که تحلیل مواد بارد و تقویت عضو کند جهة زوال حکة
وجه در اعضا دیگر برگ آس ست گل بابونه افسنتین روی مرزنجوش اسطوخودوس مشکطرامشیع عصفر حنا جعده
خشک اهیل فطراسالیون تخم انجدان حوزالسرو کما فیطوس تاتر شیشعان سیسنبر بودینه جمله یا بر چه آنها بهم
بجوشند و حوالی گوش یا بر عضو ماوف ریزند و جهة ورم در بیخ و بن گوش انکباب برنجاراین نیز نمایند

باب چهارم در امراض بینی و آنچه بدین محل تعلق دارد و وانیکه رعاف بند کند

اگر سبب او غلبه حرارت دگرمی آفتاب باشد صندل سفید تخم کاهو تبه بیخ با بره بانسه هر یک یکدرم تخم خرفه
با ترکرده و ضماد نموده بو نشاند دیگر هلیله کل معصفر آبار زخام برابر سوده با آب سوط کنند از قسم کف بند
بند کنند دیگر گچ کهنه با آب سائیده بر پیشانی طلا کنند دیگر آمله شده رم دو سیر آب ترکنند چون نرم
گردد با آب بسائند و شکر سفید درم اندازند و تر شده و آمله کوزه تارک گذارند و بعد اشند کرم او از
سیر نشست و چهار تولو است دوانیکه رعاف را که سبب خون قیقان رگ باشد سود و هم پوست بلوط پوست
درخت کچنار خشک مساوی سوده سوط کنند دیگر برگ چنبه زنبیل او دوغن چرک مساوی سوده بر جبهه طلا
نمایند در حالت رعاف در سعوط و ضماد و فتیله و نفوخ همین آب نیز بیابد فایده رعاف را که در تنها دعمد بجز ان
افتد تا ممکن بود حبس نکنند و چون ضعف طاری شود و باید بست و بستن بر دو بازو در ران و خصیتین از فرق سرین یا
محکم حبس میکنند و کذا اگر رعاف از سوراخ چپ بود زیر پستان چپ و اگر راست بود زیر پستان راست کرد و یا شاخ
حجامت نهند و کلید بر آن انکه کلک زنند یعنی خون بگیرند تا جذب بالا تنقیه حاصل آید دوانیکه خشم را
سود و بر روی آنست که منفذ نفس تنگ شود و از ترشح بلغم غلیظ مجری بینی بسته گردد و گشاده اراک بر نکند
ابر نکس چوب نار مطلی نمک سنگ برابر روغن تلخ بزنان مجروح جوشانده در روغن عمد کرده در بینی چکانند دیگر
کلونجی دیل افر سائیده بر بام مادیگانند دیگر بول شتر بر بینی بچکانند دیگر بول بزبار ده سوط کنند آن قروح که جز
ریشه سیه کشنیز اجوائن نمک سنگ نیم درم جیل جبرک هر یک یکدرم مشتری همه ذکل مراده تحسیل نال بیل هر یک شش درم که مهنت درم
کو فته بجیه هر روز دو درم بخورد دو ای که جهة بند شدن بینی ذرکام تیج سنقید آن کنجه حیة بیره یا بیستر حاب ابیت نیسب
هر یک یکدرم تخ بتوج دانه الایجی خرد هر یک یکبار ما تک قند سیاه کنبه بست و چار درم گرد ارای زنده و خیام کرده با سو نیم دیرد او ازام

صبح یا وقت خواب دوائیکه برای بینی دور کند جزو ادرار بینی لیسا نسو نقل بر یک یکدرم گرفته بخته با سه
بخورد و نشانش بیشتر در روز سعوط کند دوائیکه جراحت بینی دفع کند پوست درخت سرس سایده بخورشانند و تا آن
آب جراحت را بشوید و ریش تنفد هم باید دیگر آب برگ چینه و آب عنب الثعلب و عصاره حی العالم و قدری اسرنگ ترتیبی سود و در
مالند ریش تر بحت یا بدو دوائیکه ناسور بینی را سود و بر آن گوشت زائد بود که در بینی بهم رسد زنگار نوشادر
زنجار یکی کرده بشسته آمیزند و فتیله ساخته بر آن آلوده در سوراخ بینی نهند و از گوشت زیر بینی را بر آرد سعوطیکه رعاف را
حبس کند کاغذ سوخته پوست تخم مرغ سوخته اقاقیا از و کرم ستر که سوخته پوست انار ترش کندر از هر یک سوخته مازو مقول
هر یک یکجزو کافور ربع جزو کوفته بخته با آب بادروج در بینی چکانند و عصاره کراث و عصاره ... تنها تنها یا مرکب سعوط کردن
همین عمل دارد و کذا سعوط عصاره سرگین خر مجرب است و کذا آب سیر و لبسر که ممزوج کرده استنشاق نمودن ... و بر زردار سم
رنگین در اطراف لیسبن سعوط کردن را ربیکه نف زایل کند مجربست بول خر بچکانند فانه لایخلف البته و
استنشاق خمر ریحانی سعوطیکه بطلان شم زایل کند شونیز زیره کلکک تخم حنظل جند بیدستر جلبه برابر
جرب سازند عدس با شیر ... آن بروغن زنجیرتیل بسایند و بچکانند و اگر نرین سعوط در دماغ بیجا روغن گل
نسیط کنند و آب گرم بر سر ریزند و باید که مریض ... استنشاق این دوا ... بر آب ... تخجیبیا ...
داره و سعوط را با استنشاق بالا کشند تا فعل دوا کما حقه بر آید کند و بارچه با گرم تر کرده بر سر باید بست و در این ضماد طبخ
در جملة سعوطها رجاء دمی دارند و تقطیر آب چقندر در ... نفع مفتح سده است سعوطیکه نافع است زکام ... بوی
حس کند و بوی نیک نه جند بیدستر مدام بچکانند نوعی دیگر برابر بوی نیک در یا بر بوی بد ... مشک گرم بچکانند
ضماد که بر سر و جبهه نهند رعاف مفرط باز دارد خاصه که نخست آب سرد البرد بر سر ریزند و عقب آن تضمید
نمایند مازو سبز پوست انار گلنار خشک هر یک یکجزو عدس مقشر دو جزو صمغ عربی کوفته بخته با آب ... گلاب
سرشته بر تارک سر و جبهه نهند و اگر خرقه کتان بگلاب که به برف سرد کرده باشند تر کرده بر تارک نهند حبس کند ...
بخته ضماد کردن نیز مناسب است ضماد که همین عمل کند گل ارمنی عصاره لحیة التیس گلنار عدس مقشر هر یک یکجزو
کافور افیون هر یک ربع جزو کوفته بخته بسرکه انگوری سرشته بر تارک گذارند و اگر برگ خلاف و برگ کرم ... و
گلسرخ تر ... آب خرفه یا آب ... بر جبهه و تارک سر ضماد نمایند همین عمل کند طلائیکه رعاف را
سده ... زعفران هر یک ... گل ارمنی خطمی لادن کوفته بخته با آب ... سرشته

نخست بنفشه بینی بدست رمهت کنند تا بزور بتمه تجه در بینی که از خود را و آن این خلاط استعمال سازند بالف
فتیله که رحت بازدارد و گلنار کرده آسیا مازو هر یک نیم درم افیون دانگی کوفته بیخته بعصاره بارتنگ حرشسند
زنجیا عنکبوت گرد و ساخته در بینی نهند بعد آنکه بینی را بگلاب سرکه شسته باشند فتیله که همین عمل کند مازو سوخته
اندر سرکه و درم زاج سیاه چهار درم شب یمانی شش درم کافور دانگی کوفته در حریر بیخته از فتیله کتان بعصاره بارتنگ خرچنگ
آلوده در بین دوا گردانیده در بینی نهند فتیله که همین اثر دارد کاغذ سوخته پوست تخم مرغ سوخته اقاقیا
پوست انار هر یک دو درم کوفته بیخته بآب بادروج یا آب سلق تحلل کرده فتیله بران بر نهند فتیله که این
عمل برد از خرقه کتان فتیله سازند و بدو خم کنند زاج مصری باریک ساخته بران افشانند و بر نهند و هر گاه
نفث خون بسیار باشد بسیار بود که فصد قیفال حبس رعاف کند تا خون اندک گریزد و فصد باریک نمایند
تا در زمان طویل خون قلیل برآید و بعضی بر آنند که اکمل باشد نیند و خون آن قدر بگیرند که غشی افتد و خون
بنابر تنفیذ توهم که بر غشی وجب میکند خود بخود حبس شود و لیکن تا ضرورت قوی داعی نباشد این
جراءت نتوان کرد فتیله که کهنه بینی بیرد درم پوست انار ترش هر یک دو درم قصب الذریره
زعفران هر یک یکدرم و نیم زاج قرنفل هر یک یکدرم فتیله را بشراب ترکنند داروها کوفته بیخته بران آلوده در بینی
نهند فتیله که رفتن بینی را نفعه زاج سیاه شب یمانی مازو دم تر بال سوخته هر یک یکدرم را نوم طویل
شش درم کنند را دو ثرده درم جمله کوفته در دو من آب بریزند و بپالایند و باز بجوشانند تا بقوام آید و فتیله را
بران آلوده در بینی نهند و مکرر همیکنند فتیله که خشم را سود دارد سنبل صبر کبریت قرنفل کوفته بیخته با آب
برادنیه سرشسند در بینی نهند بعد از آنکه بینی را بگلاب و سرکه چند نوبت شسته باشند و اگر شونیز را بریان نمیسند
و یکسا زود در سرکه کنند خیسانند و با قدری روغن زیت در بینی چکانند همین عمل کند و کذا اگر فتیله بران آلوده
بر نهند نطولی که سده بینی بگشاید لادن چوب گز شونیز بکوشانند و سر بنجار آن فرود آرند یا بوی گل کنند هر که
جوشانیده سر بنجار آن دارند نفوخی که کند بینی برد شک زاج قرنفل بسباسه کوفته بیخته در بینی دمند و این اعظم
نفوخ خشک رعاف حبس کند گلنار ماش خشخاش سوخته هر یک نیم درم اقاقیا نیم جزو بسیار باریک ساخته در بینی دمند
دیگر رعاف بنبندد حضض در خرقه کتان پیشته بسوزند و خاکستر را در بینی دمند دیگر که تا بحد وجهی بست آبگینه
بینی دمند موی سیر مرده پس فتیله سپیدی بیضه ترکرده در اوراک تحرق گرد بند بیه بر تر بینی نهاده بنده بیلم افشر

کر مزاج بینی از طب ازاذن و دیس ازطین است پس هیچ تا نکه بود به او کوشن اصل بایدوا دو حجیم اصل بترتیب
او و بینی باید که معتدل نهایا بود **باب ہفتم در ادویه لب دو اینکه** بیاض لب را نافع است روغن بادام
و ضیمری یا یاسمین و خلوق و بینی چکانند بعد تنقیه بلغم و از بقول و هریسه و امثال آن پرهیز کند **دو اینکه** تشقق
و تقشر و جفاف لب را نافع است قیروطی و دیگر ادهان و شحوم بمالند بر لب و ناف و مقعد را بروغن بنفشه چرب ارند
و این مرهم مجرب است اسفیداج مازو نشاسته کتیرا باریک ساخته در پیه ماکیان سرشته بر لب بنهند و هرچه لب را گزد
عقب آن بپرهیزند اتو ... تخم مرغ بر آن چسبانند تا از هوا مصون دارد و از هرچه صفرا انگیز است پرهیز کند و اینکه
بواسیر لب را مفید است عدس بابونه اکلیل خطمی اندر آب بپزند و بکوبند و با سفیده بیضه و پیه ماکیان مرهم سازند و بنهند
بعد فصد قیفال و چهار رگ و تشرب مطبوخ افتیمون و اگر رنگ بواسیر سیاه باشد بر لب نیز نشرط زنند و از حجامت
و بعد نشرط ... بمالند تا خون بند شود و اگر بواسیر سرخ رنگ باشد از نشرط زدن در او و انگشتان پرهیز کند و بعد
تنقیه ضماد مسطور بر نهند و این مرهم مفید است مرداسنگ اسفیداج زعفران شب باریک ساخته با روغن بادام
و شمع گداخته بسرشند و بر نهند **دو اینکه** آماس گرم لب را نافع است حضض با دنیه آرد جو گلاب عنب الثعلب ضماد نمایند
بعد فصد و اسهال و در انتها قیروطی که از روغن بادام و موم ساخته باشند بر نهند و باب گرم تکرار بشویند و دیگر که آماس
بلغمی را نفع دهد شبت بابونه اکلیل با عسل طلا کنند **و دیگر** که آماس سوداوی را ... و مرهم ... در سرطان
مستعمل است بکار برند و تقلیل غذا و ترک عشا و جماع و حبس شیر سازند **دو اینکه** بخور لب را نافع است ... اگر خون
شود یا از صفرا هرچه در ورم گرم گذشت بکار برند **دو اینکه** قروح لب را نفع دارد مرهم اسفیداج
بر نهند و ایضا قیروطی از ... و مرداسنگ و موم و روغن ... ساخته ... لب را هرچه
در آنکه ... گذشت نفع دارد **دو اینکه** اختلاج لب را نافع است اگر مشارکت فم معده بود و مقدمه تشنج
باشد یا غثیان و فواق بود و اگر مشارکت عصب بلغمی بود مقدمه لقوه و صرع بود و با افت دماغ باشد
درین دو قسم تنقیه عضو مشارک کنند و از مرض ... هرچه در باب اختلاج مطلق گذشت بکار برند و اگر سبب
زکام ریح ... مفتحات بمالند و جند بیدستر در روغن بابونه ساینده سریع الاثر است و اگر سبب خون
بود که در رگهای باریک لب امتلا آرد و مستحیل بریاح شود بعد فصد قیفال و چهار رگ
جهت تفتیح مسام محللات ضماد کنند و تقلیل غذا نمایند و سوء مزاج را با ادویه مضاده

دوا ببندد **باب ششم در ادویه دندان و لثه** و تحت تدبیر حفظ دندان [illegible] صحت آن را
در چند سبب که هشت چیز را رعایت کند **یکی** آنکه حذر کند از تعفن و فساد در معده خواه به سبب [illegible] طعام
طعام بود و خواه به سبب نزول [illegible] و فساد [illegible] چون شیرینی‌های [illegible] و [illegible] سوء تدبیر تناول [illegible] **دوم** آنکه الحاح
بر قی نکند خصوص که ماده [illegible] حامض بود **سیوم** آنکه از مضغ چیزهای [illegible] خصوص که شیرین [illegible] باشد چون ناطف
یعنی حلوا [illegible] و چون [illegible] خشک اجتناب کند **چهارم** آنکه چیزهای سخت [illegible] بدندان نشکند [illegible] دندان نرم کند
میکند از [illegible] **پنجم** آنکه هر چه شدید البرد بود [illegible] دارد خاصه بر حار [illegible] [illegible]
خاصه بر بارد **ششم** آنکه دندان را پاک [illegible] هر چه مابین دندان بماند بخلال پاک کند [illegible]
دندان را و دندان را [illegible] **هفتم** آنکه بعضی چیزها که منافی صحت دندان است [illegible] چون [illegible] احتراز از [illegible]
[illegible] که [illegible] یعنی [illegible] مضرترین اشیاست بدندان و لثه **هشتم** آنکه مسواک ملازم باشد [illegible] استعمال
[illegible] و [illegible] استقصار نکند که [illegible] و [illegible] آب بدندان می‌برد [illegible]
[illegible] نوازل [illegible] معده [illegible] مسواک از چوب [illegible] یا از چوبهای [illegible] دیگر باشد تا که از
حقیقت آن چوب اطلاع باشد استعمال نباید کرد زیرا که دیده شد که بعضی چوبها [illegible] رسیدن بدندان دندان را
ساقط میگرداند و استعمال مسواک باعتدال جلا میدهد اسنان را و قوت میدهد [illegible] و از جمله حفظ صحت دندان
آنست که وقت خواب روغن گل [illegible] بمالند و ایضا در هر ماه دو بار مضمضه کنند [illegible] که دردی [illegible] اصل [illegible]
مطبوخ [illegible] فایده [illegible] صاحبه [illegible] الاسنان و کذلک [illegible] مخلوط بعسل [illegible]
[illegible] دندان [illegible] و لثه [illegible] و کذلک [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] که [illegible] سازند و در خرقه گرفته بدندان [illegible] دندان [illegible] از دانک [illegible]
بعسل [illegible] روغن گل [illegible] دندان [illegible] که [illegible]
[illegible] و ایضا [illegible] سوخته و باریک سائیده بر دندان [illegible]
تریاق الاسنان [illegible] دندان [illegible] درد دندان [illegible]
سود دهد [illegible]
بعسل [illegible] دندان [illegible] **دوائیکه**

در تسکین درد دندان را نافع است فلفل عاقرقرحا مویزج زنجبیل مساوی گرفته نیم کوفته بسرکه بجوشانند و اگر عسل
آهنی گرم کرده چند کرت بر دندان نهند درد ساکن شود دوای دیگر جهت درد دندان که بسبب حرارت باشد
افیون نیم دانگ در روغن گل حل کنند و قدری پنبه بدان آلوده بر دندان نهند و اگر عاقرقرحا و کافور
گل حل کنند و پنبه بدان آلوده بر دندان نهند همین عمل کند و اگر بر بیخ دندان نشتر زنند یا علق چسبانند
دوای دیگر درد دندان سوراخ دار را نافعست فلفل عاقرقرحا بالسویه بگیرند و باریک ساخته
در سوراخ دندان نهند دوای دیگر کندر با مصطکی کنند و گوشت رفته بر دیابند دم الاخوین
مساوی کوفته بیخته بسکنجبین عنصلی سرشته استعمال نمایند دوای دیگر درد دندان را ساکن کند عاقرقرحا مویزج
شیر ... تخم ... کشنیز تازه ... مثقال شیرگاو ده مثقال جوشانیده ... بر دندان نهند
و اگر ... سیاه ... بر دندان نهند همین عمل کند دوای که قلع آسان کند
... بر دندان نهند که قلع او مطلوب باشد و بر دندان دیگر ...
از بیخ ... و اگر عاقرقرحا در سرکه ... بسایند و حوالی دندان ...
انجا بر نهند زود بر کند وایضاً دردی سرکه ... دندان ...
... حوالی ...
اگر دندان متآکل باشد تخم ... بسرکه بجوشانند ...
فایده در درد دندان اگر از ... باشد ...
تخم ... عاقرقرحا ... وایضاً اندک زیر ...
برگ ... کوفته کرده در جامه بندند و زیر دندان گیرند دیگر ...
ملایم کنند تا گرم شود پس بیرون آورده زیر دندان گیرند ... درد دندان ...
... و گلاب ... مضمضه نمایند ... دوای که جنبش دندان ...
... برگ گل ... جوشانیده مضمضه کنند و اگر ...
است و اگر سبب حرکت رطوبت بود صندل فلفل مازو ... دوای که ...
دندان را ... گرم ... تخم ...

بگیرند و ایضاً موم زرد در آن نهند و اگر در بلغم ترشی بود گرد در سلم معده جمع آید تنقیه معده نمایند و دندان بر و غن
گل و ایام چرب دارند **دود دیگر** کرم دندان را نافع است دندان را که بسوزد کرم بیخ دندان را بسیار ضایع کرده باشد
بیارند بیخ و برگ و شاخ و گل و بار کتاب تازه و تر از گرفته شیره بگیرند و بآن غرغره کنند و مضمضه نمایند چند روز
متواتر خاصیت بر کنار **سنون سورنجان** صفت سنانی نافع باشد سورنجان قرنفل سعد کزمازج پوست
بلیله زرد صندل سپید گلسرخ مساوی کوفته بیخته سنون سازند **سنون** که حافظ صحت اسنان است شاخ گوزن
سوخته کزمازج سعد سنبل هر یک چهار درم نمک اندرانی یکدرم کوفته بیخته سنون سازند **دیگر** که دندان را از چرک
پاک کند نمک اندرانی جو سوخته زبد البحر صدف محرق مساوی کوفته بیخته سنون سازند **سنون** که دندان متحرک را
محکم کند گلنار آمله خشب بلسان اقاقیا مساوی کوفته بیخته سنون سازند **سنون** که نافع است جهت درد دندان که
سبب آن ورم لثه بود تخم خرفه کشنیز خشک سماق عدس مقشر صندل سپید عاقرقرحا کافور مساوی کوفته بیخته
بر لثه و دندان **فشانند** بعد از آنکه گلاب سرکه را یکساعت در دهن نگاهداشته باشند **سنون** که بیخ دندان سخت
کند و خون باز دارد شاخ گوزن سوخته نمک اندرانی سوخته پوست بلیله زرد گلسرخ هر یک یک درم گلنار یکدرم
کوفته بیخته بر لثه و دندان افشانند **سنون** که برای بیخ خورش کند و خون رفتن باز دارد و دندان را محکم کند
بلیله بلیله آمله مقشر گلسرخ اقاقیا خشب بلسان قرظ طباشیر عاقرقرحا مساوی کوفته بیخته سنون سازند **سنون**
که لثه و دهن را نافع است خشب بلسان سوخته یکدرم نمک بریان دو درم سماق شش درم کوفته بیخته سنون سازند
سنون الملوک در درد دندان نافع باشد و بوی دهن خوش کند جوز السرو [illegible] عاقرقرحا مساوی کوفته بیخته استعمال
نمایند **سنون** که ناصور بن دندان را اصلاح کند بیخ سوسن عاقرقرحا هر یک یکدرم خشب بلسان گلنار مازو سماق
هر یک دو درم کوفته بیخته سنون سازند **سنون** که زردی و سیاهی از دندان ببرد و بوی دهان خوش کند کزمازج زنجبیل
زبد البحر دار فلفل عاقرقرحا هر یک دو درم نمک بریان ده درم جو سوخته بست درم کوفته بیخته سنون سازند **سنون** که ورم
لثه و ناصور را سود دارد کات سفید قسط شیرین ترتیا بریان زنجبیل مساوی کوفته بیخته سنون سازند **سنون**
که خون لثه باز دارد و دردی که بود و بوی دهن خوش کند خشب بلسان نیم درم مروارید نیم درم کبریت ده درم کوفته بیخته سنون سازند **سنون** که جهت
درد دندان که سبب آن رطوبت بود سود دهد فلفل دو درم سعد دو درم برگ مورد [illegible] یکدرم عاقرقرحا زنجبیل [illegible] هر یک یکدرم کوفته بیخته
سنون سازند **سنون** که سیلان خون از بن دندان باز دارد کات سفید فوفل گلنار گلسرخ دم الاخوین

سنون

سماق مساوی کوفته بیخته وصباح بگلاب وآب مضمضه کنند **سنون** که دندان سیاه شده را سپید کند
پوست طبلیزرد ده درم فلفل چهار درم تباشیر ده درم سانج هندی دو درم بادام سوخته هشت درم کوفته
بیخته بر دندان مالند **سنون** که لثه را محکم کند ورطوبت خشک سازد گلنار ده درم نوشادر دو درم مویزج
سه درم مازو یکدرم بوره سوخته ده درم نمک ابیض شسته وسوخته سفید درم کوفته بیخته استعمال نماید **سنون**
که دندان را سپید کند وبوی دهن خوش کند زبد البحر نمک بریان هر یک ده درم عود سوخته جو سوخته سفال چینی کزمازج
گلنار عاقرقرحا قرنفل سازج هندی گلسرخ سعد سماق هر یک پنج درم نرد طویل سک حب الآس هر یک سه درم
کوفته بیخته بر دندان مالند **سنون** که بخش تنک اگر بن دندان و در دهن پدید آمده باشد به تناول ادویه
مختصه در این دو استعمال نمایند بصلاح آید زراوند مدحرج برگ مورد کندر سعد گلنار بیخ سوسن دم الاخوین مازو
مساوی کوفته بیخته بکار برند **سنون** که لثه را محکم کند وبوی دهن خوش سازد وقلاع را مفید است اشیاف مامیثا
طباشیر لسان الحمل تخم گل پوست طبلیزرد گلنار برگ زیتون کزمازج شب یمانی مساوی کوفته بیخته استعمال نماید **سنون**
که اکله وناصور بیخ دندان از سودا وخون رفتن باز دارد نوشادر بیخ سوسن زرنیخ سرخ عاقرقرحا مساوی کوفته بیخته
استعمال نمایند **سنون** که همین خاصیت دارد بیخ سوسن عاقرقرحا هر یک یکدرم شب یمانی گلنار مازو سماق هر یک
دو درم کوفته بیخته بکار برند **سونیجان** که دندان متحرک را محکم کند مرزنجوش شب یمانی نشاسته گلسرخ سماق پوست انار
ترش استخوان هلیله سیاه گلنار مازو کزمازج مساوی کوفته بیخته بر دندان فشانند **سونیجان دیگر** که اکله دندان را
نافع است پوست انار ترش وشیرین هر یک سی درم نمک هندی نوشادر هر یک پنج درم مازو گلنار شب یمانی کاه سوخته
عاقرقرحا هر یک دو درم سماق پانزده درم کوفته بیخته طلا کرده بر آتش نهند وگلوله‌ها سازند در سایه خشک کنند وقت حاجت
دیگر باره بکوبند واستعمال نمایند **سونیجان** که استرخا ورم لثه را نافع بود ودندان را از چرک پاک کند پوست انار ترش
دو درم گلنار زرد چوبه سماق شب یمانی مازو هر یک یکدرم کوفته بیخته استعمال نمایند وسونیجان لقطیر نامیست وبعضی سنون گویند
افتاده **سلاقه** که ورم لثه واسترخا را نافع است اقاقیا شب فرفیون زرنیخ انار زرین سماق جلنار بجوشانند و با
آن تمضمض کنند **سلاقه** که همین عمل کند برگ مورد جوز سرو گلنار مازو در آب بپزند وبسر که تمضمض کنند مضمضه که از ورم
وحرکت دندان وقرحه لثه وزبان ودهن ودندان درد وخون آمدن از بیخ دندان نافع است برگ زیتون برگ حماض ورق سماق
در آب خرفه سبز ... کشنیز تر عصاره ... هر یک قدری ممزوج کرده یک قیراط کافور اضافه نموده استعمال کنند

نفع بعضی سنونها که دندان را سپید کند ... ساده که ... در بیخ ... مالید
سنون ... بیخ دندان ... ساده ... سنون ... بیخ ... سفید ... بکار ... بیخ ... سنون ... سلاقه ...

مضمضه که درد دندان متحرک آنرا نفع دارد چوب آس بیخ کبر بیخ کاکنج جوز سرو گلسرخ برادهٔ دندان فیل سماق
برابر گیرند و در سرکه پخته مضمضه کنند **لصوق** که لثه و دندانها را محکم کند و سرخی آنرا نفع دارد گلنار طباشیر گلسرخ
کزمازج بالسویه باریک ساخته بچسپانند بر لثه **انتباه** بسیار باشد که گوشت بن بیخ دندان دراز شود بالای دندان
سبز گردد و چرک در زیر وی جمع می‌شود و ریم برمی‌آید و در اینحالت حسن تدبیر آنست که زاید را بناخن گیر قطع
کنند و هرگاه یک دندان نزد دیگر در آید بنا در زیاده تدبیر وی قطع اوست بآلات مخصوصه یا بر دلک ساختن
و هرگاه خارش در دندان پدید آید در هر سبب که باشد تنقیه بدن و دماغ باید کرد و تحسین عنصلی مضمضه باید نمود
و هرگاه دندان در خواب سایده شود خلاص این را خبیر الاسنان گویند و تدبیرش تنقیه بایارج فیقرا و غرغره و تقویت
دماغ و اعصاب بروغن قسط و خلوق بر گردن مالیدن لان هی حتی مبداء الفضلات تسکین **بیان ادویه که دندان**
کودکان بآسانی برآورد روغن مسکه و پیه و مغز ساق گاو و مغز خرگوش پخته بر لثه مالند و شیر
مالیدن مجربست و هرگاه اثنای رویدن دندان درد زیاده شود و عصاره تشنج و غلبه هم بریزند و همگیم کنند
و انگشت بدین چرب نمایند و با شنگی بر فک نهند و چون دندان برآید بر گردن نیاگوشن فک هم و روغن چرب نمایند
و اگر قطره روغن نیمگرم در گوش چکانند بهتر باشد و طفل را از مضغ باز دارند تا ماده دندان تحلیل رود و دلک بر دهان
نمالند **باب پنجم در ادویه دهان و زبان و حلق** و منفعت حلق در باب قلاع باید دید **و ادویه** قلاع را که حرارت
سوداوی بود تخم خرفه بار برگ و رطب باشیر رنشاده و عدس مقشر و تخم خرفه کشنیز خشک سماق حنا و عاقرقرحا جوز برابر کوفته
بیخته در تنگه دهن با برند و بمالند و بعد دیر گلاب دهن گیرند و زبان معتدل بود و شسته
بیدانه و مر عقب لعاب روغن گل و روغن دیگر هم در حسن آنکه در قلاع احمر اول حرارت بار نشود بفصد یا حجامت یا حقنه و ادویه
قلاع ابیض با نافع است نمک و زنگار انگبیز و بدین بمالند و بعد از آن رفع یا از آن که در دهن گیرند و رفع بطبیخ عاقرقرحا
و مویز منقی مضمضه کنند و اگر با میوان و بلیله و عاقرقرحا در سرکه جوشانند و مضمضه کنند قلاع سیاه که در نشر تمام
سیاه بود ادویه باشد بحسب ماده و انضاج اینست **ادویه** قلاع سوداوی بود در حب الاس و نفع پنج و کلیکن
مغز ساق گاو و طلا نمایند و بهم خفیف برگ حنا خایند و بعده بسیر که با زوبست انار و گلنار و گشنیز در دیگ
جوشش داده باشند مضمضه فرمایند اول بآن که نخست بطبیخ افتیمون استفراغ سودا نموده شود و اگر سماق و گلسرخ
و گشنیز و گلنار و اسس مغز خوب سیاه بپزند مضمضه کنند و برگ زیتون و برگ فرنج و اقاقیا هر یکی ده درم

شب یمانی دو درم زعفران نیم درم کوفته بیخته در دهن اندازند قلاع سیاه و زرد را سود دهد **دوائیکه** کلادرین [illegible]
در دهن را نافع است زرنیخ سرخ و زرد آهک مازو هر یک ده درم زنگار قلقطار هر یک نیم درم اقاقیا شب یمانی گلنار
هر یک شش درم در سرکه بسایند اندر آفتاب تا یک هفته بیشتر اقراص بسته برابر ند باحتیاط و وقت حاجت دو دانگی از آن بگیرند
و بسایند و بر رشته و دهن بیک بمالند و ساعتی بگذارند بیشتر روغن گل در دهن گیرند و زمانی بدارند فانه عجیب این دوا هم
که مسمی با قراص زرنیخ اند در قرحه اعضا نیز چنانچه مرهم میسازند و گاه که دیگر اعضا نیز مجرب است **دوائیکه** اکله را
نافع است شب یمانی گلنار قلقطار زنگ سوخته زرشاد و هر یک نصف جزو مازو و صدف کاغذی سوخته آهک نازده
یعنی آهک ناکشته هر یک یک جزو دو درم زعفران کندر برگ حنا هر یک نصف جزو زرنیخ جزو کوفته بیخته اقراص سازند و در سرکه
حل کرده مضمضه کنند و در دهن بدارند تا که اجزا متعفن اگر دو دور شود **قلافیون** در نکار نیز مجرب است اقاقیا
زرنیخ سرخ هر یک ده درم مرجان دو درم آهک نازده هشت درم شب یمانی شش درم قرص ساخته بدارند و قدری اکله را فنا
و دوا که تنقیه کرد باید کرد خاصه که ساعیه بود و تنقیه خون نسبت بدیگر اخلاط افزون تر مطلوب است **دوائیکه**
قلاع سرخ و سیاه را سود دارد و دارچینی بیخ سوس هلیله برگ حنا کوفته بیخته با شهد سرشته بمالند **دیگر** که همین
عمل کند الایچی کلان بادیان نبات مساوی کوفته بیخته اندک اندک در دهن گیرند و آب فرو برند و گذاشتن بیخ سوس
مع نبات لخلخه بمکیده در دهن اندازند و حلق را به سبب بستو صندلین و حبا شیر نفع دارد و **ب**عدا **ستنکه** که قلاع سپید بیشتر کودکان را
می افتد و تدبیری تنقیه مرضعه و اصلاح شیر او است و اگر پستان گوسپند در دهان کودک کرده بمکند نفع دهد **دیگر**
که جمیع اقسام قلاع و بثور دهن را نافع بود در صورت یعنی حضض را با آب لیمو یا با سرکه سائیده بمالند و اگر درد و کرد برد بدل مضمضه
کنند نیکو است **دیگر** که همین عمل دارد دانه الایچی کلان که کوبانان نخود گشنیز خشک خته بهنگری سوخته طباشیر کوفته بیخته
در دهان پاشند ساعت بساعت اما آب وی فرو نبرند زیرا که بهنگری یعنی شب یمانی از خوردن بقو و دل می دود بهنگری
فقط بر کافیست پاشند و در دهن دارد و بهند تا رطوبت بیرون آید **دیگر** که دوست آب برگ انجیر و صندل سرخ یعنی زرنیخ
مهک که اصل السوس است نیم دام بیخ سرسی کرد ورد کنس نیم دام مورد است نیم دام با آب بسایند و مضمضه نمایند مکرر
مدوران دام بست و یکباشه است **دیگر** زرد چوب کمبار چنب چینی مع برگ شاخ جوکوفته مضمضه نمایند
دیگر مروده کرد و فلفل هر یک چهار ماشه بهنگری تیر ماشه تورته دو ماشه باریک ساخته بر زبان پاشند بهت خوب است
و دیگر از نقصد هرا اگر حاجت تر به بود و تنقیه شیره کاسنی و امثال آن لازم مواد فاسد را برآرند که اگرچه قلاع

از ماده صفرا المحض بکثرت مردمی آید لهذا اقسام عصفر برشته اند لیکن بیخ حنظل [illegible] نافع است اسفرزه دران ممزوج
نباشند دیگر ورم دیگر تجربه نافع است بوی بد دهن خوش کند سک و قرنفل قرفه جوز بوا سنبل پوست بیخ عود خام
مجموع برابر سک و سنگی کوفته بیخته بر روغن خوشبو سرشته و حب‌ها سازند بعده بخورد و برابر حب ازان بگیرند و اندک
اندک بخایند و آب ان بر لب مالند و انگشت رسانند و لب‌ها نفع کثیر دارد مجرب دیگر اطراف [illegible] بگیرند و بخایند و یک
موبیز منقی بکوبند و حب‌ها سازند بعده [illegible] مجرب صبح یک حب وقت خواب بخورند دیگر که نکهت خوش کند
پوست بیخ سنبل قرنفل جوز بوا سک عود [illegible] قرفه سنبل هر یک [illegible] باقی
حب‌ها سازند و در دهان دارند و آب ان بلع نمایند و بنقل از زبان [illegible] دیگر که بوی دهن خوش کند سنبل بیخ
سعد سک پوست بیخ و قرنفل [illegible] مصطکی [illegible] سنبل سوخته کوفته [illegible] دیگر جهت [illegible] قرفه
اطراف [illegible] سعد سنبل پوست بیخ تفاح اذخر مصطکی هر یک یکجزو [illegible] قرنفل جوز بوا [illegible] سنبل
هر یک نصف جزو زبیب منقی [illegible] حب‌ها [illegible] شراب [illegible] گلاب [illegible]
تنقیه معده [illegible] مسهل [illegible] احتیاط لازم است دیگر جهت [illegible]
سبب نزول رطوبات [illegible] غرغره کردن [illegible]
[illegible]
[illegible]
تتمه جهت [illegible]
[illegible]
[illegible] فایده بدانکه بر چهار نوع است یکی آنکه ماده عفونت در دهان [illegible]
[illegible]
[illegible] دوم آنکه ماده عفونت
در معده [illegible]
[illegible]
و فواکه [illegible]

و اما حرارت معده پیدا باشد و الا اگر سبب بخار اجتماع بلغم در معده بود با هی متور بخورند و بعد از تطبیخ ترب
و لوبیا و شبت قی فرمایند و الفضا یا ایارج مستسهل گردانند و حب صبر نفع تمام دارد و فتیح صبر یا شیر انیسون
و پس از تنقیه بخلل مربا و اطریفل صغیر و گلقند عسلی و سکنجبین عسلی ملازمت فرمایند و کباب قلیه بر مصالح و انچه نفخ
نسفف باشد اغتذا سازند **سیوم** آنکه ماده عفن در شکم بود در انجا نیز حب یاده و تنقیه شکم باید کرد
پس تقویت وی نمایند **چهارم** آنکه ماده از دماغ آید و تدبیرش حبس نزله است و تنقیه و تقویت دماغ نمودن
المسک در درمن و اشتن جمیع اقسام را سود دارد **ص** فوفل قرنفل خولنجان عاقرقرحا هر یک یک درم
سپید مليله یک درم طباشیر مشک کافور هر یک دانگی کوفته بیخته با آب گلاب حبها سازند **دیگر** که
نفع دارد مصطکی کبابه ناگرموته جوز بوا عود قرنفل کبابه جمله برابر کوفته بیخته با قندی شکر و شهد با آب حبها سازند
و خشک کنند و در دهان بگیرند و آب به تدریج بلع نمایند و مداوات بسیر درین امر نفع کثیر دارد **دیگر** که
نافع است الایچی ناگرموته جهلتی بالچه قسط جمله برابر سوده حبها ساخته بر دارند و دایم در دهن دارند و اگر کل برگ
جای گل گل مشهور است و از قسط بیخ درمرد و جمله برابر سوده حبها زند همین عمل کنند **دیگر** که رایحه سیر و پیاز
کند نا را بیرو بیخ را ببرند با ریک و دو زیت بجوشند و قرنفل یا ریک ساخته بران باشند و بخورند بعد آنها **دیگر**
کشنیز تر و خشک بسیار بخایند و قدری از آب او بلع نمایند **دیگر** اقلاد عدس بر دو بریان کرده بخورند **دیگر** سداب
بخایند و بخورند **دیگر** زرنباد و قدری از ان بلع نیز نمایند **دیگر** اطریفل ملین بخایند و شراب ریحانی
اندک **دیگر** نعناع یا پودینه بخایند و عقب او قدری سرکه بنوشند **دیگر** برگ ترنج قطع کند سود
نمایند و اگر کبابه نیز یار لو نمایند قویتر باشد **دیگر** سعد کبابه زرنباد بخایند و کوفته بیخته بر دندان و دهن مالند
شلغم محلل عسل مخلل بخورند و بعد از ان قدری سرکه تجرع نمایند که کشنیز بخایند **دوا** که بوی سیر و پیاز و گند نا و شراب را از دهان
ببرد پوست ترنج و زنجبیل خشک زنجبیل کبابه بسباسه سعد هر یک نیم درم مشک طباشیر هر یک نیم درم عنبر اشهب نیم مثقال صندل بگلاب
سوده ده درم صمغ عربی دانگی بگلاب حب سازند **دیگر** که همین عمل کند کبابه قرنفل طباشیر هر یک دو درم
دانگی عنبر نیم درم عود یکدرم کوفته بیخته بگلاب که صمغ عربی دران منقوع باشد حب سازند **دوا** که سیلان لعاب از دهان
در خواب منقطع شود اگر سبب حرارت معده بود کاسنی تازه با قدری نمک بکوبند بخورند و دیگر مبردات با مستعمل نمایند و تطبیخ
سماق و عدس مسحوق و حب الآس و قرص گلنار مضمضه فرمایند و اگر کفایت نکند فصد باسلیق کنند و حاملین است که

در خلو معده و عند تقلیل غذا زیاده میشود و اگر بسبب اجتماع بلغم بود در معده قی فرمایند و با طریفلات و جوارشات
گرم چون کمونی و زنجبیل تحی بلع نمایند و سویق گندم با قدری جعل بخورند و بر ناهار مری تجرع کنند و کندر و مصطکی بخایند
دوائیکه سیلان لعاب را که بسبب [illegible] بود سود دهد اقاقیا بسایند و با عصیر [illegible] حل نمایند و در سر کرباس
بچکانند و مضمضه کنند دوائیکه ورم دموی زبان را نافع است [illegible] بعصاره کاهو [illegible] کشنیز
و خرفه و بینی عصاره انگشت پیوسته بر زبان نهاده دارند و [illegible] عناب و آلو [illegible] تخم کتان
نمایند و در انتها بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و خیارشنبر و [illegible]
طبیخ ملایم کنند و اگر از غلظ ورم مجری حلق بهم آمده باشد و تشرب ملینات [illegible] حقنه لینه بکار برند دوائیکه ورم
صفراوی زبان را سود دارد [illegible] بارده که در ورم دموی ذکر یافت مضمضه کنند و مسهل صفرا خورند دوائیکه ورم بلغمی را نافع
است بایارج فیقرا غرغره نمایند و عسل تنها یا با صعتر و ایارج بر زبان [illegible] و ایضا معجون [illegible]
و دلک کنند و باید که نخست تنقیه بلغم بحقنه نرم یا بطبیخ ملایم کرده باشند دوائیکه ورم سوداوی زبان را نافع است بطبیخ انجره
حلبه و تخم کتان و روغن بنفشه و عسل و لب خیارشنبر آمیخته غرغره نمایند و عصاره کاهو و کشنیز اگر در دهن دارند مطبوخ
افتیمون تنقیه لازم است دوائیکه بطلان ذوق و فساد او را نافع است اگر از برودت بود خردل و انیسون و فوتنج
مضمضه کنند بعد تنقیه و تنقیه دماغ با ایارج فیقرا و اگر حرارت بود ریباس و گلسرخ و سماق بخورانند و در جلنجبین و سکنجبین یا
ترنجبین یا مری آمیخته غرغره نمایند دوائیکه ثقل زبان را که از برودت بود سود دهد نوشادر و زنجبیل و فلفل و عاقرقرحا
خردل مویزج بورق صعتر نمک هندی شونیز مرزنجوش بزنند و غرغره کنند و حقنه نمایند [illegible]
بمری نبطی یا سرکه و خردل پیوسته تا چند روز غرغره میکرده باشند خاصه بر ریق و هر بار بعد غرغره نوشادر و عاقرقرحا
و دار فلفل که جمله برابر باشند با نمک سایده زیر زبان بمالند که نافع است و اگر ثقل زبان از حرارت و یبس باشد بر قفا و گردن
و بر بیخ گوش آب گرم تنطیل کنند و روغن بادام و رطب بمالند و در دهن نیز نگهدارند و روغن بنفشه و نیلوفر
و قرع و مانند آن و دیگر تدابیر مرطبه بکار برند و اگر بسبب ثقل استرخا بود زیر زنخ حجامت نهند بخردل و عسل و مانند آن
مضمضه نمایند و باید که تنگ شدن رگ زیر زبان حاجت آید دوائیکه عقد اللسان را نافع است و این را اعتقال
اللسان نیز گویند اگر بسبب مرض رطوبت باشد رگ زنند و بعده مسهل و ایارج و هر چه مقطع
و مسیل لعاب بود چون انار ترش و جز آن بر زبان بمالند و اگر رطوبت بلغمیه بود تنقیه

معجون هندی

با مویز نمک بسر که و زنجبیل یا نوشادر و دار فلفل که یا جنطیانا پخته بر زبان نهند **دوائیکه** ضفدع اللسان را مفید است نوشادر و مازو باریک ساخته بر نمک بمالند و بر بن معلوم نمایند که نشان سیاه رود و اگر کفایت نکند دو دار حاد که در اکثر دفعه واقع مستعمل است بمالند و نیش بگیرند و رو بروی رنگ در ان ضفدع باشد و هر گاه غلبه خون معلوم باشد خون از ...ر گشایند و اگر گاه هم کفایت نکنند با بن قطع نمایند و حین قطع احتیاط کنند که تار گهای زیر زبان بریده نشود **دوائیکه** شقاق اللسان را نفع دارد اسپغول با قدری شکر در دهان گیرند و دهان با لعاب بزر قطونا شویند و زیره الجاو ورد ...ی هر چه مرطب باشد بر زبان نهند و روغن مغز بادام و روغن مغز تخم کدوی در یخی چکانند اگر سبب شقاق یبوست دماغ باشد اما اگر موجب شقاق اجتماع اخلاط در معده بود تنقیه معده مقدم دارند **دوائیکه** جفاف زبان را که بسبب حرارت و یبوست باشد نافع است هر چه مرطب مبرد بود چون لعاب قاطبه آب خوار که بنوشند و مضمضه کنند و روغن بادام بمالند اگر بسبب یبوست رطوبت لزج بود که بر زبان بچسبد چوب بید و سکنجبین تر کنند و بر زبان بمالند **دوائیکه** حرقه لسان را نفع دارد هر چه مبرد و مرطب بود میدان تمضمض کنند و اگر سبب حرارت فم معده باشد شربت و سیب مضمضه نمایند **دوائیکه** حکه زبان را نافع است نخست تنقیه خلط کنند و بعده به شیر ... مضمضه نمایند بسر که و روغن گل و خایانیدن ... زرد و مالیدن ... بر زبان بعد اخراج مواد حار کرده نیز نافع است نفع تمام دارد **دوائیکه** بثور دهن را نافع است اند بعد تنقیه مضمضه کنند بسر که کلور ... در خشیره و عصاره ... برگ عنب الثعلب برگ ... کاسنی و عدس مقشر جوشانیده باشند **دوائیکه** ورم کام را نافع است ... نشاسته گیرا ... اب و عدس کوفته تخته ... کافور قدری تخته ... بعد فصد و اسهال ... بعد تنقیه مضمضه کنند بر دامغ ... فرخ کرد خناق ذکر یافته

فصل در ادویه لهاة **دوائیکه** ورم لهاة را نافع است هر چه در ورم زبان گذشت بحسب اقسام ...ه مواد در یخا نیز بکار آید **دوائیکه** استرخاء لهاة یعنی سقوط لهاة را نافع است مثل آنکه ...ه سیاه که ... طلی ... و سنبل بر سر گیرند و عوض آن اسپغول معها ... که در پی برگ مورد ... جوشانیده باشند نیز ... بار کرکر ... بعد علق ... ان دو او هم بزرگان را نافع است و سم ... **دوائیکه** ... در ... بالا رزی ...

[illegible]

بگمارند و اگر ورم گرم بود غرغره کنند تا که ورم نرم شود و تحلیل گیرد به عصاره [illegible] که [illegible]
باشند تو تو غرغره کنند تا ماده دیگر بر آن نریزد بسبب قبض و بهر گاه در لهات حمرت و حرارت بود بر آمد باعث [illegible]
و کشنیز تر غرغره نمایند ایضا آب برگ و گلاب مضمضه کنند بگل سرخ و صندل و گلنار و گاو زبان بمالند و بدانند که سقوط
لهات اگر از خون باشد فصد مقدم دارند بر چه در ورم زبان گذشت بکار برند پس دوری [illegible] بر نهند و اگر از بلغم
بود سکنجبین با مسهل بلغم غرغره کنند [illegible] شب یمانی [illegible] باریک ساخته [illegible]
[illegible] نمایند شب یمانی [illegible] سوخته [illegible] باریک ساخته [illegible] بر [illegible] میل [illegible] و نهاده لهات را
بر دارند و اگر [illegible] بسیار غلیظ شود [illegible] باریک [illegible] و تحلیل نماید و با [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بسماق [illegible] گلاب [illegible] تنقیه [illegible]
و چون **فصل** در [illegible] زلو [illegible] آن حلق [illegible] باشد [illegible] سرکه و نمک [illegible] و اگر [illegible]
غرغره کنند [illegible] ساییده [illegible] گل [illegible] است و اگر گل سیاه [illegible]
[illegible] زلو [illegible] باشد [illegible] گل [illegible] زلو [illegible] و اگر تو [illegible] در
آفتاب [illegible] آب [illegible] بر لب نهند [illegible]
واسد و اگر [illegible] در آن [illegible] بینی [illegible] گشت [illegible]
و [illegible] بر چه اگر [illegible] بیرون [illegible] کردن [illegible] منقاش [illegible]
[illegible] بر آن [illegible] اگر [illegible] منقطع شده [illegible]
[illegible] درم [illegible] اگر زلو [illegible] حلق [illegible] کلام [illegible]
[illegible] حلق گرفته باشد [illegible] عصاره [illegible] سرکه [illegible] بینی [illegible] استنشاق کنند و آنچه
[illegible] گفته شده بدان [illegible] نمایند و اگر زلو [illegible] متعلق بود [illegible] اگر قی [illegible]
[illegible] قی فرمایند و [illegible] اگر [illegible] شد [illegible] و قیصوم و افسنتین [illegible] و ترمس [illegible]
و [illegible] نمک [illegible] خردل [illegible] آب [illegible] اگر زلو [illegible] باشد
[illegible] دو مرکّاه [illegible] در گلو [illegible] شود و اگر خار است [illegible]
جهد کنند [illegible] **باب ششم در ادویهٔ خناق و ذبحه** [illegible] خناق [illegible]

[illegible]

ذکر وی بعد از حلق و قبل حنجره و مری الحق نموده حلق نزد جمهور عبارت است از فضای که مجری نفس و مجری غذا
در وی است پس حنجره و مری از حد حلق خارج باشد **دوای که** خناق دموی و صفراوی را نافع است ابتدا نقوع وارد
بعد فصد و اسهال تخم گل تخم خرفه نشاسته طباشیر سماق کشنیز از هر یک یک درم کافور دانگی کوفته بیخته با لعاب اسپغول سرشته
و حبها سازند و پیوسته زیر زبان دارند و ایضا با سرکه و گلاب یا سکنجبین و شیره عناب که در وی طبیخ عدس و تخم
کاهو و تخم کاسنی و کشنیز بود یا رب توت و سرکه جوز تر با عصاره عنب الثعلب و عصاره کشنیز تر و عصاره خرفه تر
غرغره نمایند **دیگر** که خناق گرم را نافع است جمر برشته در آب انار ترش یا آب برگ خرفه یا آب کشنیز تر حل
کنند و تغرغر نمایند **دیگر** رب توت ده درم لب خیار شنبر سه درم آب عنب الثعلب سه درم با هم [illegible]
کنند ولیکن قبل از تنقیه زنهار غرغره قوی [illegible] که مذکور شده بکار نبرند که خوف آن دارد که ماده به ریه و قلب باز گردد
دوای که از آن ابتدا قبل از تنقیه نیز بکار توان بست و تسکین وجع بکند و در جمیع اقسام نافع دارد [illegible] خیار شنبر
در شیر گاو یا در گلاب حل کنند و ضماد نمایند و غرغره کنند ورم و درشتی گلو را دفع کند **دوای که** انتهای
خناق دموی باید کرد و انتهای این مرض [illegible] سوم است یا چهارم [illegible] تخم کتان [illegible]
نمایند و لب شیر تازه که لب خیار شنبر در آن محلول بود [illegible] ساخته غرغره نمایند و بعد انضاج کردن [illegible]
و تحلیل ورم [illegible] است و در صفراوی [illegible] انتهای خناق دموی اگر [illegible] آب [illegible]
از [illegible] مرهم [illegible] ساخته باشند بر [illegible] حلقوم [illegible] **دوای که** در انتهای خناق صفراوی
بکار آید سبوس گندم [illegible] غرغره نمایند **دوای که** ورم را منفجر
سازد [illegible] خطمی [illegible] گرم [illegible] غرغره کنند [illegible]
[illegible] پوست انار [illegible] نطرون [illegible]
شدت [illegible] حنجره و ورم منفجر سازد [illegible] ورم را [illegible]
است [illegible] منفجر گردد [illegible] ضرورت [illegible] و بعد [illegible] ورم [illegible]
[illegible] نضج [illegible] و حصول [illegible] غرغره [illegible]
دوای که بعد [illegible] بکار آید [illegible] در آب گرم [illegible] غرغره کنند
[illegible] حلق [illegible] **دوای که**

بخناهر آید و نیز دفت نطرون خردل سداب بورق گرفته بجهة باب سنه [illegible] بر حلق ضماد کنند و تلطیف تر تحلیل جهة جذب ماده و ضماد اعاجم است زیسوذ بن و بعد انتند که هرگاه ورم در عضلات اندرونی بود و در ظاهر هیچ اثری پیدا نبود به باشد خاصه که از شدت غور در حلق تیز علامتی از ورم نماید و در این صورت بعد تنقیه بهترین تدابیر جذب ماده بسوی خارج است مبالغة **دوا دیگر** خناق بلغمی را نفع دارد بعد تنقیه بری و عسل غرغره کنند با رب عنب و سکنجبین عنصلی و آب رب و خردل مویزج و عاقرقرحا با رب توت جوز و آب بادیان و تنزغول بسرکه و عسل نافع ترین دوا است در تقطیع ماده و اندر ابتدا با سکنجبین و رب توت غرغره کردن لازم است چون ریم کند غرغره منضجه بکار برند **دوا دیگر** هرگاه ورم شکافته در سبب استعمال سنجات خشونت در حلق پدید آید نفع دهد شیر تازه و روغن آمیزند و تنزغر کنند **دیگر** وقت انتها و انحطاط نفع دهد موم سپید بروغن نرگس آمیزند و از خارج طلا نمایند و اهلیکه خناق سوداوی را بعد تنقیه نفع دارد لعاب حلبه و لب خیار شنبر اندر طبیخ انجیر مالند مری آکیه غرغره کنند **دیگر** گلاب گرم و ماء العسل و منضج یا طبیخ اکلیل الملک و تخم کتان و بابونه و حلبه تنزغر نمایند **دیگر** حلبه و تخم کتان و شبت و بابونه و برگ کرنب و تخم او و فرز مرزنجوش کوفته بیخته در روغن نرگس و پیه بط که آمیزند بر خارج حلق ضماد نمایند **دوا انحطاط طیفت** خناق بلغمی و سوداوی را نافع است گویند بغرغره کنند یا خارج حلق طلا نمایند تخم کرفس انیسون انجدان برابر اسپند دار چینی مرمکی زراوند طویل زعفران هر یک ده درم کلرسنج بست درم قسط راوند انحطاط طیفت [illegible] درم ن استه سنبل الطیب هر یک [illegible] درم مانند [illegible] عدد کوفته بیخته بعسل [illegible] بکار برند **دوا دیگه** [illegible] خناق که هیچ چیز انتفاع نیابد بفصد هر دو رگ زیر زبان بگشایند و بر قفا و تحت ذقن حجامات کنند و اگر ضرورت افتد و ماده بارد بود عسل بلادر بر حلق از خارج طلا نمایند تا ریش شود و زرداب از آنجا برآید **باب پنجم اندر ورم حنجره و قصبه ریه و مری** چون در اکثر امراض مذکور این هر سه عضو با هم مشارکت دارند و بیک عضو [illegible] میشوند و تدبیر عروق و مخنوق او بیک نزد هم [illegible] باید **دوا دیگه** انطباق المری و استرخاء الحنجره [illegible] سنبل کنند بعضی مصطکی بجوشانند [illegible] و زیر زنخ حجامت کنند [illegible] و باید که نخست جهة تنشف رطوبت که موجب انطباق مری و استرخاء حنجره است [illegible] جهة تقویت دوا [illegible] آرند **دوا دیگه** بخور حلق و مری و قصبه ریه نافع است قبل از تفریح و تسکین [illegible]

دارند و شبانگاه لعاب اسپغول بگرم تجرع نمایند و از آب سرد پرهیز نمایند و از بنفشه و کتیرا و رب السوس و تخم خیارین مغز
دانه سته لعاب اسپغول جدا ساخته دایم در دهن دارند **دوائیکه** در بثور متقرح جهة تسکین ... نافع است از
روغن بادام با گل بادام و موم سپید قیروطی ساخته و بهای مع زرده بیضه نیم برشته بگرم تجرع کنند مرهم اسفیداج
بدستور و جهه باشد که هرگاه به بر هیدن حاجت افتد علاج بر لیدن خناق کنند و چون پخته شود و تنحنح ریم آید آنچه
در خناق منفجره گذشت بکار برند و اندر ابتدا اندکی سرکه با آب بگرم تجرع کنند و تغرغر بران نیز نمایند تا موضع لزوم
نشود و اگر از تیزی سرکه المی رسد روغن گل با روغن بنفشه لعاب تخم کتان آمیخته تجرع کنند و تغرغر نیز نمایند
دوائیکه حکاک اطری را نافع است و این نیز از تیزی رسیده شود شبت و بادیان تخم ترب بجوشانند و سکنجبین عنصلی
آمیخته نیم گرم نوشند و قی کنند بعده سکنجبین غرغره فرمایند و بعد ازان تسکین ... شیر تازه با شکر آمیخته جرعه جرعه بنوشند و دایما
مرغن تر شربت شراب کنند و شیرین نافع‌ترین چیزهاست **دوائیکه** اختلاج و در تواتر قصبه ریه را نفع دارد مع
ایارج فیقرا خردل زنجبیل عاقرقرحا مویزج فودنه صعتر اصل السوس پوست بیخ کبر گرفته بعسل غرغره کنند
و ایضا حب ... که در ادویه سرفه اختلاج در عشه لقه شده بکار آید و فرق در اختلاج و زنجاخی ...
که در اختلاج نخیجه در کام می افتد و دایم نمی باشد بخلاف تراکش که در روی کام مرتعش و لرزان می بود دایم
دارد **دوائیکه** ورم گرم مری را اند ابتدا بعد فصد نفع دارد و شراب توت و شراب بنفشه و شیره تخم خرفه و آب انار
آمیخته جرعه جرعه بنوشند و صندل گلاب و آب به و آب آن ... میان دو شانه ضماد کنند پس اگر ماده رجوع نشود
و با نضج رسد شراب بنفشه و شراب کاکنج و شیره خیارین شیر یا از شیر آمیخته بنوشند و از جو و بابونه و خطمی با اکلیل الملک
و روغن گل برشته ضماد نمایند با تنقیه این و در ورم گرم مری تب لازم می باشد و تشنگی شدید و میان دو شانه
درد میکند خاصه وقت فرو بردن لقمه **دوائیکه** ورم سرد مری را نافع است شبت بابونه اکلیل الملک تخم کتان در آب
بجوشانند و در آب ... در نضج منضج آمیخته جرعه جرعه بنوشند و ایضا ادویه مذکوره ضماد نمایند و ضماد گرم حال ...
تنقیه چون مری بطرف پشت است و قصبه ریه بطرف سینه ضماد در حین مرض مری بر پشت باید کرد و در علاج قصبه ریه بر سینه
دوائیکه زخم مری را نافع است همانست که در بثور متقرح گذشت مخرج ... مرهم فروج ملائم ... کنند که ...
زیاده شود و در خروج از طعام تیز و شور **دوائیکه** تفرق اتصال مری را نافع است صمغ عربی نشاسته گل ارمنی با یک ...
اندکی ... حب ... تنقیه و جز آن ... **دوائیکه** تمزق عضلات اللهاة را که سببش خشکی باشد

نفع دارد و نان شیرین را انجیر تر و خمیر گرفته در جای گرم نهند که بخیزد و پس سرد و دیر بود و میان آن بکشایند و جلاب ریخته
و اندکی روغن بنفشه یا بادام در آن اندازند و بجای میزند و نیم گرم تجرع نمایند و کذلک هر چه مرطب باشد و داد و مقدار
بسیار نمایند **دیگر** که اگر سبب این مرض حرارت بود نافع است زنجبیل پنج درم در شیر تازه تر کنند و هر روز شیر تازه
نمایند تا که نرم شود پس نرم بکوبند و دار فلفل پنج درم و زعفران بیست درم و نشاسته مکیده و مقدار درم
جمله معجون سرشته با یک ساخته هر روز با عسل یا قوام شکر لعوق بسازند و هر صبح قدر یک قاشق بلیسند و لعوق کرنب
و لعوق انگور و لعوق انجیر هم بسی عمل دارد **دیگر** بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز را نفع دارد و اگر سببش سوء مزاج
بارد ساذج باشد که در حنجره افتد فلفل حلتیت خردل زعفران بسازی کوفته بیخته با عسل منعقد سازند و هر صباح
قدر بندقه بخورند و خردل بریان و فلفل و لبنی قند باریک ساخته بعسل حب بندند و بسته زیر زبان دارند
دیگر اگر سبب این مرض سوء مزاج تر بود نافع است حلبه حب صنوبر کبار رب السوس میویز کوفته بیخته بعسل سرشته
بلیسند و بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ مهک و بیخ سوسن آسمان گون بخور کشند و جرعه جرعه نوشند و تجرع طبیخ انجیر
فقط نیز نافع است و تغرغر بمجففات و تناول آنها مستور و در این قسم حنجره گرانی می یابد و بیماران الم و درد خشکی
که اگر سبب این مرض یبوست بود نقصد به روغن بنفشه تازه و لعاب اسپغول شکر آمیخته تجرع کنند و نقصد با بیخ و قدر
تناول کنند و در این قسم بیخ ماء در حنجره می باشد **دیگر** که اگر سبب این علت نزله گرم بود نقصد به شراب خشخاش
تجرع کنند و غرغره فاغره و تطلیه و تحلیل منفخات بسیار مفید است **دیگر** که اگر سبب این مرض سوء مزاج گرم ساذج
بود و سرد و سیر و سرد روی بیشتر و شیر گرم افتد ما ابن اشیر خور شنه هر چه سرد و مرطب بود نقصد به صمغ عربی نشاسته کثیرا
خشخاش سپید تخم کدو بنفشه کوفته بیخته با لعاب اسپغول حب سازند مفرح و در دهان نهند و هر چه مرطب
و ذی حیثیت باشد بکار برند تجرع آب و غرغره و استحمام با بنگیرم نقصد آرند **دیگر حکیم** عوق را نافع است بید بر
اب شکم و انجیر و فلفل زنجبیل در سرکه تر شنده حسا نموده در حلق ریزند و بعد از اوقات چند روز حسوی از آرد
و شیر ساخته بنهند تا مزاج به صلاح نماید **دوا حکیم** مخرق الورق را نافع است بر روغن بنفشه و انگور غرغره کنند
بهر جهت تا ده متصاعده بسوی سعال از رگ قیفال رقبه حقنه کنند و با مشویه نمایند و بر بسته اقدام بمالند **باب**
دهم در ادویه شش و سینه و حجاب و مری که به تحقیق نافع است و ربو و سعال را نافع است سلیخه مرقط
زعفران برابر کوفته بیخته [illegible] و سبوس نرم دود آن در دهان کشند **بخور** که ربو و سعال را سود دهد

و لعوق منقی را اسود و دو و نفس تنگی را افزاید مشابه است و بسیار نافع است بر ریوند ریخ پنجه جلد بارد و من کاو کشند
و حبها سازند و بسوزند و بر وسط قمع دود آن بکشند بر بخار بخور کرکمین عمل کند زراوند مدحرج بازرد برابر زرنیخ
پنجه جمله بروغن گاو سرشته و دود آن بکشند دیگر گوگرد و زرنیخ بکوبند و با سیر کرده بسرشته و حبها بندند دود آن
بکشند همین اثر دارد **حبیکه** ربو و سعال بلغمی را نافع است و مسمی است به **حب بو** تربد یکدرم و اصل السوس
ایارج فیقرا غاریقون هریک یکدرم محموده دو دانگ سنبل دو دانگ سقف نیم درم آب حبها سازند شربتی نود را آجاورم
حب نقصبه را نرم کنند و بعد از ضیق نفس و درد سینه را نافع است غاریقون برگ سپید هریک نیم درم
شحم حنظل ایارج فیقرا تربد هریک دو درم با آب حبها زند شربتی یکمثقال با آب اصل **حب بنفشه** خلط غلیظ
از سینه پاک کند و ربو و ضیق را نفع دهد و صمغ را زند سنبل دو درم تربد یکمثقال محموده دو دانگ و نیم رب السوس نیم درم آب
حبها زند این جو یک شربت کامل است **حب غاریقون** که جهت علل بارده سینه و ریه نافع است غاریقون نیم درم
تربد پنجدرم رب السوس یکدرم ایارج فیقرا تخم حنظل تربد هریک دو درم کوفته بیخته با آب خاص بالحیج تخم
کتان حبها زند شربتی یکمثقال آ دو درم **حبیکه** دو دو آن که تمرو جلاء خلط غلیظ نفث برون آرد رب السوس
مغز بادام شکر برابر بکوبند و حبها بندند **حبیکه** شش را پاک کند رب سپید مثقالی جبر با آب باران سرشته درمی
رب السوس درمی کوفته بیخته حبها زند یک شربت است **حبیکه** جهت تقویت شش و دفع سعال رب سپید
یکدرم مغز بادام شکر سپید هریک دو درم کوفته حبها زند و در دهان دارد **حب مبیعه** که سعال را نافع است
که نافع السوم باشد نفع نفعد به سیوم افیون جمله برابر حبها سازند و تراسل باشند و مخیب او **حب مجرب** است و نافع
بلبساتنه **حبیکه** سعال کهنه روی را نفع دارد و سرمه جند بیکه تسترا سار درون افیون جمله برابر حبها سازند دارد در دهان
دارد **حبیکه** درد سینه و درد ربو قرحه بلغمی را نافع است مغز بادام مقشر صمغ عربی شکر مثقال بامانک
سارد **حب تندی** که جهت سرفه شدید که از کثرت کسر و ظعام تقیل حبها از علاج در مانده باشند نفع در ضیق
نفس نیز مفید است فلفل شش درم فلفل شش درم انار دانه دوازده درم قند سیاه چهار درم جوارشی کرد و بامی
بوره ارمنی است یکمثقال درم ادویه کوفته بخته تعقید سرشته حبها بندند آنکه اقسام سرفه و اسود و حار رد الناری که از
او دیه سعال و نفث دم باشد با آنکه حر و فضات ادیدی متبع است تا حس نشوند که شیخ علیه الرحمه در قانون اذ
با سعال حتی الوسع گر شسته گر معدی داده و بنا بر بعض منتخ از حر فضات در فصل مقبله بیان کرده که در مرض

تنها بود یا بعد ترکیب علیها در آبا شد فافهم **جلیبکه** سرفه بارد را نافع است و اذ بهیج ستر و تندی بازخسه و فشر
پاک کرده و رب السوس لعاب اسپغول تخم خرفه زعفران کتیرا و حب القطن حب الاس و نیز بخشخاش و قشر خشخاش و رغن بنوشه
و بنفشه و مرو ما بین نیز هر یک بقدر حاجت گرفته جلیبکه ساخته و دو سه ماه دارند **جلیبکه** سینه را نرم کند و درد و سرفه
شدید دایم با حرارت ترا النفث متوا ده درم تخم خرفه شیرین متو سه درم تخم خرفه نرم کنان هر یک و تخم مغز حلقو و هر یک ده درم کتیرا و نیمان
صمغ عربی اصل السوس رب السوس هر یک بقدر قند سپید هفت درم آب بعد از آنها و قدری عسل جوشانیده قوام آورده باشد
دانه **جلیبکه** سرفه بلغمی و صفراوی را نافع است و تسکین صدر میکند رب السوس کتیرا نشاسته دانه بریان آورده هر یک ده درم
نشاسته صمغ عربی کتیرا مغز تخم کدو هر یک یکدرم قند سپید بقدر جمله اجزا اعلی باب سیبات جلیبکه سازند و بعضی نسخها
قند و خشخاش چهار درم نوشته و دیگر اجزا بدستور مذکور **جلیبکه** سعال گرم را نافع است نشاسته کتیرا رب السوس
بقصار ده کاو جلیبکه سازند **جلیبکه** سعالی گرم را نافع است کتیرا درم مغز تخم خیارین نشاسته صمغ عربی خشخاش
هر یک یکدرم رب السوس دو درم با فلانسته درم لعاب اسپغول جلیبکه سازند **جلیبکه** سرفه خشک را نافع است نشاسته صمغ عربی
رب السوس مغز تخم خیارین تخم خیاری تخم خطمی کتیرا لعاب بهدانه جلیبکه سازند **جلیبکه** مرقوق و مسلول را نافع است
و سرفه گرم و خشک را مفید صمغ عربی کتیرا غیره بهدانه تخم خطمی رب السوس خشخاش تخم خرفه قند سپید هر یک یک درم مغز بادام
مغز بادام مقشر تخم خیار مغز تخم کدو هر یک یکدرم با آب اسپغول جلیبکه سازند **جلیبکه** نافع است اطفال را که از سرفه
بسیار بی کشته و سرفه خشک ... و بزرگان را که از زخم ... و شب و نزله حاده را رفع میکند نشاسته
صمغ عربی رب السوس خشخاش سپید افیون ... کوفته بیخته لعاب بهدانه جلیبکه سازند هر یک بقدر نخودی
حسومی که چون درد ... سینه ... باید ... کند ... و نخود و خنده ... با عسل
... **دواء الکبریت** تنگی نفس و سرفه
بلغمی را نافع است ... که از سینه برآید ... در ... استسقا ... و عسر البول ... گرده ...
... و لدغ عقرب ... و ... سپید ... هر یک چهار درم ... هر یک
... افیون زعفران هر یک یکدرم ... با عسل ... بسازند ... بخورند
دواء فوذ ... **دواء** ...
... اسپغول ... پوست ... سپید ... هر یک ...

دیرین را باشد کوفته بیخته بشیره ادرک حب سازند بمقدار نخود و در دهان دارند دیگر که مرفه ضیق النفس را
نفع دهد جوکهار فلفل برگ ادرک کوفته حب سازند بمقدار نخود و دائم زیر زبان جوکهار نمک سیاه کنند دیگر که
ضیق النفس کهنه را مجرب است شیر خطمی بشکره دیرینه فلفل گرد شسته زنجبیل برابر کوفته بیخته یکدرم با آب
عسل دهند دیگر که هر گونه سرفه را نافع است مجرب کاکراسنگی کوفته بیخته با آب حب بندند فلفل مقدار دیگر که
ضیق النفس وسرفه بلغمی را نافع است ریوند چینی اعوا اسپاله جنبه برابر کوفته بیخته با شیره کسونی حب سازند بمقدار نخود تا شش
ورنگی نافع و رکی تسلسل در فند و قند گوشت کبوتر و ما نند آن باشد دیگر که لعاب اسپغول و ضیق را نافع است دیگر مول
بهار نگی سنقی بلبهی فلفل گرد جمله برابر کوفته بیخته بعسل شهد آمیخته دوازده ماشه تا چهار ماشه میدهند دیگر که مجرب است
بیخ بانسه خارده را با برگ بیخ خشک سازند و کوفته هر صبح یک کف بخورند دیگر که بعد از بیخ کنای زرک
یکقطعه خرد برده در کیاره ادر بسه جوشش دهند چون چهارم حصه بماند صاف نمایند و بنوشند دیگر که سرفه سیل را
سود دارد و بانسه گرگل بیخ سپید با شیره ورس است بار در بسه بسوزند و از خاکستر کهار گیرند و بمعیاد معمول است پس کهار
مذکور یکدرم و شیراز صمغ چوبی بلبلی هر یک سه درم کوفته بیخته به آب هرد و قدر حب بندند دیگر که ضیق از سرفه
بلغمی را نافع است مغز تخم بیهل کوبه بیست جزو اثی گویند کوفته بیخته یکماشه هر روز دو هم دهند و اگر خواهند قی آرد سه چهار
ماشه با بیر داده اگر قدری از تخم بیهل در دهند فلفل با آب پیر فلفل دار هند ملح سینلی انداز دیگر که ضیق
بلغمی و بادی را نافع است پیرزنجبیل فلفل دار فلفل چرک ذر بنگ بجوز شکک هر یکدرم ریزم ابن کنیم سفوف
ساخته هر روز سه درم بخورد و باشهد دیگر که بهمن علفدار کلونجی سونف بانسه بهکرول هر یک یکدرم
و بهند چون امرسکه با نبات سازند و بنوشند دیگر که بهمن بمقدار فلفل دار چهار درم فلفل و زرد درم قرنفل
هشت درم زنجبیل ست چهار درم نار روان دو درم نا گیسر هشت درم شکر تری کی و بشست درم سفوف کرده سه ماشه
بخورد دیگر که سرفه با رد را نفع دهد فلفل بیخ اکهه برابر سوده با آب سر حب سازند در سایه خشک کرده هر روز صبح
در دهان نهند و لعاب بتدریج فرو برد دیگر که سرفه دق را نافع است خشخاش سفید درم دار فلفل چهار درم زنجبیل
سه درم فلفل بالیسر الانچی ناگیسر ترنج هر یک دو درم نبات سجند جمله سفوف سازند سه درم هر روز دهند دیگر
بهمن علفدار و نبات شهد سکر هر سه یکجا کرده بلیسند دیگر که بهمن علفدار دیوزده کراز جو یا بیخ بود بنوشند دیگر که
است تحفه ارد و عن ملح بهر که جبه مسلول بکار آید اگر تب نباشد و تاکی جوشیر خره دهند در طعام یا نوزش کل کنند

مویز منقی اصل السوس مقشر ... فلوس خیارشنبر هر یک بیست درم عناب سی عدد سپستان صد عدد انجیر دو ... و
در پنج رطل آب بپزند تا به ثلث بماند پس صاف کنند و مسکه بز و روغن بادام شیرین هر یک ده درم و مسکه گاو و روغن
... هر یک یک اوقیه و نیم روغن کنجد خالص ... و نمک نبات شش اوقیه بیفزایند و بپزند تا که آب برود و روغن بماند

سکنجبین عنصلی که جهت ضیق النفس و سرفه کهنه که از رطوبت باشد نافع است و در قطع اخلاط غلیظ و تفتیح سده
و صلابت سپرز مفید است پیاز عنصل یک رطل ... ریزه کنند و با پانزده رطل سرکه ... نرم
بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده بازاء هر رطلی یک رطل و نیم قند اضافه نموده بقوام آرند و بعضی ... باین
ادویه زیاده کرده اند زنجبیل ... زعفران ... خشک ... هر یک یک درم فلفل دراز
ده درم تخم کرفس ... هر یک ... نیم ... ده درم ... مثقال ... درم ... عنصل ... مرکب
بجوشانند و بجوشانند ... جهت جمیع علل عصبانی و امراض بارده ... نافع است ... عضلی
که جهت ... و ضیق ... سوداوی ... نقرس ... تجربه رسیده پیاز عنصل
ده درم ... اصل السوس ... گل گاوزبان ... سپستان ... غارِ ... هر یک یک درم
... سپستان ... هر یک ... صد و پنجاه درم آب ... بجوشانند پس
بجوشانند تا نصف ... صاف نموده ... صد درم قند سفید ... نیم درم ... سپستان
... **سفوف** که سرفه گرم را که با تب ... باشد ... حب الآس ... خشخاش
خرنوب شامی هر یک چهار درم صمغ عربی ده درم ... گلاب ... **سفوف** ... گل
و سعال را نافع است صمغ عربی طباشیر گل ارمنی حب الآس هر یک ... درم ... هر یک یک درم
... خرنوب شامی ... سه درم ... اگر سرفه شدید
بود ... خشخاش ... **سفوف نفث الدم** طباشیر ... گل ارمنی گل مختوم تخم خرفه
... هر یک یک درم ... رب السوس اقاقیا ...
هر یک ... درم ... ده درم ... سفوف سازند
... ده درم ... **سفوف**
سرطان ... سرطان نهری سوخته ده درم ... صمغ عربی ... خشخاش سفید

خشخاش سیاه مغز تخم خربزه در هر یک چهار درم کوفته بیخته شربتی یک مثقال با شراب انار ترش یا شراب خشخاش سفوف
از سعال مزمن و قرحه ریه و نفث الدم را نافع است صمغ عربی نشاسته کتیرا مغز بهدانه شیرین خشخاش سیاه
تخم کاهو تخم خطمی هر یک شش درم صندل سفید دو درم سکر العشر طباشیر هر یک سه درم قرص تخم خیاری که
هر یک پنج درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو گل ارمنی عصاره لسان الحمل گل مختوم گل قرسی هر یک چهار درم زعفران یک درم
کوفته بیخته شربتی دو درم با نیم دانگ کافور و دو دانگ ربار اسرقان با شراب خشخاش یا شیره تخم خرفه سفوف
از سعال رطب و دق و تپ غلطی و اسهال را نافع است و جهت منع نزلات حاره مجرب است با فلاد مقشر بمقدار دو درم کتیرا
نشاسته صمغ عربی مغز تخم کدو مغز تخم خرفه مغز بهدانه رب السوس طباشیر مغز تخم خیار گل ارمنی عصاره لحیة التیس
هر یک چهار درم تخم خطمی گلنار اقاقیا هر یک دو درم مغز بلوط سه درم خشخاش سفید مرجان سوخته هر یک ده درم
کوفته بیخته شربتی دو مثقال تا سه مثقال **شراب سعال** سرد که سرفه را بغایت مفید بود در سینه را نرم و خلط را پاک کند
و در بودن حبس النفس را سودمند است انجیر سفید شش اوقیه بادام مقشر یک اوقیه مویز منقی دو اوقیه اصل السوس نیم اوقیه
جمله را شسته در مقدار بستی انگوری در آب تر کرده بجوشانند و صاف کنند و عسل دو رطل اضافه نموده بقوام آرند
شراب حلبه در دور شش سینه و نفث الدم و قرحه صدر را نافع است حلبه سی درم انجیر پانزده عدد مویز
تر هندی هر یک ده درم عسل و چند **شراب حب الآس** سرفه با اسهال را نافع است حب الآس کوفته
بجوشانند تا مهرا شود و صاف نموده و بهر دو جزو از آن ده جزو قند سفید اضافه کنند و بقوام آرند و اگر قدری
طباشیر سفید سوده بیفزایند بهتر است **شراب زوفای سافج** ضیق النفس را نافع است زوفای
یابس از چوب پاک کرده نیم رطل در آب بسیار گرم تر کنند یک شبانه روز پس بجوشانند و صاف نمایند و قند سفید پاک کرده سفید
چهار رطل و عسل یک رطل آمیخته بقوام آرند **شراب زوفای** مدبر که بلغم غلیظ مجاری نفس را ببرد و سینه را
نرم کند و ضیق و سرفه را سودمند دارد و رازیانه کرفس هر یک پنج درم زوفای یابس هفت درم انجیر ده عدد مویز منقی
سی درم حلبه چهار درم تخم خطمی اصل السوس پرسیاوشان هر یک سه درم پرسیاوشان شش درم قند سفید دو رطل گلقند یک رطل
بدستور شراب زوفای ساده شربت تا ده درم یا پانزده درم انجیر مغز بادام تلخ نوشادر بالکره جزو در جا
سینه و سرفه کنند ضیق و نزله و فساد معده و سپرز را نافع است مویز منقی سی درم عناب سپستان انجیر خشک بیخ سوسن
اصل السوس هر یک بیست پنج درم رازیانه بیخ کرفس زوفا خشک پرسیاوشان هر یک ده درم بهدانه حسون که از رازیانه بیک

صفت سفوف ... نافع سعال ... و نفث الدم ... و ... سرفه ...

پنجدرم تودری سفید تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم خربزه مغز لسپستان مغز حلبوزه زوفا خرنوب الطیب تخم خطمی تخم کتان
هریک سه درم تخم را مغز را و تمیز خیار را مکوب کرده بجوشانند و با چهار رطل قند سفید بقوام آرند و مربی نموده دوا دار
حل سازند نوع دیگر از **شربت زوفا** که سرفه بلغمی را نافع است و سینه و ریه را از اخلاط پاک کند زوفا و فرسیون اسود درم
عناب سپستان هریک ده دانه انجیر سفید بیست دانه گل بنفشه چهار درم تخم خطمی تخم خبازی هریک پنجدرم پرسیاوشان
هفت درم اصل السوس مقشر گاوزبان هریک هشت درم ادویه در آب بجوشانند و بپالایند و قند سفید
یکمن اضافه کرده بقوام رسانند و بعضی فراسیون پنجدرم داخل میسازند **نوع دیگر** که سینه را از اخلاط غلیظ پاک کند
بیخ کرفس بیخ رازیانه بیخ کبر هریک سه درم زوفا چهار درم بجوشانند و با قند بقوام آرند **نوع دیگر** که تنگی نفس را
سود دارد و سینه را از ماده غلیظ پاک کند انجیر خرما هریک ده عدد حلبه فراسیون هریک پنجدرم پرسیاوشان
هفت درم بیخ کرفس بیخ بادیان تخم کرفس تخم بادیان زوفا خشک بیخ سوسن هریک سه درم قند یکمن شربت
سازند چنانچه رسم است سکنجبین چهار درم و بعضی تخم ترب دو درم بر آن افزوده اند و بعضی زراوند مدحرج
پنجدرم بیخ سوسن آسمانگون سه درم حاشا و پوست بیخ کبر هریک دو درم اضافه کرده **شربت سپستان**
جهت سرفه و درد سینه و خشونت نافع است در ادویه امعا بیاید **شربت بنفشه** که سرفه و خشونت صدر را
سود دارد بنفشه تازه یکرطل تخم خطمی بهیدانه صمغ عربی هریک ده درم همه را در سه رطل آب تر نمایند یک شبانه روز
پس بجوشانند تا ثلث رسد و بپالایند و قند سفید یا نبات یکمن اضافه کنند و بقوام آرند شربتی ده درم
و دیگر انواع شربت بنفشه که سرفه و ذات الجنب را نافع است در اقسام شربت خشخاش که در این محل سود دارد در امراض
مذکور شد فانظر ثمه **شراب عناب** سرفه و درد سینه را نافع است و با شراب و غلبه حرارت را مفید عناب
ولایتی یکرطل بجوشانند با دو رطل آب سه رطل قند بقوام آرند **نوع دیگر** که قوی تر است و مصلح حال اطفال عناب
یکرطل کشنیز عدس بیخ کاسنی هریک ده اوقیه در ده رطل آب بجوشانند چون ثلث رسد صاف کرده با قند بقوام
آرند **شراب عناب** که ذات الریه را نافع است عناب گرگانی منزوع النوی صد درم مویز منقی منزوع العجم
ده درم اصل السوس مقشر بیست درم فلوس خیارشنبر چهل درم قند **شراب** سرفه را نافع است
تخم خشخاش هریک شش توله عناب تخم خبازی هریک دو توله انجیر دوازده عدد تخم کتان تخم ریحان تخم حلبه هریک
بهیدانه یک عسل شربت سازند **شراب** سرفه را که

سپستان اصل دو توله در آن آمیخته و لعاب گیرند و با قند سفید شربت سازند **شربت اعجاز** از مؤلفات این احقر جهت
سرفه [illegible] جهت اقسام سرفه خشک و تر نافع است و در تب دق مفید عناب ولایتی بست دانه سپستان گلی خشخاش
دانه اصل السوس مقشر تخم خطمی تخم خبازی گل نیلوفر گل بنفشه هر یک هفت درم بهدانه چند درم کثیرا صمغ عربی
هر یک سه درم برگ [illegible] یک رطل قند سفید [illegible] صمغ و کثیرا را جدا کرده باقی را بجوشانند و [illegible]
و بعد [illegible] کثیرا و صمغ کوفته بیخته داخل نمایند [illegible] [illegible] سپید گل که در [illegible] مشهور است [illegible]
عناب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شیرین [illegible] [illegible] [illegible] آب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] تا [illegible] [illegible] [illegible] قند سفید [illegible] [illegible] [illegible] **شربت**
رمان که جهت سرفه و [illegible] سینه نافع است انار شیرین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و آب آن [illegible] [illegible] [illegible] آب انار باید [illegible] رطل قند سفید اضافه ساخته قوام [illegible] و اگر خواهند
قوت زیاده باشد آب انار زیاده در وزن نمایند **شربت ترنجبین** که [illegible] [illegible] [illegible] نافع است
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رطل در آب بسیار گرم یک شبانه روز تر کنند و [illegible] [illegible] [illegible] صاف سازند
و یک رطل قند داخل [illegible] [illegible] آرند **شربت فراسیون** که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نافع است
فراسیون چهل درم اصل السوس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] مصطکی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
صاف کنند و با [illegible] رطل قند سفید بقوام آرند [illegible] **شراب مدبر** که [illegible] [illegible] [illegible]
نافع است [illegible] اصل السوس [illegible] [illegible] [illegible] خطمی تخم خطمی بنفشه هر یک [illegible] فراسیون [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] هر یک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بجوشانند و صاف سازند و قند سفید [illegible] رطل [illegible] [illegible] رطل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] قوام [illegible] **شراب عرق السوس** [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سینه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نافع است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این شربت معتدل [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اصل السوس مقشر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سپید هر یک بست درم [illegible]

تخم خطمی تخم بزرباته افیون هر یک دو درم عناب سپستان هر یک صد دانه جمله را در چهار رطل آب گرم تر نمایند یکشبانروز
و باتش نرم بجوشانند تا که ثلث باقی ماند پس صاف سازند و رب انگور دو رطل و قند سپید یک رطل آمیخته بقوام آرند **شربت**
اصل السوس ساده که جهة سرفه و بحة الصوت نافع است و با دل تر بیخ عرق السوس مقشر مرضوض یک رطل بگیرند و
یکشبانروز تر دارند پس باتش نرم بجوشانند و صاف سازند و رب عنب دو رطل و قند سپید یک رطل و عسل یک رطل
اضافه ساخته بقوام آرند **شربت برگ اترج** گرم و خشک است و تنگی نفس را که از بلغم پدید آمده باشد
توسیع بخشد و ضعف معده و خفقان را نافع است برگ ترنج تازه پنجاه عدد بگیرند و غبار که بران باشد بگیرند و مسح کنند
عدد ده رطل مثلث در ظرف پاک تر نمایند هفت روز پس صاف سازند و عسل مصفی یک رطل و نیم اضافه نمایند
و نیک بر هم زنند و در اناء زجاجی نهند و بعد سه روز بکار برند **نوع دیگر** برگ ترنج پنجاه عدد در شراب کهنه
صافی یا در جمهوری که شش قسط باشد در قسطی صد و پنجاه مثقال باشد هفت روز تر نمایند پس صاف نموده با صد
و پنجاه مثقال عسل کف گرفته بقوام آرند و بعضی یک رطل پوست ترنج را در دو دست و پنجاه مثقال آب صاف بجوشانند
تا ثلث برسد پس صاف کرده با یک رطل عسل بقوام آرند و ترنج را بپارسی بالنگ گویند **شراب قصب السکر**
جهة سعال و خشونت نافع است و از ادویه معده بیاید **ضماد خشونت** تسکین اوجاع خشونت و ذات الجنب
و ذات الصدر و ذات العرض و ذات الریه نماید و ماده را نضج دهد گل بنفشه بابونه تخم شبت سبوس گندم تخم کتان
گل خطمی حلبه جو کوفته بیخته در آب بپزند و روغن گنجد آمیخته نیم گرم ضماد نمایند و گاهی خاکستر درخت انگور و تخم
می افزایند اگر حرارت کثیر بود **نوع دیگر** بنفشه سبوس گندم آرد جو خطمی آرد باقلا اکلیل الملک ساده کوفته
بنفشه سرشته ضماد سازند و اگر قدری موم گداخته نیز آمیزند بهتر است و آنجا که ماده غلیظ بود در نضج آن محتاج باشد
روغن سوسن و تخم کتان و حلبه و آب کرنب بیفزایند **ضماد دیگر** ماده ذات الجنب ذات الریه را بپزد بنفشه خطمی بابونه
هر یک یکجزو اصل السوس مقشر دو جزو آرد باقلا آرد جو هر یک یکجزو نیم کوفته بیخته نیمگرم با روغن بنفشه یا روغن کنجد سرشته
بر نهند و اگر حاجت تحلیل زیاده بود تخم کتان در ان بیفزایند و با نضج ضماد نمایند **ضماد مختصر** که در ذات الصدر و ذات الجنب
هر گاه ماده غلیظ باشد بر نهند باده را برفق تحلیل کند آرد جو تخم خطمی سپید خرفه ... بنفشه هر یک ... کوفته بیخته با آب برگ
خبازی ... ضماد کنند ... خشک شود و تازه نهند **ضماد دیگر** تسکین ... که در ذات الجنب ... علاج ... بود
عنب الثعلب آب حی العالم آب برگ خبازی ... آب برگ ... ابجد ... ضماد ... تا ... شود

کسند همین سان اگر زمانه گرمی طلا سکن است اعتدال مزاج
و پارچه بدان تر کرده بر بهند و چون گرم شود تجدید کنند ... تحقیق ضماد فقیر که مذکور شد بکار برد
در زوال حرارت و سهل است و هرگاه بدانند که ماده غلیظ است در تحلیل وی باید ... آب برگ خبازی و آب برگ خلاف
طلاء قیروطی که تحلیل ورم کند و ذات الجنب را نافع بود موم و روغن بنفشه بگدازند و آب برگ خبازی
و آب پوست کدو در آن اندازند و کف مال کنند تا عصاره آب ها با موم و روغن منتشر شده و ممزوج گردد پس در ظرفی بنهند
و در اوقات متوالی استعمال نمایند یعنی هرگاه خشک شود دیگر بگذارند و استعمال این طلا وقتی شاید که وجع تسکین یافته
باشد و شدت علت سکون یافته **طلاء قیروطی** نوع دیگر که سوزش سینه را که با تب بود یا بی تب در کند موم سپید
مسلول بروغن گل بگدازند پس آب خیار و آب کدو و آب برگ خرفه جمله برابر بقدر حاجت در آن آمیزند و کف مال کنند تا نیک
مخلوط شود پس پارچه بدان تر کرده بر سینه تر نموده استعمال نمایند **طلاء سکیه** جهت درد و کوفتگی که از ضربه و سقطه بر سینه
یا بر هر عضو رسد سود دارد و صفات ... مغز گل ارمنی هر یک ده درم اقاقیا صبر هر یک سه درم به آب برگ مورد سرشته
و طلا کنند **طلاء سکیه** همین کار آید ... گل ارمنی هر یک ده درم صبر ... زعفران هر یک سه درم بگلاب و آب
برگ مورد سرشته و طلا کنند و اندر اعضای عصبانی قدری شراب در روغن نرگس نیز آمیزند **طلاء سکیه** نفث الدم را
نافع است اقاقیا ... سپید ... کنند یا زرد گُنار و صمغ گل ارمنی ... اقراص ساز و وقت حاجت
طلا نمایند بر سینه و معده ... اگر علت نفث از راه سینه بود و درین طلا ترک الدم ... مثانه و رحم و جز آن ...
نیز سود دارد و بر علت ... قبل طلا کنند و ایضا قبل از حقنه بدان نمایند که از هر عضوی که مبدا نزف باشد بدان بکار برند
طبیخ زوفا صغیر که جهت سعال حرارت و برودت و ضیق النفس و ... نافع است زوفا زرد و عناب هر یک ده
سپستان یکصد ... سیاوشان اصل السوس ... خشک هر یک دو درم تخم خطمی ... اسپغول بنفشه هر یک ...
رطل آب بپزند تا یک رطل بماند پس ... هراه ... **طبیخ زوفا کبیر** که مرض ... اخلاط
غلیظه سینه و نفث المده را نافع است زوفا زرد ده عدد ... حلبه اصل السوس زوفا ... هر یک
ده درم پر سیاوشان ... بیخ کرفس بیخ بادیان تخم کرفس تخم بادیان تخم ... فرنج
هر یک ... **طبیخ نجیکه** جهت ذات الجنب و ذات الریه و درد سینه و سرفه نافع است
سپستان ... زوفا ... اصل السوس پرسیاوشان هر یک سه مثقال تخم خطمی تخم خبازی ...
دو مثقال ... چهار رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند صاف نموده ... روغن ...

بپزند شسته **لعوقیکه** جهت ربو وضیق وسعال مزمن که از نزول باشد و جهت ذات الجنب نافع است و تب را دفع کند
مویز منقی پانزده درم جو مقشر ده درم خشخاش سفید چهار درم گل بنفشه تخم خبازی تخم خرفه زرد با بستان
اصل السوس زوفای خشک هر یک شش درم انجیر زرد فربه پنج عدد [illegible] آب بپزند تا بقوام آید صاف ساخته ده درم قند
نبات آمیخته و روغن بادام شیرین اضافه کرده جهت نفث الدم جیف و ذات [illegible] بنوشند **غرغره** که رفع
ضیق را که بسبب نزله باشد سود دارد گلسرخ خرنوب شامی گلنار [illegible] بپزند و بعد از آن غرغره کنند **غرغره**
بیخ کوکنار و دیگر حابسات بستر **غرغره** که سرفه مزمن را که از حلقه و غلو برد مفید است و کام اگر فرو آمده باشد
آن را نیز نفع دارد و در حابس ترلات است [illegible] روغن سماق [illegible] هر یک جزو [illegible] در شیر تازه تر کنند
یک شبانروز پس صاف کرده بکار برند **قرص خشخاش** از جهت سینه و شش را نافع است گلسرخ صمغ
عربی هر یک چهار درم نشاسته رب السوس کثیرا هر یک سه درم خشخاش سفید خشخاش سیاه هر یک شش درم زعفران
نیم درم طباشیر سفید پنج درم با آب خالص قرص سازند شربتی یک مثقال تا دو مثقال با شراب خشخاش **قرص**
سعال مغز تخم خیار پوست دو درم تخم خرفه اصل السوس هر یک چهار درم طباشیر سرطان سوخته هر یک دو درم نشاسته
کثیرا هر یک یک درم کوفته بیخته بلعاب بسبغول سرشته اقراص سازند **قرص سرطان** که سل و دق و نفث الدم را نافع است
گل مختوم گل ارمنی نشاسته گلسرخ هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم کثیرا انبساط مغسول هر یک یک درم رب السوس
کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ اقراص سازند **قرص** که سرفه و نفث الدم را که با اسهال باشد نافع است تخم خشخاش بریان
طباشیر زرشک منقی نشاسته حب الآس بریان بلوط هر یک پنج درم زعفران یک درم گل مختوم صمغ عربی هر یک سه درم کهربا
هر یک سه درم کوفته بیخته با آب خالص اقراص سازند شربتی دو درم **قرص نفث الدم** کندر گلنار دم الاخوین
[illegible] هر یک [illegible] گل مختوم هر یک دو درم [illegible] تخم انیسون هر یک [illegible] درم [illegible] ساخته قرص
شربتی [illegible] **قرص ذات الجنب** که در اسهال نفث و تنقیه و نضج معین است بنفشه رب السوس بکیره از هر
تخم خطمی کثیرا اسا هر یک سه درم کوفته بیخته بلعاب اسبغول و بهدانه و تخم کتان سرشته اقراص سازند شربتی سه درم
با شراب بنفشه **قرصیکه** سرفه و نفث غلیظ را نافع است اگر بادی تب باشد بی شکم نرم کند تخم بادیان تخم کرفس بادیان
رب السوس مغز بادام تلخ بلسان باب تخم کتان اقراص سازند شربتی سه درم با آب گرم و اگر با مطبوخ خیار شنبر
خورند بهتر کند [illegible] بیاید **قرص بنفشه** که جهت خشونت سینه و سرفه و ذات الجنب و سل

عجیب است و سعال صفراوی را سکنه بعد ده درم مغز بادام شیرین یک مثقال رب السوس کثیرا از هر یک یکدرم کوفته بیخته
لعاب اسپغول که با خود بگلاب باشد اقراص سازند شربتی یک مثقال نوع دیگر که بثرات الریه را نافع است نشاسته تخم خطمی تخم
خبازی مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدو رب السوس نقاح اکلیل الملک کثیرا بالسویه کوفته بیخته بلعاب تخم کتان
قرص سازند و شربت یکجزو بدهند **قرص لبد** که جهت نفث الدم که عقب سعال افتد نافع است و قی الدم مفید
صمغ عربی گل ارمنی هر یک چهار درم کهربا بسد شادنج هر یک یکدرم و نصف رب السوس دم الاخوین نشا بادیان هر یک
دو درم اقراص سازند و سه درم بدهند دیگر جزو و یکدانگ بزر البنج سفید مسحوق منخل بخورند دیگر بغرض که سینه و شش تنقیه از
د ادویه حمیات و سعال کهنه میشود **قیروطی** که سینه را و در علم حجب سود دارد و در طلا کهنه مشد **کلکلانج**
قروی جهت سرفه و ضیق النفس نافع است در ادویه که بیاید **لعوق سپستان** سرفه و خشونت حلق را نافع بود
و سینه را نرم کند و نفث را آسان گرداند و طبع را ملایم و نرم نماید سپستان صد و بیست عدد مویز منقی چهل درم عرق سوس
خیارشنبر پانزده درم سپستان و مویز را در شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید بمالند و صاف کنند پس مغز خیارشنبر
در آن مالند باز صاف سازند و قند سفید یک رطل اضافه کرده بقوام آرند و بلیسند **دیگر** که سرفه گرم زایل کند و مؤثر تر
از اول است سپستان صد و سی دانه عناب پنجاه دانه مویز منقی چهل دانه بهدانه سه درم آب بجوشانند تا یکمن آید پس از آن
خیارشنبر بیست درم و نبات صد درم در آن حل کنند و صاف نمایند و صد درم ترنجبین اضافه کرده بقوام آرند **دیگر**
که قوی تر از سابقین و بهترین نسخها لعوق سپستان است و مسمی است **لعوق السعال** نیز و جهت سرفه و ضیق نفس نافع
دارد و سوس الاشیا و ربو و ضیق بها سپستان نر اقماع پاک کرده پنجاه دانه عناب بیست دانه انجیر زرد یکم ده دانه
مویز منقی اصل السوس محکوک هر یک پانزده درم حب معقشر ضروش سی درم بهدانه برسیاوشان کثیرای
سفید تخم خطمی هر یک یکدرم تخم خشخاش هفت درم پنج درم زیان سه درم انچه کوفتنی است بکوبند و در چهار رطل
آب با زیاده همه را غیر از کثیرا تر نمایند و بعد یک شبانروز بآتش نرم بجوشانند بمالند و صاف کنند
و قند سفید نیم رطل انداخته غلیظ سازند چه از آتش فرود آرند و مستعمل شود **لعوق**
بادام سرفه و خشونت حلق و حنجره را نافع است صمغ عربی کثیرا نشاسته رب السوس
هر یک پنج درم قند سفید بیست درم مغز بادام درم مغز تخم کدو هر یک سه درم کوفته بیخته بگلاب سرشته در
بادام چرب نمایند و بلیسند **لعوق قیصر** که سرفه خشک را نافع است و سینه را نرم کند رب السوس مغز بیدانه

هریک دو درم مغز بادام نشاسته کثیرا صمغ عربی تخم خطمی مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم خربزه هریک یکدرم خشخاش
ده درم مغز بادام مویز منقی هریک بیست درم مویز را در روغن بادام بریان نموده ادویه دیگر کوفته بیخته در آن آمیزند و با
مینفج بسرشند **لعوق صمغ** سرفه خشک را سود دارد صمغ سپید در آب گداز نموده صاف نمایند پس روغن بادام
بر آن اندازند و بجوشانند تا که غلیظ شود و در هر وقت بلیسند **لعوق لعبه** جهت سرفه که از حرارت و یبوست بود نافع
نافع است لعاب اسپغول بهدانه خطمی و خبازی بزرقطونا تخم خرفه تخم خیار هریک یک سکرجه لعاب انار شیرین و آب خیار
آب برگ خرفه شیره خشکر هر واحد یک اوقیه ذلت کثیرا صمغ عربی مغز بادام شیرین هریک چهار استار قند سپید
یک رطل تخم خشخاش ده درم لعوق سازند **لعوق بارد** جهت سرفه خشک و حرارت و نزله که بر سینه و ریه ریزد مغز بادام
شیرین ده درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین تخم خرفه تخم کاهو هریک چند درم صمغ سپید کثیرا نشاسته هریک چهار درم تخم خشخاش
سه درم جمله باریک سازند و ترنجبین پنجاه درم در آب بنفشه هندی حل کنند و صاف نمایند و بقوام آرند پس ادویه محرقه
بان بسرشند و روغن بادام شیرین بیست درم آمیخته لعوق کنند از یک درم تا یک استار و اگر نزله قوی بود خشخاش را وزن
زیاده نمایند و بعضی کوکنار نیز مضاف سازند بقدر حاجت **لعوق خشخاش** که متداول اطبا است جهت نزلات
گرم رقیق و خشونت حلق و سرفه تخم خشخاش سپید ده درم نشاسته کثیرا صمغ عربی هریک چهار درم مغز تخم کدو مغز بهدانه
شیرین هریک سه درم کوفته بیخته بجلاب بسرشند **نوع دیگر** جهت سرفه نزلی بهیدانه تخم خطمی بهدانه هریک هفت درم
اصل السوس پنج درم درد و بیست و پنجاه درم آب شب تر کنند و صباح بجوشانند تا بنصف رسد و با چهل و بیست درم قند
سپید بقوام آرند و خشخاش سپید و سیاه هریک پنج درم مغز بهدانه صمغ عربی هریک سه درم کثیرا چهار درم نرم ساییده گرد
مخلوط نمایند **نوع دیگر** جهت سل و اوجاع سینه و خشونت آن و سرفه و نزلات حاده بزرقطونا تخم خطمی تخم خیارین
هریک سه درم سپستان بیست دانه اصل السوس ده درم تخم خشخاش عناب وقیه جمله را بغیر از اسپغول کوفته زنند و در
بهم تقسل آب شب تر نمایند و بجوشانند تا که نصف بماند صاف سازند و با یک رطل قند سپید بقوام آرند و وقت
فرود آوردن نشاسته صمغ عربی کثیرا اسپید هریک پنج درم باریک ساخته آمیزند و بر نسیم زنند
و بر آرند **نوع دیگر** جهت سرفه و سل زوفا ده درم و قدر ... رب سپید پنجاه درم در ده رطل آب بجوشانند
تا بر طلی آید قند سپید یک رطل آمیخته بقوام آرند پس رب السوس ... مغز بادام هریک پنج درم کوفته با آن
ممزوج نمایند شربتی ده درم **لعوق صبیان** جهت سرفه و حرارت و خشونت گلوی اطفال

جوشانیده دران با شیر الاغ آمیخته بلیسانند صمغ عربی بلیسانند صمغ عربی نشاسته خشخاش سپید هریک بیست درم
مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین هریک ده درم طباشیر چهار درم تخم خطمی تخم خبازی هریک سه درم کوفته بیخته دوچندان
علیحده القوام در روغن بادام بسرشند **لعوق رمان** جهت سرفه مزمن و نزلات و پاک کردن سینه و شش آب انار شیرین
کرده و تخم انار داخل نباشد هر قدر که خواهند بگیرند و بپزند تا قریب بقوام آید پس رب عنب شیرین و قند سپید آمیزند
و بقوام آرند و فرود آورده صمغ عربی کتیرا رب السوس هریک چند درم بمقابله یک رطل آب انار مضاف سازند و در ظرف
آبگینه بدارند **لعوق خیارشنبر** جهت ذات الریه و ذات الجنب و نرم کردن شکم و شکستن حدت مواد نافع
خیارشنبر بیست درم در آب گرم حل کنند و صاف نمایند پس کتیرا و صمغ عربی بادام هریک چند درم آرد باقلا مقشر سه درم
و مغز بادام ده درم و قند سپید پانزده درم نرم کوفته داخل کنند نیم پخته کرده در آن بسرشند و روغن بادام سه درم
آمیزند دوازده درم تا پانزده درم بلیسند **لعوق** که مسهل صفرا و بلغم است خصوصا از نواحی حلق و سینه و ریه
خیارشنبر گلقند هریک پانزده درم شیرخشت ده مثقال ربوند چینی نیم مثقال روغن بادام یکدرم لعوق سازند و اگر
جهت تنقیه صفرا و بلغم قوی تر خواهند محموده و تربد و غاریقون حسب حاجت بیفزایند **لعوق ورد** جهت ذات الجنب
و سرفه صفراوی و درد سینه و تشنگی و سل و نفث الدم و قی الدم و تپهای حاده گلسرخ پاک کرده صمغ عربی هریک
سه درم نشاسته کتیرا خشخاش سپید هریک دو درم گل مختوم طباشیر سپید رب السوس هریک چهار درم زعفران نیم
با دوشاب انگوری لعوق کنند **لعوق بزرالبنج** جهت نزله که بر سینه ریزد بزرالبنج دوازده درم مغز حلغوزه مقشر
مرصاف یکدرم بجلاب سرشته لعوق کنند **لعوق** که در منع ریختن مواد نزله و دفع سرفه از مجربات است
و مسمی است **تریاق النزله** بزرالبنج کوکنار هریک سی درم تخم کاهو بیست درم تخم خشخاش سپید چهل درم گل
گاوزبان تخم کدو کشنیز خشک هریک ده درم اسطوخودوس پنج درم خیسانیده بسرشند و قند سپید بوزن دوا
اضافه نموده بقوام آرند و گلسرخ کشنیز و رب السوس نشاسته صمغ عربی کهربا و مرجان مقشر هریک یکدرم نرم سائیده
در آن آمیزند شربتی سه مثقال **لعوق بنفشه** جهت سرفه و تنگی نفس و درد سینه صفراوی بسیار مفید است بنفشه ده
درم مویز منقی عناب هریک بیست دانه سپستان چهل دانه خیسانیده بجوشانند و صاف سازند و قند سپید نیم رطل
و عسل خیارشنبر سی درم و روغن بادام سی درم در آن آمیخته بقوام آرند و بنفشه سی درم باریک ساخته داخل
نمایند و از نیم مثقال تا هفت مثقال بلیسند **لعوق زوفا** برای سرفه کهنه نافع است و سینه و شش را از اخلاط

غلیظ پاک کند زوفای یابس بیخ سوسن آسمانگونی هر یک بست درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آب بر
صاف کنند و با یک رطل عسل خشخاش بقوام آرند و حصاة عوض عسل نیشکر زوفا و بیخ سوسن را گرفته بسکنجبین یا
بانگبین لیس بخشند و اگر بیخ سوسن حاضر نباشد شونیز عوض او کنند شربتی یک سیر **دیگر** قوی‌تر از اول است و در تفتیح
و تقطیع مواد غلیظه سینه نافع زوفا یابس فی اسیون تخم بادیان هر یک شش درم برسیاوشان اصل السوس
هر یک ده درم صمغ البطم حلبه هر یک دو درم مویز منقی پانزده درم انجیر زرد پیه ده عدد مغز صمغ حبه در آن قدر
آب که کفایت کند بیزند چون نیمه مطبوخ یک رطل آب بماند بمالند و صاف سازند و با نیم رطل عسل بقوام آرند پس
صمغ در آن حل کنند **لعوق بزرکتان** زبور شعال فرمن نافع است و سینه را از اخلاط پاک کند
در نفث بلغمی و هر نزله کب بریان سی درم قروماناده درم کوفته بیخته بعسل لیس بخشند و اگر بزرگ تنها کوفته بیخته بعسل
لیس بخشند همین عمل دارد **دیگر** قوی‌تر از اول است بزرگ بریان بکوزه کنند نیم جزو قرومانا زیره هر یک نیم جزو
کوفته بیخته با دو چندان عسل لیس بخشند شربتی صبح و شام یک کفچه **لعوق حب الرشاد** که همین عمل دارد
تخم تره تیزک ده درم اصل السوس چهار درم اسقیل بریان هر یک شش درم حلبه کوفته در دو رطل آب بجوشانند
تا به رطل آید صاف کنند و با یک رطل عسل بقوام آرند **دیگر** تخم تره تیزک ده درم شونیز چهار درم انیسون تخم بادیان
هر یک دو درم زراوند گرد یک مثقال بود دشتی صعتر هر یک شش درم کوفته بیخته با عسل لیس بخشند شربتی دو درم با سکنجبین
عسلی عنصلی **لعوق حلبه** غلظ صوت را نافع بود و سینه را نرم کند و نفث را آسان گرداند حلبه منقع بادام
هر یک چهار درم کثیرا اصل السوس مغز جلغوزه نشاسته صمغ عربی هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل یا جلاب قند سپید لیس بخشند و اگر
تخم کتان بریان بیخته هم اضافه سازند قوی‌تر بود **دیگر** که جهت زبور و سرفه خشک نافع است حلبه مویز منقی بادام مقشر جو
گاو زبان بجوشانند و آب او را با عسل مناسب بقوام آرند مغز تخم کدو مغز جلغوزه و تخم رازیانه حسب حاجت کوفته داخل
نمایند و نیم مثقال او را با ماء الشعیر بخورانند **لعوق رب السوس** سرفه مزمن را نافع است و فضول لزجه از سینه دفع کند در
نفث بلغمی بود رب السوس کثیرا بانند مغز بادام رازیانه مساوی کوفته بیخته بعسل و روغن بادام لیس بخشند و در بعضی نسخها
مغز تخم خیار نیز مندرج است **لعوق اسقیل** زبور و سرفه مزمن را که با رطوبت بود نافع است پیاز عنصل مشوی
شش درم ابهل دو درم فراسیون زوفا هر یک یک درم کوفته بیخته بعسل لیس بخشند و بلیسند فقط و اگر با طبیخ حاشا
با پرسیاوشان کوهی با برنجاسف بکار برند بهتر عمل کند **لعوق کرنب** سرفه و بحت الصوت را نافع است و سینه را

ازاخلاط پاک کند آب کرنب پنج ستار رطل با دو رطل عسل بقوام آرند و بجهت مغز چلغوزه و مغز حبه دانه و با...
مقشر هریک ده درم شکر بریان حلبه هریک پنجدرم مغز پسته پانزده درم نرم کوفته با آن بسرشند شربتی پنجدرم
لعوق حب القطن سینه را از خلاط پاک کند مغز بادام شیرین ده درم مغز حبه دانه ده درم باقلا مقشر
پنجدرم پسته فرسیون هریک سه درم قند سفید شصت درم **دیگر** که جهت سرفه حرارت ... نهایت نافع است
مغز حبه دانه مغز چلغوزه هریک بیست درم حلبه تخم کتان هریک ده درم با عسل یا دوشاب انگوری بسرشند **لعوق**
حرمل جهت ضیق نفس و سرفه رطبی بی بدیل است حرمل تخم کتان بالسویه با عسل بسرشند **لعوق ...** جهت
ضیق نفس و سرفه کهنه در برنهایت نافع است انجیر زرد پنجاه عدد بجوشانند تا مهرا شود و آب او را با یک رطل دوشاب
انگوری بقوام آورده مغز چلغوزه مغز پسته مغز بادام هریک پنجدرم مغز تخم انجره تخم ... هریک
سه درم مغز حبه دانه حب الفلفل هریک چهار درم نرم سایند ده درم روغن بادام ...
لعوق صنوبر جهت سرفه کهنه و ضیق نفس بحت الصوت و خفقان و طحال بدبر نهایت خوب و بی بدیل است
حلبه را خیسانیده قشر کنند بعده کرسنه شیره گرفته با دوشاب انگوری یا عسل بجوشانند تا غلیظ شود و هم وزن
حلبه مغز چلغوزه مقشر را بسیار نرم کوفته مخلوط نمایند و چند جوش داده بکار برند **لعوق سیر** سرفه بلغمی را
نافع است رماند و نضج دهد و سینه را پاک سازد و سیر پاک کرده نیم من در نیم من روغن گاو بپزند تا مهرا شود پس
بکوبند و بنمک بمالند و با همین عسل بقوام آرند **لعوق غاریقون** سینه را از خلاط پاک کند رب السوس
پرسیاوشان هریک هفت درم تخم بادیان فرسیون زوفا یابس غاریقون هریک سه درم صبر سایند ...
پنجدرم مویز منقی بیست درم سپید صمغ عالم ... منقع حل کنند مویز را نرم بکوبند و ادویه کوفته بیخته بران بسرشند پس حل
با عسل آمیزند شربتی مثقال **لعوق بیرزد** سینه را از ریم پاک کند رب السوس پنجدرم کثیرا بیرزد مغز بادام تخم
بادیان هریک سه درم بیرزد را با روغن گاو و عسل یکجا ازند و دیگر ادویه کوفته بیخته بران بسرشند شربتی سه درم تخم زوفا
لعوق زنجبیل بجهت بحوحت را که بسبب رطوبت شده بود نافع است زنجبیل صد درم ... کنند و ...
شیر تازه کنند تا که زنجبیل نرم شود پس از آن نرم بکوبند پنجاه درم ... فلفل ... غبار سایند و بیست درم ...
... کوفته بیخته با عسل ... قند بسرشند هر صبح یک کفچه بخورند **مطحنا** ...
... لعوق ... جهت سرفه بی نفث نافع است ترنجبین ... مغز بادام ... رب السوس لعوق سازند

مطبوخ خیارشنبر که جهة سرفه وخشونت سینه وزکام نافع است وشکم نرم میکند واگر این با فرنجی در
قانون گذشت بکار برند سرفه را انفع گردد چنانچه در بعض نیز آیا رفته عناب بیست دانه سپستان سی دانه مویز منقی ده
درم بنفشه چهار درم انجیر زرد ده عدد اصل السوس مقشر پرسیاوشان هر یک پنج درم در سه رطل آب بپزند تا رطلی آید
و بمالند وصاف سازند پس لب خیارشنبر هفت درم ترنجبین ده درم در آن حل کنند وصاف کرده قدر حاجت بنوشند وبعضی
جهة زکام مستعمل بود پرسیاوشان محذوف سازند **مطبوخ دیگر** جهة تنقیه سینه وتسکین سرفه وتصفیه آواز وقطع زکام
بغایت نافع است وبرای نوشیدن بامداد بنفشه عناب ده دانه سپستان بیست دانه انجیر زرد پنج عدد پرسیاوشان مویز سفید
منقی وتخم خطمی هر یک ده درم اصل السوس بیخ ادخر سنبل بنفشه هر یک پنج درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند
صاف سازند وبنوشند ونیز از آن بنوشند **مطبوخ دیگر** نافع سینه وسرفه را انفع درم عناب ده دانه سپستان سی دانه
مویز منقی بیست دانه اصل السوس تخم خربزه هر یک نیم کوفته پنج درم پرسیاوشان بیخ خطمی هر یک پنج درم تخم کتان چهار درم
تخم خیار مقشر جو مقشر کشک جو هر یک ده درم بطریق معلوم بپزند وقدر چهل درم با ده درم گلقند عسلی بنوشند **مطبوخ دیگر**
سینه را پاک کند وسرفه را نافع مویز منقی سی دانه عناب انجیر زرد هر یک ده عدد سپستان چهل دانه گاوزبان چهار درم بنفشه
ده تخم فلوس خیارشنبر هر یک ده درم رازیانه تخم سپید هر یک شش درم بطریق معلوم بپزند وشیرخشت بر آن حل کنند
با شکر معقود بنوشند ودرین مطبوخ حل کنند وبقدر قوت بدهند **مطبوخ دیگر** مسهل اخلاط مجتمعه تنقیه گردد ودران
اوقات تا بنفشه هفت درم مویز منقی بیست درم عناب ده دانه سپستان سی دانه در دو من آب بپزند تا که ثلث
بماند صاف سازند وترنجبین سی درم وفلوس خیارشنبر هفت درم حل کنند وصاف نمایند وباز بجوشانند تا ده درم بماند
وقدر حاجت بنوشند **مطبوخ دیگر** مسهل اخلاط حار بران تلیین کند لب خیارشنبر پنج درم بنفشه ده درم مویز منقی بیست درم
عناب ده دانه سپستان سی دانه جمله را در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف سازند وقند سپید یک رطل روغن
بادام شیرین ثلث رطل آمیخته بپزند تا که ترکیب یابد وسقمونیا بنفشه ثلث رطل کوفته بیخته در آن اندازند
وحرکت دهند وقدر قوت بخورانند **مطبوخ زوفا** جهة ربو وضیق النفس وسرفه نافع است عناب سپستان
هر یک بیست دانه مویز منقی انجیر زرد هر یک ده عدد اصل السوس چهار درم پرسیاوشان پنج درم تخم خطمی تخم خبازی زوفا
حاشا بیخ سوسن جمله هر یک دو درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نمایند وهر روز سی مثقال از وی
با بنفشه مربا یا لعوق خشخاش یا معجون نفعی با اضافه روغن بادام بنوشند

جهت سرفهٔ خشک که با قلیلی حرارت بود نافع است عناب سپستان هریک ده دانه تخم خطمی تخم خبازی ...
سه درم تخم بادیان یکدرم گل نیلوفر شش عدد بر سیاوشان جرمهٔ لطیفه رب سبه درم اصل السوس یکمثقال ...
جوشش دهند و قند سپید پانزده درم حل کرده بر سینه معجون زراوند دوانا معجون ربو ...
ملین نافع است و بهر اخراج اخلاط غلیظه ومده سینه عجیب وقایق زراوند مدحرج فردمانا دار فلفل کرسنه تخم ...
منقا دو درم تلخ انجره هریک یکدرم رب السوس پرسیاوشان نره فا هریک دو درم کوفته بیخته بعسل ابریشم ...
مثقال بطبیخ زوفا و در این نسخه باکر قندی چنین نوشته رب السوس نیز فاریابس پرسیاوشان هریک ده درم ...
تخم انجره فردمانا فلفل زراوند حرف باد ام تلخ هریک یکدرم عسل دو چند شربتی یکمثقال با طبیخ زوفا ...
السعال جهت سرفه که سبب آن رطوبت باشد نافع است مغز میلغوزه ده درم مغز پسته یکدرم مغز بادام ...
بزرگ هریک ده درم قند سپید سی درم معجون سازند شربتی مثقال گردکان **معجون فنجی** سرفه ...
و درد معده و جگر را نافع است و بول باندرون و ازصافی کند مو زمستی ... سنبل ... یکدرم زعفران ...
دارچینی دار شیشعان هریک یکدرم قصب الذریره فقاح اذخر حلک الطیب مقل هریک دو درم ...
آنچه حل گردنیست در شراب حل کنند آنچه کوفتنی است بکوبند و بیزند و جمله را بعسل مصفی سرشند ...
شربت بمرد فادمد مد سینه و سرفه یا باب گرم درد معده و جگر و این نسخه را باسم قندی چنین نوشته ...
درم زعفران سنبل سلیخه دارچینی قصب الذریره فقاح اذخر حلک انبار هریک دو درم ...
عسل قدر حاجت **معجون سکبینه** با کنند اصل السوس هفت درم ... عسل ابریشم معجون
نافع است طبع را نرم کند و مع ذلک معده را قوت دهد ... زرد تل مصطکی سیزده درم ...
درم قند مقوم پنج استار شربتی جهت مد سینه ... درم جهت استفراغ ده درم یا دوازده درم معجون ...
ضیق النفس که در سرفه نفع است ... مانع مواد عمل مفید و مخرج حب القرع ...
آلمه تخم معقنر هریک یکجزو قند سپید برابر جمله شربتی چهار درم آب مویز **معجون قباد الملک** ...
و درد سینه و ضیق النفس نافع است و بهر معاصل ... تهیارکن من ... ده دو تاریکی چشم ...
مستعمل است استعمال کنند حبلیانا رومی ... قردمانا کادر ... تخم سداب زرسیون ...
هریک نیم مثقال مر زعفران قسط فلفل سپید اذخر سنبل زرمیزن ... لفاح اشق ...

حل نمایند حب بلسان هر یک سه مثقال زوفا هشت مثقال سلیخه شانزده مثقال عصاره غافث تخم جندقوقی
صمغ بادام هر یک چهار درم امیرون بزرالبنج سفید هر یک شش مثقال قند سفید چهار مثقال بجهة حل کردن مثلث
حل کنند و بجهة کوفتنی است بکوبند و بآن ممزوج سازند و بعسل معجون نمایند و در قانون مرقوم است که اگر معجون فساد
الملک را قبل از شش ماه استعمال کنند قتل کند معجون مسکنه نافع است و سعال را که محتاج بود بجهة نفث خلط غلیظ
باشد و یا خرخر سینه بود و نباشد با ولین بسیار و بسیار نشان تخم خرفه هر یک ده درم صمغ بادام تخم خطمی تا
زرد و نیز هر یک پنجدرم ابرسا سه درم پوست بیخ کبر سه تخم کرفس بادیان هر یک دو درم بعسل صاف سرشته بکار برند
مربا رگد و سینه و شش و مثانه را نافع است که تازه و پخته شند و مغز آن بیرون اندازند و پاره پاره کنند
و در آب و عسل اندازند و بجوشانند تا بقوام آید **مربا زردک** جهة تصفیه صوت و تنقیه ریه و منع نزلات و برفع
وسرفه و تقویت باه نافع است زردک کلان را میان انداخته و پوست خراشیده ریزه ریزه کنند و در آب جوش دهند تا
تا ظاهر شود لعبه و بیرون آرند و در عسل فقط نهند و یک جوش داده فرود آرند پس از چند روز بکار برند و اگر عود و قرنفل
و دارچینی و زنجبیل و سیل بوا و جوز بوا و زرنباد و کبابه هر یک نیم مثقال را از هر صد مثقال آن اضافه نمایند جهة تقویت
معده و جگر نیز مفید آید و اگر قدری مشک و زعفران نیز ضم کنند مرغوب تر شود **مربا بنفشه** یعنی **خمیره**
بنفشه جهة خشونت سینه و حلق و سرفه گرم و ترطیب نافع و در آلات تنفس و تبهای گرم و حرقة بول و نزلات نافع
است و طبع نرم میکند ملین مزاج معده و مسقط شهوت است بنفشه تازه را از انواع زنباق پاک کرده با مثل آن
شکر کوبیده چند روز در آفتاب بگذارند و هر روز بر هم زنند و اگر شکر کمی کند و بگذارند اضافه نمایند قدری از بنفشه
تازه نبود بنفشه خشک را در طبیخ بنفشه بکیف سازند و ترکیب نمایند پس بمثل آن شکر مخلوط کرده در آفتاب گذارند و ترتیب تا یک مثقال
تا ده مثقال **مربا گل** یعنی **گلقند** ترکیبش معروف است شکر بگل [illegible] تازه برده دو [illegible] حتی بالا
جهة سعال نافع است و اگر نفس تنگی کند از خشکی در شراب ردفا و بنفشه تر بنوشند کنند **مربا بادام** جهة سرفه و خشونت
سینه نافع است بادام تازه از پوست پاک کرده با عسل چند جوش داده بگذارند تا چهار روز عسل تازه اندازند
و جوشانده ببارند **منتخج** معرب از می پخته فارسی است و بعربی **عقید العنب** نامند و آن رب
انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث بسوزد و منعقد گردد جهة سینه و شش نافع است محرک باه و ملین طبع موافق
ابله و حصبه اما کثیرالمورد و مجرور [illegible] صفراء مضطجع و کی آب میوه ها سرد و تر را در بحث باه مفصل بیاید

مفرح که تسکین [illegible] معده کند و مفرح خشک دل را نافع است موم زرد ده درم روغن خیری سی درم
سپید یکدرم پیه بط ده درم با هم گداخته بر سینه بمالند مفرح که سینه را نرم کند و در تنفس یاری دهد و سرفه
و ضیق النفس را مفید آید [illegible] پوست بود خواه ماده غلیظ پیدا کرده نیز موم زرد [illegible] یک [illegible] درم روغن بادام
یا روغن تخم کدو یا کنجد یا زیت حسب مزاج چهل درم [illegible] که تبرید مطلوب بود روغن تخم کدو یا بادام اختیار نمایند
و بعد ترتیب کشنیز [illegible] سازند و بر سینه نهند یا پارچه نهاده بمالند مفرح
که جهة التهاب سینه [illegible] نافع است موم سپید یک مثقال روغن گل سی مثقال
با هم [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible] فیروزج احجر می باشد باب یازدهم در
دل پوشیده نماند که دل عضو رئیس [illegible] جمیع [illegible] در علاج وی [illegible]
هر چه [illegible] یا مشارکی است [illegible] چنانچه [illegible]
در طب اکبر [illegible] انوشدارو [illegible] خاصه [illegible] گذشت
مقوی قلب [illegible] و پاشویه [illegible] جلنجبین گاوزبانی [illegible]
تقویت دل نافع است [illegible] گذشت جلنجبین گل به [illegible] مفید است [illegible]
عود و عنبر و مشک جهة خفقان و دل تشنگی نافع است [illegible] جوارش [illegible]
نافع است [illegible] ابریشم خام [illegible]
کشنیز خشک [illegible] درم مصطکی [illegible] درم مشک [illegible]
[illegible] شوند دو اینکه درم [illegible] گوشت دل [illegible]
[illegible] بر سینه [illegible] ایضا [illegible]
خطمی [illegible] زعفران ضماد نمایند جهة تکلیل [illegible] تقویت دل [illegible]
که در وسط سینه که جای قاعده دل است ثقل محسوس شود [illegible]
و دل منبسط نشود [illegible] ضغطة القلب [illegible]
[illegible] علت [illegible]

که در دل دریابد مریض که گویا ... می‌شود و بس غشی افتد و سبب بسیار از دهن آید دوا اینکه تفریح القلب را
سود دارد از اغذیه آنچه لطیف و جید الکیموس بود بخورند و با صلاح خون کوشش کنند و تومی که غلبه صفرا باشد تنقیه
او نمایند و اگر نزله باعث بود تدبیر نزله توجه فرمایند و نشان این علت آنست که مریض پندارد که دل او در امیخته شده و از
شدت الم بیهوش افتد و باز فوراً به هوش آید جهت ضعف سبب دوا اینکه قدر تقلب القلب نافع است و آن که سبب این علت
خون غلیظ یا صفرا تنقیه بفصد و اسهال حسب ضرورت است و جهت تعدیل مزاج بارد و ... اغذیه معتدله لازم بودن نشان این مرض
آنست که دل طپیده و از کثرت طپیدنش چنان نماید که از سینه بیرون می‌افتد و جهت این ماده موجبه تغیر در لون جسم بروز کند
دوا اینکه احتواء الرطوبة علی القلب را نفع بود و نشان آن است که دل چنان نماید که گویا اندر آب غرق است منع ولک
بحرکت اختلاجی همیشه یا بارها که بار دهند در سیاه و ضمادی فرمایند که از سنبل و زعفران ... بادرنجبویه سرشته ضماد نمایند
و منضج ... جهت تقلیل و تحلیل رطوبات دل بخوردن چیزهای خشک است و اگر جفاف در رطوبات افتاده باشد
... بر سینه بمالند دوا اینکه جذب القلب را نافع است چون ... از ماده ... موقوف است حسب ماده
استفراغ باید نمود ... دفع شود فائده سوء مزاج که بر دل عارض میشود گاه باشد که ... کیفیتی دیگر سمی گردد
مثل افراط خوردن خفقان و غشی ... آنکه مذکور شده ... دوا اینکه طبیبان
دل یعنی خفقان ... غشی ... آن نفع تمام دارد ... [illegible]
[illegible] صندل سپید ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دوا اینکه خفقان ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دوا المسک حار [illegible]

ونافع ولقوه ورعشه وتنفس را نافع است و ترتیب جمیع امراض سوداوی و ماسودا در روح بلوها از زبان خارج و دفع کنند و تنبل

منگوکر دانه مروارید ناسفته کهربا ابریشم مقرض زرنباد درونج عقربی هریک یکمثقال بهمن سرخ بهمن سپید سنبل الطیب

دانه قرنفل ساذج هندی اشنه هریک یکدرم جندبیدستر مشک دار فلفل زنجبیل هریک نیمدرم و بعضی جنسد

یکدرم و مشک یکدانگ میکشد عسل آتش نرسیده دو چند ادویه شربتی یکمثقال بعد چهل روز استعمال کنند

و بعضی منشا گفته و بر هند کر در اوزان اجزای این دوا در کتب تفاوت بسیار است و نسخه معتمد علیه بود نگاشته شد

و نسخه سمرقندی که آن نیز معتبر است **این است** زرنباد درونج و دارچینی مر کهربا بسد هریک ده درم ابریشم خام بهمن

ساذج سنبل قاقله قرنفل هریک پنجدرم اشنه دار فلفل زنجبیل هریک چهار درم مشک دو درم شهد خالص سرشته

دواء المسک مر که جهت خفقان بارد و دلمور الم قلب و رطوبت معده و باد احشا و رنج جهیان نافع است ابریشم

رومی صبر سقوطری هریک هشت درم راوند چینی شش درم بادنجویه زعفران تخم کرفس هریک چهار درم سنبل مشک ساذج

هندی مر هریک دو درم جند یکنیم درم عسل خام سه چند شربتی یکمثقال قوی بار **دواء المسک تلخ** نوع دیگر که جهت

غشی خفقان و وحشت الم و برد معده سود مضم را نافع است **معتدل** و گرم خام پوست ترنج دارچینی قرنفل سنبل بهمن خرزاوان

کبابه قاقله خیر بوا بسد انو خر تخم بادروج زرنباد خشک تخم بادرنجبویه تخم نانخواه تخم فرنجمشک عود ... مروارید ناسفته بسد کهربا ابریشم خام

بهمن سرخ و سپید هریک دو درم مشک خالص یکنیم درم شیره املیکه کابلی مربا سرشته شود **دواء المسک بارد** که خفقان و غشی

حار و تقویت دل و دماغ و جگر گرم و هیرا و امین تقطیعات ... و غنچه گل سرخ طباشیر کشنیز خشک ابریشم مقرض گاوزبان

مروارید کهربا زرشک بهدانه تخم خرفه صندل سپید هریک پنجدرم زرنباد گل ارمنی ... هریک سه درم عنبر ... دو ورق نقره

هریک دو درم ورق طلا مشک خالص هریک یکدرم قند سفید دو چند ادویه آب سیب آب انار ترش هریک دو درم و بید مشک گلاب

هریک پنجاه درم قوام آورده سرشته و اگر یاقوت دو درم اضافه نمایند موثر تر بود و اگر در آن غالب بود مشک عطر ورق

ساز نمود بمرتبه قناعت و رزند و در صورت مسمی میشود **بدواء العنبر** و **دواء المسک عنبری بارد** که جهت تقویت

دل گرم و ازاله جمیع امراض حاره نافع است مروارید ناسفته گل گاوزبان ابریشم طباشیر گل سرخ هریک سه درم

بسد کهربا هریک یکدرم بادرنجبویه تخم کاهو هریک یکنیم درم تخم کشنیز صندل سپید زرشک تخم خرفه تخم کاسنی هریک دو درم ورق طلا

و نقره هریک یکمثقال عنبر اشهب مشک هریک یکدرم و نبات دو درم قند سفید دو چند عرق بید مشک گلاب عرق بادروج

بهی آب که قند در آن بقوام آورده شود **دواء المسک بارد مختصر** کهربا طباشیر گل سرخ گاوزبان

تخم خرفه بریک یکدرم کهربا بسد مروارید صندل سپید ابریشم مقرض بریک سه درم مشک یکدرم عنبر یکدرم
دارچینی یکدرم زعفران نیم درم قند در چند شربتی تا دو درم **دوار المسک معتدل** مروارید ناسفته مرجان
کهربا درونج ابریشم مقرض زرنباد بهمنین بریک دو درم قرنفل قرشه سنبل الطیب بسباسه فرنج دارچینی زعفران
مصطکی طباشیر سپید صندلین بریک نیم درم عنبر اشهب یکدرم مشک اصیل نیم درم تا نبات عسل قوام شد
سفوف طباشیر دل گرم را سود دارد گلسرخ طباشیر بریک سه درم گشنیز خشک دو درم کهربا بسد مروارید
بریک نیم درم کافور دانگی شربتی دو درم با سکنجبین سفرجلی **سفوف فیکه** خفقان را نافع گل گاوزبان نبات
بریک هشت درم گل ارمنی چار درم کوفته بیخته شربتی با یکدرم **دیگر** جهت خفقان بسیار گرم گل ارمنی گشنیز بریک چار درم
طباشیر کهربا بریک دو درم کافور دو دانگ شربتی سه درم با دوغ گاو **دیگر** جهت غشی و خفقان کهربا
طباشیر گلسرخ بریک سه درم بسد چار درم گشنیز گاوزبان بریک شش درم بادرنجبویه گشنیز بریان دو درم
قرنفل یکدرم شربتی یکمثقال با میبه **دیگر** جهت خفقان سرد نعناع کهربا شامی بریک سه درم زرد
زرنباد درونج بریک نیم درم مروارید یکدرم قند سپید بیست درم شربتی سه درم با طبیخ افسنتین یا عرق گاوزبان
رانند آن **سفوف مروارید** که جهت ضعف دل خفقان سوء مزاج حار غالب بر دل نافع است و ازاله وحشت
میکند و معده و دل و جگر و جمیع اعضاء باطن را قوت دهد و سفوف مروارید که در لاه در بسر مرقوم شده قریب باین
است پوست بلیله کابلی بلیله سیاه گاوزبان بریک ده درم بهمن سرخ بهمن سپید درونج عقرب تخم ریحان
بادرنجبویه مصطکی زرورد بریک یکدرم حجر ارمنی مغسول حجر لاجورد مغسول عقیق سوخته کهربای شامی مروارید
ناسفته ابریشم خام سوخته اسطوخودوس عود هندی بریک دو درم ورق طلا ورق نقره بریک یکمثقال قند سپید
برابر شربتی یکمثقال با عرق گاوزبان یا شیره ابریشم **شراب صندل** دل را قوت دهد و خفقان گرم و ضعف دل را نافع
و جهت تقویت جگر حار و معده و رفع اسهال مفید صندل سپید خوشبو بیست مثقال سوهان زده یا بابونه ساخته در یک رطل
گلاب تر نمایند و شبانروز در گلاب بسیار گذارند و صندل را برآورده صاف کنند تا قوت
صندل کما حقه برآید و آب بقدر مناسب بدان ریزند صاف کرده با گلاب بقدر مصطکی آمیزند و قند سپید دو رطل
با قوام رسانند و در شیشه نگاه دارند بقدر آن صندل سپید است که مائل بزردی بود و در اینجا شراب
صندلین که با وجود منافع مسطور در قبض اسهال خاصیتی که دموی بود نفع کثیر دارد صندل سپید صرف صندل سرخ

نقره ورق هر یک ده مثقال سودان نموده یا جو کوب ساخته در یک رطل گلاب خیسانند روز دیگر تر نمایند و بعده بر شور زیاد جوشانیدن
در آب جوشانیده در آب صاف آن و با گلاب صاف ختم نموده یا دو رطل قند سپید جوکم آرند و قریب باتمام قوام آرند
یک اوقیه نارد ترش در آن بر کرده بشند صاف نموده صاف سازند و در شربت نمایند **شراب صندل** بسیار
مسمی **شراب صندل مبرد** که در تسکین سوزش دل و معده و جگر نافع است و جهت خفقان و غشی مجرب و دوا
معتدل صندل سپید مقرض سی درم سودان کرده در خریطه کنند و اندر نیم رطل بر کرده نیم رطل گلاب تر نمایند یک شبانه روز
پس سه رطل آب شیرین مضاف ساخته جوش دهند تا که چهارم حصه بیش یک رطل ماند صاف سازند و در آب
هر یک نیم رطل ضم نمایند و با سه رطل قند سپید بر آتش نرم بقوام آرند و بجنبانند تا که سرد شود و پس چهار شربت صندل سپید
کوفته بیخته هر یک سه درم کافور ریاحی نیم مثقال بیفزایند و اگر قدری زعفران هم کنند بهتر است تا در عمل اثر کافور
بدل شود شربتی ده درم با شیره تخم خیارین مغز هر یک گاه قطع اسهال و قطع خون هر ... مطلوب باشد با آب ...
و آب انار ترش ممزوج سازند و صندل ممزوج بمعتدل سپید با مفرض نمایند و جنس ... آب
و آب انار ترش ... کشند و با شیره خرفه بریان ... **شراب که** تشنگی و حرارت دل نشاند و خفقان گرم و تقویت دل
ترش و ترشی ترنج آب غوره و آب آلو ترش و آب تمرهندی جدا جدا ساده یکجا هر دو برابر هم بجز اقند سپید آمیخته بقوام آرند
و با شیره دار ... **شراب گاوزبان عنبری** که جهت تقویت دل ...
که ... نفع کثیر دارد و مقوی جمیع اعضا است و ... بقبض ...
باشد ... است ... از محرمات ... گل گاوزبان هر یک ده درم ...
صندل سپید هر یک پنج درم کوفته یک رطل ... مشک نیم رطل آب دو رطل ...
بجوشانند تا ثلث ... صاف کنند و ... کاسنی نیم رطل آب انار نیم رطل ضم نمایند و با دو رطل قند سپید بقوام
آرند پس عنبر اشهب یک درم ... یاقوت سرخ ... هر یک نیم درم و رق طلا و نقره هر یک ...
مخلوط سازند و آنجا که حرارت در مزاج قوی بود کافور ریاحی یک درم زعفران نیم درم بیفزایند و با عرق ...
و اگر ... بود آب ترنج یا نارنج یا آب انار ... یا آب تمرهندی یا آب ... کاسنی بقدر ... حاجت ...
و رعایت قبض شکم ... در این ... مرعی دارند و آنجا که تلیین بیشتر مطلوب ... بجای قند
نمایند و دیگر ... طبیب ... است ... و دو نسخه دیگر از شربت

گاوزبان که بهیل نیز نافع است دوا و دیگر گذشت و یک نسخه جلیل القدر در معده باید شراب بادرنجبویه
دل را قوت دهد و توحش سودا و برا و دفع کند تخم بادرنجبویه کاسنی تخم خرفه کشنیز هر یک بیست درم گاوزبان بهشتی ده درم
برگ بادرنجبویه پانزده درم اصل السوس ده درم تخم بادیان بسفایج هر یک شش درم گلاب شش جلد دواسبع شیرین
و چند جلد دو ادویه را در گلاب و آب سیب ترنوده جوشش دهند تا سوم حصه بماند بمالند و صاف سازند و قند سفید
بقدر حاجت مضاف ساخته بقوام آرند و اگر ازین دوا انگبین سازند روا بود نسخه دیگر بهیل الوجود در شهر باد و دیگر گذشت
شراب که جهت سقوط شهوت دل و جگر و معده نافع است و بهر تعدیل مزاج دامیفید عصاره گاوزبان عصاره کاسنی
هر یک نیم رطل عصاره سیب یک رطل گلاب شش رطل قند سفید یکنیم رطل مطبوخ سازند بتدریج تا بقوام آید شراب
که جهت تقویت دل نفع کثیر دارد و بادفی آن صرف مناسب بجمیع امزجه میشود عصاره بادرنجبویه عصاره گاوزبان
برابر اوا اگر مزاج معتدل بوده و اینکه حرارت غالب بود عصاره گاوزبان دو حصه کنند و اگر برودت زاید بود
عصاره بادرنجبویه مضاعف سازند و هر چون که بود برابر این هر دو گلاب بیامیزند و با شربت سیب بقوام آرند و اگر
بادرنجبویه و گاوزبان تر بهم نرسد خشک اینها را در گلاب بجوشانند تا قوت آنها در گلاب بیاید پس بت برند
شراب نارنج جهت تقویت دل و معده نافعست قند سفید هر قدر که خواهند بگیرند و بجای آب عرق گاوزبان
انداخته جوش دهند و کف بردارند و بقوام غلیظ آرند پس آب ترنباده ترنج چهار اوقیه فی یک رطل قند در گلاب
حل کرده بیامیزند و بدارند **شراب مفرح معتدل** که وجع دل الخفقان را و مقطع ابخره سودا و سبب الخفقان حار و
براق منظر خواهی گاوزبان شامی هر واحد یک اوقیه انوار و مسروع صندل مقاصری بهمن سرخ سفید لقرابی عراستی
تخم ریحان تخم بادرنجبویه هر یک شش درم عود هندی یک مثقال کزبره شامی چهار درم انچه کوفتنی است جو کوب سازند و در یک
رطل آب تر نمایند یک شبانروز و بر آتش نرم جوشانند تا که نصف بماند و بمالند و صاف سازند و قند سفید دو رطل انچه
بقوام آرند و در آخر طبخ رب سیب شش درم رب حماض هر یک نیم رطل آب گاوزبان ده اوقیه مضاف ساخته قوام با تمام
رسانند و در ظرفی فرج یا چینی که باطن آن بقیراطی خشک که سه درم گلاب حل کرده مسح نموده باشند
بگذارند و گاهی جهت تقویت کل ورق طلا ورق نقره هر یک ده عدد مروارید و حجر ارمنی مغسول مروارید
ناسفته هر یک یک مثقال زعفران نصف مثقال می افزایند **شراب ترنج** جهت خفقان گرم
و امراض حاره بغایت مجرب است ترشی ترنج را اگر در آب بخوبیند تا اثر ترشی در جرم آن تمام نیس مقابل هر یک

عدد ترنج بشقافند و در مثقال قند صاف نمایند و بقوام آورند شربت برگ ترنج نسخه ... جهت مشغول دل
و خفقان و ضعف معده و تقویت ... از نباتات ... ترنج کیلی برگ درخت بادرنگ است پنجاه عدد در شراب کهنه
صاف در ظروف بقدر شش قسط ... صد پنجاه مثقال است بعد روز بخیسانند پس صاف کرده با صد پنجاه
مثقال عسل کف گرفته بقوام آرند و بعضی از پوست ترنج نسخ مسطور ترتیب میدهند و بعضی یکرطل پوست ترنج با ازار
رسن پنجاه مثقال آب بخیسانند و بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف کرده با یکرطل عسل بقوام آرند ... شربت
ابریشم که دل و جگر و معده را قوت دهد و خفقان و غشی و توحش زایل کند و نشاط ورزد تمام آرد ...
ابریشم خام پنجاه درم بخیسانند در آب کنطلا و نقره ... گرم کرده در ... سرد نموده باشند بجوشانند تا مهرا شود
پس گاوزبان و تخم بادرنگ گل سرخ سنبل از هریک ده درم در گلاب بخیسانند و صاف کرده ... نبات
سپید قدر حاجت بقوام آرند و مروارید ناسفته کهربا و یشب هر یک دو درم گلاب سحق کرده و صندل سپید
سه درم و ... درمی و مشک دانگی با ... ساخته منتظم سازند و ... شربتی دو مثقال با عرق ... مشک
و گاوزبان و گلاب اگر حرارت در مزاج غالب باشد و تخم بادرنگ ... سنبل مطبوخ سازند ...
مسطور ترکیب اول است ... ابریشم صد مثقال ... هریک ... مثقال کهربا ... گل سرخ صندل ... هریک
دو مثقال عنبر ... درم مشک یکدرم ... هریک پنجاه درم قند سپید شصت درم عرق گاوزبان ...
مثقال گلاب ... مشک ... شربت سازند چنانچه گذشت ... شربت ...
در قسم ... توحش و ... نوشیدن ... اکثر ... و ... خفقان ...
... مثقال ... روز ... گاوزبان ... مشک ... گلاب ... مثقال
آب سیب شیرین ... آب امرود شیرین و آب انار شیرین و آب ... هریک ... سیب ... مثقال ...
و درحین جوشانیدن مصطکی ... زعفران هریک یک مثقال عسل ...
و ... مثقال ... آب ... دوران ...
آب ... کرده ... مثقال ... مثقال عسل بقوام آرند ... مشک ...
... مثقال ... زعفران ...
... مثقال ... مثقال عسل ... مثقال ...

زعفران نمی جوشانند بلکه بعد از قوام در وی حل میکنند و این نسبت جهت زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر [illegible]
و بعد از آنکه از شربتها فوائد بسیار در سر گفته شده ایضاً در ادویه معده و جگر و حمیات نیز گفته اند انشاء الله تعالی
ضماد دیگر که گرمی را نافع است صندل در گلاب بسایند قدری کافور آمیزند و ضماد کنند بر سینه و دل **ضماد دیگر**
سوء مزاج سرد را مفید است سنبل سعد دارچینی قرنفل گلسرخ کوفته بیخته با آب مرزنجوش و آب شاهسفرم و آب
بادرنجبویه سرشته ضماد کنند **ضماد دیگر** سوء مزاج خشک قلب را نفع دارد موم سفید اندر روغن بنفشه روغن کدو
گداخته [illegible] کافور [illegible] کنند و بر سینه نهند و این دوا [illegible] مسیح است **نقوع و طلی** **ضماد دیگر**
خفقان سرد را زایل کند قسط سنبل سعد دارچینی مشک کوفته با [illegible] سرشته بر دل و سینه نهند
قرص وارد بر دل و دماغ را قوت دهد و خفقان گرم و یرقان را نافع آید گلسرخ دو درم طباشیر و ورد نا شکفته
صندل سفید هر یک یکدرم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک چهار درم تخم خرفه سه درم زعفران نیم درم کوفته بیخته
بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین **قرص مشک** دل و معده و جگر را [illegible] قوت دهد و
خفقان و غشی و ضعف معده را که بسبب برودت باشد سود دهد مصطکی قرنفل دارچینی عود سنبل [illegible]
بهمن پوست ترنج فاوله هر یک یک مثقال مشک دانگی کوفته بیخته بشربت [illegible] سرشته قرص سازند شربتی یک مثقال بعضی عنبر یک دانگ
افزوده اند و قوتش بیشتر [illegible] **قرص کافور** که جهت خفقان گرم نافع است [illegible] طباشیر مغز تخم خیارین تخم کاسنی تخم کدو
تخم خرفه گلسرخ صندل سفید [illegible] کافور [illegible] اگر ادویه [illegible] مثقال [illegible] کافور [illegible]
سرشته قرص سازند [illegible] **قرص کافور**
که جهت خفقان [illegible] گلسرخ [illegible] طباشیر [illegible] تخم خرفه [illegible] چهار
اصل السوس [illegible] زعفران یکدرم کافور [illegible] بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند [illegible]
کنند [illegible] **معجون قیصر** خفقان را نافع است [illegible] معجون مفرح [illegible]
مفرحات مقویه دل [illegible] **مفرح معتدل** دل را قوت دهد خفقان را نافع [illegible]
[illegible] عود [illegible] زبان گاو [illegible] تخم کاسنی [illegible] صندل
[illegible] گلسرخ [illegible] زرنباد [illegible] تخم بادرنجبویه [illegible] ابریشم
بنفشه گل ارمنی هر یک چهار درم زعفران کافور هر یک یکدرم مشک نیم درم کوفته بیخته بشراب سیب سرشته

مفرح حار خفقان و ضعف دل را که از سردی بود نافع باشد گاوزبان بادرنجبویه بهمنین تخم فرنجمشک هر یک هشت درم آمله مقشر بریان بیست درم عود قماری ده درم گل محروم مروارید ناسفته هر یک یکمثقال زعفران یکدرم بسد سوخته کهربا سوخته کشنیز خشک زرنب قرنفل دارچینی هر یک دو درم کباب چینی زرنباد هر یک سه درم گل سرخ صندل مقاصری هر یک پنجدرم عسل بلیله یک چهار یک یاقوت ورق از هر یک نیم درم ابریشم یکدرم و نیم عنبر مشک هر یک نیم من عسل بلیله و قند را باهم بجوشانند و موبزرا کوفته مصفا سازند و بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته بان سرشند شربتی یکمثقال **مفرح بارد** خفقان حار را نافع است و دل را قوت دهد گلسرخ طباشیر بهمن سپید گاوزبان کشنیز خشک بریان صندل سپید هر یک یکدرم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک چهار درم تخم خرفه پانزده درم زرشک منقی شش درم مروارید ناسفته کهربا زعفران کافور هر یک نیم درم قند سپید صد درم قند را در عرق بید مشک یا در نیلوفر یا مثقال آب سیب بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته بان سرشند **مفرح بارد نوع دیگر** مروارید ناسفته بسد سوخته طباشیر کهربا گاوزبان گل ارمنی هر یک دو درم مشک نیم درم قند سپید سی درم معجون بسازند چنانچه رسم است **مفرح دلکشای معتدل** خفقان و ضعف دل زایل کند و نشاط تمام آورد بهمن سپید بهمن سرخ هر یک پنجدرم پوست بلیله کابلی پوست بیرون پسته پوست ترنج ابریشم خام مقرض مروارید ناسفته هر یک دو درم گاوزبان تباشیره بادرنجبویه بزر ده درم کشنیز خشک طباشیر هر یک سه درم بسد کهربا زرنباد درونج هر یک یکدرم عود خام یکمثقال آب انار آب به آب حماض آب زرشک هر یک ده درم قند سپید شراب بنفشه هر یک صد مثقال آب بهار امع شربت بنفشه و قند بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته بان سرشند **مفرح دلکشای حار** خفقان و ضعف دل را که از سردی بود نافع باشد پوست ترنج گلسرخ بادرنجبویه مغز تخم خیارین هر یک پنجدرم بهمن سرخ بهمن سپید هر یک دو درم و نیم درم هلیله سیاه مغز بادام خشخاش سپید بزر مقشر هر یک شش درم زعفران دو درم دارچینی سه درم و نیم درم گل کرفس یکدرم مشک یکمثقال زعفران بادام یکمثقال قند سپید ترنجبین هر یک نیم من نبات و ترنجبین را در گلاب حل ساخته داروها کوفته بیخته بان سرشند و بقوام آرند **مفرح دلکشای بارد** طباشیر بهمنین گلسرخ بسد کهربا مروارید ناسفته هر یک یکمثقال صندل سپید کشنیز خشک هر یک دو درم تخم خرفه بیست درم زرشک بیدانه ده درم ورق زر ورق نقره هر یک نیم درم پوست بیرون پسته یکدرم قند سپید بهمن آب تمام چهل مثقال بطریق معهود معجون بسازند **مفرح بارد** که جهت محرور نهایت نافع است بعوه جه بهتر از دوا المسک بارد را قوی است در دفع خفقان تپ دق و رجفه تا قبض بخار سوداوی سوخته نهایت مؤثر و شیخ الرئیس

در ادویهٔ قلبیه مرقوم نموده تخم کاهو مغز تخم خربزه مغز تخم کدو مغز تخم خیار تخم خرفه هر یک سه مثقال مروارید
بسد سوخته کهربا سرطان بحری سوخته ابریشم مقرض صندل سرخ کافور هر یک یک مثقال صندل سپید طباشیر
هر یک دو مثقال گل سرخ یک مثقال عود هندی درونج زرنباد بهمن سپید هر یک یک مثقال دو دانگ زعفران نیم مثقال
گاوزبان سه مثقال نیم مشک دو دانگ عنبر دو دانگ رب سیب و انار و ریباس بالسویه چند یا دو چند ادویه
بسرشتند **مفرحی** که خفقان سودا و دل را نافع است ساذج هندی بادرنجبویه افتیمون ابریشم تخم کرفس تخم فرنجمشک هر یک
سه درم مروارید ناسفته بسد سوخته هر یک پنج درم عصارهٔ افسنتین شش درم زعفران مشک هر یک یکدرم بادرنجبویه
درم توبریج دو درم گاوزبان پنج درم قند سپید دو چند همه افتیمون ده درم با در آب جوش دهند و صاف
سازند و قند را در ان قوام دهند و ادویه را بسرشند شربتی سه مثقال **مفرح** که دل را قوت دهد و خفقان
و حرارت معده را نافع است گل سرخ طباشیر سپید هر یک سه درم کشنیز خشک دو درم بسد مروارید ناسفته کهربا
هر یک یکدرم کافور دانگی کوفته بیخته با شربت سیب بسرشند شربتی یکدرم **مفرح یاقوتی معتدل** دل را
قوت دهد و وسواس دفع کند و نشاط تمام آرد مروارید ناسفته گاوزبان ابریشم خشک بهمن سپید برگ گل کهربا
پوست اترج ابریشم سپید سوخته تخم خرفه هر یک دو درم کافور یکدرم کوفته بیخته در عسل ملیله بسرشند شربتی دو درم
مفرح یاقوتی معتدل مایل ببرودت که تمام انفع است از جمیع مفرحات و در امراض مختلفه مفید
و جهت اکثر امراض نافع و بجهت اسهال و علل حار نافع مروارید ناسفته زعفران گاوزبان مصطکی بسد ابریشم مقرض
خام پوست اترج کهربا بهمن سپید زرنباد مغز تخم کدو لطیف تخم خرفه تخم فرنجمشک
مغز تخم خیار هر یک دو درم صندل سپید عود هندی درونج عقربی گل سرخ هر یک سه درم قاقله ورق
نقره ورق طلا کافور گل مختوم کشنیز خشک لاجورد گل ارمنی قرنفل سنبل الطیب مشک هر یک یکدرم لعل شفاف
یاقوت رمانی تخم بادرنجبویه هر یک یک مثقال مشک نیم مثقال صد درم معجون سازند شربتی مثقال **مفرح**
یاقوتی مایل بحرارت گاوزبان بادرنجبویه تخم فرنجمشک بهمن سرخ بهمن سپید هر یک هفت درم درونج
طباشیر کهربا بسد عود هندی ابریشم خام مروارید ناسفته قرنفل زرنب هر یک دو درم زعفران مثقالی زرنباد
درونج کبابه قاقله جدوار صندل سپید هر یک سه درم ورق زر ورق نقره یاقوت سرخ مشک هر یک نیم مثقال
در آب ترکرده خشک نموده بیست درم گل سرخ عسل کنند شربتی

مربای ترنج رطل و جلاب که بآب سیب رکوب مرتب مرتب داده باشند و مرتبم عسل ارزیده تا بابد رطل مکرر بزود و ادویه در آن
بریزند شربتی مثقالی تا دو مثقال **مفرح که احراز اول است** زرنب قرنفل دارچینی سنبل الطیب فرنجمشک
درونج هر یک ده درم زرنباد کبابه قاقله هر یک پنج درم نارمشک عود هندی اشنه سنبل هندی ساذج هندی هر یک سه درم
زعفران مصطکی عنبر اشهب هر یک یکمثقال مشک نصف مثقال [illegible] ربع مثقال [illegible] در آب مورد مربع ترکرده
دخشک ساخته پانزده درم ادویه باریک کرده بعسل هلیله مربی آمیزند شربتی مثقالی تا دو درم **مفرح یاقوتی**
بارد تخم خشخاش سپید طباشیر گلسرخ هر یک ده درم مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه کشنیز عصاره زرشک
گل ارمنی [illegible] گاوزبان هر یک پنج درم کافور ورق نقره زرنج شک عود هندی هر یک مثقالی صندل سپید مروارید
ناسفته بسد کهربا هر یک سه درم بادرنجبویه ابریشم خام پوست بیرون پسته هر یک دو درم یاقوت سرخ ربع
مثقال زعفران پنج درم [illegible] بشربت سیب سرشند شربتی مثقالی **مفرح کبیر** از تالیف شیخ الرئیس است
و وی گفته که من این را بملوک فرا داده ام و منافع بسیار بظهور آمده خاصه در خفقان و ضعف دل و وسواس
و توحش و اکثر امراض رقت که هیچ تدبیر انتفاع نمی یافت باین دوا منتفع شده و اندر علل دماغ رسیده و جگر و سپرز
و ترنج و [illegible] مفاصل و حمیات عتیقه نفع کثیر از وی مشهور شده برنده ای یاقوت خاصه که سرخ باشد و حجر
عقیق هر یک یکمثقال ورق زر دو دانگ ورق نقره دو دانگی غاریقون افتیمون فلفل زنجبیل قرنفل مرزنجوش هر یک
یکم مثقال و یکنیم دانگ حجر ارمنی حجر لاجورد [illegible] زرنباد درونج بهمن گاوزبان هر یک یکمثقال و یکدانگ
نارمشک [illegible] حماما ساذج هندی دارچینی [illegible] فاشرا زوفا [illegible] هر یک سه ربع مثقال [illegible] ربع از
مشکطرامشیع فطراسالیون [illegible] حجر الیهود تخم کرفس کرکند زعفران فلفل سپید هر یک نیم مثقال [illegible]
بدانکه [illegible] جواهر و زر و نقره را مجموعه یکجزو قرار دهند و از غاریقون تا مرزنجوش یک نصف جزو و از حجر ارمنی تا
گاوزبان هر یک ثلث جزو و از نارمشک تا [illegible] هر یک ربع جزو و از مشکطرامشیع تا فلفل سپید هر یک سدس جزو
بهمین حساب اوزان نوشته شد جواهر را بسیار صلایه کنند مورق نقره و زر را نیز در جواهر بیندازند تا خوب صلایه
نمایند و دیگر ادویه باریک ساخته در عسل هلیله یعنی عسلی که هلیله در وی مربی کرده باشند بسرشند **مفرح سوسنی**
از حکمای فرس مفرح و مقوی و مسکن است [illegible] و نافع است مطلق [illegible] هر وقت [illegible]
میکند قوی ساقط [illegible] ارواح را که بنقصان یا قلت [illegible] خفقان [illegible]

و یرقان و سوء هضم و برانگیختن باه مفید و ساکن میکند درد نقرس و مفاصل را و معتدل است و گویند گرم است
در اول و نیافته اند در وی ضرر چیزی زرنباد درونج بهمن سرخ و سفید بادرنجبویه هر یک ده مثقال قرنفل زنجبیل [illegible]
مثقال برنج عود قماری هر یک پنج مثقال نعناع خشک سنبل دارچینی گل بنفشه جوز بوا ورق نقره کهربا زعفران
هر یک دو مثقال بسباسه یاقوت هر یک یکمثقال ادویه را سحق ناعم کنند و غیر از نقره و کهربا و یاقوت همه را در گلاب
و عرق بید مشک و رب سیب و رب حماض و آب گاوزبان که هر یک شانزده مثقال بود بخیسانند در بهار یک شب و در
زمستان دو شب پس عسل کف گرفته دویست و پنجاه مثقال بگیرند و بجوشانند و شیر تازه آمیخته بجوشانند
تا آنکه شیر جذب شود و عسل بماند بعده روغن بنفشه بادام و لسب پنج مثقال در عسل مذکور آمیزند و بجوشانند تا منعقد
گردد پس از سر آتش فرود آرند و ادویه که در ظرف چینی منقوع اند ممزوج کنند و باز بر آتش بگذارند و اندکی بجوشانند
و یک شب در ظرف چینی بگذارند و فردا تقطیر کنند اگر آبی در آن پیدا باشد باز بر آتش نرمی گذارند تا بجوشد و بماند
بجای خلیل باید آنگاه کهربا و یاقوت و نقره اضافه نمایند و شیخ علیه الرحمه فرموده که پازهر اگر معدنی باشد
دو مثقال و اگر حیوانی باشد دوازده قیراط در گلاب حل کرده تسقیه نمایند یکدرم از ذرشتار و کیف برابر
میکند با یکمن خمر با وجود مشک حس حرکت و ادراک قدر شربتش تا دو مثقال است و نوشش تا سه سال ثابت است جهت
حفظ صحت ناشتا تناول نمایند و جهت قوت باه بشب و جهت سموم با آب رازیانه و جهت خفقان با عرق گاوزبان مفرح

سهل الوجود جهت رفع خفقان و رعشه و سقوط قوی و صرع و زمین گیرد و جنون و تنها عطش نافع است و در این
مفرح سرو زنجبیل بسیار است و خون را صاف میکند و کسل و ماندگی را زائل میگرداند و نوشش تا یکسال ثابت است
اول یک پیاله آب شیرین ده رطل بگیرند و آهن تافته یا طلا و نقره تافته هر قدر که میسر آید در آن سرد کنند پس قرنفل
بسباسه و افتیمون و قاقله کبار و صندل سرخ هر یک هفت مثقال کوفته در خرقه بسته بابریشم خام سبکی در
در آب مذکور ترکنند تا ده روز بمانند پس بجوشانند تا نصف بماند پس صاف نموده با مثل او قند سفید و مثل
او آب سیب یا شربت سیب بقوام آرند و در وقت تخم ریحان و تخم بادرنجبویه هر یک سه درم اضافه کنند و از
آتش بردارند

مفرح یاقوتی شیخ بوعلی که در ادویه قلبیه ذکر کرده و اکثر اطباء تجربه
آورده اند و وصف او نوشته و باید که تصرفی در زیادتی و کمی او نکنند جمیع امزجه را است و جهت خفقان و اکثر امراض معده مناسب است و در وی برای تقویت انواع ماکولات باشد بعد و در تفریح و نشاط و تقویت

اعضاء رئیسه تبدیل فرصاو محروتا استعمال توان کرد مروارید کهربا بسد افتیمون هر یک یکدرم و نیم ابریشم مقرض
سرطان محرق بهمنین هر یک یک مثقال و یکدانگ سحاله طلا دو دانگ گاوزبان تخم کاسنی هر یک چهار درم یاقوت یکدرم
تخم فرنجمشک تخم بادروج تخم بادرنجبویه برگ بادرنجبویه اسطوخودوس هر یک سه درم بهمنین کافور عود هندی حجر ارمنی
مغسول لاجورد مصطگی سلیخه دارچینی زعفران سنبل قاقله کبابه بسباسه جدوار عنبر هر یک یک مثقال مشک درونج عقربی
هر یک دو مثقال سنبل بادرنج هر یک دو درم مغز تخم خیار گل سرخ هر یک چهار درم ترنجبین ده درم و اگر جدوار نباشد زرنباد
عوض او بعدد دو مثقال کنند و این ادویه اصل ذخیره است و چون معتدل المزاج کم و زیاده درین تواند کرد خواه با عسل
معجون سازند خواه ادویه را بگلاب سرشته اقراص بندند قرصی یک مثقال و آنجا که خواهند افیون نیز داخل می کنند با برگ افیون
و چند هر یک یک مثقال با هم سوده اضافه نمایند و با عسل معجون کرده بعد شش ماه استعمال کنند و هرگاه کسی را سوء مزاج حار
غالب باشد باید مشک و زعفران این ترکیب نیم مثقال کنند و افیون خارج نموده بیل و سناکی چهار درم و قسط
یکدرم و تباشیر یک مثقال نیم کنند و **ایضاً** خرفه و طباشیر هر یک هشت درم و تخم کاهو دو درم و صندل سه درم
اضافه سازند و هرگاه کسی را سوء مزاج بارد غالب بود باید که بسباسه و پوست ترنج و عود بلسان و زنجبیل و فلفل هر یک
سه درم جندبیدستر دو مثقال بر اصل ترکیب بیفزایند و زرنباد را نصف مثقال کنند و اگر صاحب مزاج حار بکثرت
ازین اصل مع یک مثقال طباشیر و قدری رب سیب بخورد و صاحب مزاج بارد شربتی ازان با طسوجی جند بخورد کافی باشد
و احتیاج بتغیر و تبدیل اصل نسخه نماند **مفرح گرم** که خفقان بلغمی و سوداوی را مفید است بهمنین زرنباد هر یک
بست درم درونج عقربی بادرنجبویه عود قماری بسد هر یک ده درم قرنفل سنبل زعفران
هر یک چهار درم مشک ورق طلا هر یک نیم مثقال ادویه کوفته بیخته بوزن چند شربت سیب عسل بسرشند شربتی
یک مثقال **مفرح سرد** که خفقان دموی صفراوی را نافع است طباشیر گاوزبان تخم کاسنی هر یک
سه درم آمله منقی پانزده درم صندل سفید گل سرخ مروارید ناسفته کهربا بسد سوخته هر یک چهار درم زعفران
نیم درم ورق نقره نیم مثقال شربت سیب قند سه دو چند همه **مفرح یاقوتی** که معروف است
بمفرح صندلین مروارید ناسفته کهربا هر یک یکدرم و نیم بسد یکدرم یاقوت رمانی لعل آتشی حجر یشب
ورق زر و نقره ماه زرفین زعفران درونج مصطگی هر یک یک مثقال بلونی عنبر اشهب مشک خالص هر یک دو درم صندل سپید
درونج هر یک شش درم تخم خرفه تخم کاسنی گل بنفشه گشنیز خشک تخم خشخاش سپید حب ... بیرون ... شربت عود قماری هر یک

گاوزبان تخم کاهو پوست ترنج هر یک سه درم زرشک بهدانه هشت درم عرق بید عرق گاوزبان گلاب هر یک
پنجاه درم نبات سفید یکمن نبات در آب عرقها بقوام آرند و آب سیب آب به اضافه کنند و ادویه کوفته بیخته بران
بپاشند شربتی یکدرم تا یکمثقال **مفرح مسیحی** قوت دل و دماغ و جگر و معده دهد و قوت نشاط گرده
زیاده سازند و هاضمه را قوی گرداند و نفوخ کام آرد و منی بیفزاید و باه قوی سازد و اشتها آرد قرفه گاوزبان گل سرخ
هر یک پنجدرم خولنجان کبابه قرنفل جوز الطیب قاقله کبار درونج عقرب تخم فرنجمشک ورق ترنج قرنفل زعفران مصطکی بوزیدان
اترج لسان العصافیر بسباسه هر یک شش درم همچنین ابریشم مقرض سنبل الطیب هر یک چهار درم ساذج هندی زرنجبیل
دار فلفل لعل کهربا بسد هر یک یکدرم سعد هندی یکدرم و نیم عنبر اشهب مروارید ناسفته هر یک دو درم مشک ترکی
سه درم ورق زر ورق نقره هر یک نیم مثقال جزء اعظم خوب سوده سی مثقال روغن بادام یکدرم قند شکر چند
شربتی بقدر حاجت و اگر عسل آمیزند عوض قند دوچند کافیست **مفرح مسیحی نوع دیگر** قرنفل خولنجان
بسباسه قرفه هر یک چهار درم قاقله کبار ابریشم مقرض پوست ترنج ورق ترنج قرنفل گاوزبان زرنجبیل مصطکی گل سرخ عود هندی
اسفند یا قوت کبود زعفران هر یک شش درم جوز بوا سنبل الطیب بهمن حمر و بهمن سفید درونج عقرب تخم فرنجمشک هر یک
پنجدرم عاقرقرحا بسد کهربا لعل هر یک یکدرم عنبر اشهب سعد هر یک دو درم مشک ترکی نیم درم ورق زر ورق نقره
هر یک نیم مثقال جزء اعظم خوب سوده سی مثقال قند سفید یکمن و اگر عسل خواهند نیم من **مفرح جگر** خفقان ضعف دل و دماغ
سوداوی و جمیع قوت دل نهایت نافع است و برای تقویت جگر و گرده و دماغ و تصفیه لون و نشاط در ریاح سوداوی
نافع است و در خراج اصل السوس ابریشم مقرض درونج عقرب کهربا حجر الیهود صندل سرخ گل ارمنی سنبل الطیب ساذج هندی کبابه
هر یک دو مثقال یاقوت زرد یاقوت کبود یاقوت سفید عقیق مروارید بسد سفید بیروزه بسبایج عود قماری بهمن سفید و سرخ تخم
عنبر اشهب ورق زر ورق نقره کل دار چینی بهمن سفید هر یک چهار مثقال لعل فیروزه تخم ریحان ابریشم عرق ورق ترنج کل عود هندی
قرنفل صندلین قرنفل دار چینی کبابه جینی تخم بادرنجبویه قاقله کبار هر یک پنج مثقال زرد و مشک ترکی هر یک نیم مثقال تخم فرنجمشک
گاوزبان طباشیر سفید هر یک نیم مثقال آب لیمو پوست بلیله کابلی هر یک ده مثقال عصاره قند شکر نبات ده درم گاوزبان صبری
نیم مثقال آب سیب اسپغول اصفهانی گلاب هر یک یکمن نبات یا قند سفید بدستور ترتیب شکر نبات سه عرقها باب سیب بقوام آرند و جزو
آن اضافه کنند هر شربتی نیم درم تا یکدرم **مفرح جگر** خفقان را نافع است و در بیماران صفرا که باشد کاردرد ساکن گاوزبان هر یک دو درم
طباشیر یکدرم مشک ترکی نیم دانگ قند سفید ده درم و با شربت گلاب شربتی یکدرم مربا سیب قوت و آملا دل گرم است و ادفع القلب

غذائیست لطیف و مقوی دل و روح حیوانی و نفسانی و زیاده کننده خون و رافع غشی که از امراض نفسانی
و خوردن مسهلات و ترک دم و فصد و جماع و امثال آن بهم رسد و در رفع تقویت هیچ چیز باین نمی رسد خاصه
که با قدری مزوج باشد و شیخ گفته که گوشت گرچه غذا ارجح است لیکن لب او در علاج ضعف قلب داخل است
و قوی ترین گوشتها درین امر بره یکساله است و بعضی فرجا از گوشت کبک و مرغ و امثال آن ترتیب میدهند
و آنچه از فراریج و رقبه جدی سازند الطف و قلیل الحرارت است و در حسن آنکه گوشت طیور یا گوشت بره جمعا سازند
و طریق اتخاذ وی چند گونه است **یکی** آنکه گوشت مرغ فربه را از چربی جدا کرده و در ورق زر نموده همراه آب بزر
و در آب شیرین بجوشانند که تا آب یکسان شود و آب غلیظ گردد پس در قرع و انبیق عرق بکشند و اگر تقویت زیاده مراد
باشد بجوهرها در حار مزاج با قدری عناب و سیب و بیدمشک و [illegible] عطره و در بارد مزاج با مشک و پوست ترنج
و ادویه حاره لطیفه ضم دهند بعده تقطیر نمایند **دوم** آنکه گوشت بزغاله یا بره یکساله گرفته و پیه
از وی جدا کنند و سرخی را در کباب کنند و اندر [illegible] سنگین کنند و اندکی گلاب بر وی چکانند و سر آن را محکم بپوشند و بر
آتش نرم بنهند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت هنوز ناپخته باشد آن آب از وی برآورند و گوشت را [illegible]
آهسته هر تری که دارد بگیرند و تری گوشت را دیگر باره بر آتش نهند تا پخته تر و خوشتر شود و اندکی نمک و گشنیز خشک
اندر افکنند و بدهند صاحب ذخیره در [illegible] اینچنین نوشته و حقیر مکرر این را آزموده نفع وی بیشتر از قسم
اول مشهود نموده **سیوم** آنکه گوشت حلوان فربه را از چربی پاک کرده یا گوشت سینه دراج فراریج و دجاج
[illegible] بقدر نخود ببرند و اندکی نمک و مصطکی و دارچینی بر آمیزند و اگر [illegible] گوشت را در دیگ که نشسته و دهن
دیگ را بخمیر محکم گرفته بر آتش انگشت نهند و دیگ را حرکت دهند وقتا بعد وقت تا محرق نشود پس بیفشرند و آب
که از گوشت جدا شده باشد بگیرند که [illegible] شفاء الاسقام [illegible] که گوشت را در آن [illegible] کنند و بدون منقطر کردن
بدهند هر چند نسبت بجرم گوشت آب قوی الاثر و سریع التقویه است لیکن نسبت بماء اللحم [illegible]
نفوذ در لطافت نافذتر است و اگر چه بعضی اطبا اطلاق ماء اللحم بر این کرده اند لیکن نزد اهل تحقیق [illegible]
[illegible] **مقوی خاص و نقوع کشنیز** در سوء مزاج گرم دل نفع دارد و [illegible] مجوز که بعد
از اسهال شده باشد نافع است مثل قدری از آب به حل کرده و در حلق چکانند **یاقوت** [illegible]
تجربت [illegible] که گوشت در این بحث نیز در مفرحات نوشته **بدانند** که در اکثر اقسام غشی [illegible]

ضرر بیر است وکذلک طرافت مالیدن وگرم داشتن قم معده بر روغنها گرم مالیدن عطریات حسب مزاج و بوییدن نیز لنفع
در آب سرد و گلاب بر روی و سینه زدن اما آنگاه که سبب غشی کثرت عرق باشد تن شاید بر زمود که عرق باز دارد و بر بستر ر انجا
کرده حب غشی اسهال مفرط بود یا بر آمدن بسیار ر دها نشان که بسردی و بر دوده باشد آب سرد و گلاب بسیار نشاید
ریخت و اما القیم با انز سیکنجبین شراب رقیق در چکانیدن در حین غشی سریع النفع است **باب دوازدهم**

در ادویه معده چون کمال هضم اول در ینجا است و شروع هضم از دهن انسان طالب صحت را واجب
است که در مقتضع اشیا مبالغه کند تا غذا در دهن هضم یافته بمعده رسد و بران سبب تاثیر هضم معدی کامل
تر و زود تر و بران تحقق یابد و باید که ادویه که جهت تقویت معده و یکی بر خود جز نیش دانند و در سحق آن مبالغه نمایند
تا زود تر دوا در وی طویل بود و موثر تر آید و صاحب شفاء الاسقام در نقصان و بطلان هضم نوشته که جزئیت دو این
ادویه معدی مختص بجوارش و مثل همین است بخلاف سفوفات مثل آن که درینجا سحق بلیغ اولی دانستا غذا انجا که ضعف
در هم معده باشد احسن آنکه دوا را شوری بعد طعام خورند تا دوا بر جبلولت غذا از و دمختلط نشود و زمانی طویل باطلاء معده
ملاقی باشد و از انکه معده عضو رئیست مشارک و فساد وی مستلزم جمیع اعضا است در باب وی اهتمام تمام لازم دانند و عند
تحقق آفت بدان از هر چه زود تر تدارک آن کوشند و از اکثر درین باب آنست که لها امکن از امتلاء بسیار خواری
و سوء ترتیب اکل و سرعت تدبیر بعد اکل چنانکه در مفرح القلوب مشروحا نوشته ام محترز باشند و بدانند که قدر اکثر مشهور
زود گوار تر از غیر خود است و در اکثر خوشبو افتراز غیر خوشبو از ینجا است که در ادویه مرضیه معدی و کبدی اکثر
ادویه طیبه در جب داشته اند هر گاه فساد در غذا احساس شود و متوحر در معده بود یا هیچ تدبیر کارا بهتر از قی نیست
و بعد سیر هضم تا که اشتهار صادق ظاهر نشود در مبادرت اکل نکنند دگرفتن طعام از نفس معده نمی باجم و ضرر معده انکار زند
اطریفل کبیر که جهت استرخاء و رطوبت معده و هضم طعام و منع صعود بخار معده بدماغ و تقویت معده اعاد دمنافع
دحواس و تصفیه خون و ذهن و از دیاد حدت فهم و ذکا و تقویت اعصاب عامة باه و رفع نسیان و بلادت و جمیع
علل بارده و رطبه دماغی و عصبی و بسری عدیم النفع و باسیر ریحی و تحسین لون و تسکین معده و تسمین بدن نافع است مجرد المزاج منا سبست
و بحر بها نمی توان استعمال کرد مگر بقدر ضرورت پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر فلفل دار فلفل از هر یک شش درم
شقاقل زنجبیل تربد سفید لسان العصافیر تخم حب القلقل حب مقشر شکر طبرزد خشخاش سفید از هر یک دو درم گوز بسته
در روغن گاو یا روغن بادام که چهارم حصه چهار نیم بود چرب کرده در سه چندان عسل منزوع الرغوة

و مسعود بعد شش ماه استعمال کنند و قرص با عسل قلیست پنجه روز بشدید مطابق استغفار الاستسقا است لیکن جزو ماه بیا
نجیب الدین سمرقندی چنین مرقوم شده حب بلیله کابلی بسیار مفلفل و دارفلفل هر یک چند درم زنجبیل آن طرح حب باسباب استعمال
چنین هر یک سه درم لسان العصافیر حب الفلفل هر یک دو درم سم سقمونیا شکر طبرزد هر یکی ده درم عسل چند و نسخه
اطریفل کبیر که صاحب تحفة المومنین نوشته با آن نسخه که نیز الاختلاف است در ادویه گذشت مع اطریفل صغیر و دیگر اطریفلات
در اینجا معده نیز نافع اند ایارجات **انقرد یا دانوش دارو** باقسامها معده چند است در ادویه
گذشت **امروسیا** جهت درد معده که از ریاح و باشد نافع است و طعام هضم کند و باد و ماده غلیظ را در جگر و سپرز را
سود دهد تخم جزر بری بینی و دو قوه ملیسان بیخ قرد مانا نقاح اذخر کرفس هر یک یک درم فلفل سیاه فلفل سپید قسط تلخ
هر یک نیم درم مصطکی سه درم حب الغار دو دانه اگر ترکی زعفران هر یک دو درم زرنباد نیم چند عسل کف گرفته
بسرشند و بعد دو ماه استعمال کنند شربتی دو درم با نیم درم نسخه دیگر نیز **امروسیا** که بجگر مخصوص است **اتاناسیا**
که با وجع معده نافع است در ادویه جگر بیاید **اسطرون صغیر** جهت درد معده و اسهال ریاح و قی منقطع
و قولنج و وجع رحم و برودت بدن نافع است و اسطرون باثبات زن است یعنی جلیل القدر افیون مصطکی غیره هر یک چهار درم
اقاقیا فلفل گوگرد زرد سنبل الطیب هر یک دو درم حاقرقرحا زعفران فرفیون هر یکی سه درم حماما سه درم عسل
صاف بقدر احتیاج معجون سازند شربتی یک مثقال میدهند که ادویه **اسطرون کبیر** چون نایاب است و منافع او هم
قریب است اکتفا بصغیر نموده شد **آبکامه** لفظ فارسی است که آنرا بعربی **مری** گویند تشبیه دارد با و بعلاج فی غیر ...
از ادویه قدیمه است و ماهیه آنرا **فودنج** نامند بفا و واو و دال و جیم چنانچه بطوری در بیان مری گفته شود
و طبع آبکامه گرم و خشک است در ثانی و گویند در اول گرم است و در ثانی خشک با بکلیه جهت نشف تری معده و تحلیل معده
و جگر و قطع از رجاجات منع وجاع و حبوس غلیظ از معده و امعا نافع است و نیز جهت آن است که بر کسی اشتها دهد و است قولنج باشد
با تولد وبدان او بر تشریب و که وجد کند قطع باید و ایضا تلطیف اغذیه غلیظ نماید و شکم می راند و اشتها
می انگیزد و نکهت خوش میکند و تشریب با قیمی ایک چند روز چند با منوی گرده مدر از تجربه است و حقنه آن
برای قرحه امعا و قولنج و ورد رک و نطرلی سهر قروح خبیث و نشف کلب الکلب و غیره و اوجهت ورم لها و لوزتین
و غده سیلان و ماغی ازرفع نقصان از رقیه مورث و قطور آن در چشم نافع برد را بدر و اگر هر روز کرده باشد در قرار اروسی
مجرب است شربت ری نیز با کمخه است جهت درد رگ سرق ایضا نافع لیکن مجفف بدن است و منفخ و مورث سینه

دی خشونت و بواسیر و صاحبان بخار رش و مصلح او لعابها و حریره و شیر نهایت و طریق ساختن مری قسم
است چنانچه بیان باید لیکن آنچه بسرکه تیار شود او را قوت مسهله ضعیف و قوت تقطیع غالب بسر اسهال و در
استعمال آن جایز نیست و آنچه بشیر مرتب گردد مسمی است کومه مضر سینه و سر فذ نیست و تخفیف در آن لکن راست
و در خواص مزاج برسبت کیلی شیر باشد که کند و شاید باینها عفنی است بالجمله طریق ترتیب مری یکی آنست که
جو با آرد گندم مقلا ستی رطل بگیرند و در بیختن مبالغه نمایند تا بچون غبار شود و بختد آرد فودنج بری نیز لسان
پس آرد را تنها با آب خمیر کنند بی آنکه خمیره و نمک در آن اندازند و نان ساخته در تنور بپزند و بعده نان مع فودنج
مذکور بکوبند و بست درم نمک بگر رطل بادیان مع ربع رطل شونیز آمیزند و باشد که جهت بیرو و قی بی تخم کرفس و
دارچینی و قرنفل و امثال آن اضافه نمایند پس جمله را با آب خمیر کنند و در جسم کرباس بسته بدار اندر آفتاب گذارند و سرو ده باز
برهم زنند اول روز و وسط وی و آخر وی تا زمانی که از آب بر آن پاشند و چون سیاه گردد در آب حل کرده اندر
ظرفی نهند و بهفته و در زمین ولاصبح و شام حرکت میداده باشند و چون جوش خورد حرکت ندهند تا که جوش فرونشیند پس
صاف آن و در ظرفی جدا کنند و اندر ثفل وی آب دیگر بیاندازند و در آفتاب نهند و صبح شام حرکت بدهند پس
صاف آن نیز جدا کرده با مری سابق ملحق سازند و اندر ثفل وی آب دیگر انداخته یک هفته در آفتاب نهند و دو وقت
بحی جنبانند پس آب مرتبه ثالث نیز صاف ملحق کرده اند و بکار برند که مری همین است **و مایه او** که عبارت است
آرد جو با آرد گندم که با هم بسرشتند بی نمک و خمیره و در وسط وی ثقبها کنند و در برگ انجیر بپیچند و در ظرفی نهاده در سایه گذارند
تا متعفن شود پس برآورند و خشک نمایند و هر گاه **فودنج** نامند و تخمیر او با سرکه در روغن قل جهت حلکه و تفتیح
دل و تحلیل مواد غلیظ نافع است و فودنج مایه دیگر نیز شبیه است **دوم** آنکه نان تازه گرم در کوزه
آب تا دیده و بگذارند تا سبز شود بعده در سرکه خمیر کنند و در آفتاب نهند و تا ده روز سرکه بر سران ریزند و ده روز
دیگر بوه شراب خمیران تازه کنند و ده روز دیگر افشره انگور خمیران تازه کنند بعده ادویه گرم کوفته بیخته بر سران ریزند
و چون خواهند که الکامه رقیق بگیرند از بن خمیر مقدار یک من بگیرند و سه من سرکه کهنه بر سران کنند و کیسه برآرد از رو
گرم کوفته در آن اندازند و چهل روز در آفتاب بگذارند پس استعمال نمایند **سیوم** آنکه فودنج را
که مایه الکامه است در سرکه حل کرده در آفتاب گذارند و در اصفهان بجای سرکه در شیر
می کنند و بلغت اصفهانی این را کومه خوانند و اطلاق مری بر کومه مجازا می کنند

و خواص مری که دارد کو به در بیان جوارشها گذشت و طریق دیگر نیز وارد و تسکین حس می بچین بود و [illegible]
سغد فائق اهل هند نیز اکله میسازند و بنام کانجی میخوانند و بسیار که هندی مشهور است و جهت هضم طعام
و نفعات اشتها محرور [illegible] و تسکین حرارت شخون صفرا و حبلا و تقویت اعضا و تقطیع بلاغم نفع تمام دارد و [illegible]
معده است و مصلح عمل وکلفند **طریق وی** آنکه جو بهای نقدای مهر [illegible] صاف کرده در شیشه کنند تا [illegible]
در آفتاب گذارند یا زیاده بران و آنچه از برنج سازند بهتر باشد **بادهرج** برودت معده و تحلل [illegible]
و احتباس طمث را نافع است و ریاح غلیظ دفع کند و سده جگر و سپرز بگشاید و زرنباد و درونج عقربی [illegible]
جند بیدستر عاقرقرحا فلفل دار فلفل سلیخه سوم مرالحرس [illegible] سنبل قسط لبنی جاوشیر زعفران هر یک [illegible] درم
هشت درم [illegible] هریک [illegible] درم [illegible] در عسل مصفی در چند [illegible] بسازند [illegible]
جوارش جهت برودت معده نافع است و دیگر گذشت **تریاق فاروق** قدر [illegible]
جهت نفع معده و شکم و اشتها نافع است و تجربه [illegible] گذشت **تریاق الذهب** جهت اسهال [illegible]
در باب اسهال بیاید **شاذریطوس** جهت اوجاع معده نافع است [illegible] گذشت جوارش [illegible]
معده را قوت دهد و اشتها آورد و باد را بشکند و بوی دهن خوش کند پوست ترنج خشک کرده سی درم [illegible]
جوزبوا فلفل دار فلفل قرنفل قاقله خولنجان زنجبیل هر یک یکدرم مشک دو دانگ [illegible] بعسل کف گرفته [illegible]
[illegible] جوارش و نسخه جوارش جالینوس جوارش کندی [illegible] گفته شد و باقی در ینجا ذکر شود جوارش
قشر اترج نوعی دیگر جهت هضم طعام و تقویت معده و دل و جگر و تفریح نافع است [illegible]
قشر اترج است لیکن [illegible] در ین نسخه قشر اترج [illegible] مستعمل شود و حکیمان [illegible] مشهور [illegible]
ساخته اند **بگیر** نعلبه پوست زرد [illegible] ترنج [illegible] شیرین کنند باین وجه که در آب [illegible]
بجوشانند و پوست ترنج بیرون کنند و همان گرم در آب سرد و شیرین اندازند و زمانی بگذارند [illegible]
و بشوند و [illegible] در آب سرد اندازند و همچنان مکرر در آب جدید [illegible] بیندازند [illegible]
[illegible] در حال غلیان [illegible] شکر [illegible] نزد [illegible] شیرین [illegible]
[illegible] شود [illegible] عسل [illegible]
[illegible] نزدیک [illegible] پوست [illegible] سازند [illegible] نرم کنند [illegible]

اگر جلاب در جرم وی سرایت کرده و قوام جلاب که بکیفیه مطلوب است رسیده باشد فرود آرند و زنجبیل
و دار فلفل و دارچینی و مصطگی هر یک سه درم بسباسه قرنفل جوز بوا قرنفل عود هندی سنبل الطیب هر یک یک مثقال
زعفران دو درم کوفته بیخته در آن سرشته دیگر جلاب در پوست سرایت کرده باشد ولیکن بقوام مطلوب نرسیده
باید که پوست را از جلاب بر آورند و قوام باتمام رسانیده پوست مع ادویه ممزوج نمایند و امر باخراج پوست
عند طبخ جلاب از آن نموده اند که بسیار جوشیدن پوست ترنج اندر جلاب موجب تلخی است کذا ذکر فی شفاء الاسقام
جوارش عود جهت تقویت معده و تخفیف رطوبات حادث بلغم و ازاله خفقان و ضعف جگر نافع است
عود هندی سنبل الطیب سنبل رومی مصطگی قرنفل دارچینی جوز بوا هر یک سه درم پوست هلیله کابلی زرنب تخم کرفس
انیسون پوست ترنج زرنباد درونج عقربی هر یک یک درم زعفران بسباسه زنجبیل هر یک نیم درم مشک نیم مثقال
قند سفید یکمن چند و این جوارش مشهور است قند تبرزد بیست مثقال **نوع دیگر** معده را قوت دهد و گرم کند گرم کردنی
قوی لطیف قند سفید یک رطل بگدازند و عود هندی ده درم کوفته بیخته اثناء طبخ بیامیزند و بقوام آرند و اگر بعد
قوام زعفران و قرنفل و قاقله و امثال آن بقدری مناسب بیفزایند قویتر باشد **نوع دیگر** معده و دل را قوت
دهد و هضم آرد و باد را بشکند و خفقان و تشنگی دل زایل کند و از مرکبات بوعلی و مجربات است عود هندی
رازیانه تخم کرفس درونج سنبل هر یک سه درم بسباسه نارمشک قرنفل سعد زرنب زرنباد هر یک یک مثقال
دارچینی زنجبیل فلفل قرنفل مصطگی هر یک دو درم گاوزبان پنج درم کافور دانگی مشک دو دانگ کوفته بیخته
بعسل سرشته و صاحب شفاء الاسقام همین نسخه را بی تسمیه کردن بجوارش عود چنین نوشته عود هندی
رازیانه تخم کرفس درونج سنبل هر یک سه درم کافور قیصوری نیم درم مشک ثلث درم بسباسه نارمشک
سعد قرنفل خشک زرنباد زرنب هر یک یک مثقال دارچینی مصطگی زنجبیل فلفل دار فلفل قرنفل هر یک
دو درم گاوزبان پنج درم ادویه کوفته بیخته بسه چند آن عسل صاف سرشته شربتی از یک درم
تا یک مثقال **نوع دیگر** که تقویت و تسخین معده کند بغیر افراط و هضم طعام و نشف
بلغم نماید سنبل الطیب سنبل رومی سیب تخم کرفس انیسون مصطگی هر یک یک درم عود
هندی سیب ... هر یک سه درم قرنفل قرفه سک دار قصب الذریره هر یک دو درم
بسباسه بلیله کابلی در شراب تر کرده و بریان نموده زنجبیل هر یک ده درم و نیم کوفته بیخته

ببیه لیسیر شند شربتی دو مثقال **نوعدیگر** که یمن عمل دارد سنبل زنجبیل دارچینی سلیخه زعفران فلفل زرنباد درونج هر
یک پنجدرم زرنب ساذج هندی قرنفل هر یک سه درم عود خام هشت درم عنبر مثقال زر درد کافور هر یک
دانگ تربد چهار درم ملح هندی یکدرم کوفته بیخته با عسل و شکر مقوم لیسیر شند **نوعدیگر** معده ودل را قوت دهد
و برازرا موافق باشد عود خام قرنفل ساذج زنجبیل قاقله قرنجشک فلفل هر یک دو درم زعفران یکدرم
کوفته بیخته بعسل لیسیر شند **نوعدیگر** باضمه را قوت دهد و اشتها آورد و بلغم و رطوبت دفع کند قرنفل سه درم
سنبل قاقلتین هر یک ده درم عود پنجدرم زعفران یکدرم کوفته بیخته بعسل لیسیر شند **نوعدیگر** معده را گرم کند و اشتها
آرد و باضمه را قوت دهد قرنفل دو درم سنبل یکدرم عود خام پنجدرم نبات تمکین نبات را در گلاب بگدازند و قوام
آرند و فرو گیرند و ادویه کوفته بیخته بران پاشند و بشور برشند و بروی سنگ ریخته ببرند **نوعدیگر** معده را با قوت
آرد و اشتها پیدا کند عود خام پنجدرم پوست ترنج ده درم مصطگی یکمثقال نبات تمکین بدستور مسطور بسازند
نوعدیگر معده را قوت دهد و اشتها آرد مجرب است عود قاقله هر یک دو درم پوست بلیله کابلی بیست و چهار
مثقال جمله را جو کوب کرده در خمر گلاب کثیر المقدار تر کنند یک شبانروز و صاف کنند و قند سفید سیر طلی بقوام
آرند و عنبر نیم مثقال فرو ده بر دارند **جوارش عود مسهل** جهة برودت و رطوبت نافع است و در راودیه (?)
اسهال باید چه قرار بوان (?) شده که آنچه مسهل قابض بود در اینجا گفته شود **جوارش عود ترش** جهة تسخیات (?)
اشتها قوی ترست دیگر در مناسب تر بود در روالیه لذا بر تریداشد که آنچه نسخهای جوارش عود که مرقوم شده هرکدام را که خواهند
با اضافه کردن رب لیمو یا آب لیمو یا سرکه یا زرشک آب ضاف (?) تمر هندی و امثال آن ترش گردانند و مقدار ترشی
نمودن حامضی از حموضات مفرده و مجموعه بحسب حاجت مفوض برای طبیب دانا (?) که در اکثر جوارش عود مستعمل
نسخه **نیست** عود زنجبیل فلفل قرنفل سنبل قاقله زعفران خولنجان دارچینی درد مصطگی
سلیخه ساذج قرنفل اذخر خولنجان سعتر قرنجشک بوابرنج کافور از هر یک مناسب شیا جمع نموده
جوارش آمله معده و دل و جگر را قوت دهد و اشتها آرد و غذا منقی پنجدرم عود مصطگی هر یک ده درم
عنبر نیم مثقال قند سفید نیم من آب لیمو آب سماق هر یک ده درم بدستور مشهور بسازند **نوعدیگر** معده را
قوت دهد و اشتها آرد و سودا معده ببرد و قوت دل دهد و تفریح آورد شیر آمله بیست مثقال
مصطگی عود پوست ترنج زرشک بیدانه سنبل الطیب هر یک ده درم شیب یک مثقال

قند سپید یکمن و نیم و نسخهٔ دیگر از جوارش آمله که فائق‌تر است در ادویهٔ اصلیه باید **جوارش مصطگی**
سردی معده و جگر را نافع بود و بلغم دفع کند و آب رفتن از دهان باز دارد مصطگی سه مثقال کوفته با یکمن قند و
سی درم گلاب بقوام آرند و بر روی سنگ ریزند و ببرند و بهتر آنکه مصطگی بعد قوام آمیزند تنها سائیده یا با گلاب حل کرده
جوارش عنبر سردی معده و بدی هضم و خفقان را و جماع و رحم را نافع است و جهت بیرون کردن مشیمه مفید
قاقلتین بسباسه دارچینی هر یک چهار درم دارفلفل زنجبیل هر یک دو درم و ماله مصطگی عنبر هر یک درم قرنفل قرفه
زعفران هر یک دو درم و نیم جوزبوا پنجدرم مشک یکدرم کوفته بیخته بعسل کف گرفته شربتی یکمثقال **و دیگر** معده و دل را
قوت دهد و باه زیاده کند و منافع بسیار دارد و بنابر اطالت ترقیم ننموده قاقله بسباسه لسان ذکر هر یک چهار مثقال
دارفلفل زنجبیل هر یک هشت مثقال قرفه قرنفل بسوت [illegible] هر یک دانگ عنبر اشهب دو درم روغن
بلسان چهار درم عنبر را در روغن بلسان بگدازند و تخمید جمله قند سپید اضافه کنند و بعسل کف گرفته [illegible]
محروری مزاج را یکدرم و مرطوبی را یکدرم **نوعدیگر** معده را گرم کند و ریاح غلیظه را تحلیل نماید بلغم را قطع کند
و دل و دماغ را قوت دهد و حواس را تیز سازد [illegible] دارچینی دارفلفل زنجبیل جوزبوا هر یک یکدرم بسباسه قرنفل زعفران
هر یک نیم درم عنبر اشهب مشک هر یک [illegible] دانگ نبات سفید مهیا کنند چنانچه باید **نوعدیگر** که از عنبر اشهب سازند و سه
قریب النفع است [illegible] عنبر یکمثقال قند سپید یکمن قند را بقوام آورده فرو گیرند و عنبر در آن حل کنند و بعد
[illegible] بر روی سنگ ریزند و قطع کنند **جوارش مشکی** باد معده را دفع کند و خفقان بادی و بواسیر را
نافع است فلفل قاقلتین دارفلفل زنجبیل هر یک ده درم مشک نیم مثقال قند سپید شصت درم کوفته بیخته بعسل سپید
شربتی ا دو درم **نوعدیگر** جهت ضعف معده و نفخ و [illegible] و درد جگر الغاشی حرارت غریزی کسر ریاح بواسیر و ازالهٔ [illegible]
خفقان [illegible] مانعست مشک نیم مثقال قاقله جوزبوا قرفه زنجبیل دارفلفل هر یک ده درم دارچینی [illegible] درم عود [illegible]
زعفران دو درم قند سپید برابر جمله عسل بالقدر که ادویه در آن سرشته شوند و در نسخهٔ کفایه عود ده درم و مشک
یکدرم است **نوعدیگر** جهت برد معده و کبد و احشا و خفقان و غشی و تقویت حرارت غریزی نافع [illegible] نیم مثقال
[illegible] دارچینی جوزبوا قاقله صغار قرنفل خولنجان دارفلفل عود [illegible] یکدرم زعفران دو درم قند سپید [illegible] رطل عسل
[illegible] شربتی نیم مثقال تا یکمثقال **جوارش فواکه** معده و دل و جگر و احشا را قوت دهد و [illegible] بار دار [illegible]
کند [illegible] دفع خمار کند آب انار ترش و شیرین آب سیب آب به [illegible] آب غوره آب [illegible] [illegible]

بجوشانند تا برنیم آید فرو گیرند و قند بقوام آورند و در خمره شیشه نهند و بهار بران می ریزند چنانکه
سنگ ریزند **جوارش تفاحی** جهت تقویت معده و جگر نافع است و محققان از اصحاب سوداء منع کنند
سیب شیرین خوشبو از قشر و تخم پاک کرده بکوبند و آب او برستانند و در دو رطل آن دو رطل نیم گلاب و شکر سپید
یک رطل بان مضاف سازند و بجوشانند تا بقوام آید پس سنبل الطیب دارچینی بادرنجبویه قرنفل مصطکی هر یک
عود خام هر یک دو درم کوفته بیخته آمیزند شربتی پنجدرم **نوعی دیگر** که معده را قوت دهد و اشتها آرد و هضم
بیارند سیب شیرین رسیده خوشبو یکرطل و از پوست و تخم پاک کنند و در شلث یا در خمره نهند دو
بدارند پس جوش دهند تا گداخته شود و بعده بکوبند و عسل بان مضاف سازند آنقدر که مطلوب باشد
با نعقاد رسد پس زنجبیل و قاقله و دارشیشعان هر یک نصف مثقال عود و دارچینی هر یک پنج مثقال زعفران درم
مشک نیم درم باریک ساخته آمیزند و حرکت دهند تا که مستوی شود **جوارش سفرجلی** جهت تقویت معده
و جگر نافع است و کسی که اشتها رفته باشد و طعام هضم نشود سود دارد **بیارند** بهی کلان
و تخم پاک کنند و بکوبند و عصاره او بگیرند موازنه آن قسط و دو من عسل کف گرفته بجوشانند تا دو ثلث قسط
و نصف تا آن آمیزند و باتش نرم بپزند و کف بردارند پس زنجبیل سه اوقیه و فلفل سپید دو اوقیه کوفته در آن
آمیزند و بقوام آرند بنوعی که لعوق توان کرد **و باید که** اکثر بیش از غذا بعد دو ساعت یا سه ساعت
بخورند و اگر بعد طعام خورند ضرری ندارد **و هرگاه** در معده مریض گرمی بود یا صفرا باشد فلفل و زنجبیل
از آن مطروح سازند **و هرگاه** مزاج معده متوسط بود یعنی از اجتماع صفرا و بلغم برابر بود
فلفل یک اوقیه کنند و زنجبیل اوقیه و نصف یعنی نصف وزن اول **و هرگاه** معده بلغمی باشد
فلفل چهار اوقیه کنند و زنجبیل شش اوقیه یعنی مضاعف وزن اول نمایند **نوعی دیگر** که اشتها آرد و معده را
قوت دهد عصاره به و عسل هر یک سه رطل سرکه بسیار تیز دو رطل جمله یکجا کرده بر آتش آهسته بپزند و کف
و زنجبیل پنجدرم فلفل سیاه و سپید و دار فلفل عود خام هر یک سه درم دارچینی دو درم کوفته بیخته بان اضافه کنند و بقوام آرند
دیگر نسخه مصلحه و مسهله جوارش سفرجل لیدا دویه اسهال ذکر یافته **جوارش نارمشک** جهت وجع معده و ضعف او
نافع است اگر از برودت باشد نارمشک فلفل و دار فلفل هر یک دو درم سعد سنبل قسط هر یک پنجدرم کوفته
عسل بسرشند **نوعی دیگر** جهت ضعف معده و استسقاء طحلی نافع است نارمشک سه درم هال یکدرم قاقله دو درم دارچینی درم

دار فلفل نخود درم قند سفید سی درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال با آب سرد قبل طعام و بعد او دیگر
نسخها مسهله در ادویه اسهال بیاید جوارش سکر معده را قوت دهد و بلغم تحلیل کند و اشتها آرد قاقله
کبابه قرنفل زنجبیل دارچینی زعفران دارفلفل هریک سه درم فلفل عود هریک یکدرم شکر سفید یکرطل ادویه
کوفته بیخته و شکر بقوام آورده بسرشند جوارش شوری معده را قوت دهد و طعام را هضم نماید و ریاح را تحلیل
کند تخم کرفس نانخواه هریک دو درم مصطکی خولنجان قرفه قرنفل هریک سه درم حب الرشاد بریان لب ده درم ابهل نخود درم
کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی سه درم جوارش سمسم معده را قوت دهد و اشتها آرد و شهوت زیاده کند و جماع را ریاح را دفع
کند و رنگ نیکو سازد و تخمه مقشر ده درم ترشاد تخم کرفس زیره کرمانی نانخواه هریک دو درم کندر زنجبیل دارفلفل فلفل
قاقله دارچینی هریک سه درم قند سفید ترنجبین مثقال قند را در گلاب بقوام آورده ادویه کوفته بیخته بان بسرشند جوارش
فلافلی جهت درد معده و برد او و جگر و کثرت بلغم و رطوبات غالبه و بدن و کثرت جشاء و سوء استمراء که از برودت بود نافع است
و ریاح غلیظه تحلیل کند و شهوت طعام بکشد و ابرده را سود دارد و وجع رحم و بلغمی منقطع سازد و ادرار بول کند فلفل سیاه و سفید
دارفلفل هریک دو دانگ و قیه عود لسان العصافیر یک اوقیه سنبل الطیب حماما هریک چهار درم زنجبیل تخم کرفس سیاه یوسع فی سلیخه ساذج
سرخس هریک یکدرم ادویه کوفته بیخته با سه چندان عسل مصفی بسرشند و در نسخه برد و احد از فلافل نوشته تربوست از ان
دیگر ادویه مسطور بحال شربتی یکدرم با سکنجبین و در شفاء الاسقام بجای ... ابهر بار ... نوشته غلط کاتب خطا در نسخه
باشند پیر اکه در قانون و دیگر کتب معتبره گلهار ... ترم شده جوارش تمری نسخه قدیم قوی التاثیر است و تقویت
معده و هضم طعام و ازاله شهوت کلبی جشاء حامض و جماع احشا که از بلغم و از برودت باشد و جماع با بادیان و تسکین در
ریاح تحلیل می نماید و نزول آنچه است و مداومت وی از رفع تولنج و دوری مجرب طلا کرد نقش بر ما جهت مسلسل بول
معتمد تفاوت در نسخ او در ادویه در ازان تعجب جاجت تقاضای حاج است چنانچه مشهور در ما بیان باید بطلا شد
که اجزاء اصلی این نسخه کمون است و سداب و زنجبیل و فلفل و بوره و لیس برگاه طبع رقیق بر دو نمر ... باشد
اجزا مسطوره مساوی گیرند و بوره سرخ که مسمی بنطرون است اعتبار نمایند که قوت مسهل در او غالب است و بعضی در آن
زیاده کرده اند در بیوقت و قیقونیا نیز افزوده و فلفل سفید در بعض استعمال بهتر از سیاه است و سیاه
از سفید قوی تر در اداره و لازم است که ادویه را جرش دارند و بسیار باریک نسازند که ... امر در
باب استعمال مراعات این است کما نص علیه الشیخ مع حکایته مصاحبه و اگر با عسل آمیزند

این اجزا را باید که عسل غیر منزوع الرغوه باشد لانه عون فی الاسهال **و هرگاه** طبع نرم بود بوره را
کم کنند چنانچه اجزا را صلیه دیگر اگر هر واحد دو جزو باشد بوره یک جزو بلکه نصف جزو و در یبوست بوره غیر
نمایند قبض چون موقوف دارند پس اگر اورا مطلوب بود تا نخواه بیفزایند علی حسب حاجت و ادویه را باریک نمایند و با
عسل مطبوخ منزوع الرغوه بسرشند و فلفل سیاه در بنجال نسبت تند لا ذکر و زیره را در همه حال در سرکه تر کردن و تر
کرده و بریان نموده بکار بستن ضرور است چه این عمل مصلح و مقوی تلطیف اوست و مستعمل در کمونی زیره سیاه
است که آنرا کرمانی گویند و در بریان کردن احتیاط کنند که سوخته نشود و سداب که مستعمل شود باید که تازه و برا
در سایه خشک کنند و همین که آن کوفته شود و منجور جفاف شده بود در روی راه منافت باشد که بگویند و داخل کرده
نمایند چه سداب شدید التنقیه بسیار گرم و حاد میباشد **و میباشد** که اجزا کمونی گاه باشد که بسبیل سفوف استعمال
کنند بی امتزاج بعسل لکن سفوف و برادر ماء الشعیر یا دیگر اغذیه دیگر که موافق حال شده آمیخته بکار می ارند
اول طعام یا بعد وی و آنچه بعسل مرکب شده اوفق انست که بعد طعام مستعمل کنند **و در باید** که کمونی
را بلع کنند و مضغ نمایند بهر آنکه بوره ارمنی بدندان ضرر دارد و اگر نخایند چون در اوراق این نسخه و اجزا و
اختلاف زیاده بر آنکه مرقوم شده نیز کرده اند نسخها مذکور بعضها مرقوم میشود تا حسب حاجت اختیار کنند نسخه
برودت معده و شهوت کلبی و حمیات بلغمی و سوداوی و فواق امتلائی و بلغمی و فتق و قولنج ریحی را نافع بود و
باد را بشکند زیره کرمانی مدبر پنجاه درم فلفل سیاه پانزده درم زنجبیل سداب هر یک بست درم بوره ارمنی پنج درم
عسل سه وزن ادویه **نوع دیگر** زیره مدبر هفت اوقیه فلفل سه اوقیه زنجبیل چهار درم بوره ارمنی ده درم بعسل
بسرشند و درین نسخه سداب داخل نیست **نوع دیگر** جهته سردی معده و تپهای بلغمی و سوداوی و سردی امعا
که از کثرت بلغمی بود و درد شکم را نافع است زیره کرمانی مدبر ده رطل تعدادی فلفل سه درم برگ سداب زنجبیل هر یک
چهل درم بوره ارمنی ده درم عسل سه چند اگر خواهند مسهل شود تربد موصوف پنجاه درم بیفزایند **نوع دیگر** که مسمی است
بکمونی کبیر زیره کرمانی مدبر دو رطل فلفل سی درم زنجبیل و ورق سداب هر یک چهل درم بوره ارمنی ده درم
دارچینی حب بلسان قرفه سنبل الطیب مصطگی هر یک چهار درم عسل مصفا سه چند شربتی یک مثقال تا دو مثقال **نوع دیگر** که مسمی است
بکمونی اکبر و ترکیب این در دستش است و در سایر خواص مسطور قوی تر و جهت تقویت معده و دل و دماغ و درم و هضم طعام و دفع ریاح
قوی الاثر و هرگاه اعتیاد درد معده یا قولنج شده و مداومت برین نمایند ایمن گرداند از حدوث آن باذن الله الاکبر

زیره کرمانی ده بنجاه درم فلفل سپید اصیل فلفل سیاه هر یک هفت درم سداب بوصفیکه گذشت پانزده درم دارچینی
بوره سرخ هر یک پنج درم زنجبیل مربا چهل درم هلیله مربا آهسته پاک کرده شصت درم گلقند صد درم و مربای زنجبیل و مربای هلیله
را بکوبند تا معجون گردد و ادویه کوفته و بیخته تا نرم بحیث دران بسرشند و اگر لذیذ خواهند در قوام نرم قند
سپید و عسل منا صفه صد درم یا کثر از ان بقوام آورده مضاعف سازند و شربت از چهار درم تا شش درم است
این جوارش در حدت کمتر است و در قوت قویتر **جوارش طالیسفر** جهت برد معده و ریاح غلیظه معده که بعفونت
طالیسفر پنج درم زنجبیل بست درم فلفل دارفلفل ده درم بال قرنفل هر یک شش درم شکر طبرزد پنجاه مثل **جوارش**
صندل جهت سوء هضم که از حرارت بود نافع است ورد طباشیر صندل بقاصری هر یک پنج درم مصطگی سلیخه
سنبل عود هر یک یکمثقال انبرباریس منقی ربع الجبت دو درم کافور دو درم همه کوفتنی است بکوبند و بیزند و بربت شکر حل
بسرشند شربتی چهار درم **جوارش کهربا** جهت اوجاع معده نافع است کهربا گلسرخ انبرباریس یک پنج درم عود خام
مصطگی زعفران رامک هر یک سه درم سنبل کمون هر یک دو درم محمد سپید القدر که ادویه ذات بنامند شربتی دو درم سفوف
سیب **جوارش طباشیر** جهت حرارت معده و ضعف ان طباشیر ده درم گلسرخ سماق انار دانه پاک کرده بر
سه درم فاقله کبار کلنا جهولی مصطگی هر یک پنج درم بجلاب مقدم که نسخه در باب سفر حل نمایند بسرشند شربتی تا سه درم
جوارش قندادیقون جهت درد معده و ظهر و ضعف ان که سببش برد و تولد ریاح غلیظه بود نافعست
زنجبیل فلفل سنبل هر یک شش درم مصطگی نانخواه هر یک چهار درم تخم کرفس فو ربع بری هر یک پنج درم کمون ملیخه
حب بلسان عاقرقرحا هر یک دو درم سیاه دج سندی یک درم نعیل بسرشند شربتی تا یک مثقال نوع دیگر معده را گرم
کند و باد بشکند و معده را قوی گرداند تخم سداب تخم کرفس زعفران بنجدان زنجبیل جاشنا مغز بادام تربت هر یک
شش درم کندر مغز بادام تلخ هر یک دو درم فلفل بست درم عسل دو چند یا سه چند **جوارش بلادر** جهت برد معده:
متقادم و برد و نسیان و تحسین لون و تلطیف فکر و ذهن نافع است **وهو جوارش الحکماء و لقبا الانبیا:**
لسلیمان فلفل دار فلفل بلیله سیاه هلیله آمله جند بیدستر هر یک چهار درم قسط بلادر پنج شکر طبرزد حب الغار هر یک دو دانگ
درم سعد بست درم بلادر تنها بکوبند کاحقه و دیگر ادویه را نیز بکوبند و بارچه بیز کنند تا لیس و روغن گاو و عسل بالسویه
و بلادر را دق داده به نخول دران اندازند و منعقد سازند و شش ماه بعد یک مثقال تا نیم شربتی دو درم با طبیخ
و از ان پرهیز باید کرد مستعمل وی خود را از تعب و غم حرارت و جماع و شرب شراب کثیر باز دارد و مرق سفید با

لطیف تناول کنند **جوارش فنجنوش** جهت استرخاء معده و ریاح بلغمی و سیر و فساد مزاج و [illegible]
نافع است هلیله بلیله شیر آمله فلفل دار فلفل زنجبیل شیطرج هندی سنبل هر یک ده درم تخم شبت تخم گندنا هر یک
چار درم خبث الحدید مدبر صد درم کوفته بیخته بعسل منزوع الرغوه و سمن بقر که بقدر حاجت باشد بسرشند و در ظرفی
بدارند و بعد شش ماه بکار آید شربتی دو درم و اگر مشک یک درم نیز داخل سازند روا است تدبیر خبث الحدید که بپارسی
فنجنوش گویند آنست که براده آهن باریک ساخته بسرکه انگوری یا شراب ریحانی تر کرده [illegible] مرتبه [illegible]
شانزده روز [illegible] بگذارند پس در سایه خشک کرده در [illegible] بریان کرده بکار برند و اگر بعد بریان کردن
بروغن بادام یا روغن گاو بجوشند خبث الحدید بود صلایه بلیغ کرده بعسل آرند [illegible] در این تقدیر حاجت
با بیختن روغن دیگر وقت اختلاط عسل نیست [illegible] جزو اعظم این جوارش فنجنوش است جوارش [illegible]
مسمی شده **نوع دیگر** که معده را قوت دهد و گرم کند و [illegible] نافع است هلیله کابلی بلیله آمله
فلفل دار فلفل زنجبیل زیره تخم شبت تخم کرفس تخم گندنا تخم جرجیر تخم شلغم تخم گزر انیسون گلسرخ سلیخه سعد دارچینی
قرنفل جوزبوا هر یک یک درم [illegible] قاقله مشک [illegible] هر یک [illegible] درم حب الغار [illegible] خبث الحدید
مدبر بجند تمام عسل [illegible] **نوع دیگر** [illegible] زرنباد هندی [illegible] حب بلسان [illegible]
بلیله آمله سلیخه قرنفل حب بلسان هر یک شش مثقال نعناع [illegible] زرنباد درونج [illegible] هر یک چار مثقال دارچینی زعفران سنبل
جوزبوا قسط زنجبیل فلفل [illegible] انیسون [illegible] هر یک سه مثقال سعد ده مثقال شکر سپید شانزده مثقال
خبث الحدید مدبر [illegible] مشک [illegible] عسل [illegible] **نوع دیگر** که جهت [illegible] معده [illegible] نافع است هلیله کابلی
بلیله آمله اصل السوس زنجبیل قرنفل جوزبوا مسک [illegible] سنبل [illegible] مصطگی هر یک ده درم مشک یک درم ادویه مدبر
شراب ریحانی برابر همه جمله باهم ممزوج کنند و بروغن بادام یا گاو چرب کرده بعسل بسرشند شربتی دو مثقال شراب ریحانی
یا سیب **نوع دیگر** که جهت ضعف معده [illegible] نافع است هلیله کابلی هلیله سیاه آمله اصل السوس مقشر گلسرخ از هر یک ده درم
خبث الحدید مدبر [illegible] که برابر همه بعسل [illegible] بسرشند شربتی دو درم [illegible] **جوارش خوزی**
منسوب [illegible] جهت تقویت معده [illegible] مجرب است [illegible] هلیله کابلی [illegible] سنبل قرنفل دارچینی
جوزبوا قاقله مسک [illegible] هر یک مثقال فلفل سپید زنجبیل [illegible] هر یک [illegible] مثقال [illegible]
سپید برابر همه کوفته بیخته بعسل [illegible] بسرشند شربتی [illegible] مثقال **جوارش** [illegible] جهت تقلیل [illegible] معده [illegible]

مسموح ساخته بگذارند و استعمال نمایند و این دوا باید که در دیگ سنگین پخته شود جوارش خوزی
یا ضم است و در او دونیم جگر باید و در مهانیز جلنجبین معرب گل انگبین است سکری اعدا بیاری گلقند گویند
و بتازی جلنجبین سکری خوانند قوت اصلی او تا چهار سال و سکری وی تا دو سال باقی است عسلی در آخر دوم
گرم و خشک و سکری در اول دوم گرم است و در یبوست معتدل و مبرد و مقوی معده و دماغ و مجفف رطوبت
غریبه معده اگر بر ناهار خورند و نمک مضغ نمایند و بعد از غذا مانع صعود بخارات بدماغ و عسلی جهت تبرید
و فضول بارده اوفق و جهت درد مفاصل و لقوه و فالج و تفتیح سنگ گرده و مثانه بغیر از گل بدیع اوفق جهت
تحلیل ریاح غلیظه [illegible] و هضم طعام نافع و چون با تربد و تخم کرفس جوشانیده صاف نمایند و مکرر نوشند جهت
فالج و لقوه و استرخاء زبان و ابتدای مفاصل مجرب دانسته‌اند و سکری او جهت محرورین و یابس المزاج اوفق
و جهت وسواس و جنون نافع صاحب شفاء الاسقام در تب دق نوشته که اگر شکم در خوف از تناول شیر نرم شود گلقند بدهند
که قبض شود و شیخ در بحث سل فرموده که گلقند تازه بخورد بدهند حتی تا خوردن ممکن شود غایة النفع است و گلقند کهنه
با ورد مطبوخ طباشیر معده گرم را نفع دارد و چون گلقند را با مثل آن بسطوخودوس [illegible]
نموده مداومت نمایند ازاله [illegible] و بخار و ضعف باصره و درد سر و تخفیف و اخلاط سوخته و سودا کند و جهت
سبل [illegible] و چون با تمر هندی و عناب بجوشانند جهت ازاله سدد و غایت مفید است و چون گلقند را [illegible]
تا [illegible] شربت [illegible] لهذا شیخ گفته که طبیخ او قوی‌تر از جلنجبین است و در حمی ربع فرموده که چون [illegible]
فاهم [illegible] جلنجبین شهد فقد شربت و طبیخ تا چهار و مثقال و از جرش چهار مثقال است طبیخ او [illegible]
آب باشند تا بثلث رسند و گویند گلقند [illegible] تشنگی است و مصطلح [illegible] و قول [illegible]
قیاس و تجربه مصداق است لهذا صاحب شفاء الاسقام تخصیص کرده و گفته السکری اقوی [illegible]
صنعت جلنجبین سکری آنست که گلبرگ تازه تر از اقماع و تخم پاک کرده در ظرف پاک با دست بمالند
تا خوب نرم شود با قند سحوق بیامیزند که خوب آمیخته گردد تا سه روز هر صبح و شام بهم زنند بعد چهل
روز در آفتاب گذارند و هر گاه سکر کم گشت اضافه نمایند وزن سکر [illegible] نهایت چهار چند
گل باید که باشد و بعضی بعد هر دو سه روز تحریک اخلاط لازم دانند و واجب است که ظرف [illegible]
تا بجوش نیاید و صنعت جلنجبین عسلی چون صنعت سکری است یعنی بجای [illegible]

برای مداومت قلیل المقدار مقرر شده و اگر گاهی اسهال مطلوب باشد سورنجان بیفزایند حب کبریت
جهت اشتهاء و هضم مجرب است و در جریال باید حب خبث الحدید جهت ضعف معده نافع است و در بواسیر
و تقطیر ریاح و بریده سود مند خبث الحدید سه روز صد مثقال در شراب کنند تا زنگ آن بغیر از روز متوالی هر روز یکبار
آب تجدید نمایند و حب ارشاد و بصد درم زنجم کنند و تخم جرجیر فلفل تخم کرفس تخم حرز تخم ترب حلبه تخم بادیان یک
بست یکدرم کوفته بیخته باب کنند تا حب اماز نند حب انیسون جهت نفخ و کثرت ریاح و تشنج عصب و تقویت
و وجع ریگی نافع است تخم کرفس حب الانیسون مصطگی زعفران سکبینج مقل هر یک یکدرم هلیله سیاه بلیله آمله هر یک
دو درم نود و بنج فطراسالیون مقاح اذخر قسط اسارون زرنباد عود بلسج هر یک نیم درم حب سازند شربت سه تا
دو یکدرم بگور زند حب ایحالیق جهت جلاء معده از بلغم و سودا و کسر باد و تقویت هاضمه نافع است و اگر
و اسرا تیران خورد و دارچینی زعفران قسط سنبل حماما اکما دریوس حب البان محلب تو فو حاریقون هر یک یکدرم
مرز و نفل هر یک سه درم صبر شانزده درم در صیف و بصیره دو رو در شتا بعصیره کرنب سرشته حب سازند
شربتی یکدرم با طلا قبل از طعام و باید که بکبان عسنا آب نخود اغتذا کنند حب قیصر که حب زدیب نیز گوینم
از معالجات بقراطی جهت تنقیه معده از رطوبات و تقویت آن چون تناول کنند بعد از طعام هر روز یکبار رطوبات
زجه اخراج مینماید و معده را ضعیف نمیکند تا نخواه زیره لیسون هلیله سیاه ملح نفطی هر یک یکدرم مصطکی سه درم
صبر سقوطری مثل همه باب برگ اترج حب کنند شربتی یکدانگ تا دو دانگ حب کوتوالی اورض معده نافع
است و در بحث سر ذکر شد حب مقل درد معده و امعاء و بواسیر نافع است هلیله سیاه بلیله کابلی هر یک جزوی
مقل برابر همه مقل را در آب گندنا یا گلاب حل کنند و ادویه کوفته بیخته با آن سرشته حب سازند شربتی دو نیم درم حب
شنکار اگر گرسنگی آرد و فتور معده و شکم و گرانی آنرا نفع کند صبر سقوطری شانزده درم فلفل سیاه و دو ازده درم
شنکار دو درم اجزاین خراسانی دو و نیم درم کوفته بیخته و ذخیره در خرسند کنند و بهندی تخار گویند حب ها بقدر
نقد نخود جهت تحلیل مواد و باید سه حب بخورند اگر رفع قبض مطلوب باشد زیاده بخورند مرات او باد حلقه گی
کند و در شکم و بزرگی آنرا فرو می نشاند مجرب است حبیکه گرسنگی آرد و هاضمه را قوت دهد و نفخ را تمام زدود بطور
زنزال ترنج تمام دارد عود خام قرنفل کبابه فلفل هر یک سه درم زعفران نیم درم اسکو دو درم تخم بابونه بالل ادو ده درم
دار فلفل هر یک یکدرم کوفته بیخته با جلاب سفید کرده گلاب قوام آورده باشند شربتی بقدر نخود حب ها سازند

اشتها و هضم بخورند هفت حب بیرا مساک و در حب در دهان دارند و اگر زود در حلق شوند دیگر بیارند مجرب الخبث
بالزائب جهة ضعف معده و ضرر آن نافع است خبث الحدید چون غبار ساخته شود نیز تا نخود کاغذ [illegible]
یک کف سداب کرفس نعناع هر یک یک باقه را با یک هفت رطل آب تا تم آمیخته دو شبانروز نهند دیگر رطل [illegible]
و بعد چهار ساعت طعام نمک بخورند و از سرکه و هر چه ترش بود دور باشند و از ثقیل [illegible] گشته شوند [illegible]
بنوشند اندک اندک تا یک رطل دیگر خورده شود و بهمین سان تا چند روز بنوشند [illegible] خبث شراب [illegible]
بیاید خسند **نقوعات** بخار معجمه اصح است و بجاء مهمله نیز آمده عبارت است از شربتی که در وی خمر و عسل [illegible]
بر تقویت معده و احشا و جگر نفع تمام دارد [illegible] خراب کننده رطل عسل صاف
سه رطل زنجبیل ده درم دارچینی قلفل زعفران هر یک یک مثقال قرنفل مشک هر یک نیم درم [illegible]
نیمکوب کنند سوای مشک و زعفران در کیسه کنند [illegible] شراب و عسل بجوشانند [illegible]
[illegible] بمالند تا شراب بقوام آید [illegible] زعفران [illegible] حل کنند [illegible]
بنوشند نسخه دیگر در اشربه باید **دواء الملک** جهت برد و صلابت معده نافع است [illegible]
نی بفراغت آرد [illegible] سی درم در [illegible] رطل آب جوشانند تا بنصف رسد [illegible]
و عسل [illegible] بقدر حاجت اگر گرم [illegible] عسل [illegible] بنوشند [illegible]
که بسبب بخار معده بود [illegible] رطل آب جوشانند تا یک رطل [illegible]
و قدری نمک [illegible] عسل [illegible] بنوشند **دیگر** [illegible]
[illegible] بنوشند **دیگر** [illegible]
[illegible]
[illegible] **سکنجبین مقیئی** تخم ترب [illegible] رطل آب [illegible]
[illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible]

دیگر که بعض حمل کند تخم ترب و یک اوقیه کشک جو چهار اوقیه اصل بیخ خیار دو اوقیه نمک یک قبضه و دو درم عسل برابر همه
چنانچه کشک ساعت بریزند و صد درم از وی بگیرند و بیست درم سکنجبین عسلی آمیخته بنوشند دوائیکه محمود یا بادیان
فی الحال قنبرگ خیار کوفته آب او بگیرند و شکر سرخ و سکنجبین ممزوجه بنوشند دیگر که مقیی صفراست مار
الشعیر بیست درم آب مرزنجوش بیست درم آب گل اصل خیار از آن بیخته باشند و سکنجبین سرکه بیست و درم
دیگر که بعض حمل دارد سکنجبین بزوری ده مثقال در چهل مثقال آب سپنا ناخ یا آب نان کلاغ یا با ماء الشعیر
حل کرده نیم گرم بنوشند دوائیکه مقیی بلغم است خردل سپید یک درم بوره نیم درم کندش ملح هندی هر یک نیم درم
جمله کوفته به عسل آمیخته معجون سازند و طبیخ شبت چهل درم سکنجبین عسلی حل کرده بنوشند دوائیکه مقیی سوداست
ترب مقطع یک عدد نمک هندی چهار درم خرما چهار دانه در دو رطل آب بپزند تا به نصف بماند سکنجبین عسلی آمیخته بنوشند
دوائیکه مقیی صفرا و بلغم است سکنجبین عسلی ده مثقال نمک دو مثقال آب ترب چهل مثقال همه آمیخته بنوشند
دیگر که مقیی مره الصفرا و بلغم است ترب سبز کرده بیست مثقال شبت تازه ده مثقال برگ
پنج مثقال تخم خربزه کوفته تخم سپناناخ هر یک ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند چون ثلث بماند سکنجبین
آمیخته بنوشند و اگر دفع بلغم بیشتر مطلوب باشد با عسل بنوشند دیگر که مقیی صفرا و بلغم است که دو درم ترب
یمانی یک درم با یک ساخته باشد در سکنجبین عسلی ده استار طبیخ ترب بنوشند پس از آن نبات حنظل و لعبه در قی ملح
الحال در قی باشند بقی با ده مثقال در خلیق آری خوب با آب نیم گرم مقدم اوقیه و بعض کنجد بنوشند دیگر که بعض
حمل دارد تخم ترب جوز القی تخم حرمل تخم شبت تخم ترب نمک هندی رقاع طلا هر یک نیم درم کوفته بیخته به عسل آمیخته
با نیم گرم بقدر یک درم دوائیکه صفرا و سودا و بلغم را قی آرد بیخ سوسن تراشیده و کوفته تخم شبت هر یک
تخم نان کلاغ کشک جو هر یک سه درم همه را در یک کاسه آب بپزند تا نصف ماند صاف کنند و ده مثقال شربت
سکنجبین کرده و لبس انگوری از آن بنوده نیم گرم بنوشند دیگر که مقیی مره الصفرا و مره السودا است و در حمیات
و حمیات سودا وی توان داد تخم خربزه ترب کنگر تخم ترب جوز القی تخم شبت هر یک تخم سپناناخ هر یک
انجدان عسل هر یک دو درم و دو مثقال با سه مثقال از آن بگیرند با آب تخم شبت ده درمی بجوشانند و بنهند حل کرده
بنوشند و اگر قی به فراغت نیاید بنا چار شبت بجوشانند و در طبیخ وی عسل آمیخته بنوشند که به یک بار بکند و بدانند
شبت از تخم خود در باب قی قویتر است دیگر که مقیی رطوبات معده و مره الصفرا و مره السودا است ترب بسیار

ریزه کرده کشنیز آب ترب در سکنجبین عسلی خیسانند و صاف نمایند و با نیم مثقال کنگر زد بنوشند دیگر که همین عمل دارد
تخم ترب تخم شبت تخم خربوزه بیخ خربوزه اصل السوس هر یک یک مثقال بپزند و آب آن با کنگر زد و سکنجبین ساده بنوشند دیگر
مقی مواد مختلفه است ترب ریزه کرده شست درم چوبهای شبت ده درم نمک هندی پنج درم مغز تخم خیار و بیخ تخم ترب
هر یک چهار درم در چهار رطل آب شیرین بپزند تا که ثلث بماند و صاف کنند و نیم گرم بنوشند و به استفراغ نمایند دیگر
که در حمیات ربعیه بدان قی کنند کنگر زد تخم شبت تخم ترب هر یک دو درم خربق اسود یک درم طبیخ هندی پنج درم کوفته با ماء
العسل بنوشند **دوائی مقی** که معده را پاک کند شبت و خردل و عسل بجوشانند و بنوشند **و قی** کنند و قی به قوت
آورد و اصلاح مزاج طبیعی مسکر و مست کنگر زد یک درم سکنجبین شش درم بوره دو درم را معجون کرده حب بندند و بخورند **دوا**
مقی که معده را پاک کند و مناسب مرطوبی است تخم ترب تخم شبت تره تیزک کلم برابر کوفته نیم نیم پانزده درم بگیرند
و در سکنجبین عسلی و آب نیم گرم آمیخته بنوشند **و دوائیکه** مقی مواد مختلفه است فلفل یا تخم او و تخم ترب هر یک پنج درم
شبت لوبیا سرخ برگ چغندر هر یک ده درم تخم خربوزه تخم شلغم پانزده درم سورنجان سپید مرضوض کنگر زد هر یک
یک مثقال نمک هندی دو درم جمله را در چهار رطل آب بپزند تا که یک رطل بماند صاف کنند و نمک نان و سکنجبین عسلی خالص
چهل درم اضافه کرده بنوشند با آب نیم گرم دیگر که همین عمل دارد خردل یک درم و نصف بوره نیم مثقال کنگر زد بحور الملح
هر یک یکدرم تخم ترب سه درم جمله را کوفته با عسل آمیزند پس بگیرند شبت تر ربع من تخم شبت بیست درم تخم ترب ده درم
ترید موصوف پنجدرم تخم خربوزه مقشر نوزده درم جمله را در بیست من آب تر کنند و بپزند تا که به ثلث رسد پس صاف نموده
دو شربت سازند و در هر شربتی سکنجبین عنصلی ده درم و روغن کنجد پنجدرم آمیزند و یک شربت از آن بخورند و شربت
دوم برای کرت ثانی نگاه دارند خواه تکرار در بحران روز نبود یا روز دوم و اگر از یک شربت تنقیه کما حقه نشود حاجت کار
بست گردد صورت **احتیاط دوا در شربتی** که مواد مختلف را قی برآرد تخم ترب تخم تره تیزک تلخ فلفل هر یک بیست درم را در
آب بسایند و نیم گرم بنوشند بعد از آنکه لقمه چند از غذای گرم خورده باشند **فائده در بیان امور چند که تعلق**
قی دارد هر چند در مفرح القلوب اندر بحث تدبیر قی مشرحا ذکر نموده ام لیکن در این مختصر نیز بقدر ضرورت ارقام نمودن
لازم دانسته **بدانکه** انسان را قی باید که مستقی بر شکم گرسنه با انقصابت دار مغز نگون نکردن محترز باشد و بر دو چشم بر پاره و
عصابه بسته باشند یا شخصی از هر دو دست بر دو چشم و پیشانی گرفته باشد تا که بعد قی فارغ شود چشم کشایند و بعضی فرموده
که خریطه از سرمه مسحوق پر کرده بر فاده چشم سازند و بالای آن عصابه بر بندند یا به دست بگیرند و القا شکم را

نیز بر بود نماینده بهی معتدل و بعد فراغ محرور المزاج تنقیه طلب کرده مزاج آب کنند روی خود باید سرد و گلاب
نشویند و بعد زمانی گلشکر بخورد و کسی که رطوبت به مبرد و بود باید که بعد قی مضمضه به شراب یا عرق ادیان یا آب
گرم کنند و روی خود را به آب گرم بشوید و بعد زنجبیل مربی یا مسلیه مربی خورد و از الملک بخورد یا آبی که در وی زیره
در خیسوندن جوشانیده باشند بنوشند و کسی که از رطوبت سودا بسیط باشد بعد قی آبی که زوفا یا بسپایج مطبوخ
بود بنوشند یا سکنجبین عسلی و چند یقوت یا شراب است که در فلفل در آن آمیخته و بعد قی تا که ساعت بگذرد طعام نخورد و
متقی اگر گرم مزاج بود باید که نخست چیزی ملایم بخورد و پس قی کند و کنا اگر الا نوز ضعیف باشد اما ایشان را تقدم
استحکام نافع است بخلاف مرطوبی فربه و بلغمی مزاج که از آنکه تا پیر باشند بر بسیار بعد نشیت و استحکام لازم است و از آن زیر که
نحیف باشد و گردن باریک و سینه تنگ بود یا در سینه یا در مری آفت باشد قی نرا که مستعد سل بود و از آن که بود قی
آید نباید فرمود و برای اختیاری وقت معین نباید نمود تا عادت نشود بلکه بوقت تعیین مدهای یابد که هم ماهی
دو روز متصل او قی بشود که چه حفظ صحت نیز بسیار مفید است بخلاف اضطراری که پس هر که حسب وقت لوازمست
و بهترین ایام جهت قی گرما است و بهترین ساعات نصف النهار روز است بعد تنقیه زیرا که است بعد از طعام بدفع
بدون گلاب و همه ایشان بر روغن گنجد و انها و قی و شکم مسلوق لوبیا و ماء الحمر و ماهی شور تره با نان بخورد و از شراب تیرخ
کنند تا که عطش زیاده بشود و پس طبیخ نخل لوبیا خردل ضماد سکنجبین عسلی بنوشند قی بسهولت آید و از فوائد قی به عضو
جوز است و تخم نوزره و تخم سیب و تخم خربزه و تخم خیار و تخم سبل سنجر آمیخته و از مرقی تا که در وز او نما
بر آید با دویه قویه نشاید و از دویه مذکوره هر یک به کمال بهره حد مناسب باشد احتیاط رعایت کرده و ممکن
نباید کرد که تب می آرد و فوراً اگر بود و بود و اما با غذیه مضایقه ندارد و از جمله منفیات قی بسیار کم
معده و اخرا است آنکه در قی افراط کنند اطراف بند شود و اگر کفایت بکند با دویه حسب مذکوره متوجه شود
دوائیکه قی صفراوی باز دارد زرشک بیدانه از روانه ترش سماق دانه جدا کرده پوست بیرون پسته
هر یک یکجزو طباشیر گشنیز خشک عود خشک هر یک نیم جزو کوفته بیخته از ده درم تا سه مثقال از دوی جگر شور آب به
با آب انار یا شربت آن ماندان آمیخته بنوشند دیگر که صبح و شام از انار و ترش میوه و نعناع یکدرم
زیره کرمانی یکدرم کوفته بیخته تا سه مثقال بنوشند با ماء مذکوره و دیگر که قی بلغمی سرد و نافع بود و دیگر
زرشک بیدانه دو سه مثقال نعناع پوست بیرون پسته مصطکی عود قشر سنبل الطیب

قرنفل زنجبیل نمک زیره کرمانی هر یک ده درم کوفته بیخته دو مثقال هر روز با انگبین سفرجلی و امثال آن
بنوشند دوای آنکه قی صفراوی را دفع کند گلوی نیکو کرده شب در آب بخیسانند و علی الصباح
صاف کرده بنوشند دیگر که همین عمل دارد هلیله سیاه پنج درم فلفل دراز چهار درم زنجبیل سه درم فلفل گرد و لایچی
چترج تالیسپتر ناگکیسر هر یک دو درم نبات برابر همه کوفته بیخته هر روز دو درم بخورند دوای آنکه جمله ریاح قی بود دفع
کند قرنفل الایچی مویز کوکی ناگکیسر بازبانک ناگرموته صندل سپید فلفل دراز هر یک سه درم کوفته بیخته هر صبح نهار
دو درم بخورند با آب شبانه دوای آنکه قی بلغمی و آنکه از باد و سردی باشد دفع کند بازبانک نمک سیاه فلفلین زنجبیل
برابر سوده با شهد بخورند دیگر که همین عمل دارد عود هندی ناگکیسر دارچینی تالیسپتر الایچی پوست هلیله زنجبیل
برابر کوفته با شهد بخورند نهار دیگر که همین عمل دارد جوز بوا قرنفل هر یک یکدرم الایچی نیم درم کوفته بیخته با شهد
بخورند و جوز بوا تنها نیز کافیست دوای آنکه قی خون صرف باشد یا با خلط دیگر دفع کند بیخ سنی ناگرموته اندر
جو ملتهی صندل سپید هر یک ده درم کوفته بیخته سه درم با شهد سرشته بخورند دیگر که همین عمل دارد بیخ چینه صندل
سپید برگ بردل پوست نیم هر یک سه درم جوشانیده با دو درم نبات بخورند دیگر آب برگ بانسه با شهد
آمیخته بخورند قی خون بند شود دوای آنکه قی در غثیان و تهوع باز دارد دنوار بیخه سه چهار گهری در آب ترکنند
تا نرم شود پس بفشارند تا آب از آن اندک اندک بخاید بر بعض مقطعات وی فرو برد دیگر کبوتر بچه ای قسم خورد که گرم
خورده نباشد باریک ساخته بقدر دانه مونگ حبها سازند و دو سه حب بدهند و اگر اول بار کفایت نکند بعد ساعتی
دو سه حب دیگر خورانند دوای آنکه بلوکسا یعنی تهوع باز دارد پر طاوس بسوزند و خاکستر وی با شهد آمیخته دو سه انگشت بلیسانند دوای آنکه
قی مفرط که بعد ترشی شراب پدید آید دفع کند بیخ ترنج که بهندی بجورا گویند قدری در آب ترکنند و آب وی بنوشند دوای آنکه قی
از هر قسم که باشد دفع کند و دانه الایچی خورد قرنفل ناگکیسر کشوار موته صندل فلفل دراز زنجبیل آن یعنی عشاری هر یک برابر کوفته بیخته
اندک اندک با شهد یا شکر آمیخته بلیسانند دیگر که همین عمل دارد انار دانه ترش مویز دانه برآورده هر یک پنج درم زیره کرمانی
یکدرم نرم بکوبند و تا مثقال بدهند دوای آنکه تقلب النفس یعنی غثیان لازم باشد دفع کند مغز کنار صحرای برگ تلسی نبات هر یک
یکدرم فلفل نیم درم کوفته بیخته بعسل یا بلی حب با زر ران تا نشسته دکره با شهد سرشته قدر کنار صحرای حبها سازند و یک حب
بخورند دوای آنکه ضعف جاذبه معده را نافع است هلیله سیاه شش درم فلفل دراز چهار درم چیتر که سه درم نمک سانبهر دو درم کوفته بیخته
با آب ترنج خمیر کنند و حبها بندند و در سایه خشک کنند و هر روز نهار دو درم بخورند و نشان ضعف جاذبه آنست که اشتها

بر طعام نباشد و بتکلف خورده شود و این بیشتر از سردی افتد دیگر نقصان اشتها را بر دو بیان [illegible]
بریک چهار درم دارچینی فلفل دراز الایچی زیره سپید هر یک دو درم قرنفل یکدرم کوفته بیخته دو درم بشام بخورند [illegible]
در معده جمع آمده باشند نفع وی بتقدم دارند **دوا اینکه** علت جوع الکاذب از گرمی فم معده باشد [illegible]
گلسرخ هر یک چهار درم طباشیر یکنیم درم کوفته بیخته با شهد سرشته شند و هر روز سه درم با آب سرد بخورند [illegible]
فم معده [illegible] است و سنبل و شیر خشت و شفتالو و دو ران سرد و آب سرد نفع یافتن **دوا اینکه** ضعف [illegible]
را نفع دهد افیون قدر دانه ماش یا کم و زیاد حسب مزاج بخورند و هرچه [illegible] نسبت نفع دارد و [illegible]
از طعام در معده کم ایستد و بسبب ضعف نامنهضم بر آید و بدن لاغر شود **دوا اینکه** ضعف با فم معده اسود [illegible]
رازیانه هر روز دو درم بخورند **دیگر** الایچی [illegible] قرنفل [illegible] زیره سپید [illegible]
نشست درم [illegible] هلیله [illegible] هر یک [illegible] درم شکر تری شش درم کوفته بیخته هر روز دو درم بخورند **دیگر** [illegible]
معده یا [illegible] کرده در روغن [illegible] بریان کنند و هر روز صبح قدری بخورند **دیگر** سفوف [illegible]
بخورند و اول از نخست تنقیه معده کنند پس مقویات هضم بکار برند **دوا اینکه** ضعف [illegible]
[illegible] کوفته بیخته قدر یکدرم با [illegible] با آب گرم بخورند یا [illegible]
[illegible] نسبت نفع دارد [illegible] ضعف [illegible] معده [illegible] که طعام در معده ایستد لیکن منهضم نشود [illegible]
[illegible] **دوا اینکه** قوای [illegible] معده [illegible] قوت دهد [illegible] مشتهی است [illegible]
بود [illegible] ضعیف باشد [illegible] مجرب است [illegible]
سپید هر یک سه درم [illegible] زیره سیاه [illegible] پوست بلیله [illegible] هر یک یکدرم [illegible]
جمله را کوبیده [illegible] پیش از طعام [illegible] دو درم تا سه درم بخورند و اگر دو وقت [illegible]
مطلوب [illegible] رازیانه [illegible]
دوا اینکه درد معده و نفخ [illegible] فلفل [illegible] زنجبیل [illegible]
دو درم کوفته بیخته هر روز دو درم پیش از طعام بخورند **دوا اینکه** مسمی است [illegible]
و اشتها آرد اگر در بریان بخورند [illegible] دو جزو زنجبیل [illegible] جزو [illegible]
جزو [illegible] با آب گرم باشد [illegible]

واین دوا باوجود مشتهی بودن جهت بدهضمی و قولنج و نفخ شکم و تهییج علل ریحی و جهت قولنج و بواسیر نافع است **دیگر** که
اشتها آرد و با هضم ... فلفل ... درم ... فلفل گرد فلفل دراز زنجبیل هر
یک ... درم زنجبیل دو درم نبات چهار ... کوفته بیخته دو درم بهار بخورند **دیگر** که همین عمل دارد ... بانخواه
آمله ... فلفل گرد نمک سیاه نمک سنگ ... کتانی بزرگ برگ تنبول ... کوفته بیخته دو درم بخورند **دوائیکه**
مسمی است **بحب کبریت** وجهه اشتها و هضم طعام نفع دارد و دفع ... و امراض بلغمیه است و بلغم
و رطوبات فضلیه که در معده باشد نشف کند کبریت زرد مغسول فلفل هر یک ... درم نمک سندی ... درم کوفته بیخته با
لیمو حب سازند ... دو حب تا سه حب **حب کبریت** نسخه دیگر ... نمک سنده ... دام
پوست ... چهار دام فلفل کبریت مغسول ... نمک سیاه ... فلفل ... هر یک ... دام
کوفته بیخته ... کرده حبها سازند ... **وغسل**
کبریت ... و بالای آن ... کبریت ... و بالای آن ... گرم
کرده ... کبریت ... و اقل ... کبریت
است **دوائیکه** مسمی است **بحب تا ضم** ... فلفل ... نانخواه ...
چوک ... انار دانه نمک ... نمک سنده نمک ... گل ... و بادیان
سنج ... کوفته بیخته با آب لیمو حب سازند **دواء الفرس** جهة ضعف معده که سبب آن برودت و رطوبت
باشد نافع است ... سیاه بروغن گاو بریان کرده دو درم ... نانخواه ... فارسی هر یک ... درم
... بیست و پنج ... دو درم با شراب کهنه یا ... **دوائیکه** ... معده ...
... **روغن افسنتین** معده و جگر
... افسنتین ... دو سیر ... روغن زیت ... روغن بادام ...
... **روغن لاله**
معده سرد را گرم کند ... تحلیل ... لاله ... انگبین
... روغن زیت ... **روغن مصطکی** معده ...
... مصطکی ... درم ...

برابر آب تا اینزند و آتش نرم نهند تا آب برود و بگذارند روغن قسط معده سرد را نافع است و دو روز بر آن
بگذرد روغن دار شیشعان جهت ضعف معده و تحلیل ریاح از اسهال نافع است دار شیشعان حب بلسان قصب الذریره
سلیخه سنبل مصطکی پنج مثقال عود طلبسان سی و پنج مثقال آب ز لبست و هفت مثقال قصب الذریره پانزده مثقال جمله را نیم کوب
کرده در آب تر کنند و بجوشانند چون نصف بماند صاف کنند در روغن کنجد نصف این آب مطبوخ که باقی مانده بود ضماد کرده
بجوشانند تا روغن بماند و دیگر روغن هم در اول طبخ بیامیزند با ادویه نیز بر روی آن است روغن مجلل جهت تقویت معده
بی نظیر است و تحلیل ریاح و تقویت جگر و سنبل نقل از رق سنبل الطیب مصطکی هال کلان بر یک سه مثقال اشق اسارون
قصب الذریره اذخر هر یک دو مثقال روغن بان روغن گل سرخ هر یک نیم رطل ادویه را جو کوب کرده با روغنها مخلوط
نموده در آفتاب بگذارند و هر روز بر هم زنند تا ده روز و اگر در خاکستر گرم بگذارند روغن علقم روغن حنظل
است روغن قثاء الحمار نیز گویند و اکثر اطبا بهترین آن را دانسته اند خصوصاً جهت اشتها و بردن سوء مزاج و درد
مفاصل و نقرس و عرق النسا و تقویت باه و مجرب الفعل است و روغن نار دین صبر اسقنقور و عصاره قثاء الحمار و حنظل
میوه تازه پانزده مثقال تخم ریحان تخم حنظل نیز و خرد حب زنجفار خشک بوده کوبی و بری و نهری و بیخ کبر
دفلی و بیخ سوسن آسمان جونی هر یک ده مثقال هال و زنجبیل چهار مثقال روغن زیتون آب صاف المضاعف پانزده رطل
بعد از خیسانیدن ادویه بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند پس صاف کرده استعمال نمایند روغن نارمشک جهت
صلابت معده نافع است روغن نارمشک گل سنبل تمام سوسن مصطکی سعد قسط اذخر قصب الذریره هر یک ثلث اوقیه ادویه را
کوفته در روغن انداخته و اندر آفتاب بنهند و سر شیشه ببندند تا یک هفته پس آن روغن صاف کرده بگیرند و ادویه دیگر
بهمان وزن در دیگر روغن بند کرده اندازند و تا شیشه بار کنند و در آفتاب بگذارند پس آن تفل را بیرون کنند
روغن صافی بگیرند و تفل مصفره را اگر در معده داخل کنند بغایت نفع دهد و هر درم معده را روغن گل
معده را نافع است با بونه اکلیل الملک هر یک بکوبند و در آب بخیسانند و صاف کنند و قدر سیوم حصه این آب عصاره روغن
بادام شیرین آمیخته بجوشانند تا که روغن بماند شربتی یک درم و نیم روغن سعد جهت معده سرد نافع است
سعد کوفته یک اوقیه جو کوب کنند و مطبوخ انقدر که دیرا بجوشانند در روغن زیت یا نخود پخته رطل بر آن مخلوط
بسازند و در آفتاب روزی در گل گرم بنهند و در روز سه چهار بار بر هم زنند و در نیم نمایند پس بجوشانند تا که روغن
روغن فرفیون جهت برودت معده و عصب نافع است و مقوی اعضا و رادع فضول و بلغمی و اوجاع عصبانی است و امراض المفاصل

ردی است و تغییر او در عشره اختلاط است سیوه ساز ج هندی سنبل هر یک چهار اوقیه مصطکی موم سپید روغن
بلسان هر یک دوازده اوقیه فلفل یک اوقیه فربیون سه اوقیه دارچینی شش اوقیه روغن بان چهل و هشت
اوقیه انچه خشک است بکوبند و غیر آن را در آب کنند و بهم آمیزند و بکار برند **روغن کلکلانج** از حکمای هند است
و تشرب او جهت تقویت معده و جگر و کلیه نافع و در حیض و بول السیلان و جهت فالج و درد مفاصل و اعیا و ازاله
آثار و تلفوب موی سفید بلیله هر سه قسم بلیله آمله فلفل دار فلفل زنجبیل هر یک شش مثقال چاو و غیر [illegible] هر یک
پنج مثقال ترید موصوف چهار مثقال خشک [illegible] تازه سداب تازه هر یک ده درم با کهزار رود بیست مثقال آب
بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با چهار صد مثقال روغن سیاه کنجد بجوشانند تا روغن بماند **و روغن**
زعفران نیز مفید است در اوویه [illegible] **شربت ریباس** قی شدید را باز دارد و معده را قوت
و غثیان را دفع کند و شکم [illegible] نافع است ریباس تازه را بکوبند و آب وی بگیرند و صاف کرده در دیگ
سنگین پاکیزه کنند و به آتش نرم بجوشانند تا که چهارم حصه بماند پس بقدر ربع زعفران آمیزند و اگر خواهند **شربت لیمو**
جهت قی [illegible] که با سرفه بود نفع دارد [illegible] تازه بجوشانند [illegible] افشرده بگیرند و در دیگ سنگین بریزند تا
چهارم حصه بماند **رب حصرم** جهت قی صفراوی و عطش و حمیات نافع است غوره انگور [illegible] بگیرند [illegible]
پاک کنند و آب را بفشرند و در دیگ سنگین بریزند تا چهارم حصه بماند **رب بسر** معده را قوت دهد و قی [illegible]
باز دارد **بگیرند** خرمای [illegible] نارسیده یعنی غوره خرما [illegible] و در [illegible] بجوشانند و به آتش نرم بریزند تا که سوم حصه
یا چهارم حصه بماند **رب رمان** جهت قی و سعفه نافع و قوت معده و جگر [illegible]
[illegible] ساکن شود [illegible] بجوشانند تا که [illegible]
[illegible] **رب فواکه** جهت تقویت معده و دفع غثیان و قی نافع است آب [illegible] آب سیب [illegible]
تا بریان [illegible] **رب سیب** نیز معده را [illegible]
[illegible] **رب عودی** معده را [illegible]
[illegible]
[illegible] زعفران [illegible]
[illegible]

هستند گفته شربتی دو مثقال و مقدار سفوف زعفرانی در ادویه با همه باید **سفوف جلنجبین** بسین مهمله و جیم فارسی و تحتانی و نون
تحتانی و الف معناه روی کثیر النجاح است و قبل اللدواء الحال با جمله داروی مذکور معروف و مجرب است و
جهه گرم کردن معده و ازاله تخمه و تفتیح سده جگر و تحلیل صلابت جشاء و دفع باد و ریاح غلیظه و تسکین وجع معده
و درد دندان و تاکل آن و جهة قطور بیستمرار قولنج و عسر بول از برد و بلغم و مخاطب اهل باشند تا نفعست بسیار
ی معده دهست چنانچه در قانون مستوفی مذکور شده و درین مختصر آنچه معمول اکثر اطبا است مرقوم گشته چنانچه
اجمنی افیون ا انیسون قوموده و توبریک یکدرم فلفل دار فلفل زرد قسط بریک نیم درم زعفران نیم درم
سنجه شش قیراط و بعضی ا گرشش درم افزوده اند با زند را در عسل گرسته جمله شهد حل کرده ادویه سحوق محلول
سرشود و بعد شش ماه بکار برند شربتی از دانگی تا دو مثقال و در نسخه شربتش بمقدار نخود نوشته و در نسخه بقدر فلفل
بین اختلافات حسب حالات و امزجه است و گفته اند قیروطی از آن اگر حل کرده بر محل وجع یا لسع مالند نفع دهد و اگر
دهن سوسن آمیخته بصوف محمول فرمایند ریاح رحم و قله حیض و قلة تولد را نافع آید و در دهن بان دیرو دهن
رایحه عورت را اشتمام ت بان کردن و بجهت ستور و قدر نخود خوردن با طلاء صرف جهة درد سینه و درد گرده و
ل وارده نفع داده و یکمثقال با طلاء صرف برای تخمه منفعه و طلاء بغبار نست از آب انگور را چون بریزند و ثلث
رباه بران بسوزد **نوع دیگر** چند دارچینی قوموده و توآسارون بریک یکمثقال کوفته بیخته چندان عسل گداخته
بسرشند و گاهی ربع رطل از سکنجبین و شش قیراط از زعفران مصفا بیفکنند **سفرجلی** معده را قوت دهد و اشتها طعام آرد
ف و غثیان دفع کند و لون را نیکو گرداند و مسمی است **سفرجلی ممسک** اصفهانی از پوست دانه
ساکرده یکرطل بسرکه بجوشانند تا مهرا شود پس بکوبند و یک رطل عسل بران ریزند و بجوشانند تا بقوام آید فرو گیرند
بن دارد یا کوفته بیخته بان بسرشند زنجبیل فلفل دار فلفل بریک چار درم تخم کرفس تا نخواه زعفران مریک دو درم
ربی چار مثقال و نسخه سفرجلی مسهل در ادویه مسهل باید **سکنجبین افسنتین** درد معده را که بسبب
غذا باشد نفع دهد **یا بگیرند** افسنتین و در سرکه تر کنند و از آن سرکه سکنجبین سازند چنانچه بیسم است
سکنجبین صبری که معده را از صفرا پاک کند و درد و آنرا که از مرار بود دفع کند تخم کاسنی تخم کشوث
سنج تخم الاقحوان تخم شاهتره بریک ده درم سرکه تیز تیز طلق سه تبریز و رطل جلاب یکجا کرده بپزند تا بنصف رسد
ف کرده قند سپید سه من انداخته بقوام آرند و بعد فرود آوردن از آتش صبر سقوطری مسحوق شده او قیه بیامیزند

شربتی دو درم بگلاب شب آب سرد بیاشامند **سکنجبین وردی** معده گرم را نفع دارد و گلقند شکری در گلاب سه درم
حل کنند و صاف نمایند و سرکه انقدر که مطلوب باشد آمیخته بقوام آرند **سکنجبین ذهبی** در تقویت معده و جگر بی نظیر است
و قلیل النفع بود مویز در سرکه تر کنند و صاف ساخته با قند یا عسل بپزند چنانچه دستور است **سکنجبین سفرجلی ساده**
معده و جگر را قوت دهد و جهت فلاسفه که با عطش شدید بود دهند و آروغ بد بود دفع کند و اشتها آرد و طعام
بگوارد و حرارت معده و حرقت انرا فرو نشاند و سده جگر بگشاید و تا قیها را که تخلف در هضم داشته باشند نفع
تمام رساند آب به خاصه که ترش بود قند سفید هر یک یک من سرکه اول بجوشانند تا بقوام آید و اگر بجای سرکه آب
لیمو کنند صواب باشد و جالینوس ضمان کرده که سکنجبین سفرجلی که قدری زنجبیل سوده در آن آمیزند جمیع
علتهای معده را که سخت گرم نباشند سود دارد و مقدار وی چنان باید که بر یک من سکنجبین یک وقیه زنجبیل بیندازند
سکنجبین سفرجلی مرکب با فاویه که جهت تقویت معده و همه امور مذکوره نافع است غیر از آنکه با حرارت
کثیر تر آن داد آب به قند هر یک یک رطل سرکه ربع رطل مصطکی سنبل قرنفل هر یک یک درم ادویه در خرقه کرده
وقت طبخ بیندازند **سکنجبین لیموی** که همین عمل دارد آب بیست و پنج مثقال سرکه صاف گلاب آب لیمو هر یک
سی مثقال قند سفید یک من بقوام آرند و اگر خواهند مرکب سازند ادویه مسطور آمیزند **سکنجبین تفاحی** از تحریر
ابن داود رشی جهت اشتها و هضم و تفتیح سده جگر و تقویت معده و دل و دفع غثیان و قی نافع است آب سیب نجنه
نیم من صندل دو درم سرکه چهل درم آب انار ترش آب لیمو گلاب بید مشک هر یک نیم درم قند سفید یک من نیم بود نیم پخته
گشته بود در طبخ بیندازند و بجوشانند تا چون خوب بجوشانند برون آرند **سکنجبین بالی** معده و جگر گرم
را نافع است و تبهای محرقه را مفید و تسکین عطش آب انار ترش و شیرین هر یک رطل آب زرشک سرکه صاف
هر یک ربع رطل قند دو رطل بقوام آرند **سکنجبین نانخواه** طعام هضم کند و اشتها آرد و معده را منفعت است نانخواه
بزر کرفس و زوفا جعده جبلی هر یک سه مثقال سرکه کهنه یک قسط و نیم عسل دو نیم قسط ادویه را در سرکه تر کنند یکشبانه روز
بجوشانند تا ثلث بماند صاف کنند و عسل آمیخته بقوام آرند و باب قلیل البرد بنده و سکنجبینهای دیگر در ادویه جگر و حمیات بیاید
سفوف ارسطو جهت تقویت معده و دفع در سب تحریر است و در باب ادویه سر گذشت **سفوف قاقله** شهوت طعام و
شهوت زنان را نافع است قاقله خیر بوا کبابه سک دانه سفید برابر نیمه هر دو درم با نیم درم و در نسخه بجای کبابه بسباسه است
و نوع دیگر که شهوت طعام و غیره زنان حالا را دفع کند و معده را قوت دهد و اشتها آرد و رباد تخم کرفس نانخواه زیره کرمانی

بریک دو درم کندر سه درم لک مغسول دو درم نبات نورد درم شربتی دو درم نوع دیگر که شهرت دارد
انیسون تخم کرفس زیره کرمانی نانخواه از هریک ده درم فلفل سپید دو درم مصطگی قرنفل تخم کرفس
بر صبح وشام نوع دیگر همین عمل دارد مصطگی زیره کرمانی نانخواه تا قمین مساوی نبات برابر
ادای معده دفع کند و اخلاط غلیظه بلغمیه را تحلیل نماید و فضول منعقد سازد و طبع نرم دارد و
قولنج خورده و تناول بعد غذا احتیاج کند و اگر سه روز متوالی بخورد معده را نفع بخشد و مصطگی
وقت حاجت چهار درم تناول نماید سفوف بیشمار غذا هضم کند و اشتها آرد و باد را تحلیل کند
سه اوقیه پوست بیخ کرفس شش درم بهمن بیخ کبر چهار درم گل بنفشه بیست درم بیخ سوسن و دارچینی
مصطگی تخم گشنیز هریک نیم اوقیه زر ورد سه درم کوفته بیخته بکوبند و با شکر سپید آمیخته سفوف نمک
جهت اشتها نافع است و برای معده و جگر و اوجاع مفاصل و برای مرضی که از سپرز و امتلا باشد مفید
زنجبیل فلفل سیاه حب بلسان پودینه کوهی هریک دو اوقیه فلفل سپید سه اوقیه انیسون حب الغار
یک اوقیه تخم کرفس بری اوقیه و نیم کوفته بیخته دو مثقال آب گرم بخورند نوع دیگر که اشتها آرد
و با استعمال برترین مفید نمک درانی و خرد خرد بشکنند و با آب سفن با استعمال گرم بار بر قرن نهند
همیده بند تا که از جوانب خشک شود و دیگر بیاشند و همین که بیکر و بشوش سازند
بریان و عصاره زرشک و انار دانه بریان و سماق منقی با تخم هریک ثلث درم آب
قند ماست بخورند نوع دیگر که سهی است ملح سلیمانی جهت تخمه و درد معده و جمیع
نافع معده بعد ضعیفی لون و سیاهی کلف و بهق و سمن کلیه و رنج بود محرک جماع
دوافع سم و رافع هم و قایم مقام تریاق است بطل و جوارش و صفت گذشت استعمال میشود
در خوب بریان کند پس در ظرف سفال در تنور گذارند تا که آتش تنور سرد شود سپید
اعضای هریک شش اوقیه تخم کرفس بیست درم فلفل سیاه پانزده درم فلفل سپید
رفیقون حلتیت سنبل الطیب کمون یک شش درم دارچینی کاشم اقرقرحا زنجبیل انیسون
هریک جدا بکوبند و بعده موازنه کرده با نمک مذبور مخلوط نمایند و در ظرف چینی بنهاد
کهنه شود و بعد با شیر و جهت قند بصیر دو دانگ بنار بخورند و جهت باد و در جمیع

در ایام دجابع و ادرار باید که محلل بر تحلیل ورد دنبال آن بیاشامند و بجای آنکه کم کرد عبارت از
زیره کرمانی است بهم رسد عوض آن زیره معروف یک مثقال ربع درهم مخلوط کنند **سفوف نعناع** سده را قوت دهد و
دفع کند ریاح غلیظ کاسر النفخ است بخش از نفخ و جدید توان خورد نعناع خشک ده درم کبابه قند درم قرنفل دو درم نمک
هندی دو درم کوفته بیخته از یکدرم تا دو مثقال بخورند **دیگر** که معده را قوت دهد و بهضم دهد خشک عود مصطکی قرنفل جدوار برابر
کوفته بیخته شکر تیغال دودرم **سفوف عود** مسهل و تری النفع است قرنفل کبابه هریک یکدرم مصطکی سنبل هریک
سه درم عود خام بست درم قند سفید برابر جمله شکر تیغال نیم مثقال با ده درم گلقند آفتابی **دیگر** که جهت برودت معده و بادی
ضعیف ردی نافع است مصطکی کبابه قرنفل هریک یکدرم عود هندی بست درم سنک منک نیم مثقال قند سفید ... درم
شکر تیغال سه درم و در نسخه قرنفل کبابه هریک یکدرم مصطکی سنبل هریک سه درم عود خام بست درم شکر سفید برابر همه
نیم مثقال و صاحب استسقاء الاسقام در سفوف عود نوشته که او بیدر البیا ریا ساز زنده با ... طبیب بکار برند و مشک
و مشک که در نسخه وسط مذکور شده مناسبت از آنکه سنک اصل را با قدری مشک بیامیزند **سفوف عود** نوعی دیگر جهت
تقویت معده و سرد ... و آوردن اشتها نافع است فلفل طباشیر اصل السوس ... گلسرخ مصطکی کبابه نخود خشک نعناع
خشک تخم کرفس هریک یکدرم عود هندی ... درم ... قند سفید بست درم کوفته بیخته استعمال کنند **سفوف** ... معده ... دفع کند
و اخلاط غلیظ ... انیسون ناخواه تخم کرفس هریک یکدرم ... چهار درم نعناع ... مصطکی ... درم ...
سفید کرده ... کوفته بیخته با چندان قند بیامیزند ... یکدرم ... ساده ... از آخر ... نوشته ...
... زنجبیل یکدرم سنبل ... کوفته بیخته ... **قرنفل** جهت ضعف معده ... قرنفل زرنباد هریک سه درم
انیسون مصطکی هریک دودرم زنجبیل نبات هریک یکدرم کوفته بیخته دو درم ... بخورند **سفوف قاقله** معده ... را قوت ... دهد
و اسهال معدی باز دارد ... درم مصطکی عود خام ... صینی ... زیره ... ماء ... تخم ... نعناع خشک
هریک یکدرم شکر تیغال یکدرم با گلاب **سفوف کرفس** باد ... شکم و نفخ معده و استسقا ... نافع مجرب است
تخم کرفس رازیانه انیسون ... فلفل ... صینی هریک ... درم زیره کرمانی ... سنبل ... هریک ... درم ... کوفته بیخته
شکر تیغال یکدرم ... جهت ... افزوده ... طبع ...
... ساخته و نهایت مفید آمده **سفوف البزور** باد ... معده را قوت دهد ... انیسون زیره کرمانی ...
... ناخواه هریک ... درم کوفته بیخته شکر تیغال ... **سفوف ناخواه** جهت باد ... معده ... ناخواه ...

... ناتخ ... باد ... (حاشیه)

از نفس بالسویه قند بجهة ان شربتی دو درم **سفوف کهربا** جهة ضعف معده که بسبب حرارت باشد
نافع است گل سرخ هر یک یکدرم عود خام دو درم زرشک ده درم آمله طباشیر هر یک درم سنبل یکدرم گلنار
هر یک ده دانگ کوفته بیخته شربتی یکدرم با شربت انار **سفوف طباشیر** معده گرم را قوت دهد و جشای دخانی
دفع سازد گلسرخ ده درم طباشیر سماق منقی هر یک سه درم تخم خرفه هر یک دو درم در نسخه طباشیر تخم دو درم **سفوف**
ترکرده و بریان نموده یکدرم کوفته بیخته شربتی دو درم با سکنجبین سفرجلی یا وردی یا شربت انار
ورد جهة ضعف شهوة طعام که بعد تپها در ایام انتقاهت افتد نافع است گلسرخ یکدرم سماق دو درم قاقله
البابه هر یک یکدرم کوفته بیخته شربتی دو درم و بدانکه سویق شعیر معده سرد که و آب با نعنع آن تنها دهند منفعت شکر
است و قاطع عطش اسهال تپها دارد اگر **سفوف حاکمی** شب در رفع تپش الی غذا و بعد از نوشان استعمال کرد
از سخن است زیرا که نه مسهل است نه قابض بلکه معتدل است و محلل ریاح و مقوی اعضای باطنه که بها خصوصا
معده و کبد و مفتح سده و مشهی و باهضم و محسن لون و مبطی شیب و مقوی باه و در دشترین الا قماع ده درم زیره
نه درم زیره شامی هشت درم سک مسک هفت درم طباشیر صندل مقاصیری هر یک شش درم هلیله کابلی سیاه
و هندی هر یک پنجدرم مصطکی اسارون و فی سنبل عصفر یعنی هندی آن بیج کرویا و دارچینی قسط حلو کبابه
قرنفل هر یک چهار درم هال هر یک درم شکر سفید دو چند همه شربتی پنجدرم **سفوف فواق** جهة فواق که بسبب امتلای
نافعست تخم کرفس قطر اسالیون سعد سنبل هر یک دو درم دو قوبوست بیرون پسته حبسون بود و بینا سازند زیره
کرمانی هر یک درم زرنج یکدرم شربتی سه درم **دیگر** که فواق ورقی دفع کند و بلغم را قطع نماید کند گلسرخ هر یک سه درم
مصطکی دو درم و نیم عود چهار درم انار دانه پوست اترج و تخم گشنیز هر یک یکدرم قرنفل بحری قاقله باشی
هر یک دو درم قند سفید هفت درم شربتی سه درم هیچ سواد و یا هر بریان با ملغند مصطکی با سکری با نبات مقوم دیگر
ریحی دفع کند یا باد مخنت یا حرکت آورده با آرد دبع بر آرد صعتر برگ سداب کرویا دیوینه نعناع نانخواه قرنفل مصطکی کندر گل
برابر کوفته بیخته قند بمساحت آنها بکرم تجویز شده **دیگر** که موافق بلغمی و ریحی دفع کند زیره کرمانی مصطکی چهار درم شونیز بالم کوفته بیخته
با نبات مرد بجوشد و در نسخه عوض مصطکی کندر است **سفوف** کرمشیان دو جنی هج باردار و انار دانه ده درم کندر مصطکی چوب
هر یک یکدرم کوفته بیخته شربت پنج درم **دیگر** که صفراوی باردار و عود خام طباشیر هر یک درم گلسرخ نعناع انار دانه
زرشک منقی از جب هر یک پنجدرم سماق منقی چهار درم در نسخه انار دانه ده درم است کوفته بیخته شربتی یکدرم با آب نعناع

[illegible]

بابیاس انار با سیب دیگر که غثیان و قی را نافع است و مجرب و مفید ... زرشک سماق ... گلسرخ طباشیر هر یک
پنجدرم پوست بیرون پسته بود و بینه هر یک دو درم عود یکدرم شربتی یک مثقال با آب انار در شربت نعناع دیگر که قی را نافع بود
... سماق گشنیز خشک تخم گل طباشیر کوفته بیخته قدر حاجت بدهند دیگر که قی بلغمی را دفع کند کندر انار دانه سنبل الطیب
مصطکی هر یک یکدرم عود خام هفت درم قرنفل کبابه جوز بوا قاقله سعد نعناع هر یک ده درم پوست
ترنج زرشک هر یک ده درم گلسرخ شش درم کوفته بیخته شربتی سه درم و در نسخه انار دانه پانزده درم است دیگر که قی
الدم را نافع است گل ارمنی صمغ عربی گلنار دم الاخوین کندر جمله برابر کوفته بیخته بقدر حاجت با دو درم رب بنوشند
مقوی معده ... درد معده را که از گرمی بود سود دارد و این نسخه قریب بنسخه کهربا است که مذکور شد کهربا گلسرخ زرشک سماق
هر یک یکدرم عود خام مصطکی طباشیر سماق هر یک ... درم سنبل الطیب زعفران هر یک دو درم زیره انیسون هر یک دو درم
شربتی ... درم با آب سیب دیگر سفوفها مناسب معده که جهة قطع اسهال مخصوص جای دیگر داده شود **شربت**
فواکه معتدل مقوی اعضا و سائر قوتها و جهة ناقهین و ضعف جگر نافع است آب انار شیرین و ترش آب ...
و ترش و آب سیب شیرین و ترش و آب به و شیرین و ترش هر یک ... و آب ... هر یک ... قند سفید ... القوام ...
... و بعضی ... آب انگور اضافه کنند ... و آب انگور ... تلخ ... تشنگی ...
... از فواکه شیرین و ترش مرکب شده باسم معتدل مسمی گشته و ازانکه وی بنابر ترکیب ... مناسبت دارد
... شربت فواکه ترکیب مرقوم شده اند چنانچه مشروح جا ذکر شوند **شربت فواکه شیرین** جهة تقویت
... طبیع و صاحبان سعال موافق است آب میوه ها شیرین ... قند ... قوام ... شربت **فواکه**
ترش خالص ... از فواکه شیرین است ... منافع مثل آن لیکن بسعال مناسبت ندارد ... آب میوه ها ... مستور
... هر یک ازین شربتها را موافق احوال هر شخصی با دویه موافقه تقویت توان داد چنانچه معلوم گردد دیگر که
عطش ... و حرارت معده و جگر و دل را تسکین دهد آب انار ترش آب الو ... زرشک ... هر یک ... با ... حل ...
... تا نرم ... بیاب ... سرد ... قدر حاجت دیگر که معده را قوت دهد و اشتها آورد ...
... و تنقیه ... و سرد ... دو ... قدری ... و ...
... زرشک ... عسل ... قوام ... بهتر ...
... آورد ... در آن ... بعد ... اگر ... اختلاط شربتی ...

دیگر و موافق تر باشد دیگر که معده و جگر را قوت دهد و طبیعت نفس را [illegible] حب الآس
حب الآس ترش از هر یک نیم جزو را نیکو کوب کنند و آب انار ترش که چهار چند دوئیه باشد بر سر آتش نهند تا ثلث بماند پس قند یا نبات
در آتش نرم بپزند تا غلیظ گردد و فواکه با این دیگر نیز شربت می سازند در آب جوشانیده و قند [illegible] عجیب حالات
شربت فواکه نوع دیگر که معده را قوت دهد و دق باز دارد و دل را قوی کند آب به آب سیب آب انار ترش آب
ترش آب امرود هر یک یک جزو آب زرشک آب سماق آب غوره آب زغوره هر یک نیم جزو بپزند تا غلیظ شود آنگاه قدر
قند که کفایت باشد اضافه نمایند و بپزند تا بقوام آید و اگر در بهای مسطور که آنها را بجوشانند قند بپزند بقوام
آرند نیز روا است لیکن در صورت اول قوی تر میشود [illegible] رود و نیست [illegible] ربوب [illegible]
در ربوب سبیل [illegible] استعمال می باید [illegible] قدر شربتی اندر [illegible] حسن آنکه [illegible]
[illegible] مشهور است نوع دیگر معده را قوت دهد و دق باز دارد در مرض صفراوی نفع رساند آب سیب ترش آب
[illegible] آب ترنج [illegible] آب ریباس هر یک نیم رطل گلاب [illegible] منقع [illegible] هر یک نیم رطل [illegible] نرم بپزند [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] هر یک دو درم در خرقه کتان [illegible] بسته [illegible]
همچنین [illegible] قدر [illegible] مضاف سازند و بقوام آرند و بعد فرود آوردن [illegible] ربع درم [illegible]
قند مکلیم [illegible] رطل باشد دیگر که معده را [illegible] قوت [illegible] باز دارد [illegible] قطع کند [illegible]
[illegible] آب [illegible] آب انار آب [illegible] درد [illegible]
[illegible] قند سپید [illegible] بقوام آرند دیگر که مسمی است بفواکه [illegible] معده [illegible]
دق باز دارد دل و جگر را [illegible] آب سیب [illegible] زرشک و سماق [illegible] هر یک [illegible]
حامض هر یک نیم جزو بپزند تا ثلث برود و قند [illegible] کفایت [illegible] بقوام آرند دیگر که دق باز دارد و معده را قوت دهد
[illegible] آب [illegible] حامض [illegible] انار [illegible] انگور آب [illegible] سماق [illegible]
گرفته [illegible] کرده در آبها [illegible] نمایند [illegible] صاف نموده با قند بقوام آرند و اگر قند [illegible]
آبها را تنها غلیظ سازند [illegible] شود [illegible] باشد و [illegible] شربت [illegible] رب و [illegible] مسهل [illegible]
عود [illegible] معده و دل و جگر را قوت دهد و دق [illegible] باز دارد [illegible] چهار درم [illegible]
[illegible] نرم [illegible] قوت [illegible] چهار [illegible] قند [illegible]

سود رطب هم رسد عود قاقلی بکار برند و بهترین عود هست که با طعم تلخ سیاه و چرب بود و جاهای سیاه آن بسیار
داشته باشد و در آب فرو نشیند و چرب نماید شربت بخور دهد بر جهت تقویت معده و گویند معده و سوء مزاج
بارد را نافع است و نکهت خوش کند گلاب یک رطل اندر دیگ کنند و عود هندی و مشک هر یک ده درم
سنبل الطیب و قرنفل و جوز بوا و مصطکی هر یک یکدرم همه را نیم کوفته در خرقه سفید بسته در گلاب نهاده و بجوشانند
پس قند سفید نیم رطل آمیخته و بر آتش معتدل بپزند چون خوب پخته شود خرقه را در پالیده بیرون آرند در قوام نمایند و مشک را حل
کرده بیفزایند و فرود آرند **شربت عود ترش** معده و جگر و دل و دماغ را قوت دهد و غثیان و تپ و سوء مزاج را
المحرقه و خمار را دفع کند سیب ترش و شیرین و انار ترش و شیرین لیمو از هر یک صد و پنجاه درم آب
بستانند و با سه درم قند بقوام آرند عود قماری پنجدرم و صندل سفید شش درم بادرنجبویه و گل سرخ و قرنفل و مصطکی
هر یک دو درم و سنبل الطیب و [illegible] ساذج ورق نقره هر یک یکدرم عنبر و مشک و ورق طلا هر یک نیم درم
در آن حل کنند **شربت تفاح ساده** جهة تقویت معده و دل و نفس و تفریح و دفع خفقان و تسکین قی و قیام
نافع است و بحکیم اطبای الهند بود در قوت دل تدبیر شربت سیب اصفهانی اندرون و بیرون پاک کرده و دانه
[illegible] با حرمین بکوبند و آب آن بگیرند ده من بپزند تا بر دو من آید و یک من قند اضافه کنند و بپزند تا بقوام آید
و بعضی آب سیب را جوش دهند و نصف [illegible] قند آمیخته بقوام آرند و اگر وقت قوام قدری گلاب نیز آمیزند بهتر است
شربت سیب نوعی دیگر که معده را قوت دهد و دل ضعیف سوداوی را سود دارد آب سیب شیرین ده من آب به
شیرین [illegible] شراب ریحانی به یک [illegible] همه را با هم بپزند و قرنفل و مثقال عود [illegible] و گل سرخ هر یک نیم درم گاوزبان بادرنجبویه
هر یک شش درم همه را نیم کوفته در خریطه بسته در آبها [illegible] و بآتش نرم بپزند تا که نصف بماند و خریطه را بیرون
[illegible] کنند و قند سفید [illegible] پخته قوام دهند [illegible] **نوع دیگر** که [illegible] نسخه [illegible] ماء سیب
اصفهانی رسیده از [illegible] دانه پاک کرده [illegible] بگیرند و بکوبند که یکسان شود و قند سفید گرفته با عسل [illegible] در آن بپزند
در هم کنند تا [illegible] در آفتاب نهند یک ماه [illegible] مشک یکدرم [illegible] مصطکی
یکدرم [illegible] حل نمایند [illegible] شربت سیب [illegible] تقویت معده [illegible] قبض [illegible] شربت سیب
[illegible] مسطور ضعیف [illegible] **نوع دیگر** جهة ضعف معده و خفقان [illegible] از حرارت بود نافع است [illegible]
صفراوی و عطش [illegible] سیب کوفته [illegible] بپزند تا ضعیف رسد [illegible] کنند [illegible] گرده

بالش نرم بپزند تا که غلیظ شود و در ظرف آبگینه نهند پس اگر زمان گرما بود ظرف را در آفتاب بگذارند چند روز تا که
مانیست و دور شود و اگر خواهند شربت شیرین شود قند سفید یک رطل فی یک من عصاره ممزوج نمایند و قوام دهند شربت
سفرجل جهت بینهایت کثیر النفع حتی که سافقه اثرا باز گرداند و طبع را قبض نماید خصوص شربت سفرجل خام
و امر منع قی و تجوید هضم و بستن اسهال و تسکین حرارت و عطش و غثیان خصوصا شربت بر ترش نافع است و برای تقویت معده و
دل نافع بود و ازاله خفقان مفید لیکن بسته سینه و حنجره است بگیرند سفرجل و بیاجه پاک کنند و تخم و چوب از وی دور
نمایند و در هاون سنگین یا چوبین بکوبند و آب بگیرند و صاف کرده در یک رطل وی چهار اوقیه شکر آمیخته بقوام آرند و بهتر
آنست که شکر نصف رطل باشد و بعضی برآنند که قند نیم حصاب باشد و شاید که برحسب دردی و دوانیست غالب
بود قوی الاثر باشد و آنچه از به شیرین و ترش سازند معتدل تر است و خاصه از اسقام در بحثیت اسهال نوشتند که
شربت به عدبل است و قابض شکم دیگر که جهت ضعف معده و جگر و قی و اسهال و عطش و غثیان و تشنگی نافعست
از دانه و پوست پاک کرده آتش بپزند و در رطل زمان بگیرند و فلفل سه بالند زیره و انار دانه جهوری کیک رطل
تر نمایند لیس بمالند و صاف کنند و با آب افشرده به آمیزند و بپزند تا نصف شود و با نیم رطل عسل صاف بقوام آرند و دز نخسیل
هر یک دو درم قاقله کبار و صغار و دار چینی و زعفران عنبر مسحوق بیک جا برده درم قرنفل شش درم به پارچه بسته در آن
و اگر ده دانگ مشک نیز داخل کنند میتوانند شربت انار ترش غثیان و قی و غلبه حراره دفع کند انار ترش
رقیق القشر احمر اللون نخته سالم از عفونت بگیرند و بکارد چوبین پوست وی جدا کنند و از دانه ها آب بیفشرند
آب بود جدا و قند سفید آمیخته بقوام آرند و اگر خواهند قوی تر باشد ادویه مناسبه بیفزایند شربت انار منعنع
قی و فواق که از حرارت بود دفع کند آب انار مزگیرند و بپزند تا که نصف برود پس اگر این آب مطبوخ یک من آب
نعناع افشرده و قند سر یک نیم من آمیزند و بقوام آرند و اگر انار مزهم نرسد آب انار ترش و انار شیرین بجوش کنند
کنند و بعضی آب نعناع نمی اندازند بلکه چین طبخ آب جهای وی شربت را حرکت دهند تا بوی نعناع در آن ...
دیگر معده را قوت دهد و قی باز دارد و صفرا دفع کند آب انار ترش دو من نعناع سه قاله دو دسته عود خام
هر یک درم پوست بیرون پسته بیجد درم کوفته در آب بجوشانند سوای مصطکی تا به نیمه آید صاف کنند و با یکمن قند
بقوام آرند بعده مصطکی اضافه نمایند دیگر مسمی بشربت رمان منعنع مدبر جهت قمع صفرا و تقویت
معده و دماغ و حال ...وی که از صفرا باشد و جهت غثیان و قی صفراوی نافع است و جهت تسکین عطش و ازاله خمار

شربت ... جهت ضعف معده و غثیان و دفع خفقان و قی صفراوی ... و دفع ... و ... مطلق ... اسهال ... و ... تسکین ... و ...

و صداع که با التهاب بود مفید و قابض شکم گیرند تا نیم رطل بر آتش نهند و قند سفید القدر مرارة وی تمامه یا رطل
فکنند تا بجوشد و آب سیب القدر که اصلاح مرارة تکنند نیز اندازند و برگ اترج یا قشر او القدر که رائحه وی ظاهر
شود انداخته بپزند تا که بقوام آید و اگر ماده بلغم موجب قی باشد نعناع که در معده نیز ضعیف بود اربرد باید کرد و ترنجبین
مصطکی و سنبل و قاقله و مانند آن باریک ساخته بقدر حاجت بر آن بپاشند **شربت حب الرمان**
جهت غثیان و قی نافع است انار دانه ترش نیم رطل سماق ربع رطل بگیرند و آنجا در رطل آب انداخته بپزند تا که دو رطل
صاف کنند و برگ اترج و برگ نعناع هر یک ده طاقه و قرنفل ده درم و سنبل یک درم و کندر نیم درم و پوست پسته سبز
شده هر یک باریک ساخته در آن اندازند و نزد غثیان شدید و مسیف بنوشند و اگر در گلاب زنند بهتر شود و آنجا که برگ اترج
بهم نرسد پوست ترنج ده درم عوض وی کنند و اگر نعناع تر بهم نرسد خشک آن ده درم بجای وی و نبات و علاوه درین نسخه
قند است و اگر بپزند بقصد القدیم **شربت انار شیرین** در امراض سینه گذشت و **شربت انار مسهل** در
ادویه مسهله **شربت ریباس** معده را قوت دهد و تشنگی نشاند و قی و اسهال صفراوی باز دارد
ریباس را صرد و نبال بکار دو چوبین در هاون سنگین و چوبین بکوبند و آب بگیرند و بوزن آن قند سفید
آمیزند و کف بردارند و بقوام آرند و بهتر آنکه نخست این عصاره را بپزند تا یک ثلث برود پس مجدد با قند آمیخته
بقوام آرند **شربت به لیموی** جهت تقویت هاضمه و تسکین عطش معده و کبد نافع است آب به شیرین
دو جزو آب لیمو یک جزو قند سفید نصف یا ثلث مجموع بدستور معروف قوام دهند **شربت لیمو** در ادویه مرکب
وی نیز ضعف معده و قی صفراوی و عطش نافع است **شربت حصرم منعنع** جهت تقویت و دماغ و معده
و ازاله حرارت او و قطع عطش و قی و اسهال که از صفرا بود و تسکین غثیان که از حرارت بود نافع است و در برخی که از
هوا بود دفع کند و حواس را تسوید دارد و فصول را از منصب تشددات بر معده انها باز دارد و ارحام و اجنه انار قوت
دهد و بخارا که از حرارت افتد منع کند و تنها از گرم را مفید آید و صفرا و دم و بلغم را قمع نماید آب غوره انگور بپزند تا که بنصف
و کف بردارند و بگذارند تا صاف گردد پس صاف کنند و آب مطبوخ آب نعناع و قند سفید هر یک نیم رطل آمیزند و بقوام آورند
و نسخه غیر منعنع نیز معده نافع است و در ادویه مرکب گذشت **شربت آمله** معده را که گرم بود قوت دهد و تشنج را دور
تقویت دل کند آمله تر ... در سه رطل گلاب تر کنند و صندل مقاصری نیم درم و عود قاقلی ربع درم در آن بر آتش
درم ... مثلث ... تا که قوت ادویه مستخرج شود پس صاف کنند بدین آب ... گردد و حصه شکر مثلا قند سفید

سه حصه مضاف ساخته بقوام آرند و بجهت [illegible] است وچون بقوام نزدیک رسد انار دانه [illegible] و قیمه کرده
کرده و بشنداب صاف کرده وی بگیرند و جلاب بدان [illegible] سازند و قوام تمام کنند **شربت گاوزبان** جهة
کرب [illegible] و خفقان که بمشارکت معده باشد نافع است و صفرا از معده دور کند و فرح و [illegible] مالیخولیا
یابس المزاج را سود دهد برگ گاوزبان چهل درم گل بنفشه تخم کشوث هر یک بست درم گل سرخ تمر هندی تفاح
ریحان الاترج هر یک ده درم جمله را در ده رطل آب گرم یک شبانه روز تر نمایند و باتش نرم بجوشانند تا یک ثلث بماند
و مالند و صاف سازند و آب انار ترش و آب کاسنی [illegible] هر یک یک رطل قند سفید چهار رطل اضافه کرده بر آتش نرم
بقوام آرند شربتی یک اوقیه **شربت تمر هندی** معده را قوت دهد و طبع بنید و [illegible] اول تمر هندی
بگیرند و در [illegible] رطل آب [illegible] و قند سفید دو نیم رطل اضافه کرده بقوام آرند **شربت سکون غثیان** و قی و رفع کند
دانه [illegible] قطع نمایند زیره سفید چهار درم مصطکی سه درم انار دانه ترش بست درم نعنا تفاح هر یک دو شاخ جمله را
در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کنند و قند سفید صد درم آمیخته بقوام آرند **شربت میبه ساده**
جهة تقویت معده و جگر از رفع غثیان و قی و عطش و خلفه نافع است قند سفید یک رطل در آب حل کنند و [illegible]
بر دارند پس آب سفرجل [illegible] و شراب [illegible] ثلث هر دو [illegible] یک رطل و نیم مضاف کنند و بقوام آرند و ثلث [illegible]
کنند باید که جلد و زردی را از آفتاب [illegible] باشند و بعده جلد و زرد [illegible] سایه [illegible] و اگر [illegible]
عوض ثلث [illegible] کنند بدل قند عسل و میبه بلغت فارسی است مرکب [illegible] نوع دیگر میبه مقوی معده و جگر
قوت دهد و [illegible] کند [illegible] مزاج را که عقب حمیات بدید آید نافع است و فرحت [illegible] بخشد و حرارت [illegible]
و [illegible] مزاجان [illegible] رفع غثیان و قی و فواق و اسهال [illegible] و غشی که از ضعف باشد زایل کند [illegible]
دار چینی زنجبیل هر یک سه درم عود هندی قاقله [illegible] سنبل الطیب زعفران [illegible] جوز بوا هر یک [illegible]
دانگی جمله را باریک سازند و چون شربت میبه ساده را از آتش فرود آرند این اشیاء ممزوج نمایند و بعضی مصطکی [illegible]
می فرمایند و بعضی حبوب را باریک نمیکنند بلکه [illegible] کرده در خریطه انداخته در حین غلیان [illegible] میکنند و [illegible] سرد
شدن خریطه را افشرده برون میکنند **شراب میبه** نوع دیگر جهة برد معده و ضعف آن نافع است [illegible]
و یک شبانه روز نهند و صاف کنند و [illegible] قند سفید بالسویه گرفته [illegible] بتدریج [illegible] بقوام آرند [illegible]
پس [illegible] رطل ازین شربت [illegible] زنجبیل سنبل [illegible] قرنفل هر یک یک درم مصطکی [illegible] ساخته [illegible]

حالتی که شربت گرم بود و چون سرد شود کمی افشرده در کنند و بکار برند دیگر از سیب عملدار دو حبه سنبل
مثلث خمر آب به جلیبار بقوام آرند دیگر معده را قوت دهد و بادها تحلیل کند و طبع ببندد و آب به ذوق شراب کهنه [illegible]
افشرده به یکدیگر آمیخته کرده باشند و عسل مصفی هر یک یک من و نیم بجوشانند و کف بردارند و قوام آورده فرود آرند و سک و جوزبوا
و عود و قرنفل و زعفران و دارفلفل و قاقله کبار هر یک یک درم کوفته بیخته بیامیزند تا مستوی شود شربتی از یک درم تا ده
نوعی دیگر معده و جگر را قوت دهد آب به پنج من شراب کهنه یا جهوری ده من و نیم بجوشانند تا نصف رسد صاف کنند و عسل
یا قند سپید ده من اضافه نموده بقوام آرند و نثار زنجبیل و سک و دارچینی و قاقله هر یک یک مثقال قرنفل سه درم زعفران صمغ
هر یک یک درم در خرقه کتان بسته بیندازند و بعد قوام افشرده بیرون کنند و مشک یک درم بشراب حل کرده ممزوج نمایند
دیگر درد معده را که با اسهال بود دفع است آب به ترش شراب کهنه هر یک یک رطل بجوشانند تا بقوام آید و مشک دو مثقال بیامیزند
دیگر جهت تقویت معده و درد جگر و خفقان و فواق نافع است و اسهال مزمن باز دارد و عطش بنشاند آب به ترش دو رطل
آب سیب ترش یک رطل بجوشانند تا نصف رسد و با عسل و شراب کهنه که هر دو یک رطل باشد بجوشانند تا غلیظ شود و کف بگیرند
زنجبیل هر یک دو مثقال زعفران مصطکی هر یک یک مثقال سنبل قرنفل جوزبوا قاقلتین دار صینی هر یک نیم مثقال کباب یک درم مشک
یک درم مشک [illegible] اضافه نمایند **شربت قشر اترج** معده در آب [illegible] پوست ترنج خوشبو یک رطل [illegible]
آب بجوشانند تا ثلث رسد صاف کنند و عسل قند [illegible] بقوام آرند دیگر که [illegible] تقوی معده [illegible]
[illegible] ضعیفان که معده آنها ضعیف شده باشد پوست ترنج ده درم زنجبیل [illegible]
[illegible] هر یک دو مثقال قرنفل مصطکی سنبل جوزبوا هر یک دو درم عود هندی [illegible]
صاف کرده با عسل [illegible] قند بقوام آرند و [illegible] مشک و زعفران هر یک یک مثقال اضافه کنند شربتی [illegible] **شربت ورق**
الاترج ضعف معده را نافع [illegible] **شربت [illegible]** [illegible]
بجوشانند تا نصف رسد [illegible] آب نعناع هر یک [illegible]
تا بقوام آید [illegible] **شربت تمر هندی** معده را قوت دهد
[illegible] نعناع [illegible] عطش [illegible] استعمال کنند [illegible]
[illegible] رطل قند سپید بقوام آرند [illegible]
تا یک رطل آب بماند صاف کرده با یک من رطل قند سپید بقوام آرند [illegible] نعناع [illegible] **شربت [illegible]**

سوده و در آب ادویه بگذارند هشت درهم حس آنها را تواز سه بار کنند پس جوش دهند **شراب آس** از جهت
شراب الهی است لجلاء معده و **شراب سرو** زیر لتنزیه بالجمله جهة تقویت معده و تقویه هضم
شهوت جماع و بسط النفس و دفع خفقان و ریاح و حرارت غریزی و تسمین بدن و تعدیل مزاج و تحسین لون و
تصفیه حواس و تنقیه فضول ردیه نافع است و قوت معده و جگر و دل و جمیع الاعضاء باطنه افعال را و تقویت اعضاء
و سد بول است و منافع کثیر موصوف پنج راس خشخاش پنجاه مثقال در کشته فراخ بسته در آب انگور شیرین اندازند
رطل رطل بغدادی بود اندازه شش ماه در آفتاب بگذارند پس صاف کرده بقدر حاجت و تحمل طبیعت تناول کنند **شربت**
قطوف خوا و فاسده مختلفه اتی بیرون آرد تخم قطف هفت درم تخم خرفه زرد ده درم تخم بکفنه تخم ترب هر یک درم — قطوف بر وزن [illegible]
اندر هشت رطل آب بپزند تا نصف رسد صاف کنند و قند و آب ترب هر یک صد درم و عسل سه رطل اضافه کرده
بقوام آرند و صمغ حرشف هشت درم و نمک هندی دو درم با آن ساخته نیز زند وقت حاجت بقدر مطلوب با آنچه
کثیر المقدار نوشند و نافع است **شربت عسل** معده و جگر را گرم کند و برد آنها را دفع کند سنبل الطیب مصطکی قاقله
کبار و صعتر دارچینی عود هندی تخم کرفس انیسون هر یک درم قرنفل پنج درم جمله را نیم کوب کنند و در سه رطل آب بپزند تا
از آن کم شود و صاف نموده با سه رطل عسل بقوام آرند **شربت سکر** جهة رطوبت و بلغم معده و تحقیق مزاج بارد و تقویت
زنجبیل دارچینی هر یک پنج درم قاقله کبار و صعتر هر یک ده درم قرنفل یک درم جمله را نیم کوب نموده در یک سنگین هفت
رطل آب بجوشانند تا نصف برود بعد تصفیه بیالایند و با پنج من قند با قوام آرند پس زعفران پنج درم با آن ساخته
بیامیزند **شربت عبد الله بن طاهر** چون محمی این شربت را استعمال میکرد باسم او موسوم شد
جهة اصلاح معده مجرب است آب سیب آب به قند سفید عسل هر یک نیم رطل شراب ریحانی شش رطل بقوام
آرند و اگر خواهند قلیل الحرارت باشد عوض عسل قند سفید **شربت مسک** معده را تقویت دهد و بدن را گرم کند
و کبد مستاخ نفع دارد و مقوی جمیع اعضاء است عسل قند سفید آب شیرین هر یک یک من بپزند تا بقوام آید پس مشک
یک مثقال و زعفران یک درم با آن ساخته بیامیزند شربتی سه درم تا پنج درم **شربت عنبر** درد معده را دفع کند
اگرچه کهنه باشد و درد اعصاب و خفقان بارد را نفع دارد عسل و آب شیرین هر یک دو من بقوام آرند و عنبر
زعفران هر یک یک مثقال اضافه کنند شربتی پنج درم **شربت سنبل** جهة اوجاع معده و جگر و طحال و تب ها
نافع است سنبل بیست درم در دو من آب بپزند تا به نصف رسد پس از آن صاف کنند و قند سفید با عسل دو من

به قوام آرند شربت فستق تقوی دل را نافع است پوست بیرون پسته نعناع هر یک ده درم طرخ انار دانه
ترش هر یک چهار درم عود مصطکی هر یک یک درم شاخ ... کوفته در شش درم آب بجوشانند تا رطل ... باقی ماند ... هر یک نیم رطل
خالص بریزند تا بنصف رسد پس صاف کنند و قند سفید انداخته بقوام آرند شربت آس جهت تحلیل تسخیر معده تقویت
کنند حب الآس رطب خواه یا یابس مکوب کنند و یک رطل وی در شش رطل آب بپزند تا بنصف شود و صاف
سازند و قند سفید نیم رطل انداخته بقوام آرند و اگر جزو الشبت صلایه کرده در این جزو ... سازند فائده تمام دیده
تعلیق وی ... این علل تقلیل دهد دو پوست سنگدان خروس خشک کرده قدر نیم مثقال در بعض شربت اگر در علل
کرده بخورند نفع عظیم بخشد و یوسف ... تنها ... گاه از نقل و گاه ... نقل و گاه با ... بخورد
... مجرب ترین ادویه است و بهر وجه که باشد نفع ... دهد
و در جمیع علل معدی ... خصوص در مرض مذکور ... روغن مصطکی بر معده ... شربت حیث
الحدید معده را گرم کند و بدن را فربه سازد و خاصیت ... ناخن ... باشد ... سودا ... افیمون
... خرفه ... کشنیز خشک ... فلفل دار فلفل ... تخم ... زیره
مثقال خبث الحدید ... ده مثقال جمله را در ... من آب بپزند تا ... صاف کنند ... درم تا
چهل درم ... کذا ذکره القرابادین ... شربت ... فرود
آورده ... آرند و نسخه شربت خبث الحدید ... شربت ... بلکه
الخبث بالشراب ارقام نموده و این در ... بالخبث بالماء ... خبث الشراب
درین محل مرقوم نموده از ... شربت ... خفقان است
و نافع ... در امراض ... دو پوست ترنج رطلی ... مثقال عود بلسان ...
... آب ... و ... دو مثقال مصطکی نیم مثقال زعفران دو دانگ
بجوشانند ... شربت نیسون ... کنند که ... طعام غلیظ بود
انیسون ... زیره ... و اگر سبب ... بر معده بود ...
انیسون و تخم کرفس ... معده ... بود ... نبات ... قند ...
کنند با ... آب ... شربت لعاب ... اسپغول

و سبدانه ناب انار ریتا با جلاب بپخته بنوشند **شربت دیفراطیس** جهت معده و جگر و سپرز نافع است و فساد و قولنج برده و ثقل
و آماده اند کرد و دیفراطیس بسبب استعمال این در تمام عمر خود به مرض مبتلا نشده و هیچ سوس سی آنکه من نیز فرا اطر زیان ثقل هر یک
یکدرم سنبل چهار درم همه را باریک ساخته در ظرف چینی با انگبین به نبید و شراب جدید آمیخته رطل و نیم با آن بپزند و صاف کرده
زنجبیل کنند و جمله در نگذارند پس قبل از غذا و بعد از غذا بخورند **شربت نعناع** شربت انار منفع است و **شربت**
شربت کمثری معده را قوت دهد و خلفه باز دارد و بگیرند امرود و با انجیر بزنند تا آب بر آید و صاف کنند و باز
در دیگ اندر آخته بجوشانند تا که غلیظ گردد و فانه نفع منفعه کثیره **شربت قصب السکر** معده را قوت دهد سعال
و شوصه را مفید است آب انار شیرین چهار رطل آب نبات نی شکر هر یک یک رطل بپزند تا بقوام آید و اگر شکر بستی دو رطل
قند سپید عوض کنند **شربت افسنتین** جهت سقوط اشتها و ضعف معده نافع است شراب کهنه چهار قسط عسل
گرفته دو قسط با هم آمیزند و مصطگی و قسط هر یک چهار درم دارچینی و سنبل و گلسرخ و هر سه قرنفل و عاقرقرحا
هر یک دو درم حشیش افسنتین هفت درم زعفران یک درم همه را ساخته در خرقه کتان بسته اندر شراب اندازند و در
ایام گرما هفت روز در آفتاب بگذارند در خرقه در راه هر روز چند بار بمالند و بعد هفته استعمال کنند کسی که حرارت
بر او غالب نباشد بخورند **نوع دیگر** جهت ضعف معده مستعمل کاربرد نهار شربت افسنتین نافع تر است و حرارت افسنتین رومی صد درم بگیرند
و در سه من آب بپزند تا که بر یع رسد و باید که آتش ملایم نرم بود و بمالند و صاف سازند و بستانند سه رطل و دو رطل شکر
کنند و بعد به قوام آید پس آب مطبوخ افسنتین جزء و عصاره بعض جزء و دو جزء عسل مقیم چون بمزوج کرده بپزند تا بقوام
آید و یک نسخه که جهت معده نافع است و با نجو بیابی مراقی مفید است و مدیر نیست **نوع دیگر** که معده ضعیف را نافع بود
و درد نفخ معده بر طرف کند و سده جگر و سپرز بگشاید و بول براند افسنتین بخارم تخم کرفس سه درم سلیخه دو درم اذخر
گلسرخ هر یک ده درم سنبل الطیب هفت درم مجموع را نیم کوفته در ده من آب بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف کرده
با انگبین قند بقوام آرند و سرد کرده مصطگی هفت درم سوده آمیزند شربتی یکدرم تا ده درم و دیگر نسخها شربت افسنتین گرچه
مقصود ما در و لیکن مسهل است در ادویه مسهله باید و بعضی آن در دیه مکرر **شربت تریاقی** جهت گرمی معده عفونت و حرارت
اشتها و در اثنا خفقان مجرب است و باز بحر موم و فالج و نفع و از ادویه مشروح است ز شکال آب سیب شیرین هر یک بیست مثقال
آب سیب و آب ترنج هر یک یکصد و پنجاه مثقال قند سپید ثلث جلاب یعنی دو صد مثقال شربت بپزند و در اثنا مشک مثقال آب ترنج
حل کرده مشک مثقال اضافه نمایند روز بوقت تا زمان حالی قایم مقام تریاق فاروق است **شربت سماق**

طباشیر بانداز دو معده را قوت دهد و نزف الدم را الزم بر موقع کند باشد به بندد و آب بسان مقوع ضماد کنند
و با قند سپید بقوام آرند **شربت سعد** معده را قوت دهد و بواسیر را نافع است و بوی دهن خوش کند
سعد لبست درم آمله ده درم هر دو را نیمکوب کنند و با یکمن آب و یک جهار یک قند کنند در ظرف سفینی کرده
یکهفته زیر زمین دفن کنند و بعد از دو هفته برآورده صاف نموده بقوام آرند **شربت نانخواه** برد معده
دفع کند و قراقر و نفخ شکم نیز رد و ضمیر را قوت دهد نانخواه یک رطل قند سیاه که به هفت رطل آب آنقدر که مطلوب
باشد در ظرف نهاده یکهفته در خانه گرم نگهدارند بعده بجوشانده صاف نمایند و بقوام آرند شربتی سه درم تا ده درم
شراب سوسن که معروف **بمیسوسن** است **و میسی** نیز گویند ضعف معده و جگر را سردی سپرز را سود دارد
و غشیان که از استفراغ بسیار باشد و اسهال نزف الدم و ضعف دل را سود دهد گل سوسن آزاد چهار صد عدد بگیرند
و پاک کنند در کوزه باسی پاک اندازند تا خشک شود پس قسط و قرنفل و قصب الذریره هر یک ده اوقیه نمک هندی زنجبیل
هر یک سه اوقیه حماما سنبل الطیب مصطکی هر یک یک اوقیه عود بلسان چهار اوقیه جمله را نیمکوب کنند پس طرفی از آبگینه
و پاره سوسن در آن میکنند و پاره دارو ها کوفته بر سر آن کنند و یک شبانروز بنهند بعده شانزده
رطل مثلث بر سر آن کنند و دیگر بار زعفران نیم اوقیه و مشک دو مثقال و تر ثلث بگذارند تا دو دویه در میان اندازند
و سپید سایل چهار اوقیه در روغن بلسان یک اوقیه در آن بیامیزند و یک ساعت سر ظرف بپوشانند بعده پاره کاغذ
پاک بر سر آن نهند و یکسان بپوشانند و آن ظرف را بطین سازند گلی پاک که سرشته باشند در آن پس هر روز یا یک یک روز
یکشنبه در آن سایه نهند در بهشت سال و بعده بکار برند **شراب سپیستان** نیز معده را نافع است و در جرب الیم و در سینه
که گذشت **و شراب پخته جوش** جهت برد معده نفع دارد و در حرف الباء ادویه مرکب گذشت **شراب جندبیدستر**
جهت برد معده و تقصیر هضم و ضعف جگر نافع است و مشایخ حنفیین مفید سنبل قرنفل قاقله عود نی هر یک دو مثقال زعفران
یک مثقال دارچینی زنجبیل فلفل هر یک سه مثقال سلیخه نیم مثقال مصطکی پنج مثقال ادویه را نیمکوب کنند و در خرقه کتان بندند و غیر آن
مسک و مشک را در شراب ریحانی کهنه که دو رزده رطل بود اندازند و دو شبانه روز نگهدارند پس بجوشانند با بیست رطل عسل صاف
و دو رطل قند سپید تا که بقوام آید و زعفران و سک و مسک با یک ساخته بیامیزند و نسخه دیگر در حرف الخا ادویه مرکب گذشت **معجون**
لفائده ضماد فیلغریوس در معده و جگر و رحم دارد ورام آنرا نفع دارد زعفران دو درم مقل مصطکی شیح صبر سعد
سایل هر یک سه درم شمع بیست و سه درم آس ستار بیست و بط دوازده درم زوفا رطب یابس رطب حبشی درم روغن ناردین بقدر

لفاف در بعضی نسخه زعفران دوازده درم است و در امراض رحم بصوف گل پلا بکرد ضماد الصفر کین تنیة
معده و جگر گرم نافع است صندل سپید صندل سرخ گلسرخ شبابات بابنیاه خود کوفته بخته باب تخدید بند بلک د
قدری سرکه ضماد کنند و اگر در معده ورم بود نخست فصد کنند بعده این ضماد بر بندند ضماد دیگر معده و سرد را هم
کند و قوت دهد سعد مصطگی سنبل قسط افسنتین هر یک بنجدرم اذخر آمله قرنفل دارچینی قصب الذریره هر یک دو درم
کوفته بیخته بشراب کهنه و آب به ضماد کنند و در نسخه خوخ آملاس است ضماد دیگر ورم صلب معده و جگر
را نافع است زعفران صبر هر یک یکدرم افسنتین سنبل هر یک یکدرم کوفته بیخته باب گرم ضماد کنند ضماد دیگر
ورم کهنه معده را تحلیل کند مقل حب البان تخم کرنب هر یک ده درم سنبل الطیب اشق مصطگی سیاه هر یک بنجدرم
موم شش درم روغن نردین پانزده درم صمغها را در شراب حل کنند و ادویه دیگر کوفته بیخته اضافه نمایند و با
موم و روغن سرشته ضماد کنند ضماد دیگر ضعف معده را که بسبب حرارت باشد نافع بود حب الآس آمله
عود گلنار برگ مورد پوست بیرون سیب قصب الذریره گلسرخ صندلین کوفته بیخته بگلاب و آب سیب ضماد کنند ضماد دیگر
ورم بلغمی معده را نافع است جعده بنجدرم اکلیل الملک حماما بابونه شبت مصطگی هر یک شش درم افسنتین سنبل صبر هر یک
هفت درم کندر شش درم بیخ خطمی سپید پانزده درم پیه لیطری دوازده درم پیه مرغ بیست درم موم سپید شش درم ضماد
کنند چنانچه رسم است ضماد دیگر قروح معده را نافع است افیون زعفران هر یک بنجدانگ مرداسنگ یکمثقال
سپیده قلعی بنجدرم روغن گل بنجدرم ضماد کنند چنانچه رسم است ضماد اصطمخیقون برودت معده و جگر و
سپرز را سود دارد افسنتین سنبل الطیب سلیخه صبر سقوطری هر یک شش درم عود بلسان زعفران هر یک ده درم موم سپید
بیست درم موم را در روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن زنبق بگدازند و باقی ادویه را کوفته بیخته بان بسرشند و ضماد کنند
ضماد دیگر معده را قوت دهد و بخاصه اطفال را که اسهال نیز حبس میکند لادن یک اوقیه اقاقیا چهار مثقال موم ده مثقال روغن مورد
بیست و بنجدرم بسازند چنانکه در بیست و خلاء معده ضماد کنند ضماد دیگر ورم معده و جگر و سپرز بارد را نافع است صلابات را نرم کند
دو دو تنبیه ز من مفید بود و مجرب است زوفای رطب بابونه پاردو هر یک مرغ از هر یک ده درم حل کرده بیکرم ضماد کنند ضماد دیگر حار را
گلسرخ سماق یک نخل یکدرم صندل سرخ و سفید هر یک چهار درم حب و سند درم زعفران یکدرم کافور نیمدرم باب به سیکی ضماد کنند ضماد
که جهت گرمی معده نافع است برگ خرفه و برگ کاسنی و ثمر نیلوفر بسیار تر که دو سه کوفته سرشته ضماد نمایند ضماد دیگر اورام صلبه معده را
نفع دارد اگر حرارت نبود مقل شستکی بابونه خطمی سپید آرد جو هر یک ده درم گلسرخ بنجدرم سنبل الطیب مصطگی هر یک شش درم

سعد اذخر قصب الذریره هر یک دو درم آرد حلبه بیست درم جمله را کوفته بیخته بلعاب تخم کتان سرشته پس گشت
روغن ناردین نیمگرم بر معده بمالند و بعد از آن این ضماد بر نهند تا چهار ساعت قبل از طعام و بعد هضم و سبے
و سبک شدن معده از ثقل غذا و همچنین از تکمید کردن بروغن ناردین تو باسفنج و صوف مغمس تحلیل ورم داشتند
ضماد دیگر در تحلیل ورم صلب معده و جگر قوی الاثر است و وقتی استعمال توان کرد که حرارت نباشد دو درم کوفته
تخم کتان تخم حلبه تخم کرنب حب البان حب الیسان هر یک دو درم قردمانا ابرسا مغز بادام تلخ قسط سعد سنبل هر یک
پنجدرم مقل ازرق هفت درم مصطکی میعه سائله اشق هر یک سه درم بابونه موم زرد دهن الورد هر یک بیست درم
صمغها را در شراب حل کنند و جمله را بهم آمیزند و ضماد کنند **ضماد دیگر** ورم معده را که کهنه نباشد سود دارد حلبه تخم
کتان خبث حلی بابونه مصطکی هر یک پنجدرم سنبل سعد اذخر قصب الذریره هر یک دو درم موم سه درم روغن بابونه پانزده
درم بدستور معلوم لب زنند **ضماد دیگر** همین عمل دارد قسط سعد سنبل در روغن کنجد بریزند بگدازند و لعاب تخم کتان
و حلبه جدا برآرند تا که غلیظ گردد پس پنجاه درم ازین لعاب غلیظ بگیرند و بخیزدی از روغن مطبوخ با دویه بیامیزند
و موم سپید بقدر حاجت درین روغن بگدازند پس لعاب بر صاف کنند و طبرزد و مصطکی پنجدرم با هر یک ساخته
بگدازند و با رتبات حل نمایند و بر نهند **ضماد دیگر** جباره یعنی سختی که در معده باشد و عضلات شکم باشد نرم کند
و جالینوس گفته که درین باب مجرب است موم شصت درم صبر بزنند و علک الانباط هر یک سه درم زنجبیل جاوشیر
هر یک بیست درم روغن سوسن دو بیست و چهل درم بطریق معروف مرهم بسازند و ضماد نمایند **ضماد دیگر** معده ضعیف
قوت دهد و باد و جود تب نیز استعمال توان کرد گلسرخ پنجدرم افسنتین سک هر یک سه درم سنبل یکدرم کوفته بیخته با آب لفاح
تاب سیب سرشته ضماد کنند **دیگر** عود خام سک لادن رامک هر یک سه درم گلسرخ چهار درم سنبل مصطکی
هر یک دو درم شراب کهنه کوفته بیخته با آب مرزنجوش یا آب نمام سرشته ضماد کنند وقت خلو معده از غذا **دیگر** که معده
ضعیف را قوت دهد سنبل گلسرخ مصطکی قشور کندر جمله برابر بیخته و بشراب ریحانی یا آب لفاح یا آب سفرجل سرشته
بر معده نهند **دیگر** که همین عمل دارد لادن افسنتین مصطکی هر یک اوقیه صبر دو اوقیه خرما قصب الذریره گلسرخ مرد در شراب بجهه هر یک
درم سفرجل خوشاب بیست درم بجمله ایم سرشته ضماد کنند **طلاء مسکن** بار دارد و شکم بیاید گلسرخ پنجدرم اقاقیا گلنار و شب یمانی
جوز السرو صندلین سرخ و سپید عدس برگ مورد هر یک درم طباشیر دو درم با آب بر شکم و معده و پشت طلا کنند **طلاء**
که همین عمل دارد اقاقیا سعد مرکندر کعک جو ترالسرو مازو گلسرخ اقلو قلی ارمنی بلوط گازرس کرنج عدس گلنار زیرالیع

صندل آب مورد و با آب به برشکل طلا کنند طلائیکه رامک سک کرد و ساق بر هلیلج زردی آب برگ مورد و در معده طلا
کنند طلائیکه معده را قوت دهد سنبل سعد گلسرخ رامک مصطکی قصب الذریره هر یک جزوی کوفته بآب به سرشته
طلا کنند طلائیکه اسست • و جگر و اعضا و دیگر سود دارد شراب لادن گل ارمنی هر یک دو درم صبر سکنجبین زعفران
هر یک سه درم بگلاب تر با برگ مورد طلا کنند و اگر محل عصبانی بود قدری شراب و دهن نرگس آمیزند طلائیکه قی
و خلفه را که در هیضه افتد نفع دهد صندل سپید گلسرخ سک گاوزبان بگلاب حل کنند و طلا نمایند و بالای آن بگلاب
تر کرده ببندند و چون گرم شود اعاده کنند طلائیکه زخم و آسیب معده را نافع است سیر شیرین در خرقه پیچیده
زیر آتش نرم دفن کنند تا پخته شود پس پاک کرده گرفته آن پنجاه درم گلسرخ ده درم برگ مورد اقاقیا سنبل هر یک درم
مصطکی جوز سرو صبر هر یک یکدرم بکوبند و بگلاب طلا کنند و اگر انه روان حرارت باشد آرد جو ده درم زعفران یک درم و
نیم درم زیادت کنند طلائیکه در ورم معده بانتفاع دارد حضض ناگسترنج زنجبیل با عسل آمیخته بر معده طلا کنند پنجا
در حرف سیم بیاید **فنادیقون** که در ادرار معده و در مجاری سودا و در بر دو ریاح رفع کند و باد شکسته خورد [illegible]
مفید است زعفران اکندان تخم سداب زنجبیل جاشا مغز جلغوزه هر یک شش درم فلفل منتن ده درم عسل [illegible]
شربتی یکمثقال تا دو مثقال و یک نسخه فنادیقون در جوارشات گذشت **فیروزنوش** مسک معده را قوت
و باه زیاده کند و عسر البول و ریاح را دفع کند پوست هلیله نیلوفر پوست هلیله کابلی شیطرج هندی تخم کرفس [illegible]
و قرنفل بسباسه خولنجان نارمشک هر یک شش درم پوست بلیله آمله مقشر نانخواه دار فلفل هر یک چهار درم [illegible]
سنبل جوز بوا زنجبیل فلفل مویه هر یک هشت درم سعد ده درم مسک ده مثقال عنبر یک مثقال [illegible]
روغن گاو چهل مثقال عسل صاف دو نیم چند همه بطریق معهود معجون کنند و بعد شش ماه استعمال کنند شربتی [illegible]
یا بشیر تازه گوسفند و یک نسخه در ادویه مرکب گذشت **فنجنوش** اسم فارسی است بمعنی خبث الحدید [illegible]
این معجون [illegible] اسم او مسمی شده و بنا بر جلالت قدر **عطیة الله** نیز خوانند معده را قوت دهد
و باه بیفزاید و رنگ نیکو سازد و رطوبت نزال دفع کند و نسخه وی در جوارشن همین بحث گذشت **فلافلی** [illegible]
معده و شهوت کلبی و هضم طعام و تحلیل ریاح نافع است و در جوارشات این بحث گذشت **فودنجی** [illegible]
از سبب برد بود و حمیات بلغمی و تب ربع و حمیات کهنه را نافع است و دونه نهری بوده گوی فطرساليون سیالیوس [illegible]
دوازده درم تخم کرفس بابونه جاشا هر یک چهار درم کاشم پانزده درم فلفل سیاه [illegible] چهار درم [illegible]

[illegible]

یکدرم با یکدرم فلونیا جهة درد و حشا ذی الجنب نافع و داند دیگر چهار روی در آورده یه مرکز شتی و چینی در توپنج درم

قرص عود قی و مضیره را باز دارد عود چهار درم کباه مصطکی تر قرنفل سنبل هر یک یکدرم قند سفید ده درم کوفته بیخته

اقراص سازند شربتی دو درم دیگر که معده را قوت دهد و اشتها آرد و طعام هضم کند عود خام قرفه پوست ترنج هر یک بکدرم و نیم

مصطکی یکدرم نانخواه سنبل بسباسه هر یک یکدرم جوزبوا زعفران زنجبیل قرنفل هر یک یکدرم قند سفید برابر همه قرص

سازند دیگر که غثی و قی و مضیره را نافع است و غشی را که پس استفراغ افتد سود دارد عود خام گلسرخ سک قرنفل چینی

خراسانی سنبل طباشیر هر یک یکدرم کباه دو درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یکمثقال با رب انار و رب سیب

و در نسخه عود و سنبل قرنفل هر یک یکدرم طین خراسانی کباه سک هر یک دو درم طباشیر گلسرخ هر یک سه درم و بعضی

درین نسخه مشک نیم مثقال پوست بیرون پسته دو درم افزوده اند و شربت دو درم نوشته دیگر که قی و مضیره را که

مع البرد بود نافع است عود و سنبل سک المسک قرنفل کباه سعد کوفی مصطکی هر یک دو درم گلسرخ پنجدرم کوفته بیخته

اقراص کنند قرص گل درد معده و ورم آنرا نافع است گلسرخ شش درم سنبل اکلیل الملک بابونه اذخر هر یک

درم رب السوس کهربا هر یک چهار درم مصطکی دو درم شربتی یکمثقال بطبیخ افسنتین جهت درد معده و اباء تغییر نفس جهة ورم معده در

غثیانی کهربا دو درم است دیگر جهة درد معده و ضعف آن که از برد و رطوبت بود نافع است گلسرخ شش درم سنبل

مصطکی نسخه اذخر دارچینی افسنتین هر یک یکدرم شراب کهنه اقراص کنند هر قرصی دو درم شربتی یکقرص با ششدرم گلقند

کرار بطبیخ افسنتین محلول بود دیگر که حمیات بلغمی را نیز نافع است گلسرخ تازه ششدرم مثقال اصل السوس چهار مثقال

سنبل هندی دو مثقال منقح اقراص کنند هر قرصی درمی آورده خشخاش شاید شربتی یک قرص دیگر که جهة قی شدید مزمن که

بسبب انصباب اخلاط رقیق بر معده بود نفع دارد گلسرخ ده درم تر قرنفل سک هر یک یکدرم قرفه دو درم کندر خشخاش مصطکی

افیون هر یک نیم درم کوفته بیخته ده قرص سازند شربتی یکعدد و بهتر نیست که تخت نفع در ملک تلث قرص و مقدم ...

را دیگر جهة کسی که بعد طعام قی کند سود دارد گلسرخ طباشیر زیره سنبل هر یک یکدرم گشنیز و برگ ترکرده و بریان نموده

هر یک دو درم سماق تر سه درم پوست پسته مصطکی هر یک یکدرم اقراص سازند و قدر حاجت بر هند و دیگر نسخها قرص گل که

معده را نافع است و هم بحمیات در حمیات ذکر کنیم قرص قرنفل و مسهل داراد و یه معاجین نسخ نافع است بیاید قرص

مقل ورم صلب معده را نافع است مقل سه درم گلسرخ ده درم سنبل الطیب دو درم زعفران هر یکدرم قسط و سعد و ادم تلو هر یک

یکدرم مصطکی دو درم مقل را در شراب بگدازند و ادویه کوفته بیخته با آن بسرشند و اقراص کنند و قدر حاجت

بپزند **قرص زرشک کبیر** ورم معده و جگر و بیمار بلغمی و استسقا را نافع است عصاره زرشک منقی
تخم خیارین مغز تخم خربوزه هریک درم گلسرخ ترنجبین هریک شش درم طباشیر تخم کشوث رب السوس تخم کاسنی
مصطکی سنبل الطیب عصاره غافث قوه لک مغسول ریوند چینی هریک دو درم زعفران نیم درم کوفته بیخته با آب
ترنجبین قرص کنند دو نخود و صمغ قرص زرشک منسوخ دادهاند و به جگر باید **قرص کندر** فواق بلغمی را نافع است کندر نیم درم
رازیانه تخم سپستان هریک سه درم پودنه نهری صعتر برگ سداب هریک دو درم نانخواه یک درم و نیم اقراص کنند وزن قرصی
یک مثقال شربتی یک عدد با طبیخ زیره و نانخواه **دیگر** قی و هیضه باز دارد گل نخاجی کنند کبابه فاقله سنبل العصافیری هریک
دو درم قرنفل نیم درم کافور مشک هریک دانگی کوفته بیخته اقراص کنند شربتی یک قرص با شربت نعناع **دیگر** معده را قوت
دهد و قی و هیضه را نافع آید کندر طین خراسانی که گل نخاجی است هریک ده درم کبابه فاقله هریک یک درم کافور قرنفل
مشک نعناع ادی هریک دانگی اقراص سازند هر قرصی مثقالی شربتی یک قرص برب انار دهند چون قی کند دیگر بدهند دی نافعه للقی جدا
قرص سنبل ورم کهنه جگر و معده را نافع است مقاح اذخر سلیخه گلسرخ ریوند چینی قصب الذریره سنبل هریک سه درم
زعفران فراسیون قسط تلخ فلفل هریک یک درم مقل ازرق مصطکی هریک دو درم افتیمون نیم درم اقراص سازند وزن قرصی
مثقالی شربتی یک قرص جهت امراض معده مفتح دهند و جهت ورم جگر دو درم دی به سکنجبین **قرص راسن** کی مجرب است
قرص فواق و جهت فواق بلغمی و ریحی و نفخه شکم و مغص ریحی نافع است کنند تخم راسن مجفف فنجنکشت یابس
برگ سداب خشک در سایه کرده تخم نمام هریک درم صعتر نانخواه سعد هریک یک درم و نیم اقراص سازند هریک مثقالی
شربتی یک قرص بطبیخ زیره **قرص کهربا** قی الدم را نافع است کنند دم الاخوین جلنار هریک شش درم کهربا یک درم
گل مختوم نشاسته مغسول هریک ده درم شب یمانی دو درم افیون دانه صینی هریک دو درم کوفته بیخته از گلاب قرص
سازند شربتی یک قرص باب بارتنگ آب عصی الراعی و با درونج و خرفه **قرص سلم و قرص سرمه**
جهت قی الدم مجرب است و در ادویه اعادیه باید **قرص انجبار** بیاید **قرص سلیخه** درد معده که بسرد و مولف ناشیده است
دابن **قرص ملاوس** نیز گویند لعده در این دو در قرصتین تفاوت اندک است سلیخه بیست درم افسنتین تخم
کرفس نیم درم جند بید ستر افیون مر هریک دو درم شربتی دو درم بطبیخ فودنه **قرص مصطکی** فواق را نافع است
مصطکی عود هریک دو درم پوست بیخ جاورس گلسرخ سماق هریک نیم درم شربتی دو درم **قرص افاقیا** معده را قوت
دهد و اسهال صفراوی را نافع آید و طبیعت ببندد اقاقیا سه درم صمغ عربی کثیرا هریک دو درم گلسرخ گلنار هریک چهار درم قرص کنند

محمودی هندی هر یک یکدرم سائیده جدا زعفران هر یک نیم درم بکوبند و بجگر بز نهند و آب قرص کنند از یکدرم تا یکمثقال
با رب به یا آب سرد بدهند **قرص قسط** که دوائی امتلائی نافع است قسط تلخ قصب سقوطری اذخر
تمام یا بسل فوه تج کوهی ایوده خشک سنا الحجم قرص کنند اسارون هر یک یکدرم افیون زنجبیل نیم گلسرخ نیم درم بکوبند
منخل ببیزند و در سایه خشک کنند و بکار برند **قرص سماق** مجرب است جهت کسی که طعام قی کند و شهوت غذا
پدید آرد سماق سه درم زرد طباشیر زیره بر گزیده بگلاب تر کرده و خشک نموده هر یک دو درم پوست پسته یکدرم
مصطگی نیم درم کوفته بیخته بگلاب قرص کنند شربتی از یکدرم تا دو درم با شربت حصرم منعنع یا ورد یا سکری
قرص افسنتین معده بارد را سود دارد و اشتها آرد و سده بگشاید جهت حمیات نافع است افسنتین انیسون
بادام تلخ تخم کرفس اسارون همه برابر کوفته بیخته با آب قرص کنند و حب نیز سازند با سکنجبین بدهند **دیگر** که درد معده
که پس از طعام پدید آید و بدرد دفی ساکن شود افسنتین تخم کرفس انیسون هر یک نیم درم سنبل الطیب نیم درم فلفل سفید
سقراطیون هر یک دو درم کوفته بیخته با آب قرص کنند و یکدرم با شربت پودنه بدهند **قرص پسته** معده را
قوت دهد و بلغم و سودا را تقطیع کند پوست بیرون پسته گلسرخ هر یک چهار درم عود خام مصطگی هر یک نیم درم
کوفته بیخته بآب سیب اقراص کنند **قرص نارمشک** ضعف معده و ضیق نفس و سلسل البول را نافع است
نارمشک قسط عربی هر یک دو درم مصطگی یکدرم گلسرخ سنبل هر یک سه درم گلنار طباشیر سرو العد یکمثقال نیم کوفته بیخته
اقراص سازند شربتی سه درم با گلقند **قرص اقاقیا** نفث الدم را نافع است اقاقیا تخم گل قیمون بزرالبنج
گل ارمنی گلنار صمغ عربی همه برابر کوفته بیخته با آب خرفه اقراص سازند شربتی نیم مثقال با رب بیاد رب سیب
اقراص طباشیر معده را قوت دهد و بدوقی و دسهال [illegible] زرد طباشیر انار دانه گلسرخ کشنیز بریان هر یک دو مثقال
پوست بیرون پسته مصطگی هر یک نیم مثقال سماق سه مثقال زیره کرمانی هر یک مثقال کوفته بیخته بگلاب اقراص
کنند و دیگر نسخها در قرص طباشیر [illegible] اعاده نمیشود **قرص مسک** معده و دل و جگر بارد را قوت دهد
و جاع بارده معده را زایل کند و غشی و خفقان بارد را نافع آید مصطگی قرنفل عود دارچینی سنبل [illegible]
بسل پوست ترنج فاقله هر یک یکمثقال مسک دانگی کوفته بیخته بشراب ریحانی اقراص سازند شربتی یکمثقال **قرص سکبینج**
نفع معده را بارد دارد و طبع ببندد و خواب آرد سک قرنفل هر یک [illegible] درم [illegible] پوست انار مازو هر یک نیم درم افیون دانگی
کوفته بیخته برب به سرشته اقراص سازند شربتی یکدرم و نیم **قرص کوکب الارض** دوائیست که طبیبان

مقدم مبارک بزرگ داشته‌اند و منافع او بسیار است چه در امراض معده و چه در دیگر امراض و دوا اشرف او سفوف
است داود و عوده کوکب زحل میکرد و پیوسته تبلیس مینماید این کوکب بعد از آن زبان معروف و ملقب بکوکب گشته
و بنا این مرض نیز بکوکب مسمی شده و سبب دیگر و تسمیه آنکه حق را کوکب الارض نامند و در جزو اعظم مفرص
است و فوائد او مع نسخه در اوه به سفر ذکر شده کمونی معده نافع است و حرارت این بحث گذشت کماد دیگر
درد معده برای را سود دارد نانخواه زیره زرنباد هر یک دو مثقال گلسرخ پنج مثقال کوفته بیخته زرده تخم مرغ
اندخته بگرم بر معده گذارند و در تکمید معده جستن آنکه در ترش و تری بر برابر است باشد بر فم معده و در شراب صبح
سبیلو را گوشد کماد و کمین علامت و رنگ سود دارد سبوس گندم هر یک ده درم نانخواه پنج درم کوفته بیخته و در پارچه
تکمید کنند کماد دیگر جهت تحلیل ریاح و حشا و درد مراق و تقویت معده نافع است بلا قی در ریاح نیا مراقی و تخم
شبت فوتنج بری زیره سیاه انیسون تخم کرفس صعتر در آب بجوشانند و صاف کرده در مثانه گاو انداخته بر معده تکمید
نمایند کماد دیگر تحلیل ریاح معده و سپرز و تهیگاه کنند حلبه شونیز تخم کرفس نانخواه همه را بکوبند و در آب نمک تر
بیاشامند و در خریطه کرده و بگرم بر عضو نهند بر معده و جگر تسکین شدید درد طحال اندازند کماد دیگر از برای
جهت تسکین درد معده و امعا و جگر و کلیه و سپرز و جمیع اعضا نافع است سریع الحل و بغایت نافع تریاق است
حلبه تخم کتان تخم شبت سبوس گندم نمک اکلیل الملک از هر چه میسر شود بجوشانند پس در مثانه گاو انداخته تکمید کنند
استفراغ یا کنند به برین ترکرده بر عضو نهند قوی‌تر باشد و این را تکمید رطب گویند لعوق از دلن جهت تقویت
در دفع ضعف مجرب است گلسرخ آمد و تخم مورد سیر و پسته انار دانه زرشک دانه هر یک پانزده مثقال سماق
مثقال نخاع تخم مورد هر یک سه مثقال جلبه باد سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده هم وزن آب لیمو
و آب به و آب تمر هندی هر یک نیست و پنج مثقال شکر صد و ده مثقال نبات و ده مثقال بقوام آرند و اندکی
بلیسند لعوق غاریقون فساد شهوت را که از بلغم و صفرا بود نافع است غاریقون سفید کشته پنج مثقال بورة حبشی
یکدرم حسیش جافت نصف درم افسنتین یکدرم کوفته بیخته در چند درم سکنجبین ساده کاسنی آمیخته لیس کنند معجون
جهت درد معده و وجع الفؤاد که از مولود حموداری یا شانا تبهست نافع است افسنتین را عیت درم انیسون تخم کرفس بکدرم
رقیون چند هر یک ده درم عسل سه چند همه دیگر که درد معده و جگر را که از بر ید بود زایل کند در است رنافع است
انیسون کرفس مغز بادام تلخ انیسه کوفته بیخته با چند آن عسل سرشته شربتی یک درم معجون سنبل معده جگر را نافع و تسکین

ضماد کنند سنبل الطیب قاقله اذخر هریک چهار درم زعفران انیسون هریک یکدرم فلفل دارفلفل هریک
دو درم مقل دو درم را در شراب حل کنند و ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند و با عسل سرشته دیگر که همین عمل دارد سنبل الطیب
قسط تلخ قاقله اذخر قصب الذریره مر مصطکی هریک چهار درم زعفران انیسون فلفل هریک یکدرم سلیخه دو درم مقل
ازرق دو درم مقل را در شراب حل کنند و ادویه کوفته بیخته با سه چندان عسل سرشته **معجون سنگدان** جهت ضعف معده
و تحلیل ضم و ریاح مفید است و اشتها آرد و قوت دهد پوست سنگدان مرغ […] هریک دو مثقال گلسرخ سه درم نعناع
خشک پوست بیرون پسته پوست ترنج پوست هلیله زرد هریک یک مثقال انیسون صندلین صعتر کشنیز خشک بریان
حب الآس هریک دو درم کوفته بیخته با شراب […] معجون سازند شربتی دو مثقال **معجون نانخواه** معده را پاک
کند و اشتها آرد و باه را قوت دهد و نعوظ تمام آرد نانخواه صعتر زوفا نعناع شونیز زیره کرمانی هریک یک مثقال
دارچینی بسباسه زرنباد زنجبیل جوزبوا تخم کرفس هریک سه مثقال خشخاش دو مثقال کوفته بیخته با سه چندان عسل سرشته
شربتی سه درم **دیگر** که معده و جگر را قوی کند و بلغم ببرد و اشتها آرد و بدهضمی را دفع کند و بوی دهان خوش نماید
و سیلان لعاب باز دارد و سده بگشاید و کرم شکم بکشد و زبان خشک نسازد و گرده را قوت دهد و بول براند و […]
پاک نماید و باه را […] ابقراط گوید اگر کسی در سالی یکهفته هر روز سه درم ازین معجون بخورد […]
نانخواه تخم کرفس زنجبیل هریک ده درم زعفران […] هریک یکدرم تخم کرفس پنجدرم مصطکی […] عاقرقرحا دو درم
عاقرقرحا یکدرم کوفته بیخته با سه چندان عسل سرشته شربتی سه درم **دیگر** که همین عمل دارد نانخواه تخم شبت هریک ده درم
مصطکی قرفه عاقرقرحا اسارون عود خام سنبل فلفل زعفران هریک دو درم مشک خالص نیم […] کوفته بیخته با سه چندان عسل
سرشته شربتی سه درم **معجون […]** […] فلفل زنجبیل نانخواه […]
دارفلفل کوفته بیخته بعسل معجون کنند شربتی دو درم **دیگر** که نفع کثیر دارد […] **معجون […]** […]
معجون اذخر نافع است جهت […] معده […] هریک یکدرم نانخواه انیسون […] فلفل […] هریک
زنجبیل […] سلیخه […] هریک پنج درم مصطکی عود خام هریک هفت درم […] هریک […]
[…]
با آن سرشته شربتی […] **معجون قسط** جهت […] معده و جگر نافع است […] قسط تلخ […] انیسون
تخم کرفس اسارون هریک […] کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی یک مثقال **معجون […]**

وجگر و سپرز را نافع است و به دو بار شکند سلیخه حماما سنبل نانخواه بادیانه انیسون تخم کرفس فطراسالیون تخم بید انجیر تخم
شبت زراوند طویل ماهروان مصطکی کوه ادخر جمله برابر کوفته بیخته بعسل صاف بسرشند **معجون غیاثی**
اشتها آرد و بوی دهان خوش کند و حفظ و منی بیفزاید عاقرقرحا بزرالبنج زرنباد خولنجان قاقله کبار دار فلفل
جند بیدستر پاتیه چندان عسل بسرشند **معجون مسیحی** اشتها آرد و باه را یاری دهد و منی بیفزاید و باه برانگیزد
عاقرقرحا شش درم فلفل سپید مصطکی دارچینی هر یک سفت زعفران سه درم قاقله چهار درم قرنفل ده درم خولنجان
سه عدد جزا مختلفتی درم مسک نیم درم کوفته بیخته به ده درم روغن بادام چرب کنند و با عسل کف گرفته چندان که بسرشند
شربتی از یک مثقال تا دو مثقال **معجون جلالی** جهت اشتها و تقویت معده و گرده و زیاده کردن منی و باه دافع تخمه
قرنفل سنبل الطیب قرنفل دارچینی قاقله هر یک ده درم انیسون تخم کرفس هر یک یک مثقال زیره کرمانی مصطکی
نعناع هر یک نیم مثقال فلفل دو مثقال عسل دو چند شربتی دو درم **معجون جوزی** جهت قوت معده و اشتها
و هضم طعام و تقویت باه و دفع نافع است و فواید کثیر دارد جوز بوا بسباسه هر یک دو درم نانخواه زعفران هر یک
یک درم جزا اعظم صد درم کوفته بیخته با دو چندان عسل بسرشند شربتی دو مثقال **معجون زرنباد** جهت باد که در
معده حادث شده جمع آید و اینها را نافع است زرنباد و درونج هر یک دو درم مروارید کهربا ابریشم بسباسه قرنفل زعفران
جند بیدستر هر یک یک درم سنبل هر یک کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی یک مثقال **معجون طباشیر** جهت حرارت
و رطوبت معده را نافع است و معده را قوت دهد و اشتها آرد و تشنگی بنشاند و ضرر آب فاسده دفع کند طباشیر
اول گلسرخ هر یک ده درم سماق منقی از حب دو درم گلنار قاقله کبار هر یک یک درم مصطکی نیم درم شربتی سه درم با آب سیب
معجون عود جهت تقویت معده نافع است عود عنبر مسک هر یک یک مثقال دارچینی مصطکی فلفل قرنفل
هر یک یک مثقال و نیم بادرنجبویه بادیان گاوزبان تخم کرفس سنبل پوست ترنج هر یک دو مثقال کوفته بیخته
با عسل و نبات بسرشند و در نسخه شیخ ابوعلی کافور یک دانگ و نیم اضافه کرده و اکثر نسخها معجون عود در تحفت
جوارشن گذشت **معجون خوزی** معلاست معده را نافع است درم حب الآس
پنجاه خرنوب نبطی گلنار کزمازو کندر نانخواه هر یک ده درم بعسل بسرشند شربتی سه درم **معجون خبث**
الحدید ضعف معده و بواسیر را نافع است و شهوت طین زایل کند و نزف خون از بواسیر و حیض بند د و لون
نیکو سازد و شکم قبض سیاه خبث الحدید نانخواه برابر

کوبند و بیزند و بعسل که مطبوخ با آب آمله بود بسرشند شربتی سه درم بقدر یک جوز و این نسخه در رفع غلظه کند
و ذرب و جمیع امراض معده نافع ست و جهت تقویت مثانه مفید و دیگر اسهال مجنوش در جوارشات این بحث مرقوم
تدبیر خبث الحدید گذشت **معجون جو رخندم** در رفع شهوت طین کند جو رخندم مصطگی قاقله کبار نانخواه
زنجبیل کوفته بیخته بعسل بسرشند و قبل از طعام و بعد از آن بقدر یک جوز بدهند **معجون زعرور** جهت برد معده و ورم
غلیظ سودمند است و قبض لبسته کند بذر زرنباد درونج نیز بزر البنج فلفل اسود دار فلفل خبث سفیده سنبل قسط بزر کرفس
جاوشیر قنه اشق بذر المحلب اکلیل الملک بزر الانجدان انخواه شونیز ترفل سعتر لعبین العبه یعنی سکنجبین مریلا
حرمل درونج حب الغار میعه خربق سفید زعفران سعتر یکیک درم حلبه پانزده درم مر دار بدیا سفیه مصبر هر یک دو درم
آنچه کوفتنی است بکوبند و آنچه حل کردنی است در شراب حل کنند و با عسل بسرشند شربتی از دو درم تا دو مثقال و یک قسم در
حرف الباء گذشت **معجون ابن سیل** جهت وجع الفؤاد و تقلب نفس که از برد باشد نافع است بلیله مقوی معده است
قلمی سرخ فلفل زنجبیل نبد اوند طویل دار چینی آسارون از هر یک دو جزو مصطگی زرنباد فودنه انیسون یک جزو خبث الحدید
نیم جزو کوفته بیخته با مکید ... شیره گلقند بسرشند شربتی دو مثقال **معجون شیتر** جهت تقویت معده و دیگر
جیرها نافع است اطریفل صغیر دوازده درم بلیله کابلی بلیله الملح النفطی کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی از سه درم تا چهار
درم بلیغ بود **معجون** که در نفخ مثل قیقرا مذکور است و نفاخات مجرب است **معجون خبث** درم بلیله کابلی الملح
زنجبیل جو رخندم مصطگی قاقله کبار نانخواه بالسویه بعسل بسرشند پیش از طعام و بعد از آن میل نمایند بقدر جوزی و بجای
گل خشاسته را با نمک مشوی کرده بخورند یا جو رخندم را شور ساخته تناول کنند و غذا منحصر سازند بکباب مرغ بچه
معجون السقراط جهت تقویت معده و جگر و قطع بلغم خام و اشتهای طعام و تسکین وجع معده و درد دیدان و تحلیل ریاح
مختلفه نافع است و سقراط گفته عجب میکنم مرکسی را که این معجون بخورد در جمیع اصلاح غذا چگونه محتاج الطبیعت شود و مبالغه
کرده در تقویت او و مربا ره را گفته آکل روی اقتدار ی بر دیر باید رضا رده عورت انیسون تخم کرفس تخم جرجیر تخم شبت
ده درم زرد دو درم مصطگی زنجفیل قرنفل قاقله جاعو هر یک یکدرم کوفته بیخته بسه چندان قند با عسل بسرشند شربتی دو مثقال
معجون ملح ہندی معده را قوت دهد بلغمی و سوداوی را بپزد و دوار را که از بلغم و سودا باشد نافع است بلیله
بلیله آمله بلیله کابلی اسطوخودوس یکیک درم افتیمون غاریقون هر یک چهار درم نمک هندی ده درم ارج فیقرا ده درم کوفته
بیخته بسکنجبین بسرشند شربتی دو درم تا سه **معجون طلا** در جمیع انواع وجع معده و صلاح کهنه و هذیان و دوار معده

مجرب صالح ... ۱۲۰۵ صحیح کرده

وجنون و وجع صدر و کبد و طحال و کلیه و مزاج بارده و اوجاع ارحام و نقرس و جذام و امراض سوداوی نافع
است سنبل موز زعفران سلیخه ساذج افتیمون اذخر حب البلسان زراوند و قرنفل حب البان زنجبیل صبر مقل دهن
بلسان هریک ده درم مصطکی عسل بلادر غاریقون هریک هشت درم مشکطرامشیع سوسن آسمان جون دوا دقیه پوست زنگ
از زیانه سه رطل هر گرفته باید که پوست بیخ را از زیانه سه روز در سرکه تر کنند و در دیگ انداخته جوش خفیف
دهند و صاف سازند و بیخ را بیفشرند و عسل یک رطل و نیم مضاف نمایند و بر کرده با تش نرم بجوشانند تا آنکه غلیظ
شود پس ادویه کوفته بیخته بیامیزند شربتی یکدرم تا سه بموافقه معجون هرمس جهت درد معده و جگر و سعال
و سپرز و جهت استسقاء رطوبت نافع است و خاصه سقرس در مرسم بهار غاریقون انیسون وج قردمانا
تخم سداب فطراسالیون خار خسک هریک هفت مثقال زراوند طویل عرطنیثا نانخواه قرنفل هریک چهار مثقال فرسیون
جعده هریک سی درم کمافیطوس کمادریوس اسقولوقندریون هریک هشتاد درم کوفته بیخته با سه چندان عسل
کف گرفته سرشند شربتی یکمثقال با آب گرم بعد شش ماه استعمال کنند معجون ابن عماد نافع بود معده را که
قبول طعام نمیکند و فواق امتلائی و سوء هضم را و اوجاع معده را بغایت نافع است جندبیدستر قسط شیرین سنبل الطیب
فلفل سیاه دار چینی دار فلفل هریک کوفته بیخته دو درم مرمکی شش درم افیون یکدرم مر را در شراب ریحانی خیسانیده
نرم کنند و ادویه کوفته بیخته با مثلث سرشند و بعد شش ماه بکار برند شربتی نیم مثقال معجون کاسر الریاح جهت نفخ
معده که بسبب ریح و احتباس حیض بود و برای امراض بلغمی و جشاء و اوجاع ریحی و قولنج و اوجاع مفاصل و عرق النسا
نافع است زیره کرمانی در سرکه خیسانیده درم سداب مصطکی هریک سه درم قرنفل گلسرخ افسنتین ترکی نانخواه دار فلفل
پودنه بیابانی پسته هریک سه درم کوفته بیخته با سه چندان عسل سرشند و بعد پنج ماه دو مثقال شربت بود معجون
ابهل که از تو شکم و تفتیح معده و جشاء برطرف کند ابهل کندر نانخواه دار چینی برنج ترکی از زیانه بیخته با عسل سرشند
شربتی دو درم معجون زراوند جهت ورم معده و جگر که بسبب ... و صلابت پیدا آید نافع است زراوند زنجبیل نانخواه
نیم دقیه کوفته بیخته با سه چندان عسل مصفا سرشند شربتی از درم تا دو درم دیگر که درد معده و جگر و ادرار بول را نافع
است زراوند مدحرج بیخ الجذام تخم کرفس بادیان انیسون نانخواه شهد ... با عسل سرشند شربتی یکمثقال با ماء العسل
عوض شهد ... کرده اند معجون ملوکی مشتمل جهت تقویت معده و باه و اشتها و قوت ... بسیار مجرب
و فلفل ... مصطکی زعفران ... هریک سه مثقال ... هریک مثقال ...

دو نیم مثقال قند و گلاب هر یک ده مثقال قند را در گلاب حل کرده و عسل بقدر کفایت اضافه نموده بقوام آورده
ادویه را کوفته بران بسرشند شربتی یک مثقال بدانند که معجون خلاص اکبر و معجون فلاسفه و معجون قیصر و معجون مولاد
و معجون نجوم و معجون ذبید الورد و معجون سقراط و معجون انفع و مفرحات
در ادویه بسر گذشت و اکثر مفرحات مفید معده در ادویه قلب مذکور شد و معجون امروسیا در حرف الالف
بحث و کذا معجون فنداد یقون در حرف الفاء و معجون سنجرنیا و معجون سفرجلی در حرف السین معجون
و در دکه ... ات از جلنجبین است در حرف الجیم در بحث که مرض معده است گفته شده و مکلیسه
مری که عبارت از ایلکا مه است در حرف الالف گذشت و درین بود نافع معده اند ما را العسل
آرد و معده را قوت دهد در ادویه بسر گذشت مربا سیب معده و دل را نافع است و جهة ... کردن ...
موز مربا ربه معده را قوت دهد و غثیان و قی باز دارد و مضمضه ... نافع است ...
دوات پاک کنند و در آب بجوشانند تا نیم پخته شود پس با قند بقوام آرند و باید که سیب درست مربا کنند ... مربا
زنجبیل معده بارد و گرده و مثانه ابدا را نافع است ... بلغمی ... زیاده کنند زنجبیل ...
... گنند و شست روز ... آب باران ... بیرون آرند و بشویند و با آب و عسل بجوشانند تا بقوام آید مربا
گردکان معده را قوت دهد و باه بیفزاید بیارند گردگان تازه که هنوز سخت نشده باشد و پوست او
جدا کرده با آب و عسل بجوشانند تا بقوام آید مربا اترج معده را قوت دهد و خاصه که ... ترنج بزرگ
... بجوشانند ...
... پس بیرون آرند و بیفشارند و عسل سفید بران افزوده با آتش نرم بجوشانند تا بقوام آید مربا امرود جهة
... معده نهایت مفید است امرود ... یا اصفهانی بگیرند و بجوشانند تا نیم پخته شود پس قند سفید بر آن کنند
و بجوشانند چندانکه رنگ بگردانند بعد چهل روز بکار برند و مربا هلیله و مربا آمله و مربا زنجبیل جهة معده نهایت
نافع اند در ادویه بسر گذشت مربا نارنج و مربا لیمو جهة تقویت معده گرم و دل و قطع صفرا نافع است پوست
بیرون ... آب بجوشانند تا تلخی ... پس با عسل و قند
آب ... بقوام آید مربا ورد که عبارت از جلنجبین است و جهة تقویت معده نافع در حرف الجیم
گذشت ... مربا جزر ... جهة تقویت معده نافع است ... مربا ... جهة ...

معده و جگر و دل و دماغ و بهر امراض مزمنه بغایت نافع است پوست بیرون پسته سبز بگیرند و بدستور مطبوخ بپزند **مطبوخ افسنتین** معده گرم و ضعیف را نافع باشد افسنتین پنجدرم گلسرخ شش درم مویز منقی پسته درم تخم کرفس سی درم مطبوخ سازند ترنجبین حل کرده و صاف نموده بنوشند و اگر قوی‌تر خواهند اخراج ماده مطلوب باشد بادیان و فقاح اذخر حریاسته ذوبرند و عقب وی مطبوخ خورند **مطبوخ لبفاح** جهت درد معده مفید است و در ادویه برگ ... **مطبوخ دارشیشعان** جهت رفع درد معده بارد مجرب است دو مثقال از وی بجوشانند و با نبات بنوشند ... **عود** معده را پاک کند و دل را قوت دهد عود قاقلی یکدرم ساک مشک قرنفل جوز بوا سنبل الطیب هیل خرد مصطکی تخم ریحان تخم بادرنجبویه زعفران هریک نیم درم مشک یک حبه جمله را بسایند و در خرقه بندند [illegible] انگور اندازند و با آتش نرم بپزند و بهر اندک زمانی خرقه ادویه را بفشرند در همان و چون فرصت دوا خوب آید از دوا آرند و در ظرف آبگینه بدارند و وقت حاجت بکار برند **مطبوخ انار دانه** معده را قوت دهد و قی را باز دارد انار ده درم مصطکی نعناع هریک یکدرم در یک رطل آب جوش دهند تا به نیمه آید پس صاف کنند و عود و مشک هریک یکدرم کوفته بیخته اضافه نمایند و بنوشند **مطبوخیکه سست بار البزور** ریاح ها معده و [illegible] تحلیل کند و اخلاط غلیظ را بگدازد و قولنج و استسقا طبلی را نافع باشد نانخواه کاشم زیره کرمانی صعتر شونیز هریک یک کفی در رطل آب بجوشانند تا یک رطل ماند صاف و هر صبح و شام بیست درم از آن با سه درم روغن بید انجیر بنوشند **نقوع** که سوء مزاج گرم معده و دل را نافع است کشنیز یکدرم آمله نیم درم گلسرخ گل نیلوفر هریک یک مثقال گلاب عرق کاسنی عرق بید مشک هریک کوفته ادویه را در [illegible] قدری آب افزوده و صباح صاف کرده سکنجبین بیاد ده یا شربت نیلوفر یا قند بدهند **نقوع** که غثیان و تهوع و قی باز دارد و معده را قوت دهد تمر هندی پنجدرم شب در آب ترکنند و صباح بی آنکه بمالند صاف نمایند و شربت با سیب یا قند [illegible] کرده اندک اندک بنوشند و اگر قدری برگ پودینه نیز با تمر هندی آغشته نمایند بهتر عمل کند **نقوع** که همین عمل کند و در معده قوی‌تر است و صفرا و بلغم سفید عود [illegible] نیم درم صندل سفید یکدرم پوست بیرون پسته خشک هریک نیم مثقال در قدری آب گرم تر نمایند چیزها سخت را نکوفته و بعد بیست ساعت صاف کنند و شراب انارین منعنع شیرین ساخته بنوشند **نقوع صبر** که معده را نافع است و در ادویه سرگفته شد **نقوع** که اشتها آرد هلیله کابلی عدد المصطکی زرشک زر الورد هریک بقدر حاجت در گلاب ترکنند و صاف کرده همچنان با نبات یا شربتی از شراب آمیخته بنوشند یا قویه کرده مب. نافع است در ادویه سر و ادویه قلب بعضی گذشته از انجا اخذ کنند **باب سیزدهم**

در ادویه جگر و زهره و سپرز و یرقان چون منضج ثانی در جگر است و شروع آن منضج ازانجاست
و هرگاه در جگر فسادی لاحق شود و توزیع اخلاط و منضج آن کما ینبغی نشود و ضرر او در تمام بدن که
و بمشارکت وی در معده نیز خلل می افتد اعتبارش در امر جگر بغایت مهم آمده و ازانکه سپرز خادم جگر است
سودا از وی بخود میکشد و کذا زهره بواسطه آنکه صفرا با آن دفع میکند و اصلاح حال ایشان موجب صلاح احوال
جگر است پس تدبیر اینها نیز لازم باشد تا الفساد عام نگشته و بدانند که جگر عضو رئیس است و نازکی هیچ دوای
التحلیل بر وی استعمال نشاید کرد و دوا اول الغذیه مراتب ترتیب نحویکه در مفرح القلوب ببسط تمام گفته ایم
و اگر آفتی لاحق گردد بزودی از رگ باید کرد و آنچه در طب اکبر ذکر نموده ایم مشروع گاو جزیره آخر او در تخفیف
کلیه را ذکر یافته امروسیا جگر و سپرز را سود دارد و سده بکشاید و بول براند و سنگ را گرده و مثانه پاک کند و
استسقا را نافع باشد زبید گیاه ثانی دو دو قوت عود بلسان سلیخه فرو ما افقاح اذخر تخم کرفس کبابه یک یک درم قسط فلفل
مرفصا سه درم حب الغار ده عدد و روح زعفران هر یک نیم درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشند شربتی مقابل یک
نسخه دیگر بعده نافع است در ادویه معده گفته شد **اثاناسیا کبری** ضعف صلابت وی اوجاع
طحال و معده و اسهال مزمن و سعال مزمن قی الدم و عذر و وجع کلیه و مثانه دور بود و نیز نافع باشد و با
وجع در و مار السکبینج مر افیون تخم عفران جند بیدستر بزر البنج قسط قردمانا ختنی اش فلفل شاخ زر
جمله را گل خشک کرده جمله برابر آنچه کوفتنی است بکوبند و آنچه گداختنی است در شراب بگدازند و با عسل مصفی سرشند
و بعد شش استعمال نمایند شربتی نیم مثقال تا یک درم با آب کاسنی یا آب سیب بخورند **اثاناسیا صغری** نافع
این قریب بمنافع کبری است سلیخه زعفران قسط سنبل افیون سلیخه هر یک چهار درم عصاره غافث جنطیانا درم
دوازده درم کوفته بیخته بعسل میپوش سازند شربتی مقدار یک فندق و در نسخه دیگر عود بلسان مر هر یک چهار درم
نموده فقط اثاناسیا لغتی یونانیست و ترجمه وی بعضی منفعت کرده اند و بعضی منافع الامراض و بعضی بد وار الزنده
در تقویت جگر نافع است در ادویه سر گذشت **بادمهرج** به دوات جگر نافع است و مفتح سده جگر و سپرز و محلل
و در ادویه سده گذشت **جوارش بجیته** که در جگر نافع است و در ادویه معده گذشت **تریاق فاروق** سده جگر
بگشاید و ورم صلب اینها تحلیل کند و شربت او در استعمال یک فندق است اگر ممزوج کرده در یرقان سددی یا
در ادویه سر گذشت بادانکیر **درطیطس** اوجاع که بعلل جگر و معده نافع است و سده جگر و سپرز

دفع کند و ضعف جگر دور نماید و در ادویه گذشت جوارش شهریاران سردی جگر و معده دفع کند و عسر البول را نافع
است قرنفل دارچینی زنجبیل سلیخه سنبل جوزبوا اسپل مصطکی قاقله حب بلسان زعفران هر یک چهار درم [illegible]
حب النیل هر یک شش درم قند سپید بوزن تمام ادویه کوفته بیخته سنبل شش درم شربتی چهار مثقال [illegible]
اسهال باید جوارش خوزی طعام را هضم کند و اسهال را باز دارد و در شیر زرد که از دوری [illegible] استسقا بود و نافع [illegible]
بول کند قسط قرفه سنبل حب بلسان سلیخه هر یک ۵ درم جوزبوا [illegible] قاقله کبابه قرنفل انیسون [illegible] اکلیل الملک [illegible]
چهار درم [illegible] هر یک سه درم ریوند چینی زراوند مدحرج افسنتین هر یک یکدرم هلیله سیاه و هلیله کابلی [illegible]
هر یک بیست درم هلیله زرد ده عدد حب الآس [illegible] بگلاب بقوام آورند و ادویه کوفته بیخته [illegible]
کنند جوارش نانخواه [illegible] جوارش قرنفل جوارش [illegible] ترنج و جوارش عود و جوارش [illegible]
و جوارش مصطکی و جوارش مسک و جوارش تفاح و جوارش سفرجل و جوارش فلافلی
و جوارش طالیسفر و جوارش کافور و جوارش دارچینی و جوارش تمر هندی [illegible]
جگر مفید و در ادویه معده گذشت حبها در [illegible] استسقا زقی را نافع است [illegible]
غافث تخم کرفس هر یک سه درم غاریقون یکدرم کوفته بیخته حب سازند شربتی دو درم [illegible] تخم کرفس تخم کاسنی
و در بعضی نوشته که اگر حرارت باشد تخم کاسنی بهتر است و الا تخم کرفس این حب [illegible] که در استسقا [illegible]
یکبار کافی است تا هم قوت کمال [illegible] بتدریج نفع شود و در تحفة المؤمنین [illegible] در این حب یکدرم [illegible]
ادویه بهمان وزن مسطوره [illegible] در این [illegible] در این نسخه یکدرم کرده [illegible]
ذکر یافته دیگر که همین عمل کند تخم [illegible] نیم درم قند سپید یکدرم کوفته بیخته حب کنند [illegible]
یکشربت است [illegible] دیگر که اخراج ماء اصفر کند [illegible]
هر یک یکجزو کوفته بیخته باب عنب الثعلب حب کنند و در سایه خشک نمایند شربتی از یکمثقال تا دو درم با آب گرم دیگر
آب بقوت کند و در استسقاء بارده [illegible] سکبینج هر یک نیم درم نمک هندی [illegible] هر یک [illegible] حب
یکشربت است دیگر که همین عمل [illegible] سکبینج یکدرم [illegible] ثلث درم [illegible]
[illegible] هر یک ربع درم نمک هندی برگ [illegible] حب کنند یکشربت است دیگر که [illegible]
ادویه [illegible] که در اخراج آب استسقا [illegible] حب العنبر [illegible]

اصلاح مضرت او کم شود و در بردن اصلاح بزرگ نشاید خورد و قسم سیاه او در مضر محض است قطعاً استعمال نباید
نمود و اصلاح وی آنست که مازریون غیر سیاه برگ او یا تخم او هر چه باشد در سرکه غرق دارند اقلاً شبانروز
و بعده بردن آرند و با شیر بز یا شیر گاو بشویند بعد از آن خشک کنند دیگر بار اندر سایه و دیگر بار اندر آفتاب و بعده بروغن
بادام شیرین چرب نمایند و قدری کثیرا انزروت و دیگر با مجروح و جار حیث حب و قرص کرده با زیرین الدرو بضعیف مزاجان
نشاید داد و بعد از اهل ترقیق گفته اند که احسن آنست که در طبیخ یا نقیع قوت مازریون مشروب شود و تا جرم وی نخورد لیکن
نباید که سود غایت قریست الجمله هر دو اگر مازریون اسهال سخت کرد و هید و بعد تحقیق اثر دی از مزاج به شراب مشک بید
شربت با در او هر چه که باشد باید که جرم مازریون هرگز زیاده از نیم درم خورده نشود و استعمال مازریون هم
مناسب نیست متفاوت با سود از نیکو است که اکثر مبتلایان را زیاده از کمی سبب مرقوم شد حب غافث
یرقان و ورم جگر و سپرز و سده را نافع است غافث صبر سقوطری پوست بلیله زرد جزء برابر کوفته
بیخته با آب کرفس حب سازند شربتی تا دو درم حب نگاه می استسقای لحمی را نافع است صبر سقوطری دوازده درم
افتیمون شش درم سقمونیا چهار درم سنبل سلیخه تربد سفید مصطکی هر یک دو درم زعفران یکدرم و نیم غاریقون سه درم
حنا یکدرم کوفته بیخته حب سازند شربتی دو نیم درم حب راوند جهت استسقای لحمی خوب است راوند مثقال هر یک
نیم درم غاریقون چهار درم تربد مجوف سفید دو درم زراوند مدحرج دو دانگ انیسون دو دانگی جمله شربت است حب استسقا
جمیع اقسام او را نافع است تربد یکدرم ریوند چینی نیم درم غاریقون زراوند مدحرج اکلیل هر یک دو دانگی و نیم مقل الیهود تخم
الجزر هر یک دو دانگ زیتون روغن گل چرب کرده دو دانگی کوفته بخیسانند با آب خالص حب سازند شربت است و دیگر از این
مقدار در باره منقا تربد مجوف هر یک یکدرم غاریقون اسارون ریوند چینی تخم الجزر افسنتین هر یک یکدرم ملح هندی
دانگی مقل دو دانگ با آب رازیانه حب سازند حب بلیله که شکم بیار دوی براد و حقنه بلیله زرد ده درم و تخم
یکدرم کوفته بیخته حب سازند شربتی دو درم حب گلبنج جهت استسقا نافع است حب لشفا و حب عنبر نیز
جهت جگر مفید است دو او و بر قرنفل حب کبر جهت سپرز مجرب است با اصل و اشتال آن نوشته شد و سیخ کبر ریوند هر یک
دو درم مرجان سوخته صبر زرد تخم کرفس غاریقون ملح هندی هر یک یکدرم با عرق سیر جهار سازند قدر شربتی یک
مثقال حب صبر طبع نرم کند و برقان را کبل نیست شربتی مسهود و صبر یکدرم سقمونیا ربع درم غاریقون ثلث درم
عصاره غافث ثلث درم عصاره کاسنی حب سازند و این یک شربت است حب سنبلتین جهت آنجا بار دو جگر احداد استسقا

دانگ شش مصطکی زعفران تودری افسنتین شاهتره خشک
و حمیات مزمنه نافع است افسنتین رومی پوست بلیله زرد
فقرا هر یک یکجزو با آب عنب الثعلب حب کنند شربتی یک مثقال وقت خواب اگر سرخ هم باشد رب السوس
وزن جمله ادویه آمیزند حب **غاریقون** استسقا و علل جگر را نافع است و سده بگشاید غاریقون چهار درم
افتیمون صبر سقوطری هر یک شش درم فطراساليون و تخم کرفس هر یک دو درم سقمونیا یک درم کوفته بیخته با آب
حب سازند شربتی دو درم دیگر که همین عمل دارد و طبع نرم کند اگر شب یک درم از آن بخورند غاریقون دو درم
غافث ریوند هر یک دو درم قند سفید پانزده درم کوفته بیخته با آب کرفس حب بندند بنخودی شربت یک درم
یسهل مجالس بتخفیف و ینفع الکبد دیگر که استسقا زقی را نافع است غاریقون یک مثقال
و دانگ ... شربت حب **فقیر** ادرم سپرز را نافع است بلیله زرد و ... موصوف هر یک درم
غاریقون برگ کبر هر یک پنجدرم افیمون اشق مقل هر یک درم نمک ... دو درم شربتی دو درم
طرفا ... مقام کبر است حب **ترید** و جع کبدی را نافع است ترید موصوف ده درم ایارج یک درم بلیله زرد
افتیمون هر یک نیم درم افیون نمک هندی رازیانه هر یک دانگی و نیم حب سازند شربتی سه درم **حب غاریقون**
جگر بارد را نافع است و نسخه وی مع تحقیق آنکه بنجا راجع است در فصل معده گذشت **دهم** یا معجون
است و بعضی اکثر مفید و در معاجین این بحث بیاید **دوا الملک کبیر** صلابت جگر و سپرز و معده و استسقا
معده نافع است و سده بگشاید و بول براند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و بدن لاغر کند لک مغسول دو تخم کرفس
حبلی زیره کرمانی زرنباد سنبل هر یک شش درم کما قیطوس فاریالس هر یک چهار درم و چهار دانگ
کرو هر یک یک درم صبر سقوطری سنبل هر یکی از دو درم فوه پانزده درم حب بلسان سلیخه مقل مصطکی
هر یک شش درم کندر چهار درم دارفلفل طویل هر یک درم و نیم ریوند چینی و اذخر هر یکی دو درم فلفل قسط
دو درم رب السوس ... درم سیالیوس درم کوفته بیخته با عسل معجون کنند شربتی یک مثقال **دوا الملک صغیر**
... نافع کبریت لک مغسول تخم فقاح اذخر ... حب بلسان فلفل هر یکی دو درم ریوند چینی پانزده درم
بیخته با عسل ... شربتی یک درم طبیخ افسنتین با نیم درم **دوا الکرکم کبیر** امراض جگر و سپرز را که از سردی باشد
و سده بگشاید و ... دفع کند و گرده و مثانه ... بول براند و استسقا ... ورم جگر و سپرز ... زعفران
اسارون افیون ... ریوند چینی هر یک چهار درم سنبل شش درم قند سلیخه مقل ... اذخر حب بلسان هر یک یک درم

جهت مصطکی غافث هر یک درم زعفران بلسان پنجدرم ترشا چهار درم کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی یکدرم تا دو
درم با ماء العسل **دواء الکرکم صغیر** منافع این ترتیب بمنافع کبیر است زعفران سلیخه سنبل هر یک درم زفقاح
اذخر قسط و دارچینی هر یک یکدرم کوفته بیخته یک شب از روز در شراب انگوری تر کرده روز دیگر بعسل معجون سازند شربتی
مثقال **دواء الکبریت** جهت استسقا و سپرز نافع است و درد دو پهلو و سینه گویند **دوائیکه** جگر را پاک
کند و قوت دهد و سده را بگشاید مغسول لوز ما جبلی هر یک سه درم عصاره غافث تخم بادیان تخم شلغم هر یک پنجدرم
افسنتین نشسته درم تخم کاسنی ده درم تخم کشوث هشت درم تخم کرفس چهار درم کوفته بیخته دو درم از این بخورند **دوائیکه**
ورم گرم جگر را نافع است لوف مسلول حب پنبه هر یک درم نبات هفت درم کوفته بیخته بیرون رود و دو درم با سرکه با
سکنجبین بخورند دیگر ورم خونی بود نخست فصد باسلیق کنند از دست راست یا درین جگر حجامت نهند بار گو حجامات اگر طبع
قبض باشد مغز فلوس خیار شنبر بکار برند که دفع از حرارت جگر تنقیه ده بسیج طبع یا شیر بدهند **دوائیکه** ورم گرم را نافع
بلیله بلیله آملا آب کاسنی با آب عنب الثعلب سائیده بر جگر نهند و تر و تازه دو خشک شدن بگذارند **دوائیکه** ورم سرد جگر را نافع است کوفته
پنجدرم با کم بار باده بحسب مزاج با قند سیاه و آمیخته بخورند خرد دل با شیر گاو سائیده طلا کنند و مداومت نمایند و اگر اول بیچه سیم
بخورند جهت ازاله ورم سرد جگر مجرب است و هر گاه ورم از ماده خون باشد یا از بلغم زمین شود هیچ دوا منتفع نشود در بیرون ضماد جگر
سپند اینها نهند که مجرب است **دیگر** که ورم سرد در ابتدا نافع است خردل جوکها هر یک یکدرم کوفته بیخته در نیم سیر کشنیز آب تازه
بنوشند و مداومت کنند **دیگر** کرمن گل داره نافع است برگ گهه که خودرو است بیخته با تره صعتر و نمک سنگ
انجا از سها گه زرد چوبه دار چینی نمک سیاه نمک سنبه جوکهار هر یک بیست درم اگر دو ده درم حنظل را با ریک ساخته در ده درم
روغن برشف ده دو درم شیر اکهه آمیخته بر برگهای آکهه بر دو جانب طلا کنند و در دیگ گلین نو بر او نهند و سر دیگ مخمر
اگر ترسی در دیگ به گل حکمت گرفته بعد خشک شدن میان یا جیک دستی بگذارند و آتش قوی کنند و بعد سرد شدن
سرد بیخته سائیده جمله اجزا خاکستر شده خواهد بود بر آورده در تنور و سر روی بمقدار یک انگشت برابر آب نیم گرم بخورند در
ارزنی و شیر برنی و چربی و ماهی پرهیز کنند علت سپرز و جگر و جمله علتها باد و غلظت که در سه دفع شود و باز عود نکند
دیگر بروز تریخ ناشتا بخورند سپرز بگذارد **دیگر** خردل ... جوبه هر یک بیست درم کوفته بیخته در بول بز تا زاده
تر کنند و در سایه خشک نمایند در ... ریکدرم ناشتا بخورند سپرز بکلی بگدازد و بحال اصلی باز آید **نوع دیگر**
گرد و سپرز را که صاحبش از کثرت درد بیقرار بود دهمود و سپند سوختنی سه درم پوست صنعتهائی البتر ده درم ابلیله ملیله

هر یک نیم درم کوفته بیخته هر روز دو درم با سکنجبین ناهار بخورند و مداومت نمایند تا صحیح تمام دهد و در اثنای تناول این
باید که غذا گوشت بره و نخود آب و کباب و قلیه با پیاز و سیر و نان تنور سازند و روغن [illegible] باید در این سپرز [illegible]
است که استسقا را مجرب است شده که از اقسام غلا است در شهد [illegible] هر قدر که خواهند [illegible]
و با آب برگ کچال [illegible] بپزند و نان بپزند [illegible] و با روغن [illegible] بسیار غذا سازند [illegible]
بنوشند و غذا نیز در همان بپزند و غسل [illegible] آب [illegible] نمایند [illegible] باذن الله تعالی مرض دفع شود

حکایت مفید شخصی را از علل جگر و سپرز [illegible] دفع میشد [illegible] میکرد [illegible] همین حال [illegible]
دو در [illegible] نوبت با این علت مبتلا گشت هر چند [illegible] سال [illegible] نافع نمی آمد اتفاقا [illegible]
[illegible] سینه مرغ [illegible] و آب پیاز و لعاب تخم [illegible]
[illegible] بخورد [illegible] گوشت [illegible] نماید و همچنان کرد صحت یافت طبیب [illegible]
حاره مختار است **دوای دیگر** [illegible] سپرز [illegible]
و آب [illegible] بنوشند [illegible] نهایت [illegible] زیاده [illegible]
[illegible] بنوشند [illegible] گرم کرده بر سپرز ضماد کنند مجرب است **نوع دیگر** [illegible]
[illegible] هلیله [illegible] کوفته بیخته در شیره [illegible] کنند [illegible]
[illegible] همین عمل [illegible] کوفته بیخته [illegible] بخورند **دیگر** [illegible]
[illegible] چهار [illegible] و [illegible]
[illegible] بخورد و باید که [illegible] بعد غذا [illegible] بخورد [illegible]
آب با گلاب [illegible] سپرز [illegible] شکم [illegible] سپرز [illegible]
علل شکم مفید است **دیگر** که در دفع سختی سپرز مجرب است [illegible]
[illegible] مصالح پخته بخورند قوت باه نیز می آرد **دیگر** [illegible]
[illegible] شکم [illegible]
[illegible] ظرف [illegible]
[illegible]

[illegible]

و در شیشه بنهند و صبح و شام یک یک دام یا کم از آن یا زیاده بخورند و بعضی قند سیاه که برابر هم وزن او باشد نیز در آن داخل
سازند تا خوشتر شود و بعضی قدری شیره انگور هم ممزوج میکنند و در هر دو صورت باید که پیشتر در ظرف شیشه
کنواره داخل کنند بعد از آن قند سیاه لازم است **فائده** مخفی نماند که اگر ورم جگر بود برای تسکین آن ... دهند و اگر
طرف سپرز باشد برای تسکین آن دست راست ... چند روز تشنیع ... که عجیب الاثر است ... از قیفال ... چون نافع
باکاکنج تا نفع باید داد چنانچه معروف است و اگر با ... کنند نیز روا است **رب نار** مقوی جگر و معده است
و ذکر او در معده گذشت **روغن قسط** جگر سرد را نافع است **روغن بید انجیر مرکب** سده جگر را گشاید
و این هر دو ذکر او در سپرز گذشت **روغن افسنتین** مقوی جگر است **روغن مجلل** در ریاح جگر نافع است
روغن گل کلانج جهت جگر بغایت سود بخشد و ذکر او در معده گذشته **سنجبین نبات** مجرب است در تبریه جگر و صلابت
آن مفید و در بحث معده گذشت **سکنجبین سفرجلی** مقوی جگر است و کذا **سکنجبین لیمو** و کذا **سکنجبین رمانی**
جهت جگر گرم مفید و کذا **سکنجبین تفاحی** و اینها را در معده ذکر کرده و بعضی سکنجبینها که برای جگر و سپرز مخصوص اند
در اینجا بیان کنیم و با الفی مستوفی در تحقیقات ... مع فواید کثیره ... و علی الطریق اختیار کردن ...
حال منافع و مضار ... و حالا ... **سکنجبین بزوری** یرقان را و جگر را که از
گرمی باشد سود دارد تخم کاسنی تخم کشوث تخم گلسرخ هر یک ده درم ... نیم کوفته
در چهار ... آب ... زمان کیسه ... ساعت تا شیره تمام ... درم
صاف کنند و با همین قند سفید چهل مثقال ... تا بقوام آید شربتی پانزده درم **سکنجبین بزوری** نوعی دیگر ...
سود دارد و سده بگشاید و طبع نرم کند ... تخم کاسنی نیم کوفته هر یک ... درم ...
... سفید ... قند سفید ... اضافه نمایند صاف کنند ...
چهار حصه قند اضافه کرده بقوام آرند **نوع دیگر** که ... سپرز را نافع است ...
... تخم کشوث تخم کاسنی هر یک ده درم قند سفید ... چهار حصه قند ... جهت ... ادویه ... جوشانیده ...
کردن قند ... بقوام آرند **سکنجبین فوده** استسقای ... سپرز و درم ... جگر را نافع است و سده بگشاید ...
بیخ کبر ... تخم کاسنی ... فوده ... افسنتین ... انیسون ...
... **سکنجبین عنصلی** استسقا ...

وسده جگر و سپرز بگشاید و سرفه کهنه بلغمی و فالج و لقوه و سرسام بلغمی و ضیق النفس سود دارد و تجربه کرده [illegible] و سرکه
عنصل تخم کرفس رازیانه انیسون حلتیت عاقرقرحا و دوقو دشتی هر یک ده درم تخم کرفس بیه کرمانی زوفا از هر یک
پنج درم ادویه را نیمکوفته کرده در سرکه عنصل و در یک جا با رب عسل مصفا بخیسانند و یک هفته در آفتاب و بعد از آن
بکار دارند و پیش از طعام سی درم استعمال نمایند **سکنجبین عنصلی** که نسخه جگر و سپرز را نافع است و جهة تنقیه
سده و قطع اخلاط غلیظ و در وجع سعال و ضیق النفس رطوبی نفع بسیار بخشد عنصل سه رطل بکارد چوبین پاره پاره قطع کنند
خرد خرد و سرکه کهنه پنج رطل بزنند و پخته با آتش نرم تا که بار عنصل مهرا شود پس صاف کنند و فی یکرطل سرکه قند سپید
یک نیم رطل سنجیده با آتش نرم بقوام آرند و آنچه از طبخ کف بر میگیرند پس فرو آرند و بکار برند **سکنجبین مازریون** استسقا
زقی را نافع بود سرکه ده استار اب عصافر نیم من برگ مازریون یک اوقیه در سرکه و آب یکهفته تر دارند پس بجوشانند و صاف
کنند و قند سپید یکمن در آن بریزند و بقوام آرند و اگر آب سفرجل نیم استار بعوض آب گلاب آمیزند بهتر باشد **سکنجبین بارد**
استسقا گرم را نافع است و مدر بول تخم خیار تخم خربزه تخم کاسنی جمله نیمکوفته هر یک ده اوقیه تخم کرفس نیم اوقیه برا
یکشبانه روز در سرکه تر نمایند و صاف کنند و بجوشند قند سپید بریزند و آب خیار معصور فی رطل یک اوقیه اضافه کرده
بقوام آرند **سکنجبین** که درد سپرز را که از سردی باشد سود دهد پوست بیخ کبر ثمرة الطرفا اسقولوقندریون پوست
درخت بید اسارون فو وج جمله برابر با آب و سرکه بپزند و صاف کرده با عسل بقوام آرند و قدر براد از آن
از نحیر گذشت مشهور نیست هذا عجیب **سکنجبین بزوری** سده جگر و سپرز بگشاید و جهة ضعف معده و
غصصیه دایره و برد مزاج و اوجاع مفاصل بلغمی النفع دارد تخم کشوث رازیانه تخم کرفس انیسون هر یک پنج درم تخم کاسنی
ده درم همه را در یکنیم رطل سرکه اول خوش طعم و دو اوقیه آب خالص تر کنند و یک شبانه روز بگذارند پس بآتش نرم بجوشانند تا
که قدر آب کم شود و صاف نمایند و قند سپید پنج رطل سنجیده بقوام آرند و کف بردارند و بعمل آرند **سکنجبین بزوری حار اول**
سده جگر و سپرز بگشاید و بلغم بزداید و صفرا بنشاند و معده را قوت دهد انیسون تخم کشوث رازیانه پوست بیخ کبر پوست بیخ
کرفس هر یک پنج درم تخم کاسنی ده درم همه را نیمکوب کنند و در یکنیم رطل سرکه تر کنند و خوب نیم رطل آب خالص یک شبانه روز
تر دارند و با آتش نرم بپزند تا قدری آب کم شود و قند سپید پنج رطل حل کرده بقوام آرند **سفوف کرفس** جهة استسقا
طحالی مجرب است **سفوف نمک** **سفوف املج** **سفوف حاکمی** که با جگر مفید **سفوف**
نانخواه جهة سپرز نافع و ایضا در ادویه معده گذشت **سفوف بلیله** ده درم جگر و سپرز را نافع است

سکنجبین [illegible] سده و سدد [illegible] تخم کاسنی [illegible] پوست بیخ [illegible] بجوشانند [illegible] صاف نموده بقوام آرند

پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک چهل درم تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک پنج درم کوفته بیخته شربتی سه درم با شیر گرم
سفوف بزوری جگر را نافع است و بول براند تخم خربزه تخم خیارین هر یک پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث هر یک
سه درم انیسون رازیانه تخم کرفس رب السوس هر یک دو درم عصاره غافث چهار درم ریوند چینی یک مثقال لک مغسول
چهار دانگ زعفران سنبل مصطگی افسنتین هر یک یک درم کافور دو دانگ شربتی سه درم **سفوف کبدی** مخصوص جگر
است در تقویت وی کافور گلسرخ سه درم زرشک منقی لک مغسول هر یک یک درم و نیم قرص طباشیر صندل سپید
نشاسته صمغ عربی هر یک یک درم ریوند چینی نیم مثقال تخم حماض یک مثقال زعفران دو دانگ کوفته بیخته سفوف کنند
سفوف ورد وجع جگر و تپ را نافع است گلسرخ هشت درم زرشک پنج درم سنبل مصطگی عصاره
غافث افسنتین رومی ریوند چینی هر یک دو درم اسارون قفاح اذخر رب السوس هر یک دو درم و نیم زعفران یک درم
شربتی دو درم با سکنجبین **نوع دیگر** حرارت جگر بنشاند و خمار دفع کند و اسهال صفراوی باز دارد و غلبه خون ساکن
کند و اثر آبله بر چشم باید بر آن سود دارد گلسرخ ده درم طباشیر بیست درم سماق تخم حماض عدس مقشر زرشک منقی تخم خرفه
تخم کاهو خشخاش سپید هر یک پنج درم صندل سپید دو درم و نیم کافور یک درم شربتی سه درم با شراب تفاح رو با شراب انار یا شراب
حماض **دیگر** که مسمی است **بسفوف ترپل** گلسرخ چهار درم زرشک منقی دو درم و نیم سنبل مصطگی عصاره غافث
افسنتین رومی ریوند چینی هر یک یک درم قفاح اذخر اسارون رب السوس هر یک پنج درم زعفران پنج درم سفوف کنند **سفوف**
لولوی ذو سنطاریای کبدی را نافع است و جگر و دل و معده را قوت دهد و حرارت و تشنگی بنشاند مروارید ناسفته
چهار درم ابریشم سوخته گلنار طباشیر خرنوب گل ارمنی گل قرص صندل سپید تخم گل بریان زرشک بریان تخم حماض بلوط بریان تخم
مورد لیست کنار کشنیز بریان آرد نخود صمغ عربی سماق زرشک لیست حب بریان طراثیث تخم خرفه اسپغول بریان هر یک درم
گل مختوم مصطگی هر یک یک درم انار دانه پنج درم کهربا اقاقیا صمغ مغسول هر یک دو درم بذر سنبل و زنجبیل ... با هم بیخته
بر سفوف **سفوف بهدانه** نافع است جهت حرارت جگر و یرقان و نفث الدم و سده جگر بهدانه سفته نشاسته تخم
خیار هر یک چهار درم گل ارمنی صمغ لک مغسول سنبل اصل السوس هر یک یک درم طباشیر پنج درم مصطگی دو دانگ شربتی یک درم
با شربت مورد **سفوف لک** جهت یرقان و درد جگر و قی صفرا و نافع است لک مغسول یک درم طباشیر دو درم زعفران یک درم ریوند
دانگی و نیم کافور دانگی شربتی دو درم با شراب ترنجبین یا شراب لو **سفوف** تخم سپرز مجرب است و در یک هفته زائل میکند منقول
از تذکره مرجان سوخته یک درم گلنار دو دانگ سنبل ... مثقال زنجبیل ... مثقال ... دانگ کوفته ... ساخته ...

مجرب است **دیگر** که جهت سپرز مجرب است زرد فاریاس بیخ کبر عنب الثعلب بسباسه و شان تخم خار خشک [illegible]
بالسویه شربتی دو درم با سکنجبین **سفوف کزمازج** سده سپرز بگشاید و طحال را نافع باشد کزمازج تخم کاسنی
هر یک پنج درم حب الغار یکدرم و نیم کوفته بیخته شربتی سه درم با سکنجبین **سفوف الطین** جهت صلابت جگر
و سپرز و معده و حرارت گل ارمنی گل مختوم لک مغسول ریوند چینی قصب الذریره هر یک سه درم اکلیل الملک چهار درم
زعفران قسط هر یک دو درم کوفته بیخته شربتی دو درم با آب عنب الثعلب یا خیار شنبر در محلول [illegible]
خیار شنبر حبست حاد است اگر لینت مطلوب باشد زیاده گیرند دالاکم **سفوف عدس** دو درم جگر را نافع است [illegible]
مغز تخم خربزه هر یک پنجدرم تخم کاسنی تخم کشوث تخم کرفس هر یک سه درم رازیانه انیسون بلسان هر یک دو درم [illegible]
یکمثقال زرشک منقی چهار درم سنبل زعفران فستق مصطکی هر یک یکدرم کافور نیم درم **سفوف کهربا** که جهت [illegible]
کل سرخ سه درم لک مغسول تخم حماض بیخ بادرنجبویه هر یک سه درم فوه طباشیر صمغ عربی صندل سپید [illegible]
درم و نیم زعفران یکدرم شربتی دو درم با دوغ کمی یکدو **سفوف سکنجبین** جهت استسقا طحالی و بادی شکم و قولنج
نافع است سکنجبین هلیله زرد هر یک پنج درم حب الرشاد تخم کرفس هر یک نیم جزو شربتی دو درم با آب گرم **سفوف** که ورم گرم
جگر را نافع است هلیله زرد ده درم تخم کاسنی تخم کشوث مغز تخم خیارین هر یک دو درم لک مغسول ریوند چینی هر یک [illegible]
نیم درم شربتی دو درم با ماء الجبن و اگر تب قوی باشد با آب خرفه و فلوس خیار شنبر دهند **سفوف** که جگر گرم را
نافع است هلیله زرد ده درم لک مغسول سه درم طباشیر دو درم رازیانه یکدرم و نیم [illegible] رازیانه تخم کشوث
میکنند **دیگر** که همین عمل کند هلیله زرد ده درم لک مغسول گل سرخ طباشیر هر یک پنجدرم [illegible] رازیانه
انیسون هر یک یکدرم شربتی سه درم با شیر خشت **سفوف عباده** جگر را قوت دهد و تبرال [illegible]
و رطوبت معده را سود دهد است لک مغسول حب الآس مصطکی مازو [illegible] بسان [illegible] هر یک [illegible]
کنند هر یک ربع جزو [illegible] سپید و چند [illegible] شربتی از دو درم تا سه مثقال با رب [illegible]
خواب و گوشت در این اثنا ترک کنند و در قانون وزن قند نیز هم [illegible] لک [illegible] گوشته [illegible]
اگر بر دو حد از ان مثلا یکدرم باشد قند نیز یکدرم با هم [illegible] لایغور و وزن [illegible] مرقوم شده [illegible]
صاحب ذخیره است در عوض [illegible] در نسخه مسطور عید [illegible] الالک نوشته و [illegible] در قانون لک [illegible]
است و اکثر اطبا از این لفظ لک اراده کرده [illegible] در کلام [illegible] آمده است [illegible]

میدانند و تحقیق آنست بهر آنکه لک نباتیست لهذا العیدان مضاف شده و اهر با علی الارجح صفت است و صاحب جرجرا
لک عیدان را که در قانون مسطور نموده عیدان لک تفسیر کرده بلحاظ تقدیم مضاف الیه بر مضاف و عجب نیست
که چون ترجمه کلام یونانی برعایت هر کلمه در مجلس از مترجم اول حنین رفته و تقدیم مضاف الیه بر مضاف در کلام یونانیان
شایع است بالجمله در عمل لک عیدان می بینی چوبها را و اگرچه با هم ترتیب داده لیکن در تجربه این در پیش لک نافع تر
از عیدان خود است و صاحب قلانسی در نسخه مسطوره هم برا اختصار کرده کما لا یخفی کلام شربت فواکه حرارت جگر
بنشاند شربت عوده ساده ترش جگر را قوت دهد شربت بیمو و شربت ملینه شربت عسل
و شربت سنبل شربت سوسن و شربت خندیقون جهت جگر نافع است و شراب مقراطیس
جهت جگر و سپرز مفید و از همه در ادویه مسدده ذکر شده که شراب بینار دوائیست جلیل القدر و علاج جگرها
و مؤلف وی بختیشوع است و چون حکمای دیگر بعد وی نیز تصرفات بسیار کرده اند و مسکنه نسخها این شربت متعدد
آمده چنانچه مشهور و حاذق کرمانی برده و وجه تسمیه وی به بینار گفته اند که حکیم بختیشوع یک شربت آن به یک دینار میفروخت
لهذا این شربت به بینار مسمی شده و بعضی میگویند که دینار نام کشوث است و چون آن دوا درین می افتد باعتبار تسمیه الکل
باسم الجزء موسوم گشته نسخه که صاحب تحفه المؤمنین نوشته و مؤلف بختیشوع است جهت ضعف جگر و معده و تپهای عتیق
و اخلاط فاسده که در اعماق بدن باشد نافع است زرشک سیاه و تخم کاسنی از هر یک ده مثقال عود بیخ سوسن یک چار
مثقال تخم کشوث گل سرخ پاک کرده قنطوریون دقیق مصطکی زعفران دارچینی از هر یک دو مثقال ادویه را نیم کوفته
اگر جهت تپ باشد در آب کاسنی بخیسانند و اگر جهت خفقان باشد در آب گاوزبانه و بهتر آنست که سه روز در عرق بخیسانند
کاسنی و بادیان و شبت و گاوزبان مجموع منقی بالسویه از هر یک پنج مثقال جوشانیده باشند و با آب هر یک رطل از انیسون مثقال
ریوند نیم مثقال سه اوقیه خیسانیده مروق نموده با دو رطل قند سفید بقوام آورند و عود و زعفران را بعد قوام اضافه کنند و بعضی عنبر
کرده در سرکه مرقوم است و ترتیب اعتدال اکثر للنافع و جهت سده و ماساریقا و جگر را حینا نافع است و با دوام استعمال مفید
بدل البلغمین طبیعی و در رفع یرقان و حرارت جگر و معده و با شیره تخم خیار برین خاصیه که سکنجبین یا شکر تیز مضاف شود و دافع حصبه
و جهت رفع حمیات و مره صفرا و با شربت عناب تخم کاسنی مکوب کرده بست مثقال و بیخ کاسنی و گل سرخ
از اقماع پاک کرده پانزده درم تخم کشوث بیست درم ریوند اول چار مثقال ریوند اول که در کتب قدیم بر یونی معروف است
و وی عزیز الوجود است و در ملک هندی ریوند خطائی شهرت یافته اراده اهل عرب که چوبها طولانی است

وبکار رود و آب می آید باسم ریوند چینی مخصوص گشته بالجمله در کتب طبیه بعد معالجات اتفاق بر جا که ریوند چینی مکتوب کرده
مراد از وی ریوند خطائی است و آن بشبانه سم اسپ باشد و باید که زرد مائل بسرخی بود و گران باشد و کرم نخورده بود و
چون مردم با سیاه سی در بنجا راوند الدواب استعمال میکنند بسیط در مقام وجب و دانسته بالجمله تجربه را نیز نیکو گشته اند در
خرایط بسته همراه دیگر ادویه در آب بخیسانند و صباح بجوشانند با آتش نرم و بعد حصول صاف کرده صاف گشته و قند سفید زاید
آنچه بقوام آرند پس ازین یک مثقال آن ریوند دیگر بار باریک ساخته بران باشند و حل کنند قوی الفعل بود شربتی از ده درم تا دو
مثقال و تا پانزده درم و هذا سوی الشراب الدیناری المشهور فی الدیار المصریة و الشام و التبریز نوع دیگر بجهت اسهال صفراوی
که از قرابادین مختار بن حسیل نقل کرده و گفته که این نسخه در تقویت و قبض کثیر الاثر است و نسخه سابق در تفتیح و
تلیین موثرتر و در منافع دیگر هر دو برابر بگیرند آب زه و دو رطل آب انار ترش یا آب انار میخوش آب سیب ترش آب لیموی تازه هر یک
نیم رطل با هم آمیخته بجوشانند کف بردارند و باسه رطل قند بقوام آرند نوع دیگر که صاحب قرابادین نوشته جهت
جگر ضعیف نافع زرشک تخم گل سرخ هر یک بیست درم تخم کاسنی پنجاه درم رازیانه پوست بیخ رازیانه بیخ کاسنی بیخ اذخر
تخم کشوث هر یک ده درم اصل السوس ده درم ریوند چینی یک درم قند قدر حاجت شربت بسازند نوع دیگر که طبع
را نرم کند و جگر و دل را قوت دهد و سده باز کند و سوء القنیه و استسقا و ذات الجنب را نافع بود گشنیز
بنفشه تخم کاسنی نیم کوفته برگ گل سرخ هر یک بیست درم پوست بیخ کاسنی زرشک ده درم نیلوفر گاوزبان هر یک ده درم
تخم کشوث در کتان بسته سه درم بجوشانند تا مهرا شود پس صاف کرده با یکمن قند بقوام آرند فرود آرند
و ریوند اول ده مثقال بسایند و در آن حل نمایند نوع دیگر از قلانسی جهت یرقان و جگر گرم نافع است ریوند چینی
درم تخم کاسنی نیم کوفته بیست درم تخم کشوث تخم ریحان هر یک ده درم جمله را در سه من آب بجوشانند و صاف کنند و با
قند و جلاب دو من سرکه بقوام آرند شربتی پانزده درم با گلاب دیگر که صاحب تحفه ال... نافع است ریوند خطائی تقویت
پوست بیخ کبر پوست درخت خلاف کرمانه غافث تخم کشوث تخم کاسنی هر یک ده درم ادویه را در سرکه و گلاب هر یک
یک رطل تا شبانه بخیسانند و صباح بجوشانند و صاف کنند و با یکمن قند سفید بقوام آرند شربتی بیست درم و نسخه شربت
ترید که صاحب سپرز نافع است و صاحب قلانسی ذکر کرده بنام تسمیه و شربت ترید بعینه همین نسخه است مگر
در نسخه شربت ترید عوض ریوند ترید است و بجای انگبین گلاب شربت دینار نوع دیگر که جهت حرارت جگر و دفع
عفونت اخلاط نافع است و در تحفه مرقوم تخم کاسنی ده مثقال زرشک بیدانه هفت مثقال صندل سفید گل

اصل السوس هر یک چهار مثقال ملک مغسول دو مثقال تخم کشوث سه مثقال بنجه کوفتنی است کوفته و عرق کاسنی
و آب ... نبیس بجوشانیده صاف کرده با نود مثقال قند سفید بقوام آرند و اگر ریوند اضافه کنند بهتر
شربت ... منضج که جگر و دل ... و باد را فوت ... و سده بگشاید و ... اسهال ... سه ... و ادویه ... **شربت**
ریوند تفتیح سده جگر و سپرز کند و یرقان دفع نماید و تنها باید **شربت ریوند مفرد** جگر را قوت دهد و سده
بگشاید ریوند بست درم در سه رطل آب ترکنند و یک شبانه روز با آتش نرم بجوشانند و با سه رطل قند سفید بقوام
آرند **شربت ریوند مرکب** جهت امراض جگر و سپرز و رفع سده و تفتیح و تلیین طبع نافع است ریوند ده درم ...
غافث ... تخم کاسنی هر یک ... زنجبیل دو دانگ ... درم قند سفید ... درم شربت کنند ... **شربت کشوث**
که باصفهان بسیار شهرت دارد منضج سده و تلیین طبع و تقوی جگر و معده و جهت بهار کلیه و سوء القنیه مفید است تخم کشوث
رازیانه تخم کاسنی گل کشوث تخم خیارین تخم خربزه هر یک بست پنج کاسنی هر یک مثقال ... ریوند
مثقال قند سفید با شیر خشت نود مثقال بطریق معمول شربت کنند و قدر شربت ... تخم کاسنی و تخم خربزه و ... کاسنی
و امثال آن بنوشند **شربت ...** جهت ضعف جگر و سوء القنیه ... در ... گذشت ...
و معده گذشت **شربت ...** که جهت ضعف جگر و معده که با یبوست طبع و حرارت مزاج باشد نافع است ...
دو مثقال ... چهار مثقال تمر هندی ده مثقال ... مثقال ... دو ... بجوشانیده و صاف کرده ...
و صاف کرده و قدری ... بنوشند مجموع یک شربت است **شربت ...** سوء القنیه را نافع است ...
... ده درم ... درم ... موصوف ... درم ... چهار درم ... رطل آب ... ثلث ...
صاف کنند و قند سفید ... با قدری بقوام آرند شربت ... درم **شربت ...** جهت علل جگر و معده و التهاب ...
و یرقان که از حرارت متولد شود و جهت ریاح و قولنج حار و تفتیح سده و اخراج اخلاط ... بول ...
... در آب ... کاسنی ترکنند و با قند سفید یا عسل بقوام آرند **شربت ...** جهت امراض جگر و ...
سده و اصلاح مزاج ... نافع است پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه هر یک ... درم تخم کاسنی ... تخم ... و ...
اصل السوس ... تخم خطمی هر یک ... هر یک ... درم ... درم ...
... هر یک ... درم ... یک مثقال ... کوفتنی است ... کنند و در آب ...
ترکنند و صاف کرده و با ... رطل قند سفید ... آب ... کاسنی ... رطل ... رطل ... ورد ...

وسه اوقیه آب ریزیانه بقوام آرند و بعد فرود آورده درون ان اشق بریزند چینی یک مثقال کوفته بیخته بریزند و [illegible]
سنجاد او در شب باید شافه که استسقاء طبلی را نافع باشد و ریاح و بادها را اسهال دفع کند سنداب [illegible]
تربد سپید بوره ارمنی هر یک یکدرم شکر سرخ نه درم باب سنداب شیاف سازند ضماد شعیر در ورم گرم جگر [illegible]
جو کوفته در سرکه خیسانیده تا مهرا شود شش درم طباشیر سفید فوفل هر یک یکدرم افسنتین گل سرخ قصب الذریره صندل
سپید شیاف مامیثا هر یک یکدرم کوفته بیخته با گلاب بر جگر نهند ضماد دقیق الشعیر که استسقاء زقی [illegible]
گرمان حرارت بشد نافع است آرد جو سپید پیشکه گوسپند کهنه بوره ارمنی گل ارمنی مساوی کوفته بیخته بسرکه ضماد کنند
ضماد سنداب نفخه سپرز و صلابت انرا نافع است سنداب ده درم بوره ارمنی فودنه هر یک شش درم اشق [illegible]
کوفته بیخته بسرکه کهنه ضماد کنند ضماد اشق صلابت طحال را نافع است اشق مقل بوره ارمنی نمک هندی هر یک [illegible]
اشسته کرنانخواه هر یک شش درم سنداب شش درم گوگرد دو درم انجیر ده عدد انجیر را در سرکه بپزند و اشق و مقل را در ان [illegible]
و باقی ادویه کوفته بیخته اضافه کنند و ضماد نمایند دیگر که همین عمل کند اشق در سرکه تیز حل کنند و بر نهند ضماد [illegible]
سختی سپرز را نافع است مقل ده درم اشق یکدرم باقلاء مقشر کرسنه نخود و اکلیل الملک بزرگ حلبه بابونه ترمس [illegible]
نه درم انجیر زرد بست و چهار درم انجیر را در سرکه بپزند و مقل و اشق را در سرکه بکوبند و نیم آن بپزند ادویه کوفته بیخته [illegible]
سنداب با روغن بادام یا روغن بابونه سرشته ضماد کنند ضماد رماد سپرز سخت را نرم کند خاکستر چوب [illegible]
[illegible] بسرکه سرشته در حمام ضماد کنند ضماد افسنتین سپرز را قوت دهد افسنتین سنبل [illegible] و انقباض [illegible]
گلسرخ مقل نرم بکوبند و باب برگ طرفا یا آب سنداب بپزند سرکه افزوده ضماد کنند ضماد فیلغریقون [illegible]
آنرا نافع است ضماد الصندلین جهت حرارت جگر و ضماد اصطمخیقون جهت برودت جگر و سپرز [illegible]
صلابت و اورام جگر و سپرز مفید اند در بحث معده ذکر شد ضماد سنبل سوء مزاج بارد جگر را نافع است
ورم بارد مستحل شود و بکار برند سنبل مصطکی قصب الذریره لوخ زعفران جمله برابر بگیرند و مصطکی [illegible]
و دیگر ادویه کوفته بران بسرشته ضماد نمایند در قدیم با روغن ترک سازند طلا که در ورم گرم جگر را نافع است [illegible]
هر یک هفت درم گل سرخ چهار درم صندل سرخ و سپید بابونه اکلیل تخم کاسنی تخم کشوث نیلوفر هر یک ده درم شیاف مامیثا [illegible]
چینی یکدرم سنبل نه درم کوفته بیخته بگلاب و آب کاسنی طلا نمایند ادویه که بر جگر و سپرز نهند [illegible] معده [illegible]
[illegible] دو چند آنچه که بر سپرز نهند [illegible] آنرا طلا [illegible]

کنند ارند ربعد رفع ورم و اثر جمل با بطیخ یا بوره و کبریت مشتر بنیاد رتمس خیری یا کنند طلا که استسقاء لحمی را نافع است و نیز شاخ بز
سوخته بوره ارمنی سرگین کهنه گاو و سداب و سبز کرده طلا کنند طلا که ورم اطراف مستسقیان را نافع است هر دو سرگین برابر گرفته
در روغن گل بپزد و موم آمیزند و طلا کنند و برگ ترب بران بندند طلا که ورم نرم را که بعد از جار بسیار ورم تبره بر رگی چشم و پا
پیدا شود زائل کند صبر اقاقیا شیاف مامیثا مرکی سعد زعفران حضض گل ارمنی گرفته بیخته بسرکه و آب عنب الثعلب طلا کنند
فودنجی در درد جگر و معده نافع است در ادویه معده گذشت **قرص زرشک کبیر** جهت استسقاء و ورم جگر نافع است
وقرص سنبل ورم صلب جگر را مفید در ادویه معده گذشت **قرص زرشک صغیر** در تب [illegible] جگر را است
و جهت تبهای محرقه و جگر گرم مفید زرشک منقی پانزده درم تخم کاسنی تخم خرفه مقشر تخم خیارین هر یک شش درم گلسرخ یکدرم [illegible]
چینی سنبل هر یک یکدرم بلعاب اسپغول اقراص کنند شربتی دو درم با سکنجبین **قرص زرشک بارد** جهت علل گرم جگر و عطش و حرارت
و صفرت لون و فساد مزاج جگر نافع است زرشک ده درم تخم کاسنی خرفه تخم خیارین هر یک شش درم گلسرخ طباشیر هر یک یکدرم [illegible]
تخم کرفس هر یک یکدرم سنبل نیم درم کوفته بیخته بر قرصی یک مثقال سازند شربتی یک قرص با سکنجبین یا بکی حامض آب انار **دیگر**
که استسقاء را نافع است و این ذکریا استعمال میکرد عصاره افسنتین یک حصه گلسرخ مرزنجوش عصاره کاسنی خشک تخم کشوث
بسباسه کوفته بیخته بر قرصی دو درم بسازند شربتی یک قرص **دیگر** که گرمی جگر را نافع است عصاره افسنتین پنج درم تخم کاسنی تخم
خیارین هر یک شش درم گلسرخ سه درم ریوند یکدرم سنبل نیم درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین [illegible]
صمغ عربی و کتیرا هر یک یکدرم رب السوس نیم درم بیخته و با آب بنفشه سرشته بندند **دیگر** که جگر گرم را نافع است زرشک
منقی پنج درم رب السوس یکنیم درم تخم خیارین تخم کاسنی تخم خرفه هر یک دو نیم درم بگلاب سرشته قرص سازند شربتی یک مثقال با آب
کاسنی و آب عنب الثعلب **نوع دیگر** که تب گرم و ورم جگر و عطش شدید را نافع است [illegible] لیکن [illegible]
متفرق میکند و منقسم میسازد و بر اعضا [illegible] هر عضوی نصیبه خود را [illegible] عصاره زرشک [illegible] هر یک چهار درم
هفت درم سنبل مصطکی [illegible] غافث طباشیر هر یک دو درم مغز تخم خیار شش درم [illegible] زعفران هر یک یکدرم عصاره
[illegible] ترنجبین [illegible] کوفته بیخته [illegible] شربتی [illegible]
دیگر مسمی بقرص **زرشک کبیر** زرشک منقی [illegible] رب السوس [illegible] مغز تخم خیار مغز تخم خربزه [illegible] مصطکی [illegible]
عصاره غافث [illegible] تخم کشوث تخم کاسنی ریوند چینی
با ترکیب طیب و زعفران و طباشیر هر یک دو درم ترنجبین شش درم ترنجبین را

[illegible] ضماد [illegible] ضماد و طلا [illegible] ضماد [illegible]

در آب کاسنی و روغن گل گشته دارو به کوفته بیخته با آب بسرشتند و در قرصی دو نیم درم بسازند شربتی یک عدد و در
نسخه زرشک یابس نیز ده درم است دیگر اجزا بحال **قرص زرشک حار** او جامع جگر را که از برودت باشد نافع
و هندبا زرشک منقی پنجدرم لک مغسول راوند سنبل عصاره غافت انیسون مصطگی هریک یکدرم کوفته بیخته قرص
کنند بطبیخ بزور بابند **قرص راوند** درم جگر و صلابت جگر و سپرز و بهار کهنه را نافع است راوند سه درم
فوه لک مغسول هریک درم تخم کرفس انیسون عصاره غافت هریک نیم درم کوفته بیخته بآب خالص قرص کنند و وزن
راوند هشت درم فوه و لک هریک چار درم و تخم کرفس و انیسون و غافت هریک سه درم کوفته بیخته بسکنجبین
شربتی یکمثقال و تخم بر نوده که زخم و ضربه و آکریر جگر و سپرز رسیده باشد سود دارد **دیگر** که سوء مزاج بارد جگر و سوء لون
شربان و انطلاق بطن و انتفاخ اجفان و اطراف را نافع است و مسلاً سحنه که بعد حمیات طویله مشوده سود دارد
ده درم سنبل مصطگی عصاره غافت افسنتین بازر انیسون هریک دو درم بر قرص بمثقال بسازند شربتی یک قرص بسکنجبین
و بدانند که راوند که در اقراص جگر مخصوص اند بمنزله کلنج در اقراص معقول تحلیل گشته در اقراص ... **دیگر** که استسقا
نافع است راوند لک مغسول هریک دو درم مغز تخم خربزه سه درم تخم کاسنی پنجدرم تخم کشوث رب السوس هریک
زراوند تلخ هریک یک درم کوفته اقراص کنند شربتی یکمثقال با آب کاسنی یا سکنجبین اگر مبتلا به استسقا بود مطبوخ
و تخم کرفس بندند **دیگر** که سوء مزاج گرم جگر را نافع است سمج و ترجمه بهار اسود دارد و راوند زرشک تخم کاسنی
با آب بادرنگ اقراص کنند در سایه خشک نمایند و بندند **دیگر** که جمیع امراض جگر را نافع است و منع اسهال کند
لک مغسول هریک درم طباشیر گل سرخ هریک چار درم تخم حماض پنجدرم زعفران نیم درم کوفته بیخته بر قرصی
شربتی یک قرص **دیگر** که جگر سرد را نافع است راوند ده درم سنبل مصطگی غافت افسنتین انیسون زراوند هریک درم کوفته بیخته باب
کنند **قرص غافت** یرقان و درد جگر و سپرز و تپ ربع و بهار کهن را نافع است و سده بکشاید عصاره غافت
سنبل ده درم طباشیر چار درم کوفته بیخته با آب صافی بندند **دیگر** که در جگر و یرقان و بهار کهن نافع است
زرورد لک مغسول هریک یکدرم تخم خرفه ده درم طباشیر پنجدرم رب السوس یکدرم کوفته بیخته با آب کاسنی اقراص بندند **قرص**
شبرم استسقا زقی را نافع است شبرم طباشیر زر دو برابر کوفته بیخته اقراص کنند شربتی ... با سکنجبین
بخورانند تا یکدرم و در هفته یکبار که نیست و در نسخه دیگر داخل است بر سه برابر **قرص الکسنتعا**
خارده سده ... لک مغسول راوند هریک درم اسارون زراوند گرد ... سنبل مصطگی تخم کرفس انیسون

او خیار بهل مغز بادام تلخ مسطر خوره افسنتین عصاره غافث هریک دو درم فلفل زنجبیل هریک یکدرم شربتی یک مثقال به
ماء الاصول **دیگر** که همین عمل کند انک مغسول فوه تخم کرفس عنب الثعلب هریک یکدرم زراوند دوانیسون هریک
یک مثقال تخم کاسنی تخم کشوث هریک دو درم کوفته بیخته اقراص سازند **قرص افسنتین** رود جگر را نافع است و سده جگر
و سپرز بگشاید و حصار البول و حمیات بلغمی را سود دارد افسنتین تخم کرفس اسارون مغز بادام مساوی کوفته بیخته با آب …
کنند شربتی مثقالی **دیگر** که جگر را بصلاح آرد و یرقان و فع کند و اگر در بلد و استسقا بکار برند نافع ممکن گردد افسنتین
هشت درم عصاره غافث راوند تخم سرمق هریک نیم درم انک مغسول ریوند چینی هریک دو درم تخم کاسنی ده درم تخم کرفس
هشت درم تخم کرفس چهار درم کوفته بیخته اقراص سازند با سفوف و یکبار از سکنجبین دهند و یکبار با آب عنب الثعلب **قرص کبر**
صلابت سپرز بگذارد و با دوا که بر سپرز بندند شود از برو تحلیل کند پوست بیخ کبر حب الغار هریک ده درم سقولوقندریون
هفت درم زراوند طویل برگ سداب حرف بیخ سوسن آسمانجونی هریک سه درم اشق را در سرکه حل کنند و ادویه را سرشته
از ده دو درم جوز بوا دهند شربتی یک قرص با سکنجبین عسلی یا با ماء الاصول **دیگر** که اوجاع سپرز را نافع است و سده بگشاید
پوست بیخ کبر سوس هریک چهار درم زراوند طویل دو درم تخم فنجنکشت فلفل هریک شش درم اشق را در سرکه حل کنند و ادویه
کوفته بیخته با آن سرشته و اقراص کنند **دیگر** که همین عمل کند پوست بیخ کبر چهار درم تخم فنجنکشت فلفل سیاه اسارون
زراوند طویل هریک دو درم زعفران نیم درم کوفته بیخته اقراص کنند و با سکنجبین شربتی بدهند و بطریق لعوق …
نسخه ایرسا و سنبل هریک دو درم افزوده اند و اگر درین نسخه سه درم سقولوقندریون بیفزایند مسمی به … بقرص …
… **قرص انیسون** نافع است مر خداوند ضعف جگر را نافع است انیسون افسنتین اسارون تخم کرفس …
… مساوی کوفته بیخته با آب … اقراص کنند با سکنجبین بخورند **دیگر** ضعف جگر و تپ بلغمی را نافع است انیسون
افسنتین مغز بادام تلخ سنبل … عصاره غافث ساذج هندی اسارون هریک … درم مصطکی تخم
کرفس هریک یکدرم کوفته بیخته بگلاب اقراص کنند شربتی یکدرم با طبیخ افسنتین **قرص خردل** درد سپرز را که
باد … کند … تخم سپرز … بگیرند …
دیگر … قرص … سخت … نشود … سکنجبین …
بنهند **قرص ایرسا** سپرز صلب … ایرسا … فلفل … اشق را در سرکه حل کنند و با آن
ادویه با آن بسرشند و اقراص کنند شربتی دو درم با سکنجبین … اقراص … این بگوید که مولف این قرص

قرص مذکور را بغول داده بود تا سده و ربعه چون بنج کرد و سپرز زردی که احتراق بود **قرص فنجنگشت** سدد
و سپرز را نافع تخم فنجنگشت تخم کاسنی تخم خرفه منقی تخم کدو مساوی کوفته بیخته بسکنجبین سرشته اقراص کنند
مطبوخ است ولقمه که بسکنجبین سرشته **دیگر** در سپرز را که با تب حرارت بود نافع است
حب الفقد بیخ تخم فنجنگشت هر یک ده درم تخم کاسنی تخم خرفه هر یک پنج درم کوفته بیخته اقراص کنند شربتی
درم با سکنجبین **دیگر** که صلابت سپرز را که با حرارت باشد نافع است حب الفقد گلسرخ طباشیر تخم خرفه منقی
منقی تخم کدو تخم کاسنی هر یک شش درم شربتی یکدرم با یکمثقال سکنجبین
دیگر که سده و غلظ و صلابت سپرز را نافع است وقتی توان داد که حرارت نباشد یا کمتر بود حب الفقد ده درم
تخم کاسنی چند درم تخم خرفه پوست بیخ کبر تخم کرفس هر یک سه درم کوفته بیخته اقراص کنند
حرارت باشد کرفس مطبوخ نمایند و ... درم کنند **قرص فوه** طحال را نافع است فوه ... ده درم
ابرسا پوست بیخ کبر ... هر یک دو درم کوفته بیخته بسکنجبین سرشته اقراص کنند بطبیخ افسنتین بکار برند **قرص**
مازریون استسقا را که با حرارت بود نفع دارد ... مازریون ...
مساوی کوفته بیخته یکمثقال با جلاب یا شراب بنفشه بدهند **دیگر** که استسقای ... نافع است ... اسهال
مازریون ... عصاره غافث هر یک یکدرم ... تخم کاسنی ... گلسرخ ... تخم خیار هر یک ... درم
کوفته بیخته مجموع را ده قرص سازند شربتی یک قرص با سکنجبین یا آب ... کاسنی **قرص طباشیر** استسقا
و فساد جگر و سپرز را که با اسهال بود نافع است طباشیر گلسرخ گلنار ... تخم حماض تخم کاسنی تخم
تخم خرفه هر یک یکدرم ... سنبل ... هر یک ... درم ... کوفته بیخته قرص
سازند شربتی سه درم **قرص کافور** که جهت علل جگر نفع تمام دهد ... **قرص مقل** ... درم صلب
جگر را نافع است مقل ... سنبل ده درم زعفران هر یک یکدرم ... هر یک یکدرم ... مصطکی ده درم
و نیم مقل را در شراب حل کنند و قرص سازند شربتی ... درم با آب کاسنی ... با آب کرفس
یا آب ... **قرص ورد** ... جگر ... سپرز ...
و حمیات ... گلسرخ ... ده درم ... سنبل ... مصطکی ... هر یک یکدرم کوفته بیخته
با گلاب ... اقراص کنند شربتی دو درم **قرص کرمانج** ترکیب ... سپرز ...

فلفل سپید سنبل اسارون اشق هر یک دو مثقال اشق را در سرکه عنصل حل کرده ادویه کوفته بیخته با آن سرشته و
اقراص کنند شربتی یک مثقال با سکنجبین **قرص غاریقون** سپرز غلیظ را بگدازد غاریقون گل سرخ هر یک پنج درم
زرشک هر یک دو درم سنبل عصاره غافث لک مغسول ریوند پوست بیخ کبر در سرکه تر کرده خشک نموده هر یک یک درم کوفته
بیخته اقراص کنند شربتی دو درم با سکنجبین **قرص استسقا** گل سرخ سه درم عود سنبل مصطکی سلیخه قصب الذریره
هر یک یک درم کوفته بیخته اقراص کنند **دیگر** که همین کار آید افسنتین تخم بادروج تلخ اسارون زعفران غاریقون ساییده کوفته
بیخته اقراص کنند **قرص اسقولوقندریون** جهت طحال نافع است در ذیل قرص گذشت **کلکلانج** تریاق
جلیل القدر است در تقویت علل جگر و سپرز مفید و از مولفات اهل هند و مجربات کثیر دار و چنانچه ذکر یابد نسخه
استسقا و سوء مزاج جگر و سپرز نافع است با اعتدال اهل نقاح ادخر سنبل اسارون قسط سلیخه هر یک شش درم عود غافث ریوند
هر یک یک درم دیگر تخم کاسنی مغز تخم خیار هر یک چهار درم شربتی یک مثقال **دیگر** که جهت استسقا نافع است و معتدل تا مالیخولیا
قره برگ مازریون بر پوست بلیله زرد غاریقون هر یک پنج درم عصاره افسنتین سه درم ریوند گل سرخ مغز تخم خیار تخم کاسنی
رب السوس هر یک دو درم ترنجبین منقی فلوس خیار شنبر قند سپید هر یک پانزده درم ترنجبین را در آب حل کنند و بجوشانند
تا که غلیظ شود پس بگذارد ادویه کوفته بیخته با آن سرشته شربتی از دو درم تا سه درم **دیگر** از نباتات معمول گلکند مازریون
مدبر غاریقون ترنجبین بلیله زرد هر یک پنج درم عصاره افسنتین سه درم گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم خیار هر یک دو درم رب السوس
یکدرم ترنجبین ده درم ترنجبین را بالقوام آرند و ادویه کوفته بیخته با آن سرشته شربتی سه درم **کلکلانج بارد** استسقا
گرم را نافع است مازریون بر بلیله زرد هر یک پنج درم عصاره افسنتین یک درم گل سرخ اصل السوس تخم کاسنی مغز تخم خیار رب السوس
هر یک دو درم ترنجبین منقی فلوس خیار شنبر سپید هر یک پانزده درم شربتی از دو درم تا سه درم و ترتیب معجون که در نسخه
بن قره گذشت **کلکلانج حار** که در استسقای بارد نافع است مازریون مدبر غاریقون بلیله زرد سکنجبین هر یک پنج درم رب السوس
سه درم ریوند عصاره غافث افسنتین هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته شربتی از سه درم تا چهار درم **کلکلانج
فیروزی** استسقا و برودت معده و تهیج و بهق و سپرز و دفع بلغمی و ضیق النفس و قولنج و صرع و طحال و امراض بلغمی و بهق و جذام و فتق
رحم را سود دارد و بواسیر را بگشاید بلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر هر یک هفت درم فلفل زنجبیل فلفلمویه نمک
هندی سنج نمک هندی سیاه نمک اندرانی نمک طبرزد نمک خمیر لسان العصافیر شیطرج هندی سعد هندی خولنجان
قرنفل قنطل صعتر برنگ کابلی مقشر شونیز حب النیل زیره کرمانی سائج هندی تخم کرفس تخم گشنیز خشک هر یک

پنج درم زرد سپید صد و پنجاه درم فلوس خیار شنبر ده درم تمر هندی نیم من کشنیز ابوجهل مویز و املج را در شش من آب بپزند تا
من آید بمالند و خیار شنبر در آن حل کنند و سه من ترنجبین در آن بگدازند و نیم من روغن کنجد با آن بیامیزند
و بجوشانند تا بقوام آید و ادویه دیگر کوفته بیخته با آن بسرشند شربتی پنج درم با شیر شتر یا آب عنب الثعلب **معجون**
کلکلانج جهت مستسقین و مکبودین و مطحولین نافع است و طبع نرم کند ایارج مغسول سنبل گل سرخ دو قطر اسالیون
و بلیلج هندی ابرسا غاریقون هریک شش درم کمادریوس بزر ... سیاه بسفایج رازیانه طویل سادج هندی مصطکی سلیخه
مصطکی جنطیانا ... مقل سلیخه هریک چهار درم زنجبیل حب النیل خربق ... قرنفل دار فلفل ... رازیانه
نفطی ... کتیرا ... عصاره غافث عصاره افسنتین سعد اذخر هریک پنج درم تخم کشوث تخم ... السوس
سقمونیا هریک ده درم فسط تخم کرفس ... انیسون رازیانه هریک سه درم ترید محرق صد و پنجاه درم همه را کوفته
بارچه بیزند پس بگیرند هلیله سیاه و پوست بلیله هریک ... ده درم آمله یک من و نیم تمر هندی پنجاه درم مویز منقی
یک رطل و این پنج چیز را در پانزده من آب صاف بجوشانند تا چهارم حصه بماند و صاف کنند و فلوس خیار شنبر یک رطل
در آن حل کنند و باز صاف نمایند و قند سپید دو من بریزند و بقوام آرند و بعده چهار زنجبیل ... درم دو رطل
روغن بادام و یک رطل آب برند تا آب بسوزد و روغن بماند و این روغن سی استار روغن کنجد در ادویه کوفته
و بمالند تا ادویه چرب شوند پس در قوام مذکور بسرشند از چهار درم تا پنج درم با شیر شتر یا آب عنب الثعلب یا ماء الجبن
معجون حب الغار نسخه محمد زکریا استسقاء طبلی و قولنج ریحی مغص و تمدد شکم و جمیع انواع ریحی که بیان
حرارت نباشد نافع بود سذاب خشک پنج درم نانخواه زیره کرمانی کاشم تخم شونیز صعتر کرویا قطراسالیون تخم بادام تخم
فلفل دار فلفل نمود حب الغار جند بیدستر هریک ده درم جاوشیر سه درم زنجبیل چهار درم صمغ ... در شراب حل کنند و ادویه کوفته
داخل نمایند و بعسل بسرشند شربتی دو مثقال **معجون کل** ... درم جگر را نافع بود گل سرخ چهار درم تخم سوس ... ادارم ...
مغسول هریک یک مثقال و نیم سنبل زعفران هریک درم و نیم مثقال زعفران را در سرکه حل کنند و ادویه کوفته بیخته بدان مخلوط
سازند و بعسل بسرشند **معجون اصطمخیقون** تا بسی مزاج معده و معده را نافع است و تبها ... را ... محلل
از ... قسط ... سنبل سلیخه مصطکی هریک دو درم و زراوند طویل فلفل سیاه تخم کرفس تخم ...
نانخواه زیره کرمانی ... قطراسالیون کاشم ... افسنتین ... بدینه نعناع هریک چهار درم کوفته بیخته بعسل معجون
سازند **معجون ... ابا** صلابت جگر و سپرز و درد معده و ... را نافع بود و ... بر جنطیانا رومی

دار فلفل سیاه هر یک ده درم قسط ساذج هندی سنبل بوزیدان هر یک هفت مثقال کوفته بیخته با سه وزن آن عسل
بسرشند شربتی سه درم با آب سنداب **معجون افسنتین** درد جگر و معده را که از سردی بود زایل کند و استسقا را
نافع باشد افسنتین رومی تخم کرفس مر بادآورد هر یک دو درم تلخ و کوفته بیخته با سه چندان عسل بسرشند شربتی دو درم
معجون جالینوسی جهت معده و جگر و درد کمر و مثانه و اصلاح خصال بدن و امراض بلغمی و ریاح جگر و
سپرز نافع است فلفل سفید سنبل هر یک چهار درم قسط بحری سنبل الطیب قردمانا بسباسه قصب الذریره تخم بودر [illegible]
خولنجان دارفلفل دارچینی سلیخه اسارون زعفران مصطکی هر یک ده درم کوفته بیخته بعسل **معجون** [illegible] **نسخه دیگر**
از کامل الصناعه فلفل سیاه و سفید دارچینی ساذج تخم کرفس انیسون عاقرقرحا تخم انجره تخم سنداب کوهی [illegible]
سنبل الطیب قصب الذریره زعفران هر یک سه مثقال بعسل بسرشند **نسخه دیگر** که در امراض جگر مجرب معجونی نافع‌تر از وی نیست
خربق اسود ده درم زعفران یک درم قصب الذریره دارچینی هر یک دو درم فلفل دراز دو درم [illegible] سه درم
[illegible] درم مقل [illegible] در شراب [illegible] کوفته بیخته [illegible] بسرشند شربتی یک مثقال و اگر حرارت غالب بود [illegible]
[illegible] هر یک یک درم اضافه کنند **معجون مسک** درد جگر و ضعف معده را نافع است و سده بگشاید و ادرار [illegible]
جگر و معده را تحلیل کند مسک سلیخه سنبل ساذج [illegible] مغسول [illegible] رومی هر یک [illegible] درم زعفران [illegible]
مصطکی هر یک درم عود هندی دارفلفل هر یک نیم مثقال کوفته بیخته با سه چندان عسل بسرشند **نسخه دیگر** که در درد
جگر و سده [illegible] سودا و ضعف معده و سردی و [illegible] ریاح غلیظه تحلیل کند مسک خالص سلیخه سنبل الطیب
ساذج هندی [illegible] مستکی ریوند چینی حنطیانا رومی هر یک درم زعفران [illegible] تخم کرفس مصطکی هر یک درم
عود هندی دارفلفل هر یک [illegible] درم کوفته بیخته با سه چندان عسل صاف بسرشند شربتی قدر [illegible] **معجون مسی**
[illegible] جهت سده جگر و سپرز و برد رحم و تب ربع و [illegible] رطوبی و انقطاع نفس و سستی اعضا نافع است [illegible]
غلیظ [illegible] تحلیل کند [illegible] حب البلسان زعفران اکلیل الملک
سنبل فلفل [illegible] هر یک [illegible] درم ریوند چینی [illegible] هر یک [illegible] درم انیسون زنجبیل قسط [illegible] سلیخه
هر یک [illegible] بسباسه [illegible] شونیز هر یک [illegible] معقول(?) چهار ده درم [illegible]
کوفته با عسل [illegible] بکار برند **معجون [illegible] لولوئی** منافع این مثل منافع
اول است [illegible] مرزنجوش بزرالبنج قسط شیرین

سنبل الطیب چهار و نیم زعفران سه و نیم هر یک شش مثقال مر و ابهل ناسفته دو مثقال قند مصفا هر یک دوازده مثقال
کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل سرشته معجون کرسنی درم صاحب جگر را نافع است کرسنی کوفته زنجبیل شیر خار هر یک جزو
تخم کرفس رازیانه انیسون نانخواه هر یک نیم جزو کوفته بیخته با سه چندان عسل سرشته شربتی قدر فندقی معجون لوم
مقوی جگر و مفتح سده است معجون فلافلی جهت ضعف جگر و استسقا نافع است معجون دارچینی جگر را قوت میدهد
معجون دبید الورد مزیل استسقا و مفتح سده جگر و مقوی است معجون سعوطرا جهت تسکین درد معده و یرقان سدی
طحال نفع دارد و در این پنج معجون در ادویه مذکور گذشت معجون قفطی در درد جگر و گرده نافع است معجون قباد
الملک جهت درد سپرز مفید و این دو معجون در ادویه سینه ذکر یافت معجون سنبل سوء مزاج جگر و حرارت او را
و معجون ایستیقن جهت تفتیح سده جگر و سپرز و معجون نانخواه و معجون بقراط جهت تقویت جگر و معجون
قسط و معجون بزور جهت درد جگر و سپرز و معجون مرس جهت استسقا و درد جگر و سپرز و معجون
جهت ورم جگر مفید و این هشت معجون در ادویه معده مذکور شد معجون حافظ الاجساد جهت انواع سده و
دیگر و ضعف و برودت جگر و سوء القنیه و امراض معده نافع است و خواص کثیره دارد و منافع جلیله و صاحب تحفه گفته
این است میگوید منقول از این بابها دیده نشده دارچینی اصل الکبر هر یک پنج مثقال زعفران دوازده مثقال فو
انیسون ... صبار دهن بلسان هر یک چهار مثقال سنبل الطیب شش مثقال رب السوس عصاره غافت جعده یک
سه مثقال کوفته بیخته با عسل سرشته شربتی یک مثقال و اگر دهن بلسان یافت نشود دهن زیت کهنه عوض او
کنند معجون انیسون استسقا طبلی را که با حرارت نفع دارد انیسون فطراسالیون حب الغار شونیز سعد کاشم
جند بیدستر زوفا حب البلسان چهار و نیم جلیت ... زعفران هر یک یک درم سلیخه درج مغز بادام تلخ سوده
خشک زیره کرویا نانخواه صعتر ... ورق ... جعده زنجبیل عاقرقرحا ... کوساله ناکار سوخته
هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل سرشته معجون کرکم معروف بدواء الکرکم است و در ... گذشت معجون
مازریون استسقا زقی ... مفید خاصه اگر با شیر شتر استعمال کنند مازریون ... بیلادر
هر یک ده درم ... دو درم ... زنجبیل هر یک چهار درم فلفل ... درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته یک مثقال ...
... فایده ... جگر ... استسقا ...
... گفته ... خشک کنند ... دو درم ...

سه درم به هم بسته استسقا لحمی را نفع دهد و به دستور آب انار تازه بیست درم زعفران و سوسن آسمانگونی دو درم هم پخته و قدری شراب ریحانی در آن ریخته نوشیدن استسقاء لحمی را نفع بین دارد **معجون غافث** استسقا را که با حرارت جگر و ضعف معده باشد غافث ریوند چینی زعفران هر یک یکدرم و نیم عصاره افسنتین فقاح اذخر تخم خیار زرد و تخم خربزه هر یک یکدرم لک سنبل تخم کشوث هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی یک مثقال با سکنجبین یا کاسنی یا عنب الثعلب **معجون** که یرقان مع الحمی را نافع است کشنیز سه درم گل سرخ یکدرم و نیم خیار شنبر یکدرم کوفته بیخته شربت سیب سرشته شربتی یک مثقال با ده درم شراب سیب **معجون ملیله** آب زرد را که از استسقاء زقی را نور التخفیف پوست بلیله زرد شربت هر یک ده درم آملهٔ کابلی بلیله سیاه چهار درم پوست بلیله دو درم مازریون هر یک دانه فلفل یکدرم کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی یک مثقال **معجون سیب** آب که مغرب **معجون النجار** است باد را تحلیل کند در استسقاء طبلی قولنج ریحی بیخ درم تحلیل کند و جمیع علل بلغمیه را که بی حرارت بود سودمند و درد مفاصل و معص و تمدد شکم را نافع آید بر ایک صد درم نانخواه زیره شونیز حب الملوک یا حب النجار کاغتم قطر اسالیون هر یک درم تلخ فلفل دار فلفل درج فو هر یک سه درم حب بلسان بیخ کبر هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی یک مثقال تا سه مثقال با سکنجبین وزن مصطکی به ده درم است و در نسخه چند درم **مفرحات** مقوی جگر را اوویه که گذشت **ماء الاصول** سده جگر کشاید در سپرز در استسقاء طبلی بر برقان معده را نافع باشد پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه هر یک هفت درم تخم اذخر تخم کرفس هر یک پنجدرم سنبل مصطکی هر یک یکدرم و نیم فوه لک منقی عود بلسان هر یک یکدرم غافث افسنتین گل سرخ سکاعی بادآورد بیخ کبر هر یک سه درم انجیر ده عدد مویز منقی بیست درم در سیر رطل آب بجوشانند تا نیمه آید صاف کرده سی درم حلبه روغن بادام تلخ یکدرم روغن بادام شیرین نوشند **ماء البقول** حرارت جگر ببرد تابی تا فعت برگ کرفس برگ عنب الثعلب کاسنی برگ رازیانه جمله را بکوبند و بفشرند و تصفیه نمایند شیرین کرده نوشند **ماء الفوز** استسقا را نافع است ریاح را سر نگنده و گرده مطبوخات او ویه که گذشت **مطبوخ** که درم حلبه سپرز را نافع است بلیله سیاه ادخر فرج فطر فانجیون اسارون تخم کرفس رازیانه هر یک سه درم برگ هر یکدرم هلیله معروف بپزند شربتی ده درم مع یکدرم غاریقون و در نسخه عوض غاریقون یکدرم تربد **مطبوخ** جهت مرض جگر و سپرز و استسقا و سده را نافع است از زبیب سیاه هر یک ده درم افسنتین بسفایج اوغافث اذخر سنبل افسنتین هر یک سه درم شاهتره پنجدرم پوست بلیله کابلی انیسون هر یک هفت درم خارشتر عود بستان تمر هندی خشک شده درآب بجوشانند خیار شنبر پنجدرم در آن حل کنند بعد از صاف ساخته بس

ایارج فیقرا غاریقون هر یک یکدرم و سکنجبین بشیر سرشته و حب بندند مطبوخ تناول نمایند و بالای وی مطبوخ بنوشند
مطبوخ خیک درد بلغمی بسیار نافع است و سبب آن که قدری سیاهی زند و علامات او سست هلیله سیاه هلیله زرد
هر یک هفت درم و نیم شاهتره هفت درم از مازج پوست بیخ کبر هر یک سه درم تخم کاسنی یکدرم تخم کشوث یکدرم و نیم آلو بخارا بیست عدد
بقدر حاجت بپزند و صاف کنند پس مغز فلوس خیار شنبر غاریقون یکدرم و حب بندند و وقت سحر بخورند و بالای وی
بعد طلوع آفتاب مطبوخ بنوشند **مطبوخ خیک** درد صلب بسیار نافع است و این نسخه بعینه همانست که تجربه
نوشته باد تفاوت هلیله سیاه ترنجبین و سوف شاهتره هر یک ده درم بیخ اذخر برگ کبر هر یک چهار درم افتیمون
تخم کرفس رازیانه هر یک درم بطریق معروف بپزند صافی ده اوقیه و باید که قبل از این فقرا و غاریقون و سرد
یکدرم حب ساخته بخورند و بعده مطبوخ بنوشند و این سبب گفته که روغن بادام و یرسیاوشان تخم
ا فته سبخته ده درم از آن بخورد ل جهت درم سپرز صلب مجرب است **و بدانند** که اگر درم بلغمی باشد باید که نخست
بلغم کنند و غذا محلول شوربا ج و زیرباج باکبر سازند **مطبوخ اصول** جهت درد جگر و استسقا و سپرز نافع
نافع است و اخلاط غلیظه را تلطیف کند و معده و جگر را قوت دهد پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی پوست
بیخ کرفس بیخ اذخر افتیمون تخم کرفس سنبل الطیب تخم کشوث هر یک درم **نوع مطبوخ** مویز منقی بادام
سرد ابکوب کرده در چهار صد درم آب بپزند تا چهارم حصه بماند صاف کنند شیرخشت ده درم باد درم شکر
روغن بادام اگر شرب این مطبوخ جهت تنقیه حصاة بود حجر الیهود نیم درم بیفزایند **مطبوخ** که سده جگر و یرقان
خاف افستین اسارون مصطکی برسیاوشان قرفه راوند عیدان بلسان هر یک یکدرم ادویه مکوفته مطبوخ سازند
راوند را کوفته بیخته سرد کنند **مطبوخ زرشک** حرارت جگر فرو نشاند و جگر و معده را قوت دهد زرشک تازه
پاک کرده بکر طل تخم کشوث تخم کاسنی هر یک کف ریوند علامته درم سحیه کوفتنی است یکوب ده جهار ر طل
نهند و آب القدر آن ریزند که دو انگشت مغموم بالعرض بالای رسیده و در آفتاب گذارند دیگر باشند روزنه درم چهار روز
حاجت بپزند **تقوع خیار شنبر** جهت امراض جگر و یرقان بغایت نافع است و سده بکشاید فلوس خیار شنبر
در آب کاسنی تر و آب رازیانه و آب کل عنب الثعلب کرده بجامی شب بگذارند صاف کرده بنوشند و اگر شکر سرخ کشته
همه جگر نافع اند و در ادویه سرد دل گذشت مفصلا **باب چهارم در ادویه امعاء و قولنج و اسهال و زحیر**
و سحج و مغص و دیدان بدانند که امعاء شش تا است و جرم او عصبی است ...

و معالجه بسوزد و تجویز کرده‌اند و با جمله در امراض معا و اسهال رمه استعمال کنند که چون فزوین شود علاج دیر پذیرد و مزاج
وی بمزاج معده می ماند و هر چه مقوی او است مقوی او است **انیزون** که زیره نبطی را مفید است و تخم کتان
حلبه خطمی بجوشانند و در طبیخ وی که نیم گرم باشد نشینند **آبزن** که زحیر و ورم را نافع است حلبه تخم
کتان تخم خطمی بپزند و روغن گل در آن بجوشند و نیم گرم آبزن نمایند **ایارجات** و **اقراص** و **نوشدارو** یی
ساده و **لولوئی** با قرص‌ها مها با معا مفید است و دوا در معده سر گذشت **اطریفل کبیر** مقوی معا است **اهرو سیانه**
جهت درد معا و ریاح خشک نافع و **ارسطولون** برای درد معا مفید **آلکاکنج** مربی جهت منع انجذاب بلغم در معا
سودمند و این چهار نسخه در ادویه معده ذکر یافته **اثاناسیا** جهت اسهال بلغمی مفید و مجرب است و در بحث جالینوس گذشت
بخور جهت کسیکه دایم بسبب نزف خون مشتاق به برز بود و بیچ برخاید و این نسخه ایطالی شده با شند و کبریت و سیحم کلمبه یا
نسیم کنند و بسوزند و بواسطه قمع دخان بمقعد رسانند **با دمهرج** نسخه مقوی معا است و دارو به معده گذشت **نسخه**
جوش از رب و اسهال معتاد را نافع بود و مازو و صمغ بلدام کندر و گلنار مازج هر یک یک درم افیون چهار درم حب الآس
ده درم کوفته بیخته بنادق سازند هر یک دو دانگ **نوعی دیگر** منقبض و جمع قولنج زراری را تسکین دهد تخم کاهو تخم خرفه هر یک
مساوی کوفته بیخته بلعاب اسفغول بنادق سازند هر یک بوزن حمص ترنجبین دو دانگ **نوعی دیگر** جهت قولنج بارد را تسکین دهد
چند بیدستر و تخم بنج و تخم کرفس افیون مساوی کوفته بیخته بنادق سازند و قدر حاجت به نهایت دو دانگ **نوعی دیگر** درد
معلوم را نافع است مرو انیسون و انکی و تخم کافور بقلابیه و روغن زیتون بنادق سازند و بو شند و قدر حمص مسکن است و این
گفتار طفل و اکثر بماند داد و بدبا و ده و بچه مرقوم است و شند تا قولنج بیاید **تریاق فاروق** جهت قولنج بلغمی و معده کرم
و شکنه نافع است و شدت اثر برازند و بادهای غلیظ را دفع کند و هیضه باز دارد و حب النیل را قلع نماید و در قولنج و
یرقان و ماء العسل به بندد و تجربه او در بحث سر گذشت **تریاق اربعه** قولنج بگشاید و بادها را بشکند و در بحث کرم گذشت
تریاق الذهب جهت درد و ضعف معده و امعاء و نفخ شکم و تقویت اعضاء رئیسه مجرب است مروارید ناسفته مرجان
کهربا عقیق ستب عاج طباشیر زرا نبات تشیر خشک کار ابن صندل سپید تخم فرنجمشک سعد زرنباد کرمانی مصطکی
کندر بادرنجبویه گل سرخ منی بنات و نعناع مصطکی عود عرقی اسی کرنفار و تخم حب الآس عود به و دانه عناب بیان کرده پوست بیرون
بسته تخم ریباس هر یک یک درم ورق نقره یک درم تخم خرفه ریحان بزرگ خشخاش سپید دانه انگور هر یک نیم درم عود خام
بزر البنج هر یک دو درم رب به شیرین رب سیب مورد با اسوید و چند با هم ادویه کوفته بیخته با شربت بسرشند

جوارش کمونی هندی قولنج را سود دهد بول بگشاید زیره کرمانی در سرکه تر کرده انیسون فطراسالیون زنجبیل فلفل سپید هر یک
ده درم سقمونیای مشوی پنج درم خرما دانه بیرون کرده صد درم مغز بریان کرده هر یک ده مثقال [illegible]
ده درم خرما را در سرکه خیسانند یک شبانروز دیگر بکوبند و از غربال بیرون کنند و عسل کف گرفته سه وزن ادویه [illegible]
دیگر بجوشانند تا بقوام آید و ادویه کوفته بیخته با آن بسرشند شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال با آب گرم **جوارش سنگ**
جهت قولنج که بیرون حمی و حرارت باشد و مع القشیان بود نافع است سک مصطکی قرنفل زنجبیل فلفل دار فلفل قرفه جوزبوا
سقمونیا جمله برابر بگیرند و کوفته بیخته [illegible] با انگبین عسل بسرشند تا اینکه غلیظ شود پس
[illegible] کوفته با هم بسرشند شربتی یکدرم تا دو درم **جوارش شهریاران** [illegible]
فضول ازوی براند سقمونیا ده درم فلفل زنجبیل زیره برگ سداب تربد قرفه خولنجان بالسویه ده درم [illegible]
یک [illegible] عسل [illegible] یکدرم کوفته بیخته بسرشند شربتی از یکدرم تا سه درم با آب گرم **نوع دیگر**
شهریاران که [illegible] معده [illegible] نافع است زنجبیل دارچینی [illegible] مصطکی [illegible]
ملح هندی [illegible] هر یک ده درم سنبل [illegible] قرنفل [illegible] فلفل دار فلفل جوزبوا انیسون هر یک دو درم افتیمون [illegible]
هر یک ده درم سقمونیا پنج درم تربد [illegible] هر یک بیست درم کوفته بیخته با عسل بسرشند شربتی از یکدرم تا مثقالی و دیگر
[illegible] زنجبیل قرفه شیطرج فلفل دار فلفل جوزبوا قرنفل نانخواه [illegible] دارچینی سنبل [illegible]
شش درم افتیمون تربد هر یک دوازده درم سقمونیا ده درم [illegible] قند سپید [illegible] درم کوفته بیخته با عسل بسرشند شربتی
[illegible] خولنجان [illegible] جوزبوا هر یک شش درم زعفران سه درم [illegible] انیسون هر یک یکدرم [illegible] شربتی از [illegible]
درم تا چهار مثقال [illegible] **جوارش سفرجلی مسهل** که در قولنج [illegible]
و مرض [illegible] استعمال کنند [illegible] سفرجل [illegible] عسل [illegible] پس سقمونیا
ده درم تربد [illegible] درم مصطکی قرنفل [illegible] زنجبیل فلفل دار فلفل جوزبوا بالسویه ده درم [illegible]
برابر [illegible] **نوع دیگر** [illegible] آب سیب [illegible] قند سپید عسل [illegible] ده درم [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] دارچینی هر یک چهار درم [illegible] ده درم سقمونیا [illegible] ده درم [illegible] شربتی چهار مثقال
نوع دیگر که قولنج بگشاید بگیرند سفرجل [illegible] پاک کرده [illegible] عسل [illegible] سفرجل [illegible]
شود پس [illegible] [illegible]

دهند و کف باز دارد و در بسته مرطوب را امیر شود و این ادویه کوفته بیخته بسرشند زنجبیل دارچینی فلفل از هر یک یکدرم و نیم
زعفران هر یک شش درم مصطکی پنج درم سقمونیا ده درم تربد بیست درم شکر تبرزد چهار مثقال **جوارش انجدان** قولنج
بگشاید بادها را دفع کند و حبشا، حامض را دفع نماید انجدان پانزده درم فلفل دار فلفل هر یک پنج درم ابهل زنجبیل
هر یک شش درم انیسون رازیانه مصطکی نانخواه تخم کرفس هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی دو درم **جوارش**
نارمشک طبع نرم کند و قولنج بگشاید و نفخ دور کند نارمشک سنبل ساذج قرنفل هر یک هشت درم سقمونیا ده درم
درم زنجبیل فلفل دار فلفل هر یک شش درم قند سپید چهل درم شربتی یک نیم درم تا دو درم و در نسخهٔ دیگر چنین نوشته
خیار یکدرم قاقله دارچینی هر یک دو درم نارمشک قرنفل هر یک سه درم فلفل پنج درم زنجبیل شش درم سقمونیا
بیست درم نبات سی درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی یکدرم تا سه درم **جوارش عود مسهل** اسهال
صفرا کند بلی منفعت عود خام مصطکی هر یک یکدرم تربد سپید چهار درم سقمونیا پنج درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی
پنج درم با آب گرم نوع دیگر که رطوبت بیرون برد و معده و امعا را از فضولات عود قرنفل زعفران هندبوا هر یک دو دانگ و نیم
سقمونیا یک مثقال و نیم بعسل بسرشند شربتی دو درم با آب گرم **جوارش تربد** امعا و معده را از فضلات
پاک کند تربد موصوف ده درم زنجبیل پنج درم قند سپید پانزده درم شربتی سه درم و مصطکی پنج درم در ضماد کنند
در نسخهٔ دیگر چنین یعنی بیست درم و در این صورت مسهل گردد و بعد و از التر ... نوع دیگر که طبع نرم کند
و معده و امعا را قوت دهد تا قبول مراد نماید و سرفه را مفید است تربد مقشور بیست درم مصطکی سیزده درم مویز
سرخ از دانه پاک کرده یک رطل جلاب مقوم پنج استار شربتی جهت مراد ... درم تربد ... ده درم تا ... درم
نوع دیگر که اسهال کند و معده گرم را نافع آید تربد موصوف ده درم سقمونیا یکدرم حلیتیت زعفران گل سرخ هر یک یکدرم
و نیم قند سپید مقوم شانزده درم شربتی دو مثقال نوع دیگر که اسهال کند معده را قوت دهد تربد موصوف ده درم محموده
مشوی دو درم مصطکی چهار درم عود هندی شش درم ریوند بیست درم شربتی پنج درم **جوارش هندی** قولنج را نافع
است جهت وجع مفاصل و نقرس و درد پشت مفید سقمونیا ده درم تربد قاقله دارچینی زنجبیل قرنفل نارمشک فلفل دار فلفل
هر یک پنج درم تربد مقشور صد درم کوفته بیخته بعسل بسرشند **جوارش قیصر** قولنج و نقرس را نافع است و اخلاط غلیظ را خارج
دار فلفل زنجبیل بلیله زرد سقمونیا تربد مقشور هر یک ده درم تخم کرفس نانخواه عاقرقرحا نمک هندی هر یک شش درم قند سپید شانزده
درم کوفته بیخته بعسل بسرشند **جوارش سقف** قولنج و لقوه و باد ... و معده ... را نافع است سقمونیا تربد

هر یک پنج درم فلفل فاقد هر یک دو درم زنجبیل دارچینی اکلیل قرنفل لسان العصافیر جوزبوا هر یک دو درم و نیم قند سپید ده
درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته شربتی چهار مثقال **نسخه دیگر** که بلغم خام از امعا و معده براند و قولنج بلغمی را
و ریاح را ببرد و وجع خاصره و ظهر را نفع دهد و قی باز دارد و باه را زیاده کند و [illegible] بادگرد
نمیدانم [illegible] یکی بهتر ازین دوا باشد ترید مجوف سقمونیا هر یک شش درم و نیم فلفل زنجبیل هر یک دو درم دارچینی
انیسون مصطکی قرنفل جوزبوا هر یک دو درم و نیم قند سپید بیست درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته شربتی چهار درم و
درم و بر اسهال شش درم **جوارش هندی** نوع دیگر که قولنج را بگشاید ترید پنج درم دار فلفل سه درم قند سپید بیست
چهار درم شربتی از پنج درم تا شش درم **دیگر جوارش هندی** که [illegible] است **جوارش ترید** سقمونیا ترید [illegible]
خیربوا دارچینی قاقله کبار زنجبیل قرفه دارسیسعان قرنفل بحری فلفل هر یک دو درم و نیم قند سپید پنجاه درم کوفته بیخته بعسل
کف گرفته سرشته شربتی از پنج درم تا ده درم و وی اوجاع مفاصل را نافع است **جوارش زنجبیل** ضعف امعا و معده
را نافع است و اسهال بند [illegible] معده گذشت **جوارش کافور** اسهال صفراوی باز دارد و حرارت و عطش [illegible]
کافور نیم درم ورد منزوع ده درم گل سرخ هشت درم طباشیر سپید کهربا فوفل هر یک دو درم تخم حماض بریان گشنیز [illegible] حب الآس
شش درم بیست سیب بیست [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] بریان شیره درم زعفران [illegible] هر یک پنج درم [illegible]
حماض [illegible] سرشته شربتی دو درم **جوارش کندر** اسهال بلغمی باز دارد و معده را گرم کند و طعام هضم نماید [illegible]
جوارش ایوب کندر شصت درم فلفل دار فلفل هر یک دوازده درم زنجبیل خولنجان هر یک [illegible] درم [illegible]
هر یک پنج درم [illegible] ده درم قند سپید شصت درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته شربتی پنج درم **جوارش طباشیر**
اسهال صفراوی باز دارد و تب را نافع [illegible] طباشیر سپید حب الآس گل سرخ هر یک ده درم گلنار سماق عصاره لحیه
التیس هر یک شش درم زعفران افیون هر یک دو درم کوفته بیخته بشربت سیب سرشته شربتی [illegible] درم **جوارش**
سماق اسهال صفراوی باز دارد سماق بیست درم حب الآس شش درم خرنوب [illegible] درم گلنار صمغ عربی انار [illegible]
کوفته بیخته [illegible] دیگر باره بگوبند شربتی [illegible] درم **دیگر** سماق [illegible] درم [illegible]
خرنوب شامی هر یک ده درم [illegible] سرشته شربتی [illegible] **جوارش خوزی** اسهال باز دارد [illegible]
[illegible] **نسخه دیگر** که ابن ذکریا تالیف کرده تخم [illegible]
[illegible] درم حب الآس شصت درم خرنوب نبطی گلنار [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] سنبل هر یک پنج درم

قوت سبب مقوم با حصول نفعد از ادویه بریان سرشته شود شربتی سه درم تا چهار درم و این دوا جهت ... است معده
و امعاء و زلق امعاء و قراقر نافع است دیگر که جهت ضعف ماسکه معده و امعاء سود دارد بلیله سیاه در روغن بریان کرده
خبث الحدید ... ده ... هریک ... درم حرف بریان پنجدرم ... فارسی نانخواه هریک ... درم کوفته بیخته بعسل سرشته دیگر
که ... کندر ... الزبیب بیست درم حب الاس ... پنجاه درم خرنوب نبطی گلنار ... نانخواه هریک ... درم کوفته بیخته
بعسل سرشته شربتی سه درم **جوارش خرنوب** اسهال باز دارد و معده و امعاء را قوت دهد خرنوب نبطی بلوط گلنار
دانه انگور ... باشند تا دانه که چون ... مسحوق شود هریک ... حب الاس ده ... کوفته بیخته برب سفرجل
سرشته **جوارش قوابض** ... که از ضعف معده ... باشد ... سفرجل ... حب ... رطل تفاح منقی نصف رطل ...
منقی ... رطل همه را ... در آب ... بجوشانند ... عسل القصب ... شیره ... یک رطل ... افزوده ... طبخ دهند
تا منعقد شود پس زرشک منقی ده درم طباشیر پنجدرم در آن آمیزند شربتی پنجدرم **جوارش مقلیاثا** زحیر و مغص
و ... را نافع است تخم ترهٔ تیزک بریان زیره کرمانی هریک ... درم مصطکی ... درم ... کابلی بروغن گاو بریان کرده
... درم کوفته بیخته بجلاب سرشته **جوارش زرشک** اسهال و ضعف معده و امعاء را نافع است
زرشک سماق منقی از حب ... حب الاس ... نانخواه زنجبیل تخم خیار هریک ... درم طباشیر کهربا مصطکی ...
سه درم تخم خرفه ... درم ... مروارید ... ناسفته هریک دو درم ... کوفته بیخته برب سفرجل یا باب ...
سرشته شربتی تا سه درم **دیگر** که اسهال باز دارد و در ... توان داد زرشک ... سبب ...
... حب الاس هریک ... درم طباشیر کهربا ... فوفل هریک ... درم تخم حماض بریان ...
... درم ... ده ... تخم ... نیلوفر هریک پنجدرم حب الرمان پانزده درم کافور ... درم کوفته بیخته برب ...
یا رب سیب سرشته و این **جوارش** ... و ... که هرچه مقوی ... مقوی ... و در ادویه ...
جوارش ... مقوی ... گذشت در ... **حب** ... امعاء ...
... گذشت **حب** ... و جهت ... تحلیل ...
... است و **حب مصطکی** ... **حب** ... **حب** ... جهت ... **مقل** جهت ...
... ادویه معده گذشت **حب مقل** در ادویه ... **حب سکبینج** ...
... دفع ... سکبینج ... مقل هریک ... درم ... باب ... **حب** ...

حب کلکلونک نافع است سستی را که از مسهلات و هضم آید است و تشنه باشند و سبیل و قی [illegible]
ماریقون چهار دانگ پوست بلیله زرد مصطکی بلیله سیاه هر یک دو دانگ افتیمون نیم درم گاو زبان [illegible]
بادرنجبویه سقمونیا زعفران گل سرخ هر یک دانگی کوفته بیخته بگلاب حب کنند شربت است **نوعی دیگر** قولنج [illegible]
ریاح و مار غلیظ و قولنج را اید صبر سقوطری بیخته یک درم تربد ده درم پوست بلیله زرد و پوست بلیله کابلی هر یک شش درم [illegible]
دو درم مصطکی زعفران سانفنج هندی قسط تلخ ریوند سنبل زنجبیل افتیمون تخم کرفس دو مثقال از هر یکی حنظل [illegible]
قافله هر یکی نیم درم سقمونیا دو مثقال مشک دانگی کوفته بیخته بگلاب حب سازند شربتی [illegible] درم **حب [illegible]**
طبیب سلیمان بن عبد الله جهت قولنج عجیب است شبرم شبلیح هر یک [illegible] تخم حنظل [illegible]
ثلث جزو کوفته و بیخته بعسل مصفی سرشته و بقدر نخود کلان حب سازند شربتی پنج حب [illegible] **حب**
قوطم شکم نرم کند [illegible] هر دو برابر کوفته بعسل سرشته [illegible] شربتی چهار مثقال **حب [illegible]**
استسقا و قولنج را نافع است صبر [illegible] نیم جزو حب سازند شربتی [illegible] درم این دوا در قولنج [illegible]
[illegible] شکم [illegible] **حب [illegible]** صبر [illegible] [illegible] مثقال [illegible]
دو ثلث مثقال سقمونیا نیم مثقال کثیرا مصطکی رب السوس هر یک [illegible] شربت کامل است **حب [illegible]**
[illegible] سقمونیا [illegible] مثقال [illegible] رب السوس نصف درم [illegible] شربت است **حب [illegible]**
اسهال [illegible] [illegible] [illegible] تخم حنظل کثیرا هر یک [illegible] کوفته بیخته [illegible] **حب حنظل**
[illegible] قولنج [illegible] شدید باشد [illegible] تخم حنظل [illegible] درم [illegible]
[illegible] هر یک چهار درم [illegible] **حب زنجبیل** قبل [illegible] طعام [illegible]
[illegible] شکم [illegible] قولنج [illegible] زنجبیل [illegible] فلفل [illegible] قند سفید [illegible]
بیخته حب سازند شربتی [illegible] **حب افاوی** [illegible] **حب [illegible]**
[illegible] قولنج حادث شود [illegible] قولنج [illegible]
[illegible] قولنج [illegible] مجرب است مصطکی [illegible]
زنجبیل دار چینی فلفل دار فلفل [illegible] مشک هر یک [illegible] مثقال سقمونیا [illegible] یک مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] قولنج [illegible]

نجیب الدین اجزاء جمله برابر با شکر مجموع همه سرشته حب کنند دیگر در تسکین درد قولنج مجرب است ریوند باد درم
پوست بلیله زرد هر یک یکدرم انزروت نیم درم زعفران نیم درم کوفته بیخته حبها سازند و بقدر قوت بدهند حب
سکبینج درد معده و امعاء را نافع است و تقیع سوداوی زایل کند سکبینج صبر غاریقون مقل بالسویه شربتی از دو درم
تا سه درم حب حجر ارمنی اسهال سودا کند حجر ارمنی مغسول یکدرم فیقرا بسفایج هر یک نیم درم غاریقون
یکدرم و نیم سقمونیا نیم درم قرنفل افتیمون هر یک ربع درم حب سازند شربتی سه درم حب ممسک طبیعت بندد
و خوردن رفتن بازدارد سماق دو درم مازو یکدرم پوست انار نیم درم حب الآس دو درم عجم زبیب سه درم کوفته بیخته با آب
و لعاب صمغ عربی حب سازند شربتی دو درم با آب مورد و عقب آن اسهمرد بخورند نوعی دیگر اسهال خون را نافع است دار
مازو کربا ز و افیون جمله برابر با آب حب سازند شربتی عدد الگین نوعی دیگر که در سحج شکم ببندد افیون یکدرم اقاقیا
دو درم گل ارمنی سماق حب الآس هر یک چهار درم کوفته بیخته با آبی که صمغ عربی در آن منقوع باشد حب سازند شربتی
نیم مثقال نوعی دیگر که اسهال جدید و مزمن و سحج مخوف و قرحه امعاء و مقعد را نافع است پوست انار ترش
مازو سبز برابر کوفته بیخته در سرکه آب بپزند تا چنان شود که حب توان ساخت پس یکبار دیگر تا سخت شود و حبها
ببندند بقدر فلفل شربتی از ده حب تا پانزده حب با آب سرد نوعی دیگر که اسهال صفراوی را نافع است کشنیز بلیله ده عدد
حب الآس بیست درم عجم الزبیب پنج درم سماق سک هر یک شش درم کوفته بیخته با آبی که صمغ عربی در آن محلول بود حبها
ببندند و در سایه خشک کنند شربتی دو درم با رب آس نوعی دیگر که در منع استطلاق بطن مجرب است سماق یکدرم مازو
دو درم پوست انار نیم درم کوفته بیخته بقدر نخود حبها بندند شربتی ده حب تا بیست حب با زرده بیضه نیمبرشت دیگر
که همین عمل دارد پوست انار مازو و خرنوب الشوک هر سه برابر کوفته بیخته حبها کنند شربتی یکدرم حب تخم زرد
اسهال کهنه را نافع است اگر حرارت و تب نباشد جندبیدستر اسارون میعه سایله زنجبیل سیاه کندر مساوی
با آب حب سازند شربتی دو درم حب الذرب ذرب مزمن و زلق را نافع است مازو در سبز اقماع رمان
جزو گلنار خرنوب سماق کندر صمغ عربی مر زعفران بالسویه کوفته بیخته با آب آس حب سازند شربتی دو درم
با آب آس حب مسکن که چون در قولنج از شدت وجع خوف غشی باشد بدهند قرنفل دارفلفل سلیخه
زعفران زرنباد هر یک یکجزو افیون جند بیدستر هر یک نیم جزو کوفته بیخته بقدر نخود حبها سازند شربتی نیم درم تا یک مثقال و
بدهند که استعمال [illegible]

انو خفت جائز نیست که طلا از محقنه در تسکین وجع نماید حقنه که اکثر ریاح است سداب رب مویز سه کرت لیسن
بیست درم از ان بگیرند و چند ریشه کشته و جاوشیر و سکبینج هر یک نیم درم در ان انداخته حقنه کنند و اگر وجع شدید
بود افیون قدر نخودی نیز داخل سازند و از انکه تدبیر حقنه و تعریف محقنه در مفرح القلوب صحیح تمام نوشته ایم در اینجا
قدر ضرور بر سبیل اجمال نگاشته شد باید دانست که لوله محقنه احسن انکه دو منفذ داشته باشد یکی برای دخول دوا و دوم
برای خروج باد از امعا و انچه مدخل دوا بود باید که وسعت او مضاعف منفذ ثانی باشد و اگر لوله بدین هیئت مهیا نباشد
و ضرورت قوی داعی بود قطع از نی کافیست کما هو المعروف بهتر انکه زق محقنه از قبیل جلود و شبه باشد که
در حقنه کم لطف او بر شکل گردن کدو یا شد و بجانب سمت لوله را محکم باید بست تا انکه ادویه داده سهل تر شود و اگر لیه مجوف خیار
مثانه گاو نیز کافی است و می باید قدر برآب که بر دفعه بریزند زیاده از انجا مثقال نباشد و بعضی بر انند که کمتر از نیم
جائز نیست و اکثر اطبا در استعمال حقنه صحت اعضا رئیسه شرط داشته و حق انست که این شرط در وقت
ضرورت نیست و آب حقنه باید که معتدل بود در رقت و غلظت و حرارت و برودت چه غلیظ باعث زحیر و قرحه امعا
و لطیف رقیق موجب ازالت روح و بارد مولد ریاح و حار مورث غشی و کرب است و چون آب حقنه بر نگردد تدبیر انست که
تدهین قدر اجل دیگر بریزند تا آب اول بر گرداند و اولی انکه پیش از حقنه تا یک دو ساعت باد یان تناول کنم و حقنه کنند
از انکه حقنه برای قولنج و دیگر سام و امثال ان کنند واجب است و بر نهار نباشد بلکه اول در اجزای معوی چون گلقند
و مسطگی و مانند ان بخورانند بعده حقنات بعمل آرند و محقون را فوقی از اسهال بحظه فواق لازم دانند حقنه
مسهل لینه انجیر زرد پنجعدد سبوس گندم گل خطمی هر یک کف دست خیار شنبر برگ چغندر ده عدد در طل
آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نمایند و بوره جلغوزه مثقال روغن کنجد یک اوقیه آمیخته حقنه نمایند و اگر خواهند گل
قویتر کنند سنا و سقمونیا به اندک اقراص حب بیضا و در شیاف بیاید داخل این دوا سازند حقنه معتدل که تحلیل
حلبه دو حقنه تخم کتان تخم شبت بابونه خطمی در یک لیته خیار شنبر هر یک حقنه عناب انجیر هر یک عدد به قرص بیضا نمایند
بس روغن بید انجیر پنج درم روغن کنجد ده درم نمک سرخ هر یک یک درم شکر سرخ یک اوقیه افزوده حقنه کنند حقنه قوی
بلغمی درد و ریاح و باد با غلیظ را نافع بود حلبه بزر قنطوریون بابونه خشخاش قنه گل خطمی هر یک کف دست انجیر سی عدد
عناب سپستان هر یک بیست دانه سبوس گندم برگ چغندر برگ شبت سنا هر یک کف سکبینج مقل جاوشیر هر یک سه درم تخم
کاکنج بست درم پیه مرغ و بیالایند چنانکه رسم است و نمک هندی مثقال دو درم بپزند تخم حنظل یک دانگ و قند سیاه پنج درم آب

حقنه نافع بهجت علت قولنج ...

هر یک بیست درم اضافه کرده حقنه نمایند حقنه دیگر قولنج را نافع کل شش مثقال گاوزبان شبت هر یک سه درم [illegible] دانه
انیسون بسفایج هر یک شش درم بابونه سپوس گندم گل خطمی هر یک کفی گلسرخ تازه ده دانه ده عدد روغن [illegible]
گل آب برگ چغندر هر یک ده مثقال [illegible] گلقند هر یک ده درم بوره ارمنی نیم درم بیزند و بپالایند چنانچه رسم است داخل
آرند حقنه قولنج را که از ورم صلابت بود [illegible] برگ [illegible] آب [illegible] هر یک ده اوقیه آب برگ خطمی یک اوقیه برگ نیلوفر بابونه
برگ کرنب هر یک اوقیه و نیم عناب بیست دانه سپستان سی دانه [illegible] و شاهتره چهار درم بیخ سوسن پنج درم [illegible]
من آب بجوشانند تا به نصف آید صاف کنند و چهار حصه ان [illegible] روغن بنفشه و روغن بادام و روغن نیلوفر [illegible]
هر یک پنج درم اضافه کرده حقنه کنند حقنه لینه قولنج خفیف را نافع است عناب بیست دانه سپستان چهل دانه
انجیر پنج دانه تخم خطمی سپوس گندم هر یک [illegible] بابونه بنفشه [illegible] خشک هر یک [illegible] درم [illegible] صاف کنند و دو [illegible]
[illegible] شکر سرخ یک اوقیه و روغن گنجد اوقیه و نیم و بوره ارمنی یک درم داخل نموده نیم گرم حقنه کنند حقنه که تسکین
[illegible] صفرا و حرارت کند عناب سپستان بیخ خطمی [illegible] در آن [illegible] صاف کرده حقنه نمایند دیگر
روغن [illegible] باشد دیگر که [illegible] روغن گل و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو سپیده بیضه مرغ [illegible]
[illegible] کرده حقنه کنند حرارت [illegible] حقنه [illegible] که با وجود تب و برسام توان کرد آب چغندر [illegible]
[illegible] یک درم و روغن بنفشه یک اوقیه آمیخته حقنه کنند دیگر [illegible] سپوس [illegible]
[illegible] شکر سرخ سی درم [illegible] دو درم و روغن گنجد یک اوقیه آمیخته حقنه نمایند حقنه که [illegible] اسهال صفراوی [illegible]
آب برگ خرفه [illegible] هر یک [illegible] مثقال تخم [illegible] روغن گل آمیخته [illegible] حقنه اقاقیا [illegible] دم الاخوین چهار دانگ
کاغذ سوخته کهربا [illegible] سپید [illegible] مرجان گل مختوم هر یک یک درم [illegible] آمیخته استعمال کنند حقنه که قروح امعا و اسهال [illegible]
[illegible] را نافع است [illegible] گرده [illegible] هر یک [illegible] مثقال [illegible] ساییده [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] زعفران شیاف [illegible] هر یک یک درم زرده تخم مرغ [illegible] روغن گل [illegible] حقنه کنند
دیگر که [illegible] دارد آب [illegible] بیست [illegible] بریان [illegible] سپید [illegible] کافور [illegible] صمغ عربی اقاقیا دم الاخوین
هر یک یک درم [illegible] حقنه کنند [illegible]
[illegible] حقنه کنند حقنه [illegible]
[illegible] صمغ عربی [illegible] حقنه کنند [illegible] اسهال صفراوی [illegible]

در امراض امعاء و قولنج و اسهال و زحیر و تحقیق دیدان

گر با آب بسوده باشند نافع است و زحیر بتخم خبازی ده درم مغز هلیله زرد و ریک یکدرم [illegible]
چهار درم سپستان بیست عدد و عناب [illegible] در یکدرم تخم کدو [illegible] درم انجیر [illegible] بکوب کنند و بجوشانند
مانند جلاب اسپغول ده درم روغن تخم کدو و بنفشه ده درم آمیخته حقنه کنند و بعد [illegible]
استعمال هلیله و مانند آن در اسهال صفراوی منع کرده اند و بعضی متاخرین جایز داشته چنانچه در شرح اسباب و علاج
سموم صفراوی هلیله در حقنه نوشته و صاحب تحفه المؤمنین همین نسخه را از تجربه [illegible] گفته در دلیل امتناع استعمال
[illegible] در حقنه بحث کرده و [illegible] مختلف فیه اولی است [illegible]
خون جر باشد که استعمال محظوری نگردد و امتناع عقلی صاحب تحفه قریب است حقنه زحیر جهت زحیر و اسهال و قروح امعا
و تحلیل ریاح مجرب است [illegible] سوخته زحیر مرغ [illegible] مازو و سنگ [illegible] آب [illegible] هر یک [illegible] درم
دم الاخوین هر یک چهار درم [illegible] یکدرم [illegible] پانزده درم [illegible] نشاسته [illegible] مثقال [illegible] زحیر
مطبوخ [illegible] مثقال [illegible] روغن گل [illegible] مثقال باشد آمیخته حقنه نمایند دیگر کاغذ سوخته [illegible]
[illegible] مطبوخ حب الآس [illegible] قرص کنند [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] حقنه کنند دیگر [illegible]
[illegible] گوشت [illegible] روغن گاو [illegible] مطبوخ خشخاش [illegible] حقنه کنند فائده در قروح امعا [illegible]
بر آنند که حقن [illegible] کنند تا قرحه [illegible] پاک شود [illegible]
حقنه نمایند تا [illegible] آب بارتنگ [illegible] گل مختوم [illegible] حقنه [illegible]
و هرگاه مرض طویل گردد [illegible] قرحه غائر نشده باشد حقنه [illegible] استعمال [illegible] بهتر است که [illegible]
در ابتدا [illegible] باشد تا باعث [illegible] قرحه غائر گشته [illegible]
[illegible] قرحه [illegible] تحلیل [illegible] نهایت [illegible] صعوبت است [illegible]
استعمال این حقنه احتیاط [illegible] شرایط مسطوره [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] قرحه را پاک کند [illegible] عسل [illegible] است [illegible]
و کهربا [illegible] کاغذ سوخته [illegible] حقنه کنند [illegible]
و اگر [illegible] نفع [illegible] رسید [illegible]

نشسته و درهم الاخوین و کندر و سپیده ارزیز و اقاقیا گرفته بیخته با صمغ عربی سرشته و فرمی بندند و چار درم ازین در حقنه آب
او دقیه طبیخ مزبور آمیزند و در دو غن گل نیم و قیه آمیخته حقنه کنند **حقنه** سهل الاجود که اسهال و قرح زبان را نافع است طبیخ ارز
خامه که سبوس بود بگیرند و بجوشانند تا غلیظ شود و اقاقیا و صمغ عربی ... **حقنه** که اسهال ... باز دارد آب
عصی الراعی با آب بارتنگ و بگیرند و اقاقیا و طراثیث ... آن آمیزند و حقنه کنند و اگر خون خالص بود و ... گرمیز
قاطع الدم احتقان نمایند چون صوف محرق که در زفت رطب ... حقنه که ثقل
منجمد را که مانند حوز بسته شده باشد و صیحان ... و در قروح امعا اگر ... در دو غن
دران آمیخته حقنه کنند و هم بر تحلیل امعا نمایند ... **حمول** که جهة زحیر مجرب است زرده
تخم مرغ بر روغن گل آمیزند و مرداسنگ مغسول و صمغ عربی و سپیده ارزیز باریک ساخته دران آمیزند و لته بران آلوده
در دبر بردارند **حمول** که قولنج ریحی را نافع است و باد از ... بسیار برآرد و در بین ... برگ سداب
زیره و نانخواه و نمک ... آمیزند و ... بران آلوده بردارند و حنظل در خرقه بسته دارند تا
... حبت بردارن ... کشیده و در ... برگ سداب و ... زیره ... یک کف ... برگ
... درم ... بعسل آمیخته ... بردارند **حمول** که باد بیرون آرد ... آمیزند تا چون
خلوق ... نطرون آمیزند ... **حمول** که باد بیرون آرد
تخم سداب جند بیدستر با عسل و زیره ... بسته ... دیگر ... حنظل
خطمی ... بردارند ... **حمول** ... مستقیم ... جهت ...
بزره ... برگ ... بردارند
همین ... **وحمرتا** ... در ... مستحکم ... بعضی ... گرداند ... قولنج ...
... نافع ... درم ...
بعسل ... درم **دوا الفرس** جهة ضعف ... مقعده ... نافع است ...
حب ... درم ... **حب** ... حب النیل ... یک ... درم ...
... دیگر ... درم ... فلفل
... حب النیل ... یک ... درم ... دیگر ... درم ...

[illegible]

چون ثقیل باشد [illegible] بگرم [illegible] بنوشند دیگر که همین عمل دارد کیل دارد فلفل سفید قنبیل بر یک کابلی [illegible]
هر یک پنج درم [illegible] قسط [illegible] هر یک [illegible] درم شیح ده درم [illegible] باره [illegible] درم شربتی پنج درم [illegible] تازه دیگر که [illegible]
یعنی کرم دراز را بیرون آرد هر یک [illegible] زرد [illegible] هر یک پنج درم [illegible] ده درم قند سفید [illegible] شربتی [illegible]
با گرم دیگر که دیدان [illegible] برآرد هر یک [illegible] هفت درم [illegible] بخورند **فائده** [illegible] جهت دیدان [illegible]
سه روز پیش از شرب دوا شیر بنوشند هر صباح در روز چهارم [illegible] دوا [illegible]
[illegible] بنوشند **دوا ایک** دیدان صغار را که [illegible] مقعده [illegible] و این [illegible]
[illegible] خسته [illegible] و روغن خسته [illegible] سفید [illegible] گاو [illegible] قلیل [illegible]
[illegible] آلوده حمول کنند **و عمل دیگر** که در نسوان [illegible] طفل [illegible]
اندک اندک [illegible] مقابل چراغ [illegible] اخراج دیدان [illegible] دوا
برای قولنج [illegible] بلغم [illegible] درم [illegible] با یک ساعت [illegible]
[illegible] روغن [illegible] صباح بخورد [illegible] همین [illegible] کند قولنج دفع شود [illegible]
همین [illegible] این علت [illegible] دیدان اخراج ماده [illegible]
[illegible] جهت قلع ماده [illegible] استعمال کنند مجربست و دیگر که جهت قولنج و درد شکم مجربست [illegible]
[illegible] صندل [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] شهد [illegible] بخورند [illegible]
ترک کنند [illegible] شکم [illegible] دوا [illegible]
[illegible] پوست [illegible] پاک کرده [illegible] هر یک [illegible] آب [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] پوست [illegible] پاک [illegible] روغن [illegible] حاجت [illegible]
با شربت نبات [illegible] بنوشند [illegible] می آرد [illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]

بازده کبجری یا روغن بسیار بخورد چه روغن مصلح اندرین است البته اخر باید خورد و از ین دوا اکثر است که
شکم بسته مفتح دفعه فرو می افتد دیگر بطلا کردن شکم آرد سرگین کبوتر با شهد سرشته بر ناف گذارند دیگر
سده که در شکم طفل باشد رفع کند با دهان نیشک موش سرده برابر یک ساخته آب نیمگرم بر ناف طلا کنند و
بالای او برگ ترب یا تنبول بر بندند و انکه درد شکم در دو سر جا بلکه تنها بسبب حرارت بود فقعه و مجرب است
و اتش سیاه با آب خمیر کرده و قدری نمک نیز ضم نموده از یک طرف تریا بگرم نهند تا بپزد و فرو آورده بر طرف خام وی
روغن کنجد یا روغن گل مالیده بر عضو بندند و اگر قدری منتیل که بیرلی حوز القی نامند نیز آمیز بود قوی تر بود و اگر آن
دوی بدلکی باستعمل باشد حلتیت یعنی انگزه و نیز اندکی آمیز کنند نفع کثیر دارد و دیگر که قولنج کشاید حبس اسهال را نافع است و در
کتب طب یونان نرم تر توم است فلوس خیارشنبر در آب یا در عرق بادیان یا در گلاب گرم قدری بمالند و صاف کنند
روغن بید انجیر تازه کشیده حسب احتیاج بر آن افزوده بنوشند قدر معتدل از فلوس تا سه درم است و از روغن یکدام
دوا که برای اسهال صفراوی و دموی و بلغمی و پیچش شکم نافع است و با تب نیز توان داد و این مطبوخ را اهل هند
و اهالی انجا گویند دوای مبارک است بلکه مجربات تخم کشنیز مرتبه با اسپید زنجبیل معتدل سر یک پنجاه
یکوب کرده سه حصه کنند و هر صبح یک حصه در آب بجوشانند چون چهارم حصه بماند صاف کنند و بنوشند و دوا و مطبوخ
بازده روز بدهند و غذا خشکه برنج تنها یا با دال عدس یا با دال مونگ بهرای ساخته اگر تب نباشد
و اسهال بادی گاه باید داد همراه طعام و اگر در سه روز کفایت نکند سه چهار روز دیگر باید داد و آنجا که اسهال کهنه و قوی بود
... بعد نهم و هر گاه حرارت و تب بود یا اسهال خونی باشد زنجبیل بر توقف دارند و صندل یا زفل بلطیفا
اضافه نموده بدهند و جهت تب گلوی داخل نمایند و برای اسهال خونی و آنجا که بواسیر خونی مرکب بود یا اسهال
عوض زنجبیل گل دهاوه و اندرجو بیفزایند و این درویش در اسهال که با حرارت باشد و پیچش کند در مطبوخ مذکور عوض
زنجبیل تخم خطمی و تخم خیارین و گلوی ضم کرده و گاهی رطبیا شیر نیز علاوه اضافه نموده و نفع کثیر مشاهده آمده و جهت سرد نوع
و تب نیز مقدم دیده و بدانند که در اسهال عمده تدبیر تقلیل و تلطیف غذا است و اعتقاد اطباء هند است که دوا از
مطبوخ و معاجین و آب انداخته مطبوخ باید داد و پیش از آن ترک کرده نباید داشت که خاصیت دوا در دوا است و دوائیکه
جهت اسهال و پیچش که پیچ و از رفته باشد سود دهد بلیله اجوائن زیره سپید هر یک هشت درم جدا جدا بریان کنند و کوفته
بیخته هر روز نیم درم با است حلیله بخورند و دیگر همین عمل دارد در ال زنجبیل شکر تری هر یک

سیاه و برگ حقوره سیاه و برگ تنبول هر سه بکوبند و شیره بگیرند و بر بند و بمالند بر انگشت در مقعد بمالند دیگر همین عمل
کنند برگهای نرم درخت از یعنی بید انجیر بمالند بدست و شیره او در مقعد مالند دوائیکه کرم شکم و حب القرع و غیره بر آرد پوست
درخت انار کهنه خاصه که ترش بود قدر چهار درم بگیرند و در آب بجوشانند چون اندکی بماند صاف کنند و بنوشند همیشه
هر شبانه بعمل آرند تا کرم اسهال شود روغن بید انجیر اسهال را قوت دهد و سدده را نیز و اگر برودت کثیر باشد بخورند و چهار
بازنند و آب به دو جزو آب برگ سو دیگر زر روغن گل بگیر بجوشانند تا آب برود و بر روغن بماند روغن گل مسکن التهاب
سدده و امعاست و حقنه کردن از آن نافع قرحه امعا و تا مل وی حابس اسهال صفراوی و مسهل باده از خبه و دافع
خیر و امعا چرب کردن ادویه حابس اسهال بان مقوی فصل وی روغن گل بادام و بستور در حبس اسهال
افسرده روغن بید انجیر مسهل بلغم و کدو دانه و دافع قولنج روغن بید انجیر مرکب در امور مسطور قوی تر است روغن
ناردین جهت قولنج و مغص نافع و این پنج روغن در بحث سر گذشت روغنها که مقوی سدده اند در بحث وی گذشته
امعا نیز نافع سفرجلی مسهل بالبستانی صاحب مزاج گرم را نافع است در فصل گرما تو انداد ابتدا محمد بن زکریا
این را بالبستانی نام نهاده سقمونیا دو درم و نیم تربد سپید ده درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر یک پنج درم گلسرخ
هر یک دو درم ترنجبین عصاره به هر یک پنجاه درم ترنجبین در آب بجوشانند چندانکه ترنجبین بگدازد پس صاف کرده قوام
آرند و ادویه کوفته بیخته بسرشند بمقدار شربت است و دیگر نسخها سفرجلی در جوارش همین بحث گذشت و یک نسخه سفرجلی
مسهل در ادویه سدده گفته شد و یک نسخه سفرجلی قابض در ساعین همین بحث بیاید سنجر نیا جهت قولنج نافع است
در بحث سدده گذشت سکنجبین کیا اسهال صفراوی باز دارد و حرارت خمار و صفرا نشاند و کسی که
بود سرکه گلاب هر یک چهار برگ گل پنجاه درم گلنار بیست درم سرکه و گلاب و آب بجوشانند
و پالایند و با کین قند سپید قوام آرند سکنجبین مسهل بلغم شکر سپید یک کنند و بدست بمالند
خمر خاسته که عفص باشد در آن ریزند و بجوش بالا تمامه مکشوف ماند پس بر آتش نرم کنند
تا کف کنند و بر دارند پس قدر حاجت آب اندازند و لب قرطم پنج استار کوفته آمیزند و در تربد بیست درم
در صره مستحل بسته اضافه کنند و بجوشانند و صره را بسر زبان تا در صره تربد هیچ نماند و سکنجبین قوام
شربتی از ده درم تا پانزده درم سکنجبین همین عمل کنند عسل کف گرفته سرکه آنقدر هر واحد یک قسط قوام
پس لب القرطم سحوق یک اوقیه بیفزایند و چند بند گدازند و بعمل آرند سکنجبین که اسهال صفراوی

سکنجبین که مذکور شد عوض قرطم سقمونیا نیم اوقیه آمیزند و پیش از غذا بچهار ساعت یک ملعقه بلیسند سکنجبین مسهل سودا
سکنجبین رطلی از هر و عوض قرطم افتیمون مسحوق یک اوقیه بیفزایند و پانزده روز بدارند بعده بعمل آرند سفوف
تربد سده و امعا را پاک کند و بلغم و اخلاط لزج برآرد تربد پنج درم زنجبیل مصطگی هر یک یکدرم سقمونیا یکدرم مقشر از ...
ملاوتند سپید بجوشند جمله پنج شربت است با آب گرم باشند نوع دیگر که شکم براند و مع ذلک سده ما فوق و ...
وانیسون هر یک شش درم زنجبیل نمک هندی تربد سپید بادیان هر یک دو درم کوفته بیخته وقت خواب دو مثقال بخورند
با آب گرم دو و نیم مثقال وقت صبح دیگر سده و امعا را پاک کند پوست هلیله کابلی دو درم نمک هندی و از قرنفل هر یک دو
درم کوفته بیخته با آب گرم بخورند جمله یک شربت است نوع دیگر که شکم براند و نفخ و ثقل بحفظ سازد تربد موصوف بیست درم زنجبیل ده
درم شکر سپید سی درم کوفته بیخته دو درم و نیم تا سه روز و اگر در تربد و زنجبیل عوض شکر نمک آمیزند دو دانگ با یک آب مزاج
معمول نیک کند از کتاب القرشی سفوف حب الرمان ضعف سده و امعا و اسهال مراری را نافع است انار دانه
بریان ده درم طباشیر سماق زیره کرمانی مدبر حب الآس ... کشنیز خشک خرنوب آرد کنار هر یک پنج درم عود خام نیم درم ...
مثقال کوفته بیخته با آب به استعمال تمام مجرب است شربتی سه درم نوع دیگر که اسهال سپید رقیق که با ثقل با هیچه آید باز دارد دو مثقال
سا... انگور انار دانه بریان چون ... با یک کرده سه درم کوبیده سرکه تر کرده و بریان نموده کشنیز خشک در سرکه تر کرده
و بریان نموده هر یک ... درم خرنوب نبطی سماق ... کرده ... و کنار هر یک ده درم کوفته بیخته شربتی یکنیم درم
بشراب سورد یا آب به نوع دیگر که اسهال سوداوی باز دارد انار دانه بریان ده درم تخم ... زرنبا و بریان کهربا
تخم ... هر یک یکدرم کوفته بیخته شربتی سه درم نوع دیگر که ... اسهال که از ضعف سده و امعا
نافع است و سده و امعا را قوت دهد انار دانه بو داده حب الآس ... سماق زیره مدبر آرد کنار ... کشنیز خشک
بریان خرنوب نبطی خرنوب شامی هر یک یکجزو ... هر یک ... جزو ... بکار برند نوع دیگر که اسهال صفراوی باز
دارد و عطش بنشاند و سده و امعا و جگر را قوت دهد انار دانه مدبر پنجاه درم قرطیا... حرارتیت دانه مرز ... کشنیز
بریان هر یک ... درم ... سماق ... بود ... درم ... در سرکه تر کرده و بریان نموده بیست درم کوفته بیخته شربتی دو مثقال
با آب ... یا دیگر ... انار دانه که ... صاحب ... الاستقام نوشته چنین است انار دانه را گویند در ... تا
... شود و همچنین ... نزنند و ... گل ... کرده ... بریان کنند تا که سرخ شود و خشک گردد
... تا ... خشک شود ... حب الرمان بهتر که انار دانه ترش باشد سفوف ... که ... بعد ...

[illegible]

سفوف

دو عدد او و اطراء اسهال را بعد از اخراج عمل سهل مسهل بسبب بیند فوراً آثار از مسید لیدو ... آثار از و بر یک یکدرم ... در ... درم

بهم البنج سعید درم افیون ... اکی ... نسخه مجربست کامل دراد ... قوی نرخ با ... بسفوف رقاع الرشاد چه

اسهال مفرط که بهم نقع کثیر دارد و دسی عجیب است و مراد از اقماع در پنجا کل آثار است و قید در ... ازان کرده ... تحقیق

اقماع بقشر نیز کرده اند کلنار شب یمانی سماق ... خرنوب النبطی ... تخم مورد ... انار دانه ... بنج سفید ...

طراثیث طین ... تخم ... بریان ... بریان ... آثار ... مازو ... جملہ برابر تخم ورد بریان بنج ... جبهت

حاجت ... بآب ... کرم سفوف الطین ... سفوف للنسا ... سهال ... درا

نافع است اسپغول تخم ورد تخم ریحان نشاسته تخم حماض ... کل ارمنی صمغ عربی ... جمله برابر ... تخم

اجزا را نرم بکوبند و مجموع یکجا کرده ... درم لسان ... گل ... بادام ... کرده ... گلاب ... خورده ... کنند

گوکنار ... درم یا ... درم ... شربتی ... سفوف ... بعد ... نوعی دیگر که ... اسهال ... را نافع است

و ... گل ارمنی صمغ عربی ... هر یک پانزده درم اسپغول ... درم تخم ریحان ... تخم ... خشخاش ... هر یک ده

درم ... بریان کنند و غیر از اسپغول ... ریحان ... و ... دیگر اشیا را بکوبند شربتی ... مثقال ...

قدر حاجت اضافه کنند و در اسهال ... بعضی گوکنار ... حب ... میسازند و ...

اسهال ... صبح ... سفوف الطین ... گل ... نوعی دیگر که جهت زحیر ... امعا

و ... اسهال صفراوی ... خون ... نافع ... گل ارمنی صمغ عربی ... بریان کرده نشاسته بریان

هر یک ... درم اسپغول تخم ریحان تخم خرفه ... بریان کرده تخم حماض ... یک ... درم ... درم ...

معلوم ... کنند شربتی ... درم ... آب ... صبح و شام ... فایده صاحب شفاء الاسقام

و ... نوشته که بریان کردن ادویه ... برای ... نزد ... ازین ...

ببرید ... دوم آنکه اگر ... تخفیف ... تخم حماض ... ازین دو غرض ...

حاجت بود ... نیست ... لیکن در اکثر کتب معتبره ... بریان کردن ... شده و در تجربه ...

... اسپغول ... است ... حدت ...

... شده ... تخم ...

... اسپغول ... است ...

چه استعمال نیز در مذکور مخصوص برای محرّب است و از معمولی و نظائر برنیان بیشتر ذکر آن در کتب معتبره اتفاق نموده بهاء بسیار
جابدار شده کما لا یخفی مطالعیها صاحب جابدی بهر زحیر در تحج تخم ریحان صمغ کوفته فرموده صاحب کفایه مجاهدیه [illegible]
کرده و این و بیش نیز بار با بمردم فرموده و سریع الاثر یافته و روز شفا را الا سقام گفته گل ارمنی را بسیار بار یکسان
و برادر بیحیه تا زود مندمل نشود و از جمله مصیح بخلاف صمغ کرارند با ریک بسیار با مرتبه شدید الالتصاق بود و [illegible]
منحصر قندی و قرا با دین خود نوشته و لا تیم و ق الطین را صمغ لسان مغز الا سرینا عن المرض تحجج اولی انکه در [illegible]
نرکرده با صمغ و طین ارمنی تا این بود و باشد در نوب تحجیه بس جمله مخلوط نمایند و درین فرامکلیه هم جا در تحجّج
یاد دارند و در حرف دال همین مرض گذشت که بعضی تحجر بن سنبل را هم کوفته میدهند و الا احتیاط از احمر جلد زیر با کمی بریان
کنند احتیاط نمایند تا محترق نشود و ضایع نگردد سفوف بهوئی بجهت زحیر مجرّب است تخم تره تیزک بریان نیز قطونا
بریان بیل بریان نشسته از هر یک سه درم زیره کرمانی تخم گندنا تخم شبت تخم خشخاش سپید انیسون تخم کرفس تخم رازیانه سپید از
هر یک دو درم و نیم افیون مصری سه درم دو دانگ کوفته بیخته سفوف سازند شربتی دو درم تا سه درم بدهند زیاده
ندهند هرگز شربت دو درم که شفای زحیر نشسته غلبه کند تر مغل نرشته باشند سفوف مقلیاثا منحصر زحیر را
کهنه و ضعف معده و امعاء و اسهال را نافع است تخم تره تیزک بست درم زیره کرمانی در سرکه خیسانیده و خشک کرده
و بریان نموده و نخنفال تخم کتان تخم گندنا هلیله سیاه در روغن زیت بریان کرده هر یک ده مثقال مصطکی نخنفال
مجموع را خیزار تخم تره تیزک کوفته بیخته شربتی دو درم با آب سرد نوع دیگر که تحجّج و زحیر را نافع است صمغ عربی مقدم
نشاسته چهار درم سنبل ده درم تخم مرو تخم ریحان شاه تمره حب الآس تخم حماض طباشیر گل ارمنی هر یک
شش درم تخم خرفه تخم خشخاش از هر یک سه درم سماق کنار نیم گل ارمنی خشخاش همه را بریان کنند مرد را انگور
سنبل را شربتی از دو درم ده شربت حب الآس نوع دیگر که تحجّج و اسهال مقری را نافع است سنبل بیست درم تخم [illegible]
تخم بارتنگ نشاسته تخم خشخاش گل ارمنی صمغ عربی هر یک ده درم تخم حماض تخم خرفه گلنار هر یک پنج درم کوفته بیخته صمغ عربی [illegible]
و گل ارمنی بریان نموده شربتی دو درم نوع دیگر که جهت زحیر و مغص و اسهال و کرم نافع است حب ارشاد سپید بریان کرده گل ارمنی زیره بریان
تخم گندنا بریان از هر یک ده درم تخم کتان بریان چهار درم هلیله سیاه مصطکی کافی کوفته بیخته در روغن [illegible] سرشته شربتی [illegible]
سفوف با آب سرد نوع دیگر که بعضی اطبا سفوف بریان سپید بریان حب الرشاد و گل تخم کتان بریان سنبل بریان [illegible] تخم [illegible]
ابریان گل ارمنی [illegible] درم تخم ده درم سماق حب گندم تخم [illegible] زحیر و اسهال صفراوی قوت تخم سنبل [illegible] گل ارمنی [illegible]

[illegible]

برابر هر یک ذره درم نشاسته طباشیر هر یک پنج درم سفوف سازند چنانچه رسم است شربتی سه درم با رب سفرجل یا رب
کرچه اسهال با حرارت و زلق امعا و کثرت رطوبت نافع است و صفید با سبز و معوی و تشنه و مفصل مقعد حرف بر آن
تقیه و نیم زیره کرمانی هم بریان تخم گشنیز خطمی هر یک پنج درم هلیله کابلی منزوع و هلیله هندی مرد و بریان بروغن گاو یا روغن
گل ازرق [illegible] شده مقل ازرق هر یک سه درم همه را کوبیده چون ریش بانند یعنی با هر یک نسازند و هم آمیخته از ده درم تا سه درم
بخورند نوع دیگر پیچ و حرارت و منزل آن نافع است اسپغول تخم مرد تخم تماخس تخم خشخاش سپید تخم خرفه حب الآس
[illegible] گل ارمنی همه را برابر گیرند و غیر از تخم تماخس همه را بریان نمایند و بغیر اسپغول و مرد همه را کوفته تا آب سفرجل [illegible]
و اگر [illegible] باشد با رب آس بدهند نوع دیگر جهت زلق الامعا مجرب است هلیله سیاه هلیله زرد [illegible] بروغن زیت برشته [illegible]
پنج درم زیره کرمانی [illegible] هر یک هفت درم تخم کرفس انیسون در سرکه خیسانیده و خشک کرده و بوداده
هر یک چهار درم مصطکی قرنفل قاقله عود هندی سنبل الطیب هر یک دو درم سوده شده در صبح و شام دو درم بخورند
بدانند سفوف لفظ سریانیست بمعنی حرف و معنی آرد لذا بعضی از سفوف که [illegible] میباشند
بدین نام مسمی شده چنانچه درین نسخه سفوفیکه مشهور است سفوف جوز اسهال [illegible] جوز بریان شده درم [illegible]
یکدرم کندر نیم درم [illegible] یک شربت است و مقل [illegible] سفوف بن ماسویه بجهت زحیر و جمیع اسهال
نافع است تخم خطمی [illegible] تخم خیارین [illegible] هر یک پنج درم نشاسته بریان سه درم صمغ عربی گل ارمنی هر یک ده درم
کوفته بیخته شربتی سه درم صباح و سه درم شام با آب [illegible] گل ارمنی و صمغ عربی [illegible] سفوف [illegible]
شکم ببندد و ضعف معده را نافع است سماق [illegible] هر یک دو درم نبات
سپید [illegible] درم کوفته بیخته شربتی یک مثقال سفوف سماق اسهال صفراوی و دموی [illegible] سماق ده درم
حب الآس [illegible] بریان هر یک پنج درم خرنوب پانزده درم صمغ عربی گلنار فارسی هر یک ده درم کوفته بیخته شربتی [illegible]
سفوف بلوط [illegible] شکم ببندد [illegible] بلوط سه درم [illegible] هر یک چهار درم [illegible] سماق هر یک [illegible]
حب الآس [illegible] کوفته بیخته شربتی دو درم با آب [illegible] نوع دیگر اسهال صفراوی و دموی را نافع است بلوط [illegible]
[illegible] در سایه خشک نموده و بریان [illegible] خرنوب شامی خرنوب نبطی هر یک پنج درم [illegible] بریان چهار درم
بریان [illegible] هر یک ده درم سماق سه درم کوفته بیخته شربتی دو درم سفوف خرنوب تخم [illegible]
[illegible] بهدانه [illegible] کشنیز خشک بریان شاه بلوط خرنوب طباشیر هر یک یکدرم سماق حب الآس

سفوف

هر یک دو درم انار دانه چهار درم کوفته بیخته شربتی دو درم **سفوف خرنوب** اسهال معده و دستر خا
معده و ضعف امعا را نافع است خرنوب نبطی بوداده زیره کرمانی مربسماق دکا حب الآس مصطگی بلوط کندر
هم بابن جمله برابر کوفته بیخته شربتی یکمثقال با آب **سفوف حب العنب** شکم به بندد و معده را قوت دهد دانه انگور
صمغ عربی هر یک چهار درم حب الآس سماق هر یک دو درم مصطگی گلنار هر یک یکدرم کوفته بیخته بخورند **سفوف**
حب الآس جهت اسهال که بان تب نباشد نافع است حب الآس گشنیز بلوط خشخاش سپید خرنوب هر یک دو درم صمغ عربی
یکدرم کوفته بیخته شربتی سه درم **نوعی دیگر** حب الآس صمغ عربی طباشیر گل ارمنی هر یک چهار درم ریوند چینی
هر یک یکدرم خرنوب شامی نقل کی هر یک سه درم کوفته شربتی سه درم با شراب خشخاش **نوعی دیگر** اسهال را باز دارد و معده
و امعا را قوت دهد حب الآس خرنوب نبطی هر یک سه درم بلوط شاه بلوط دانه مویز آرد کنار هر یک دو درم کوفته بیخته
سه درم **نوعی دیگر** که همین عمل کند حب الآس بلوط هر یک چهار درم دانه مویز صمغ عربی تخم حماض انار دانه هر یک
خشخاش سپید یکدرم کوفته بیخته شربتی سه درم و این در کتاب اخیر الجمیع **سفوف بلوط** گویند **سفوف کندر** اسهال
نود کهن باز دارد کندر تخم خشخاش سپید دو جزو برابر بگیرند و کوفته از دو درم تا سه درم بخورند **سفوف اسوقه** اسهال
دموی باز دارد سویق جو سویق انار دانه سویق عبیر اسویق سفرجل سویق خرنوب شامی سویق نبق سویق سماق سویق
تفاح سویق حب الآس سویق بلوط سویق لنبر باریس کبابه شامی جمله یکجا کرده اقتماح کنند و لهذا این دوا را قمیحه الاسوقه
گویند و فرق در قمیحه و سفوف آنکه آنچه موضوع بر آن بود که مدقوق ساخته در آب اندازند آن را اخته بنوشند آن را
قمیحه گویند کما هو استعارف فی السویق و آنچه خشک در دهان اندازند و با آب فرو برند آن را سفوف نامند و گاه بر سبیل
مجاز اقتماح استفاف نیز اطلاق کنند **سفوف حصرم** خلفه صفرا او باز دارد تخم حماض مقشر سماق منقی طباشیر
طراثیث گلنار زرشک تخم خرفه جمله برابر بکوبند و پارچه تر کنند و آنقدر که این مجموع بپوشاند آب حصرم کشیده تغوره بکو
بگیرند و درین مجموع انداخته در آفتاب گرم کنند تا که تمامه منجمد شود پس نگهدارند و وقت حاجت صبح و شام سه درم
با یک سویق انار دانه ترش و سویق جو در ماء سنقع بو استفاف کنند **سفوف طباشیر** جهت اسهال اطفال محرورات
غیر اطفال را نیز نافع طباشیر انار دانه بو لوبیا نرم مصلا یکدو صمغ عربی کثیرا مصطگی سپید تخم مورد گلسرخ گل ارمنی
بالسویه سفوف کنند و در اطفال نیم مثقال صباح و نیم مثقال شام با شربت به یا شربت سیب **سفوف گل** جهت اسهال
مرارری مزمنه و زوایر و بواسیر حار نافع است دو جزو گلسرخ صمغ عربی سماق جمله هر یک مثقال گل ارمنی انار دانه

بریان و دانه انگور که از سرکه برآورده باشند بریان کرده هر یک یک مثقال طباشیر گل مختوم [illegible] هر یک دو مثقال
مسطکی عود قماری هر یک یک مثقال شربتی دو مثقال با رب مناسب **سفوف تیواج** جهة اسهال [illegible]
تیواج خطائی نیم مثقال [illegible] یک مثقال **سفوف روناس** جهة اسهال که با خون [illegible]
صمغ عربی گلنار گل سرخ هر یک [illegible] زعفران یک درم شربتی دو مثقال با رب سیب **سفوف صمغ** که اسهال [illegible]
بهترین ادویه است صمغ عربی برشته یک مثقال سائیده بنوشند تا سه روز یا زیاده [illegible]
[illegible] سائیده بنوشند از یک مثقال تا دو مثقال از مجربات است و اگر با صمغ ممزوج [illegible]
برشته و صمغ عربی برابر و گلنار چهارم حصه ممزوج کرده [illegible] **سفوف سعد** [illegible]
[illegible] مجرب است [illegible] حب الآس خشخاش بالسویه کوفته [illegible] **سفوف لک** که اسهال [illegible]
نافع است **سفوف لولو** [illegible] **سفوف نمک** که اسهال [illegible]
که اسهال [illegible] **شربت انجیر** [illegible] خشک [illegible]
[illegible] انجیر [illegible] آب [illegible]
[illegible] **حب عسل** [illegible] بقوام آرند [illegible]
شربت انجیر [illegible] حرارت [illegible]
کنند و اگر [illegible]
[illegible] بقوام آرند [illegible]
[illegible] حرارت [illegible]
[illegible] انجیر [illegible] آب [illegible]
[illegible] بقوام آرند [illegible]
[illegible] زنجبیل [illegible]
[illegible]
[illegible] زعفران [illegible] یک مثقال [illegible]
[illegible]

سنامکی [illegible]

بلغم نخود و باید ساخت شربت افسنتین معده و امعاء را از صفرا پاک کند و سوء المزاج گرم زائل سازد و
گل سرخ هفت درم شاهتره افسنتین هر یک پنج درم آلو سیاه بیست عدد مویز منقی سی عدد تمر هندی
بیست درم در دو من آب بپزند تا به نصف رسد و صاف کنند و قند سفید نیم من داخل کرده بقوام آرند شربتی
ده درم با یک درم صبر سقوطری و حب قلانسی نیز بیست درم شاهتره ده درم نوشته و قند مطروح کرده و گفته
جمله را در پنج رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف کنند و هر صبح و شام چهار اوقیه با یک درم صبر و دیگر گذشت
که اطبا بعضی مطبوخ چهار درم در شربت ضبط کرده اند نوع دیگر که طبیعت را نرم کند و بادهای درد را دفع نماید جگر
و سپرز را نافع است افسنتین پنجاه درم سلیخه بیست درم تخم کرفس سی درم در دو من آب بپزند تا به نیمه آید و با
یک من قند شربت بپزند شربتی از ده درم تا پانزده درم نوع دیگر که همین عمل را کند افسنتین پنجاه درم انیسون گل سرخ
سنبل اسارون هر یک ده درم مصطکی سنبل هر یک هفت درم در دو من آب بپزند غیر از مصطکی و صاف
کنند و با یک من قند بقوام آرند بعده مصطکی صلایه کرده با آن ممزوج سازند نوع دیگر که مسمی است بشراب
افسنتین کبیر و جهت اسهال صفرا و تفتیح سده و تقویت دماغ و معده و جگر و اعصاب نفع دارد
افسنتین رومی غاریقون هر یک چهار مثقال گل سرخ هشت مثقال چاشا صبر زرد بیخ کرفس و بیخ رازیانه هر یک
دو مثقال مصطکی اذخر فودنج زعفران تخم کرفس انیسون سنبل الطیب اسارون سانج هندی هر یک یک
مثقال و نیم نمام اصل السوس هر یک سه مثقال جمله را در هشت رطل شراب بجوشانند تا به نصف رسد و با
یک رطل و نیم عسل بقوام آرند و دیگری بجای شراب آب و بجای عسل شکر کنند بشاید نوع دیگر که معده و امعاء را از اخلاط فاسده پاک
کند افسنتین رومی پنج درم و نیم گل سرخ بیست درم ترنجبین ده درم در دو من آب بپزند و صاف نمایند و قند سفید یک من داخل کرده بقوام آرند
و دیگر نسخه‌ها در شربت افسنتین که با اسهال نافع اند در ادویه سرد معده و جگر گذشت شربت تمر هندی جهت اسهال بلغم کنند و آن لطیف است
تر به صورت حب و نخود کوبیده در شیشه نهند و آب [illegible] یا گلاب یا عرق دیگر زیاده بر آن ریزند چندانکه بقدر چهار انگشت
بالا برود و در آفتاب گذارند بعد [illegible] نشانند و ظرفی [illegible] ریزند و آب را بگیرند و با سابق
ضم نمایند و آب [illegible] کنند و [illegible] تا که [illegible] نمایند پس قند سفید داخل کرده بقوام آرند شربتی
[illegible] اسهال بلغم [illegible] گرفته [illegible] تا شش
[illegible]

وبادو رطل قند سپید بقوام آرند نوع دیگر که اعلم بارد و بادرحلو معده که از حرارت بوشنقمه بر آب انار ترش
و آب انار شیرین هر یک یک رطل تربد موصوف بکوب ساخته دو اوقیه باتش نرم بپزند تا که بنصف رسد پس صاف کنند
و قند سپید دو رطل آمیزند بقوام آرند کف بردارند بعد سقمونیا مشوی پنجدرم زعفران یکدرم سوده در خرقه کتان
دران بمالند شربتی دو اوقیه بنصف نوع دیگر که همین عمل دارد تربد بشکوفته یکرطل در شش رطل گلاب بپزند تا که ثلث
بماند صاف کنند و قند سپید چهار رطل آمیخته بقوام آرند و سقمونیا دو درم و زعفران یکدرم آمیزند شربتی از دو اوقیه تا سه
آلو مسهل صفرا است و بلغم و رفع کند آلو سیاه منقا صد دانه تمر هندی یک چهار یک تربد بنفشه هر یک بست درم در
ده پنج من آب بپزند تا بیکمن آید و نیم یک بمالند و بیالایند و یکمن ترنجبین صاف کرده اضافه نمایند و شربت بپزند و
و سقمونیای مشوی یکمثقال دران حل کنند و وقت حاجت ده مثقال یا کم و زیاد بنوشند شربت تمر هندی
مسهل که همین عمل دارد تمر هندی عناب هر یک یکرطل آلو دو رطل تربد یک اوقیه همه را بپزند تا که بنصف
رسد پس قند سپید نیم رطل و شکر سپید یکرطل اضافه کرده بقوام آرند شربت انار مسهل آب انار شیرین آب انار ترش
هر یک یکمن تربد موصوف بکوفته در خریطه بسته دو اوقیه بپزند تا که در آب انار قوت و طعم تربد ظاهر شود پس خریطه را
افشرده بیرون اندازند و قند سپید یکمن صاف ساخته بقوام آرند و کف بردارند و در تمام قوام سقمونیای مشوی
و زعفران یکدرم در صره بسته بیندازند و بمالند تا که منحل شود شربتی از یک اوقیه تا دو اوقیه شربت فاکهه
ملین که قولنج ثفلی را نافع است دستمش مقدار و مویز سرخ دانه برآورده هر یک یکرطل خوخ مغلق عناب
نیم رطل سبستان انجیر سپید مویز سیاه منقی مغز هر یک پنج استار سپستان بست درم در القدر آب که دو انگشت بالا
تر نمایند یکشبانروز پس بپزند و صاف کنند و قند سفید یکرطل و بنفشه در صره بسته پنجدرم اضافه کرده بقوام
و شربت فالجنه فالجه در معده گذشت شربت ورد که اسهال بلغم و سودا کند و مع ذلک معده و امعا را
تلطیخ تازه منزوع الاقماع دو رطل تربد موصوف بکوفته و افتیمون افریطی هر یک یک اوقیه همه را اندر چهار رطل
تر کنند یکشبانروز پس بپزند تا که بنصف باز آید و صاف سازند و قند سپید یکرطل و نیم آمیخته بقوام آرند و کف بردا
و اشارالمیخ سقمونیا دو درم عود قرنفل ساذج هر یک ربع درم در صره بسته بیندازند و بمالند تا که منحل
بقوام رسد شربتی از اوقیه و نیم تا دو اوقیه نوع دیگر شربت ورد ساذج که طبع را نرم کند و تب و غم و خلط را
نفع دهد و سبب تحفیف و موقد معده و مقوی قلب و تسکین حرارت احشا و جوانان

بگیرند گلسرخ تازه را از اقماع و تخم پاک کنند دو رطل وی در ظرفی لطیف نهاده دو رطل آب باران بر آن ریزند
بجوشانند تا نیک بجوشانند و صاف کنند و سه رطل آب سیب اصفهانی و دو رطل قند سپید آمیخته بقوام آرند
و کف همی بر دارند و بعضی قند برابر میکنند و قوی تر میباشد و از آنکه عمل و بعضی آب سرد اعانت میدهد اورا
در اسهال نو خدا بکار سمی است **شربت ورد مکرر مسهل** او جهت اسهال صفرا و بلغم و تسکین
حرقت معده و بهتر نافع است و جهت احتراقات و جرب و حکه و امراض جگر و سپرز و سده و سودا و رقیق
و صفرا سوخته و ضعف معده و گرده و تب غیر خالص و حمیات مرکبه مفید لیکن بیوست مغص دهد آرد و مصلحش اگر
تخم کاهو و تخم خرفه و طباشیر بتر مهو تمم کنند شاه طبیخ یا وقت شرب **و طریق آنست که گلسرخ تازه** را
از اقماع و تخم پاک کرده یک رطل بگیرند و اندر ده رطل آب شیرین بجوشانند با آتش نرم تا که قوت او در آب برآید پس آن را
در آب برآید پس بمالانید و بیفشارند پنج کرت یا هفت یا ده کرت تجدید گل میکنند و بجوشانند و بدانند که هر چون
تکرار بیشتر شود قوت مسهل قوی تر گردد و بعد تمام آب بر قند سه باز بجوشانند وی قند سپید یا ترنجبین بیامیزند و بقوام آرند و اگر خواهند
لذیذ باشد شربتی بود چند آب کنند **و ورد** بیاشد که اطبا در تقدیر وزن گل و آب این شربت اقوال مختلفه دارند لیکن
انچه معمول این بی است در بیشتر است ذکر بتفهیم و لطیف اتحل و متوسط السحال خوش بنشسته است که برگ گلسرخ دو نیم رطل
در دو رطل آب بجوشانند چون نیم رطل بماند و از رطل آب بجوشانند بمالانند و گل تازه دو رطل در وی بجوشانند
که یکی رطل بماند و گل تازه یک رطل نیم در آن جوش دهند که یک نیم رطل دیگر بماند و گل تازه یک رطل پخته طبخ دهند
که نیم رطل دیگر بماند و نیم رطل گل تازه مطبوخ نمایند که یک نیم رطل دیگر بماند و چهار رطل آب که مذکور قند سپید شش رطل انداخته
بقوام آرند شربتی چار اوقیه تا سی و سه باب سرد و برف و اگر سکنجبین دو درم ممزوج کنند وقت شرب در تقطیع صفرا و بلغم
نافع تر آید و خاصه شربت ورد است که هر چون بعد او آب سرد بنوشند خوبتر عمل کند تا که در معده بماند و اگر طبع کسی ما به تسکین باشد قدر
ستمونیا مشوی نیز در ترکیب گردانند و همه در اصل بجای قند باید کرد و نوعی بگر که از گل خشک سازند و طبخ رنگ بطلان کنند
گلسرخ خشک از اقماع و تخم پاک کرده یک رطل در چار رطل آب اصفهانی بجوشانند که یک رطل آید و بپالایند و قند سپید یک رطل انداخته بقوام آرند
شربتی چهل درم تا بیست و شربت تمام شصت درم است او اگر دو درم سکنجبین آمیزند صواب باشد و عقب هر بار که آب سرد بنوشند
یک مجلس بیاید و در حب مصطفی نوشته که شربت ورد خشک اسهال مرد یکسته باید پخت تا بسیار زبر آید و اگر این را بسم گرم کنند
مسهل قوی تر باشد و بحسب گرمی خون تسکین اد شربت **و قال الصل** همین است بعد اشربه طبیه مفرح پند شربت

است و با مراض دماغی بغایت مفید و دارو به سرگذشت شربت شیرخشت طبع نرم کند و حمیات حاده مزمن را سازگار
سازد و استعمال او جایز نیست کودکان و جوانان کثیر الحرارت را شیرخشت خلف اصل آن سبب است بر یک دانگ دو درم شیرخشت دو درم
شیرخشت را در عرق اینها حل کنند و بر آتش نرم بقوام آرند و سقمونیا یک درم و که فوری کیا انگی با یک درم مگر حال آن که عرق شیرخشت
اندر و فی کنند از آتش فرو آورده باشند و منوز نیم گرم بود و این جمله بشش شربت معتدل است شربت ترنجبین علی جمیع
است بعبور و قاطع عطش و مسهل صفرا و چون در صیف صحیحان نوشند حرارت تسکین دهد ترنجبین از خار و غبار پاک کرده در نیم آثار
بگیرند و در آب مغلی که از غلیان ساکن شده باشد حل کنند و با آتش نرم بپزند تا بقوام آید و اگر بر سر او قیه از وی مقدار قیراطی
با کافی سقمونیا آمیزند شکر رسیبه آورد و صفرا را اند ضد صاحب حمیات را که محتاج با اسهال باشد سود دهد و قولنج که از حرارت
بود بگشاید و ثقل را از نیز از وی بیرون آید شربت سنا که در این محتاج است و بهترین مسهلات معتدل نبض خلط
تران داده و اخراج اخلاط ثلثه یعنی صفرا و بلغم و سودا می‌کند و مردم ناازل آسیبی بمقدار و دیگر مکمل بطبیعت را موافق
مفید و ماده جهت اسهال دارا قوت سیبه و از مولفات این در پیش است برگ سنا از چوبها پاک کرده جزء اول پاک کرده
بست درم گل بنفشه گلسرخ گل گاو زبان گل نیلوفر بر یک ده درم عناب و آلو بخارا بر یک شانزده عدد سپستان
شصت دانه تخم خیارین نیمکوب کرده شش درم تخم کاسنی نیمکوب کرده چهار درم ترنجبین خراسانی از خار و غبار پاک کرده
یک نیم رطل بطریق معروف شربت سازند و اگر عوض آب در گلاب بید مشک عرق گاوزبان مطبوخ کنند بهتر باشد و اگر قند سفید
عوض ترنجبین نمایند روا است و اگر کسی مبتلا به نزف الدم باشد چون شربت سنا در نزف بود در ترنجبین خاصیت داد الدم
للدم کذا ذکر فی شفاء الاسقام فی باب ۱۲ اسهال الدم و شربت این شربت حسب وقت و مناسب مزاج
موقوف برای طبیب است شراب سقمونیا اسهال صفرا کند سقمونیا نیم اوقیه سلیخه یک اوقیه شراب
پنج قسط هر دو را سحوق ساخته در خریطه کتان بسته در شراب اندازند و بعد بخور خریطه را افشرده بیرون
بیرون اندازند و حسب مزاج مقدار شربت آن مثقالی بطعام نرم و وحده تاب گرم خورند شربت ماقونه اسهال
بلغم کند ما قونه منقی یک اوقیه سنبل رومی شش درم شراب پنج قسط بدستور شراب مزاور سازند شربت بسفایج
اسهال سودا کند بسفایج یک اوقیه کوفته بیخته در خرقه کتان بسته در پنج قسط شراب تر نمایند تا هفت روز
شربت بسفایج بساذج شکم نرم کند و در تحلیل خلط هم در معده و امعا باشد مفید ساز و بسفایج
سبز بنگر طری چهار اوقیه نیمکوب کنند و در آب بسته بر الحرارت مکمل بیفزایند و نرم نیز دو بافشر بگیرند سانند

تا انقدر رب بماند که قند سفید یکرطل دران حل شود حل کنند و بقوام آرند و یک اوقیه عسل اضافه نمایند شربت
بسفایج مدبر اسهال اخلاط سوداوی و بلغمی کند و دیگر منافع بسیار دارد بسفایج بشکسته چهار نیم رطل مویز منقی
سه اوقیه آلوی کلان قرطم صاف هر یک چهار اوقیه تمر هندی دو اوقیه تخم خطمی تخم خرفه گاوزبان بسفایکی هر یک
ده درم گل بنفشه بیست درم تخم کاسنی شش درم اصل السوس بیخ بادیان هر یک سیزده رطل آب قند سفید چهار رطل بطریق
معروف شربت سازند نوع دیگر که مسمی است بشراب مبارک در قولنجات و در هر جنس بارده نهایت نافع
و مسهل مقوی احشا و مجرب آمده بسفایج بشکسته مجرد و کر باریک کوفته پاشند نخاوه درم تربد مجوف مرضوض ده درم
عود قاقلی مدقوق کرده تا نیم باشد و نه مرضوض ده درم ابریشم خام زرد صیقل مقرض هفت درم همه را با نیک بجوشانند
و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه هر یک یک سکرجه و قند سفید سه صد درم اضافه کنند و بقوام آرند و مشک
خالص و زعفران هر یک یک درم بیفزایند شربتی سی درم تا شصت درم با آبگرم شربت سپستان مسهل و مدر ادرار است
شکم نرم کند و بیوست امعا را بشیر طبیعت مدت تا زمانی کثیر بالکل زایل نماید و در معده و امعا اگر از بیوست
سانج یا ماده یابس بود ساکن نماید و جهت سرفه در سینه و خشونت حلق و سینه و خراشیدگی آن و ذات
الجنب و ذات الصدر و ذات الریه و حمیات صفراوی و درد حلق و حنجره بغایت نافع است سپستان خوب فربه
یک چهار یک در دو من آب بجوشانند تا سیوم حصه باند بمالند و صاف کنند و قند سفید یکمن آمیزند و بقوام آرند
شربتی تا ده مثقال شربت عناب ملین که جهت کسی که بیوست در امعا داشته باشد و دران تب غلبه دارد
نیز غش نباید چه ان هم بیرون اندرون است کند بیوست منتشر و دراز کند لیکن تبرید سینه و تب
سینه نفعه ارد عناب ولایتی بیست دانه سپستان شصت دانه گل بنفشه گلسرخ هر یک هفت درم گاوزبان
پنج درم بیدانه ده درم سنبل نه درم ادویه را مطبوخ ساخته بعده تصفیه لعاب آمیخته با یکرطل قند
یا ترنجبین بقوام آرند و حسب حاجت هر صباح با روغن بادام آمیخته بنوشند شربت عسل که اصلاح ثقل
کند و معده را قوت دهد عسل یکقسط مصطگی سه اوقیه شراب پنج قسط مصطگی بسایند و در کتان
بسته در شراب و عسل انگنند و بعد شش روز و بیش از مزه رسیده تا بگرم نوشند نوع دیگر شراب عسل که
رجعه بلغم کند تخم قرطم پاک کرده چهار درم نیکوب ساخته در خرقه کتان بسته اندر پنج قسط
شراب و یک قسط عسل تر نمایند و بدستور مسطور بعمل آرند شراب بلیله طبع نرم کند و بهار گرم

و لو جامع مفاصل را النفع بود هلیله زرد کلان با پشت صد عدد نیکو نفته کنند و در الفقد را آب کنند و انگشت با
اسپید تر نمایند و سه روز در آفتاب بدارند و آب از وی بگیرند و نگاه دارند و دیگر آب بر سر هلیله کنند و سه روز دیگر
در آفتاب نهند و آب اول و دوم با هم آمیزند و صد و پنجاه مثقال ترنجبین پاک کرده در وی آمیزند و به قوام آرند و فرود
آورده سقمونیا سوده یک مثقال در آن حل کنند و اگر حاجت به سقمونیا نباشد نیامیزند و بعضی تر کردن هلیله در آب
و سه دو بار تجدید آب نمایند تا آنکه طعم و لون او در آب نماند و بعد هر سه روز تبدیل نمودن
شربتی در ادویه **شربت شاهتره** مدبر طبع نرم کند و اخلاط بلغمی و سوداوی و محرقه برآورد و جرب و حکه
را نفع دهد و تسکین اخلاط و غلبه مرار کند بگیرند هلیله زرد و منزوع و تمر هندی و تخم دلیث پاک کرده هر یک سی درم هلیله
منزوع هلیله سیاه گل و زبان شاهی بسفایج سنبل اصل السوس مقشر پرسیاوشان از هر یک ده درم افتیمون
عناب سپستان هر یک پنجاه دانه تخم کشوث سه درم زرور منزوع اقاقیا انیسون ارلیس یک پنجه درم گل
نیلوفر و ... زیره آنچه کوفتنی است نیکو بسایند و در ده رطل آب شاهتره یک شبانه روز تر دارند
تا ثلث بماند و صاف کرده نگاه دارند شربتی از هفت درم تا ده درم و چون مستعمل را ... اصل خیارشنبر ...
سیاه نیز ... درم ... **شربت دینار** ... و **شربت**
و شربت نیلوفر **شربت ذوفا** و دیگر اشربه ... در ادویه ...
و ورد **قابض شکم** ببندد و جگر را سود دارد ... رطل آب ...
و صاف نمود با هموزن آن قند سپید به قوام آرند و اگر قوت خواهند باز او هر یک رطل آن ...
وارد کنند و طباشیر و کشنیز خشک هر یک یک مثقال در پارچه بسته تا ... اندازند و سایر تصرفات ...
حاره قابضه باید رضا دکنند و اگر مرکب ... حاره و بارد هر دو معتدل سازند **شربت انجبار** اسهال دموی و
و سیلان حمرت را نافع بود و ... و جگر گرم را قوت دهد انجبار هفت مثقال ... سنبل هر یک
پنج مثقال اقاقیا دو مثقال قند سپید یک رطل شربت بپزند چنانچه رسم است و در نسخه انجبار هفت مثقال ...
صندلین تخم مورد هر یک دو مثقال ... قند سپید یک رطل **شربت قابض** جهت اسهال ...
هرگاه با سفوف قابضه بنوشند آب امرود و ... یک رطل بگیرند و تخم مورد ... مثقال ...
... مثقال ... و ... اسهال ... باشد ...

شربت حب الآس اسهال را باز دارد و معده و امعا را قوت دهد حب الآس دو و خشک بیست درم [illegible]
زرد طراثیث هر یک ده درم آب به آب سیب آب انار هر یک یک من [illegible] کوفته در آن آبها بجوشانند تا ثلثی باقی
آید و پالایند و دیگر باره بجوشانند بی اختلاط قند تا بقوام آید و از انکه اب فواکه درین شربت و در شربت سیب و
داخل است اگرچه شیرینی دارد ممزوج نمی‌سازند لیکن قوام میگیرد در سبیل شربت فواکه بعضے انکه بنا بر رقت
مایعیت تا قند در ان بیامیزند غلیظ میگردد در مطبوخ و بالا گذشت که اطبا بعضے مطبوخات را در شربت شمرده‌اند
رفقا اقسرائی چنین نوشته حب الآس مکوب کنند و یک شب روز در آب تر نمایند و بجوشانند و با قند بقوام آرند
اسهال مزمن باز دارد **نوع دیگر** که در حبس اسهال مجرب است و در قطع نزف الدم مجرب و امراض سینه
مفید حب الآس تازه یک رطل مکوب کنند و از و نقیع جید به حد بیست نکوب کرده هر دو را صاف کرده در آب تیز
بجوشانند و قند سفید بهیند و آب تحصیل آمیزند و بقوام آرند و اگر بجای قند شربت سیب کنند قوی‌تر باشد **نوع دیگر**
حب الآس طری یک رطل بکوبند و تر کنند اندر سه رطل آب بجوشانند تا که ثلث باند صاف نمایند و قند سفید دو رطل
با یک رطل آمیخته بقوام آرند و اگر اثنا طبخ قدری نقیع انار در آن ممزوج سازند قوی‌تر باشد **نوع دیگر** که زمذ القیصر
ست برگ آس و حب الآس هر دو برابر بگیرند و بجوشانند و با قند بقوام آرند و یک نسخه این شربت از دو نسخه
سفید و یک نسخه در ادویه معده گذشت **شربت امرود** اسهال باز دارد و معده را قوت دهد بگیرند امرود که نخته
نباشد و بپزند تا مهرا شود و پالایند و در دیگ اندراخته بپزند که غلیظ شود و استعمال نمایند و منافع منفعه کثیره **شربت**
زعرور و شربت خرنوب قابض شکم اند و تبرید معده و قطع سیلان مواد کنند معده و معا و **طرالقیش** گذشت
که در امرود گذشت **شربت زبیب الکرم بری** اسهال مزمن باز دارد و قرحه امعا را نافع است و جهت ضعف
معده و امعا و قلت اشتها مفید زبیب گرم تر و خشک ده من بگیرند و شیره انگور یک تجره بران انداخته یک روز در
سیل آرند **شربت عود شربت نفاح شربت سفرجل شربت انار شربت ریباس شربت حب**
حصرم شربت آمله شربت بیه شربت قابض شکم اند و در ادویه معده ذکر شده **و شربت صندل**
حابس طبیعت است و در ادویه دل گذشته **شربت سماق** بیار و سیبو یا ترش قاطعه قابض و مقوی احشا و تسکین حرارت
ترتیب کرده معلوم شد **شافه** که قولنج گشاید و صفرا و بلغم دفع کند و در دفعه نافع بود و قولنج مقل جاذب شش که یک
شحم حنظل بوره ارمنی سقمونیا تربد حب النیل السوسه صمغ را بآب سداب حل کنند و ادویه کوفته بیخته بآن سرشته
شیافها سازند هر یکی دو درم و بدانند که هر گاه شافه جهة قولنج نیاز نمی‌باید که طول شافه بقدر طول انگشت مریض

بلکه مقدار سه انگشت مضموم باشد تا در معاء مستقیم باستقامت فرا رسد و اثر وی بقولون که محل قولنج است سرایت کند بخلاف شافها که جهة وجع الورک و عرق النسا سازند باید که مدحرج بوند تا مقام آن در موضع وجع علت طویل باشد کذا قال الشیخ فی القانون **شافه خیار چنبر** که قولنج بگشاید و طبع ملائم کند دو درم خیار چنبر بست دو نیم بیخ الاترج بنفشه دو درم سنا مکی بحیدرم نمک هندی یک درم عسل چندانکه بس شکر سرخ هر یک ده درم شیاف سازند **شافه بنفشه** قولنج بگشاید بنفشه بحیدرم سقمونیا نمک هندی هر یکدو درم تربد هر یک سه درم خراطین ... مانند هر یک بمثقال شیاف سازند **شافه قولنج** قولنج قوی بگشاید بوره ارمنی درم شحم حنظل مقل سکبینج هر یک بحیدرم سقمونیا دو درم در نیم شکر سرخ نه درم شیاف سازند **شافه زبل** طبع بگشاید ... شکر سرخ سنا مکی بنفشه بورق جمله برابر نرم کرده بنا طف لبسرشند و شیاف کنند ترجمه زبل ... عبارت از قوام غلیظ شکر است یعنی شکر را در آب آنقدر بپزند که بقوام رسد و خشک گردد **نوع دیگر** که بعین علامه درمعمول است گر بزدانی زبل الفار عجین شکر سرخ بالسویه بر آتش نرم مقلوب کنند و مانند خرما فتیلها سازند و بر روغن بنفشه یا شیرج چرب کرده بر دارند **شافه** قلیل الاجزا که مجرب و جهة تلیین نفع دارد شکر سرخ را مقعود کنند و قدری نمک بر آن پاشند و شیافها سازند **شافه** که در قولنج صعب استعمال کنند و مسمی است **بفرزجه البیضا** و در حقنه نیز می آید چنانچه گفته شد بورق ارمنی ده درم شحم حنظل بحیدرم سقمونیا ده درم و بعسل حل کنند و شیاف سازند **شافه جید** شکم بگشاید و معاء را پاک نماید از بلغم سکبینج جاوشیر مقل اشق حلتیت تربد سورنجان هر یک سه درم شحم حنظل بوره نمک سیاه خربق سیاه بستر هر یک یکدرم نصف انطاکی یعنی سقمونیا یکدرم **شافه صابون** که اسهال بلغم کند صابون بوره هر یک سه درم حب النیل دو درم عسل مقل شحم حنظل خربق سیاه بستر هر یک یکدرم سقمونیا دو دانگ از مجموع شافه سازند و اگر قوی تر خواهند قدری تربد نیز داخل کنند **شافه حب النیل** قولنج قوی بگشاید حب النیل صبر جاوشیر مقل اشق نمک هندی بوره شحم حنظل سقمونیا بالسویه بگیرند صمغها را با آب سداب حل کنند و باقی ادویه کوفته در آن بسرشند و شیاف سازند و بعضی مقوم بیدانجیر و قاینده ... کنند و اگر خواهند قوی تر شود الیه بود باز هر گاه بسرشند **شافه** که عقب سهل استعمال کنند اگر در اسهال تقصیر واقع شده باشد و گرم مزاجان را نیز مناسب است ترکیبش شکر سرخ هر یک بحیدرم صابون رقی گل خطمی نمک طعام هر یک دو درم کوفته بخته شیاف سازند **نوع دیگر** که تسکین وجع قولنج کند افیون جند بیدستر بالسویه گیرند و قدر حبه فرار خرد و نازک بیاز در رشته باریک محکم بندند تا بعد حصول سکون در ددبیرون کشند **انتباه** هر گاه مریض محموم بود جهة رفع قبض او باید که

از زر صرف شیاف گفته و اگر کفایت نکند شکم بسرعت مقوم گردد و حقنه الحقنه بضروری نکنند سپس تخته شیافه
نمایند و اگر کافی نباشد بشکم نیز نفت و ربی سازند با بحجامه که از دوا الیس کار گشاید بعد از قوی بردارند و اگر
خشکی در امعا غالب بود و ثقل نیز خشک آید حسن تدابیر آنکه مسکه بگیرند و بر دبر [illegible] تا [illegible] و شیافها از آن ساخته
بردارند و بدان اشد که اندر شیافها گرم و حقنه ها و دلبقی تر از او صابون است در این جا نیز اگر شیاف از وی
تراشیده بردارند کفایت میکند و اختیار داریم که عسل بر آتش نهاده غلیظ سازند و ساختن قوی العمل و قلیل الحده
است و شیافهای گرم بسیار استعمال نکنند که محدث بواسیر است و بعد استعمال آنها روغن گل و زرده بیضه یا روغن بادام
یا مسکه تدهین مبرز لازم دانند تا از آفت محفوظ باشند و در حرف الفا شیاف اسهال نیز گفته شود **شیافه زحیر**
زعفران حضض افیون کندر مساوی کوفته شیاف سازند نوعی دیگر زحیر را که سبب آن صفرا یا بلغم شور بود مفید [illegible] درم
صدف سوخته گل ارمنی اقاقیا گلنار از هر یک سه درم کوفته بیخته با آب بارتنگ [illegible] شیاف سازند نوعی دیگر
که جهت زحیر نافع است خرد و علک زعفران افیون مازو پوست انار گلنار صمغ عربی کوفته با کتیرا [illegible] شیاف سازند
دیگر که مسمی است **بشیاف کندر** و جهت زحیر شدید و وجع قوی عجیب الاثر است کندر مازو افیون بالسویه [illegible] شیاف سازند
دیگر که جهت زحیر و اسهال دم و اوجاع [illegible] صمغ عربی افیون اقاقیا مازو بزرالبنج کندر گل ارمنی [illegible] بالسویه
کوفته بیخته با آب مورد یا آب گشنیز تازه شیاف سازند **شافه** که بشکم [illegible] اقاقیا گلنار صمغ عربی کندر [illegible]
[illegible] برگ مورد [illegible] بالسویه کوفته بیخته با آب مورد شیاف سازند و ادویه مسکنه وجع در علاج زحیر [illegible] گذشت
شافه که جهت زحیر [illegible] نافع و مجرب است کندر مر از هر یک یک جزو زعفران افیون از هر یک نیم جزو [illegible] شیاف
سازند **شافه** که جهت زحیر صفراوی نافع است کندر زعفران حضض از هر یک یک جزو افیون نیم جزو **شافه** که جهت زحیر
که از بلغم لزج حادث شود و سوء دار [illegible] کندر [illegible] زعفران افیون بالسویه کوفته [illegible] بیخته شیاف
سازند [illegible] اگر بقدر نخود حبها سازند و حابس زحیر را [illegible] **شافه** که جهت زحیر
که از بلغم لزج عارض گردد [illegible]
[illegible] زعفران کندر [illegible] بالسویه شیاف سازند [illegible]
[illegible] برون [illegible] اگر یک ساعت یا دو ساعت بماند [illegible]
[illegible] گردد [illegible] **فصل در سیلان** [illegible]

وبرخانه او اقاقیا حضض کنفدرنگ کابلی عصاره قثاء الحمار هر یک مثقال حرتب سپید مرداسنگ هر یک نیم درم زعفران
ده درم موم سپید پیه بز هر یک پنجدرم موم و پیه را در روغن زیت بگدازند و دیگر ادویه کوفته بیخته بآن ضماد کنند
کاغذ پاره کشند و ضماد نمایند و در نسخه عوض زیت عکرالزیت نوشته و در مقالا عوض پیه بز زبدالبحر نوشته ضماد
که چون بر لته کشند و بر شکم معده نهند اسهال را سود کند و بر زیر بغل اسهال صفرا نماید و بر بالای ورکین اسهال بلغم
واین ضماد از اسرار اطباست اطفال و پیران کسانی را که طاقت شرب مسهل نباشد و برین معالجه کنند ترمس شیر
کوبند و در دیگ کنند و بمقدار شیر تازه که از او بپوشاند بر سر آن ریزند و بجوشانند تا ترمس شیر را جذب کند پس شیر تازه
اضافه نمایند و بجوشانند که بقوام آید و استعمال کنند و چون محتاج شوند قطع اسهال کند لته ابریز را در موضع را
بگلاب بشویند و دیگ اگر سیمین باشد بهتر است و تاثیر این ادویه در بدن نازک نرم میشود و در بدن کثیف
ضماد که چون بر کنج ران ضماد کنند اسهال صفرا کند و بر معده اسهال بلغم و بر ورکین اسهال سودا و
اسهال خون ترمس نرم لسانیه و حنظل بقدر نصف او و حلق محلب بقدر تخم نرمز بر گاو و بقدر ربع او با شیر تازه
در دیگ خمیر گرفته بجوشانند تا استخراج یابد ضماد حرملی که چون بر ناف نهند شکم بیارد حرمل با حبل
بر ناف نهند شکم بیارد ضماد مرارة که چون بر معده و تهیگاه نهند شکم بیارد و زهره گاو و حسل روغن زیت
حنظل بریج بالسویه استعمال نمایند ضماد مورد که اسهال صفرا را باز دارد برگ مورد گلسرخ صندل … …
سماق اقاقیا حضض مساوی کوفته بیخته بآب مورد سرشته بر شکم ضماد کنند ضماد لادن … الاسعاف
نافع است لادن سعد مصطکی قصب الذریره اذخر مرزنگوش تمام هر یک پنجدرم عود … …
بیخته بآب مورد ضماد کنند ضماد سنبل اسهال را که سبب آن ضعیف قوت ماسکه و برودت … …
سنبل قصب الذریره افسنتین قشور کندر مصطکی لادن برگ مورد گلسرخ صندل هر یک … …
هر یک پانزده درم کوفته و بیخته بشراب کهنه ضماد نمایند ضماد کرنب زحیر صفراوی را … …
و بر روغن گل … زرده تخم مرغ و عدس مقشر عنب الثعلب بسرشند و ضماد نمایند ضماد کعک …
و تقویت معده و امعا و جگر نافع است کعک کتان بکیسات نانخود پنجدرم گلسرخ … …
هر یک چهار درم اقاقیا مازو حب الآس سماق جاورس بوداوده زعفران مصطکی هر یک … …
و بر نهند و شگوفه انگور اگر بهم رسد شراب زرد کنند ضماد دیگر جهة اسهال باز دارد و تقویت معده …

سعد هر یک چهار درم شب یمانی دم الاخوین نانخواه پوست ترنج گلنار و رسن نبات کرده هر یک دو درم با آب برگ خرفه سفید
و مهر گیاه جهة تقویت احشا بکار برند و اسهال نافع باید که صاحب هفت درم بخورانید و عوض آب بید در روغن گل کنند ضماد
جاورس دو نفع اسهال مجرب است گلنار و رسن پنج درم کنند گلسرخ برگ مورد و کعک هر یک ده درم آرد جو پنجدرم با آب بطلی
سرشته ضماد کنند جهة اسهال صبیان مجرب است زرد و برگ آس بریده گشنیز کنند پوست انار ترش کوفته بیخته و با آب
یا آب سماق ضماد کنند ضماد که جهة اسهال اطفال و غیر آن و جهة تقویت معده و امعاء اطفال و جز آن نافع است
سود زرشک لادن یک اوقیه اقاقیا چهار مثقال موم ده مثقال روغن سوسن لب پنجدرم در خلوص ضماد کنند طلاء
افسنتین حب القرع و حیات اطفال را اخراج کند افسنتین پنج درم برگ سفتالو دو درم زهره گاو کوبیده بر حوالی ناف
طلا کنند طلاء ترمس حیات القرع را نافع است آرد ترمس با زهره گاو و آب سرکه بر ناف طلا کنند طلاء آس جهة حیات
و حب القرع سود دارد آس ابیض حنظل شونیز کندش عراقی ترمس تخم کتان بزر البنج بالسویه کوبند و با آب و روغن گل بزهره
در بستره و حوالی وی طلا نمایند طلاء رفا الحما جهة گشادن قولنج نفع دارد با اسهال عصاره قثاء الحمار سقمونیا
زهره گاو شحم حنظل هر یک یکجزو کوفته بیخته بروغن گل که موم در وی گداخته باشند سرشته بر ناف طلا کنند و بعضی بول
بیس شیرم و عوض موم و شمع النحل بکنند طلاء طباشیر اسهال تفتی و باز دارد طباشیر دو درم گلسرخ پنجدرم اقاقیا
گلنار مازو شب یمانی جوز السرو صندل سرخ سپید برگ مورد عدس هر یک یک درم با آب شکم و معده و پشت طلا کنند
طلاء اقاقیا که اسهال باز دارد اقاقیا سعد مرکند کعک جوز السرو مازو گلسرخ آمله گل ارمنی گلنار و رسن نبج
بلوط گلنار بزر البنج صندل بالسویه با آب سرد یا آب بر شکم طلا کنند فیروز نوش قولنج و مغص بچگی نافع است و یا
شلیطا دفع کند و در ادویه مرکب گذشت فیروز ممسک قند اولقیون جهة درد معا و کسر ریاح نافع است ادویه
معده ذکر یافت فلافلی بهتر فلونیا رفارسی فلونیا رومی و فلونیا محمودی فلونیا مجرب حکیم
مهم جهة قولنج و حبس اسهال نافع اند و در ادویه مرکب گذشت نوع دیگر که مسمی است بفلونیا رومی و جهة قولنج مفید و ذکره
عظیم النفع است و سرفه و خناق ریشه سند افیون دو مثقال سنبل الطیب اسالیون یا تخم کرفس هر یک چهار مثقال
مهدی سلیخه زعفران عاقرقرحا حب بلسان فرفیون هر یک یک مثقال همه را کوفته بیخته بروغن بلسان یا روغن زیت یا
خالص چرب کنند و بعسل کف گرفته بقوام آرند و هر صباح مقدار نخود میل نمایند نوع دیگر که مسمی است بفلونیا رفا
و جهة درد قولنج و گرده نفع دارد و کثرت حیض و سیلان رطوبت رحم رفع کند فلفل سپید بزر البنج

هریک بیست مثقال انیسون عاقرقرحا فرفیون هریک ده مثقال زعفران پنج مثقال جندبیدستر مثقالی زرنباد زنجبیل
عاقرقرحا سنای مکی فرمود ... سقمونیا هریک نیم مثقال کوفته بیخته بعسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند و قدر شربتی تا یک درم
فلونیا مغص ریاح و لین بطن و مسکن وجع و تپ نرم است فلفل نانخواه برگ سداب قرنفل زیره جندبیدستر
حب الغار انیسون بیروج بزرالبنج هریک یکجزو سقمونیا ثلث جزو کوفته بیخته باسه چندان عسل بسرشند شربتی نیم مثقال **فلونیا**
مسهله نیست لیکن مسکن وجع و مغص ریاح غلیظ است فلفل شونیز نانخواه حب الغار جندبیدستر زیره افیون بنج
بیروج جمله برابر عسل آنقدر که ادویه را در آن بسرشند **فتیله مسهله قویه** که قولنج بلغمی و ثقلی را نافع است بوره
ارمنی تخم حنظل هریک یکدرم خطمی بیخ سوسن درم کوفته بیخته بقوام قند یا شکر بسرشند و فتائل سازند **نوع دیگر** که بغایت
قوی و کثیرالمنافع است گل بنفشه عراقی چهار درم نمک هندی هریک دو درم رب السوس شش درم محموده زرد سه درم
عسل قصب یعنی آب نیشکر ده درم شکر چهار ده درم ادویه را بکوبند و مانند سرمه باریک کنند پس شکر را در آب نیشکر انداخته
بقوام غلیظ آرند و از آتش فرود آورده ادویه در آن بسرشند در جامه که در میان بروغن تخم کتان یا روغن بنفشه چرب کرده
انداخته فتائل بندند و در شیاف گفته شد که طول شانه ... قولنج ... سنگ ... نهند
سنگ ... بود **قرص افتیمون** قولنج را مستاصل کند ... افتیمون هریک ده درم ... پنجدرم کوفته بیخته
اقراص سازند ... یک قرص ... الاصول ... **قرص ایلاوس** و معنی ... قولنج است که ... ده درم
... تخم کرفس انیسون غاریقون دارچینی هریک شش درم ... مصطکی هریک چهار درم فلفل افیون جندبیدستر
هریک دو درم ... خالص ... سازند شربتی یک مثقال **نوع دیگر قرص ایلاوس** ...
انیسون هریک پانزده درم ... رومی ده درم ... درم ... جندبیدستر افیون هریک دو درم و نیم کوفته
بیخته سی قرص سازند ... دو درم ... **قرص مغص شبه** قولنج را مستاصل کند بنفشه ترنجبین ...
هریک ده درم رب السوس ... درم کوفته بیخته ده قرص سازند شربتی یک قرص همراه این مطبوخ ...
سقی ده درم ... [illegible] ...
و قرص بنفشه ... بنوشند **قرص کابل مسهل** ...
هریک ... درم سقمونیا ... درم کوفته بیخته ... یکدرم ... شربتی یک قرص ...
و ... بیاید ... و ... که ... نقصان ... در بحث ... ذکر کنیم **... مسهل** ...

که در امراض حاده و تبهای گرم و در کبد و ربع و قولنج ثقلی لعابیت نافع و سریع العمل بیماریه و بهترین اقسام و تبهای بلغم
است بنفشه تخم خرفه هر یک یکدرم تخم کاسنی تخم خیار مقشر نیلوفر و تخم هندوانه مقشر چهار درم کتیرا خشک مصطکی انیسون
گلسرخ طباشیر کتیرا هر یک یکدرم حب الملوک پاک کرده مشوی بطریق حکما هست که در خاتمه بیان شده عدد کوفته بیخته
لعاب اسپغول اقراص کنند شربتی نیم مثقال تا یک مثقال شیره او بهار و مناسب و در نسخه اجزاء قرص مذکور هر یک
یکدرم نوشته الا مصطکی و انیسون که این دو یک یکدرم تحریر شده و به هر حال که حب الملوک را اگر با کتیرا و انیسون
و مصطکی سائیده در شبانه روز در آب بمو خیسانند بهتر و نشویه است **قرص بنفشه** جهة دفع بلغم و صفرا حاد و
بسیار نافع است هلیله زرد هلیله کابلی مقشر هر یک یکجزو ترمه مصرف برابر همه قند سفید بکوبند جمله قند را در پاتیله
کرده و قدری آب برو ریخته بعد از آن چند جوش گرفته ادویه را بر او پاشیده خوب با هم ممزوج نمایند و بعد از آن
بوزن هفت مثقال قرصها ساخته برآرند شربتی یک قرص است که در کشنیز خشک رنگین خیسانیده و صبح صاف
کرده بنوشند و این قرص از ده بار تا بیست بار اطلاق میفرماید و اگر احتیاج افتد که اخراج بلغم
را حاجی نماید تخم حنظل ربع جزء هلیله زیاده سازند **قرص بنفشه مسهل** جهة امراض حاره که باعث طبیعت
بواند نافع است گل بنفشه تخم کدو تخم خرفه سقمونیا مشوی هر یک ده درم گلسرخ تخم کاسنی هر یک یکدرم رب السوس
کتیرا هر یک سه درم مصطکی دو درم کوفته بیخته باب ترنجبین اقراص سازند و حسب حاجت بدهند **قرص**
طباشیر مسهل که معده را قوت دهد و حرارت نشاند طباشیر عصاره زرشک هر یک یکدرم سقمونیا گلسرخ
کتیرا هر یک یکدانگ کوفته بیخته باب کاسنی سرشته و این یکشربت است **قرص بنفشه** قولنج کند یک مثقال فقو ثب
محرقه نیز نافع دارد بنفشه ده درم ترنجبین صرف گلسرخ هر یک یکدرم رب السوس سقمونیا هر یک سه درم مصطکی یکدرم
و نیم کتیرا نیم درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم در شب با جلاب بدهند و در قولنج با طبیخ مورد داده برد
عروس خیارشنبر با اندر شراب اصول با اعتدال مفرط بنفشه بنوعی دیگر که حین عمل دار بنفشه یکدرم تربد
اصل السوس هر یک دو درم با ب ترنجبین اقراص کنند شربتی سه درم **قرص کلکل** جهة ضعف باضع است **قرص**
سیلقه که مسمی است **قرص امیلاوس قرص طباشیر و قرص سنک و قرص اقاقیا** جهة اسهال ا
آورده عبد گذشت **قرص امیرباریس** ... نوع صفرا که شکر است ... **قرص طین مختوم** که جهة
اسهال ... است ... **قرص** ... اسهال ... تحجیش و زحیر و سیلان حیض

سواتر باشد دو تخم رازیانه انیسون نانخواه تخم کرفس بزرالبنج هر یک یک اوقیه حب الآس دو مثقال افیون
دو درم باشراب سیحون ساخته تا نیم درم قرص سازند و بعد بشش ماه استعمال نمایند شربتی یکقرص قرص المغص جهت ا
دموی قذف خون لب صمغ عربی هر یک یکدرم کندر اقاقیا گلنار هر یک چار درم دار چینی نیم درم با عفیده تخم
نقدر درهمی قرص سازند شربتی یکقرص قرص تخم حماض جهت اسهال دموی تخم حماض گلسرخ هر یک پنج درم صمغ
عربی نشا طباشیر هر یک دو درم لعاب اسپغول قرص سازند شربتی یکمثقال قرص کهربا جهت اسهال خونی و زحیر دموی
جمیع اعضا مجرب کهربا تخم خرفه تخم حماض شاخ گاو کوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته گل ارمنی صمغ عربی نشاسته
تخم کشنیز بریان جلغوزه هر یک پنج درم ودع محرق جلنار سماق هر یک یک درم بزرالبنج لک مغسول طباشیر کثیرا نشاسته
زعفران افیون هر یک یکدرم شربتی یکمثقال با آب به جهت نفث الدم و با شراب خشخاش جهت قروح امعا کذا ذکر فی ا
نقلا عن نجیب الدین لیکن در نسخه قدیم صحیح قرابادین شیخ نجیب الدین که نزد این درویش هست اجزا و اوزان آن
چنین ملحوظ شده کهربا تخم خرفه لسبه صمغ عربی کشنیز هر یک پنج درم تخم حماض شاخ گوزن سوخته پوست بیضه سوخته گل مختوم
سویق گلنار سماق هر یک یک درم بزرالبنج سپید لک مغسول طباشیر کثیرا نشاسته هر یک دو درم صمغ مقل زعفران افیون هر یک
در کامل الصناعه نسخه مذکور چنین مسطور است مروارید کهربا تخم خرفه لسبه تخم حماض هر یک پنج درم خشخاش سپید بریان
کشنیز هر یک شش درم گل مختوم گل قریشی شاخ گاو کوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته صمغ بوداد سماق طباشیر هر یک
ودع محرق گلنار بزرالبنج لک مغسول کثیرا نشاسته هر یک دو درم صمغ زعفران افیون هر یک یکدرم نوع دیگر که اسهال
دموی و افراد حیض را و اسهال را باز دارد کهربا لسبه مروارید ناسفته ودع سوخته شاخ بز کوهی سوخته نشاسته مغسول
گلسرخ تخم خرفه کشنیز خشک سماق نشاسته بریان صمغ بریان گلنار هر یک پنج درم طباشیر اقاقیا عصاره لحیة التیس
دو درم آب لسان الحمل اقراص سازند شربتی دو درم با عصاره بادروج یا شراب مورد یا به نوع دیگر جهت
رود و بول الدم نافع است کهربا صمغ عربی هر یک پنج درم گلنار گل ارمنی عصاره لحیة التیس کثیرا تخم کندر
تخم خیار هر یک درم کندر افیون تخم کرفس طباشیر دم الاخوین هر یک یک درم اقراص کنند شربتی دو درم با رب
که خون رفتن از شکم باز دارد کهربا لسبه مروارید ناسفته تخم خرفه هر یک پنج درم شاخ بز کوهی سوخته پوست بیضه
سوخته کثیرا صمغ عربی هر یک درم کشنیز خشک بریان خشخاش سپید و سیاه هر یک شش درم ودع سوخته
هر یک دو درم کوفته بیخته بلعاب اقراص سازند شربتی یکمثقال و قوت این تا شش ... باسیف

نوع دیگر که اسهال دم و خون بواسیر و حیض را قطع کند تخم لسان الحمل طباشیر طین قبرسی طین مختوم هر یک
یکدرم کندر سفید کهربا صدف سوخته شب یمانی حجر الدم شاذنج مروارید ناسفته هر یک دو درم جفت بلوط یکدرم و نیم
عصاره لحیة التیس سه درم با رب انار و شراب آس و ریباس [illegible] سیب سرشته اقراص سازند و در حالت
خشکی نگاه دارند و قدر حاجت با آب بارتنگ یا سرکه یا برنج بیاشامند و حکیم علی در شرح قانون [illegible] درم شربت این قرص نوشته
و غذا هر کسی که مبتلا بنزف الدم بود دیدانیه و رمانیه حصرمیه است اگر مانعی نبود نوع دیگر که اسهال دموی و افراط خون
بواسیر و حیض را نافع است کهربا خشخاش سفید هر یک ده درم زعفران دو درم کوفته بیخته بلعاب اسبغول اقراص
سازند نوع دیگر که اسهال سوداوی و افراط خون بواسیر و بول الدم را نافع است کهربا صمغ عربی نشاسته کثیرا مقوم گل ارمنی
تخم خیار هر یک سه درم گلنار اقاقیا هر یک یک درم و نیم کوفته بیخته بلعاب اسبغول اقراص سازند شربتی دو درم تا سه درم تخم خرفه
نوع دیگر که اسهال دم و سیلان خون از هر موضع که باشد باز دارد کهربا لسان الحمل تخم خرفه بریان یک یک چهار درم کشنیز
خشک خشخاش سفید هر یک هشت درم عفص سوخته برنج شادنه مغسول گل ارمنی هر یک دو درم کوفته بیخته بعصاره بارتنگ
و گلاب اقراص سازند نوع دیگر که همین عمل دارد کهربا گلسرخ صمغ عربی هر یک یک درم پنج انجبار چهار درم گل ارمنی
بسد طباشیر رب السوس گلنار هر یک دو درم اقاقیا یک درم و نیم رب آس اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص شادنج
بهتر از اقراص کهربا است جهت اسهال قطع خون از جمیع اعضا و جهت نهار در کبد و تخفیف قروح و نفث الدم نافع است
سیدیست شادنه و دم الاخوین زر النبق هر یک یکدرم کثیرا بریان خشخاش سفید هر یک شش درم کهربا مرجان تخم خرفه
هر یک پنج درم گل مختوم شاخ گاو کوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کثیرا صمغ عربی هر یک سه درم شربتی یک مثقال و
مادینه قنطوریون محرق سه درم عوض گل مختوم گل ارمنی قرص شادنه که جهت اسهال مراری و دوبا و سیلان خون نافع
بزر قطونا طینی و جهت تب دق و سل و نهار و حمی و سرفه حار مجرب است شادنه مغسول کثیرا رب السوس صمغ عربی انجبار شاخ گاو کوهی
و ختمی بریان تخم خرفه کشنیز خشک خشخاش سفید نشاسته گلسرخ طباشیر گل ارمنی مغسول طین رومی طین قبرسی هر یک
اسرطان سوخته دو زر النبق زعفران افیون هر یک یکدرم بلعاب اسبغول اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص کلنار جهت
بال [illegible] رقیق اعم از آنکه دموی بود یا صفراوی گلنار زرنب هیل [illegible] کرنب هر یک سه درم افیون صمغ هر یک یک درم
تا دو درم قرص زرشک قرص گلنار نوع دیگر که اسهال دموی باز دارد گلنار گل ارمنی مسلم صمغ عربی هر یک یکدرم
[illegible] اقاقیا هر یک یکدرم کثیرا دو درم کوفته بیخته با آب گلنار اقراص کنند شربتی یک مثقال

قرص اومند که اسهال خون باز دارد ریوند چینی تخم کاسنی زرشک مقشر جلد بربر کوفته بیخته بصمغ عربی سرشته
اقراص سازند شربتی یکمثقال با لسان الحمل دهند و اگر تپ نباشد با دوغ ایمن تا بیند قرص رابع غذ نوع دیگر
که اسهال باز دارد و در امراض جگر را سود دهد در ادویه جگر ذکر شد قرص سماق مفید مفرط و اسهال تپ و عرق
علی اسهال باز دارد و نفس را قوت دهد و خواب آرد سماق توفل سعد هر یک جزو افیون نیم جزو ربع هریک نصف
بقدر یکدرم اقراص سازند شربتی نیم قرص تا یکقرص و یک نسخه در بحث معده گذشت قرص طباشیر قابض
جهه اسهال که با تپ و حدت و عطش و در بقدر آرد طباشیر سپید گلسرخ هر یک ده درم تخم حماض تخم
خرفه هر یک پنج درم گلنار دو درم صمغ عربی یکدرم و نیم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم مع ...
ساده یا آب سویق شعیر و اگر حبس شدید خواهند یک قیراط افیون در یک شربت وی اضافه نمایند نوع دیگر که حبس
اسهال کند با حرارت معده بشد قوی الاثر است مسمی است بقرص طباشیر افیونی طباشیر گلسرخ تخم گل
تخم خرفه تخم گل سیاه ملی هر یک یکدرم گلنار صندل افیون هر یک نیم درم تخم حماض نیم درم کافور دانگی شربتی
با آب سویق نوع دیگر که حبس اسهال کند و تسکین غلیان خون نماید و تهایی موی صفراوی را نفعدارد طباشیر چهار درم
تخم خرفه بریان ده درم گلسرخ هشت درم صندل سپید سوده صمغ عربی بریان کثیرا بریان نشاسته بریان هر یک
بلوط بریان رب السوس تخم حماض بریان زرشک مقشر هر یک دو درم گلنار اقاقیا هر یک یکدرم ادویه را به یک ...
با یکدیگر مخلوط نمایند بعده با آب بیه یا زرشک اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی یکمثقال ...
و غذا عدسی با ... خوردن بسیار آید ریوند چینی کهربا بسد هر یک یکدرم سماق پنج درم انجبار ... اضافه نمایند
نوع دیگر که اسهال ... باز دارد طباشیر ... صمغ عربی هر یک دو درم گلسرخ تخم حماض هر یک پنجدرم ...
اسپغول اقراص سازند شربتی یکمثقال نوع دیگر که اسهال ... صفراوی ... خون ... باز دارد ...
... مجرب ... طباشیر نشاسته صمغ عربی گلنار گلسرخ کثیرا ... هر یک یکدرم ...
افیون هر یک یکدرم تخم ... انجبار گل ارمنی ... هر یک ... درم ... تخم حماض ...
با آب ... اقراص سازند شربتی یکمثقال ... نوع دیگر ... بیند دو درم ...
طباشیر چهار درم گلسرخ هفت درم تخم حماض شش درم نشاسته صمغ عربی هر یک ... درم زعفران یکدرم ...
... یکمثقال ... نوع دیگر که ... بند کند ...

مقعد ابدا طباشیر سپید تخم حماض هر یک سه درم گلسرخ مقشر شش درم صمغ عربی کثیرا هر یک چهار درم کوفته بیخته بلعاب
اسپغول اقراص سازند شربتی یک مثقال این مسمی است بقرص طباشیر معتدل نوع دیگر قرص که شکم ببندد و خون باز دارد
و تشنگی نشاند و تبهای صفراوی را نفع دارد طباشیر سپید سماق زرشک منقی هر یک هفت درم گلسرخ یازده درم
صمغ عربی نشاسته تخم حماض گل ارمنی هر یک ده درم کوفته بیخته اقراص سازند **دیگر** که بعینه مثل طباشیر گلسرخ
سماق پاک کرده هر یک ده درم تخم حماض تخم خرفه گلنار هر یک پنج درم سک دو درم صمغ عربی گل ارمنی هر یک سه درم
شربتی دو درم با شربت به و در بعضی نسخها شاه بلوط ده درم اضافه شده **قرص** که مسمی است **بقرص طباشیر**
کافوری جهت اسهال قوی و نفث الدم و کرب و عطش و سیلان و خفقان گرم و حمیات حاده نفع دارد و ضعف جگر را دفع صاحب

شفاء الاسقام می‌نویسد هذا القرص مبارک نجح فی الاسهالات التی لم ینجع فیها سایر الادویه و عجز عنها الاطباء خصوصاً

اذا کان مع الاسهال تعفن و حرارة و قلما ینجع غیره و هو آخر الادویة یستعمل فی الاسهال المراری اذا لم ینجع غیره فهو ...
الکی ... طباشیر صمغ کثیرا اسفاناخ هر یک ده درم گلسرخ منزوع الاقماع ... شش درم تخم خیار
و تخم خرفه هر یک چهار درم کافور قیصوری یک درم زعفران نیم درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول اقراص بندند هر قرصی نیم درم
با لعاب ... دو درم شربتی یک قرص **قرص** معروف **بقرص طباشیر حماضی ممسک** که شکم ببندد و حدت
صفرا بشکند و حرارت زایل کند حب الآس زرشک بادام نشاسته بریان تخم حماض طباشیر صمغ عربی هر یک سه درم
گلسرخ ده درم زعفران نیم درم کوفته بیخته بگلاب ... اقراص سازند هر قرصی دو نیم درم **نوع دیگر** هم **بقرص**
طباشیر جلناری که جهت قطع اسهال صفراوی و دموی و منع تصاعد بخارات و تسکین عطش مجرب
طباشیر گل ارمنی صمغ عربی گلنار گلسرخ هر یک پنج درم گلسرخ منزوع تخم خرفه بریان هر یک ده درم نشاسته سه درم کثیرا دو درم
زعفران یک درم اقراص سازند مثل الرسم وقت استعمال بکوبند و در شربت صندل یا شربت مورد یا شربت به حل کنند و بکار برند
... طباشیر ... گذشت **قرص خشخاشی** که قطع خون شکم و ... اصناف صمغ عربی ... بریان کرده
تخم خرفه بریان هر یک چهار درم طباشیر تخم حماض هر یک ... حب الآس گلنار ... تخم ... ثلث ...
... سوخته ... هر یک ... درم ... کثیرا ... تخم ... یک درم ... بآب ...
اقراص سازند و در سایه خشک کنند ... صندل ... **قرص خشخاش** که جهت اسهال مراری صفراوی
و سحج ... دفع عفونت و تسکین حرارت ... مجرب ... گل ارمنی طباشیر صمغ عربی

نشاسته هر یک ربع درم دم الاخوین حبه خیسی سرخ مصطکی دو خرنوبه کافور حبه زعفران نصف حبه جلنار
ست قرص جهت خون شکم و زحیر و نفث الدم را نافع است گل مختوم گل ارمنی قرط طباشیر شب حب الآس
بلوط آرد کندر هر یک دو درم تخم حماض بریان صمغ عربی گلنار هر یک چهار درم نشاسته گلسرخ هر یک درم تخم خرفه
سماق مصطکی هر یک یکدرم اما زوفا زرد گرمانی در سرکه تر کرده بریان نمود هر یک نیم مثقال کوفته بیخته بلعاب اسبغول
اقراص سازند شربتی یک مثقال دیگر که جهت زحیر گرمی حرارت و با ریاح و تر و تقویت باشد سود دارد بذر البنج ابیض
تخم خشخاش هر یک پنجدرم نخود و نیم درم افیون یک درم تخم کرفس ده درم شربتی یک مثقال و بعضی زعفران دو درم شامل
کرده اند قرص که جهت زحیر مجرب اللاذری است و در رسائل کبیر نوشته اند برای عنه خلق کثیر را تحلیف حرف سپید بریان اسبغول
بریان اهیل بریان هر یک دو درم زیره کرمانی تخم کندنا تخم شبت تخم خشخاش ابیض افیون تخم کرفس بذر البنج هر یک
افیون یکدرم و نیم شربتی پنجدرم تا یکدرم آدم بزرگ را و طفل را از یک انگه قرص گل که جهت سحج و اسهال
خون مجرب گلسرخ تخم حماض بریان هر یک ده درم صمغ عربی کثیرا نشاسته بریان هر یک یکدرم و نیم طباشیر اسبغول
اقراص کنند شربتی یک مثقال با آب آس نوع دیگر که جهت نزف الدم و اسهال ذوبانی مجرب گلسرخ گل ارمنی
طباشیر شاه بلوط تخم حماض تقشیر صمغ بریان سرطانات سوخته جمله برابر کوفته بیخته با آب اقراص سازند و بدهند
قرص حب فواخانه و خون شکم بند کند تخم خرفه بریان بیخ انجبار صمغ عربی هر یک چهار درم ماز و یکدرم
خالص اقراص بندند قرص حب الآس اسهال شرقی بارد را حب الآس سماق آزاد زنج گل ارمنی نشاسته
بریان بلوط هر یک دو درم مثقل یکدرم پوست انار مازو هر یک پنجدرم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم
یا سیب نوع دیگر جهت اسهال با مرض حب الآس شش درم پرسیاوشان مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خرپزه و شیر
پنجدرم رب السوس صمغ عربی هر یک یکدرم و نیم اقراص سازند شربتی سه درم قرص کهربا جهت اسهال مزمن
دفع الدم مجرب است بزر اصفهانی شادنه مغسول دم الاخوین هر یک سه درم گلنار مازو هر یک دو درم شاخ گوزن
سوخته اقاقیا هر یک یکدرم لادن زعفران هر یک نیم درم پرسیاوشان یکدرم و نیم کوفته بیخته با آب بارهنگ اقراص
بندند شربتی دو درم و در نسخه کهربا سه درم و طباشیر دو درم افزوده اند قرص انجبار اسهال مزمن را و اخراج حیض
الدم را نافع است بیخ انجبار چهار درم گلسرخ صمغ عربی کهربا تخم خرفه هر یک دو درم گلنار نشاسته گل ارمنی لسان الحمل بذر البنج
هر یک سه درم اقاقیا یکدرم و نیم کوفته بیخته با آب مورد اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص خرنوب اسهال مزمن

نونوب ماز و کرم زود و گلنار هر یک ... و افیون صمغ عربی هر یک نیم جزو اقراص کنند شربتی دو درم به رب به
[illegible] جوارش معروف است و جهت قولنج ریحی و کسر ریاح احشا قبایت نافع و دوام استعمال او در دفع قولنج
دوری مجرب بود در جوارشات مذکور گذشت کما در دفع قولنج و تسکین وجع شدید او و تحلیل ریاح امعاء و دیگر
اعضا مجرب است از طب بود خواه با لبن در بحث معده و در حرف الدال ادویه اسهالیه کما ذکره مجربه گفته
جهت قروح امعاء و مغص نافع است معجون فلاسفه جهت قولنج بلغمی و ریحی مفید و این دو در بحث [illegible] گفته شد معجون
انجوا ... گرم شکم ... باد ... معجون بزوری ... احشا تحلیل ... معجون دهمج ... معجون کاسر
الریاح جهت قولنج و اوجاع ریحی مجرب است معجون ابهل جهت ... شکم و نفخ احشا نافع ... در بحث معده ذکر
معجون حب الغار جهت قولنج ریحی و مغص و تمدد شکم و وجع اضلاع مفید است و در بحث ... گذشت معجون
تربد قولنج ... بلغم دفع کند ... زائل کند تربد ... شکر سرخ هر یک صد مثقال سقمونیا ده درم
تا ... زنجبیل ... فلفل ... فلفل هر یک پنج درم عسل ... قدر حاجت شربتی دو درم دیگر
... طبع نرم کند و اصحاب قولنج ... اسود ... تربد ... ده درم زنجبیل دو درم قند سفید دوازده درم شربتی یک ملعقه
... دیگر که همین عمل دارد تربد ... مقشر شکر سلیمانی یعنی شکر سفید بالسویه شربتی پنج درم دیگر که ...
ربع ... باشد ... تربد ... ده درم زنجبیل ... نیم ...
... گلنگبین ... درم ... شربت ... اسهال بلغم و صفرا کند تربد ... درم سقمونیا پنج درم ...
هر یک ... دو درم ... مقشر مغز بادام هر یک ... درم زعفران ... دانگ عسل قدر ... شربتی از پنج درم تا شش درم
با آب ... معجون ... فلفل دار فلفل زنجبیل ... آب ... ده درم ...
درم عسل ... شربتی یک مثقال معجون خیار شنبر قولنج ... زائل کند و جمیع علل صفرا ...
فلوس خیار شنبر قند عسل هر یک صد درم بنفشه ... هر یک چهل درم ... درم ... سقمونیا ... پنج درم
رب السوس ... سقمونیا یازده درم روغن بادام ... روغن گل چهل درم ... معروف معجون ... شربتی ... درم
و در نسخه ... چهل درم و بنفشه ... درم و در نسخه بنفشه ... سقمونیا ده درم معجون ... قولنج ...
... فلفل دار فلفل زنجبیل ... مقشر ... یک مثقال ... معجون ...
... سقمونیا هر یک ... مثقال ... عسل ... شربتی دو درم معجون ... که همین خاصیت دارد ...

چند درم ترنجبین هم از آن نسخ حب ... بر یک سه درم ... عسل ... شربتی شده درم تا چهار مثقال **معجون**
ثمری قولنج ... بنابر ... درم ... که ... مقدار درم ... سه درم ... عسل ... برگ
بت درم سقمونیا دو درم ... مر ... سرکه ... رخبا ... ترنجبین ... مثقال ...
شربتی ... درم تا چهار درم ... **معجون سکبینج** قولنج ... انجیر ...
برگ ... سقمونیا ... درم ... بادام ... سکبینج با ... عسل ... کنند ... بکار ... یک ...
شربتی ... مثقال **معجون حب النیل** ... حب النیل ... مثقال نمک ... سپید ...
... سه ... یک مثقال ... شکر سپید برگ ... درم ... شربتی ...
شده درم تا ... درم ... مثقال **معجون سقمونیا** قولنج ... سپید ...
سقمونیا درم برگ دو درم مصطکی رب السوس ... درم ... ترنجبین ... نیم درم ...
برگ ... درم شربتی چهار مثقال تا ده درم **نوع دیگر** ... جلیدم ... السوس ... سقمونیا ... دو درم ...
دو درم ... برگ ... زعفران دو درم ... عسل برگ ... شربتی چهار درم قولنج **دیگر** ...
سی درم ... سقمونیا ... درم ... زعفران دو درم ... عسل ...
صد درم شربتی ... چهار ... درم **معجون مسهل مرکب محمد بن زکریا** ... فلفل ...
... مصطکی ... فلفل ... فلفل ... برگ ... نمک ... بگیرند ... درم ...
... حب ... به ... شربت ... **نوع دیگر** ... است ...
... ترنجبین ... برگ ... سقمونیا ... **معجون سقمونیا** قولنج ...
... درم ... سقمونیا ... درم ... مصطکی رب السوس ... بر یک ... درم ... مسحوق ...
سیب ... شیرین ... سپید ... با ... قوام ...
... مصطکی ... است **معجون برنگی** حب القرع ... **معجون ایارج** ...
... جمیع ... عسل ... برگ ... زعفران ... سپید ...
... عسل ... شربتی ... درم **معجون قرطم** ... صحت ...

مغز تخم لبوبی خشک کرده مغز بادام مقشر هر یک هشت درم ایرسا یکدرم عسل مصفّی بقدر کفایت دیگر که جهت قولنج بغایت
عجیب و عظیم الفعل است مغز تخم بنجاه ده درم ترنجبین ده درم قند سفید برابر همه شربتی بقدر یکدرم دیگر که قولنج را در مفاصل
باید دانافع است مغز تخم کدو و مغز انجیر زند و تنجیر را بانجیر را اول نرم بکوبند پس مغز لب تخم کدو سفوف سازند در صباح
و زن یک مثقال بخورند دیگر که امعاء را از اثقال بلغم غلیظ پاک کند مغز خشک کرده یکرطل مغز خیار شنبر دو درم انجیر زرد یکرطل
انجیر را مطبوخ سازند چون غلیظ شود ادویه دیگر را بآن بسرشند شربتی بقدر جوز عظیم دیگر که جهت تلیین طبع نافع و زنانرا
مرقوم شده لب تخم کجیزه و انجیر خشک که هر یک شربتی بقدر جوز معجون عود و ملین که با آنکه طبع را نرم میکند معده
و امعاء را قوت میدهد و از مؤلفات شیخ بو علی است جهت اسهال بلغم عود خام هفت مثقال سنبل الطیب و مصطکی و زعفران و فلفل
سیاه و زرنباد و زنجبیل خشک هر یک پنج مثقال سعد و زرنباد و قرنفل هر یک سه مثقال الاجر و دو دانگ کافور یک دانگ
تربد مصوف چهار ده مثقال نمک یک مثقال عسل و قند سفید با صفیه سه چند یا دو چند همه و اگر عنبر و مشک هر یک نیم دانگ و
هلیله کابلی شش مثقال محموده مشوی دو مثقال اضافه کنند بهتر باشد معجون شیخ الرئیس و معجون سفرجلی مسهل
در حرف الحاء بحث زر و کرچوار شات گفته شد معجون اسطوخودوس جهت قولنج و درد اسم نافع در حرف سعده
در حرف الالف گذشت معجون سنا از تحفه جهت قولنج بغایت نافع است و اخلاط سوداوی را بیرون میکند
بعد از نضج مفید است امراض جامع است سنای مکی بنفشه هر یک سی مثقال گلسرخ بسفایج ترشانده محموده مشوی بالسوس
هر یک پنج مثقال هلیله سیاه پوست هلیله کابلی بر دغن بادام تخم کاسنی هر یک بیست مثقال عسل و چند وزن ادویه عسل را
تخت تابی کرده آن سنا و گلسرخ و بنفشه و هلیله سیاه هر یک ده مثقال هلیله کابلی بیست مثقال جوشانیده دو باشند
نقوع کرده ادویه کوفته بیخته در آن بسرشند شربتی پنج مثقال دیگر نسخه که مسهل صفرا و بلغم و بود و جهت قولنج و نقرس را
نافع است و سرفه و ضیق النفس را سود دهد برگ سنای مکی پنجاه درم تربد سفید تراشیده گل غافث با گلسرخ هر یک ده درم
سورنجان گل بنفشه خشک گل نیلوفر هر یک ده درم ترنجبین خراسانی سی درم شیر خشت اصیل بیست درم قند سفید عسل
صاف هر یک پنجاه درم تربد را بروغن بادام چرب کنند و ادویه کوفته بیخته ترنجبین و قند بکلاب صاف کرده بانگ و عسل سرشند
شربت سه درم تا هفت درم بهار بخورند دیگر از سدیدی جهت قولنج بکار میبرند و درد اسافل و برگ سنای مکی سه درم ترنجبین یک
کف سنمکی یک کف گل سرخ شیرخشت سی درم بنفشه نیلوفر زنادیه بکر بیه گلسرخ بادنجان یکدرم هر یکده درم ترنجبین شکر طبرزد شیرخشت صاف آب و در آن حل کرده شوند
و صاف نمایند شکر تغن کرده در آن صاف ساز و تقوم کرده ادویه کوفته بیخته بآن بسرشند شربتی

پنجمثقال سقمونیا یک مثقال و اگر شیر سپید نیم رطل نیز آمیزند بهتر است فائده اگر گویند صاحب تحفة المؤمنین گفته
که در بعضی سالها شیخ بوعلی گفته که شیر خشت با وجود آنکه مسهل است قولنج را ضرر دارد پس عدم استعمال او نزد
اصحاب تست گوئیم که شیخ در قانون در بحث قولنج مکرر امر باستعمال شیرخشت کرده پس نقل صاحب تحفه از ریان
غیر معلوم معتبر باشد و بر تقدیر صحت محمول بانفراد خواهد بود چه در صورت ترکیب با ادویه مضاد منفردات از آن بیگردد
سفوف جهت حیات و حب القرع مجرب است ترمس پنج کابلی مقشر هر یک یکدرم ترید مقل هر یک دو درم ادویه را کوفته
با عسل بسرشند شربتی یک شربت است و باید که قبل از تناول این دوا یکساعت شیر تازه دوشیده بنوشند قدر دوا وقیه
از دو سه روز پرهیز نمایند معجون منقول از تذکره جهت اسهال جمیع اخلاط حاره و محرقه و مواد جذام و حمیات مجرب است
مزیل عطش آلو بخارا تمر هندی هر یک نیم رطل عناب سپستان مویز منقی هر یک سی مثقال هلیله زرد تخم کشوث تخم
بنفشه هر یک پانزده مثقال گل سرخ ده مثقال تخم خطمی تخم خبازی رازیانه صندل زرد هر یک چهار مثقال جمله را
در آب پخته صاف نمایند و باسی مثقال ترنجبین و بوزن ادویه شکر بقوام آرند و طباشیر و کتیرا و صمغ عربی و سقمونیا
و نشاسته هر یک پنجمثقال اضافه کنند و اگر خواهند اسهال قویتر شود ترنجبین بوزن ادویه کنند و سقمونیا هفت مثقال
شربتی از پنج تا هفت مثقال فائده در شفاء الاسقام در بحث معاجین بعد بیان معجون نور گفته دعاة

الاطباء فی استعمال المعاجین المسهلة وسائر المسهلات انهم اذا استعملوا مرة یوخرونها ایاما بقدر عدد
مجالس المسهل مثلا ان عمل الدواء ثلثة مجالس اخروا استعمالها ایاما الا ان یکون الضرورة داعیة فتعجیل
والقوة محتملة او لا تاخیر فیستعجلون او یوخرون حسب ذلک معجون مسبعه که خلفه کهنه و زحیر که با تب و حرارت
نباشد و باد ریاح سوددیه مجرب است سبعه سائله جندبیدستر افیون اسارون بزرالبنج سیاه مر کندر جمله برابر با عسل
قدر سرشتن ادویه شربتی تا ده درم و چون افیون دارد غیر افیونی را انتخاب نیم درم کافیست بعد تجوید ایام
افزودن معجون قوقنیج جهت اسهال رقیق مائی و ضعف جگر نافع است قوقنیج خشک برگ سداب بلفل
انخواه کرویا کاشم زنجبیل دارچینی دار فلفل بالسویه بعسل بسرشند معجون مختصر جهت رقت الامعاء نخواه
کندر گلنار پوست بیرون پسته بالسویه بکوبند و با مویز که تخم بدر کرده باشد بسرشند شربتی مثل جوزه
معجون کمنی ملین طبع که از سده معده باز دارد و شهوت طعام باز آرد نفخ را زائل کند کمون درم نیم انیسون
شونیز نانخواه فودنه کاشم سنبل هر یک نیم درم گلنار ده درم ادویه باریک سایند

در عسل آمیخته شربتی سه درم **معجون خبث** جهت زلق الامعاء و اسهال مزمن و زحیر و جهت دیدان سنبل زرنبج
میعه سائله دارچینی بلیله سفید زنجبیل بازرد هریک ده درم بادآورد قسط تلخ هریک پنج درم زعفران سه درم با عسل سه چندان
آمیخته **معجون سفرجلی قابض** به پاک کرده یک من کندر نیم من فلفل دارفلفل زنجبیل هریک پنج مثقال سنبل و اقاقیا
سنبل قرنفل دارچینی زعفران هریک هفت مثقال به پاک کرده از پوست و دانه مهرا بپزند و از غربال بیرون آرند
و با عسل مقوم آمیخته شربتی چهار مثقال **معجون اسود** زحیر و اسهال کهنه را نافع افیون بنج بیخ میعه
بذرالبنج زعفران آس ساداوران تخم کرفس بلیله انیسون سنبل گل ارمنی مساوی کوفته بیخته با سه چندان عسل معجون سازند
شربتی یک درم با آب مورد یا آب به **معجون اختلاف** اسهال کهنه را نافع است و در زحیر نافع بنج شیاف افیون جند بیدستر
میعه سائله بذرالبنج زعفران مر ساداوران تخم کرفس بلیله انیسون سنبل گل ارمنی گلنار مساوی کوفته بیخته با سه چندان عسل
سرشته شربتی یک درم با رب به یا رب مورد یا رب سماق **معجون فواکه** اسهال صفراوی را بردارد و معده و جگر را قوت
دهد سفرجل پاک کرده تفاح ترش پاک کرده هریک نیم من امرود پاک کرده ده استار جمله را با [illegible] آب سماق
بپزند پس در هاون چوبین بکوبند تا چون مرهم شود پس قند سفید نیم من با آب کرده در پاتیله بطبخ آورند تا که مانده باشد
بجوشانند و کف بردارند و بعد [illegible] نرم زنند تا قوام گیرد [illegible] تخم حماض
هریک یک اوقیه عصاره زرشک دو اوقیه نرم ساخته در آن بسرشند شربتی از سه درم تا پنج درم با آب سرد **معجون**
خبث الحدید قابض شکم است در بحث معده گذشت **ماء العسل** جهت کسی که معتاد به قولنج بود نقوع آن [illegible]
اوراق السکر به سقمونیا در هر دو داروی مسهل گذشت **ماء البزور** رطوبت و اخلاط غلیظه تحلیل کند از معده و امعاء قولنج
بلغمی را [illegible] در مطبوخات بحث معده گذشت **ماء الجبن** بهترین مسهلات است و در بحث سر گذشت مطبوخ مسهله
در بحث سر گذشت و در معده نیز **مطبوخ دارشیشعان** جهت رفع درد امعاء مجرب است و در بحث معده گذشت
مرق که طبیعت نرم کند و قولنج را [illegible] خروس پیر را [illegible] که مانده شود پس فربه کنند [illegible] و صالح خروس ساخته
نیم پخته اگر بسفایج چهار مثقال [illegible] بریان ساخته اسهال خلط [illegible] بسفایج
طبع نرم کند آب شیرین یک قسط با روغن بادام یک اوقیه نمک [illegible] قدری نمکی بهم
زنند و بجوشانند کف بردارند پس [illegible] یک اوقیه با یک ساخته در آن بنوشند و صاحب فلاسفی این ترکیب
را مرق خوانده با آنکه گوشت ندارد پس اطلاق مرق بر شوربای بی گوشت خفیف باشد

و در شوربای دیگر مجاز مربای هلیله ملین طبع و مقوی امعا و کثیر المنافع است و مربای آمله تا هم مقام
هلیله است در حبس خون بواسیر نافع و مربای ریوج جهت قولنج ریحی و وجع معده و درد و معده مفید مربای سیر جهت تحلیل
ریاح و ازاله رطوبات سودمند و انچه در ادویه مفرده ذکر شد مربای به و امعا را قوت دهد و اسهال بندکند
مربای زنجبیل قولنج ریحی و بادها امعا را نافع است مربای گردگان نیز مربای امرود و مربای اترج جهت تقویت
احشا و تحلیل ریاح مفید و انها در بحث معده ذکر شده تقوعجار مسهله در بحث گذشت معدله بود

باب یازدهم در ادویه گرده و مثانه هرگاه بسبب این دو عضو ورم گرم بود با خربزه و سقلطه مشد یا قرحه
و جرب بود یا بسبب غلبه خون علتی دیگر در انها افتاده باشد فصد باسلیق کنند و بجب باده تنقیه و تعدیل کنند
و دیکر این امراض سود دارد و مدر بول الدم حجامت کعب نفع تمام بخشد و اشتار تناول غذا و شرب آب
مانع حدوث سنگ است و حبس بول باعث حدوث آن و عقب جماع بول کردن محدث سلسل البول است
است جماع طویل و جماع بی انزال مورث آفات مجاری بول است و شرب آب کنار چشمه معدن آهن برد
درد آهن تاب یعنی آهن گرم کرده سرد نموده باشند مقوی مثانه است و کذا تناول طعامی که در دیگهای آهنی
بود و مضرترین چیزها مثانه استعمال حموضات است اثاناسیا جهت اوجاع گرده و مثانه نافع است
جگر گذشت اطریفل کبیر مقوی مثانه است و ذکر نسخها او در ادویه معده ذکر شد و یک نسخه در
جهة علل کلیه و مثانه نافعست در ادویه جگر گفته شد امرد وسیا مدر بول است و منقی سنگ گرده
در بحث جگر گذشت ابزن که عسر البول عقب بول الدم و بول الدم بهم آید دفع کند با بونه شبت
اطراف الکرنب رطبه و ذرق الحمام بجوشانند و در آب آن بنشانند و مدر بول در جوشان وقت
و ثفل ادویه بر عانه ضماد نمایند تا مده و خون که در مثانه بسته موجب عسر شده بگدازد و بول بکشاید
که سنگ گرده و مثانه را نافعست برگ کرنب برنجاسف رطبه قیصوم و ذرق الحمام و خسک
نمایند و مفتتات نیز بجوشانند و بدان که استعمال ابزن در توسیع مجاری و تحلیل ریاح نعم المدد است
در مثانه وقت حاجت بدان کوتاهی ننمایند و اگر ادویه دیگر موجود نباشد آب گرم فقط کافی است جهة ابزن
مفتت حصاة مثانه و مدر بول محتبس بعد رمل است و در بحث سر گذشت بخور که جهة گشادن بول بسته
کنجد پوست موی گربه سرگین گربه بر آتش بسوزند که دود آن به بینی رسد بنادق البزور

در عسر البول نافع است مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیار پنجدرم مغز تخم کدو بزر البنج سپید تخم خرفه تخم خطمی مغز بادام
مقشر کتیرا از هر یک سه درم رب السوس تخم خشخاش سپید گل ارمنی تخم کرفس هریک دو درم ادویه نرم کوفته بنادق بسازند بلعاب بهیدانه
یا با آب ریزند قدر یکدرم شیاف شرتی شبه بنادق با شربت خشخاش یا شربت بنفشه دیگر بنفشه یا خشخاش یا برادوا با آب
بسایند و به نبات شیرین کرده بنادق همراه آن بدهند در دیگر کتیرا خشک در آب گلاب شب تر نمایند و صباح
صاف کرده بشربت بنفشه یا نبات شیرین نمایند و بنادق همراه او بدهند در تسکین وجع و حرقت فائده تمام دارد و در این شیاف
کاکنج پنجدرم و طباشیر سه درم و در بعض نسخه تخم ورده در بیع اصل ینا نوع دیگر که گرده و مثانه پاک کند و ادرار بول کند گرفته
بلمثانه اسارون قطر اسالیون انیسون تخم کرفس حب بلسان هر یک چهار درم فو رومی هر یک شش درم دو هفت درم
مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیار بن بلما صمغ ده درم کتیرا دو درم شربتی دو درم با آب ترب یا آب کرفس یا بیخ کولب
سیاه نوع دیگر که ادرار بول کند بقوت و سنگ جگر گرده و مثانه بیرون آرد تخم کرفس مو و قو نود الصبع فطراسالیون اصل
اسارون انخواه سنبل تخم بادیان منغرا بادام تلخ قسط هر یک بست درم مغز تخم خربزه ده درم فرازیج کسروی بنود نا
درد و گرده باشد یکدرم اشق شش درم اشق را در شراب حل کنند ادویه بران بسرشند و بنادق بسازند شربتی یک درم
و این جهت حصر البول که در دمی انتفاخ عانه و وجع و ثقل در بطن و حرارت در معده در مزاج نبود سود دارد و تب بلغمی و
استسقا لحمی مفید است و احتباس البول که حبس مطلق البول است و عسر بعض آنکه حبس مطلق نباشد لیکن بدشواری برآید
نوع دیگر جهت عسر البول که سببش جمود خون یا ریم بود در مثانه و نشان آن حدوث عسر است عقب بول الدم و بول
المده قرد مانا قوه الصبع ابهل اشق حلتیت بالسویه اشق را در سرکه حل کنند و دیگر اجزا کوفته بخته با آن بسرشند و بنادق
سازند هر بندقه درمی و در دیگر روز چهار مرتبه هر مرتبه یک بندقه بطبیخ بزور یا آب کرفس بنوشند یا طبیخ اصول
داده به ادرار بول و شرب دوا باید که چنین جلوس در بعض بزر آب زیران مستطیل بشستند تا بیک عمل کند و در نسخه قردمانا و در وجع
است و در عسر البول مذکور سکنجبین ترش متواتر نوشیدن نفع دارد و در عسر البول مذکور اگر حب البلسان دو درم کوفته بیخته
با گرم با سکنجبین ترش یا سکنجبین عنصلی یا سرکه تیز نوشند بالاتفاق مفید نفع دهد و در بیمار متقال با شیشه دقیقه آب کرفس
با سکنجبین یا آب ترب و بیخ عملدار دیگر نوع دیگر که حرقت بول را دور کند مغز تخم خیار مغز تخم کدو مغز تخم خرفه تخم خشخاش
سپید هر یک ده درم نشاسته کتیرا رب السوس هر یک سه درم مغز تخم خربزه سی درم بزر البنج سپید دو درم بنادق سازند
درمی یک بندق نوع دیگر که حرقت بول را زائل کند مغز تخم خربزه مغز تخم خیار تخم کدو هر یک بست درم تخم ...

هر یک ده درم افیون سه درم تخم کرفس تخم نباتی ساز ... بندد قدر یک درم ... یکدرم کرده
الات بول قبل از ظهور نفع ترتج ربنه تخم خیارین تخم کدو تخم خرفه تخم کاسنی تخم خطمی اصل ...
مجموع بزر ... سنبل جمبا ... نباتی ساز تری شده ... کرده درم گرده باید ...
یا آب کرده ... آب ... بندد نفع تام دارد جوارش جبه درج گرده و مثانه نافع ...
ترشت **تریاق فاروق** در درد گرده و مثانه را سود دارد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و تخم بدی ...
گذشت **شاذریطوس** درد گرده را نافع ... و سنگ گرده و مثانه بریزاند و در بحث ... ذکر شد **جوارش جالینوس**
سنگ گرده و مثانه را نافع است و بسیاری برای آنکه از سردی مثانه بود سود دارد و در بحث ... ذکر یافت **جوارش مرتقا**
عسر البول بکشاید و درد ... ذکر شد **جوارش بزوری** جهت بسیاری ... مع ... مقوی ...
آن در باب معده ذکر یافت **جوارش دارچینی** ضعف گرده و مثانه را نافع است در بحث معده ذکر شد **حب**
مفتت الحصاة که در ریزانیدن سنگ عجیب الاثر است ... حب بلسان تخم ...
بیخ کبر پوست بیخ ... چهار ... حب البان ... سنبل ...
اسارون ... بیخ ... مقل ... جیلان ... حل نمایند ادویه باریک ساخته ...
حب کنند چنانچه حب بسته شود پس ... یکدرم با طبیخ ... و اگر خاکستر ... درم ...
مضاف سازند نیک حل کنند **دیگر** که سنگ مثانه را بریزاند ... یکدرم حب البلسان ...
چهار درم ... شراب ... بقدر نخود ... بر ... حب ...
... در سیلان ... آید **حقنه** که در صلب گرده و مثانه ... تحلیل باید ...
کنند خطمی ... ضماد کنند ... مرهم ... ساخته حقنه نمایند **دیگر** ...
... کنند **حقنه** که جهت ... الات بول نافع است ... آیند ... اکلیل الملک ...
تخم کتان ... مقوی ... خطمی ... عناب ... هر یک کفی ...
خطمی را ... طبیخ سازند ... آب ... پس ... کنند ...
... درم ... اضافه نمایند ... حل سازند حقنه کنند **حقنه** که جهت ... گرده و مثانه
نافع است روغن بادام ... جنبه ... هر یک ... نیم اوقیه ... کرکم ...

مانند باشند شقت درم بهم آمیخته سه روز متوالی حقنه کنند حقنه که بمن علاء رسول ... الاورام
روغن بادام، روغن گرده‌گان، روغن حب البطم هر یک نیم درم روغن زیتون یک درم آب ...
تا بنصف رسد و در قبل و در عقب احتیاج حقنه کنند هر گاه برود غالب باشد روغن ... مانند نماید
دوا الکبریت سنگ گرده ومثانه بریزاند و مسیر بول بگشاید و در بحث ... گذشت دوا الملک ...
دوا الکلم کبیر و صغیر جهت اخراج سنگ گرده ومثانه نافع است و در بحث ... گذشت فی ذاتی
علاوه بر بول بفرمایند که مدتی ... بول ناک ... بید دو ماده را که قریب تحجر بود و در صدد تکون حصاة باشد اندر گرده ومثانه
بیرون آرد ... مع ذلک ... حرارت ... حدیث کند منه تخم خربزه ... درم تخم کرفس ... قویر ...
علاوه بر تنقیه جهت حصاة دو مثقال پیش از غذا ... یک مثقال بعد غذا ... ده ساعت دیگر که ادرار بول کند تخم
خربزه چهار درم شکر ... سفوف کنند یک ... دوا مفتت حصاة که در جوارح ... در جا ... حدت ...
حرارت استعمال توان کرد تخم خربزه تخم خیار ... تخم کاسنی بالسویه کوفته بیخته شربتی دو مثقال با ... سکنجبین
دیگر که ... و ... ظاهر ... مغز بادام تلخ دو مثقال و نیم ... یک ... بخورند دیگر که مفتت
حصاة رمل مثانه و مخرج بول غلیظ است تخم خربزه یک جزو تخم کرفس نصف جزو حب القلت حب العصفور پوست بیخ کبر
هر یک ربع جزو شربتی دو مثقال دیگر که ... پوست بیخ کبر حب القلت حب ... اسارون ...
حب المحلب ... بالسویه شربتی دو درم مع ... آب ... دیگر که ... مسطور ...
... حب ... هر یک ... پوست کبر ... اصل ... هر یک نصف جزو
شربتی یک مثقال مع طبیخ ... وقت صبح و نیم مثقال وقت شب بهمان طبیخ دیگر که در تفتیت حصاة عجیب
فعل است ... خاکستر ... حجر الیهود و حجر الاسفنج هر یک دو دانگ ...
... بالعسل ... دوائی که ادرار بول کند تخم بادیان ... هر یک ... درم ... تخم خیار ...
... هر یک ... درم ... بسایند ... نمایند ... ساخته بخورند دوائی که ...
... بادیان تخم کرفس هر یک دو مثقال ... نیم ... تخم خربزه ... مثقال با طبیخ
... کرده ... ساخته بخورند دوائی که ... نافع است انیسون
تخم کرفس هر یک ... درم قند سپید چهار درم همه را کوفته بیخته ... نیم ... شیره ... تخم

بر یک ده درم افیون سوده درم تخم کرفس یکدرم نبات دق ساز و در نبید قدر یکدرم قرص یک بندق و دیگر کرد
آلات بول قبل از ظهور نضج و نضج دهند شش تخم خیارین تخم کدو تخم خرفه تخم کاسنی تخم خطمی اصل السوس بخاری تخم بادرنگ
جمله برابر گیرند و نبات سپید هم وزن همه کوبند و نبات دق ساز و شربتی سه درم به ترتیب کنند و درم گرم کرده باید که با عرق آب
یا آب کدو پخته یا آب خربزه دهند که نفع تمام دارد پخته **جوشش** جهت وجع گرده و مثانه نافع در بول ازاند
گذشت **تریاق فاروق** در درد گرده و مثانه را سود دارد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و تجربه بودی باز دیگر
گذشت **شاذنج دیطوس** درد گرده را نقصان دارد و سنگ گرده و مثانه بریزد و در بحث سرد ذکر شد **جوارش جالینوس**
سنگ گرده و مثانه را نافع است و بسیار بول آرد کاذ سردی مثانه سود مند و در بحث سرد ذکر یافت **جوارش**
عسر بول بگشاید و درد و درد سماک ذکر شد **جوارش نرکسی** جهت بسیاری بول نافع مع ذلک مقوی باه است
آن در باب معده ذکر یافته **جوارش دار چینی** ضعف گرده و مثانه را نافع است و در بحث معده ذکر شد **حب**
مفتت الحصاة که در ریزانیدن سنگ عجیب الاثر است نسخه حب بلسان تخم ترب تخم
بیخ کبر پوست بیخ بادیان جاوشیر ... بادام حب الغار اذخر سعد سنبل سلیخه ... حل زراوند حب
اسارون قردمانا ... سیسالیوس فلفل ... جمله ... حل نمایند ... با
چوب گشنید چنانچه حب بسته شود پس حب ها بندد و ... یکدرم با طبیخ ... و دیگر خاکستر ... درم دانگی
مضاف سازند ... عمل کند **دیگر** که سنگ مثانه را بریزاند ... هر یک یکدرم حب البلسان ... درم
چهار درم ... شراب ... بحر جمام و ... آب
... **حقنه** که در ورم صلب کلیه و مثانه ... اکلیل الملک
گندم خطمی ... کنند در روغن سوسن ... حقنه نمایند **دیگر** ... تخم کتان
... حقنه کنند **حقنه** که جهت ... آلات بول نافع است ... اکلیل الملک ...
تخم کتان خشک ... خطمی سپستان عناب ... هر یک ...
خطمی را ... بطبیخ سازند تا بقوام ... شیر ... کنند ...
... **حقنه** که جهت درد کلیه و مثانه
نافع است روغن بادام روغن ... اکلیل ... گندم ...

بالوشش بنوشند بیان ادویه مفرده که صبر بول کشاید و مدر بول باید حب مرغ [illegible] تخم خطمی [illegible]
آب او نوشیدن و تخم او [illegible] جا خوردن [illegible] نوشیدن خشک خوردن [illegible] و ضماد
کردن جو [illegible] انگور [illegible] بر سبیل [illegible] خوردن با جرم او خورده شود [illegible] و عصاره او خوردن [illegible]
خوردن و روغن او خوردن و حقنه کردن زنبیل مغز تخم کدو خوردن شیر نوشیدن [illegible] کردن [illegible]
[illegible] خوردن زعفران [illegible] در احلیل نهادن خرده [illegible] آب او [illegible] کردن [illegible]
[illegible] طبیخ [illegible] نوشیدن [illegible] ساییده نوشیدن [illegible] طلا [illegible] خوردن [illegible]
در احلیل نهادن [illegible] در احلیل [illegible] حرکت کند [illegible] ساییده بر ناف طلا کردن شود [illegible]
بر مثانه نهادن و قدری [illegible] با [illegible] و زنانی [illegible] سقی [illegible] ادویه که نوشته شد هر کدام مناسب
حال و طبع بود باید داد دوائی که تقطیر بول با حرقت [illegible] هر یک [illegible] درم حب [illegible]
خولنجان [illegible] هر یک چند درم کوفته بیخته سه درم بخورند ذکر ادویه [illegible] دوائی که سنگ گرده و مثانه [illegible]
[illegible] باریک بسایند و [illegible] تازه [illegible] دیگر که [illegible]
[illegible] سه درم باد [illegible] ده درم هر دو را [illegible] در چهار پیاله آب [illegible]
[illegible] درم [illegible] دو درم [illegible] بیخته [illegible] نمایند دیگر که سنگ را [illegible]
[illegible] کوفته [illegible] سه [illegible] تولہ از آب [illegible] باشند [illegible] دیگر که سنگ [illegible]
[illegible] شکر سرخ خالص [illegible] باشد قدر [illegible] کسی [illegible] شود [illegible]
[illegible] خام [illegible] باید [illegible] سه روز [illegible] دیگر که سنگ را [illegible]
[illegible] قدر حاجت بگیرند و در آب بپزند [illegible] گرده یا مثانه [illegible]
[illegible] بول [illegible] دیگر که [illegible] سنگ [illegible] مجرب [illegible]
[illegible] بگیرند [illegible] شکر [illegible] بخورند با آب [illegible]
[illegible] خلافی [illegible] دوائی که سنگ [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] گل [illegible] خار خسک [illegible]
[illegible] چهارم حصه باز [illegible] پیاله [illegible] گل [illegible] شود [illegible]

بان سرشته سازند و قدر نیم دام یا کم از آن با و حسب حال مریض هر چند سوزاک از هر قسم که باشد در دو سه روز خلاص کند دیگر
که جهت سوزاک و سیلان منی از تقصیر نقص دارد و تر نقل عاقرقرحا گوکهرو کافور چینی گوگل افیون خالص هر یک دو ماشه
ماشه نیم کوفته بیخته بسرشته حب بسته بندند که حب بقدر نخود باشد و باقی را تا چهار ده روز بخورند یکی صبح و یکی شام و شبها
آب بنوشند و غذا نان گندم بی نمک با روغن و شیر سازند دوائی که سوزاک کهنه را نفع دهد کبابه بخورند هر یک
فلفل گرد سرشته یکدام هر دو با ریگ آسیا نیند و همچندان نبات آمیخته و قدر نیم دام یعنی هفت ماشه از این دوا صبح دو دو دام
بعوارات آنجمله صباح بخورند و از آب با دو ترشی پرهیز کنند دوائی که جهت سوزاک و سیلان منی مجرب است گل کهنه میکند
در افشر شوره قلمی دانه الاچی کلان هر یک یکدام بخته یعنی بست و یکماشه با ریگ ساخته شش حصه کنند تا شش روز
بخورند یکحصه صبح و یکی شام همراه آب و روز چهارم آبی که برنج سرخ که اهل هند آنرا ساتهی گویند بقدر دو سه دام در آن
تر کرده باشند بنوشند و روز پنجم و ششم نیز همین آب برنج باید خورد و غذا در این اثنا شیر برنج یا شیر بی نمک
و ترشی بسازند عجیب الاثر است دیگر که جهت ادرار بول البسته مجرب است شوره بخته قلمی خردل هر یک نیم دام بخته
سحق نموده ساخته با آب برهنه تا شتا و در طبیعت ... که باد را بول البسته بود و هیچ دوائی نگشود آخر حکیم
مصری ... شوره در آب ... خورانید و بلا فاصله دو گهری ... شد دوائی که در ادرار بول
قوی الاثر است و در تنقیه آلات تناسل مجرب ... هندی ... گویند برگ ترب بکوبند و قدر نیم دام آب بگیرند
و شوره قلمی ... آمیخته ... دوائی که جهت بول الدم مجرب است دفع قبض ... خطائی ...
کوفته بیخته ... حصه کنند ... باشد ... نمایند و بالای آن نبات ... قدری آب
حل سازند که شربت غلیظ باشد بنوشند ... دیگر که جهت حرارت مثانه و ... بول الدم نافع است
خاکشیر خشک زیره سپید اصل السوس تخم خیارین تخم کاسنی ... حکمت ...
کوفته بیخته برابر همه شکر سپید آمیخته نیم توله هر روز بخورند از ترشی و چیزهای گرم پرهیز کنند دیگر که بول الدم را نافع است
ترب بکوبند و آب ... بگیرند ... گلاب آمیخته بنوشند ... و از گرم پرهیز کنند فائده
هر گاه بول الدم بسبب ... باشد ... فصد باسلیق کنند ... حبس بول ... بشود ... روغن
بید انجیر ... دیگر که بول ... کافور ... بمالند ... دیگر
که سوزش ... نفع تمام دارد ... از میان ... کنند قدری ... طرفی ... براید

در ظرف آید و تمام شب بگذارند پس هر قدر آب که جمع آمده باشد بگیرند و حسب حاجت اندکی از آن مرهند
که جهت سوزاک کهنه و بول الدم مجرب است زرچوب نیم تولہ آمله یکتوله زرچوب را نکوب ساخته هر دو دوا را آنرا کنند
یکشب و صباح آب صاف او بگیرند و عسل دو توله آمیخته بنوشند بعقب هر دو جزو مساوی کوفته بیخته بیارند نیم توله
با نیم توله شکر سفید آمیخته بخورند سوزاک کهنه سالها را و درد را دفع میشود و حدت نهند بخورند ... گل
موافقت کند سفوف دوا تا کیتوله بر سبیل ... با کتیرا شکر دوائی که سیلان را نافع است کهنه بیاده کنخواه
کوفته با قند سیاه آمیخته ... بخورند دوائی که ... جلمار و پوست بیضه مرغ در روغن گاو بریان کنند و سائیده
یکدرم هر روز بخورند اشتباه اگر از ادویه که سوزاک نفع ساند در بحث ادویه سیلان منی بیاید روغن ...
گرده و مثانه مسرد را گرم کند در بر ... اختناق رحم را نافع هر گل سوسن بسی عدد بگیرند حب بلسان قسط ...
... نقل ... یکدرم زعفران ... درم روغن کنجد یکرطل و نیم گل را اندر روی باگکند و دیگر ادویه ...
ساز ... را در روغن اندخته ... شیشه نهند و نزدیک آفتاب اندر سایه با چهل روز بدارند بعده بکار برند روغن
خسک عسر البول را نافعست خسک ده مثقال زنجبیل ... مثقال کوفته بجوشانند و بیالایند و یک چهار یک
ریم روغن کنجد اضافه نمایند و باز بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن عقرب سنگ مثانه را پاره پاره
کند ... و ریزه ... حنظل ... یک اوقیه روغن بادام تلخ یکرطل ... اگر ... شیشه کنند
و روغن ... در آفتاب نهند بعده بیالایند ده عقرب زنده در آن اندازند و در شیشه بندند
و یکهفته دیگر در آفتاب گذارند پس بیالایند و دو قطره از آن در احلیل چکانند بعد از خروج از ...
روغن باردین که چون در احلیل چکانند مرض مثانه را نفع دهد در بحث سر گذشت روغن سنبل ...
گرده و مثانه ... ادرار ... نافعست در ... روغن ککلانج ... مقوی گرده ...
است در بحث معده گذشت روغن سیر جهت تقطیر البول ... مخصوص ... باید ... ما
العقرب سنگ گرده و مثانه را براند بگیرند عقرب هر قدر که خواهند ... دیگ ... شیشه ... گل حکمت نهند
و سر وی محکم ساخته اندر تنور ... گذارند تا ... برون آرند و کوفته ... یک دانگ استعمال
نمایند و بعضی ... اندرم ... نیم درم ... گرده ... زرعونی موصوف است ... جهت
تقویت گرده ... مثانه نافع و ... در بحث باه بیاید

سکنجبین جهت تقطیر و عسر و سلس البول نافع و مقوی و مسخن مثانه است و در تحت مقدمه گذشت سکنجبین
که سنگ بریزاند پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس از هر یک یک اوقیه پوست ترب دو اوقیه راسن بیخ عنصل خطمی
اسارون و زوفا از هر یک نیم اوقیه سرکه ... جلاب شکر سفید یک رطل اجزا ... در سرکه تر دارند پس با آتش ملایم بپزند
با ... بقوام آورند و بعضی عوض بیخ کرفس بیخ بادیان نوشته اند سفوف
... درم بزر البنج دانگی انیسون قرنفل مغز تخم خیارین ... درم تخم کاکنج تخم خرفه از هر یک
... که بول براند و حرقت بول را نافع است مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم خرفه
از هر یک سه درم بزر البنج دو درم قند سفید بوزن همه ... درم با ... شربت ...
... مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هر یک یکدرم تخم کاسنی تخم کشوث
... سوس از هر یک ... درم ریوند چینی یک مثقال ... سنگ ... چهار درم ...
... هر یک یکدرم سفوف که در گرم مثانه را نافع است
... یکدرم تخم خرفه چهار درم تخم خطمی تخم خبازی ... سیاوشان از هر یک سه درم
جلاب ... شراب بنفشه سفوف حجر الیهود جهت تفتیت و اخراج سنگ تخم
... درم تخم کرفس ... در ... مثانه ... حب القلقل از هر یک ... حجر الیهود چهار ...
... درم با آب ... سیاه و ... طعام ... باید که ... و برد ... روز ...
... سازند فانه یفتت الحصاة و لا یسخن البدن سفوف که سنگ گرده و مثانه را که با مزاج حار بود
نافع بود مغز تخم خیارین و ... دانه و ... از هر یک چهار درم ... حجر الیهود از هر یک دو درم با سکنجبین ... شوند ... دو مثقال
با سکنجبین خورده شوند دیگر که ... مغز تخم ... دانه و خربزه و خیار ... خار خسک از هر یک سه درم
... تخم کرفس از هر یک یکدرم حجر الیهود دو درم با سکنجبین ... سیاوشان و ... استعمال نمایند
سفوف که سنگ گرده و مثانه را پاره پاره کند و بیرون آورد حجر الیهود و ... از هر یک سه درم مغز تخم
خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم کدو از هر یک یکدرم خسک ... چهار درم تخم کرفس ... اسارون
از هر یک یکدرم ... یک مثقال ... دو درم با شراب خسک سفوف ...
... حجر الیهود ... درم تخم ... درم مغز تخم خربزه ... مغز تخم خیارین مغز تخم کدو از هر یک

چار درم و نیم سیسالیوس دو درم صمغ عربی نشاسته کتیرا هر یک سه درم قند سفید شش درم سازد و هشت درم کوفته بیخته
شربتی دو درم با آب نخود سیاه **سفوف قلت** که سنگ گرده و مثانه اطفال را پاک کند قلت مغز تخم خربزه
صمغ عربی الو بالسویه کوفته بیخته شربتی یکدرم **دیگر** که تفتیت حصاه کند و هیچ نخوریت نیارد و جهت محرور ...
جگر گرم نافع است مغز تخم خربزه مغز تخم خیار هر یک یکجزو صمغ الو تخم کاسنی هر یک نیم جزو شربتی دو مثقال با یک اوقیه
سکنجبین **سفوف** که ادرار بول کند و سنگ را از او پاک سازد و ماده را که قریب تحجر باشد بدر آرد تخم کرفس تخم خربزه
هر یک یکجزو ربع جزو شکر سفید نصف جمله کوفته بیخته یکمثقال قبل از غذا و یکمثقال بعد غذا بفاصله ده ساعت
بخورد و استعمال این دوا از سبیل دوام منع تولد حصاه را کند مگر بدن احتراز از حرارت و حدت **سفوف** که ادرار بول
کند و ماده سنگ را شکستن نهد ... بیرون مغز تخم خربزه هر یکده درم زجاج سوخته قلت هر یک یکدرم
تخم خیار بزرگ سه درم رازیانه دو درم همه را با ریگ بسایند و بارچه بیز کنند و قدر حاجت دهند و محرور را مع سکنجبین
ببرود مع ماء الاصول **سفوف شادنه** که بول الدم را مجرب است شادنه مغسول دم الاخوین ... گلنار ...
یمانی تخم خرفه گل ارمنی گل قرمی بالسویه کوفته بیخته شربتی دو درم با آب ... **سفوف** که جهت بول الدم و حرقه بول
در فرقه گرم نافع است تخم خشخاش تخم خرفه صمغ عربی هر یک پنجدرم تخم کاهو کتیرا هر یک سه درم قند سفید ...
سفوف که در قرحه مثانه نافع است دم الاخوین شادنه مغسول نشاسته تخم کرفس هر یک پنجدرم صمغ عربی یکدرم ...
کافی دو دانگ کاتیج دو درم کوفته بیخته شربتی یکدرم و نیم با شربت خشخاش **دیگر** که در حرقت بول و جرح کلیه و مثانه ...
است و بول ... مغز تخم خربزه سی درم مغز تخم کدو و خرفه خشخاش سفید هر یکده درم نشا کتیرا رب السوس هر یک سه درم
بزر البنج سفید دو درم قند ... همه شربتی سه درم شبانگاه مع شربت خشخاش **دیگر** که قرحه کلیه و مثانه را نافع است گل مختوم
دم الاخوین نشاسته کندر مغز تخم خربزه مغز تخم خیار تخم کرفس مغز تخم کدو رب السوس ... مغسول ... صینی ... خشخاش
سفید بزر البنج سفید بالسویه کوفته بیخته شربتی دو درم مع ... **سفوف** که در ذیابیطس نافع است صمغ عربی گل ارمنی گلنار
سماق منقی بلوط هر یک پنجدرم نشا کتیرا تخم کاهو تخم خرفه هر یک سه درم صندل سفید یکدرم کوفته بیخته شربتی سه درم مع ...
... مع قبض و حموضت باشد **سفوف ماسک البول** جهت کثرت سلسل البول نافع است و جهت کسیکه در خواب بول کند
نافع است بلوط ... ده درم کندر ... درم کشنیز خشک بریان صمغ عربی گل ارمنی هر یکده درم ... هر یک پنجدرم کوفته بیخته شربتی ... درم
با آب ... **سفوف لیکه** جهت سلسل البول ... کند سعد خولنجان زیره کرمانی شاه بلوط حب الآس ... بالسویه کوفته بیخته شربتی ... درم

سفوف ماسک البول ترکیب قوام الدین صاحب اشتهی حب الآس حرج کنجان ہر یک چهار درم یک درم کندر
گلنار گلسرخ گل ارمنی ہر یک دو درم صمغ عربی پنج درم کوفته بیخته شربتی شش درم مع جلاب **سفوف دیگر** که بعین گلنار و
صمغ عربی ده درم کندر پنج درم کشنیز خشک حب الآس گل ارمنی ہر یک دو درم شربتی دو درم مع جلاب **سفوف** که
بعین گلنار و ترکیب ثقة الدین حنفی است حب الآس سعد کندر نار مشک گلنار صمغ عربی سنبل بالسویه کوفته بیخته شربتی
دو درم **سفوف** که نزف الدم که از گرده و مثانه و مقعد از جسم بود حبس کند که با گل ارمنی گلنار اقاقیا کندر ہر یک
یکجزو افیون ربع جزو شربتی یک مثقال **سفوف** که جهت حرقت بول مزمن که با حرکت شود بار بار تقطیر بول و سلس البول نیز
باشد نافع است چند در بہی مفید و صاحب تحفه گفته در مرض مذکور چند مرتبه تجربه شده بسیار موثر افتاده و مولف داده
پانزده درم گل ارمنی کشنیز خشک صمغ عربی تخم حماض بو داده کنند ذکر ہر یک دو درم شربتی دو مثقال با آب سرد در ایام گرم
این سفوف از آب اجتناب نمایند **شربت الخیر** گرده و مثانه را نافع بود و منی بیفزاید و باه را قوت دهد و دود نفث
زایل سازد انجیر خوب ده من در پنج من آب بریزند تا یکشب بماند پس صاف کنند و سپید یا نیم من آب بریزند تا یکمن و نیم آید
در بر ورا بست بمالند و صاف کنند و عسل یکمن و نیم بر آن بریزند و دار چینی و خولنجان و سنبل الطیب و قرنفل ہر یک
یکدرم زعفران نیم درم در کیسه بسته در آن اندازند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی یک مثقال **شربت** مذکور بجائی نوشتی
در بحث اسهال نیز گذشته **شربت هندی** منقول از ترجمه اکبری شربت جهت درد گرده و مثانه و ورم جگر و مفاصل و
سپرز و عرق النسا و نفث الدم و بیرون زائی و خفقان و قرحه امعاء و تپ دائره و دیگر امراض و درد کمر و مفاصل مجرب
دانسته اند که ذکر فی تحفة المومنین اکبیر زرد رازیانه ہر یک صد و پنجاه مثقال یکشبانروز در ریشه و زنان آن آب بجوشانند
پس بجوشانند تا ثلث برسد بعده صاف نموده آب شیره گلسرخ تازه سیصد مثقال قند سفید ششصد مثقال بجوشانند
تا بقوام آید و صد و پنجاه مثقال ریوند چینی که بگلاب تر کرده باشند و پانزده مثقال زعفران کرده کاوی چرب
نموده در آن حل کنند و ده مثقال تا بست مثقال استعمال نمایند **شربت لیمون** سنگ را گرده
و مثانه پاک کند و حصر بول بگشاید لیمون اگر تازه بہم رسد بگیرند و شیره وی بگیرند و اگر بہم نیاید قدری
آب جوشانند پس اگر آب مستعمره یک رطل بود قند سفید دو رطل آمیزند و بقوام آرند و اگر خواهند خوش
داروی بسازند لیمون تازه نبود خواه خشک نیم رطل بگیرند و با آب بجوشانند که پخته شود و بمالند
و صاف کنند و قند ده رطل آمیخته بقوام آرند پس عسل صاف یک رطل اضافه کرده فرود آرند و بکار دارند

واگر از حب دوا گشته سازند حب اگر دوا دقیقه بود در قند کوفته باشد و بعضی در نیم رطل قند سپید بسرشند و حب
میکنند و طریق نبات که گذشت و در بعضی کتب مرقوم شده بمقدار مثقالی که عبوری مثقال و در دو آب [illegible]
و بپالایند و قند سپید ممکن آنچه بقوام آرند **شربت بزور** ادرار بول و تفتیح کند و سنگ گرده و مثانه
بریزاند و در تب بیاید **شربت خشک** جهت تفتیت سنگ مثانه و عسر بول [illegible]
بود بکوبند و اندک آب بپاشند تا عصاره دهد برآید پس برگیر رطل [illegible] عصاره در رطل قند [illegible]
و بقوام آرند و اگر خشک بود و سرد دار و قیه باشد اوقیه خشک کرده رطل قند کنند و باید که [illegible] کرده
در آب تر نمایند و بآتش نرم بجوشانند و صاف کرده قند آنچه بقوام آرند **شربت نجیل** [illegible]
جهت تفتیت سنگ و عسر بول و قرح مثانه منفعت نماید نجیل سبز از سه رطل [illegible] در آب بپزند تا کل [illegible]
پس در آن باید در صلایه رخام بکوبند و افشار کرده قدری آب بپاشند زیرا که نجیل قلیل المائیه است [illegible]
خوب بکوفته شود و بعد فشرده آب سبز چه بر قدر که باشد نصف وی قند سپید آمیخته و بقوام آرند و اگر خواهند از نقل وی
شربت سازند بیارند نقل وی که سبز بود و نیم رطل [illegible] تا قوت وی در آب بیاید و بمالند و صاف نمایند
[illegible] که رطل قند سپید [illegible] آمیخته و بقوام آرند **نجیل** بفتح نون و کسر جیم [illegible]
است [illegible] گویند **شافه** که در احلیل بکار کنند در وقت بول [illegible]
رب السوس [illegible] شیاف سازند و اگر حرقت شدید بود در تسکین حرقت آید [illegible] افیون [illegible]
ضمادی که بول بسته بگشاید کل [illegible] که مصفر باشد در شیر [illegible] کوفته [illegible]
ضماد دیگر چون بر عانه نهند ادرار بول کند [illegible] سنبل [illegible] خطمی [illegible]
[illegible] و تفل وی ضماد [illegible] **ضماد**
که بول بگشاید [illegible] بر عانه نهند **ضماد** که بول را [illegible] گل [illegible] مخزوم [illegible]
[illegible] گل [illegible] سوخته [illegible] هر یک دو درم [illegible]
ضماد ذیابیطس [illegible]
[illegible] ضماد نمایند [illegible] **ضماد** که ورم کلیه و مثانه را نافع [illegible]
[illegible] گندم کوفته [illegible] در آب [illegible] ضماد نمایند [illegible]

صلیب کلیه و مثانه را نافع است حرف را نیکو بند و در عرق سوس بار و عرق کتیره گرفته بر جانب خطا سکنجبین جهة
عسر البول قوی الاثر است عاقرقرحا بوره ارمنی خردل کوفته بیخته بعسل طلا نمایند و حمام نگذارند تا حرقت و ا
محسوس شود و این طلا بر ورک و عانه و ثنه و بر عجز و ما بین انثیین و کیس آن حمام نمایند **فلونیا** جهة درد گرده و تقطیر و
درد بکشد سابقا ذکر شد **قرص بول الدم** که با گل ارمنی هر یک ده درم اقاقیا گلنار صمغ عربی [illegible]
ست تخم کرفس بزر البنج هر یک دو درم کوفته بیخته ده قرص سازند شربتی یک قرص مع رب [illegible] **قرص بول الدم**
نوع دیگر نشاسته کثیرا مغز تخم خیار هر یک پنج درم گلنار دو درم شب یمانی نصف درم و در نسخه نشاسته کثیرا مغز تخم خیار
هر یک سه درم و گلنار دو درم شب یمانی محرق یک درم و نیم نوشته **قرص الطین** جهة بول الدم و قروح مثانه
نافع است گل مختوم [illegible] کثیرا صمغ عربی صمغ فارسی تخم خرفه مغز تخم خیارین [illegible] بیست درم [illegible] کوفته
بیخته [illegible] اقراص سازند اگر حرارت غالب باشد بلعاب اسپغول [illegible] و در نسخه مغز
تخم خربزه هم نوشته اند **دیگر** که قرحه کلیه را سود دهد و پاک کند و بریاند گل ارمنی گل مختوم [illegible] صمغ [illegible] المقل
السویه [illegible] حل کنند [illegible] اقراص سازند شربتی یک مثقال **قرص کاکنج** جهة قروح
کلیه و مثانه و بول الدم نافع است مغز تخم خیار ده درم کاکنج تخم کرفس [illegible] گل ارمنی صمغ عربی دم الاخوین
بزر البنج هر یک دو درم افیون یک درم [illegible] شربتی سه درم **دیگر** که همین عمل دارد حب کاکنج مغز تخم خیارین مغز بادام
مقشر رب السوس نشاسته صمغ عربی دم الاخوین کثیرا کندر هر یک [illegible] درم تخم کرفس دو درم افیون یک درم با آب [illegible]
اقراص سازند شربتی یکدرم تا یک مثقال **دیگر** بول الدم و قروح گرده و مثانه و سوزش مثانه را سود دارد کاکنج
خشک [illegible] درم مغز تخم بادرنگ ده درم گل ارمنی صمغ عربی کندر دم الاخوین هر یک دو درم و نیم تخم خشخاش
سپید مغز بادام تلخ مغز بادام شیرین رب السوس نشاسته تخم کرفس کثیرا هر یک دو درم افیون یک درم بلعاب اسپغول
اقراص سازند شربتی [illegible] درم با شربت بنفشه و در نسخه قلانسی کاکنج [illegible] درم و تخم کرفس [illegible] درم و افیون یک درم
است و دیگر اجزا [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] مغز بادام تلخ [illegible] نوع دیگر که همین عمل دارد کاکنج [illegible]
تخم کتان بزر البنج سپید هر یک [illegible] درم تخم حماض مغز حلغوزه بریان مغز بادام تلخ انیسون صمغ عربی [illegible]
سه درم تخم بادیان زعفران هر یک [illegible] تخم [illegible] مغز تخم خیار ده درم [illegible] یکدرم بلعاب
تخم کتان [illegible] با مطبوخ [illegible] تخم کرفس [illegible] هر یک [illegible] درم

افزوده جات دیگر که جهت قروح کلیه و مثانه و تقطیر البول و بول الدم بغایت مجرب است حب کاکنج جبلی بی پوست
عدد افیون تخم کرفس بزرالبنج سفید نشاسته بادام هر یک یک مثقال تخم رازیانه دو مثقال زعفران تخم حماض بری مغز چلغوزه
مغز بادام تلخ مقشر هر یک سه مثقال مغز تخم خیار دوازده مثقال ادویه کوفته بیخته با مثلث سرشته اقراص سازند
دیگر که جهت قروح کلیه و مثانه و اوجاع آن و بول الدم و بول المدة و حرقت مثانه نافع است حب کاکنج جبلی
هفتاد و پنج عدد مغز تخم خربزه سی و شش مثقال افیون هفت مثقال کتیرا خشک انیسون هر یک یک مثقال تخم رازیانه مقشر بادام
تلخ مغز چلغوزه بریان زعفران بزرالبنج سفید تخم کرفس تخم حماض هر یک نیم مثقال بکوبند و بعصیر انگور سرشته اقراص نخود
سازند از یک مثقال تا سه مثقال دیگر که بمین علاء الدوله حب کاکنج پنجاه عدد تخم کرفس تخم رازیانه هر یک هفت درم بزرالبنج مغز تخم
تخم حماض بری انیسون نشاسته مقشر بادام تلخ مغز چلغوزه هر یک ده درم همه را بکوبند و با مثلث سرشته اقراص سازند و بجهت
رستن آب دفعه شاید استعمال کنند دیگر که بمین علاء الدوله کاکنج ده عدد مغز تخم خربزه مغز تخم خیار خشک کتیرا هر یک ده درم
گل ارمنی شاد نه مغسول رب السوس صمغ عربی مقر بادام دم الاخوین کنه هر یک دو درم تخم کرفس یک درم شربتی ده درم
با شیره مقناطیس محرق مغسول عرض کنند شیار اقراص کاکنج بعبارت از نجیب منشی نسخه که مجرب بود و بکار نیست قرص
کهربا جهت بول الدم نافع است و در بحث مثانه گذشت قرص شب بول الدم قروح کلیه و اسهال را نافع شب یمانی
شاخ گوزن سوخته گل ارمنی کتیرا اقاقیا تخم خرفه بالسویه کوفته بیخته بآب خرفه اقراص سازند دیگر شب یمانی
هر یک سه درم کتیرا شش درم صمغ عربی دو درم بآب خرفه اقراص ساخته بشربت حب الآس قرصی که جهت بول الدم
است مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر یک سه درم گل ارمنی صمغ عربی کندر دم الاخوین هر یک یک درم افیون
تخم کرفس دو درم اقراص سازند هر قرصی یک درم شربتی یک قرص همراه با قند شربت خشخاش قرص باطیس
رب السوس هر یک ده درم تخم کاهو پوست درم تخم خرفه پانزده درم کشنیز خشک گلسرخ گل ارمنی هر یک پنج درم
اقاقیا صمغ عربی صندل سفید گلنار هر یک دو درم کافور نیم درم اقراص بندند شربتی یک درم با آب
یا گلاب و در نسخه گل ارمنی دو درم است قرص باطیس نوع دیگر طباشیر ده درم تخم
تخم خرفه هر یک پانزده درم کشنیز خشک گلسرخ گل ارمنی هر یک پنج درم گلنار دو درم کافور نیم درم شربتی
با آب انار ترش قرص باطیس نوع دیگر حب الآس تخم حماض مقشر هر یک دو درم صمغ عربی
نشاسته هر یک یک درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول اقراص سازند شربتی دو درم بدانسته که باطیس

که آدمی بیچاره که از آب بنوشد یا مانند آن دیگر بیماران صحت بول کنند عطش شدید لازم است و غذا در این علت سیب تند نقشر
دسر که و غوره و جمله انچه مغلظ خون است سازند **قرص بزور** جرب مثانه را نافع باشد مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیار
پنج درم مغز تخم کدو و تخم خطمی مغز بادام شیرین کتیرا النشا رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس بر یکی دو درم بزر البنج یکدرم
شربتی شش درم با شربت بنفشه **قطور** که در احلیل چکانند قرحه و سوزش گل را نافع بود سفیداب کندر انزروت نشاسته
صمغ عربی درم الاخوین مساوی کوفته بیخته گلولها سازند و وقت حاجت قدری از آن با شیر دختران حل کرده بچکانند و اگر آفت در
مثانه بود بمزرقه مزرق سازند تا بمثانه رسد و مزرقه که باینکار مخصوص است معروف است **کمونی** طلا کردن بجای سلسل البول
بارد را نافع است و در جوارش معده گذشت **کلکلانج** بعمل آنکه باید و در بحث جگر گذشت **کماد** جهت اوجاع
کلیه نافع است اقسام وی در بحث معده گذشت **لبوب کبیر** در بحث باه باید **لبوب صغیر** در بحث گرده
و در این هر دو سخن کلیه مقوی نبید **معجون فلاسفه** جهت سلسل البول بارد و گرده و پشت نافع در بیشتر گذشت **معجون**
جالینوس گرده و مثانه سرد را گرم کند و سده بگشاید فلفل بیاه و زنجبیل دارچینی قسط سنبل الطیب قصب الذریره سادج هندی
زعفران کرفس افسنتین قرد فاقرحا تخم انجره تخم بنه لب بالسویه کوفته بیخته بعسل معجون سازند شربتی یکمثقال با ماء الاصول
یا در آب بادیان یا در آب کرفس **معجون حجر الیهود** سنگ گرده و مثانه بریزاند حجر الیهود پنجاه درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیار
کاکنج هر یک پنج درم ادویه را درم ساخته بعسل سه چند شربتی دو درم باشد **معجون عقرب** سنگ گرده و مثانه
بریزاند و گرده گی عقرب را نافع بود عقرب محرق شش درم و نیم حب بلسان یکدرم و نیم زنجبیل یکدرم فلفل دار فلفل یکدو درم
کاکنج پنج درم و نیم جند بیدستر چهار درم کوفته بیخته بعسل سه چند شربتی دو درم با آب کرفس و رازیانه زنجبیل فلفل و دار فلفل
هر یک دو درم نوشته و گفته تعجب است شاه استعمال کنند **معجون اذراقی** سلسل البول را نافع است و در رجع المفاصل
بباید **معجون کاکنج** در حرقه گرده و مثانه و بول الدم را نافع است کاکنج بست پنجدرم بزر البنج تخم کرفس رازیانه هر یک سی ثلث
درم مغز تخم خربزه تخم حماض افیون مغز حلغوزه بر لیثا مغز فندق مغز بادام تلخ زرنباد هر یک شش درم زعفران دو درم و نیم
کتیرا چهار درم کوفته بیخته منفخ بر سه چند شربتی یکدرم مع خندقوقون یا ماء العسل یا شربت خشخاش **معجون عطاسی**
تقطیر البول و کثرت انزال را نافع است و در خیارشنبر تعبیر نوشته گردد و کثرت انزال نظر ندارد و گفته که قدرا باید که کتاب
باشند مصطکی کندر حب بلوط بذر القطب بالسویه کوفته بیخته با دو چندان عسل سه چند شربتی دو مثقال **معجون کندر**
جهت تقطیر البول و سرعت انزال منی نفع دارد کندر گلنار بلوط شونیز گشنیز هر یک سه درم زیره کرمانی با نانخواه هر یک

یکدرم پوست هلیله هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و آمله مقشر هر یک سه درم کوفته بیخته با سه چندان عسل سرشته
شربتی دو مثقال صباح و شام خورند ایضاً معجون شلیثا مغز تخم خربزه پانزده درم خشخاش قرنفل
سنبل مصطکی بادیان هر یکده درم ... بعسل سرشته شربتی دو درم معجون خطیانا در گرده و مثانه نافع
است ... در بحث جگر گذشت معجون جلغوزه عسر البول را نافع است مغز جلغوزه ... درم ...
از خرحب البلسان ... زعفران دارچینی فطراسالیون اسارون کمافیطوس هر یک سه درم نعناع
خشک ... درم کوفته بیخته بعسل سرشته معجون ماسک البول ادرار بول باز دارد و سیلان منی نیز ...
دو درم ... اقاقیا گلنار هر یک سه درم صندلین ... قصب الذریره تخم خرفه ... صمغ عربی ... هر یک
دو درم ... مثقال کندر یکدرم بعسل سرشته شربتی یکمثقال غذا گوشت بره بریان کرده ... معجون
کبول فی الفراش باز دارد کندر اقاقیا ... یکدرم ... بریان ... درم ...
مغشی ... تخم کتان ... بریان هر یکده درم کوفته بیخته با شهد ... شربتی ... درم معجون
خبث الحدید بسیاری بول که از سردی بود دفع کند خبث الحدید ... درم قشور کندر ...
خشک نموده ... جلباشیر چار درم ... خشک ... درم ... شربت ... ساده ... سرشته شربتی
با ... درم ... شبانگاه ... درم ... معجون گلنار سلسل البول را باز دارد گلنار ده درم ...
برطرف هر یک بیست درم سعد کوفی هر یک ... درم کوفته بیخته با عسل معجون سازند شربتی یکمثقال ...
گلنار و ... ده درم ... برطرف هشت درم ... خشخاش ... هر یک یکدرم کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی
یکدرم معجون ... که عسر البول را ... فطراسالیون ... هر یک چهار درم ... تخم کرفس ... هر یک
شش درم ... کوفته بیخته ... بسرشند معجون تمری جهت عسر البول و قولنج نافع است ...
... از زمستان تا تابستان خرما ... درم ...
... خشک هر یک ... مثقال ...
... مثقال ... شیرین ... کوفته بیخته ...
... معجون بلوط ...
... کنند ...

سعد خوشبو نیز هریک سه درم انجیر خشک بیست درم کوفته بیخته با عسل سرشته شربتی از سه مثقال تا
پنج مثقال بدهند و نسخه کرساعنین صینی که در بحث باه مذکور خواهند شد ان شاء الله تعالی بهتر از ان مقوی گرده
و مثانه و بینه **مربای زنجبیل** گرده و مثانه را بسیار نافعست در بول بر آید و در بحث معده گذشت **مربای**
شقاقل مثانه را سود دارد و در بحث باه بیاید **مربای گزر** و مثانه گرم را نافعست و در بحث سینه
گذشت **ماء العسل** مدر بول است و در بحث سر گذشت **ماء الاصول** که سنگ گرده و مثانه را بریزاند
و در بحث سر گذشت **نطولی** که سنگ گرده و مثانه را پاره پاره کند و بیرون آورد و بول براند اکلیل الملک بابونه
گل بنفشه خطمی خشک هریکده درم پوست خربزه خشک بیاد نشان تخم خطمی هریک هفت درم تخم شبت اصل السوس پوست
بیخ رازیانه هریک پنج درم کاکنج حلبه هریک چهار درم برنج سپید هفت تخم کرفس هریک شش درم برگ شبت هریکده درم نخود
درده من آب بجوشانند تا به پنج من آید و بیمار در آن بنشیند و چون بیرون آید روغن [illegible] قطره در ذکر چکانند
نطولی که همین عمل کند بابونه برنج ترکی تمام مرزنجوش برگ کرنب برگ کرفس تخم کرفس بجوشانند در آب بنشینند و ثفل آن بر عانه
و حوالی آن ضماد نمایند **نطولی** که همین اثر دارد برنج ترکی برگ ترب سپست سداب بابونه برگ سیاه سنبل مرزنگوش حلبه تمام
شلغم شبت کرنب بجوشانند تا نرم شود و در آب وی بنشینند و ثفل آن بر عانه ضماد سازند **دیگر** که همین خاصیت دارد **نقیعی**
گلسرخ گل نیلوفر خطمی هریک پنج درم خشخاش بابونه پوست خربزه اکلیل برگ کرنب هریک ده درم بجوشانند و در آب آن
نشینند و ثفل وی بر عانه ذکر ده ضماد کنند **نطولی** که سوزاک و بول را نافع است برگ بابونه سپید کوفته بجوشانند و بعد
بگدازند و حوالی مثانه [illegible] بر عانه بمقدار نیم ساعت و پس از آن بجای بول کنند و سه مرتبه این عمل تکرار نمایند نفع تمام میدهد و در جمیع
بول در ترشح مقرر آلت و مثانه و رده بول کردن نافع است رکنا الدین که در **خیار شنبر دهم** دارد و در مقعد و رحم
و قبیل لواسیر **وجه شد** که درد و نیم که دربان خنصر و بنصر است چپ جهت قطع خون بواسیر را مستعمل نمودند جهت برطرف کردن
از مجربات است **اطریفل مقل** که شکم را نرم کند و بواسیر را تحلیل نماید مقل ازرق سی درم پوست هلیله
کابلی پوست هلیله سیاه مقشر هریکده درم زر برست و درم صنوبر پنج درم نیسوان مصطکی هریک ده درم کوفته بیخته با
روغن بسرشند شربتی سه درم **نوعی دیگر** که جهت بواسیر عظیم النفع باشد مقل سی درم پوست هلیله زرد آمله پوست
هلیله هریکده درم مقل را در آب گندنا حل نمایند و شصت مثقال عسل اضافه کرده بقوام آرند و دو درم بگیرد
کوفته بیخته با عسل بسرشند **نوعی دیگر** که طبع را نرم کند و بواسیر را سود دهد مقل ازرق فلوس خیار شنبر

هر یک سی درم پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه آمله [illegible]
و فلوس [illegible] در آب گنند تا حل کنند با عسل بقوام آرند و دوا ب کوفته بیخته با روغن بادام چرب کرده [illegible]
دیگر که همین عمل بکند و مقل ازرق و روغن بادام و شیرین هر یک بست درم پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه آمله منقی هر یک پنجدرم تربد سپید هفت درم مصطکی شش درم عسل [illegible]
در آب گنند تا حل کنند و ادویه کوفته بیخته به روغن بادام چرب ساخته مقل در آب با عسل بقوام آورده [illegible]
سرشته شربتی هر شب دو مثقال **اطریفیل صغیر** جهة بواسیر نافعست در بحث [illegible] **اطریفیل کبیر**
که بواسیر را نافع است در بحث معده گذشت **اثاناسیا** برای بواسیر سودا و [illegible]
ایارج فیقرا اگر مرض [illegible] بود جهة بواسیر و حبس خون سودا داده [illegible]
حبس خون بواسیر کند سلیخه عود بلسان مصطکی سنبل اسارون [illegible]
زعفران نیم مثقال حضض [illegible] **آبزن** که در زند در شکم [illegible]
[illegible] برگ خشک چهار درم [illegible] پوست انار [illegible]
صاف کنند و در طشت بریزند و حامل را در آن بنشانند **آبزن** که خون بواسیر [illegible]
در بعض [illegible] **باد و رمج** [illegible]
بخور که در درد بواسیر [illegible]
ساقط کردن [illegible]
دخنه نمایند [illegible] **بخور** که [illegible]
[illegible] **بخور** که جهة [illegible]
هر یک جزوی [illegible] مشک زعفران [illegible]
که در اسقاط [illegible]
جنین [illegible] **بخور** [illegible]
[illegible]
[illegible] **بخور** [illegible]

حصه ادویه بیانی [illegible]
[illegible]

جوزبه کرمشیمه و بچه مرده را بیرون آرد و جهة اختناق رحم و عسر ولادت بسیار نافع است مجاز رو جاوشیر گوگرد
هساوی کوفته بمیه بزهره گاو سرشنسد وگلوله ها سازند و تبخیر کنند و بسیخ شحم حنظل نیز رزوم شده **و طریق**
تبخیر باسور و امراض رحم آنست که زیر طغار سوراخ کنند و آنرا دامگون گذارند و زیر وی دواسوزند و محاذی
ثقبه عضو ماؤف نهاده بنشینند و تبخیر رحم احسن آنکه در آتشدان لوله دار بود تا دود پراگنده نشود و تمام بعضو
مقصود رسد **تریاق فاروق** حیض بانزد و بواسیر و باد و ما غلیظ احتشا را دفع کند و در سر گذشت **تریاق**
اربعه اخراج جنین میت کند و تسهیل ولادت نماید و در بحث سر گرم باید **شنا ذرلطیوس** ادرار حیض کند
در بحث سر گذشت **جوارش عنبر** اوجاع رحم را نافعست در بحث معده گذشت **جوارش لولو** جهة جماع
و جهة کسی که جنین وی ضعیف میشود و بعد ولادت تمی زید و جهة کسی که بزالا اسقاط نقد او و بشرطیکه حرارت در مزاج
وی غالب نبود مروارید ناسفته قاقله هر یک یکدرم زنجبیل مصطکی هر یک چار درم زرنباد درونج قرنفل شیطرج
قاقله جوزبوا بسباسه قرفه هر یک دو درم بهمن سپید بهمن سرخ فلفل دارفلفل هر یک سه درم دارصینی نیم درم شکر
سپید بقدر همه با زیاده شربتی یک ملعقه فانه یصلح حال الرحم و حال المعدة و در حفظ اسقاط جنین مرابست
شرط است **جوارش سم** جهة ازاله شهوت معدیه زنان حامله نافعست در بحث معده گذشت **جوارش**
بسباسه بواسیر ریحی را نافعست در سرد معده و دفع بلغم و باد و ما غلیظ را سفید بسباسه قرفه قاقله صغار
زنجبیل دارفلفل دراز رببی اسارون هر یک یکدرم قاقله کبار بقدر درم فلفل دو درم قرنفل یکدرم نیم قند سپید لیست درم
کوفته بخته بعسل سرشند شربتی یک مثقال **جوارش سقف** یا باسور را نافعست در بحث معده گذشت **جوارش**
مقلیاثا بواسیر را نافعست در معده گذشت **جوارش بلادر** جهة ریاح بواسیر مجربست و از ادویه باده باید
حب المقل جهة شقاق و بثور و اوجاع مقعد نافعست هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی هر یک ده درم سکنجبین دو درم
ابیض بریان ده درم مقل زرد چرب بانزده درم در آب گندنا حل کنند و حبها سازند شربتی دو درم تا چار درم **حب**
مقل که خون بواسیر حبس کند هلیله بلیله آمله هر یک ده درم کهربا افسنتین سوخته شاخ گوزن سوخته هر یک پنج درم زاج
سپید دو درم انخزا شکر درم مقل بست درم مقل را آب گندنا یا آب آهنگران حل کنند و ادویه را بان سرشند
و حبها بندند شربتی دو درم و در نسخه انخزا ده زاج نیست مع انزاد بقدر درم مروارید دو درم در نسخه صدف
سوخته و هلیله سیاه و بلیله و آمله و مقل هر یک یک جزء سوخته کهربا هر یک نصف جزء است

حب مقل که شقاق را سود دارد و وجع نرم کند و مقعد و فرزج را موافق باشد پوست هلیله کابلی بست درم
مقل ده درم کتیرا انجدان رومی الکرنبی هر یک [illegible] در آب گندنا تر کنند تا خیسانیده شود و بیالایند و مقل و کتیرا در آن حل کنند و بر
هلیله کوفته بیخته بان بسرشند و حبها سازند شربتی دو درم حب مقل که جهة بواسیر و اعتدال طبع کار آمده و بود
مجرب است آمله مقشر پوست بلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله تخم گندنا هر یک پنج جزو مقل
چهار جزو مقل را نیم کوب کرده در آب گندنای تازه نشسته بخیسانند و روز دیگر بر آن بکوبند که شکل مرهم شود و ادویه
در آن سرشته بقدر نخود حبها سازند و هر روز در حالت خلاء معده نه عدد تا پانزده عدد فرو برند و از چیزهای [illegible]
و یک نسخه سهل الوجود دیگر از نفع حب مقل که بمعده و معا نیز سود دارد در بحث معده گذشت حبی که جهت [illegible]
شب بیداری را سرشته و وجع بواسیر را تسکین دهد هلیله سیاه بلیله آمله مقل هر یک چهار درم نمک هندی سیر مصطکی
اشق هر یک [illegible] سفید شیطرج نانخواه هر یک یک درم سنبل زعفران دارچینی قاقله سلیخه هر یک [illegible] درم
بست درم سکبینج دو درم مقل و سکبینج را در آب گندنا بگدازند و باقی ادویه کوفته بیخته بان بسرشند و حب سازند
شربتی دو مثقال حب مقل که خون بواسیر بند کند هلیله کابلی [illegible] جفت گلنار مازو کرده [illegible] ده مثقال مقل
برابر همه بآب گندنا حل کنند و دیگر ادویه کوفته بیخته بان بسرشند و حب سازند شربتی دو درم دیگر که خون بواسیر
حبس کند و نفخ ریاح زائل سازد هلیله کابلی هلیله زرد هر یک ده درم صدف سوخته شاخ گوزن هر یک یک درم
نانخواه سه درم مقل بوزن همه ادویه مقل را بآب گندنا حل کنند و حبها بندند شربتی یک مثقال وقت خواب در
شفاء الاسقام چنین نوشته هلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله و صدف سوخته هر یک یک درم نانخواه [illegible]
مقل ازرق بست درم مقل را بآب گندنا بگدازند و ادویه را بآن بسرشند و حبها بندند شربتی سه درم [illegible]
حبی که خون بواسیر حبس کند هلیله سیاه بلیله آمله هر یک پنج درم تخم گندنا سه درم [illegible] سوخته هر یک
دو درم مقل ازرق ده درم ادویه را کوفته بیخته و مقل را بآب برگ مورد و آب برگ گندنا حل نماید و با هم سرشته
حبها بندند شربتی سه درم با آبی که آهن تافته در آن [illegible] کرده باشند حبی که جهة بواسیر [illegible] قطع خون
رحم و بواسیر از مجرب است هلیله سیاه آمله حب الآس هر یک چهار درم جفت بلوط طراثیث گلنار مقل [illegible]
هر یک دو درم مصطکی جوز بوا سنبل الطیب قرنفل هر یک یک درم تخم گندنا سه درم و هلیله [illegible]
زیتون [illegible] و مقل را بآب برگ مورد حل کنند و ادویه را بآن بسرشند و حب سازند دو مثقال [illegible]

بیرون شده جبی که نافع است بواسیر را و لینت دهد و انعقاد شود و بیرون تخم کرفس ... بوده جبلی
منشکطرامشیع هر یک جزوی سنبل الطیب دارچینی سلیخه حب بلسان عود بلسان جزو اصل قسط هر یک نصف جزو کوفته
بیخته حب سازند هر گاه اراده صحبت باشد قبل از آن بخورد ان زن بعد بار بگیرد مجرب است حمول که تسکین وجع
بواسیر کند و صلابت ورم رحم و وجع آن را نفع دهد موم دو درم ... بابونه ... درم ... حل ساخته
بصوف حمول کنند و رحمل بادن حمول هر کسی در مقعد وی چیزی برآید و درد کند و تسریع نبات ... صوف
آلوده بردارند بیرون کاه و صوف بردارند تا آنرا سائل سازد حمول که با ورا از رحم جذب کند ... برگ سداب
انیسون تخم کرفس صعتر هر یک یکدرم شسبه چار درم شهد را گرم کنند و ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند و به بینه گنند
بردارند یا مقدار خسته خرما شافها سازند و بردارند و این دوا اگر بمقعد نهند ریاح را استخراج سازد حمول
که حیض فرود آرد و در کتب آمده که این دوا آزموده شده بر کسانیکه هفت سال حیض ایشان بسته بود و بکشاده شده
مر بودنه کوهی هر یک چهار درم اصل هشت درم سداب خشک ده درم مویز بیدانه بست درم کوفته بیخته بزهره گاو سرشته
بقدر بلوط ساخته حمول کنند و بعد از بیرون آوردن خرقه در عسل آلوده آن را برگیرد ...
بعض قبل ... مجعف طرطبات و مانند آن ازمعینات حمل نافع ... خنین و مسقط او ... فرزجها
شده ... حقنه ... جهت بر ... رحم و احتباس حیض نافع است ... نقل تخم کرفس هر یک ... درم
ناخواه ... سیساليوس ... حلبه ... هر یک دو درم ... سنبل هر یک یکدرم ...
حمل هشت درم با شند ... نصف رسد و چهل درم ... روغن ... گاو ... عسل ... هر یک ده درم
روغن ... درم ... حقنه نمایند ... امساک کنند که ... حقنه ... حقنه نافع از رحم
در بحث کلیه و مثانه گذشت حقنه که ریاح بواسیر را نافع است عصاره ... درم عصاره ... گندنا
سی درم عسل ... روغن حب الخضرا هر یک نصف ... سپید ... درم ... بگیرم
حقنه کنند حقنه که جهت بواسیر ... دخان ... دوا ... نفع ... آن ...
در روغن ... کتب ... حل کنند ... درم ... روغن ...
... حقنه نمایند دوا ... بواسیر ... نزد ... شد دوی ...
... مثقال ... هر یک دو درم ... عسل ... صباح ... مثقال

تا دو مثقال حمول کرده فرو برند و جمله رحم عرق بادیان یا آب او بنوشند **دوائی** ابه بنداب دو استار طریق
و یک وقیه روغن جوز یا روغن لوز یا روغن خروع آمیزند و بنوشند و نیز ان الرهبان الاخوان ابلغ و اقوی
دوائیکه ادرار حیض کند و در رحم درد [illegible] که پیش از حیض پدید آید دفع سازد تخم کرفس یکمثقال تخم
مثقال تخم خیارین بکوفته چهار مثقال بادیان بکوفته انیسون جزائی تخم شبت [illegible] هر یک دو مثقال بکوبند
و بیست مثقال قند نبات آمیزند و هفت روز بنوشند **دوائیکه** ادرار حیض کند بنوعیکه در تجربات من ادرار
است تخم خربزه پنج مثقال تخم کرفس انیسون بادیانه هر یک دو مثقال بکوب کرده در سه رطل آب بپزند تا بثلث رسد
پس هر روز نیم رطل و در نسخه نیم مثقال نوشته با یکمثقال روغن بادام بنوشند **ادویه** که در رحم بنشانند از خرد
بخور نشانند و آب وی بنوشند جشتر و شیرین همین عمل دارد و بر خوردن یا بطبیخ وی حقنه کردن درد که پیش از حیض
تولد کند ساکن سازد و بطبیخ جوشانیدن [illegible] همین اثر دارد و تخم کتان جوشانیدن بطبیخ وی حقنه کردن
جو بنشانند [illegible] درد رحم که از حرارت بود زائل کند شیر [illegible] اگر برحم حقنه کنند [illegible] بنشانند [illegible]
که [illegible] با بیدزنانه ترکیب نشانند و پیاله بند و نهار بنشانند و در رحم که وقت مباشرت پیدا آید ساکن سازد
سرکه [illegible] ریزند دود آن برحم رسانند و در [illegible] بخور نشانند و در آب وی حقنه [illegible] نمایند روغن
نسرین حمول کنند و مالند [illegible] کند **دوائیکه** منع حبل کند [illegible] جماع زن بر دارد نخاع قبل از جماع
سازند [illegible] که نطفه فرزند باشد در تمام [illegible] آبستن نشود [illegible]
بر آن [illegible] کنند حیض باز دارد و منع حمل کند [illegible] حمول کردن منع آبستن مجرب [illegible]
[illegible] آب آهن تا [illegible] کرده [illegible] زن [illegible] آبستن نشود **ادویه** که بچه مرده و زنده
[illegible] آسان گرداند [illegible] در حال بچه [illegible]
و اگر حیض بسته باشد بگشاید سنگ [illegible] بر ران ببندند [illegible] بر ران ببندند [illegible] حمل کند [illegible]
[illegible] کنند [illegible] جماع کند [illegible]
[illegible] آتش بریان کرده [illegible] بچه [illegible] در اسقاط مجرب [illegible] اگر
[illegible] تخم [illegible] تخم [illegible]
[illegible] هر یک جزوی [illegible] بچه مرده بیفکند **دوائیکه**

چون عسر ولادت دفع بل شود و مرحبه بیدستر سعد هر یک یک مثقال دارچینی حلتیت فلفل فلفل هر یک نصف مثقال
کوفته بیخته بعسل سرشته بندند دو مثقال هر شب بدهند باید که مواظبت دارند **بیان ادویه مشترکه** که قبل
مذکور نفع دارد **دوائیکه** استحاضه یعنی نزف خون رحم را نافع است گلنار و خرما سوخته و بلوط کوفته
بیخته موافق نیم توله مع چهار ماشه شکر با آب خنک بخورند **دیگر** سرگین خر خشک ساخته کوفته بیخته در لته
بسته حمول کنند خون مفرط بند **دیگر** سنگ جراحت نبات هر یک دو دام گرفته داک یکدام [illegible] هم
کوفته بیخته قدر یک کف دست بخورند مع شیر گاو خام زود حبس کند **دیگر** پشک بز را دانه گل بسوزند و خاکستر
آنرا در [illegible] نهاده اندام [illegible] دمند خون بند شود **دیگر** سپاری یکعدد و بانسه ده ماشه رال [illegible] ماشه
کوفته بیخته نیم توله با [illegible] بخورند [illegible] استحاضه خون [illegible] باز دارد **دیگر** جرک [illegible] ادویه
گرد در حمام جمع [illegible] فرزجه سازند خون رحم بند شود و بهترین غذا از نزف خون از هر جا که باشد عدس است
در ساک [illegible] و شاخهای ساک نوتیه که [illegible] خورند **دیگر** که استحاضه را از هر قسم که باشد باز دارد
بیخ [illegible] بیخ [illegible] هر یک ده ماشه گرفته بیخته با آب بیخ [illegible] بخورند **دیگر** که انواع خون رحم باز دارد
[illegible] خشک [illegible] شکر تری هر یک ده ماشه هر روز همین قدر با روغن گاو بلیسند **دوائیکه** حیض و نفاس بکشاید
[illegible] بچه بیرون آید ترکیب [illegible] کوفته بیخته با روغن گاو بخورند **دیگر** که حیض بکشاید سونف بابونه
هر یک یک ماشه هر روز [illegible] یکدام کوفته بیخته از ابتدای حیض تا سه روز [illegible] خوراک است
دیگر که حیض و نفاس بکشاید تخم جرجیر شکر سپید هر یک یک توله چونه آب نارسیده یکنیم ماشه گرفته بیخته
سه حصه کنند از شروع حیض تا سه روز بخورند هر حصه یکروز **دیگر** تخم ترب تخم زردک هر روز یک کف
بخورند حیض فراغت آید **دیگر** که رحم پاک کند و بچه زنده و مرده فوراً بیندازد و حیض بسته بکشاید و سختی
رحم دور کند شیر اکه قدری با پنبه آلوده بر فم رحم نهند لیکن [illegible] که این دوا ورم رحم می آرد و در نازک مزاجان
بهست [illegible] دور میکند [illegible] آنکه در لطیف مزاجان این دوا بکار نبرند و اگر ضرور باشد بر روغن گاو یا روغن
بادام [illegible] شیر اکه حل کنند [illegible] حمول نمایند **دیگر** که حیض بکشاید پوست درخت نیم کهنه قند سیاه کهنه هر یک دو توله
زنجبیل چهار ماشه پوست نیم و زنجبیل [illegible] جوش [illegible] **دیگر** اجوائن [illegible] تا [illegible]
یک کف دست تا چند روز بخورند [illegible] **دیگر** که [illegible] بکسازد مع [illegible] طری

بیش سیال بول که بعربی مر گویند یا کسوسه کوفته بیخته با شراب جلاب کنند و نافه بسته بدارند دیگر که حیض بسته
دیر سیکباید اگر بیش رطوبت با سردی بود گل گل ملیل در زنبیل جو کهبا تخم کدو تخم بالسویه کوفته بیخته با شیره قوم
سرشته بهاینه نیزه ببرو فرزجه بردارند در رحم و بسیار باشد که کثرت جماع حیض بسته کند باید و اکثر حلل شود ان
جوان زایل گردد دیگر که درد رحم که در شروع حیض یا بعد ولادت یا پس از جماع پیدا آید ساکن کند برگ نیم خرفی
تنها ده گرم کنند و بر فم نهند دیگر که درد رحم که در ایام حیض معتاد شده باشد دفع کند ریوند خطائی
کوفته بیخته برابر وی نبات آمیخته و قدر نیم توله از شروع حیض دو روز پیشتر شروع بخوردن کنند و تا سه روز بخورد
دیگر که درد رحم که بعد از جماع هم میرسد دفع کند و مانع آبستن شود دو مازو باریک باید و پنبه بران آلوده گلوله
ساخته بر فم رحم نهند قبل از وطی دیگر که حیض طلب کند نمک باریک ساخته بران آلوده بردارند دیگر که درد و غدد
که بعد نفاس آید و دفع نباید ساکن کند فورا اگر کنار رقدری در آب تر کنند و چون قوت وی در آب برآید
اندکی از آن آب بنوشانند تنها یا با قدری شکر آمیخته و یکی مذکر گرده نهند یا گرم شود دیگر که درد رحم را که
اجتماع آب کند و در رحم گرد شود و بدان شرح ریح باشد کنده انتفاخ خانه زنان یا باریک کف دریا
بکهه ببرد ده خشک نمک لاهوری هر یک الحصه کوفته بیخته در شیر باریک حلقه و نهاده بنهند قال کنار کلان
و هر روز یکی از آن حمول کنند تا سه روز و بحول آن تمام آب تمامه بیرون آید دوای دیگر آب رحم جذب کند بعوره با بحب سوزان
خشک هر یک یک مثقال تخم سوده نمک لاهوری هر یک نیم ماشه شیره آنقدر که ادویه بدان سرشته گردد بمقدار حب
محلول ساخته بردارند تا آب بکند و جریان حسب اسود و به درود دیگر سیلان رطوبت رحم را که دوا شیر تیز کاهو
از شاهسپرانی ایمن کلان ... هر یک یک گیرند تخم خشک گل سیار گل یادام هر یک پنجم تخم صمغ دانگ بهدی گیس
گوینده نیم پاو سیار برنج پکیا و شکر سپید نیم سیر شاهجانی شیر را بر آتش تنها شده سیار کوفته بیخته انداز
و کفچه بزنند تا خوب پخته شود و بعده شکر آمیزند و بیرون کند قوام آید پس دیگر ادویه فرو دارد و دان با تیل تناش
و سیل الفقر بخوردن آمیزند و یک درهم کنند و قند حسب بر نهند ادویه کرفیح را تنگ کند شاخ زرشک برگ نا
برآورده و بر نسبت برنج که عبارت است از درخت ... که بگیرند و در سایه خشک سازند و کوفته بیخته بقدر ان نبات
آمیخته و از بعدام نایکدام بخورد و درست عقد اثر دی تجربه یکینه و در جمله از نفع تمام میدهد دیگر کل یزده و فر
چیلی در شیر ان یاد در کاغذ پیچیده شده و آنچه از میان او عبیر باشد بیرون آمده تکمیه در انده که زنان در فرج

افتاده تر نرمی و خشکی آرد دیگر پوست درخت مغیلان که بهندی ببول گویند بر قدر که خواهند بستانند و مکوب
ساخته ده چندان آب بر آن بخیسانند دو روز پس بجوشانند چون نصف بماند بمالند و بپالایند و در شیشه بدارند
و در ایام حیض بعد از بول استنجا بهمین آب کنند و در حیض بجای آب کل زنند دایم چون بکر باشد مجربست دیگر
انفحه کرباسی بر آن برده گوسفند پاره بگیرند و در کس زن پیش از جماع حمول نمایند و در وقت معامله برون آرند بر تنگی
و نرمی و خشکی و گرمی آرد دیگر تخم هندی کوفته بیخته در فرج بمالند ضیق تمام آرد دیگر مازو باریک بسایند
و قدری کافور نیز آمیزند و با شهد مخلوط ساخته بمالند ضیق شدید آرد دیگر گلقند یا تخم ... کوفته بیخته
در فرج بمالند ضیق تمام آرد و اگر این دوا در شیاف زخم نهند فراهم آرد دیگر بیر بهوتی که کرمیست سرخ که در ایام
برسات بهم میرسد و در هند شهرت دارد با روغن کاو بسایند و در فرج بمالند مانند ... ضیق آرد و لذت افزاید
دو ایضاً اگر دختری را ازاله بکارت شده باشد و بدین حیله بکر نماید گردو گلیز ... بدو باریک کبوتر را از خون کبوتر ملوث کنند
پس در تحقیق بنگرند ... ادویه مونثه و چهار در مسک که هر یک یکجا بسته ... نیم حصه ... در فرج نهان دارند که وقت
دخول همه تنگی می آرد و هم خون ظهور میکند دوا ایضاً و شوریس ... آن بسازند و ... کتان ... گیرند و مثل ... مجیمه
در رحم استعمال کنند چنانچه معمول است دیگر که عسر شدید ... ولادت آسان گردد از بیخ ... بسایند و در ... مجیمه
بر فم رحم نهند دیگر مونی سر آدمی بسوزند و دود آن برحم رسانند جنین بیفکند دوا ایضاً استقاط حمل باید زن
حامله سبب ضرورتها بر ضرورت نشسته که عورت صغیر بود یا مریضه ... گر حمل کلان خواهد شد باعث هلاک
خواهد گشت ... بار ... متر نوری ... تخم بیدانجیر ... تخم کدو ... سیاه دانه ... تخم خربزه ... بیخ
... باریک بسایند و بعده بگیرند ... بقدر که چون ادویه ... بپوشند فتیله ... ادویه ... آن
... فتیله بنهند ... در فم رحم نهند ... کرزن ... بر پای ... بلند ... احتیاط ... گرداند
... در رحم ... عمل کنند و اگر ... فتیله ... دیگر ... بیخ ... رسد
... ادویه کافیست دیگر شوربه ... نمک ... بچه ... اگر ... دیگر ... زوم بید انجیر
... روغن بید انجیر آلوده ... بر رحم ... استقاط کنند دیگر بیخ ... نیلوفر ... بقدر ... خشک ...
... آب ... پالایند ... ظرف ... دوای ... گزند ... بر آید ... بسیار ...
درخت ... برگ درخت ... برگ ... بیخ ... بسایند ... آب بسیار ... بجوشانند

کرده آب حنک شود پس این اجزا خشک سازند و در آفتاب دار بسایند و مقدری جزو بواسیر نموده بروغن گاو
سرشته بخورانند که صبح و شام و بزج بمالد و اگر گاه برین مرهم دست نمایند بواسیر بی تعاسر زایل شود دیگر بنده ابیجو
مشک از زرد ده دو دانگ که مجمع قباح نیم دم را نافع است اسپغول تخم کتان هر دو را بسایند و با شیرها نیم زن
بردارد دو دانگ که قروح مقعد را سود دارد و غسل آن از شیر گاو و بز نمود تا بشیر بسوزد پس حنظل آلوده بمالند و این عمل
مکرر کنند تا از جرک پاک شود بعده آب مازو عینه ترکرده برداشته تا آن را مندمل سازد و حمل مازو دیگر طرح
مسحوق همین عمل دارد دو دانگ که کیفیت یعنی شکافتن قبل اگر اقتضای بکارت یا سوء لادو شود و پس از عنبر
سیاه کرده سود دارد و موم سپید پیه کرده بر شعر ساق گاو دابا بحریه بکوبند و ضماد کنند و هم نیز مقدری تمر ماست
و مرو سنگ سوده در ان خلط سازند تا مرتی این مرهم بر شقاق بر نهند بکند دو دانگ چند بواسیر نافع است
و خون بند کند اگر چند روز شب هر صبح یکدام فلفل سیاه و مشک دو ام هر دو را جدا جدا بسایند مع دو چندان قند سیاه
بسرشند و قدر کنار صحرای جهان بندند یکی صبح بخورند مع روغن یک حب شام دیگر بسود و روغن زرد بیدر تا بجاه دارد و بنوشد
نمایند بعد از آن شارل او دو پاره گوشت نان بسازند و بعد از ترکیب این جها آب برگ تنزل حل کنند
و بر پنبه نهاده بر باسور بندند تا هفت روز بعینان بام است بر بواسیر خشک شده فرود می افتد و بعضی بپاک خون می
دوان بروغن بسیار سفوانند و گوشت بسید بند دیگر نا گیسر بنات بالسویه کوفته بیخته بیدام بخورند خون بواسیر
بند کند و دردو باسور بنشاند دیگر بچلرا باسور نداوا و آن بقدر سپانند و بند بندکند و خون بند نماید دیگر بلیله
ماین کلان تخم بکاین بالسویه کوفته بیخته در شکر سپید آمیخته هر صباح کف دست بخورند و بواسیر را دو خونی را نفع
دیگر بند ال تخم ابیل زرد مجیشه سوخت و انهار عنب الثعلب السوی بار یک بسایند بسیل ساخته از یبه بروگرم
کنند و روی دوا بران باشند و بر باسور بندند تسکین درد و ورم کند و خون بند نماید و اگر چند گاه بکار برند بواسیر
کم ارد دیگر روغن تخم نیم بر باسور مانند سودمند دیگر آب مقدره بیاد و چهره روغن گنجد چرب نمانند مازو روغن
و پنبه بیناآلوده بر باسیر بالند دیگر حرملین ورومی کنجد مازو نرب بجوشانند و بسایند با قدری کند تا مرهم شود پس بهم
یا نیمه مرین آلوده محول نمایند دو دیگر باسیر را نفع سد دیگر گزدم چند بسد دیگر دو روغن کنجد با مازو نرم تا جلو دود
در شیشه آفتاب گرم بگداند پس بر بواسیر بمالند بسیار چند روز نفع تمام دهد دیگر تخم جمال انجیر سنت کوفته بیخته قدر دو داشد
بخورند تنها با باسیر ساده گاو زیم با بوداب یا شهد و اگر تفریح کرده و میده انبنک توله کم باشد دیگر کلان

کالی زیری شده هم بگیرند و نیمه از آن بریان کنند پس همه را نیم کوفته سه حصه کنند و هر روز یک حصه بخورند و هفت روز
ساینجی و خیرات سازند با شوربای خروس ناقع شود و دیگر کز ورنجبار ابرشاند و زرم کنند و در دقیقشان نمایند
برابر نمک هر یک چهار درم سپید گندم دو درم و در روغن گنجد بریان کنند و دیگر ادویه باریک ساخته در آن آمیزند
و آب انبه نیز بریزند تا غلیظ شود پس ته بندند ذرور کنافت جهت خروج مقعد و نتو رحم سپیده ارزیز
گلنار شب یمانی بازو مساوی کوفته بخته عضو را وقت ابرزغکل چرب کنند و دوا بران بپاشند ذرور که ارتیکی
مقعد را نافع باشد جفت بلوط قشار کندر شیح سوخته گلنار شاخ گوزن سوخته مردارسنگ سوخته اقلیمیا
مساوی صلایه کرده بر مقعد افشانند ذرور که بسبب خاصیت از جفت بلوط گلنار جوز السرو کاه سوخته
هر یک ... درم کوفته بخته بر مقعد بریزند ذرور مصنف در استقاط بواسیر باب خناب معدیرت در مجث زرع
بیاید **روغن سنداب** مذر حیض است و دوا دویه سرگذشت **روغن کلکلانج** مدر حیض ست و دو
ادویه معده گذشت **روغن زعفران** دهن مخلوق نامند جهة صلابات و اوجاع رحم و معده و تشنج
و فساد رنگ رخساره و رفع بخرابی و تنقیه ترزیج و سرخ جسم نافع است زعفران بانزده و قرد ما ما
شش موتسب الزیره پنج مرصاف دو در سیصد مثقال روغن کنجد بجنبانند یک هفته هر روز بر هم
زنند و با سه صد مثقال آب بجوشانند تا روغن بماند صاف نمایند **روغن مبارک** که مسمی است
روغن القوه فرزند جهاد جهة امراض جسم نافع است و دوا در ادویه سرگذشت **روغن مقل** جهة کوبیر
و جمیع امراض بارده و تحلیل ریاح غلیظه عظیم النفع است و از قدما تالیف شده مقل ازرق برگ غورد
سعد مرزنجوش جلبه اسپند حبه الخضراحب الخروع هر یک ده مثقال میعه سایله اشق افیون سقاقیح عنب الثعلب
بادام مقشر خرنوب سپید زرنب افلنجه شیطرج هر یک شش مثقال قرنفل خربوا ز نجبیل خولنجان
دارچینی علاو رحیه هر یک سه مثقال بزر البنج کندر سیسالیوس تخم کندنا شونیز تخم تره تیزک
نانخواه قسط تلخ هر یک پنج مثقال اشنه شبت ورق نفار فوفل هر یک چهار مثقال عسل لعف کرفته
روغن گاو و روغن یاسمین نفط سپید قطران روغن خروع دهن النغار هر یک سیر و مثقال
زیتون منشعه پنجاه مثقال آب خالص چهار مثقال بجوشانند تا آب بسوزد در بعضی این روغن را روغن
بلادر نامند **روغن کوکو** سیر خرطعن پنجاه عدد در روغن کنجد برشته کرده در روغن بجوانند و در امراض بادی ...

بسایند و در روغن [illegible] بر روغن ساخته بجهة او سایند و یا نیز و بر کل بجهة بواسیر بالند و کهنه قطع خون باشد گلنار و
کو عفص سوخته با هم سفتا نمایند و روغن که جهة ساقط کردن دانهای بواسیر مجرب ذکر یافته است گوگرد ترنج بورق برابر
سایند تسقیه دهند به روغن کنجد بکه جذب کند و با قرع در انبیق تقطیر نمایند و در حین تسقیه باید که بر روی آتش نرم
باشد **روغن بزر قرع** جهة ورم مقعده و درد بواسیر بغایت آزموده است هرگاه از حرارت باشد قرع را با پوست
کوبیده در آب بجوشانند تا مهرا شود و در روغن کنجد بریان بسیار جوشانند تا مثل شیره آب بسته شود بردارند و اگر دنبال
بادنجان در سایند و اضافه کنند بواسیر بارد را نافع است **روغن کرفس** بجهة بواسیر با نفخ است ابکنند [illegible]
روغن کنجد نیم من باده درم مقل بجوشانند تا آب برود و روغن بماند **روغن تخم کتان** بجهة بواسیر [illegible]
اگر حرارت در اینجا بود **سفوف** که منع خون بازدارد از باسور بود یا از رحم یا از [illegible] یا از شکم یا از
قی یا از رعاف یا از بول [illegible] یکدرم [illegible] ثلث درم حصض [illegible] گلنار
[illegible] سیاه [illegible] یکدرم صبح و یکدرم شام بخورند [illegible]
سفوف مقلیاثا [illegible] بواسیر را [illegible] **سفوف فیلکه** [illegible] بواسیر [illegible]
[illegible] نافع است تخم تره تیزک بریان کرده [illegible] تخم کتان بریان [illegible] تخم کرفس بریان [illegible]
تخم [illegible] درم [illegible] صمغ عربی یکدرم [illegible] تخم [illegible] سفوف سازند
سفوف تتواج خطائی و سفوف گل جهة بواسیر با اسهال نافع است [illegible]
جوز جهة قطع خون بواسیر مجرب است [illegible] منقول [illegible] تخم [illegible]
[illegible] استعمال نمایند **سفوف**
جهة ریاح بواسیر [illegible] روغن زیتون بریان کرده [illegible] تخم کنند [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] مصطکی [illegible]
سفوف منقول از ذخیره خوارزمشاهی [illegible] مقعده و رحم بازدارد [illegible] خشک [illegible]
صدف سوخته [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] کلنار هر یک [illegible]
[illegible] **سفوف** که بادها [illegible] بواسیر [illegible]
هر یک [illegible] زنجبیل مصطکی هر یک [illegible] تخم کرفس [illegible]

پوده تخم بادیان هر یک یکدرم و نیم شکر بجهت سرشتن دو درم باشد در هر **سفوف** که جهت زوال بسیار نافع
و در ازاله شهوت رویه مجرب گفته مغشر زیره کرمانی زنجبیل هر یک ده درم فلفل الفلفل هر یک یکدرم و دارچینی
دو درم هلیله قاقله هر یک سه درم قند سفید بر کل **سفوف قابله** دیگر که جهت [illegible] روینده آن [illegible]
است و در معده گذشت **شراب حبث الحدید و شربت سعد** با دبا سورنجان نافع است و در بحث معده گذشت
شربت الجبار در قطع خون بواسیر و از هر جا که باشد از عظیم و اردو خاصیت او نیست که تعفن شکم [illegible] دیگر آنکه
[illegible] بعض دیگر در [illegible] باشد پوست بیخ الجبار است ده درم شب تر نمایند و دیگر [illegible] آب صباح جوشانند چون نصف
بماند صاف کنند و نبات بر [illegible] انجبیه بقوام آرند و یک نسخه در بحث امعا گذشت **شیاف محلل** خون بواسیر
[illegible] گلنار [illegible] شب [illegible] اقاقیا صمغ بالسویه کوفته بیخته شیافها سازند **شیاف غدلوط** را که اقاقیا
گلنار صمغ کوفته بیخته بمثال بلالیط جبها سازند و وقت جماع در رحم نهند و قبل از مجامعت باید که استنجا بروغن
تا شکم از حابط پاک شود و در [illegible] نمایند **غدلیطه** [illegible] که وقت جماع حابط از مقعد [illegible]
بیرون آید **غدیوط** که قطع [illegible] مذکور است **شیاف فیلک** که خون [illegible] کند [illegible]
درم الاخوین گلنار [illegible] زاج سفید هر یک یکدرم زنگار دانگی کوفته بیخته بعسل سرشته شیاف سازند **دیگر** [illegible]
[illegible] اقاقیا عصاره لحیته التیس گلنار گل ارمنی هر یک یکدرم صندل سرخ [illegible] هر یک نیم درم [illegible]
آب [illegible] شیاف سازند **دیگر** [illegible] اقاقیا جفت [illegible] الاخوین هر یک یکدرم [illegible]
صندل سوخته هر یک نیم درم با بلسان الکحل شیاف سازند **شافه** که زنان باکره [illegible]
برگ سوسن آزاد [illegible] هر یک نیم درم [illegible] سنبل پوست انار هر یک دو دانگ مشک نیم دانگ [illegible] کوفته بیخته
شیاف سازند [illegible] بردارند و روز تا شب و از شب تا بامداد [illegible]
دختر باکره بنماید **شافه** که زنی زنان [illegible] مجامعت [illegible]
[illegible] برگ سداب خشک پودنه خشک هر یک سه درم [illegible] دو درم تخم [illegible]
یک درم و نیم نقل یکدرم صمغها حل کنند و ادویه کوفته در آن آمیزند و بر جسم [illegible] **شافه**
که حیض بگشاید [illegible] اکلیل الملک هر یک چهار درم [illegible] درم [illegible] کوفته بیخته [illegible]
گاو شیاف بسته بردارند **دیگر** که حیض بگشاید [illegible] تخم حنظل از هر یک قدری کوفته [illegible] سرشته

و شیاف طویل سازند و بل رطوبت می آرد و بعده حمول **شافه** که بچه مرده را فرود آرد و در جای دیگر حرارت سپید بالسویه
کوفته بیخته در بره کار برند و استعمال نمایند **شافه** که حیض باز دارد سر گلنار زنگار زرنگ کران بالسویه سحق کرده
با آب مورد سرشته شیاف سازند بر آن آلوده مقل سازند و آن شافه مقل را در سحیق اقاقیا ماز و ... کرده
بر دارند **ضماد** که وجع رحم و بواسیر را ساکن کند زعفران افیون بزر البنج بیه مرغ هر یک یک درم خطمی تخم کتان هر یک
نیم درم زرده تخم مرغ نیم بیخته یکجا در روغن خسته زردآلو ضماد کنند **ضماد مقل** که از کثرت نفع مسمی گشته است
بضماد بواسیر مقل ازرق تخم کتان تخم کنده نا هر یک نیم درم بر روغن گاو سرشته ضماد نمایند **ضماد** که درد
بواسیر نشاند مقل کرمان ... سوسن ساق گاو روغن خسته زردآلو ... زرده تخم مرغ بالسویه در روغن گاو ...
جوشانیده ... حل کنند و ضماد سازند **ضماد** که درد بواسیر ... دور لوام نشاند و خون ...
کرده بر نهند و اگر پیاز ... کرده و ورق ازرق ... بر نهند ... در تفتیح افواه ...
پیاز سپید ... بر نهند ... بواسیر ...
نشاند و اگر ... سازند ... ضماد ...
نشاند و مجرب است اکلیل خطمی گل بابونه اکلیل الملک هر یک چهار درم حلبه تخم کتان هر یک سه درم ... مقشر ده درم
مجموع را بیخته با زرده تخم مرغ و روغن بنفشه سرشته بر نهند **ضماد** که درد بواسیر و مقعد و زحیر را نافع است ...
کاره ده درم ... اقاقیا ده ... کندر ... هر یک نیم درم مرداسنگ سپیده ارزیز ... نیم مقل
یکدرم افیون دو دانگ ... بطریق معلوم بسازند و بر نهند **ضماد** که مخصوص ...
... مثقال ... درم ... مقل دو درم ... مثقال و نیم بسازند و بر نهند **دیگر** ...
باز دارند ... هر یک نیم درم مقل یکدرم زعفران نیم درم افیون دو دانگی و نیم ضماد سازند
دیگر ... روغن خسته زردآلو ده درم ... مثقال برگ ... خشک ... هر یک
سه درم مقل یک مثقال ... مثقال ضماد نمایند **دیگر** ...
تخم مرغ ضماد نمایند **دیگر** ... تخم مرغ ... **دیگر** سپیده ارزیز ... البنج تخم مرغ
در روغن بنفشه سرشته ... **ضماد** مجرب ... مقعد ...
سپیده ارزیز ... هر یک ... هر یک ... تخم مرغ ... استعمال نمایند **ضماد** ...

بواسیر دار [illegible] اکلیل الملک بابونه در آب بپزند تا که [illegible] شود و [illegible] زن بر آن نشیند [illegible] گرم شود
پس زرده بیضه نیمبرشت یکبیضه زعفران یکدرم و افیون دو درم تخم کتان حلبه [illegible] هر یک [illegible] مقل
شسته یکدرم مقل را در [illegible] حل کنند و دارو ها [illegible] بحسب [illegible] و در سطح دوا بر روغن
گرد [illegible] ساخته باشند [illegible] و اگر ورم [illegible] عظیم بود اول فصد باسلیق
نمایند ضماد جهت بواسیر [illegible] مجرب [illegible] در روغن تخم کتان [illegible]
[illegible] باشد [illegible] ضماد [illegible]
[illegible] مقشر پوست [illegible] سبز [illegible]
[illegible] ضماد که شقاق [illegible]
[illegible] ذکریا [illegible]
[illegible] تخم کتان [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] بواسیر [illegible] شقاق [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] بواسیر [illegible]
[illegible] تخم کتان [illegible]
دیگر که جهت شقاق [illegible] روغن [illegible]
[illegible] شقاق [illegible] ضماد [illegible]
[illegible] افیون [illegible] سفیده [illegible]
شقاق [illegible] دیگر جهت شقاق [illegible]
[illegible] ضماد [illegible] پوست [illegible]
[illegible] ضماد [illegible] طلائی [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] هر یک یکدرم [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] طلا نمایند [illegible]

طلای که بر بستن رحم اعانت دهد حب السلاطین جاوشیر مقل با آب بادروج بسایند کوفته بحبه بر زهره گاو تازه و بر قضیب
طلا نمایند و بگذارند تا خشک شود بعده مباشرت کنند در بستن گردد **طلای** که بر بستن رحم اعانت دارد بکار سفید
خشک بکوبند و بزهره گاو در قضیب طلا نمایند و مباشرت کنند **طلای** که خارش فرج را سود دارد و مرتک را بجنب
کاسنی بسایند پس بگیرند مغز تخم کاهو کوفته بیخته در ان بسرشند و گلاب آمیخته بفرج طلا کنند **طلای** که حرقت شدید
فرج و سوزش بول را نافعست و در ایام حمل نیز بکار برند نشاسته کافور ریاحی گلاب یا آب حل کرده بمالند زنی مستاده بود که در ایام
حمل حرقت در فرج میشد و در همین بعد چهارم ماه آهسته آهسته سقمونیا میکشت و در هفتم یا هشتم ماه سقوط حمل میشد
در هیچ دوا سود نمیداد آخر الامر این درویش بجاذبیت این دوا داده و تا بیرون دیگر نیز مرعی بوده تا تمام بخشیده
و محصول مرام گردیده **مطبوخی** که حیض را ابتدا سازد و آن یکدرم سنداب بنیدرم بدیانه ده درم بر باد سنج چهار مثقال
ده درم بجوشانند و صاف کنند سه روز متوالی باز خورند **مطبوخی** که همین عمل دارد و نافعست مر آنرا نیز چون [illegible]
ایشان محتبس شود و افسنتین ده درم ترکی مرسی سنداب بنذریانه تخم کرفس هر یک ده درم انجیره عدد گلقند ده مثقال
بجوشانند چنانچه رسم است و صاف کنند و سه روز متوالی بخورند و سه روز دیگر استراحت نمایند باز سه روز دیگر
بنوشند تا اعاده آید تمام رفعشود **مطبوخی** که همین اثر دارد لوبیا سرخ حلبه انیسون فوه هر یک چهار درم بنوشند و درم
در سه رطل آب بجوشانند تا رطل آید صاف کنند و قدری شکر اضافه نمایند هر صباح چهار درم بنوشند **مطبوخی** که حیض
کشاید لوبیا سرخ سه درم فطراسالیون فوه هر یک چهار درم فوذنج دو درم در نیم رطل آب بجوشانند و صاف کنند و قدری
مینفخج اضافه کنند و هر صباح سه درم بنوشند **مطبوخ افسنتین** جهت گشادن حیض معتدست و در کتب عجایب بیاید
طبیخ و قطم جهت آوردن حیض مجربست و اعتدال میل دارد حب قطم کاوزبان تخم خربزه بادیان بالسوی هر یکی به درم آمیزند
و نفسه هفت درم انزروتی در یکنیم رطل آب بخیسانند صباح بجوشانند چون نیم رطل بماند بمالند صاف سازند و [illegible]
کرده بنوشند **مجموش** بواسیر را نافع است و در قرابادینات مسطور گذشت **فیروز نوش** زنان را بسیار سودمند
بهبود و مثانه زحیار بهتر باشند سود داشته بادهای غلیظ دفع کند و در کتب دیگر مذکور شد **فلونیای فارسی** رحم را قوت
دهد و بادها و ریاح بواسیر را دفع کند و سیلان خون از هر موضع که باشد باز دارد و در محافظت جنین نماید **فلونیای رومی**
سیلان حیض باز دارد و در و داشتنا ندارد این بر بود در ادویه بواسیر گفته شد و یک نسخه فلونیای فارسی بجهت کثرت
حیض و رطوبت رحم نافعست در ادویه امعا نیز ذکر شد **فرزجه** که رحم را قوت دهد و فرج را تنگ و خوشبو گرداند

بسباسه سنبل هر یک جوش فشار کنند و صبر از خر حریری کلس رچ پوست [illegible] ساییده کوفته بیخته بروغن بانان
سرشته در پشم پاره بردارند **فرزجه** که همین عمل دارد و قفاح اذخر سعد عود و قرنفل هر یک یک درم و چند مشک
[illegible] آمله کوفته بیخته بگلاب سرشته در پشم پاره آسمانی نهند **فرزجه** که فرج را تنگ کند [illegible]
جماع پدید آید و شب یمانی در آب حل کنند و پارچه بآن آلوده کرده [illegible] سعد و سلیخه و مازو [illegible] ساخته
باشند ملوث سازند [illegible] قبل از جماع برداشتن فرمایند **دیگر** که [illegible] بادیان تخم حماض [illegible]
[illegible] باریک کنند و فرزجه سازند **دیگر** که همین کار کند مازو و سنبل [illegible] پوست انار و قرنفل و البسه باریک ساخته
با شراب [illegible] در پشم [illegible] آلوده فرزجه کنند **دیگر** که فرج را تنگ کند [illegible] البسه [illegible] ساخته
در شراب [illegible] بردارند با پشم پاره **دیگر** که [illegible] مازو [illegible] ساییده [illegible] درم
[illegible] کتان [illegible] پشم پاره بردارند [illegible] خرگوش [illegible] **دیگر** که [illegible] درم
زعفران یک درم مشک [illegible] شراب [illegible] شراب گرم کنند و ادویه کوفته بیخته [illegible] کتان [illegible]
دیگر که [illegible] شب سعد قفاح اذخر برگ سوسن کوفته [illegible] باریک بیخته [illegible]
در آن [illegible] تا چند روز **دیگر** که همین عمل کند [illegible] شب یمانی [illegible] چند [illegible]
پس [illegible] کتان [illegible] کنند [illegible] ساخته [illegible] وقت [illegible]
دیگر که [illegible] سوسن بردارند فائده عجیب **دیگر** که همین کار کند [illegible] سعد [illegible] ساییده [illegible]
در شراب [illegible] آلوده [illegible] **فرزجه** که [illegible] فرج را [illegible]
باریک ساییده بردارند **دیگر** که [illegible] فرج [illegible] شب یمانی باریک ساخته بردارند یا پوست صنوبر
و شب و سعد [illegible] شراب بپزند [illegible] بردارند [illegible]
[illegible] **فرزجه** که [illegible]
[illegible] **دیگر** که [illegible] فرج [illegible] شراب بپزند [illegible] بردارند **دیگر** که [illegible]
[illegible] تخم حماض [illegible]
[illegible] **فرزجه** که لذت زیاده کند [illegible]
[illegible] **دیگر** که لذت [illegible]

ده درهم بریان بریزند و چند روز بعد از طهر پیش مالند برآرت یا در فرج دیگر که لذت آرد عاقرقرحا و دارچینی زنجبیل
بالسویه کوفته بیخته و بالای که منیح درآن محلول بود رشته چسپانند مدت جماع در وی نکیزند و چون حمل گردد
استعمال ننمایند فرزجه که منع حمل کند نفاخ کرنب حرف بهم در القطران تیز نیک تر گردد بعد
پاک شدن از حیض بردارند و اگر بعد مجامعت قطران بمالند با عصاره سداب مع فلفل بردارند مانع تحلیل آید
با وجود آنکه این چیزها را مرد بر قضیب طلا کرده جماع نماید دیگر که مانع آبستن آید تخم حنظل قبل جماع
استخوان زعرور مساوی کوفته بیخته بعد ساییده سرشته و بر پشم پاره بردارند هرگز آبستن نشود و اگر آبستن باشد بچه بیندازد
و گفته اند هر زنی که چهار حب الغار یعنی دانه تخم بید انجیر بلع کند یکسال آبستن نشود و اگر دو دانه دو سال
دیگر که منع حمل کند بازرحب الآس مساوی کوفته بیخته با کرم رشته فرزجه سازند قبل از مجامعت فرزجه که منع حمل
کند نفاخ کرنب و تخم او هر دو کوفته بعد پاک شدن از حیض بردارند و محمول انفحه خرگوش همین کار کند دیگر که منع
حمل کند و ادرار حیض نماید عروق نخ کرنب کوفته در کرسته بردارند فرزجه که معین حمل است نسب یمانی ادرم
ساق عود زعفران هر یک یکدرم کوفته بیخته در پشم پاره انباشته بردارند و مجامعت نمایند دیگر که بر تحلیل اعانت دهد
چند بیدستر سعد سلیخه جاوشیر قسط بیرز هر یک جزوی مشک عنبر هر یک ربع جزو بشراب آمیزند و فرزجه سازند
دیگر که بر آبستن یاری دهد سرگین برگوهی پنیرمایه خرگوش بر و جندبیدستر کوفته بیخته بعسل گرم کرده سرشته در پشم
پاره بردارند دیگر پنیرمایه خرگوش دارچینی عنبر زاج نبات بالسویه کوفته بیخته بگلاب سرشته بردارند دیگر ابریشم
جفتی بوزیدان جبر بدیانه زنجبیل هر یک دانگی با مشک سرخ فرزجه کنند دیگر سعد سلیخه جندبیدستر دارچینی قسط با روغن
مقل مشک کوفته بیخته بردارند بعد از طهر چند نوبت و بعد چهار ساعت مباشرت کنند دیگر پنیرمایه خرگوش برگیر یا سرشته
بر پشم پاره بردارند سه شب بعد از حیض و پس از آن مجامعت نمایند و در تحفه عوض انفحه خرگوش زهره خرگوش آورده دیگر
زعفران سنبل فرنفل بیکنیان علک مصطکی روغن بلسان هر یک مثقالی بگیرند و چنانچه با هم بر پشم قوی یکدانه ...
زیران سر سانند و در صوف نهاده شب پنجم و ششم و هفتم از شبها حیض بردارند و در شب هشتم با شوهر جمع گردد البته حامله شود
ان شاء الله تعالی دیگر که در تحمیل مجرب است شب اول زعفران لسان العصافیر هر یک یکدرم خرمیان نیم مثقال عود ربع درم مشک
ربع درم کوفته بیخته بعسل سرشته سه شب در ایام حیض بردارند و در شب چهارم مجامعت فرمایند دیگر جهت حمل مجرب
سرخیون زعفران حماما سنبل الکلیل هر یک نیم اوقیه میبه اردک زرده تخم مرغ هر یک ... فرخ قرد مانا هر یک ربع اوقیه

لسان العصافیر زبان گنجشک
... عبد الحق ... منه

روغن ناردین هم [illegible] بالسویه کوبیده [illegible] بر دارند و هر روز در شب [illegible] کنند [illegible]
نبات تناول نمایند **دیگر** که معین حبل [illegible] است جند بیدستر [illegible] زعفران [illegible] قسط [illegible] مقل
کوفته [illegible] چند شب بر دارند [illegible] نمایند و قبل از جماع [illegible] بر دارند **فرزجه** که [illegible]
[illegible] بالسویه کوفته [illegible] بر دارند **دیگر** جهة اسقاط [illegible]
[illegible] درم [illegible] بر دارند [illegible]
بلند باشد [illegible] بود **دیگر** که [illegible] بالسویه کوفته [illegible] فرزجه [illegible]
دیگر که اخراج مشیمه و جنین [illegible] **دیگر** [illegible]
[illegible] خردل [illegible] **فرزجه** که حیض [illegible]
[illegible] **دیگر** که حیض [illegible]
چهار درم [illegible] **دیگر** که حیض براند
[illegible]
[illegible] زعفران [illegible]
[illegible]
دیگر که ادرار حیض کند [illegible] مثقال [illegible] **دیگر** که [illegible]
[illegible] فرزجه سازند **دیگر** که [illegible]
[illegible] **دیگر** که [illegible]
بالسویه [illegible] فرزجه سازند **دیگر** که [illegible] فرزجه کنند **دیگر** که جهة اخراج [illegible]
[illegible] **دیگر** که جهة [illegible]
[illegible] جنین [illegible]
[illegible] **فرزجه قاتل جنین** که اخراج جنین [illegible]
[illegible] **دیگر** که [illegible]
[illegible] **دیگر** که [illegible]

مرو سنگ ب ج سپید فسار گل ارمنی گل مختوم سیر بالسویه سائیده بسازند دیگر [illegible]
[illegible] بسانفه رحم تعداد کلنار شب یمانی مرکب سوخته زیره کرمانی همه بالسویه با آب گشنیز
یا آب [illegible] بسرشند و بردارند دیگر که در قطع نزف الدم حیض مجرب است مازو سوخته [illegible]
سرشته بالسویه از برگ مورد کوبیده بیست مثقال بترشی با شکر کرده شیاف نمایند [illegible]
سوخته نصفه بردارند دیگر که حیض را قطع کند و قریب است برگ مورد و مازو سوخته [illegible]
سوخته صمغ عربی اسبغول هر یک دو درم گل ارمنی سه درم بستور بسایند استعمال نمایند و در حین استعمال [illegible]
[illegible] گویند کیفیت استعمال آنست که آنرا نیم کوفته بیخته با ماء الآس [illegible]
زیره بریان [illegible] بالسویه [illegible] مجرب است دیگر که حیض را [illegible]
سپید [illegible] صمغ عربی گل ارمنی هر یک یک درم [illegible] دیگر [illegible]
اقاقیا شب یمانی بالسویه کوفته بیخته با آب لسان الحمل بسرشند و بردارند [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] سوخته اقاقیا گلنار گلسرخ عصاره لحیة التیس مازو [illegible] سوخته بالسویه کوفته بیخته [illegible]
بردارند دیگر که حکه رحم را که آنرا انبیة النسا گویند نافع بود [illegible] پوست انار عدس مقشر [illegible]
[illegible] بردارند و در جاری [illegible] بیخته [illegible] دیگر [illegible]
هر یک [illegible] مرو سنگ [illegible] حب الغار [illegible] کوفته بیخته سپیده [illegible]
[illegible] و رحم [illegible] است نارد [illegible] خشخاش گل نسرین [illegible]
[illegible] سرشته یک مثقال [illegible] یک مثقال [illegible] ضماد کنند [illegible]
لازم است [illegible] نمایند [illegible] استعمال نمایند [illegible] که [illegible]
مرتبه [illegible] استعمال نماید [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] تا مدت [illegible] شش [illegible]
[illegible] بالسویه [illegible] یک مثقال [illegible]
[illegible] جاذب حاره و بارده رحم مجرب است [illegible]
[illegible] گرم کرده ضماد [illegible] نمایند [illegible] گرم [illegible] رحم [illegible]

در شنبه تخته بار روغن قسط چینی رانه مثل زعفران درمی مرزنجوش کاسنی تخم سنبل الطیب و حب بلسان مقل ضماد اب
با شراب یا شیره خرنوب خردل مرزنجوش ممزوج نموده بردارند **فرزجه** جهت تحلیل ورم رحم صلب مرهم بیدانجیر مقل ازرق
هر یک شش درم خطمی تخم کتان هر یک سه درم سنبل یا بلسان خیارشنبر بشیر یشند و بردارند **فرزجه** که جمیع ورم صلب
رحم را بنشاند و نرم کند و حول رحم سهل ورم پوست سرماکی کند بابونه سپید اقحوان پودنه بالسویه بشیره ادرده بردارند
فرزجه که ادرار حیض نماید نفع کند درم الاخوین حب الآس گل ارمنی اقاقیا کندر بتخم ببیان انکل ششته نیشاید
استعمال نمایند **فرزجه** که ده درم سیر را که از قبل سائل بود قطع کند هر شیره طیلسان از صمغ عربی ابرو عفص مرد
صبر درم الاخوین کندر زرنیخ بار یک ساخته بردارند و انجه ترا از کن هیبت یبود و در حقنه کنند و قبل انهم تکلم کنند
درم ساختکو دست و انها هم کاهی در باب بول الدم و المده مذکور شد **فرزجه** که منع آن نافع است قوت از نشت
باز و حجر قریب سه جرعه را سه ساعت نکیرد در آب شیرین دانکی آب بجوشانند سپس با بایده را اقاقیا مکی دارای کی سا
و برین طبیخ امیزد یا ره را از شیم مرهم کندر ترا فرزنکی کوفید در هم بیخته و کرده هم ساختند و در بین طبیخ ترکرده رحم بین بیره
برند بیدی بیج و چوب ازان پکی خوشتر که ایاد رمیته تا الخنصر جمانیده را در حیض و فرج ضماد کنند و بعد از جماع بر آید **فرزجه**
کرده و بار و صنب ترنجم نافعست کندر مقل الیهود و بیرزد هر یک درم زعفران جا دشیر اشق هر یک یکدرم مستطیلی سپید
سا کنند چند بیته شترکرده روغن سوسن سپید بیطار روغن بادام هر یک تسدر درم عصیر با بشتر عسل حلکنند و شمع را کرده بند با عجله
با هم آمیخته فرزجه ساخته بردارند **دیگر** که جهت قروح و سرطان رحم زنرفت ذم نافعست فلوس خرنوب بری عدا سپید سرب
بالند مع روغن تا کارمیده شود و بسیار بجوشانند **دیگر** که ورم صلب رحم و ارحاع ارحام را نافعست سپیده بپزند تر را انها
گاو دروایلی مقل زعفران زرد و سپید مسوی مانند روغن سوسن همه برابر بگیرند و بشراب یا لعاب اسپغول بشند و بردارند
قرص کهربا و به قرصها که بیل زرد ام نسوا با دویه مذکور شد **قرص مر** در تحلیل کند و تقویت
و تسهیل ولادت نماید و اگر مواد است بران یر ده هستاده اجنه و با بیرون بسته ام ترمس تخم در جلبت سکنجبین دیا در زنه
سه اب خشک برگ جو د سنگ سویج قردمانا خورده ابی بجهت برکید ده درم کوفته بیخته قرصها سازند و بزعم دهمی و در تریاکی کوره
از غیر ابیل دادار برسن شد تا عرض بعداز جیمی کنند و دیگر با بیشاب با قوی بهتر بهتر شده **قرص حموع** تسهیل ولادت
کند برگ بیده و وزن ده را در سیاست بیرون آورده و سکنجبین و ورد و بر یک یکدرم حلبت بغیدم مکه کبیر بست با سب
سیاه ایطلیم طلیه به بند و تخیرا جنانا بین کنداده و خنده انخبرد آب بهتر است **کبوس** ا جهت اسقرفاد

مقعد حقنت بلوط کندر قشور کندر نیم سوخته صدف سوخته مرد و سنگ اقلیمیا و رصاص با سویه باریک ساخته بر مقعد ذرور کنند
مار از لقمقم جهت خروج مقعد و بروز رحم نافع است مانند گلنار حقنت بلوط برگ آس حلبه و مازو قمقم بجوشانند و مثل آن نشیند
ایضاً مستعمل بر آن باید **مقعد** آفتابه را گویند **مسوح** که جهت بواسیر و شقاق رحم نافع است مقل ازرق کرمانی شتر
سنوساق گاو خسته زرد آلو سیاه سالم زرده بیضه هر یک بقدر بگیرند و در روغن گل کهنه بجوشانند پخته بر شقاق بمالند
مسوح که در وجع بواسیر بنشاند در خسته زرد آلو ده درم سیاه سالم ده درم مقل ده درم مرکب ساخته بمالند **معجون**
که در اسقاط جنین مجرب است ابهل صد درم فرنج مشک نانخواه خشک هر یک بیست درم تر دو ماه قوه ابیض شکاعی
هر یک ده درم کوفته بیخته با شیرج بیناریز سرشند صبح و شام قدر بیضه چند روز برسد **معجون** که معین حمل است بسفنج
مثقال جفوره دار چینی هر یکی دو درم مروارید ناسفته بسد ناسفته زنجبیل قرنفل جوز بویا سنبل ساذج هندی [illegible]
هر یک یکدرم جوز الطیب زعفران هر یک نیم درم کوفته بیخته با شیره چندان که فنا گرفته بسرشند و در ظرف آبگینه نگاه دارند
و در دو ماه هر شب هر یک نیم مثقال بخورند **معجون مقل** برای بواسیر بادی که از درد و ماه نشیند [illegible] مقعد را که خون
آید سود دارد پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی تخم سپندان سپید تخم گندنا نانخواه شاه سفرم هر یک ده درم مقل
پنجاه درم مقل را در آب گندنا حل کنند و داروها بدان بسرشند شربتی دو درم **مرهم شادنه** که بواسیر و شقاق
مقعد را نافع است شادنه مغسول گل ارمنی عصاره لحیة التیس هر یک سه درم افیون نیم مثقال چهار جبه اسفیداج
دو درم زعفران یکدرم روغن بنفشه بادام روغن گل بادام هر یک ده درم موم سپید یکدرم موم را در روغن
یکبار بگدازند داروها کوفته بیخته با آن ممزوج سازند و باده درم شیر دختران در هاون اندازند و بمالند تا مرهم شود **مرهم**
کافوری برگیدن مقعد و لب و سوزش و سوختگی آتش نافع است مرداسنگ سپیده اسفیداج نیز موم سپید هر یک
یکدرم روغن گل بست درم موم را در روغن یکبار بگدازند داروها کوفته بیخته اضافه نمایند و در هاون بمالند تا خوب ممزوج
تا خشک شود پس سپیده تخم مرغ و قدری کافور در حل کنند **مراهم دیگر** که بعلل مقعد و رحم سود مند است در ضماد
مفصل گذشت **و ایضاً** در علل ظاهر اعضا در آخر کتاب مراهم مذکور گردد **بقوع** بزور حیض فرزند و آرد تخم
خربزه شکوفه بنفشه درم تخم افسنتین تخم کرفس بادیان هر یک سه درم و دو فلفل زرشک هر یک یکدرم سنبل افسنتین هر یک
چهار درم مر اسپند ابهل هر یک یکدرم و نیم حنا شکوفه نامرشته کنند و تخم تره بادیان [illegible] مرکب سازند و در آفتاب نهند
و شب در خانه گرم پس بر اما و جامه و قیمه یا یکدرم روغن بادام سرشته در روغن تر کنند و اگر تخم شادنه و نیم من مالند [illegible]

باشد نطولی که افراط طمث را نافع است گلسرخ برگ مورد هر یک ده درم شب یمانی مازو هر یک کوفته گلنار
هر یک پنج درم پوست انار کوفته جوز السرو گزمازج هر یک شش درم اقاقیا ده درم مجموع را بجوشانند در آب آن
نشینند و قرص کهربا در مورد و بنوشند و نطول در بنجامینی ابزن است نطول که نفث حیض بند کند نگذارد
که حیض از حد بیرون آید گلسرخ هفت درم گلنار گزمازج هر یک پنج درم برگ مورد خشک چهار درم شب یمانی پوست
انار هر یک سه درم بکوفته بجوشانند و در آن نشینند نطول که جهت وجع رحم و صلابت او نافع است مرزنجوش
شبت بابونه تخم کرفس قیصوم حلبه تخم کتان بابونه اکلیل بپزند و در آن نشینند نطول که همین کار کند حلبه تخم کتان
بابونه اکلیل اطراف کرنب نطول که از جهت خروج مقعد نافع باشد گلنار پوست انار عفص برگ مورد گلسرخ
مازو هر یک قدری بکوفته بجوشانند و در آن نشینند اشتیاه از جمله امراض مختصه بجم یکی اختناق الرحم
است و دوای آن اگر از عدم جماع افتد امر بجماع نمایند بشرط امکان و الا اشیاء مقلانی و [illegible] مشهور جماع بکار برند
و بفرمایند تا قابله را که با انگشت یا چیزی دیگر دغدغه رحم بکند بیج مناسب و اگر از احتباس طمث افتد مدرات طمث
دهند مدر وقت نوبت این علت هر سبب که باشد جهت افاقت ارایحه بر بندند از چیزها خوشبو حوالی فرمایند
و اشیاء بدبو بر بوبر فرمایند تا رحم باسفل میل کند زیرا که رحم شایق برطوبت و متنفر از منتنات و اینها برات مجربه
عظیم بغیر شرط بر نهند خاصه مجربات اگر درش باریک عصا بینده دیدیبی دهند دو درم رجابات و در شرش غایت
با ادرار طمث و باشیاء مسقط جنین است و حب منتن [illegible] دان تا چند روز و دیگر بعد مرض که بر رحم است مداری که هر یک رنجه
در مرکبات این بحث گذشته توان کرد و حقنه [illegible] اکثر امراض رحم و سے نفع تمام دارد باب ششم در ادویه
پستان و خصیه و آلت و مقوی باه و مانع عسر انزال و مقلل باه اگر افراط کنند و حال [illegible] انوشدارو
در بر قوت باه اثر قوی دارد انقردیا مقوی باه است و دوا و دیه مر گذشت اطریفل کبیر بادیده
بکند و در بحث معده گذشت جوارش جالینوس جهت باه اثر تمام دارد و دوا و دیه سر گذشت جوارش
زرعونی منی بیفزاید و باه را قوت دهد و پشت و گرده را محکم سازد و با مرفحات عظیم النفع است تخم کرفس
تخم گندر تخم شلغم تخم شبت نانخواه رازیانه مغز تخم خربزه مغز تخم بادرنگ بیخ کرفس [illegible] مغز نارجیل
تازه مغز چلغوزه هر یک مثقال [illegible] اسارون [illegible] عاقرقرحا زنجبیل تخم [illegible] حب الرشاد
اجزاء تخم گندنا خولنجان خرنیبا کل قرنفل دار فلفل هر یک شش درم [illegible] زعفران قند مصطکی عود هر یک چهار درم تخم

بلبوس بوزیدان بهمن سرخ بهمن سپید تودری شقاقل لسان العصافیر هریک یکدرم عسل العسل برابر کل
قضیب گاو سوده مغز کله گنجشک نر خشک ... هریک ده مثقال عنبر اشهب دو مثقال شکر ...
قند سفید ادویه بعسل مصفی بوزن مجموع بطریق معهود معجون سازند گرم مزاج دو مثقال بخورد و ... عقب آن
ده درم شکر و ده درم دران حل کرده نوشند و سرد مزاج یکدرم بخورد و بعده یک کاسه آب عسل بانبات جوارش
زرعونی دیگر معتمد علیه که جهت تقویت باه و اعضاء رئیسه گرده و کمر و آلات بول نافع است و ترکیب جوارش
سنقنقور تخم بلبوس شقاقل تودری ناف سقنقور لسان العصافیر هریک یکدرم تخم انجره ده درم زنجبیل تخم شلغم
تخم گزر تخم شبت تخم تره تیزک تخم جرجیر تخم پیاز تخم گندنا خولنجان جوز بوا دارچینی دار فلفل بوزیدان هریک
سه درم کوفته بیخته با قند مقوم بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال و اگر ناف سقنقور بهم نرسد بدل وی
خصیه ثعلب بوزن او و قدری خردل کنند بغایت نافع است مختار حسب تحفة المؤمنین این است که مسکن
شیخ نجیب الدین سمرقندی چنین نوشته تخم بلبوس شقاقل بهمنین تودریین ناف سقنقور لسان العصافیر
هریک یکدرم زنجبیل تخم شلغم تخم پیاز تخم رطبه تخم ترب تخم جرجیر تخم گندنا خولنجان جوزبوا دارچینی دار فلفل
بوزیدان اشقیل مشوی هریک سه درم تخم انجره ده درم قند برابر همه کوفته بیخته بعسل ... بسرشند شربتی سه درم
دیگر نسخه زرعونی در بحث معده در حرف زا گذشت **جوارش بلادری** جهت باه و بواسیر و تقویت باه
و دماغ بغایت نافع است ... زنجبیل ده استار فلفل سه استار شیطرج هندی دو استار
شقاقل پنج استار قند چهار صد و پنجاه مثقال مغز گردکان سفید کرده کنجد هریک ده مثقال بلادر ده عدد
بلادر را کوبیده ... روغن کنجد جوشانیده در ... صاف نموده ادویه را بآن چرب کرده با قند
مذکور که یک وزن و نیم اجزاست بقوام آورده بسرشند حلوا که باه و نشستن ذکر و گرده را قوت دهد تودری
خشخاش سپید هریک ده درم و نیم حب المحلب زنجبیل قرفه دارچینی شقاقل هریک یکدرم ... حب ...
چلغوزه حب الفلفل هریک یکدرم زعفران یکدرم مغز بادام ده درم خرفه ... شکر سپید قند سپید هریک ...
کنجد ... و روغن کنجد هریک ... بعسل **حلوا اسوبان** موافق ...
ضعیف جهت تقویت باه و اعصاب و درد کمر نافع گندم را در آب چندان بخیسانند که نرم گردد ...
گذارند هر روز قدری آب بر وی پاشند تا سبز شود و سبز شدن ... در آفتاب خشک کرده آرد کنند ...

با مساوی آن آرد گندم مخلوط نمایند و با بسیار آب بجوش آورده وانگاه آنرا در رکیته بریزند و بحرکت آرند تا گرد و صمغ
تمام یافته بسیار غلیظ گردد پس قدری روغن طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند و بعد از جذب او روغن شیره شکر
یا رب شاب انگوری بقدر شیرینی که مقصود باشد اضافه نمایند و چندان بجوشانند که روغن جذب کرده شروع بجمع
کردن نماید و بعده مغز پسته مغز گردگان مغز بادام جیل دار چینی زنجبیل سبل جوز بوا قرنفل فلفل هر یک بقدر یک استار اضافه
نمایند بعده موافق آید **حلوا** که مسمی است **بخوان احمدی** منی بیفزاید و باه را قوت دهد و بدن را فربه کند
برنج با گرده شسته یک رطل در یک رطل شیر بجوشانند تا پخته گردد و مغز بادام نیم رطل بکوبند و با دو رطل قند سفید و یک پیاله گلاب
با آتش نرم بپزند و کفچه بزنند تا زمانیکه پخته شود و بعد مشک یک دانگ آمیخته بکار برند **حلوای صحیحه** که جهت تقویت
باه و تولید منی و درد کمر زمن صلب مجرب است و مخصوص تخم زرده مرغ پنجاه عدد آرد برنج نیم آثار شهد خالص نیم آثار
روغنگاو و آثار مصطکی اندر جو شیرین بسباسه سنبل الطیب از برنج عاقرقرحا بهمن سفید و سرخ موصلی سیاه و موصلی سفید بستر به
زعفران مغز کونج جوز بویه تخم اسگندهر یک نیم دام تخم گندر نیم دام ثعلب مصری دو دام تودری یکدام مشک اصلی
یکدرم آرد در اول در روغن بریان نمایند و زرده را نیز آمیخته خوب کفچه زنند بار شهد آمیزند و دیگر ادویه آمیخته نگاهدارند
حلوا رجذر قوت جماع دهد و منی بیفزاید و بدن را فربه سازد گزر تراشیده یکمن بپزند بعد از آن چربی آن نرم کنند
مغز پسته مغز بادام مغز گردگان ... زنجبیل مغز فندق مغز ... مغز حب الفلفل که مقشر خشخاش سفید
هر یکیک استار کبابه زنجبیل دار فلفل دار چینی ثعلب مصری جوزبوا الیسا زر نباد هر یک سه درم مجموع جدا نرم کوفته
با نیم من عسل و نیم من قند و ربع من روغنگاو و پنجاه عدد زرده تخم مرغ با آتش ملایم بپزند تا بحد حلوا پخته شود و اگر خواهند
شیرینی زیاده کنند مختارند **حلوا** که باه زیاده کند و منی بسیار تولد کند در دم و بدن فربه سازد گزر و سپید کرده
گندم شسته هر یک یک اوقیه در روغنگاو بریان کنند و نیم من جلاب قند سفید و نیم من آب در دیگ انداخته کفچه زنند
با آتش نرم بپزند و مغز بادام ربع من و زعفران یکمثقال و مشک تبتی یکدانگ گلاب یک پیاله در آخر اضافه
نمایند و هر صباح یک سکرجه بخورند **حلوا** که بهمن هلکنه مغز بادام مغز گردگان مغز پسته مغز فندق تخم مقشر
شاهدانه مغز جبه الخضرا مغز جیل مغز چلغوزه هر یک سه استار کوفته نرم کرده با نیم رطل آرد میده گندم و دو رطل
روغنگاو و نیم من قند سفید بپزند و بعده مشک یکدانگ زعفران و یک پیاله گلاب اضافه نمایند و با آتش
نرم بپزند و کفچه همی زنند تا پخته شود **حلوا** که قوی تر است در شباب گوشت سینه مرغ فربه بکوبند

کہ تا سند مرہم شود و در قند و عسل بیزند و در دیگ او اضافہ کنند و بآتش ملائم پزند چندانکہ پختہ شود و در بستہ
کردہ و آخر قندی متر با دام نرم کوفتہ بر او افگنند و مشک و زعفران و گلاب معطر سازند و ہر صباح یک اوقیہ
بخورند و اگر بعضی بوب الصقاقر مضاف نمایند بہتر باشد **حلوا** کہ در تقویت باہ و تولید منی و تسکین [illegible] عدیل ندارد
وجہت درد کمر و ضعف گردہ و مثانہ مجرب است و این در نسخہ تالیف کردہ زردک سرخ رنگ شیرین از پوست جزری کہ
سخت بود و سطاء و میداشتہ پاک کنند و یکمن از او و نیم من از خرمای فربہ مغز خستہ دور کردہ اندر شیر گاو پزند تا مہرا
شود پس بر آوردہ و در ہاون بر این کردہ بشند تا چون مرہم شود و بعدہ آرد نخود بریان و میدہ گندم ہر یک پانزدہ درم اندر
قندی روغن گاو بریان سازند و نیم سیر کنجد سپید یکمن عسل نیم من قند در آب حل کنند و صاف ساختہ بر این ریزند و پزند تا بقوام
آید پس زردک و خرما را سحق مخلوط کردہ و دیگر جوشاندہ فرود آرند و در وی مغز [illegible] دو بست عدد و نیز
مزوج کردہ شدہ و جملہ را بنیک امتزاج دہند بعدہ بادام مغز پستہ مغز جوز مغز فندق مغز چلغوزہ مغز نارجیل ہر یک دہ درم
خصیة الثعلب کشش خرما عسلہ بادرنجی زنجبیل خولنجان ہر یک سہ درم زعفران مشک ہر یک یکدرم با ریکیسا ختہ
بیامیزند و ہر صباح دہ درم بخورند **حب** کہ ادامش بار و خصیہ نفخ را نافعست و بادشکنہ تخم کرفس [illegible] اسپند
افیون مصطکی زعفران ہر یک نیم درم پوست بلیلہ کابلی آملہ سکنجبین نقل ہر یک دہ درم [illegible] اسالیون [illegible] اذخر قسط
زرنباد درونج عقرب [illegible] ہر یک [illegible] درم کوفتہ بیختہ با آب سداب حب سازند و ہر روز یکدرم تناول کنند **حب** [illegible]
خرگوش با شراب انگور حب سازند و وقت کار در دہان دارند و آب [illegible] فرو برند نعوظ تمام آرد **حب قرص افعی**
کہ در تقویت باہ عجیب است ثعلب خولنجان ہر یک سہ مثقال [illegible] زنجبیل قرص افعی [illegible] کشش خرما ہر یک
یک مثقال خردل [illegible] دو مثقال با گلاب حب سازند **حب** کہ نعوظ تمام آرد و [illegible] انزال [illegible] خام
زنجبیل کبابہ [illegible] فلفل ہر یک [illegible] درم زعفران یکدرم [illegible] درم [illegible] تخم [illegible] مروارید ناسفتہ ہر یک
یکدرم کوفتہ بیختہ با قند بقوام آوردہ سرشتہ حب سازند ہر یک بمقدار نخودی وقت جماع دو حب در دہان
نگہدارند **حب جالینوس** جہت کسی کہ عاجز بود و در ازالہ بکارت خواہ از راہ سستی اعصاب خواہ از طلسم خواہ بسبب
دیگر و علامت کہ اول شب قادر شود و در آخر شب نہ [illegible] سوم [illegible] کنجشک [illegible] مثقال [illegible]
تازہ تخم پیاز [illegible] خرما گندنا ثعلب مصری تخم جرجیر [illegible] برابر [illegible] کوفتہ بیختہ [illegible] آب [illegible]
[illegible]

باشد **حب جبلیکه** هرگاه بعد جماع خورند باز بقوت اصلی آید گویا جماع نکرده ماند جدوار که از چوب عود هندی
مبگیرند از جملهٔ طبیبان معروف هندیه است مصطکی هر یک شش درم تخم بادنجان یکدرم هر دو چیز را باریک ساخته با جدوار
سرشته حب‌ها بندند بقدر فلفل خوردنی یک حب تا چهار حب و این دوا در تقویت معده نیز اثر تمام دارد **حب عنبر**
بعد شش ساعت خورده می آرد و داشتن او در دهان هم حب اوست نوع از تطیب دهن است و تقوی دماغ و در ادویه گذشت
مع دیگر حب‌ها منقطعه و مهیج و ممسک از نظر رفته **حب جلیله وار** در تقویت باه اثر تمام دارد و در بحث معده گذشت
حب افیونی لطیفه امساک منی مجرب است افیون ده درم فلفل دراز خشک زنجبیل کثیرا صمغ عربی زعفران بسباسه
هر یک نیمدرم **حب طلبان** مر خصاف عاقرقرحا ریب السوس نبات حبه بیستر صدر دار حطای درونج عقرب مصطکی
عود خام هر یک دو درم قرنفل تخم کرفس قرنفل دار فلفل خطیفا هر یک شش درم مشک خالص یکدرم نبات پانزده درم
کوفته بیخته بگلاب سرشته حب‌ها سازند بقدر نخود و هم بندند که در باب امساک حرص بسیار بیاید کرد که بالا خره می آرد
حب سیماب ممسک سیماب بیارند هفت بار در گند بیده دفیون خالص هر یک شش درم هر دو را یکجا بشیرهٔ
برگ تنبول سحق کنند و در سایه خشک سازند و بهمسان هفت کرت بعمل آیند پس بیارند عاقرقرحا و بزر البنج و موی جان
و جوزبوا و قرنفل و بهار هر یک یکدرم کوفته بیخته و جمله بهم آمیخته حب‌ها بندند بقدر نخود و وقت حاجت بخورد زنان
گندم بار و عنگاه بخورند اما بسیار شکم سیر نباید خورد و چون یک پاس گسری بالا تر سازد اول غذا بخورد و یک زمین
فرو برد و بعد سه گهری شروع بجماع نماید امساک تمام آرد حتی که بیرون خورد دان هر وقت فراغ نشود **حب
ممسک** که افیون ندارد عاقرقرحا یکدرم تخم ریحان هشت درم قند سفید نه درم کوفته بیخته حب‌ها سازند
و یکدرم بخورند و تا آب سرد نخورند انزال نشود **حب ممسک افیونی** قرنفل جوزبوا زعفران مصطکی قضیب گاو
دارچینی خبث التعلب هر یک یکدرم مشک نیمدرم افیون رومی چهار درم با شهد معقوم قدر نیم درم حب سازد زود مجرب تریاقی
عجب کسی را که معتاد متبادل افیون باشد و الا کمتر باید داد **حب سهل الوجود** که جهة امساک منی مجرب است
دار مرده دانه تمر هندی سه چهار روز در آب خیسانیده پوست دور کنند و مغز را با دو چندان قند بکوبند و حب‌ها بندند
بقدر نخود و دو حب بخورند و اگر انزال متعسر گردد آب لیمو میسر او است **حب سیماب** که مسمی است بعقد سیماب
و داشتن او در دهان وقت جماع باعث امساک منی است سیماب پنجدرم بابرگ تنبول در آب بسایند تا کل شود و بسیار نمک
هندی سه مثقال با او آمیزند و ظرف آهنی را پس که بر آن کرده سیماب مذکور در آن بجوشانند

و اززرا... سحوق کشته مثقال با اندک انک در دو رنجه بسته با دن لسا بینه تا منعقد شود پس در کرباس سطبر نهاده
بفشرند و بچه در کرباس مانده باشد با آب سرد شسته بیند با جرکه وی زایل شود در مجمع با یک غلاف کرده در وسط پستان
سوراخ کنند و پستان بر او نهند سوراخ کنند بیند و کشاده زور دهند بیرون اندازند تا منجمد گردد پس دفع با قوره نخجه
با آتش نرم طبخ دهند در وقت حاجت در ماه دن کهند لرزد که پستان بیرون دهن باشد تا غلاف الحلق فرو برود در عقد
ارا ده انزال انند بن بر کشند و اگر غلاف مذکور را بعد مرتب شدن تا یکسال گاهی در شیر و گاهی در سبوس
و گاهی در دیگ طعام و گاهی با آب برگهای گیاه دهای متنوعه بیند از زر و همیشه به دست بمالند چندانکه چون
آئینه صاف منجلی گردد و در مطلق که و در ... ان نماند در صیف مذکور بحمل باشد **حب ملذذ** که باه کرده نیم
فاعل بر الذت در دهم **مفعول** را انبساطیکه حدت و درآج عضو موزی نباید خاذ در حاجیرنج دهد حینی ... بعضی
گیاه تیز می آمیزند جمله برابر کوفته بیخته بعسل زنجبیل سرشته بقدر نخود حبها بندند وقت کار حب از آن گیرند
در آب دهن بر ذکر یا فرو قبل بمالند **دواء السنه** مقوی باه است در در گذشت **دواء المسک** با قسامها
بنابر تقویت دل و دیگر اعضاء رئیسه باه را نیز قوت تمام میدهد بحسب مزاج رسا باشد گشت ... المسک ها با تریهاز یاد
ز نفع بیوت کبیر در شان ان بعضی از جهت به آید در بحث قلب ذکر شد **دواء الترنجبین** نسخه باه را که سبب
آن حرارت باشد نافع بود ترنجبین سپید کلان پاک کرده ... بعد در قتل شیر تازه بجوشانند تا بقوام عسل آید هر شب
دو ملعقه بخورند و هر روز ملعقه ربیچا چهار مثقال است سمرقندی گفته که هر صباح سبت درم بخورند و بالای او ماهی تازه
بریان کرده و کباب مرغ ده گرم گرم بخورند یا پیاز و یا بالای آن شراب بنوشند **دواء الحسک** در تقویت باه بی نظیر
است حسک خشک را بکوبند و با جو ... بیز کنند و در آب خشک ... تر کنند بیاز و ... آفتاب بیرون دهند و هر روز تازه میکنند
چندانکه آب حسک تر شده و زن حسک خشک بکار برد پس خشک کنند و یک درم از آن با ده درم شیر تازه و ده درم
نبات بنوشند و بر وفق مزاج قدری زنجبیل کوفته بیخته اضافه نمایند و عمل وزن زنجبیل چهارم حصه حسک است و بعضی
عاقرقرحا عوض زنجبیل کنند و بعضی به در چندین در هفتم حصه حسک آمیزند و اگر شیر نبود با آب نیم گرم خورند و اگر زنجبیل
قلیل در شیر تر کنند و حسک را با شیر مذکور بخورند فعل عجیب نماید و بدانند که حسک صحیح باه قوت تمام
دارد و مع ذلک مثیر حرارت نیست اگرچه او گرم باشد **دواء البصل** تولید منی کند و نعوظ آورد و مناسب
مقوی باه است و ببر در ین مناسبت پیاز بکوبند عسل ... بجوشانند تا آب پیاز بسوزد و عسل بماند و وقت

خواب در دو ملعقه یعنی هفت مثقال بنوشند نوع دیگر که عمل از اول است بیاید یک جزو شیر تازه و دو جزو آب بپزند تا
غلیظ شود و یک اوقیه ازان بنوشند **دوا المختص** جهت باه نظیر ندارد نخود سپید بزرگ در آب جرجیر بخیسانند
و آب جرجیر بآن قدر باشد که نخود دران بالیده شود و زیاده و تا مدتی در سایه خشک کنند پس باز در روغن [illegible]
چرب کنند و تنه سپیدار بجنبه نخود بقوام آرند و با هم سرشته [illegible] وقت خواب [illegible] بخورده [illegible]
[illegible] بنوشند فانه جید **دوا التحلیت** که در نعوظ سریع الاثر است حلتیت [illegible] عسل [illegible]
ازان قبل از جماع [illegible] بخورند با یک اوقیه شراب **دوا البلادر** [illegible] عجیب است عسل بلادر [illegible]
[illegible] احتمال بنوشند **دوا الدارچینی** که نعوظ تمام آورد [illegible]
[illegible] ده درم [illegible] ساعت [illegible] شیر خورده شود [illegible]
[illegible] از جماع [illegible] باه شدید آرد **دوا الزور** جهت باه مجرب است [illegible]
تخم [illegible] تخم [illegible] حب الصنوبر حب الفلفل حب [illegible] شقاقل [illegible]
[illegible] درم زنجبیل [illegible] فلفل هر یک پانزده درم حلتیت [illegible] فلفل [illegible] هر یک [illegible]
روغن [illegible] بالسویه [illegible] قدر [illegible] صبح و شام [illegible] شکر
[illegible] باشد **دوائی** که تقلیل جماع می کند [illegible] ده درم [illegible] السذاب هر یک
[illegible] صبح و شام یک [illegible] بخورند **قاطع النسل** [illegible] که تقلیل منی کند
[illegible] حرارت [illegible] تخم کاهو تخم خرفه هر یک ده درم [illegible] خشک [illegible] گل سرخ [illegible] درم
[illegible] درم [illegible] کافور [illegible] سازند **دوا [illegible]** [illegible]
[illegible] باه مجرب است [illegible] تخم [illegible] زعفران هر یک [illegible]
هر یک [illegible] روغن [illegible] شهد خالص هر یک چهار درم [illegible] مرغ [illegible] کوفته [illegible] شهد [illegible]
[illegible] جماع [illegible] بخورند [illegible] آید [illegible]
[illegible] باشد [illegible] زرده [illegible] ازان کوفته [illegible] سازند **دیگر** [illegible]
[illegible] شکر [illegible] هر یک [illegible] وقت خواب بخورند [illegible] زیاده [illegible] خورند **دیگر** [illegible]
[illegible] بالسویه کوفته [illegible] صبح و شام بخورند

وباید که جزبا با مغز تخم بکوبند تا ناقریا شد دیگر بیخ دوالکه نبود حوالی بیخ او بکاوند و از برهای او آید در
وسط غلیظ وضخیم باشد واهل هند آنرا اکند گویند بگیرند و بشکنند مدقوق ساخته که شیر وا در عوام مع قند سپید
روغن گاو سرشته بلیسد تا ماه تمام آرد دیگر که مزاج را نفع تمام بخشد و مجرب است اگر در شیر [illegible]
شیر گاو با جزبان بنوشند دیگر اگر لسکی نخود خام نیز با خیار تر سازند اگر نخود بخورند [illegible]
مجرب است اگر جزبا چار عدد جو کوب کرده در قدری آب تر کنند و صبح و شام بنوشند تعداد دیگر پوست بیخ
اونت کتاره گو قند بنجه نیز ام باز باره حسب مزاج بخورند و بالای او شیر جوشانیده و شکر [illegible] بنوشند
قوت بخشد و دیر نهد که شیر در پستان و قوت بدن بالاتر تمام دارد و مغز [illegible] فراخ معده [illegible]
قدری بادام چینی باد [illegible] و فلفل باقطره از زنجبیل [illegible] ثابت بیا میز [illegible] واگر در معده [illegible]
و در طبع شیر [illegible] که ربع آن آب ممزوج کنند و باتش نرم در قدری [illegible] بجوشانند چون مقدار آب [illegible]
فرود آرند و شکر سپید آمیخته بخورند زیرا که شکر نافع تکثیر شیر در معده است و قند سپید و نبات [illegible]
واگرچه اهل هند [illegible] شیر در شب [illegible] نمیدانند لیکن از آنکه اهل یونان منع کرده اند بهتر [illegible]
باشد و چون شیر در معده [illegible] و در قلیل [illegible] آن یکپاس است از زمان [illegible] بخورند تا بالا [illegible]
نشاید خورد و دوم [illegible] قال فی طب [illegible] ودعا است که سبب [illegible] عقب شیر خوردن [illegible]
تنول دیگر از جمله غذا است [illegible] تقویت باه اثر عجیب دارد [illegible] گنج باد آور [illegible]
[illegible] چهار عدد [illegible] گوشت [illegible] بجوشانند [illegible] آب [illegible]
هر یک مناسب [illegible] برابر بخورند تا یکسان [illegible] گرم کنند و اجزاء [illegible]
[illegible] در وقت [illegible] و فلفل هر یک [illegible]
بخورند و بالای او قدری [illegible] چند روز فایده تمام [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] گویند [illegible] عربی گویند [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] زنجبیل [illegible] بریان کنند [illegible] دیگر اجزا [illegible]
قند [illegible] شیر [illegible]
[illegible] گویند [illegible] قدر [illegible]

مجور دواشند همراه وان مرغن از تنادل نکاه باشند نماه قوت کمال هیبت [illegible] داری آرد در تم اشتها
کر بهندی کبیر دک گویند نیز سود و سپید هر دو دارد و سیر در اینجا سیر شاهجهانی است که [illegible] سیر شاهی است دیگر
کر باه آرد و امساک کند بهمن سپید جنطیانا رومی جوز تری جایفل [illegible] مرصلی سیاه [illegible] تخم [illegible]
موچرس عقرقره دارچینی هر یک یکدرم زیره سیاه ثعلب مصری [illegible] کنند [illegible] کرده هر یک [illegible] دام [illegible]
دام سیر شاهی است که [illegible] میشود عقرقره [illegible] افیون مصری یکدرم همه را کوفته بیخته با شهد خالص
سرشند و هر صباح یکتوله بخورند لیکن ابتدا از کمتر نمایند و بعده تنادل او برگ پان خورند و شیر جوشیده نوشند و در تیزی
رنگ بسیار [illegible] نظیر ندارد دیگر که نوطار آرد و لذت افزاید و [illegible] نقص جماعت چوره اگر از جمله طوبات
مشهور هند است معطر گلاب [illegible] حلکرده بر قضیب بمالند دیگر سیماب [illegible] شهد و حصه یکجا کرده [illegible]
بادسته آهنی آنقدر حل کنند که یکذات شود پس هر بار چه نهاده بر قضیب بپیچند و چون نعوظ تمام حاصل شود پارچه
دور کرده تیز ترکی کنند دیگر افیون عقرقره لونگ جایفل بالسویه کوفته بیخته با چربی خوک [illegible] بادسته آهنی
[illegible] باسی کهرل کنند پس طلا نمایند نفع تمام در حق عنین را دیگر که [illegible] جلیل الاثر است [illegible]
دارچینی جوز [illegible] عقرقره الاچی لونگ جاوتری جایفل هر یک یکتوله سیماب [illegible] برابر [illegible] بول خر [illegible]
[illegible] بعده دیگر اجزا باریک ساخته آمیزند و چهار گهری دیگر کهرل نمایند و قدری از آن بالای برگ تنبول نهاده
[illegible] گذاشته بر [illegible] پارچه بافته بپیچند و بی ضرورت حرکت نکنند و اکثر ساکن [illegible] قدرت حق [illegible]
ببیند که چه قدر عظیم قوت می آرد و در بول خر آنست که [illegible] نهند و بعده [illegible] چهار گهری [illegible] رقیق و صافی
[illegible] شده [illegible] بکار برند دیگر سهل الوجود و کثیر الاثر کاپهل [illegible] که
[illegible] خالص شهد بسایند و بر قضیب طلا کنند هر شب و صباح به آب گرم بشویند دیگر از درخت [illegible]
[illegible] شیره کشند و در این شیره پوست بیخ [illegible] گرفته بسایند و قبل از کار یکچار گهری طلا نمایند
[illegible] نفع تمام دارد مصطگی رومی یکدام [illegible] عاقرقرحا جایفل هر یک نیم دام [illegible] چهار دام
باریک ساخته [illegible] بنهند و [illegible] روغن مذکور یک دام آمیخته [illegible] صبح [illegible]
[illegible] روز حل نمایند و [illegible] روغن بیفزایند تا چهار دام [illegible]
[illegible] بر قضیب بمالند و آب [illegible] شهوت زائد عود کند و نعوظ تمام آرد و عاجز

از آنرا از ابکارت را فادر رسانند و بچه فقیر بیه اندر روغن اندک اندک خمیر کرده تا غلیظ شود ضماد کنند
تا بر پستان ضماد کنند گوشت نیک بلیغ باید کرد تا اجزا متلاشی گردد و در روغن اگر گرم باشد قدری زیاده نمایند دیگر گیاه
دارچینی گوشت عاقرقرحا پوست بیخ کبر سپید هر یک یک درم بگیرند و جو کوب نمایند و در یک رطل آب تر نمایند یک شبانروز
پس بجوشانند چون ربع بماند و پالایند و در آنچه حاصل شود نصف آن روغن کنجد آمیز کنند باز بجوشانند تا آب بسوزد
و روغن بماند و بر آلت و زهار مالند قوت آورد و عظیم نیز دیگر که در جلبی تندی نظیر ندارد درست بیخ کبر سپید پوست
بیخ دهتوره پوست بیخ قنب یعنی بنگ پوست بیخ آکه هر چهار را برابر بگیرند و در سایه خشک کنند از شیر و برگ
دهتوره بسرشند و حب سازند و وقت حاجت از شراب یا از بول خود یا آب جوش گیاهی بسایند و طلا نمایند و بعد خشک
شود دهل کنند شروع در کار نمایند دیگر که بعض تجربه کرده پوست بیخ کبر سپید برگ گیاهی از حصه یا شیر آب بسایند
و طلا نمایند و به برگ پان بربندند و چار گهڑی بر آرند دیگر که در تقویت و تعظیم ذکر اثر تمام دارد بیخ کبر سپید کوکنار
بیجاسکند گجی سپید خولنجان خشخاش کلکنی تخم دهتوره سیاه یا سپید افیون پیپلا مول گرس کبوتر صحرائی هر یک
برابر جو کوب کنند چنانکه نرم شود و یک شبانروز در تیجان بر آرند و بعد ازان چهار ده یکجا کنند دیگر که روغن بر
ذکر مالند استحکام تمام دارد کافور سماکر هر یک یک ماشه زنجفیل و دارچینی هر دو فلفل سیاه ده عدد را بیک آب بسایند
و آب حنا بسایند و آب بسایند و وقت حاجت طلا کنند دیگر چربی شیر پوست بیخ چنبیلی پوست بیخ کبر سپید هر یک
عدد دوام قرنفل بادام گیرند ده عدد و بان گنگیری قسط تلخ اسپغول است چهل برگ ادویه کوفته بیخته بچربی آمیخته
بر آن سرشته بطریق حب ساخته نگاه دارند دوای که ورم خصیه را سود دهد گیرد سوخته بوله یعنی پنبه دانه و انجیر سیاه
چهار برابر ورم بکوبند و در بول ماده گاو بجوشانند گرم گرم ضماد کنند و در ساعت ورم تحلیل دور شود دیگر که در ورم خصیه
از سبب ریح بود یا سبب ورم سود دهد مغز تخم بید انجیر با آب بسایند و در ظرف نقره گرم نمایند و نیم گرم بر
سر چهار بار طلا نمایند سود دهد دیگر که اگر ورم در خصیه فرو آید شمع سوخته گرداند و بوره خشک باریک
ساخته در آب کرنفول بر او بسرشند و بر بالای جهار ده بر خصیه گذارند تا یک پاس در آفتاب بدارند
رسید و تمام روز و تمام شب دوا موقوف باشد و صباح از آن آب گرم بشویند و دیگر طلا نمایند تا بار دیگر
بیماری را بالا رود دیگر که جهت ورم خصیه مجرب است آلات گل خطمی برابر بسایند و سه جوش داده بر آن نهند دیگر خصیه
بر آن سلیم درست شود دیگر نسخه سه تا ریت مرخ جوهر تخم ادویه را جدا جدا کرده بر عضو ببندند

معروف است باید کرد و لکھا بن کنند نیز زرد است آنرا بلا تخلف است **روغن سیر** کرسی است
بدین سبب وجه را میان تالیف یافته ساده باه یا یاسمین میکنند و در جمیع امراض بارده مجرب است و اورام
عصب درد کمر و حدبه ربو اسیر و تقطیر بول و سرخ کردن رنگ رخساره آزموده است و چون در پستان استعمال نمایند مانع
بزرگ شدن پستان شود مقشر یکجزو فرفیون عاقرقرحا هر یک ثلث جزو فلفل سداب هر یک ربع جزو روغن زیتون نه جزو بجوشانند
تا ثلث رسد پس صاف کرده استعمال کنند **روغن** که قضیب سخت کند و نعوظ آرد پیاز نرگس بجنبد و بکوبند
و در پنجاه درم روغن یاسمین بجوشانند و بمالند و ضماد نمایند و حب و از خطائی و مشک هر یک یک درم سوده داخل
کنند و هنگام حاجت قضیب و خصیه و کمر و میان رانها و کف پا چرب سازند **نوع دیگر** همان نفع دارد و نیز بلغم قوی
عاقرقرحا دو درم دارچینی یکدرم افیون نیم درم مشک ترکی حبه اجزا کوفته بیخته در پانزده درم روغن زنبق یا روغن
یاسمین داخل نمایند در شیشه نموده بست و یکروز در آفتاب گذارند و گاه گاه بر قضیب و خصیه و میان رانها و کف پا چرب
سازند و دیگر نسخها در روغن در جز اطایبان شده **روغن تاتوره** جهت سرعت انزال انظر باید و چون کف پای را
بان چرب کنند تاتوره هندی از پوست پاک کنند و بکوبند و در شیشه کردن و در آن کنند و سر شیشه را با گل حکمت محکم سازند
شیشه بگل حکمت بگیرند و در کاسه بزرگ که آتش تواند گرفت و ترتیب باید داد بر بنج کاسه سوراخ کنند و سر شیشه از آن سوراخ
بیرون آورند و در زیر شیشه پیاله بنهند و کاسه بالای سه پایه بنهند و از بالای شیشه آتش کنند و اندرون کاسه
روغنی که از آن بچکد نگاهدارند و بکار برند **روغن علقم** مقوی باه است و در بحث معده گذشت **روغن مورچه**
او را قوت احلیل بالذت قوت مباشرت می افزاید مورچه دراز معه بهشت عدد با روغن زنبق در شیشه کنند و سر محکم بسته
در سرگین گوسپند دفن نمایند یکشبانروز پس صاف کرده بکار برند **دیگر** که مجربست و مورچه سیاه عظم را
مورچه سیاه بزرگ که در کوهستان ها باشند بگیرند و همچنان زنده در شیشه بنهند و روغن بر آن ریزند که عبارت از روغن زیتون
است نیم اوقیه بر آن بریزند و سر شیشه بسته سه هفته در آفتاب بدی گذارند و بعده بعمل آرند **زرعون** در امراض باه
نمی الا از جهت واو جوارشات همین بحث گذشت **سفوف** که سیلان منی و تقطیر بول و خروج منی نا افنعت
گلنار گلسرخ هر یک پنجدرم طباشیر افیون بزرالبنج کسیلا زیره هر یک دو درم خرنوب نبطی یک درم تخم کاهو تخم خرفه سعد
هر یک سه درم تخم خرفه چار درم کوفته بیخته و بگیرند و جمله قند و بیخته بر صباح پنجدرم تا هشت درم بخورند و از حلیله
کابلی و بلیله و آمله هر یک هفت درم مضاف سازند صواب باشد و اگر عوض قند عسل آمیزند درست **سفوف**

کر قطع احتلام کند شیر خشخاش سفید با سپید کوفته بیخته دو درم بخورند **سفوف** که قطع سیلان منی کند در بیماری
انزال نافع است تخم سداب سه درم تخم فنجنگشت بیخ کوکنار هر یک دو درم گلنار گلسرخ هر یک یکدرم نیم کوفته بیخته
دو درم از آن در روغن با آب غوره حل کرده بنوشند **سفوف چینی** جهت سرعت انزال که سبب آن حرارت باشد نظیر
ندارد سنبل دو درم تخم خرفه سه درم شیر خشک یکدرم و نیم در نسخه کافور دو درم مغز تخم کدو شدید اسپغول خوانید
کوفته بیخته و نیم آمیخته یکدرم با شربت انگور بنوشد **سفوف** که سرعت انزال را نفع کند حضا شیر خشخاش انیسون کندر هر یک
یکدرم جوز السرو سه درم شربتی دو درم شربت خشخاش **سفوف** که جهت قطع در دو منی و مذی مجرب است اصل السوس
دو درم گلنار چهار درم تخم کاهو سه درم گلسرخ تخم سداب تخم فنجنگشت هر یک چند درم کوفته بیخته شربتی سه درم **سفوف**
قتق کلیخ و مصطگی قصب گاو زبان و عاقرقرحا زنجبیل بریان کرده پوست بیخ کبر تخم کاسنی نانخواه مهوی از دو درم تخم کرفس
هر یک سه درم بیخ اسواب سه اوقیه افیسون نیم رطل تمامه دیگر رطل ادویه کوفته با آب علیق در آب یاسمین و آب حقیق تر
دو ساعت خشک نمایند و بعد آن شه تسقیه نمند و هر روز سه درم عرق گاوزبان و شکر با یکجان التر جی شکر بخورند
سفوف که در شیر دمنی را قطع کند تخم با درونج حب الفقد کدیه درم اصل السوس خشک هر یک یکدرم کوفته بیخته
شربتی سه درم **سفوف** که شیر زیاده کند و منی بیفزاید تخم نخشک تخم رطبه تخم ترب تخم گندنا تخم پیاز آردجو تخم رازیانه
تخم جرجیر حلبه برابر کوفته بیخته صبح و شام سه درم با شیر بخورند و بعد لوتخود را در شیر تر کرده بخورند و شیر بنوشند **سفوف** که قطع
شهوت جماع کند از رجال النسا تهد تخم تخم خرفه تخم کاهو شبت هر یک نیکجز گل نیلوفر دو جز شربتی سه درم با شیره
تخم خرفه **سفوف** تخم خرفه تخم کاهو تخم فنجنگشت با سویه کوفته بیخته شربتی یک مثقال با آب عدس **سفوف** که انبه رانزل
سازد گلسرخ چند درم اسپغول دو درم تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم کشنیز خشک دو درم غیر اسپغول همه را کوبند و جمله
با هم آمیزند و شربتی درم صبح برگ مرزنج آب بکر قدر یک اوقیه باشد بخورند و اگر سرکه کرده در آب کالبت **شربت**
انجیر باه را نافع است و در بحث معاجین گذشت **شربت خشک** مفید باه بود و در آن گذشت **شربت**
ابریشم باه را زیاده کند و نشاط آورد و جگر و دل و اعضا را قوت دهد و سده بگشاید و جمیع امراض بارده و استسقا
سود دهد ابریشم پنجاه درم در آب آهنگران خیسانیده شبانروز در دیگ سنگین بجوشانند تا نیمه آید صاف کنند
و در لنجان درونج و مصطگی هر یک سه درم زعفران یکدرم حل کرده اضافه نمایند و با انگبین قوام شربت بپزند شربتی
دو درم **شربت کندر** باه را قوت دهد و درد پشت را نافع بود زرد گشته یازده درم سرون عنبر بود درم کندر

و یک مسکین اند اخته و آب بران ریخته سر دیگ را بگل حکمت محکم سازند چنانچه بخار بر نیاید و با تش نرم بجوشانند
تا که سرد شود پس سر دیگ بگشایند و نیک بمالند و آب آن بستانند و صاف نمایند و بحدیدان عسل آمیزند و سنبل و قرنفل
و خولنجان و دار چینی هر یک یکدرم زعفران نیم درم مجموع نیکوفته در کیسه کرده بینداز ند و هر لحظه بدست بمالند و آهسته
بجوشانند تا که بقوام آید و بعضی نصف وزن شیره مطبوخه زرد ک شراب انگوری نیز می آمیزند و بر شهد یا قند
و در صورت شراب جز آن گویند **شربت فنجوش** سرعت انزال را نافعست آب انگور خام شش رطل سماق
مازو گلنار گل سرخ گشنیز خشک کندر صعتر سعد هر یک ده درم زعفران و شب یمانی هر یک یکدرم خبث الحدید بیست
مثقال بجوشانند تا به ثلث رسد صاف کنند و استعمال نمایند **شراب دارو بخت** باه را و اعضا رئیسه را قوت دهد
و نسیان و امراض بلغمی و سوداوی را نافع است پیران را موافق باشد آب انگور صد من شیرین یکصد من سیب
اصفهانی ده من گلاب سیم من آب خالص ده من دار چینی قرنفل مصطکی سنبل الطیب کبابه خیربوا خولنجان هر یک یکدرم
عود خام بسباسه دار هر یک سه درم زعفران دو مثقال مشک نیم مثقال عنبر یکمثقال سیب را با آب انگور بجوشانند
تا مهرا شود و بعده بر کشند و صاف کنند و مشک و زعفران و عنبر در گلاب حل کنند و اضافه نمایند و ادویه نیکوفته در کیسه
کنند و وقت جوشانیدن کیسه را در دیگ اندازند و زمان زمان بدست مالش دهند تا شیره باز دهد و چون شیره
انگور در خم اندازند و بعد شش ماه استعمال نمایند **شراب راسن** که معروف است **بشراب الهی** و **شراب سرور**
نیز بر جهت تنشیط نفس و تقویت کبد و دماغ و قلب و جمیع اعضا باطنه رئیسه و تهیج شهوت جماع و ادرار بول و اخراج
ریاح نافع است و جهت تقویت معده و زیاده کردن حرارت غریزی و انطفا هرم و تقویت اعصاب و عصب
و بدن و تفتیح سدد و تحلیل و تنقیه فضول ردیه و تعدیل طبع و تحسین لون و تصفیه حواس و تجربه هضم
و دیگر منافع کثیر موصوف بیخ راسن خشک پنجاه مثقال در خرقه بندند و بستی شش شیره انگور
مصفا در طسل بیند اوسے بران ریزند و سه ماه در آفتاب نگاه دارند و بعده بر آرند و صاف کنند
و استعمال نمایند **شیاف فرفیون** باه را قوت دهد و دفع ضعف مثانه و سلسل البول
را نافع بود فرفیون جند بیدستر سنداب هر یک سه درم ماز جبل حب الغار حب المحلب مقشر مغز
بادام تلخ کرمدانه حب الرشاد هر یک دو درم مقل ده درم با آب گندنا شیاف سازند و دیگر که مقوی باه بود
زنجبیل جلیقت هر یک یکدرم مشک نیم درم و در نسخه فرفیون و مشک هر یک نیم درم است و جلیقت یکدرم گرفته شیاف سازند

دیگر که مقوی باه بود و بیضه سوسمار زمین و زرک حب الفلفل بها قرحا بالسویه کوفته بیخته بروغن بیل خشخاش سازند
شیاف منعظ که تیز باه کنند و گرده را قوت دهد بهبل خشخاش تخم جرجیر تخم کشنیز تخم کرفس تخم ترب قند تیز دست
تخم بید انجیر هر یک یک دانگ نمک هندی متقال سلیخه هر یک نصف مثقال تخم حنظل ده درم قند پنج استار آب گندنا
در سیب بیضه سرشته بر دارند دیگر که مقوی باه است ترتیب دهند پنج قند که نسبت سانند شیاف سازند بار روغن
نارون بردارند دیگر که عشق نوشادر و بیضه سقنقور بگیرند و پنج قند بگیرند اول شب بهند و اگر قند تنها
شیافه کنند نیز همین عمل کند ضماد که شیر زیاده کند آرد باقلا ده درم تخم بادروج پنجه درم کوفته بیخته باب بادروج
ضماد کنند دیگر که همین عمل کند بادروج و آرد جو آرد باقلا نعناع و فوتنج سندس ضماد کنند ضماد که ورم پستان از آتش
حمره شیر بود نفع دهد تخم کشنیز را بکوبند و با سرکه سرشته ضماد کنند و اگر بیل پلصق کرده با آرد باقلا اکلیل الملک بر
تهند سرشته ضماد سازند ضماد که ورم گرم پستان را سود دهد بیل انزروت سکنجبین در آب نیم گرم بنهند و اگر ورم صلب شد با
لب جزر جواری باب عنب الثعلب و بنفشه گل گیرند و ضماد نمایند و در ورم بارد روغن زیت گرفته بر نهند و بجهت تحلیل
بیاید بکار برند ضماد برای زنی که پستان او بغایت بزرگ باشد بر نیاید چون این دوا بر نهند عظم پیدا کند
بیه بیل بیه گاو بیه گاو میش بالسویه بگیرند و یکبار خر مخلوط ساخته هر روز قدری نیم گرم بمالند بر پستان ضماد
که قدری را مانع نفخت کند و بزرگ شدن آن اش سست و ترهی گشنیز نیم جزیره بسایند و با آب سرشته ضماد
نمایند و خرقه در سرکه ترکرده بران گذارند و بسینه بند محکم بندند و اسیده ریز گشنایند و بعیل بیرون ابیض نکوب
با سرکه و آب و بر بندند و شب و روز بسته دارند و در میان در هر پاسی یکبار دواتا یکبار حل می آورده باشند دیگر
درو سوخته بگیرند آرد جو دو جزو با سرکه سرشته ضماد کنند پستانها زود زود می فغفت شان گند هر چه در ری فغفت
ندی مفید است حنظل حتی تین نیز میکنند ضماد که خصی غلمان و ثدیهای ایشان را منع کند تا نگذارد که بجهت عظیم
گرایند حجر المس بستان بعض سحق کنند بسرکه و آب بر نیاید و بر خصیه طلا نمایند فانه کفتها دیگر شنبلیلی بروغن
بسایند و بر نهند بر پستان نافع بود و در مراهم منوع اوطلای دیگر طین حرام ری بسرکه بسایند و اسیل بسرکه ختند و طلا نمایند
و بکنند تا نفع بیند و پستان بود دستور بسند هر ماه سه بار این دوا عمل کنند نافع بود در العصفر دیگر فیریا سفید اسفیداج
رصاص بالسویه بکوبند و بعسیر بیخته در روغن آس سرشته بر خصیه بنهند بزرگ شدن آن نیز منع کند و منع انبات موی بر عانه نماید
ضماد که ورم خصیه که بغیر حرارت بود سود دهد حلبه آرد باقلا تخم کرفس سرشته ضماد کنند ضماد که در مقاله آتشین را

نقوعه [illegible] مقل اشق لبنی [illegible] سرشته [illegible] باقلا [illegible] بقدر [illegible] و روغن سوسن یا روغن زرد [illegible]
ریزه ضماد سازند **ضماد** که ورم بارد صلب خصیه را [illegible] صادق الخلاف [illegible] تخم زیره که باقلا
[illegible] کرده [illegible] بطریق معلوم ضماد کرده برنهند **ضماد** که [illegible] کنند اکلیل بابونه [illegible] تخم [illegible]
[illegible] نخود و زیره بالسویه کوفته بیخته بلعاب تخم کتان و روغن کنجد سرشته برنهند و اگر مویز [illegible]
بهتر باشد **ضماد** که قیلة الماء را سود دهد [illegible] کنند گل ارمنی سرگین گاو خشک [illegible] ورم [illegible]
بوره ارمنی زیره کرمانی [illegible] سوخته تخم حنظل صبر سقوطری [illegible] یک درم کوفته بیخته بسرکه ضماد کنند **ضماد**
که ادرة الماء را نافعست سعد [illegible] سرگین گاو [illegible] آمیخته ضماد کنند و اگر زیت تنها [illegible] تا که غلیظ شود [illegible]
خاکستر چوب [illegible] در آن آمیزند و ضماد کنند [illegible] و خاکستر [illegible] الاثر است **ضماد** که فتق را نافع
است جوز السرو دو جزو سعد [illegible] صمغ عربی [illegible] اقاقیا کندر هر یک یک جزو [illegible] حل کنند و با هم
سرشته ضماد نمایند و بعصابه بربندند [illegible] کنند [illegible] آنچه [illegible] باشد
[illegible] علاج نمایند **ضماد** که فتق را نافعست [illegible] کند [illegible] جوز السرو برگ سرو [illegible]
[illegible] بالسویه کوفته بیخته [illegible] سرشته ضماد کنند [illegible] **طلاء** که حکه قضیب را نافعست [illegible] شیاف مامیثا
[illegible] دو درم [illegible] درم نوشادر [illegible] زعفران [illegible] کوفته بیخته [illegible] طلا کنند **طلاء**
که حکه خصیه را نافع است شیاف مامیثا اقاقیا هر یک [illegible] درم نوشادر [illegible] یک درم گلاب [illegible] که طلا
کنند **طلائی** که ورم صلب خصیه را نافعست [illegible] کشنیز [illegible] طلا نمایند **طلائی** که ورم خصیه را
نافعست [illegible] اکلیل الملک خطمی [illegible] شیاف مامیثا [illegible] هر یک [illegible] درم صندل [illegible] سپید هر یک [illegible] درم
[illegible] دو درم کوفته بیخته بگلاب [illegible] کاسنی طلا کنند **طلائی** که [illegible] را نافعست [illegible] سنبل اقاقیا
[illegible] کوفته بروغن قسط و روغن یاسمین [illegible] سرشته [illegible] طلا نمایند **طلائی** که [illegible]
[illegible] ورم [illegible] را نافعست [illegible] عدس [illegible] تخم [illegible] طلا نمایند
طلائی که قضیب را سخت کند فرفیون مشک عاقرقرحا [illegible] بروغن [illegible] یا روغن یاسمین آمیخته طلا
نمایند **دیگر** که جهت تقویت قضیب [illegible] تام [illegible] زنجبیل [illegible] عاقرقرحا [illegible]
[illegible] مشک [illegible] زهره گاو [illegible] طلا کنند [illegible] **دیگر** که تعظیم ذکر کنند

خراطین را بسوزند و خشک کنند و با یکدیگر بسازند و بر روغن کنجد آمیزند و بر قضیب مالند پس از دلک بگیرند خرسنه یک شب از آن بعد ده لیتر بیند و بمالند و هم چنان مکرر عمل آورند فانه یعظم جدا **دیگر** که تغلیظ و تعظیم کند علق یعنی زالو را در نارجیل که آب او در وی موجود باشد اندازند و در جای محفوظ بگذارند تا تمام آب خشک شود و زالو را نیز پس بیرون آرند و با یکدیگر ساخته طلا نمایند و در سطر گردن قضیب تا بیخ او بمرسد و هرگاه در نارجیل آب نباشد شیر قدری آمیزند اگر قضیب را بمالند تا سرخ شود پس شیر مثل گرم کنند و بر او پوشنده باشد طلا سازند و بگذارند که خشک گردد و بعد ساعتی بمالند و فرکنند تا دور شود و همچنان صبح و شام عمل آرند تا چند روز تعظیم تمام آرد و بهتر آنکه دایم در عقب روغن یاسمین تا آنچه منجذب شده تقبیل نرود و با آب گرم تغسیل نمودن و برفت طلا کردن معظم عضو است اگر چه آنچه حق استعمال است بکار برند و ایضا هر روز چند بار مالیدن بدرجه که سرخ شود و ریگ گرم بر آن ریختن و بعده موم روغن یاسمین عظم می آرد و اگر بعد دلک شیر میش در روزی ده بار استعمال کنند همین عمل کند **دیگر** که قوی الاثر است بگیرند قطعه ازرق که بر آن زفت بود بمالند مزفت و گرم کرده گرم گرم بر قضیب چسپانند بعد از آن که دلک کرده باشند و چون سرد شود جدا سازند و در شبانروز مکرر عمل آرند تعظیم تمام آرد **دیگر** که مقوی آرد روغن سوسن یک وقیه بگیرند و فرفیون و فلفل و قطران و خردل آمیزند و با یکدیگر ساخته و در شیشه کنند نیک و سرکوزند و در آفتاب و بر سرین و حوالی خصیه بمالند **دیگر** که در تقویت ذکر عجیب الاثر است آمیزند و بدارند و دایم آلت و نواحی آن بمالند و بعد شیر تنها و بعد که گشنگی آلت که یکسال بر آن گذشته باشد **دیگر** خردل بسایند بر قضیب در زاجی او **دیگر** بورق حلتیت مانند مرهم بسایند و در بر آن بمالند فانه یغلظ و بهتر آنست که روغن مورچه در شیاب قوی **دیگر** که استرخاء ذکر را نافع است روغن قسط و روغن سوسن تنها بر روغن یاسمین بمالند و بدانند که استرخاء آلت یا از برودت باشد آلت و آنکه مسترخی باشد و در جمیع حالات باریک و تیره بود و مع ذلک اینست که آلت لاغر و نزار باشد و مع ذلک در بعضی اوقات رحمند

[illegible]

اندر رطوبتی الجه توی اعضای تحقیف باشد چون هلیله سعد و دح و برود و ماننداین بکار برند و در تجربه سبب برودت
برود اشیار سخته چون جند بیدستر و فرفیون و فلفل و شیطرج استعمال نمایند **طلائی** که در تقویت قضیب عدیل ندارد
و دفع عنت کند پیاز عنصل پیاز نرگس قنه هر یک نیم جزو ربیب هر یک شش مثقال بادهن و قدری [illegible] تا مهرا
شود و آب سوخته روغن بماند پس صاف نموده زیره کشنیز [illegible] عاقرقرحا خردل سرخ هر یک یکمثقال عنبر نیم مثقال
اضافه نموده مکرر بر قضیب بمالند و بر نشان ضماد نمایند و اگر مومیا و [illegible] و زیره سرخ و مانند آن اضافه کنند باعث
تقویت میشود **دیگر** پیاز نرگس یکی پیاز و روغن شیر [illegible] بسته بذر [illegible] جوشیده طلا کنند عجیب الاثر است
و چون سورنجان و مرصاف هر یک یکمثقال اضافه نمایند و بر [illegible] قضیب و قضیب مکرر طلا کنند از مجربات است
عقید سیاه جهت سرعت انزال نظیر ندارد و در حبوب بحث گذشت **فنجنوش** باه را زیاده کند و سرعت انزال
دفع نماید و نسخه او در جوارشات معده ذکر شد **فیروز نوش ممسک** باه را بر سرعت انزال دفع نماید و در مجربات
معده بود در حرف الف مذکور شد **قرص عود** جهت قوت باه و تقویت ذکر و ازدیاد اشتها و هضم طعام دفع ضعف دل
نافعست عود غرقی دو درم و نیم قرنفل خشخاش مصری [illegible] مصطکی [illegible] هر یک یکدرم و نیم جوز بوا بسباسه
زعفران زنجبیل هر یک یکدرم خیربوا قاقله سنبل الطیب هر یک دو درم قرفه یکدرم [illegible] ترنج چار درم قند سفید [illegible] چند
همه کوفته بیخته اقراص سازند **قطوریکه** در احلیل چکانند قرحه و سوزش بول را نافع بود و در امراض گرده نشانه گذشت
کماد که قضیب را سخت کند [illegible] نایل سازد و عظم آرد [illegible] عاقرقرحا خردل دارچینی کبابه چینی پوست بیخ [illegible]
قسط [illegible] هر چه بهم رسد کوفته بیخته گرما گرم بر آلت بمالند روزی چند بار و اگر [illegible] گرم نموده بکار برند [illegible]
لبوب کبیر گرده را گرم کند و قوت دهد و منی را و باه بیفزاید و دل و دماغ را تقویت دهد [illegible] ماز د
[illegible] رنگ نیکو گرداند و در اعصاب [illegible] استحکام بخشد و در امراض [illegible] نظیر ندارد مغز پسته مغز فندق مغز بادام مغز حب [illegible] مغز کدو کان مغز
چلغوزه مغز حب [illegible] ماهی [illegible] خولنجان [illegible] بهمن سرخ و سفید تودری سرخ و زرد زنجبیل [illegible] دارچینی هر یک یکدرم
سنبل الطیب [illegible] قرنفل کباب چینی [illegible] تخم گزر تخم شلغم تخم ترب تخم پیاز تخم [illegible] ثعلب [illegible] بیخ عاقرقرحا زرنباد
هر یک سه درم جوز بوا بسباسه دو الله [illegible] فلفل هر یک دو درم [illegible] مصطکی [illegible] هر یکده درم قند سفید سوده
[illegible] خشک هر یک چهار درم [illegible] زعفران مصطکی هر یک [illegible] مثقال عود خام ده مثقال ورق طلا [illegible] ورق
نقره [illegible] عنبر اشهب [illegible] مثقال مشک تبتی نیم مثقال عسل [illegible] و بعضی [illegible] مرجان [illegible] عقیق یمنی یاقوت رمانی

هر یک چهار مثقال مضاف شده بطریق معجون سازند **ربوب صغیر** در بیة النفع کبیر است و در تقویت باه

ارشت لبان که چون بیاشامند منع کنند اخلاط فوری که آسیب رسد و حتی که تا زود آن برنیاید فرو نشود و از سوزش حقنه

مناسب **بکیر بند** باد در منقطع کنند ملین قبض ادرار بسانند و آنچه در حلق است بیشتر از ترس قشر او استفراغ کنند خورد

و یک اوقیه از وی در بریه یعنی ریگ سنگین انداز ند و بالای انده عن عظیم بریزند انقدر که او بر شاه نسبین باشد بیان

ذکر است درم با ریک بسایند و ضافه آن نمایند و زیر دیگ آتش نرم کنند تا منعقد شود و پس محروده نمودند و نیز یک

سیر اوقیه نمودی مذکور را نیز در چون انعقاد تمام پذیرد و از آتش برداشته و در ظرف سفالینه بلوره کرده جهت

منقطع از آن وزن یک درم بگیرند و در من گذارند و بخایند تا که خوب شیرینه و عرق زاده و زوال نمود از وی بر

آیند در این که منقطع شده و بسبب استعمال او نگرد و بعده بکار بنای جدید عمل آرند و بسیار باشد که نمود انقدر او ...

بماند در آن از وی بسیار نیز فرو نشود و در ترقت حجاب معیان مسکن با خشم لبان **مسکن** که نمود شده برود

نشاسته لبان سپید محرق ده درم روغن گل یازده سی درم قند سپید نشاسته ده درم کافور بیر اوقیه دو درم یک

دانگ همه را بر آتش نرم منعقد سازند در ارند و مضغ کنند و وقت حاجت **معجون اولاد** در امراض قوی اولاد است

معجون شموم جهة تحتین باه و از سین مفید **معجون فلاسفه** جهة تقویت باه نافع **مخلص اکبر** چون

بر تقضیب کنند نمود آرد و در این نسخه ما یک معجون بی اسم که ده مریاه نفع تمام دارد در ادویه سر گفته شد

مفرح البرشثا هم **مفرح منشط** مفرحات کثیر که مقوی باه است در ضر و ذکر شد **فلاطون** و **معجون نانخواه**

و **معجون مسیحی** **یلیف** و **معجون جلال** و **معجون جوزی** و **معجون بقراط** و **معجون**

ملوکی مقوی باه اند و در معده گذشت **معجون عطاری** و **معجون کندر** و **معجون شیرنی** جهة

حبس انزال نفع دارد **معجون ماسک البول** جهة سیلان مفید و اینها در بحث گرده و مثانه گذشت

معجون ابو نصری ترکیب جالینوس است منفعت سخت کند و او عیه منی را بگشاید و شهوت زیاده کند

در علت آب را قوت دهد و در خون تغیری عظیم پیدا کند و نمود بسیار آورد و در گرم و دل زنان مقرایند و ... ما ...

بسد هر یک یک مثقال انیسون ... سپید هر یک شش درم کاکنج تخم لبلاب هر یک یک درم فقاح اذخر سعد گزار یک ... دارچینی

اسارون مصطکی هر یک نیم مثقال صمغ عربی کثیرا هر یک نیم درم که قند بقیه با آنچه ادویه ساییده رشته در قشر آب ... دیک

مجامعت یک مثقال با سه نیم گرم بخورند و در نسخه الوسطی نسخه مسطور بخوبی نوشته و ادویه را یک مثقال انیسون

بهمن سپید هر یک چهار مثقال کابلی ‌تخم انجبار هر یک سه مثقال بقاح (؟) او فرشه کرنداج هر یک دو مثقال
سلیخه اسارون دارچینی مصطکی هر یک یک مثقال ونیم صمغ عربی کتیرا هر یک یک مثقال عسل مجموعه **معجون**
بزوری در تقویت باه بی نظیر است تخم کندر تخم شلغم تخم پیاز تخم ترب تخم جزر تخم اسپست تخم جرجیر مغز
حب الفلفل مغز چلغوزه مغز حب الزلم بوزیدان اسطخودوس شیرین زنجبیل قرنفل تودری بسباسه بهمن هر یک مثقال
دارفلفل خرف حلتیت جمله برابر کوفته عسل سه چند شربتی سه درم با بلیله یا شیر تازه یا شراب نوشیرین **معجون**
مسیحا باه را قوت دهد و عسر البول را زائل کند و درد پشت ودرد پا را نافع است ومعده را پاک کند ومویرا سیاه
سفید سازد وسودا ودفع نماید گلسرخ عاقرقرحا سعد قرنفل سنبل مصطکی زرنباد زعفران جوزبوا قاقله بلیله
قند وعسل منا صفه و چند همه قند را در گلاب بگدازند و با عسل بقوام آرند وادویه کوفته بیخته با آن سرشته **معجون**
مسیحی ملیف کردر جمیع صفات مذکور تر است و نشاط تمام آرد قرفه گاوزبان گلسرخ هر یک پنج درم خولنجان
کبابه قرنفل سنبل الطیب قاقله جوزبوا بادرنجبویه ترنج مصطکی لسان العصافیر بسباسه هر یک شش درم چهار
درم مروارید ناسفته سابح سعد عنبر اشهب یک درم حشیشه الثعلب ده درم ورق نقره ورق زر مسک هر یک نیم درم سل
کهربا بسد دار فلفل زنجبیل هر یک یک درم روغن قسب ... مثقال عسل دو چند ویک نسخه معجون مسیحا لطیف وادر معده
گذشت **معجون عشاقی** منی زیاده کند ودر معده گذشت **معجون سقراط** باه را قوت زیاده دهد و در ادرار
ذکریافت **معجون چوبچینی** ترکیب عماد الدین شیرازی جهت تقویت باه ومعده ودل ودماغ وجگر و گرده مثانه
وسرخی رنگ رو ونیکو ساختن بوی آن مجرب است ودیگر منافع بسیار دارد چوبچینی اعلا پنجاه مثقال مروارید
ناسفته صلایه کرده شمع جوزبوا بسباسه دارچینی قرنفل فلفل زنجبیل هر یک دو مثقال بوزیدان زعفران رومی
سنبل هیل هر یک شش درم مصطکی بایه شتر اعرابی عود خام زعفران مشک عنبر بوزیدان سورنجان سعد کوفی
هر یک دو درم سنگ صیدا ماهی ریدبیان ... عقرب زرنباد تخم کندر تخم شلغم تخم ترب تخم پنجنکشت
تودری بهمنین هر یک شش مثقال خصیه الثعلب پنج مثقال شقاقل ده درم ورق نقره ... ادویه مجموع را
کوفته بیخته بهارند بس بگیرند گاوزبان ... گلسرخ بادرنجبویه هر یک ده مثقال ... در طل آب بجوشانند
چون چهارم حصه بماند صاف سازند ... تخم خربزه و تخم کاسنی و تخم خیارین و تخم خرفه هر یک
ده مثقال ... شیره بگیرند وایضاً آب سیب شیرین و آب به شیرین و آب انار شیرین و گلاب

هر یک صد مثقال پسته مقشر جمله را بهم نیکو کوفته با قند و عسل مصفی بقوام آرند و ادویه امیزند و بکار برند از زمین سرما دم
و مغز فندق و مغز چلغوزه و مغز گردکان هر یک ده مثقال بگیرند و در عسل و قند معقوم بسرشند و فقط ادویه سحق کرده
آمیزند و باید که زعفران بگلاب حل کنند چون دوا سرد شود ممزوج سازند و باید که مشک و عنبر را در حین سرشتن
بمحیه داول در حل سازند و بمجیه دیگر عقب آن امیزند و بعضی اطبا اشاره به صندلین و گل مختوم هر یک سه مثقال
آرد ملح مقشر پسته بر دو ده و خشخاش سپید هر یک ده مثقال اضافه کرده اند و اگر ورق منقشه ر بر روغن بید نحی کردن
است در حل کنند لطیف تر باشد و بعضی گوز جوزشیده ده جیح اردو قوام می آرند از زمان سیز الطف میباشد و شحط
که بعد از این ذکر شده و لفظ فارسی است و وی قسمی از لاجورد است و اگر یافت نشود همین لاجورد مغسول حل او
کنند و در اینکه در نسخه معجون بمکرر افراط و تفریط بسیار شده اند مختلف الاوزان یافته میشود لیکن آنچه صحیح
تر بعبارت بقیر در عمل و اعتبر بود در اینجا مرقوم شده **معجون** نافع برای کسی که عاجز باشد از ازاله بکارت زنجبیل
دار چینی خصیه الثعلب شقاقل جوز بوا لسان العصافیر مصطکی زعفران دار فلفل بوزیدان گل سرخ بهمنین تخم هلیون تخم
کندر هر یک دو مثقال مشک عنبر هر یک یک مثقال حب القلقل سه درم زنجبیل النعل ریب عبتقال عسل تمام تر کیب سرشته
چنانچه متعارف است **معجون سنجری** تالیف بوعلی است بقرص سنجری مشهور در تقویت باه و دیگر ...
دل و هضم طعام اثر تمام دهد و قوت با صره و سمع و حافظه زیاده کند و دیگر فواید بسیار دارد سنبل دو مثقال بسباسه جوز بوا
قاقله صغار زنجبیل دار چینی قرنفل زعفران بهمن سرخ بهمن سپید مصطکی عود صلیب نارجیل سانج هندی مغز بادام
شیرین مغز پسته مغز کنجشک هر یک شش مثقال شقاقل تخم مسعفر تخم نانخواه تخم شبت نانخواه زیره کرمانی
انیسون تخم خربزه هر یک سه مثقال ابریشم مقرض قند سپید هر یک سی مثقال عسل مصفی سه چند ادویه ترکیب دهند
معجونی که باه را قوت دهد و نفس خوش سازد و مزاج گرم تا یمز را با معده را سود بخشد چند نفراو ار دو را تقویت دهد
دار چینی قسط شیرین هر یک شش مثقال زعفران عود هندی هر یک شش مثقال زرنباد زنجبیل نعناع برگ صعتر ...
چهار مثقال سانج هندی دار فلفل فلفل سپید فلفل سیاه اسارون تخم کزره کردیا قرنفل خولنجان شقاقل هر یک ...
و نیم عاقر قرحا قاقله تخم شلغم تخم ترب هر یک سه مثقال کندر مقشر مغز جوز مغز پسته مغز بادام مغز چلغوزه هر یک شش مثقال قند سپید
سه چند ادویه عسل مصفی دو چند ادویه **معجونی** که در تقویت باه نظیر ندارد و بعضی خاصیت گاو یشه که از خوردن آن ...
احتیاج شود با یکدگر کل بعوض سرشته درم دکاوزن یک تخم درمی و دفتا نیا بکار برد فاقر فر حا قرنفل زنجبیل هر یک یک اوقیه

زرده تخم مرغ نیمبرشت بیست عدد و عسل مقوم صد و بیست درم معجون سازد شربتی یک مثقال تحلیل از خنده معجون
مسیحی کباحصی از جهت باره نافع است زنجبیل شقاقل دارچینی تخم جرجیر ترب هریک یک جزو تخم اگر جزو عاقرقرحا فلفل
هریک نصف جزو حلتیت ربع جزو با عسل زنجبیل مربا سرشند معجون لبوب که منی زیاده کند و قوت باه دهد شیرین
مغز پسته مغز فندق نارجیل مقشر مغز صنوبر حب القلقل حب الزلم حب الخضرا هریک یک جزو زنجبیل دارفلفل دارشکسته هریک
نصف جزو قند سفید دو چند همه معجون سازند و بر صبح و شام قدر بیضه بخورند معجون لبوب معتدل که گرده را
گرم کند و باه بیفزاید مغز فندق مغز پسته مغز چلغوزه مغز بادام کنجد مقشر مغز تخم خربزه خشخاش سفید هریک شش درم مغز تخم
خیارین هریک یک مثقال بزرهوان بهمنین لسان العصافیر خولنجان دارچینی هریک دو درم قند سفید ده استار عسل نصف من
شربتی یکدرم و لبوب کبیر در حرف اللام گذشت معجون لی که باه را قوت دهد و تقویت دل کند کلسنج تخم
خرفه تخم گزر تخم شلغم هریک سه درم گاوزبان تخم خربزه مقشر هریک یکدرم تخم خشخاش سفید بهمنین هریک چهار درم کوفته بیخته
بادام ترنجبین با قند سرشند معجون لبوب که از اسرار اطباست بغایت مقوی باه و دل و دماغ و ذکر گشته رنگ
رخساره و مداومت او قبل از جماع و بعد آن مانعست از عرق النسا و نقرس و نقصان منی و امراض عصبانی شقاقل
خولنجان خصیه الثعلب بهمنین تودری لسان العصافیر سقنقور هریک سه درم حب الصنوبر حب البان فلفل سفید
مغز تخم خربزه مغز تخم خیار تخم گزر تخم پیاز تخم شلغم تخم جرجیر خشخاش سفید خسک بندر قرنفل تخم ترب تخم کندنا
تخم بیون خسک مربی هریک دو درم نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز چلغوزه مغز حب الخضرا استرونیه دارچینی مقشر
هریک یکدرم و نیم دارچینی قرنفل سنبل الطیب بادرنجبویه بسباسه کبابه سعد قرفه دارفلفل عود جوزبوا دارشکسته مرچ حب
زعفران هریک یک مثقال مشک دانگی و نیم زنجبیل بزرهوان قسط شیرین مغز حب الزلم درونج هریک دو درم عسل سرشند
مجرب و رز موده است شربتی از دو مثقال تا سه مثقال و صاحب تحفه نوشته که حقیر جهت معتادین [illegible] مثقال
افیون و زر [illegible] هریک ده مثقال [illegible] یک مثقال و عمل سقنقور ماهی روبیان کرده بغایت [illegible] گشته
و قدر شربت از افیون دارد و نیم مثقال تا یک مثقال است جهت افیونی معجون مسیحی که در باه [illegible] نمود و در
تقویت حرارت غریزی و تسمین بدن و تولید خون صالح و اصلاح منی و رفع [illegible] جماع و ضعف آن عجیب الفعل است [illegible]
سیب [illegible] پوست دار که در آب تره تیزک تازه [illegible] خشک کرده باشند و خشک [illegible]
تازه ترتیب داده [illegible] هریک [illegible] تخم ترب تخم جرجیر تخم انجره مغز گردکان [illegible] چلغوزه مغز نارجیل

تخم شلغم مغز بن تخم رطبه تخم کتان هریک یک اوقیه عاقرقرحا زنجبیل هریک نیم اوقیه دارچینی خولنجان
هریک شش مثقال قسط شیرین قرنفل انیسون فلفل سقنقور هریک سه مثقال ترنجبین ده مثقال زرده تخم
مرغ مغز برنج کنجد هریک بست عدد بادام مقشر شش قیراط مشک شش قیراط زعفران نیم درم عسل مصفا یک رطل
ونیم آب پیاز نیم رطل نخست عسل را با آب پیاز بقوام آرند بعده دیگر اجزا را بسرشند شربتی تا دو درم و اگر سقنقور
نباشد عوض او بایه بیختر انوالی کنند ماهی روبیان بهمان وزن و مشک در جمیع معاجین چنین است اگر بگلاب حل کرده
آمیزند معجون مسی مختصر الاجزاء مطول المنافع که در تقویت باه و تولید منی بغایت آزموده است تخم تره تیزک
تخم انجره مغز چلغوزه هریک ده مثقال زنجبیل شقاقل بوزیدان خصیة الثعلب هریک چار مثقال حلتیت طیب
شش مثقال ادویه کوفته بیخته بده مثقال روغن نارجیل چرب کرده با عسل و قند که بر وزن همه سی مثقال باشد بسرشند
شربتی دو مثقال بعده اقلیه زردک و بیضه نیم برشت و امثال آن تناول نماید معجون قرص افعی جهة ازدیاد
و تناسل مجرب است و نجابت بهی و مقوی و موافق بارد المزاج و پیران و حافظ صحت ایشان و جهة امراض
عصبانی و رقت منی و نیکو کردن رنگ و خساره و تقویت باصره و تفریح و رفع وحشت سوداوی نافع خصیة الثعلب
زنجبیل دارچینی هریک شش مثقال مغز پسته مغز بادام شیرین نارجیل مغز فندق مقشر عنبر اشهب او قره
مشک هریک دو مثقال کبابه قرنفل دارفلفل ابریشم مقرض مثنه الجدان بیخ بابونه شقاقل لعلابی تخم کرفس تخم
بریخته تخم بلبوب تخم گندنا تخم شلغم تخم خیار تخم قسیط تخم جرجیر بوزیدان حب داور مغز چلغوزه قاقله کبار و صغار
تخم ترب خولنجان قرفه تودریین بهمنین تخم زردک مغز حب الفلفل مغز بن فلفل لسان العصافیر ورق طلا ساز
عنصل مشوی حسک میبختج خردل عاقرقرحا هریک یکمثقال زعفران ده مثقال قرص افعی عشر مجموع ادویه عسل کف گرفته
دو مثل ادویه بسرشند چنانچه رسم است و چون نسخه قرص افعی در جمیع قراباذینها موجود است باستکتاب آن
نپرداخت معجون که شیخ رحمة الله بخود نسبت کرده و گفته بغایت تولید منی و در امر باه جلیت تخم گزر
قاقله تخم جرجیر لسان العصافیر کرمدانه هریک یکجزو بوزیدان فلفل هریک سه جزو مسک سدس جزو کوفته بیخته بروغن
صنوبر صغار ملتوت ساخته با عسل ابریشم بسرشند معجون که مقوی باه است و حرارت مفرط ندارد و سهل الوجود
و قوی العمل بگیرند حلبه و خرما هر دو را بپزند تا که پخته شود پس خرما جدا کرده بگیرند و خسته از وی دور کنند
و خشک نموده بکوبند و به عسل بسرشند شربتی قدر چلغوزه و بنیند بالای او بنوشند و بدانند که در ادویه

سند به این بحث در ذیل دوائی که حرارت دارد مرقوم شده که مع تخم گوسند تا موثر باشد و در اینجا اخراج تخم گوسفند ترک شده چون این ترکیب از یونانیان است و آن از هندیان و نیز ناقص لازم بود بنابر معجون سیبی که یعنی مشتهی با کثر طبایع پسند آمده جوز بوا بسباسه دارچینی کلمه زنج بیخ لفاح قاقلین بهمن سرخ کباب مورد کنک شیرازی بهمنین تودری سقنقور زعفران هریک سه درم طباشیر سپید شش درم مغز بادام مغز چلغوزه تخم خیارین هریک پانزده درم عسل صاف نبات هریک یکمن روغن قند ربع من بطریق متعارف مرتب شده شربتی یکدرم تا یکمن درم و در کاسنی افزودن روغن قند حسب ارجا خوانی معجون ممسک که تا تریاقی بخورند انزال نشود تعیین مصری جوز بوا افیون مسک زعفران فلفل زنجبیل قرنفل جمله برابر عسل صاف سه چند مرتب شربتی از نیم درم تا یکدرم هر شب که اراده جماع باشد وقت عصر این بخورند و بعد عشا مشغول کار شوند و در این اثنا باید که طعام نخورد و چنان طعام که قبل از عصر یک پاس خورده باشد کافیست بعد فراغ اگر وقت طعام خوردن باشد البته باید خورد والا قدری شیر کفایت دارد و این در دیش بعضی اعزه را که به علت سرعت انزال مبتلا بود نه قدر دو نخود از این دوا هر روز خوردن فرموده و بعد از چند روز علت مذکوره از ایشان زایل گشته دیگر ممسکات مجرب گفته شد **فایده** در استعمال ادویه باه شرط است که غذا نیز مناسب باشد و اگر همین غلطی لازم بود بخست اینها باک سازند و ایضا چنان نیست که در هر مزاج معجون سیبی موثر باشد چه بسا بود که با وجود اتحاد مزاج یک دوا در شخصی موافق آید و در دیگر نه بلکه همان دوا در حق یک شخص با وجود عدم تغیر مزاج آن شخص وقتی نافع آید و وقتی نه و عقل درک این خصوصیات از غرائب عجز دارد از اینجا است که در مطلب واحد نسخها متعدد مرقوم میشود و در طبابت برکمال حکمت که دوائی که حکیم دانا تجویز کرده باشد منتفع نشود و بهر دوا دیگر ملتمس گردد و به جنس نشود خصوص در امراض باه که سود به یکبار بعد مراعات شرایط بسیار برمی آید **مربای شقاقل** باه را قوت دهد و نعوظ تام آورد و مثانه را سود دارد شقاقل تازه در آب جوشانند یک جوش و آن آب را بریزند بیک نیم جوش دیگر دهند تا نیم پخته بخار کشند به مقشر سازند و بجوشانند تا نیم پخته شود و آنگاه عسل صاف بر آن کنند و با آتش نرم بجوشانند تا قوام آید و در ظرف چینی کنند و بعد از چهل روز استعمال نمایند **مربای زردک** باه را زیاده کند و منی را قوت دهد و بجهت سینه لذت **مربای زنجبیل** **مربای کردکان** مقوی باه است و در دیگر شده **مربای خصیة الثعلب** منی افزاید و باه را زیاده کند و شهوت زیاده کند و گرده و پشت را قوت دهد و در مراتع سازد و نشاط آورد و بهار زند

ثعلب مصری تر در آب جوشانند سه شبانروز در آن خشک کرده و در ده شبانروز بعده و بر دو چند آن نیز
و مویزی که از درون برون آید پاک کنند و دیگر بار بجوشانند و بجنبانند میکنند تا هیچ علاقی در وی نماند پس بر همین ثعلب
و در عسل مصفا بهمان کنند و سه شبانروز بگذارند بعده بالای آتش معتدل نهند چنانکه عسل بجوش آید و دمات
نگه دارند و از آتش بر دارند و پس از سه روز دیگر بر آتش نهند و بهمین طریق عمل کنند تا عسل بقوام آید و بعد چهل روز
استعمال نمایند **مربای بهمن** منی بیفزاید و قوت پشت دهد و دیگر بهره باه را زیاده کند و قوت معده و دماغ
دهد و نشاط آورد بهمن سپید مقشر سه شبانروز در آب بجوشانند در هر روز آب را تغیر دهند و روز چهارم در هر بهمن قدری
سوراخ کنند و یک شبانروز دیگر در آب نگهدارند بعده در میان آب بمالند و بفشرند تا آب آن برآید پس بر همین بهمن
همین عسل مصفا دو چندان و آب داخل کنند و باتش نرم بجوشانند تا بقوام آید و از آتش فرود گیرند و هفته روز دیگر بار
بر آتش نهند و اندک زمانی بجوشانند و در ظرف چینی نگهدارند و بعد چهل روز بکار برند **میفختج** معرب از می
پخته است و در تقویت باه مفید و در نزد و سمرقندی عبارت است از آب انگور که بجوشانند و چون دو ثلث آن برود قدری
شکر و عسل بیفزایند و نزد نفیس میفختج مثلث است و بعضی گفته که شیره انگور چون بجوشانند تا بحدی که میفختج نامند
مثلث نزد جمهور اطبا عبارت است از آنکه آب انگور فقط بجوشانند تا ثلث بماند و مصطلح فقها نیز همین است
لیکن آملی در شرح کلیات ایلاقی نوشته که مثلث آنست که شیره انگور سه جزو و آب یک جزو آمیخته بجوشانند تا ثلث
بماند و این را شراب مغسول نیز گویند بالجمله مثلث در تقویت باه قائم مقام خمر است و این در وش در شرح کلیات
قانونچه که تالیف حقیر است بسط تمام دارد مسمی بمفرح القلوب بابت مثلث مع اختلافات که در آن وارد است
و بیان آنکه نزد امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه شرب او مباح شده و اگر برای قوت عبادت باشد و بسکر
انجامد شرب حرام گشته و در کلیات مذکور بجای خمر همین را اکثر ساخته با فواید کثیر فانظره ما ر اللهم دوام
باه بغایت قوی الاثر است و در کتب قلنگر نشت **مرهم توتیا** جراحت قضیب را سود دارد توتیا بسته و ...
کرده در بست درم موم و پنجاه درم روغن گل گداخته مرهم کنند **مرهم** که جهت جراحت قضیب بغایت مفید است ...
چار درم شنگرف جهت ... کات هندی گلنار شنگرف هر یک دو درم سنگ بصری یعنی توتیا ... درم روغن گل ... [illegible]
که باشد آن قدر که کار ... در آن سرشته شوند مرهم سازند **مرهم آتشک** توتیای هندی یک جزو ... جزو
باریک ساخته چار جزو روغن گاو و قدر کفایت **مرهم شنگرف** جهت زخم آتشک و دیگر جراحات و قروح

زرنباد و حب رطب که نافع است سنجرف آرد حج و سنگ سپیده از زرد و تباشیر هندی سوخته است بیضه مرغ
سوخته بالسویه کوفته بیخته بروغن گل سرشته مرهم الکبیر مولف ابن جعفر کوبیده تسکین و تحلیل اورام صلبه خصوصه
و جز آن مجرب است حلبه تخم کتان آرد جو گل خطمی هر یک سه درم کوفته بیخته در آب شلغم یا آب کلم سبز بجوشند چون قریب
بپختن آید فلوس خیار شنبر بیخته درم در آب گرم حل کرده درشتی شود و اضافه نمایند و بپزند تا غلیظ شود پس روغن گل
یا کنجد یا زیت یا بیه البقر قدری حسب آمیز نموده بنهند و در چند این بحث تدبیر اورام عضلی مشروحاً گذشته
در مرهم نیز و در ضمن چند مرقوم گشته یا توتیا تنها یا بما مقوی باده آمیز نوافق مزاج و در بحث ادویه سر
دول تفصیل ذکر یافته **باب سیزدهم** در ادویه مفاصل و وجع الظهر و چند بدریاح الانفرشه و وجع الورک
و وجع الرکبه و نقرس و عرق النسا و دوالی و داء الفیل و وجع الساقین و وجع العقب و وجع کعب الرجل **پوشیده**
نماند که در دو جنس گاه در علی الاطلاق وجع المفاصل گویند هرجا که باشد لیکن در اصطلاح خاص وجع المفاصل
بر درد جنبگاه مابین دو کشتین اطلاق کنند کذا قال الایلاقی و دوالی و داء الفیل اگرچه از قبیل ورم مفاصل نیست
لیکن بنا بر اختصار که بعضی تدابیر در این باب ذکر شده علیحده در آخر **ایارج فیقرا** در اوجاع مفاصل نافع است
و در بحث سر گذشت ایارج لوغاذیا و ایارج ارکاغانیس نقرس و در مفاصل و عرق النسا را سود دارد
و در باب اورام در بواسیر بر **شعثا** قدر حب یا زیاده مروزی بلع کنند نقرس را و مفاصل را تسکین دهد و در سر
گذشت بحث **جوش** و وجع الظهر را نافع است و در اواخر سر ذکر شده جوارش **هندی** اوجاع مفاصل نقرس و وجع
الظهر و قولنج را نافع سقمونیا ده درم خربق فاقله دارچینی زنجبیل قرنفل ادویه مشک قرنفل فلفل هر یک پنج درم ترید
سپید قند سپید هر یک صد درم کوفته بیخته بعسل سرشته **جوارش فنداديقون** در و پشت را نافع است
و در بحث محمد ذکر یافت **حلویات** که در درد پشت را نفع دارند در بحث اد ذکر شده **حب صبر**
در اوجاع مفاصل و نقرس و فالج و لقوه را نافع است صبر سقوطری یک مثقال تربد سپید یک درم نیم حب النیل
نا ریقون هر یک نیم درم شحم حنظل دو دانگ و نیم نمک هندی قدری مقل ازرق افیمون هر یک دو دانگ
کوفته بیخته باب کرفس حب سازند **حب سورنجان** که اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا را نافع است
نقیه ارد ... و ... و ... توان داد صبر جندبیدستر سورنجان سپید بلیله زرد هر یک بیست درم مصطکی غاریقون
حب سازند شربتی دو درم و نیم دیگر که مسمی است بحب سورنجان کبیر و با مرطوبات ذکور ده فا... سورنجان کبیر در ... اجمیع

تربد از هر یک دو درم تخم حنظل قنطوریون سورنجان ماهیزهرج بوزیدان هر یک یکدرم فربیون یکدرم زنجبیل نیم درم
فلفل خردل جند بیدستر هر یک یکدرم شربتی از یکدرم تا دو درم و این حب را **مقیم الارکان** نیز گویند دگانی برین
نسخه سقمونیا حلتیت وقنه جاوشیر هر یک یکدرم زیاده میکنند تا قوی تر شود **دیگر** که جهت نقرس بارد و وجع الورک
در نافع است سورنجان بوزیدان ماهیزهرج قنطوریون رقیق هر یک نیم درم مقل تخم حنظل هر یک ثلث درم
فربیون جند بیدستر جاوشیر حلتیت قنه هر یک ربع درم سقمونیا زنجبیل خردل شیطرج فلفل هر یک دانگی ایارج فیقرا
تربد هر یک یکدرم جمله یک شربت است قوی شربت متوسط نصف بود یا ثلث **دیگر** که مسمی است **بحب**
سورنجان صغیر که نقرس را نافعست سورنجان صبر هر یک یکدرم سقمونیا ربع درم تخم کرفس دانگی و این یک شربت
است **دیگر** که جهت کار این مطبوخ مناسبست سورنجان نیم درم صبر یک درم سقمونیا ربع درم گل سرخ دانگی
دیگر که جهت وجع مفاصل و عرق النسا و نقرس نافعست قنطوریون رقیق سکبینج هر یک دو مثقال تربد چهار درم
سورنجان یکدرم ماذریون یک مثقال صبر شش درم شحم حنظل فوه فاریقون هر یک یکدرم و نیم کوفته بیخته
حبها خرد سازند فلفل مانند شربتی از دو درم تا سه درم بعد **بدانند** که در امراض سر اشارت رفته که حبها
کلان سازند تا بگشت دوا در معده دیر بود بخلاف وجع المفاصل که در اینجا خرد سازند تا زود بگذرد
حب العافیت و حب الذهب و حب سورنجان و حب المنتن کبیر و حب شیطرج این چهار حب جهت مفاصل
و اخواتها نفع دارند در سابق ذکر شده **حب سعد** که در قلع بلغم از مفاصل و ورک قوی العمل است سورنجان
بوزیدان هر یک نیم درم ماهیزهره دو دانگ تربد و خمس درم شحم حنظل ربع درم فربیون دانگی و این شربت **حب**
افتیمون که در عرق النسا که از خون غلیظ سوداوی افتد جذب سودا نماید بقوت افتیمون اسقولوقندریون هر یک
یکدرم فاریقون دو ثلث درم نمک هندی ربع درم و این شربت **حبی** که وجع تسکین وجع ظهر و خصوصیت شحم
حنظل سکبینج هر یک یک جزو جند بیدستر مقل ازرق هر یک نیم جزو صبر ده جزو شربتی دو درم **حبی** که جهت عرق النسا
مجرب است و رازی میگوید که در سه ساعت رفع میکند و چند از پیران که یکسال بهین ابتلا داشتند و طاقت جنبش
نمانده بود باین حب معالجه کردم نفع داد و پنج شش بار اطلاق میفرماید و مجموع یک شربت است صبر سقوطری زرد
سورنجان هر یک یکدرم حبها سازند **حبی** که درد نقرس را در سه ساعت تسکین دهد افیون زیره کرمانی فلفل سپید از هر یک
حب القرطم هر یک دو درم سکبینج یکدرم زنجبیل فرفیون هر یک چهار درم مصطکی شش درم سورنجان بیست درم با آب [illegible]

[illegible]

حب سازند شربتی دو درم با آب بیره حب مفاصل تربد یک مثقال سورنجان نیم درم شحم حنظل حب النیل
نمک هندی زنجبیل محموده هر یک دانگی و نیم ایاره فیقرا یکدرم گلسرخ افیون مصطکی هر یک دو دانگی مقل دو دانگ
کثیرا طسوجی آب خالص حب سازند حب دیگر جهت تسکین درد مفاصل عجیب الاثر است استخوان آدمی سوخته و
باریک ساخته و با گلاب سرشته حبها سازند و بخورانند قدری مجرب است حب بر بر یوما که درد مفاصل را
در یک روز بلکه در یکساعت باصلاح آورد و دلنشین طرز توافق سبب صبر سقوطری موصوف هر یک شش درم
پوست هلیله بوزیدان سورنجان هر یک دو درم افیون سقمونیا هر یک یکدرم مقل یکدرم و نیم آب گندنا
حب سازند شربتی سه درم با آب گرم بر بر یوما دیگر جهت نقرس مخصوص نزد است ایارج فیقرا دو درم سورنجان سفید
بوزیدان هر یک یکدرم و این یک شربت است بر بر یونا دیگر جهه مفاصل و نقرس فیقرا تربد هر یک یکدرم
بوزیدان سورنجان هلیله هلیله زرد هر یک سه مثقال محموده سه مثقال با آب گندنا جوشید و حبها سازند و
شربته واحده حب دیگر جهت درد مفاصل که از ماده بارد و بلغمی افتد پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هر یک
چهار درم سنای مکی تربد موصوف هر یک ده درم قصب الذریره کثیرا اغاریقون نمک هندی هر یک یکدرم تخم کرفس
افیون هر یک دو ثلث درم سورنجان سفید دو درم افتیمون مثقال سقمونیا نیم درم کوفته بیخته با آب حب سازند
و در سایه خشک نمایند شربتی دو درم و نیم با آب گرم و شربت بنفشه حب خفیف که جهت وجع مفاصل نافع است
تربد یکدرم و نیم صبر نیم درم مصطکی دو دانگ نمک نفطی دو دانگ سورنجان نیم درم کوفته بیخته حب سازند
شربته حب که وجع المفاصل را که از بلغم و صفرا باشد نافع است هلیله زرد و بیخ بنفشه گلسرخ تربد هر یک نصف جزو
سقمونیا شحم حنظل هر یک ثلث جزو کثیرا عشر جزو شربتی سه درم حب که اوجاع مفاصل و نقرس را که از رطوبت
و برد بود سود دهد سورنجان بوزیدان شحم حنظل هر یک دانگی غاریقون صبر هر یک نیم درم تربد مقل هر یک یکدرم مقل را
در آب گرم حل کنند و در هاون سحق نمایند دارو دیگر کوفته و بیخته بهم آمیخته حبها بندند و این یک شربت است با آب گرم بخورند
حب که بلغم خام از ورک یعنی سرین و ران آن دو را خراج … تقویت نماید تربد موصوف درم و نیم شحم حنظل دو دانگ مقل …
سازند یک شربت است حب که وجع مفاصل را که از خلط سوداوی باشد … ایارج فیقرا … غاریقون … هر یک نیم مثقال
تربد … مثقال سورنجان بوزیدان نمک هندی … هر یک … کوفته بیخته حبها بندند یک شربت است حقنه که جهت … نسا
قوی الاثر است … پوست حنظل شحم حنظل … سورنجان … بوزیدان …

شطرج نیم ترب جرجیر بود چه یکم حقنه نیز بود و حقنه سازند مرکی [illegible] باید در حقنه دیگر

تا کر اسهال مجرب شده و بیخ اروپستی خیلید کشر حقنه مثقال میبد حاشیر [illegible] در روغن سیاه [illegible] حقنه

مسا کرده ان شود و بهتر است حقنه که جهت عرق النسا که وجع دردرک سفر باشد [illegible]

کرده حقنه کنند حقنه جهت درد مفاصل و عرق النسا و امثال آن حلبه مغز بادام [illegible]

هر یک هفت مثقال با برده حب الغار شبت هر یک پنج مثقال خشک سورنجان [illegible] هر یک از مثقال

حاوشیر ارشن شحم حنظل مقل هر یک هفت درم کرفس بادیه ده درم تخم شبت [illegible]

ده عدد عناب سبستان [illegible] جملة را بجوشانند [illegible] طبیخ با روغن [illegible] حقنه نمایند

دوائیکه استفراغ نقرس عظمی کند کما در یوس کما فیطوس [illegible] قنطوریون [illegible]

برگ فرنجمشک [illegible] ماء الشعیر [illegible] با سویق [illegible]

دوائیکه قلع وجع الورک کند البته [illegible] سورنجان سپید هر یک دو مثقال [illegible]

[illegible] شبت هر یک [illegible] دوائیکه [illegible] بن خالد [illegible]

[illegible] سورنجان ده درم سنا مکی [illegible] بسبیل [illegible] هر یک دو درم [illegible]

[illegible] دو مثقال با آب بیگرم دیگر بسبیل سفوف یا حب خورند یکه مثقال [illegible]

وجع [illegible] استعمال کنند تخم کاهو [illegible] سپید هر یک ده درم [illegible] هر یک دو درم [illegible]

[illegible] و اگر بسبیل سفوف [illegible] بهتر است دیگر که [illegible] شدت وجع [illegible]

[illegible] سورنجان سپید [illegible] برابر گرفته [illegible] درم با آب [illegible] دیگر سورنجان [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] خشک [illegible] درم با [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] مفاصل کند استخوان سوخته سپید [illegible]

دو درم [illegible] دیگر عدس [illegible] خشک [illegible] سورنجان [illegible] گرفته [illegible]

سه درم دیگر [illegible] مسکنات وجع نقرس است [illegible] هر کدام [illegible]

[illegible] اگر پوست [illegible] کلان [illegible]

صاف سازند [illegible] بنشینند [illegible] بیگرم [illegible] ساعت

[illegible]

[illegible] کفتار [illegible]

دران مریض را بیمار نشیند پس برآورده با آب گرم غسل دهند و احتیاط فرمایند تا بهوای سرد نرسد و پارچها بدن را
بپوشند و این عمل سه روز اول ماه و سه روز وسط و سه روز آخر ماه باید کرد و جز گوشت و بخار جوش قایم
مقام صبح است و بعد از آن که استعمال مخدرات مرضی بهتر افتد کرده تنقیه باشد تا خوف بود خاصة در
دیگر سبیل خطا اتفاق افتد علامات رجوع ماده از مفصل سوی دل چون خفقان و غشی پدید آید زود
تدارک کنند و تدارک آنست که دواها مسکن از عضو دور نمایند و با آب گرم تحلیل عضو نمایند و اگر در آب قوتی
زیاد بود دارند مثال آن باشد تا فتر حرارت بود و با استعمال با قوتها و مفرحهای مناسبه تقویت دل دهند و دیگر
عند استعمال هر دوا که سورنجان داروهای مفاصل بقدر و حق درخت اسفند تا مفاصل از تحجر محفوظ دارد
دوا از شدید کرباد وجاع مفاصل آید دوا اینکه در درخت جاز دو کمر در کلها و سینه زانو و پای زنبد گاه و در خوان
و منفذ استخوان ملت تنگی و زحمت دل و سینه و قرح دو اکثر امراض بادی و بلغمی را نافع است و شکستگی استخوان را
سودمند است شکسته پوست درخت مغیلان و بیخ گلوی ستر او رخشک رزین هر یک را جوکوب کرده در سندی
جمله برابر گوگل قسم اول همچند همه روغن گاو نصف وزن گوگل و به را با ریک ساخته گوگل را نرم گرفته
در جمله ادویه مخلوط نمایند و برابر ذره دو درم بخورند و بالای آن شربت آب گرم یا شیر یا آب گوشت یا جوشانده
منگ یا ماش بنوشند و بر باشند که گوگل یعنی مقل تنها هم در امراض مسطور سود دهد و طریق تناول آنکه گوگل
قدر یکدرم یا کم و زیاد بگیرند و در شیر گاو و یا در آب گرم یا در جوشانده بلیله وا ملیه و بلول رگاو در حل نموده
باشند و دیگر به حل کرده بنوشند یا حب ساخته بخورند و بالای او این بالعاب تخم سپغول نمایند دوا اینکه
در ازاله امراض مذکوره جمیع علل مفاصل و جز آن که از بلغم و باد باشد سود دهد و بلیله یک سیر
آمله و بهیره یک سیر ناخنه سیر گرفته جوکوب ساخته در آب بجوشانند تا بجوشد و بس صاف
نمایند و گوگل یک سیر در آن انداخته بپزند تا که همه حل آب شود و بس زنجبیل و فلفل سه درم
وکلونجی رسندی و فلفل و نسوت که هر یک سه درم باشد در حب مذکور انداخته
در آن نیک بپزند تا که غلیظ شود و بس فرود آورده در آوند چرب نگهدارند از آن قدر حاجت
هر روز بخورند دوا اینکه انواع با دو مفاصل را تجربه رسیده فلفل دراز چوک
فلفل چیتہ کر سندی باته با برنگ اندر جو هنگ زیره بهار نگی بچ شیطرج هر یکی

بجبیل اجهود کرد موتا ریزه کا سیاه وسر یک چار درم شہبلاسی کشمش کرم کوکل کیا سیر حلیه کوفته بیخته قوام
ساخته درم طلو نها بندند یکی صبح ویکی شام بخورند واز جمیع ترشیها وارقاح پرهیز نمایند دوائیکه اقسام وجع مفاصل
را نافع است برگ سانجی گرد سن خشک هشت درم بیدانجیر پانزده دانه ... یوز ... داره مثل سندی ...
بیخ لسکهپره بیخ کیکر کلوی ملفلدر ارنشا درکشا ی زرک خرد هر یک ده درم تهہرا بوکوبیده در ... درازده
درم ازین دوا در هشت سیر آب بجوشانند چون یک سیر ماند صاف نموده شیر گرم بنوشند تا سه هفته وازین دوا بار ...
اهل هند است دوائی که همین عمل دارد چوک اجواین نمک سنگ ... برگ رالیس خشک کوت جابخشک کشنیز
مالکنگنی هر یک برابر کوکل برابر جمله کوفته مقدار چار درم حلوه نبدند وهر صباح یکی بخورند دوائی که انواع مفاصل
سود دارد وجمله دافع الشکند وباه بیفزاید وچهره روشن سازد وکلیت ... خرد والان بزرگ اجواین سپنداک
تخم ترب تخم خربزه مقشر هر یک دو درم ونیم سپند سوخته هفت درم شکر سرخ یک سیر کوفته بیخته بهم آمیخته
پنجدرم با آب بخورند دوائی که جمیع انواع مفاصل وجز آن را کند داهل هند با مراض بادی سمی است
چون جمیع اقسام مفاصل ولقوه وفالج را نافع است آن نفعدار درخت آکهه مع برگ وشاخ وبیخ ...
ده سیر ... قریب ... طبی است پارچه پارچه کنند ونصف او در دیک مسی نهند وبالای وی گندم
اندک رسیده ویک پاو ... انار ... اندازند ونصف باقی که بالای گندم اندازند وسر پوش دوشند
... بار ... گنند وبر آتش نرم نهاده بپزند تا سه گهری وفرود آرند تا دیک سرد شود پس گندم برآرند
... سایه خشک سازند وبریان نمایند وآرد نموده نبار ... وهر صباح از سه تا شش ماشه ازین آرد با آب
بخورند ودر غذا روغن را اکنند واز ترشی وبادی پرهیز نمایند در یک هفته اثر تمام کند وباه نیز آرد وبعضی ...
فقط بکار برند ... آب بنیزمی اندازند وتابجای پاس آتش میدهند یا شیر مخورند وبعضی عوض آکهه
چوب درخت سپنده که بهندی ... زیاره ... برند بطریق مذبور دوائی که درد زانو را که کهنه باشد
سود دهد ... بافسه سیاه ... هر یک دو درم کوفته در چار سیر آب بجوشانند چون نیم سیر ماند صاف نمایند وهر روز
نهار بخورند ... صحت نمایند صحت یابد دیگر برگ رالیس ... اکهه سه روز متواتر ... دردانو دفع
شود دیگر روغن تخم ... طلا کنند درد زانو که دیرینه بود دفع گردد دیگر بر موضع درد کلاک ... شیر برگ
اکهه طلا کرده ... سپید ... باشد ... دشوار باشد شیر اکهه فقط سه روز متواتر مالند ...

بالرہم سرکہ مالیدہ بشویند دیگر زقوم خار، از شکافتہ بر محل درد ببندند و چند روز بر دارد دست نمایند و یکشبانروز
گشایند دوائی کہ بہندی آنرا جوگ راج گوگل گویند جہت درد مفاصل و زانو و کمر و نقرس و عرق النسا
و نونیج مفاصل و لقوہ و جملہ امراض بلغمی و سوداوی را نفع عظیم دارد فلفل دراز فلفل فلفل چترک سونٹھ انبر جو
حلبہ آکر دیہانسکی پرسی شف زیرہ سفید والان بزرگ کا کیجیل گجہود کرونا کیسر بابرنگ دینہ زنیک سرکہ
ہر یک یکدرم ترپھلا چہل درم گوگل شصت درم پاک کردہ جملہ ادویہ کوفتہ بیختہ بان آمیختہ ہر روز دو درم تا
پنجدرم با طبیخ راستا بخورد و غذا گوشت گوسپند و حلوا و جوزہ مرغ و دراج قلیہ و کباب باشوربا [illegible]
سازند دوائیکہ در درد پشت را کہ از باد بود یا از بلغم سود دہد شاخ آہو در آوندی کردہ بگل حکمت گیرند و در آتش
افگنند و بسوزند انگاہ بر آورد و آس کنند و ہر روز قدری از ان با روغن گاو بخورند مجرب است دیگر اول پشت را
بروغن چرب کنند بعدہ سیندان کہ بہندی الیم یعنی بالون گویند باب آس کہ دہ طلا نمایند و بعدہ آفتاب بنشیند زود
لپشت و تہیگاہ دفع گردد و اگر در درد پشت از خون بود میان دو شانہ حجامت نمایند کہ عاجل النفع است دیگر کہ
درد ہار سر را نافع ست و لقوہ نیز نافع بود سنبل کنیزیہ کنکچی سپید مقشر برگ دستورہ سیاہ ہر یکی دو درم
ہمہ را کوفتہ قرص سازند و در ریگ باور روغن کنجد بیزند تا قرص ختہ شود و دواز بیرون آمدن بایستد لیس کہ ازو
و در آفتاب بمالند دیگر کہ گرفتگی دست و پا دور کند تخم بیدانجیر مقشر کنند و ہمچنان ناتب بلع کنند روز اول
بکدانہ و ہر روز یکدانہ زیادہ نمایند تا ہفتم روز ہفت دانہ خوردہ شود بعدہ یکدانہ ہر روز کم سازند و ہمین
ترتیب مقرر مانند و کم نمایند تا نفع روی دہد دیگر اجواین باریک بسایند و با روغن کنجد آمیختہ بمالند دیگر برگ کرنج یار
سنبہالو یا برگ ہینجہ در آب بجوشانند و بخار آن بعضو رسانند و بر کبار بندند و از باد محافظت نمایند و برگ
و برگ رالسین مسودہ ہمین عمل دارد و در اوجاع گرم برگ نبلی بکار برند بطریق مسطور کہ نفع تمام دارد دیگر اسپند سوختہ
روغن کنجد بسوزند پس سحق نمایند تا یکسان شود و اگر عوض روغن کنجد روغن سرسون کنند روا ست و اگر درد بند
باشد قدری افیون نیز آمیزند دیگر کہ وجع الورک و وجع الرکبہ را مجرب است اجواین بالون کلونجی ہر چہار برابر
سنبل اینکہ بکوبند و ہر صباح آنقدر کہ بگرفتن از سہ انگشت در آید بخورند با آب و در کاستن و فرود آن مزاج ضمار اندر
دیگر اگر عضو معطل شود یا از فتہ انفطار رود و روغن السی و روغن شف و روغن بیدانجیر و روغن کنجد یا سوی کہ ندارد با ہمچنین جملہ بیشتر و جو سودہ
و برگ بید با گرفتہ باہم آمیزند و بجوشانند با آتش نرم تا روغن ماند و بر عضو بمالند ہر روز سہ صد کرت و بالا از ورگ تبور یا برگ اندر ان

روغن بیدانجیر ... مجرب است

یا بارگ ایه بسته بندند دیگر که رشکن یعنی عرق النسا را مجرب است زنجبیل سه تو و بازده درم سیماب بکدام
زنجبیل را یک ساخته سیماب در آن کل کنند چندانکه یکذات شود پس ... ده بار ...
دفع دیگر که عرق النسا و جمیع اوجاع مفاصل را سود دارد خاصا بون ... حلکرده ضماد سازند دیگر
که عرق النسا و جز آن جمیع اوجاع شدیده در منزل اگر از شدت وجع ذهب بهلاکت ... نفس و
تسکین وجع کوکنار قدر تحمل مزاج در ... آب ... بنوشند آنقدر که کیفیت ... دیگر قدرات
همین عمل دارد لیکن قبل از تنقیه نشاید داد دیگر که جمیع اوجاع مذکوره را نافع تمام ...
شاه بیجانی نبات هیم سیر ... که درخت ... سیر ... چینی ... مدام ...
ره ... پس ... چینی و نبات ... تا بقوام ...
سازند ... صباح ... دوام ... مزاج ...
که ... مناسب تر و باعتدال مایل ترست دیگر که ...
است فلفل ... هر یک ... سیاه هر یک بازده درم ...
شده درم ... ساخته آب ... فلفل ... آفتاب خشک کنند و اول ...
... سوم ... حب بخورند ... گندم ...
... سازند ... دیگر که امراض مذکوره ...
... دو درم ...
عسل ... بقدر نخود ... باب حل کنند ...
... ساز ند ...
شود و تناول این دوا ... اشتها ...
روغن دفلی که در ... برگ ...
وصافکرده ... آنکام نماید ... دیگر که عرق النسا را
سود ... روغن ... چند ... چل ...
... روغن مبارک ... عرق النسا ... روغن ...

درد زانو مخصوص است و روغن قسط و روغن بابونه و روغن شونیز و روغن فرفیون و روغن
بید انجیر ساده و مرکب و روغن سنداب و روغن بلادر و روغن ابن و روغن اجر
جهت اوجاع مفاصل سود دارد و در تحفه بسیار منفعت نوشته و **روغن حنا** عرق النسا و اوجاع مفاصل را نافع
است و موی سیاه کند برگ حنا یا نوره و ربع من در روغن آب بجوشانند بپالایند و هم وزن آب روغن کنند آمیخته
بپزند تا روغن بماند و اگر برگ حنا تازه و تر باشد بکوبند و بقدری آب نیز بیاشند و صاف کرده بگیرند و نصف آب
مذکور روغن کنجد آمیخته بجوشانند تا روغن بماند قوی تر باشد **روغن سورنجان** جهت مفاصل مخصوص است سورنجان
مصری ده مثقال قصب الذریره پنج مثقال هر دو را نیم کوب ساخته در آب بخیسانند یک شبانروز بجوشانند تا مهرا شود
و بپالایند و آب گرفته تازه ده مثقال روغن زیت سی مثقال اضافه کرده بجوشانند تا روغن بماند **روغن علقم**
و روغن کلکلانج جهت درد مفاصل نقرس و عرق النسا جید است و در صفحه گذشت **سفوف**
سورنجان مفاصل و نقرس و عرق النسا را نافع است سورنجان مصری ده درم سنا مکی هفت درم ...
منو بادام مقشر هر یک سه درم زعفران نیم درم سقمونیا یک درم قند سپید سی درم و اگر داده ... پنج مثقال
اضافه نمایند و سقمونیا نیم درم اضافه کنند و در تحفه گفته که در بلغمی بعوض سقمونیا تربد نیم درم کنند شربتی دو مثقال با آب
سرد **دیگر** که بهمین عمل کند سورنجان قند سپید هر یک ده درم سنا مکی هفت درم زعفران ... کوفته بیخته از دو درم
تا سه درم بخورند و قدری آب سرد عقب آن میل نمایند **دیگر** که جهت عرق النسا از مجربات قدما است و صاحب تحفه
سفوف سنا نامیده سورنجان پنج درم سنا مکی شش درم تربد ... دو درم زعفران نیم درم شربتی سه درم ...
شکر **دیگر** که بغایت مجرب است و اوجاع مفاصل و امثال آن را سود دارد سورنجان هفت درم زیره کرمانی بریان کرده
فوذنج هر یک دو درم فلفل یک درم قند سپید دوازده درم کوفته بیخته شربتی سه درم **دیگر** مختصر که درد مفاصل را
تخفیف و تسکین بخشد سورنجان سپید شکر هر یک برابر کوفته بیخته شربتی سه درم با آب سرد و در تحفه سورنجان ده درم شکر پنج درم
زعفران یک دانگ نوشته شربت او یک مثقال تا دو درم گفته و این نسخه را **سفوف سورنجان صغیر** خوانده ...
سفوف سورنجان کبیر گفته **سفوف نقرس** منقول از محمد زکریا و جهت نفع نقرس بارد و درد مفاصل ... که ...
که بالکلیه قطع میکند تا نخواهد ... برگ سنا ... تخم کرفس بادیان ... هر یک دو جزو ... فوه یاد ... سنبل الطیب ...
... هر یک ... کوفته بیخته ... استعمال نمایند ... از ... و ... ...

ساعت چیزی نخورند از ماکول و مشروب و باید که بعد تنقیه بدن استعمال نمایند **سفوف سورنجان**
که اوجاع مفاصل حار را نافع است سورنجان سپید ده درم سقمونیا مشوی یک درم و دو ثلث درم کتیرا دو درم
شکر سپید سی درم اکثر سفوفها مسکن الوجع در حرف دال این بحث گذشت **سفوف نمک و سفوف**
ملح سلیمانی جهت وجع المفاصل نافع است و در معده ذکر شد **سکنجبین که از خل عنصل و خل فوم**
و عسل یا قند سازند حسب مزاج مریض اوجاع مفاصل نفع دهد **سکنجبین اصولی** جهت اوجاع مفاصل
نافع است و در بحث سموم بیاید **شربت بلیله** اوجاع مفاصل و بهار گرم را نافع بود و طبع نرم کند بلیله
زرد صد عدد با آب گرم شسته بکوفته در ظرف چینی یا قلعی نهند و آب بر سر آن ریزند چندانکه یک بند انگشت بالا آید و سه
روز در آفتاب بگذارند بعده آب وی بگیرند و نگهدارند و آب جدید بر بلیله ریزند همانقدر و سه روز در آفتاب دارند
این آب بر آب سابق و آب بلیله هر دو باهم آمیزند و ترنجبین صد و پنجاه مثقال در آن حل نمایند و صاف ساخته بر آتش
نهند و بقوام آورده فرود گیرند و سقمونیا مشوی یک مثقال اضافه فرمایند و حسب حاجت بنوشند **شربت بزوری**
مفاصل بلغمی و سوداوی را دفع کند و معده و جگر را نافع بود پوست بیخ کاسنی سی درم پوست بیخ رازیانه تخم کرفس
پوست بیخ کرفس ده درم تخم کشوث در کتان بسته پنجدرم بجوشانند و پالایند و با یکمن قند بقوام آرند **شربت**
مفاصل تخم کرفس پوست بیخ رازیانه هر یک بیست مثقال تخم کرفس رومی انیسون نانخواه بادیان مرزه سورنجان هر یک
ده درم پوست بیخ کرفس بست درم قند سپید یکمن بطریق معلوم بپزند **شربت شاتره** اوجاع مفاصل را
نافع است و اسهال بلغم بغیر اذیت میکند و در بحث امعا گذشت **شربت قالع وجع الورک** در
حرف الدال بلفظ دوا ذکر یافت **شیاف** که وجع الورک را نافع است و اثر قوی دارد [illegible] خشک
شیطرج خردل پوست بیخ کبر کوفته بیخته شافها دراز سازند و بعد تحمل بر اذیت او صبر کنند تا که در امعا
خراش آرد و ماده ورک بنابر انجذاب با مبنی بر منقطع گرداند **شافه** که در [illegible] و جمیع انواع مفاصل را که سبب آن
سردی و بلغم باشد نافع بود سکبینج جاوشیر مقل ارمنیاشق زنجبیل سورنجان حب القلقل شحم حنظل تخم کرفس [illegible]
انیسون فلفل نمک سنگ [illegible] جند بیدستر [illegible] سداب خشک [illegible] کوفته بیخته با [illegible]
و شیاف سازند **شافه** که همین کار کند و با سورنجان نفع دهد سکبینج جاوشیر مقل زند شحم حنظل بید انجیر [illegible] هر یک یکدرم
بزر البنج یکدرم و نیم سورنجان تخم هر یک [illegible] درم جند بیدستر نیم درم با آب گندنا شیاف سازند **ضماد**

مفاصل گرم و نقرس بغایت آزموده است صندلین اکلیل الملک هر یک ده درم شیاف مامیثا بیست مثقال اقاقیا
ده درم زعفران یک درم افیون تفاح هر یک یک مثقال و نیم **ضماد** نقرس بغایت مجرب است تخم خشخاش گل خطمی سپید
آرد جو سورنجان بالسویه با زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد نمایند و اگر قدری زعفران و افیون اضافه کنند بهتر
سریع‌تر شود **ضماد** که نقرس گرم را سود دارد آرد جو بیست درم افیون شش درم با آب عنب الثعلب ضماد کنند **ضماد** که
نقرس گرم مرکب را نافع بود منافات خطمی تخم مرو آرد جو سورنجان بالسویه بر روغن گل و زرده تخم مرغ ضماد کنند **ضماد** که
جمیع انواع مفاصل را نافع است بابونه خطمی اکلیل الملک هر یک بیست درم کشک جو مقل هر یک ده درم
سپید سرکه هر یک یکصد درم روغن شبت بیست درم ضماد کنند چنانچه مرهم آید **ضماد سلیمانی** جهت درد مفاصل
مزمن مجرب است دارو اسکنه که سلیمانی نامند زیت هر یک شش مثقال با هم سائیده با آب دهن تر کنند تا بسیار گشته شود
و صابون حلبی ده مثقال در آب حل کنند و اضافه نمایند **ضماد محلل** القیله درد مفاصل را سود دارد لعاب بزر کتان
لعاب حلبه و آرد جو هر دو با روغن بابونه و موم زرد حل کنند و بر بندند **ضماد دبق** جهت مفاصل بارد و وجع الجنب و ورم صلب
اعصاب جمیعاً نافع و مفتح و محلل قوی و جاذب رطوبات رو بیکان از حق علت اوضاحت تحفه حکیم حقیر تجربه نموده که مدت
ادویه را بست درد پشت و مفاصل باعث نجات بسی کس از بستر فراش که چند سال شده دبق ده مثقال تخم انجره بیست
بزر کتان بوره نوشادر زراوند حرج شحم حنظل علک البطم هر یک پنج حلبه فلفل دار فلفل عاقرقرحا هر یک چهار مقل
قردمانا کندر عود بلسان مرصافی بنا گاو زنجبیل تحنجان صبر سکبینج سعد اذخر فرفیون سورنجان هر یک حب الصنوبر قطیر
شش موم چهل و پنج روغن سوسن مثال آن پانزده مثقال صمغ در سرکه حل کنند و آنقدر سرکه اضافه نمایند و موم
در روغن گداخته بدستوری که در مرهم ساختن معروف است ترتیب دهند **ضماد دروت** جهت مفاصل که تحریر شده
باشند مجرب است مغز تخم ... روغن تازه گاوی عسل هر یک جدی لالی سرکه پوست گسیل بعد از آن مجموع
خشک گاوی سائیده آنقدر که غلیظ سازد اضافه کرده بملازم استعمال نمایند **ضماد باخمه** جهت تسکین ضربان مفاصل
و درد سر ضربانی مجرب است مغز استخوان باخه و روغن گاو سرخ بنج افیون یک زعفران سه **ضماد** که نقرس دموی را
حاد را نافع است صندل سرخ عدس مقشر نوفل شیاف مامیثا گل ارمنی کوفته بیخته بگلاب و آب کاسنی ضماد نمایند
ضماد وجع الورک نافع است پوست بیخ کبر فودنه کوهی عاقرقرحا هر یک ده درم عصاره
قثاء الحمار حب الغار هر یک یک درم کوفته بیخته با شراب عسل ضماد کنند **ضماد** که همین خاصیت دارد

مقرون ساز و قرحا بر یک دو درم فسط تلخ ترہ تیز کل بر یک یکدرم رفت بخد رم زرفت را در روغن زیت گداخته
و راتی او... کوفته بیخته اضافه نمایند و ضماد سازند **ضماد** مفاصل گرم کرده و فت بیجان تسکین الم کند زعفران
زعفران بالسویه بآب سیر سایند و بروغن گل سرخ ضماد نمایند **ضماد** مسکن الم وجع و تسکین آن در مفاصل حار
مجرب است جنبه آب سیر که بالسویه طبخ نمایند تا مهرا شود و عسل بمثل جمله اضافه کرده مجوشانند تا غلیظ گردد
ضماد نمایند **ضماد** جهه مفاصل بارده بیدیل است عرطنیثا سوخته با عسل هر کدام بقدر کفایت ...
نمایند **ضماد محلل** جهه مفاصل بارده و اورام مزمنه نهایت مفید است بوره و بیخ ترشک آب ... بالسویه
با سرکه و عسل بالمناصفه بر نهند **ضماد** مفاصل حار و نقرس حار آخر مجرب النفع است روغن ...
صبر زرد و زعفران مرصاف بالسویه بآب کلم بر نهند و اگر حرارت زیاده بود به آب کاسنی بکار برند **ضماد اسفنجل** جهه
اورام حاره مفاصل و ورم فرج و کنج ران و عضب بار اعضا مجرب است اسفنجل کوکنار بالسویه کوفته بیخته با ...
تا کوکنار مهرا شود در روغن گل سرخ انقدر که مخمر با مخیخه بر نهند و احسن آنکه اگر تسکین حرارت بیشتر ملحوظ باشد
اسپغول را ناکوفته بحیاف ثابت اخل ضماد نمایند زیرا که لعاب باطنی او گرم است و بکوفتن اخراج او میکند نا کوفته
تبرید میفزاید و اگر انضاج ارم باشد کوفته بکار برند در ضماد لما ذکرنا **ضماد** کوفته اعضا را که ...
هم سوده جهه کمان مجرب است فلفل دو جزو قاقله نوشادر هر یک شش زنجبیل یک سعد بکان یا زوده ...
بست درم موم زرد بخند رم **ضماد** جهه وجع الرکبه باید درگ و عسل بجوشانند و بکوبند و بر او نهند ...
بر نهند **ضماد** که جهه مفاصل و دیگر اورام مجرب است آرد توتیا اسپغول بهر بروغن گل خطمی سوسن ... اکلیل الملک
هر یک ده مثقال خرنوب شامی شیاف مامیثا آرد جو هر یک بیخ لفاح زعفران افیون هر یک دو مثقال کوفته بیخته ...
روغن حاجت جهه اوجاع بارده و شیافه حاره و جهه حاره بجز ادبارده استعمال نمایند **ضماد** که تحلیل ...
بارده و نقرس بارده کند مقل لیقی حلبه تخم کتان ... بالسویه بگیرند مقل را در شراب حل کنند جلبهم انجمه ضماد ...
عرض لیقی کنند است **طلاء** که بجهه نقرس بکار برند و قایم مقام ضرب است آخر او ... ایل جنده سود هر یک ...
... کوفته بیخته بشراب ... جلا نمایند و بر نهند **طلاء مسکن** درد ... جهه القوت نقرس ... الفیل
بیند ... سنگ ... خشک کرده باشد ... کاف ... قرنفل ... در گلاب حل ...
کوفته بیخته با ... طلا سازند **دیگر** که اعضاء ... کنند تریمث ... گل ...

ضماد ... حب ... الفص ... ضماد ... ستنا ...

صندل الحدید سفات تا آب آس با گلاب طلا کنند **دیگر** کہ تبرید شدید کند کشنا کافور بالسویہ با گلاب سائیدہ و طلا
نمایند **دیگر** کہ وجع و تبرید کند سپیده ارزیز گلاب ساییده تاکه بقوت پیدا کند و طلا سازند و اگر سپیده
ارزیز بشیر گاو سحق کرده بمالند ہمین کار کند **دیگر** کہ در تسکین وجع بلیغ است لب خیر ہمیشہ افیون بالسویہ شیر گاو
طلا نمایند و چون بگرم شود تبدیل نمایند **طلائی** کہ در تحلیل ورم دموی تیز و اعانت کند صندل سرخ
زعفران بالسویہ با آب کشنیز تر طلا نمایند **دیگر** کہ مثل اوست اقاقیا حضض صبر زرد با آب کاسنی طلا کنند
دیگر کہ مانند اوست بابونہ گلسرخ آب کاسنی یا آب کرفس طلا سازند **دیگر** نخالہ خطمی بابونہ **دیگر** تخم کتان
کوفتہ بیختہ با آب سبوس سرشتہ **دیگر** حلبہ سنبل تخم کتان با سکرنج سرشتہ **طلائیکہ** در ابتداء وجع مفاصل
بلغمی بکار آید صبر اقاقیا حضض بطبیخ مازو و آس طلا کنند **دیگر** جوز السرو اصل حضض بطبیخ آس ہمین عمل کند
طلائیکہ تبدیل مزاج کند و در وجع شانہ مفید و مجرب است **دیگر** **کذا** قسط و جندبیدستر و زرنیخ طلا ار
مخدر افیون جندبیدستر ہر یک یک جزو زعفران نصف جزو **طلائیکہ** تسکین مفاصل کند موم در روغن
گداخته و نخست بگرم بر عضو بزنند که عضو مستفیح بشود و بعده قیروطی مذکور طلا نمایند و اگر امخاخ و شحوم نیز ضمیم
قیروطی سازند بہتر عمل کند و اگر مشغل بر روغن گرم کرده دو ساعت با خطمی مطبوخ باشد کنند یا مخلل مرمسین دبیده
قیروطی بمالند بہتر باشد و در تسکین نافع آید **فائده** اگر ماده خون کثیر بود یا سبب مرض صفرا باشد در اوقات
قریبه قبل از تنقیه اشتغال نمایند برای دو سبب یکی آنکه چون ماده قوی الحرکت است در ابتداء رسیده
ماده از حرکت باز مانده و مفاصل و رگها افشرده شوند و در دیرپاید **دوم** آنکه میتواند که ماده قریه از محل
مرض بجانب رئیس برگردد و باعث ہلاک شود و این خوف در ماده صفراوی بیشتر است نسبت با آنکه سبب خون
مرض باشد و هرگاه چنین خطائی روی دهد و بر اسبب درد زیاده شود یا آثار میل ماده باعضاء رئیسه
ظهور نماید و آن بزودی تدارک آفت ماده تعبیر باید و اما شاید این توان فتیاله بس در این وقت تدارک نست که به بنگرم
بر عضو علیل تنطیل کنند خاصه اگر بابونه و بنفشه در آن مطبوخ باشد و در بعضا سفر حات با قوتیه بخورانند تا دل با نابع
قوت یابد و ماده ستر حنیه را قبول نماید **فتیله** که نابه حقنه است و مسکن وجع عرق النسا است حنظل عصاره افیون
فتیله ساخته برداشته تسکیح پیدا کند و در شیاف مارگذشت **قرص** که در وجع المفاصل از سبب صفرا و بلغم مشترک بنهال
نافع کند نربد ده درم گلسرخ ستمونیا هر یک یک درم سنبل ہندی رب کوفته بیخته بعصاره سیب یا به سرشته قرص بنند شربتی یک قرص تا دو

مطبوخ هلیله که نقرس حار را نافع است و اوجاع مفاصل را نیز و تنقیه بدن میکند هلیله زرد پانزده درم بوسفایج
بسفایج هریک ده درم سنا مکی شاهتره هریک چهار درم سورنجان سفید تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس گل سرخ هریک دو درم عناب
معلوم در سه رطل آب جوش دهند تا یک رطل بماند و بمالند و بپالایند و سه ده درم شکر بنوشند **مطبوخ** که جهت
وجع المفاصل بلغمی قوی الاثر است سورنجان سفید بوزیدان هریک درم با بزر هریک چهار ده تخم کرفس
انیسون پوست حنظل هریک دو درم جمله را در یک نیم رطل آب بجوشانند تا نصف رطل بماند صاف کنند و بنوشند دوا
دوا قوی ینقص بقوه قویه **مطبوخ** که جهت عرق النسا و درد مفاصل بلغمی اثر قوی دارد پوست حنظل خشک
پنجدرم بیخ دانه برادمه یک کف بر در آب رطل آب بپزند تا دو ثلث بماند صاف کنند و بنوشند دو دست بلغم برآید
و هیچه قوی **مطبوخ** که درد زانو را سود دارد آنچه سیاه است عدد اصل السوس سورنجان هریک پنجدرم تا هوا شونیز فلفل
اسارون هریک درم بپزند تا نصف بماند و صاف کنند و روغن گاو شش درم آنچه بنوشند **مطبوخ** که اسهال
صفرا و بلغم کند با اعتدال هلیله زرد ده درم تا پانزده درم تربد سفید از سه درم تا پنجدرم به رطل آب بپزند تا دو دم
بماند و با ده درم شکر بنوشند **مطبوخ سورنجان** اوجاع مفاصل را نافع باشد سنا مکی هفتدرم گل
سرخ هلیله زرد هریک چهار درم سورنجان رازیانه پوست بیخ رازیانه تخم کرفس انیسون فنطوریون دقیق هریک
دو درم بسفایج شاهتره گاوزبان بادرنجبویه هریک سه درم بجوشانیده و صاف کرده گلقند ده مثقال ترنجبین بیست
مثقال در آن حل کرده بنوشند **دیگر** که همین عمل دارد سورنجان سفید یکدرم پوست هلیله زرد ده درم تربد سه
درم تخم کاسنی تخم کرفس هریک درم رازیانه پنجدرم دو در رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد یا بربع صاف
کرده بنوشند و اگر شش درم ترنجبین بیفزایند بهتر باشد **مطبوخ** جهت وجع مفاصل که از صفرا و بلغم باشد بیخ
کرفس بیخ کاسنی تخم کاسنی گاوزبان هریک درم تخم کرفس دو درم تخم کشوث انیسون بوزیدان
بوزیدان هریک یکدرم سورنجان یک مثقال گل سرخ یک شاهتره ده درم مویز منقی سی عدد الو شش عدد به
بپزند چنانچه رسم است و صاف کنند و دو ثلث رطل از آن بگیرند و فلوس خیارشنبر و تمر هندی خسته برآورده
ماء الطبیخ پاک کرده هریک ده درم شیرخشت چهل درم در آن حل کنند و صاف سازند پس محموده دانگی
در یک دو ثلث مثقال افسنتین نیم دانگ گوشته پخته مرداره کنند و آب کاکنج پنجاه درم افزوده بنوشند طبیب
حاذق حب ال در تقدیر اوزان ادویه مختار است **ماء الاصول** جهت اوجاع مفاصل که از برد و بلغم باشد

پوست بیخ کبر بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه هریک ده درم افسنتین نانخواه سورنجان بوزیدان ماهیزهره بیخ تخم
کرفس تخم رازیانه پوست حنظل شیطرج قنطوریون دقیق هریک پنجدرم و در سه رطل آب بجوشانند تا نصف ماند صاف
سازند شربتی ده درم معه یکمثقال روغن بیدانجیر **ماء الاصول** که بعین عمل کنند اصول ثلثه مذکوره ربود الوب
اصل السوس مقشر هریک ده درم سورنجان بوزیدان هریک سه درم عناب سپستان انجیر سپید مویز منقی هریک
لک الطریق معلوم بپزند شربتی سه درم **ماء الاصول** که در قلع کردن نقرس و وجع الورک عجیب الاثر است
پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه هریک ده درم پوست بیخ کبر پوست حنظل قنطوریون دقیق شیطرج هندی
نانخواه افسنتین سورنجان بوزیدان ماهیزهره هریک پنجدرم در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند و صاف نمایند
و هر روز یک اوقیه از وی بگیرند در روغن بیدانجیر یکمثقال آمیخته بنوشند و اگر علت قوی باشد و در وی بود حتی که
صاحبش مشرف بر زمانه کرده عوض روغن بیدانجیر روغن کلکلانج کنند فانه عجیب و یسمی مقیم الزمنی **ماء الاصول**
جالینوس اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی را نافع است پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس پوست بیخ
کاسنی اصل السوس خطمی هریک ده درم تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس سورنجان نانخواه زیره کرمانی هریک پنجدرم انجیر زرد
مویز منقی هریک بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و هر روز شش سه درم گلقند بنوشند
ماء الاصول بارد اوجاع مفاصل حار را نافع است عناب سپستان هریک سی عدد پوست بیخ کاسنی
پوست بیخ رازیانه هریک ده درم تخم کاسنی رازیانه هریک پنجدرم سورنجان سه درم در سه رطل آب
بجوشانند تا بنیمه آید صاف کنند هر روز شش سبع ده درگلقند بنوشند و یک نسخه ماء الاصول که وجع المفاصل
را نیز سود دارد در بحث سر گذشت **ماء العسل** مفاصل را نافع است و در سر گذشت **ماء البزور**
مفاصل را نافع است و در مطبوخات معده گذشت **مخلص کبیر** وجع المفاصل بلغمی و ریحی را نافع
است **معجون فلاسفه** بدستور **معجون سیر** کذلک **معجون سنقراط** ایضا و همه در بحث سر گذشت
معجون یحیی بن خالد جهت اوجاع مفاصل لعابت مجرب و حسن الاثر است سورنجان ده درم سنای مکی
پنجدرم اسارون زنجبیل زیره کرمانی دار فلفل هریک یک درم کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی دو مثقال با آب گرم **معجون**
سورنجان اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا بلغمی و صفراوی را نافع است سورنجان سپید سه درم
بوزیدان ماهیزهره بیخ کبر زیره شیطرج هریک دو درم هلیله زرد مقشر دو درم تخم کرفس و نانخواه فلفل سپید صعتر نیم شش می

برگ حنا زبد البحر هر یک یکدرم و نیم کشمش جلبلان زنجبیل مقل سنا هر یک سه درم ترید سپید پانزده درم مقل کهنه
و پنجاه درم روغن بادام دو درم و سه استار شربتی یک استار با آب گرم روزی که تنقیه مطلوب باشد و چند دم سه درم
در هوا زنجبیلان سم است یعنی کنند **معجون اذراقی مسمی معدل المزاج** جهت درد مفاصل و عرق النسا
و سلسل البول و فالج و قطع عادت افیون بغایت مجرب است اذراقی که بهندی کچله گویند شش مثقال گل گاوزبان
زرنباد و سطوخودوس کشیر [?] جوز ه مثقال قرنفل هر یک سه مثقال سنبل دو مثقال صندل سپید و نقل هر یک
یکمثقال آمله منقی هلیله سیاه هر یک یکمثقال عسل سه وزن همه از یکمثقال تا دو مثقال مرات مسهل نمایند و باید که اذراقی
در شیر جوشانیده پوست جدا کنند و لیموهان ریزه کرده بعده بکوبند و اجزا بیزانند پس وزن کرده بکار برند
معجون قباد الملک جهت وجع المفاصل و نقرس و تسکین درد آنها و جهت منع حادث شدن آنها نافع
است و در بحث سینه گذشت و در قانون مرقوم است که اگر قبل از شیشاه بخورند ملکه پس احتیاط درین امر واجب
دهند و بعضی شیشاه قید ضروری نگارند در استعمال او و ذر عش جهت نقرس و وجع مفاصل بقدر بخورد کاهست ببلادر
قبل از طعام با آب گرم بخورند و گاه گاه خورند شربت او تا یکدرم مجرب است اما بتدریج باید افزود **معجون**
ایارج در تنقیه مفاصل قوی الاثر است و در بحث امعا گذشت **معجون بلادر** و **معجون مربی** و **معجون**
کاسر الریاح جهت اوجاع مفاصل سود دارد و در بحث معده گذشت **مربا بهمن** مقوی البدن است
مربا کندر بدستور در بحث باه گذشت **نقوع** که عرق النسا را که از خون غلیظ باشد سود دارد و مخرج خلط سودا
است هلیله سیاه بیست درم افتیمون چند درم هلیله را نیمکوب کنند و دو رطل آب گرم بخیسانند دیگر باد دو روز در سه
سه روز پس بمالند و صاف نمایند و شکر سپید ده درم آمیخته بنوشند **نقوع** که اوجاع مفاصل را که از صفراوی
و گرم مزاجان را که محتاج مسهل مستمل باشند سود دارد آب انار ترش که مع شحم او فشرده باشند و جلاب سکری
هر یک نیم رطل یکجا کنند و پوست هلیله زرد و گلاب چند درم سحق کرده آمیزند و یکشبانروز بدارند پس صاف سازند و بنوشند
نقوع که بعضی علما و در مطبخ آورده اند پوست هلیله زرد را باریک ساخته ده درم یا پانزده درم حسب حاجت بگیرند
و در آب جلاب سکری تر سازند و یکشبانروز بدارند پس صاف کنند و لعاب اسپغول یک اوقیه افزوده بنوشند **علاج**
حدبه رده بحسب سوء مزاجات تنقیه کنند مکررات و روغن بید انجیر با البحر رانده آمیخته بنوشند مکررات در وجع الظهر و عرق
النسا بار و بکار می آید بمالند بعد از آنکه تنقیل باین نسخه کرده باشند فرفیون شیح قرنفل بجوشانند و تنقیل کنند و اگر سبب حدبه ریح

باشد تبریع و تحلیل و تجفیف کافیست **علاج حدبه جاره** فصد باسلیق کنند و بتدبیر ملین مناسب مع لعاب حار سنبر
لازم گیرند و در ضماده موافقه ضماد سازند **علاج دوالی** فصد باسلیق کنند و مسهل سودا دهند و کوات لیسر گاهی
که ممتلی شده باشد یکبار بگشایند بکرات چنین که خروج خون گیرد باید که در راهی باشند تا ماده غلیظ بر آید و در وقت استعمال نمایند
مقدار دو دوار و یا به اسهال حقنه که ماده و بریزد از تعب محفوظ باشد **علاج داء الفیل** فصد باسلیق
کنند و حسب قوت آن لازم دارند و اسهال نیز بحسب سورنجان و همین نهج گاهی اسهال گاهی قی میکرده باشند تا هم
قوت بجای ماند و هم ماده تبریع منقطع گردد و بعد تنقیه بلیغ این طلا بکار برند صبر و اقاقیا عصاره لحیة التیس
لسبستان بسرکه تیز طلا کنند و چون خشک شود پای را بعصابه بر بندند و حرکت حاصل شود کمتر کنند و اگر کنند باید که
پای بسته باشد بعصابه و طلا دیگر و در میان ماده نمایند و همین تدبیر ملازم باشند و قی اکثر نمایند و جهت تحلیل
ماده در پای شب و روز این ضماد بکار برند فانها تحلیل تحلیلا کثیرا تخم کرنب بشوربا هم آمیخته تا ضماد کنند و دیگر
که همین عمل نماید خاکستر کرنب ترمس تغرلس سرگین بز ارد حلبه آب خاکستر ضماد کنند و تحلیل آب گرم در تغییر حرص نقیع
دارد **باب نوزدهم در ذکر تپها** پوشیده نماند که تپ مرضی است کثیر الوقوع و بیشتر الاصابت
و انواع او باهم متباعد تمام دارد پس معالجه وی بتشخیص و عدم تساهل واجب تر از سایر علل باشد و باید که طبیب
بر جنس و نوع و فصل حمی و بمعرفت ایام بحارین و تدبیر استفراغات و جمیع جزئیات که بدان تعلق دارد و از
اجتناب کند سبب مسهل بر بحران خصوص در ششم و احوال آن واقف باشد و بر علاج تپ قیام نمودن دیگر
است و قبل از شروع در ترکیب چند قاعده ضروری بفایده علمی گفته میشود تا بر سبیل تذکره منتهیان نیز
مفید باشد **فائده** در بیان انحصار تپ در سه جنس که حمی یومی و حمی خلطی و حمی دقی است هرگاه تعلق حرارت
اگر بروح شود اول آن حمی یوم گویند و روی بیشتر در یکروز منقضی گردد و هر سببی که عارض شود در بیان منسوب نمود چون
حمی و تعفن باشد آن و نادر باشد که حمی مذکور سه روز بیاید و در ربود که از آن تجاوز نماید و تا بربع رسد
و اگر تخلط شود و اول حمی خلطی نامند خواه بعفونت باشد یا بغلیان فقط و غلیان از غیر ماده
خون نیفتد و از سوء مزاج خون بشد و اگر باعضاء اصلیه شود اول خاصه بدل و جگر آن را
دق نام نهند و دق سه مرتبه دارد و در مرتبه ثالث منکر رجوع محفوظ تا که ده مرتبه اول است سوء شکل
و علاج آسان و بعده قصیه منکس خاصه که در مرتبه ثانی بعد جهة ثانی رسد و پس از آن توقع منقطع است از رو تاکید

واولاکه در تشلقه حرارت ذکر شد مراد ازان تقرر اوست در محل نه عدم حصول وی و بعد نسخ دیگری زیراکه اگر تنها
خاصه دق بیشتر بعد دیگر تپها می افتد کما لا یخفی وکذا حرارت در هر محلی که تقرر یابد نسخ نتوانند اما بمجاوره
لا محاله تعدی میکند و مع ذلک تسمیه تپ نخواهد بود دیگر نظر بتقرر حرارت که بلفظ اولا مختبر شده فافهم **فائده**
در غثیان بهر ضرر که در مرض تپ لابدیست بدانند که در مزاج شدید الحرارت صفراوی اشربه شیرین مثل
که خوف استحاله بصفرا است بخلاف شربت نیلوفر که این خوف ندارد از خاصیته فیه و بدانند که آب کشتر بتنهائی
در شربت شیرین سکنجبین مانع استحاله اوست و شیره بادام ترنجبین نیز مستعد استحاله گردن بصفرا است و سکنجبین و حماض
و حموضات مصلح آنست و ترنجبین در حصبه و مجدرات آفات است زنهار ندهند اگرچه بمصلح مخصوص باشد و سمن در حرمت
است و روغن بادام نعم البدل است و درین هم تقلیل اولیتر و تا قبل عدس بعد زوال تپ مانع عکس مرض است
ابزن که در تپ دق نفع تمام دارد و کدو و خیارین و تربز و جل دو کاهو و گل نیلوفر و بنفشه و جو مقشر جمله
یا هرچه میسر آید در آب بسیار بجوشانند و مریض را در ان بنشانند بنهجیکه سر او بیرون از آب باشد و احتیاط کنند
که حرج نرسد مریض را و آب هرچند فاتر بود بهتر است و بعد خروج تدهین بادهان مرطبه واجب کذا
تسعیط دهان و تقطیر در گوش ازان و کسی که تن آب داده باشد از اغتسال آب سرد نافع بود در حق مرد لیکن
احسن آنکه نخست در آب نیمگرم نشانند یسیری آورده در فاتر تر ازان نشانند بتدریج همچنان میکنند تا با آب سرد
بازآرند و سرد آب شیر زان نباید و آب تالاب تبدیل تهذرفت نشدن اندر آب چنین باید که بیمار را یکبار در آب فرو
کنند و در حال برون آرند بلا توقف و مفصل از طب اکبر که تالیف احقر است بجویند **یا شنوئیه** جهة تعرق
دهد سر نیکو نمودند است و در بحث سر مفصل گفته شد با فوائد کثیر **تبخور** که دل و دماغ را قوت دهد و حرارت
بنشانند در بحث سر گذشت **تبخور** که تجربیان تجفیف جدری است اگر نا بود صندل و گلسرخ و برگ مورد بسوزند اگر
سرمای بود برگ ... فاسوزند و تبخر بمخففات مصلح سوا عفن است **تریاق فاروق** حمیات بلغمی و سوداوی را نافع
است یک مثقال با گرم با آب بدهند **جوارش کافور** تب عطش و تپها را نافع است **جوارش قرطیا شیر**
در بحث معده گفته شد **طباشیر** جهة حمیات بلغمی سوداوی و **سکری** اوو رب ... اگر بهر یان تنکم تناول
شود که با ما نافع است در سل ... مفید و در بحث معده مفصل گفته شد **جلاب سکری** بعوض سکنجبین
در مزاج حساس و در تپ شامل ... مع حیله تحریم باشند نشئه بصفرا در حرف السین بلفظ السکر بیاید با فوائد کثیره شعار

بر تو و بحث سر نیز گذشت **حب الشفا** نیز بار تا سیه و مزمنه را نافع است پیش از نوبت باید داد و در بحث
سر گذشت **حب الحلتیت** حمیات ربع را سود دارد و طبیله زند منزوج عصاره غافث هر یک یک درم
درم یک درم حلتیت یک درم و نیم ادویه کوفته بیخته باب جهار سازند و خشک کنند شربتی یک درم با آب
گرم **حب اللبوب** که اندر تبها گرم و اندر سرفه گرم در دهان گیرند تشنگی نشاند خاصه اگر رب لیمو یا آب
غوره یا آب انار و مانند آن سرشته باشند مغز تخم خیار مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفه پاک کرده هر یک یک جزو تخم
کاهو نیم جزو رب السوس ربع جزو بکوبند و لعاب اسپغول سرشته و با آب برگ خرفه جهار بندند و در سایه خشک
سازند و باز بکوبند و برگ میوه با سرشته حبوب سازند **جهار سعال** که در تب نیز نفع دارد اندر بحث سینه گذشت
حیضنا اندر تپ سوداوی در بحث سر والیخولیا مسطور شد و در بحث سعال گذشت **دوار الکبریت** جهت تبهای کهنه
لا زره نافع است و در سینه گذشت **دوار الحلتیت** نافع دگرید عقرب و حیلا و مانند آن نافع است
جهت تپ ربع در سکنجبین بعد از آنکه چهل روز گذشته باشد و نضج در ماده راه یافته و جهت گزیدن جانوران
زهردار و در شراب بنه طبیعت و سلاب و مرفا نعل ساده گرفته و بیخته بعسل معجون سازند شربتی قدر یک جوزه
جوز دگر دگانی گویند **دوار الثوم** جهت ربع بلغمی مجرب است ثوم یعنی سیر نیم مثقال قسط مغز جوز هر یک ده
مثقال پیش از نوبت بخورند **دوار الترید** حمیات بلغمی را نافع حب زنجبیل بعضی هر یک ده درم ترید سفید مقشر
بیست درم شکر طبرزد چهل درم شربتی هر شب کفتا **دوها** که در تپ مدام می توانند کرد یا حیض نیز توان نمود
در بحث معده که تپ مدام دارد گفته شد **ادویه هندیه مجربه معموله** پوشیده نماند که اگرچه در کتب اهل هند
حالیه به تبهای گرم خاصه تپ دق نیک نوشته اند و نا بیست تپ نیز هیچ که اهل یونان تشریح و جار تمام مود
مسطور نکشته لیکن بعضی ترکیبها از ایشان خصوص تپهار مزمنه بلغمی و سوداوی کثیر النفع مشهود ماند و بیشتر
از ایشان در باب ادویه پرخاصیت است بالجمله اگر طبیب دانا ادویه مسطوره ایشان را حسب وقت و مقام عمل
نیت داد از مرض استعمال نماید باک نیست و مع ذلک آنچه ذی سموم مشتبه گرچه سمیت از اصلاح یافته باشد و تجارب
شده و ترک استعمال او اولی دانند که دانایان مستعربان فی هوش چنین مقرر کرده اند و لیکن نیز عمری تجارب
کرده و محض بهر امتحان جمع و تفحص تمام در آن امر سزاوار دل داشته لیکن استعمال ادویه مسطوره در اینجا
با وجود سزاوار بودن مزاج آنها مزاج سر از حضرت سیاحت جا به حکمه و جا مندانه چهل و بیرامی

کرده ان شاید حرف بود و ترکیب اولی است که تا یک مثقال احد **دارو** که تبهای امری و صفراوی بلغمی بسیط را نافع است گلوی طباشیر سپید دانه الایچی خرد هر یک نیم توله نبات کلیم توله شربتی از جوشانده آن نیم ... اند که گلوی خاصه گر تر بود بر درخت نیم بهتر چه تبها از هر قسم که باشد حتی تب دق نیز سود مند است و اگر به معمول ... را با اسهال یا اسهال تر ان نیز مفید است لطیف تر و مجرب للاثر است ... نباشد برود تر است گلوی هر چند نافع است لیکن تر و تقریباً سبک بر رود دارو مشابه افیون ... در امراض مختلفه محسوس شده و جهت تب دق نیز کثیر النفع مشهور گشته خواه تنها دهند خواه با جز دیگر ساخته و در تبهای گرم نقوع کرده دهند و در تبهای مرکب از صفرا و بلغم طبیخ داده و ترکیب جوب حب ... صل السوس است ... کنند و گاه با دیگر چیزها ... و استعمال آن ... با ترکیب ... گلوی ... دهند و طریق استخراج ست آن است که گلوی تر بگیرند و ... بکوبند ... خاصه ... قدری بپاشند و بفشرند تا آب غلیظ فشرده شود پس آن آب را در ظرف سفالین یا چینی ... ظرف بارچه بسته تا از گرد و غبار محفوظ باشد در آفتاب بگذارند که خشک شود و اگر بجوشانند ... تا غلیظ گردد نیز روا است و این ست مطبوخ در حمیات بارده اولی است و آفتابی در حاره ... ست در رعایت لطافت حاصل شود گلوی را بعد شستن دو باره ... کنند و ... پس یک شب در آب باران بخیسانند و صباح بدست بمالند و چون اجزاء دقیقه در آب جدا شود ... اندازند و آب را بگذارند تا اجزاء دقیقه ته نشین گردد پس آب صافی بر دارند ... شده را خشک نموده بکار برند **دوائیکه** تبهای گرم را نافع است ... پوست درخت نیم ... هر یک ... دام بگیرند و بکوبند ... پنج حصه کنند ... یک حصه را ... بجوشانند چون ... حصه ... کرده ... نوشند ... چهارم حصه بماند صاف کرده ... داروی سیر ... شاهجهانی است ... شاهجهانی ... باشند ... **دوائیکه** تبهای حار عفنی را ... گلوی ... نسخ ... جوب ... بجای ... گلوی ... بگیرند ... ان ... نسیم ... جوشانند ... چهار ...

و بنوشند و فلفل سیاه بدستور مسطور در وقت شام باز جوش [illegible] دهند و صاف کرده بنوشند و همچنان تا سه روز یا چهار روز
بعمل آرند و مریض اگر طفل باشد وزن دوا موافق آن باید گرفت دوا[ی] دیگر که تب لرزه را که سببش صفرا باشد نافع
است اسپغول تمر هندی شکر سرخ هر یک دو دام بگیرند و تمر هندی را در آب گرم بمالند و شکر حل کرده و صاف نموده بیارند
و نخست اسپغول را در قدری آب اندازند فقط بنوشند و چون یک گهری بگذرد شربت مذکور بنوشند و غذا خیرات
خشک سازند و سه روز همین طور بعمل آرند مجرب است و مولف طبع و هم [illegible] که خیرات تر در اهل هند جهت [illegible]
و لیکن چون اهل یونان استعمال النبات را در حمیات منع کرده اند فقیر عوض خیرات شربت تمر هندی با خشک و کاه
با آن [illegible] فرموده و نافع یافته و همچنین مشک خشک و ماسته آن نیز مجرب است دوا[ی] دیگر که تبهای غب دور کند [illegible]
عبارت است از چیزی که جوش کرده باشی کتا [illegible] مشهور است قدر یک نخود بگیرند و افیون یک سرخ و برگ نیم
دو نیم عدد و جمله را با هم آمیخته در قند سیاه سرشته حب سازند پیش از آمدن تب بیست گهری یک حب [illegible] و چون تب
شروع کند حب دیگر دهند اغلب است که بحسب سوم صحت یابند و اگر در نفع [illegible] قوی [illegible] از جمله [illegible] بسازند و افیون [illegible]
دو سرخ یا زیاده [illegible] و نیم برگ نیم [illegible] بگیرند [illegible] در عرض دیگر که تب ربع را مجرب است
برگ دهتوره سیاه برگ پان گنگری فلفل گرد هر یک دو نیم عدد و باریک ساخته قدر فلفل حب سازند و یکی صبح دیگری
شام بدهند تا بیمار [illegible] دیگر که تب ربع را مجرب است [illegible] فورده قدر سه چهار ماشه با کم و زیاده در آب حل
کنند و یک گهری [illegible] بعد از [illegible] چون اجزا غلیظ ته نشین گردد آب صاف که حالی است بنوشند
و این دوا از وقت باید داد که از شروع نوبت تب بحضور آمده باشد و اگر دو یک بار کفایت نکند یک روز
دیگر دهند دیگر که ربع را نافع است بلاس پاپڑه و پوست بیخ [illegible] [illegible]
بالسویه بستانند و نرم بکوبند و قدری آب آمیخته و قدر فلفل حب سازند و هر روز یک حب بخورند
دیگر که ربع را مجرب است گوگنار حب فراخ بگیرند و فلفل ده دانه نیم کوب ساخته هر دو را
جوشش دهند و صاف کرده بنوشند تنها یا با شکر آمیخته دیگر که تب لرزه را که از ماده سرد
باشد دفع کند [illegible] ده ماشه [illegible] شش عدد و اجواین دو ماشه [illegible] باریک ساییده [illegible] حصه
کنند پس بگیرند قطعه سفال آب نادیده و در آتش گرم نمایند و در قدری آب سرد سازند بعده یک حصه از مذکور
در این آب آمیزند و بنوشند همچنان سه روز بعمل آرند و غذا کهچری با ماش [illegible] دیگر که تب صفراوی

دیگر وزن ذرتان دو مثقال مدفوع کند و از فلفل مغز تخم کرنجوه هر یک یک تولہ زیره سپید برگ مغیلان هر یک تخم از
ادویه را نرم کوبند و بآب جهانسند بقدر ریاله و یک حب وقت ظهر و یک حب شام دهند حمیان سه روز نکنند
در ازاله حب مجرب است دیگر که تپ لرزه را نافع است برگ خیال یعنی نیک و کوکنار هر دو برابر بگیرند کوفته
بیخته بر قدر که دو انگشت در آید گرفته بخورند دیگر که تپ لرزه را مجرب است افیون مصری چهار درم صندل
زعفران هر یک دو درم دارچینی یک درم فلفل دو نیم درم کوفته بیخته جدا زند و به آدم کلان که کیف خوار نبود مقدار
یک سرخ دهند و کیفی را دو نیم سرخ و طفل را نیم سرخ کافیست با گرم باید داد دیگر که تپ ربع را دور دادن یک بار
دفع کند نوشادر سرخ فلفل دو دانه کوفته بیخته دهند روز نوبت دارو ئی که مسمی است بحب انند بهروان معتاد و
وی معلوم است جهت تپهای عفنی که از ماده بارد باشد مجرب است و در تپ دق و حمیات صفراوی احتناب از حب تمکن
واجب لیکن در تپ که ترکیب صفرا و بلغم مرکب باشد و غلبه بلغم را بود و بیه حکیم ملتفی است بجا که در فلفل دراز
فلفل دراز سهاگه شنجرف جمله برابر کوفته بیخته یکپاس بآب لیمو صلابه بلیغ کنند و مقدار دانه جوار حبها سازند بعد
ناشتا یک حب با شکر دهند و یکحب شب و اگر مریض به شاول معتاد بود زیاده نیز توان داد و هرگاه
طبع قبض باشد سخت مسهل نشود بعد از این حب استعمال نماید داخل نشود در تپها جهت تنقیه حب کهو رجیری مخیل
و در امات حرارت مزاج و امثال آن همه جا مشهور است و ادویه کند کور میشوند تا که تپ دارا فاقه سه روز شد
باشد نباید داد طریق تدبیر بچهنا که همانست که دیگی پر آب کنند و بچهنا که زرد در کیسه کرده بیاویزند در ان
بنوعیکه کیسه در آن آب باشد و تحت دیگ نرسد و نگاه یک گهری جوش داده بیرون آورده بدانند که بچهنا
هزد و قسم است از انجمله دو قسم سم قاتل است اگر چه مدبر باشد اما آنچه مستعمل است و بعد تدبیر هیچ ضرر
نمی ماند هشت قسم است بهترین بچهنا نوعی بود که بیرون سیاه و درون سپید باشد و از اتلیا بچهنا که نامند و دیگر
دیگر آنکه درون و بیرون سپید باشد و از اد برهمن بچهنا که گویند و سوا از مضرت است و خوبترین برهمن بچهنا که قوت
بود و لیسیخ او سطبر و سر او باریک باشد بطریق شاخ گوزن لیس اعتدوی احتیاط واجب دانند در و الکه بچهنا
وارد با حضور خود ساخته نشود یا عالم این فن ساخته باشد جز رت در شاول و مخمانید اکثر مضا که از بچهنا بسیار و عدم
احتیاط چنین بود است و در دوا اگر برهمن بچهنا که بهم رسد چه بهتر و الا اتلیا بچهنا که بکار برند با هم بعد تدبیر اگر تپها دیگر
موقوف شوند دارو ئی که مسمی است بحب جوا انکس در منافع مثل انند بهروان است خوردن بعضی جسم بود و سکون

در لغت مهذب گویند **داکلس** که بیل بها گویند سیماب مصفی گندک مغسول بجنا که مدبر تخم دهنوره بلیله زرد
بلیله آمله زنجبیل خشک فلفل دراز زرنیخ ورقی همه برابر بگیرند و نخست گوگرد را کجلی سازند یعنی هر دو را یکجا
کرده نادرین صلایه کنند که همچو سرمه شود پس دیگر ادویه کوفته بیخته آمیزند و به آب بهنگره تا دو روز صلایه نمایند و مقدار
فلفل حبها بندند و یک حب یا زیاده موافق مزاج به نهار حب با شکر سپید نرم کرده باید داد و جهت بخشش شکم و اسهال
حسل و طریق **غسل گندهک** در ادویه گذشت **داروی** که مسمی است به **حب رام بان** وجه تسمیه
آنکه از باد و سرد باشد مشابه به تیر خدا است ولذا مسمی به سم الفار خواه سپید خواه زرد و کهاپریه که عبارت از
زنبار و مرکی است و جز هر دو را اسغول سازند و کوفته بیخته دو روز در آب برگ کریله صلایه بلیغ کنند بعد از
آن حبها سازند و **طریق شستن سم الفار** آنست که برگ [illegible] ظرف گلین کنند و به آب پر نمایند و
چوبی بر سر دیگ گذارند و سم الفار در کیسه کرده بدان چوب آویزند بنوعیکه کیسه در آب باشد و [illegible]
بدین طریق یک گهری [illegible] شانند و بر آرند و **طریق شستن کهاپریه** آنست که در آب کدوی تلخ بجوشانند
بطریق مزبور و در [illegible] برگ [illegible] حاجت نباشد و **طریق استعمال این حب** آنست که بیماران [illegible] مزاج را از حب
دو حب صباح بدهند با شکر و آب اگر روز اول [illegible] شد فبها والا روز دیگر دهند که روز سیوم اغلب آنکه از الم مرض
یابد باذن الله تعالی و محروران را [illegible] باید داد و اگر دهند زیاده از یک حب [illegible] نباشد و مع ذلک اگر گرمی کند قدری
[illegible] با نبات و گلاب [illegible] و شیره گاو [illegible] الست و غذا نان گندم [illegible] خشک [illegible]
[illegible] چیزی دیگر نخورند مطلقا از چربی و روغن و ترشی و گوشت احتیاط نمایند و الا بیم ضرر باشد و اگر مریض
شیرخوار بود این حب به دایه باید داد و اگر کفایت نکند قدری بطفل نیز دهند و بالا گفته شد که اگر طبع [illegible]
نخست مسهل باید داد و بعده [illegible] باشد [illegible] حب [illegible] حاصل آید باقی [illegible]
گرداند [illegible] تقدم تنقیه مسهل دیگر **داروئی** که مسمی است **کهوزچرسی** [illegible] این حب مستعمل جوگیان است [illegible]
این را همراه میدارند و در حضر و سفر و اکثر [illegible] را بان [illegible] میمانند و فی الحقیقه دوائی است مبارک [illegible]
اطبا آنرا **مسکین نواز** نام نهاده اند و معنی کهوزچرسی [illegible] سوار است یعنی عمل او [illegible] و حمل [illegible]
اسپ بلیله بلیله آمله چترک [illegible] گندک [illegible] فلفل دراز [illegible]
زرنیخ [illegible] سیماب [illegible] گندک [illegible]

سپیداب و کشنیز را بکلی بسازند و با سایر اجزا کوفته بیخته یکجا کنند و یکدو روز بهنگام حاجت بمقدار مثقال
در آش جو بیاشامند و جهت هر مرض با نبات که عبارت از مصالح است بدهند مثلا برای تب با سفوف زر قطونا و تخم کشنیز و شال
آن دهند و برای حبس بول و سنگ گرده و مثانه و سیلان منی با شیره تخم خیارین و تخم خربزه و برسیاوشان [illegible]
یا جنس گویند و طباشیر و خار خسک استعمال کنند یا سفوف ملینه بلیله آمله کابلی بجهت کاهش [illegible]
و برای یکصد و نوع بست یعنی مرض کرّاه جز مثانه عبث بسته استعمال کنند و هر گاه خواهند شکم براند و معده را از فضول
پاک کنند با شکر و آب گرم خورند و هر بار که از سستی براند قدری آب گرم بنوشند و هر گاه خواهند شکم بندد آب سرد
نوشند و در برنج پخته همراه ماست چکیده بخورند و بعضی جهت اکثر امراض با شکر و آب گرم میدهند و مقید باشان
نیستند بخصوص سنگ منی و پشت که عبارت از اسهال کهنه است بهیچ وجه دفع نمیشد طبیبی او را سه روز این حب مسکین
نوازد و همراه قدری روغن گاو در هر روز زیاده از معتاد شکم براند معده تخفیف یافته مرض دفع شد بمقتضا
قد یعالج الاسهال بالاسهال و مدبر کردن **جمال گوته** آنست که او را در سرگین گاو در کرده قدری آب در آن
انجمه باشد بپزند پس بیرون آرند و پوست دور کنند و پرده باریک که در جوف است جدا کنند که معدوم شده
نیز جدا نمایند پس مغز او را داخل ترکیب کرده و بهتر طریق دیگر در مدبر نمودن آنست که جمال گوته که همان وقت
از پوست جدا کرده باشند و از پرده و مرادی یک شبانه روز تر نمایند در برنج لوگس سرخ [illegible] اگر دو برابر
باشند [illegible] بسته در آتش معتدل بپزند تا که برنج بریان شود پس بیرون آورده بکار برند و این
مدبر با زبان تازی [illegible] نامند و بعضی گفته اند که مقشر جمال گوته اگر از مدت یکماه مقشر شده باشد سمیت پیدا میکند
بنابر آن گفته شد که وقت استعمال مقشر کرده مدبر سازند و **روغن بادام و روغن گاو** بهترین [illegible] است
در امراض حاره و یابسه خصوص در تبهای کهنه و در غذا بجای روغن کنند هم بزبان [illegible] رفع [illegible] **سفوف**
که در تب دق و اسهال سود دارد گلسرخ طباشیر هر یک پنج درم گل ارمنی صمغ عربی کشنیز [illegible] کرده
و بریان نموده هر یک ده درم عصاره زرشک تخم خاص هر یک سه درم گلنار مقل هر یک نیم درم کوفته بیخته [illegible]
صبح و دو درم شام بنوشند با رب به یا رب انار یا رب ریباس **سفوف** که جهت [illegible]
نافع است گلسرخ طباشیر تخم حماض سماق زرشک هر یک [illegible]
مع یک اوقیه شربت به ترش [illegible]

ضعف

باب ار بحث افزوده توان یافت **سکنجبین** بتری مرد است کار سرکه و عسل و اجراء آب نیز در مرج باشد یا از سرکه و شکر و آب میسازند و بعضی را عقیده کر قدری گلاب نیز امیزند یا عوض آب همه گلاب تا بیع دیگر کنند و ساده و دارد نیز با اده به قوت دهند چنانچه مشروحا بیاید با الجمله ترکیبی نیکو است بهر آنکه سرکه بالطبع سرد و خشک است و باد آورد و دیر نزد و نفاذ آورده مضرت چنین چیز ازمر عصبها و اعضاء عصبانی چون معده و رحم عظیم باشد بنابر دفع این اعضاء بسیج بزودی از رهنما نماند که ضرر بر که بدان رسد و نفع سرکه تا که صفرا قهر کند و قوت اشکند و مضرت عسل و شکر آنست مزاج را گرم کند و صفرا بر انگیزد و نفع هما آنکه رطوبتی را که بحث غلیظ و لزج باشد لطیف نماید و هرگاه سرکه با شیرینی بیامیزد و ضرر هر دو چیز از دیگری شکسته گردد و خاصیتی که از هر یک بازگشته از جمع آمدی خاص حاصل جامع بنابر این منافع حاصل گردد از اینجاست حفظ صحت بنابر منع اجتماع سوداء و باکثر علل خصوص حمیات حاره و بارده سودمندترین چیزها سکنجبین آمده بنابر العفونت و تفتیح سدد و تلطیف خلط غلیظ و تغلیظ رقیق و تنقیه معده از اطفاء حرارت و تسکین غلیان خون و ادرار با آب و تبرید جگر و رفع سدها از او و ترطیب کام و دهان و اجلاء رطوبات از مجاری و تنقیص اخلاط و فرونشاندن نفس و منع استحاله شیره بالصفرا و اصلاح کیفیات غریبه حتی در تب دق نیز تجویز شده قال سدیدی فی شرح الموجز

سکنجبین یستعمل فی السقی ایضا لمنافع احدها ان یمنع الحلاوات من استحالتها الی الصفراء وثانیها ان یکون المعدة وثالثها

تقوی الشهوة لیکن باید که قلیل الحموضة باشد تا خشکی اکثر نکند و سینه را ضرر نرساند و غیر شیدند که سکنجبین عسلی قوی تر اسی است در جلاء و دفع عفونت و دفع تبهاء مرکبه و بارده و ازالة استسقاء و دفع نفخ و نفث نزاق از سینه زیاده در حمیات حاره و از جنس سکری مختار آمده و شکری هر چند سپید تر و خوشتر است کمتر قند و نبات از قسم اوست چنانچه در تحفه تصریح بدان رفته **تقدیر** مقدار سرکه و شیرینی با هم سکنجبین بایل بحلاوت یا حموضت آنرا بحسب اختلاف مزاج و علل و فصول سال مختلف آمده در مزاج سرد و فصل بهار سرکه چهار حصه شیرینی کنند ملکم بار اهم کم نمایند تا غلبه حلاوت روا باشد و در وقت عسلی محمود آمده و اگر سکری سازند شکر سنج با وزن است معنا که در حق سکنجبین ذکر خواهد یافت نظر بغلبه حموضت درینجا امین از آن شیرین است و در مزاج گرم گرم مل گرمار که از ضعف شیرینی بلکه برابر کنند تا حموضت غالبتر بود و در وقت باید که سکری سازند و سکری سپید تر و لطیف تر باشد و قوام این سکنجبین رقیق دارند تا باید علاوه تلطیف قلیل العفونت باشد و در حق ملک خیال از ترشی نکنند زیرا که اگر چه نفع بود در مرکز قوی ترست ضرر ترشی نیز و در محال تضرر زود تر و با قوت تر است و هر که از سکنجبین ترش ترش زود و منتفع نشود

وجود مستحق بودن عبدان ودلیل آن باشد که علت باخطر ست زیاده مرچه لطیف تر است تحلیل می باید
غلیظ تر میگردد و در مزاج معتدل علت مرکب فصل ربیع و خریف هر که سیوم حصه شربتی کنند تا در سبات تو
معتدل که مزحیات از وآمده حاصل آید اصل اقسام ثلثه انست نابر بعید بودن از مضار رد و
طسم و مناسب او با صحاب و مرضی فائده دربیان حالات که سکنجبین دران ضرر دارد و بیان
مقرر رواکه اگر ضرور افتد اصلاحش چیست واز جمله حالات مذکوریکی آنست که معده سرد و ضعیف با
اما سکنجبین سفرجلی خاصه مقوی بر تحلیل باشد از تحت منع نا رجست زیرا که جالینوس ضمان کرده که روی
جمیع علل معده را که لب اگرم نبود نفع باشد دوم آنکه اسهال باشد و سکنجبین در رفع و قطع سبب او مدخل نبود
واین قید از ان کردیم که اگر مثلا سبب اسهال انصباب صفرا باشد از جگر یا مراره و هنوز مودی بجرد و معالکشته
با جتماع رطوبات بود در حل و معالانافع ترین اشیا درین بر قطع سبب سکنجبین است و کذا هر گاه ادویه قابضه با
ممزوج کنند و شارطبع از تحت منع خارج شود اگر چه سبب در نفس معا باشد ازینجاست که سکنجبین با لفض
شده و در بحث امعا گذشته سیوم آنکه زکام نزله باشد یا در سینه خشونت بود و یا چنین حالت اگر حاجت
ضرورتی در شود سکنجبین قلیل الحموضت العیه و مثال آن ممزوج کرده بدهند و بهترین مصلحی او ماء الشعیرات
شکال که در مسهل بودن می سکنجبین با وجود نهی اجتماع منها دارد و مشوحل او قریب کر باید بر تنبیه حد اچهارم
سرفه خشک باشد و محتاج بدان بود که چیزی از سینه رد وده شود و وجه منع درینجا ظاهرست اما انجا که سرفه نبود
و یا ماده غلیظ ولزج باشد و بی نزله بود بشرب سکنجبین خاصه که ترش کمتر بود و عسلی باشد در اعانت بر نفث و ترقیق رطوبات
ازجهة نعم المعین است و سکنجبین عسلی از ینکار قوی تر باشد و بدانند که اعانت سکنجبین بر تنفیث موقوف بر قوت مریض است
چه اگر قوت قوی نباشد خوف آن دارد که چون ماده لطیف شد بر دوبار ضعیف مندفع نتواند گردد خناق آرد و بار نعجا
او مجاری نفس سپس بر طبیب حبیب واجب است که در حال قوت حال اوکمی بیشی و غلیظی و رقیقی ماده نگاه کند تا ماده نضج پذیرد
بیمار بعید خاص است یا نه اگر امید نبود و ایام سرما باشد سکنجبین معتدل دهد تا گرم کرده تا اخلاط را انبزاز و لطیف ساخته بیرون
اندازد . نفثه اگر با سرفه خشک حاجت بدان سکنجبین فتد اصلاح کرده دهند چنانچه در حالات زکام عنقریب گذشت
پنجم آنکه صحیح نیست زلیش رود ده با شیاز حیر بو یا شراب بر انها یا بجمال باشد ازینجاست که بعد شرب مسهل استعمال سکنجبین کرده
شود تا اگر مزاج اسهال آورد یا اگر مسهل قوی باشد یاک بنده ووکذا اگر مسهل ضعیف بود وکذا اگر مسهل قلیل المقدار خورد

نمود اینجا است که صاحب ذخیره در حمیات بلغمی گفته که وقت جواب دوا ما الشعیر و تبرید بکمال استعمال و سکنج
سکنجبین خورانند زیرا که دوا ما الشعیر اگرچه مسهل قوی ست لیکن بکمال استعمال او در اکثر طبایع زیاده از ربع قبض
عمل نمیکند اما سکنجبین که با اجزاء مسهل ترتیب داده جهة اسهال مید شود و بیاید از انچه خارج بیت چه اختصاص
من تصور نیست که از مسهل تکاپی و ضعیفی در امعا افتاده باشد و ضعف آن سکنجبین دارد گردد بخلاف آنکه ابتدا
یا او به مسهل خورده شود و مع ذلک اگر کسی ضعیف الامعا باشد در حق او استعمال سکنجبین مسهل روا نبود اما
امور علما مستور نیست ششم آنکه شقاق مقعد یا بواسیر باشد و مراد از بواسیر در اینجا فرد نیست نه ریحی زیرا که سکنجبین
در بواسیر ریحی بنابر تحلیل ریاح و تقطیع ماده او سود دارد و هرگاه در شقاق یا در بواسیر فردنی که حرارت از
طور و زواید است بر مقعد تب تیز حادث گردد جهة تپ استعمال سکنجبین روا است لیکن قلیل الحموضت و
قلیل المقدار باید داد تا الشیخ ضرر ندهد هفتم آنکه قرحه در سینه یا ریه باشد و در اینحالت حتی المقدور از شرب سکنجبین نباید
جهة حرارت اگر عارض گردد بدل سکنجبین از شربت نیلوفر است قناعت کنند هشتم آنکه در عصب ضعفی باشد
یا مشتاق ایشان آن بوده در آنچه اگر ضرور افتد ترک او ولهذا در فالج که با تپ مرکب شود به شرب سکنجبین
اجازت رفته لیکن معتدل الطعم باید تا ضرر ننماید نهم آنکه وجع رحم یا تقطیر بول یا در مثانه ضعفی و علتی باشد
اینجا نیز قاعده گذشته مرعیست تا نزد اجتماع شیرین امون آنها اختیار کرده شود دهم آنکه غثیان
و تقلب نفس باشد زیرا که سکنجبین بالطبع مغثی است لهذا جهة سهولت قی و برای مید شد اما اگر مقوی ستعاع
بود یا باب سفرجل ترتیب یافته از تحت منع خارج بود لنفعه بالغثیان و بدانند که منع سکنجبین در حالت
غثیان بر تقدیریست که سبب غثیان امری باشد که منع او بقی متوقع نبود یا غشی باشد و گرنه برای غثیان حاصل
از سبب انصباب ماده در رحم و سرد و با تجمع و التصاق رطوبتی بر آن باشد ستوده ترین تدابیر شرب سکنجبین و قی آوردن است
یازدهم آنکه جدری و حصبه باشد علی ما قال صاحب تحفة المومنین فی المفردات حیث ذکر السکنجبین و سبب منع در بیماران نزد
من خیر ازین نمی نماید که چون در محض سینه و ضعف امعا و جمیع اعصاب است و ماده جدری و حصبه اکثر سینه و امعا
توجه میکند و زود ماده در عضو ضعیف شده تفسد روی نخواهد بود و لیس اگر جز آن لی مرتبا یا ممتو باشد ترکیب باید از تحت منع بیرون
باشد از اینجا است که سکنجبین فواکهی و خیر آن جهة جدری و حصبه موضوع گشته عبا ید و بدانند که سکنجبین مضعف باه
است خاصه در مبرودین و هر چند ترش تر مضرتر و مرکا صرف را ضعف باه و نسبت به سکنجبین افزون

تراست **فائده** در طبخ سکنجبین آنکه دوی عسلی باشد یا سکری این فائده را بر فور بیان کنیم و هم تجویز
عسلی که بیا لینوس منسوبست او سکبر ند عسل جید بر آتش نرم جوی بجوشند در ظرف نیک نهاده و کف بردارند پس سرکه
قدر حاجت بران ریزند و آتش بان نرمی باشد تا بر دو با هم مختلط گردد چنانچه باید پس که خام نماند پس فرود آورند
و قدر حاجت آب امیزند و بجوشند و نفید را و ازان سرکه و عسل بحسب حال مفروض برای طبیب است چنانچه گذشت و پس
که اقبال طبیعت دلمند دار و در امر استماع چشم عسل تمام جامه اینده شیخ در قرابادین قانون در بیان سکنجبین زوری آب

ان بعلم ان الارفق لمن یعتاد له هو الا الشعنه من خل ذلک یکون نعوذ له الکثر و الذی یتاذی به هو الذی یطلب فیه
نفسه و سکنجبین که در سرکه و عسل مرتب گردد بی امتزاج آب در وی گرمترین اقسام است و ارفق آنکه آب نیز
فرو ج تا فائده حاصل آید یکی شدت حدت سرکه و عسل تا براطالت زمان طبخ دوم انکسار قوت برودت
انها با آب و از مجموع اعتدال پدید آمدن سوم جدا شدن کف عسل خاطر خواه ازینجاست که معمول اکثر مردم نیز شده
و مقدار آب مناسب حال عسل و تقاضا وقت مفروض بر حامل آنست لیکن آنچه با کثر اوقات مفید آید شیخ نیز
بران اشعار کرده باید که آب مضاعف عسل باشد یعنی عسل اگر دو جزء بود آب چار جزء کنند سرکه خواه یکجزء بود
یا کم و زیاد و مریزند تا ربع بماند و کف بردارند عسل جید کف کمتر دارد و در وی بیشتر و انچه اجید لو محتاج بطبخ
کثیر نیست بخلاف ردی آن **فوز** در طبخ سکنجبین سکری و در آنچه شیخ ستایش او کرده و موجود نیست بجز آن
آنست که تحت شکر در یک جستی کنند بعد سرکه تند خالص که خل الخمر بود در ان ریزند بقدر یکه [illegible]
تحت شکر ظاهر شود و شکر را در ان بپوشد پس بر آتش نرم جوی بلکه بر خاکستر گرم بر نهند تا شکر بگدازد بغیر غلیان
و کفی که بر آید بطریق معلوم بردارند بعده آب بران اندازند تا که دو انگشت بالا آید و بتدریج بجوشانند
بقوام آرند ما بعضی کلام و بعضی شکر در آب حل کرده بجوشانند و چون قریب بقوام رسد سرکه اندک اندک بریزند
تا بقوام آید و بعضی سرکه و شکر و آب هر سه یکجا آمیزند و بقوام آورند با لجمله آنچه در وی چند رسیدن بقوام بقدر
گلاب نیز اضافه شود مرغوب تر بود و اگر عوض آب گلاب نمایند در تقویت معده و دل نافع باشد و گویند اگر
بید مشک بجای آب کنند و اگر عرق نیلوفر یا عصاره برگ [illegible] و جز آن آب نمایند در تقویت دماغ و منع
سهر و زیادتی تبرید موثر تر باشد و این را سکنجبین نیلوفری خوانند و اگر آب مروق کاسنی سبز یا عرق وی
مقام آب کنند در تفتیح سده جگر و رفع یرقان نافع آید و این را سکنجبین هندبائی نامند و گویند هر چه بیان [illegible]

شود و بدان سکنجبین کرده آمد و در این بحث مفصل بیاید و سکنجبین لیمو که مرکب سازند بغایت لطیف و بسیار نیک و سریع
الاثر بسیار باشد و از مخترعات محمد زمان است که حضرت معتمد بساختند و بسیار نافع یافتند که ترکیبش با سکنجبین دیگر که قند بر گیرند نفاع‌تر
آمیزند و در تقویت معده و دفع غثیان که از قسم سکنجبین است سود مند آید و الحاصل در مایه بینند که نفاع و خاص منافع
سکنجبین و مصلح جمیع حموضات است اما آنچه مکرر این سازند نتوان ایجاد کرد از آنجا که هر یکی آورده
فی ده عدد و بهترین ظروف جهت طبخ سکنجبین هر چند زرشی دار ظرف سنگین است زیرا که معده نیز از آن اگر حاشیه در مس
قلعی دار توان بحث **فائده** در بیان مقدار تناول سکنجبین و طریق استعمال آن ذکر باید در تمامی که مقدار شربت
شربت از حسب آنچه در هر مرض و باعتبار بودن شارب صحیح و مریض و قوی و ضعیف معین است لیکن هر چه که
باید خشک شربت ساده و اوقیه شربت مرکب است بعد حاجت خاصه در حالت مخصوص که لازم مرض تجویز نکند اما حال
و دفعت آنچه مشاهده در چه میکنند توان داده و شیخ در حمیات حاره اشعار کرده که از سکنجبین بقدر تا سی گیرند هر بیند
در حسن الکه‌ای دو آب یا با نافع دیگر که مناسب حاجت باشد آمیخته بنوشند نگر آنکه رطوبت بلغم معده را نافع باشد
و حال او مشعور بود که در شکایات تنها با سیدان بهتر است تا بنا بر تلطیف بران در قطع ماده و جدا کردن به فعل نیک کنند
کنند و سکنجبین بعد طعام بوقتی که در معده مصاحبت کند تا نضج نهایی بیابد بعد از آن بر آب تناول نماید
تا بمعین تحلیل رطوبات و تحلیل آن باشد و جمیع آنکه سکنجبین خاصه که عسلی باشد و از غرض او از المقدار
خورد از مطلوب باشد و دیگر در هر حد و دیگر در قد شیخ رحمة الله گفته لا تشربه ولا یأکل بعد آن [illegible]
المعدة فانه یعرض فی المفاصل بجیده [illegible] من الاسعاد [illegible] الرطوبة من الامتلاء و آنکه در دادن سکنجبین
و آنکه شربت سکنجبین قرب دل است و بعد از جلاب در بعضی احکام و لا منافی که از اختصاص او دیگر دیگر از آن بحث
کما لا یخفی **تنبیه** در منع اجتماع سکنجبین و گلاب در معده و شنیده نماند که اجتماع سکنجبین در معده با انار شیرین گلاب
بود است و گفته‌اند که بعد شربت سکنجبین تا دو ساعت نکند و بار انار شیرین هم شده اما اگر بعد تناول انار شیرین خورد نیز سکنجبین
اندازه و مصلحت سهلا با سد که بسیار بعد در معده در شربت سکنجبین **سوال** آنچه در منع اجتماع
شیخ گفته منفق علیه بود و اهل تجربه اجتماع سکنجبین با انار شیرین را گفته‌اند و خصوصیت خود در ساده‌تر مفید است در بیان بحث
سکنجبین که شیخ در جمع گفته ... با انار شیرین ... تجربه گونه‌ها آن **جواب** منع اجتماع
اگر ... سبیل تعمیم ... المقدار ... در تجربه آن اطلاق منع ... جهت دفع ... گفته‌اند

سکنجبین با ماشیرا قبل از آنکه بلغم مایه از معده برون می برد و برتیا دمی سازد پس اگر در سکنجبین کثیرا و انیسون
ریسیل استخراج صمغ مسیلح با نیز توانا بر ملاست شود و خشونت حدت اورا بشکند و لیسید و اصعا ان ایم آید
صمغ تا شده و از بحث بی قشار سعو بود مع آنکه در صورت اصلاح ترکیب شیما در خارج میشود و خواهند رلید
ترکیب زمانی شایسته گذاشته باشند و امجوع کیفیتی واحده حاصل گردد که تشرب می خندد و در معده محدث
عمل نیست و از ذیل جمع بیرون است بهتر آنکه اجتماع آن هر دو در معده منهی آمده و این نخواهد بود مگر در صورت
ایراد یکی بعید در ره دیگری در معده بخلاف صورت مفروضه که در آنجا اجتماع شیماد در خارج متحقق گشته ورد
سکنجبین که حکما واحد پیدا کرده باشند از ما نحن فیه خارجیست و اشارت شیخ محمول بر همین است فافهم فائده
و در ذکر اقسام سکنجبینها سکنجبین افتیمونی است در النسیح در بحث سر گذشت و سکنجبین عنصلی در سینه و سکنجبین اسفنتی و
سکنجبین سفرجلی و سکنجبین نعناعی و سکنجبین صبری و سکنجبین وردی یعنی گلقندی و سکنجبین سیبی یعنی بونیدی
و سکنجبین لیموی و سکنجبین رمانی و سکنجبین نانخواهی در بحث معده و سکنجبین بزوری و سکنجبین عنصلی منضج و دیگر سکنجبین
فوبی و سکنجبین بادرونی و سکنجبین بزوری سنجه و سکنجبین بزوری و اصولی و سکنجبین کبری در جگر و سکنجبین مسهل منضج
است و سکنجبین تخم کشاری در استسقا و سکنجبین محلی در گرده و مثانه و سکنجبین نیلوفری و سکنجبین هندبای در
همین بحث بذیل ذکر منضج سکنجبین گذشت سکنجبین بزوری بارد سده جگر کشاید و تبهای گرم را قطع کند
و بول براند و تشنگی نشاند و در استسقاء گرم نافع است پوست بیخ کاسنی هفت درم تخم کرحارت از تخم
خیارین و تخم خربزه و هر یک سه درم را جدا از تیها پنجدرم همه را نیمکوفته در آب و سرکه تر کنند یک شبانه روز و روز دیگر بجوشانند
و پالایند و قند سفید یکمن آمیزد و بقوام آرند و تقدیر وزن سرکه بحسب حاجت است چنانچه گذشت و مروج جها
صاحب قند است سکنجبین بزوری معتدل هر چه است مرکب و تفتیح سده جگر و سپرز نافع است و ادرار بول میکند تخم
کاسنی رازیانه تخم کرفس هر یک سه درم تخم خیارین تخم خربزه هر یک پنجدرم پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه
هر یک هفت درم همه نیمکوفته سه رطل آب و بست درم سرکه تر کنند یک شبانه روز و بجوشانند و پالایند و یکمن قند سفید
بقوام آرند سکنجبین بزوری حار که در تبهای بلغمی و تشنگی بلغمی و سده جگر و سپرز و زردی بلغم و رفع بلغم از معده نافع
و رفع مع سفر و ادرار بول است تخم کرفس و بیخ الرمن جدید ده رطل آب خمیر بیماب لیث رطل باکم فرا
عسب حرمت سرکه حدت اما آنقدر که حدت وی بشکند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس یک سیر ادلی

انیسون تخم کرفس هر واحد یک اوقیه و دو درم نیم کوفته بکره آب ترکنند بگذارند روز دیگر بجوشانند تا که سدس بماند و
فرو آرند و بگذارند تا که سرد شود و صاف سازند و وزن نمایند و اگر قند خواهند آنچه بگیرند قند و دو جزو ازین
آب مصفی آمیزند و اگر عسل خواهند آنچه بگیرند عسل دو و نیم جزو آب مصفی مذکور بیامیزند و باتش نرم بجوشانند
و کف بردارند و بقوام آرند و اگر خواهند زعفران ممزوج نمایند روا است و محتاج اند که زعفران در خرقه بسته بعد
النضاج کف برداشته صاف سازند تا بطبخ ناسخی کرده بعد طبخ آمیزند و بر تقدیر القا او در انطباخ باید که سه درم باشد
و خریطه را در این زمان نمی اندازند تا قوت وی کما ینبغی مستخرج شود و بر تقدیر الحاق او بعد طبخ دو درم کافیست
فائده اصطلاح اطبا برین جاریست که هرگاه سکنجبین نزد وی مطلق اطلاق کنند چنانچه ذکر شد مراد ازان
جوری حار است و غیر آن را بدون قید بارد یا معتدل نگویند کذا فی بحر الجواهر و غیره سکنجبین که صاحب جاری
در اول ظهور تپ ان داد خل الخمر بگیرند دو نیم گلشکر ۲ نیم جزو هر دو آمیخته و قدر حاجت گلاب ریخته بگذارند
پس بجوشانند تا بنصف رسد و صاف سازند و قند سپید سه جزو در سرکه آمیزند و بقوام آرند سکنجبین که در آخر غب خیر
خالصه جهة تلطیف بقیه حرارت نافع است آب خیار بین شیرین تازه آب ترنج هر یک لبست درم خل الخمر
سی درم قند سپید یک رطل و نیم تخم کاسنی مرضوض ده درم نخست تخم کاسنی را در سرکه و قدری آب جوش دهند
و صاف نمایند و حیلیه با هم آمیخته بقوام آرند و اگر بیخ کاسنی نیز ضم سازند مع تخم او بتفتیح سده قوی تر باشد و اگر عوض
تخم کاسنی آب برگ کاسنی بگیرند بهتر بود و بعضی ماء القرع هم آمیزند سکنجبین ربانی که جهة حمیات محرقه
و تسکین عطش نافع است آب انار هر گلاب هر یک یک رطل خل الخمر پنج استار آب زرشک نیم رطل قند سپید
یک من و نیم شربتی ثلث درم سکنجبین نور الٰهی صاحبان ابله یعنی جدری را بجای شربت کنند یعنی کاوی باشد
در حمیات وبائی و محرقه و جمیع علل حاره و طاعون سودا از دخل الخمر یک من و نیم آب املی
ترش آب غوره آب ترشی ترنج آب ترنج عصاره توت ترش نیم خام تعلیق سماق عصاره زرشک نقیع
عناب هر یک نیم من شیره کاهو شیره خرفه هر یک ده استار قند سپید چار من بجوشانند تا بقوام آید لیکن
طباشیر سه درم باریک ساخته آمیزند و بستانند شربتی یک اوقیه سکنجبین دوشابی که سرکه با دوشاب
معتدل است سکنجبین لیموئی غثیان دفع کند و قی ساکن سازد و سده را قوت دهد آب لیمو بجای سرکه کنند
یا که آب لیمو سرکه بالسویه آمیزند و با قند بقوام آرند و هرگاه آب لیمو خالص مستعمل ... باشد ...

و تنه شربت ساخته شود و اطلاق سکنجبین بر شربتی که از عسل نیز ساخته شده مجاز است و سکنجبین افسومالی که ترکیب قریب است

در ترکیب از سرکه و عسل و نمک است دارد و بهر نوع سموم نیز نافع است شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت نارنج و ترنج

الور ساده جهت تبهای گرم نافع است در گذشت شربت عناب و شربت بنفشه مفرد و مرکب در بنفشه گذشت

شربت صندل مفرد و مرکب و شربت ریباس و دیگر اشربه و شربت که جهت تب سود دارد در دل گذشت

شربت فواکه منجمله مسعده و شربت سیب و شربت به و شربت انار نیز جهت تبهای صفراوی و شربت ریباس

و شربت لیمونی و شربت غوره و شربت تمر هندی و شربت آلو در معده مذکور شده و در حمیات

سود دارد و شربت سنبل بجمیات مزمنه نافع است در بلغم در معده گذشت شربت کشوث جهت تبهای

مرکب نافع است و شربت دینار در معده گذشت شربت دینار منجمله متنوع دارد و در تبهای مرکبه

و غیر آن مفید است و این در شربت دیگر تحریر یافته شربت سکنجبین ساده و مکرر و بزوری بهترین شربت ها در حمیات

حمیات است که ساده آن صفراوی فقط یا مرکب با بلغم باشد و غلبه صفرا بود و نیز جهت مطبقه و تسکین عطش سود دارد

شربت خشخاش و شربت ترنجبین و شربت آلو و شربت تمر هندی و شربت انار مسهل و شربت فاکهلین و شربت سنا و شربت هلیله

و شربت بنفشه و شربت سپستان و شربت مسمی و شربت ملین مناسب محرورین است خاصه که طبیع قابض باشد یا ملین حاجت بود و شربت

ورد و شربت اگجار و شربت حب الآس و شربت مسمی و شربت قابض در تبهای با اسهال مرتفق و لامدین

با ترده و شربت که این شربت در حالی که در قرابادین مذکر شده در کتب الساالرقامی یافته شربت کادی جهت حدّت

و حبه و شربتی در اسهال بر جمیع علل دمویه و برای دفع حرارت جگر و معده و قطع عطش نافع است و نیز در یرقان معمول

خشب کادی که آنرا که گرهند اکثر البلد و هندی کیوره خوانند ربع رطل صندل سپید صندل سرخ هر دو جزو یک از دوقه

هر سه را نیکوف کوفته به طل آب گرفته ریزند و لختی غلیان کنند سپس صاف کنند و در سرکه صافی شده برابر داده و نیز آن صبر کرده

ساخته قوام آب به ساختند تا چهارم حصه بماند سپس بالا بنهند سپس کنیز زراب انار ترش و آب ریباس و آب غوره و آب لیمو و آب نقیع

سماق و آب نقیع زرشک و عصاره قرت شامی و آب طبیخ عناب و آب طبیخ عدس هر یک نیم رطل گلاب و [illegible]

[illegible] قند سپید صد درم و همه را بهم کرده بر آتش نهند تا قوام آید و در آن سنبل الطیب و [illegible]

یک وقیه زیانه سنبل الطیب هر یک دو درم کافور ربع یک مثقال گرفته بیخته در آن [illegible] و [illegible] مقول کامل

[illegible]

بیخ [illegible] عناب دانه بیرون کرده هریک رطلی گلسرخ نیم رطل سنبل الطیب [illegible] خوب پاک کرده هریک چهار مثقال
صندلین سرد و احد از [illegible] ده مثقال جمله را در چهار چندان آب بجوشانند و بجوشانند تا بربع آید صاف کنند پس
سه کره در رطل آب انارین هریک یک رطل اضافه نمایند دیگر بجوشانند تا بقوام آید [illegible] و قند سفید یکمن [illegible] در رطل آمیخته
بقوام آرند و فرود آرند و کافور و زعفران هریک سه مثقال بسایند ممزوج نمایند شربتی از ده مثقال تا [illegible] نیم مثقال
و جهت اطفال یکمثقال **نوع دیگر** منقول از [illegible] نجیب الدین که در امراض حاده [illegible] الالتهاب و عند غلبة [illegible] مفرط و حرارت
نافع است [illegible] سرکه تیز انگوری سه رطل آب انار ترش آب حماض ترنج آب لیمو آب غوره آب [illegible] آب توت شامی [illegible] چهار
[illegible] آب سماق آب زرشک آب کاسنی آب عنب الثعلب آب [illegible] آب تمر هندی آب کمثری صینی [illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible] طبیخ [illegible] طبیخ عناب آب سنبل هریک یک رطل نصف جمله بهم آمیزند پس [illegible] الکدر [illegible]
[illegible] رطل صندل سفید و صندل سرخ هریک نیم رطل [illegible] هریک در [illegible] بجوشانند بعد تنقیه [illegible] بیرون
آن [illegible] تا نصف رسد پس [illegible] و قند سفید آمیزند آنقدر که [illegible] حاصل آید و بقوام آرند بعده کافور
ریاحی سه مثقال [illegible] بیخ [illegible] کوفته بیخته در آن اضافه نمایند و [illegible] **نوع دیگر** منقول از شفاء الاسقام
[illegible] و [illegible] چوب کاوی [illegible] هندی [illegible] پاک کرده هر [illegible] یکرطل بیخ [illegible] عناب
جرجانی صندل سفید و سرخ هریک ده مثقال سنبل الطیب گلسرخ خشک منزوع الاقماع هریک [illegible] مثقال کوفته در چهار
چندان ادویه آب شیرین تر کنند و بعده بجوشانند تا که چهارم حصه بماند صاف نمایند پس [illegible] انار ترش و آب انار
شیرین [illegible] سرکه کهنه [illegible] یکرطل و [illegible] مصفی [illegible] و قند سفید یکمن آمیخته بقوام آرند بعده کافور
زعفران هریک [illegible] درم باریک سوده درین [illegible] نمایند [illegible] شربتی از ده مثقال [illegible]
عناب [illegible] و تخم [illegible] بیخ [illegible] هریک نیم رطل [illegible] و در نسخه شربت [illegible] نوشته [illegible] صلاح
آن کرده چون [illegible] الصنعت بود در نسخها مسطور [illegible] شربت ثمار الفواکه که [illegible] بمقام شربت [illegible]
[illegible] جمیع امراض [illegible] صفراویه و خفقان حار [illegible] نقصان [illegible] آب انار ترش آب [illegible] ترنج آب ریباس
[illegible] عصاره [illegible] هریک [illegible] عصاره [illegible] هریک [illegible] قند سفید [illegible]
[illegible] کافور [illegible] درم [illegible] یکجا [illegible] گلاب [illegible] **شربت آلو** که جهت تپهای [illegible]
[illegible] نیم رطل [illegible] بجوشانند تا یک رطل [illegible]

دمانده بعد از آتش نرم بپزند تا بنصف رسد بعد قند سفید یک رطل و گلاب سه چهار رطل آمیزند و بقوام آرند و شربت
پانزده درم تا بیست درم صبح و ده درم تخم خرفه که بسیار باریک ساخته باشند بنوشند و اگر حرارت قوی و عطش
شدید بود هر شربت با لعاب اسبغول قدر حاجت آمیز نموده بنوشند و دیگر نسخها شربت انار بحث
در امال گذشت شربت بنادیا جهت تفتیح سده و تقویت جگر و دل و معده نافع است شکر سفید سه رطل در
آب حل کرده بجوشانند و کف بردارند پس آب کاسنی مروق یک رطل بیفزایند و بقوام آرند و چون بقوام رسد قدری
آب لیمو نیز اضافه نمایند مترجم آب کاسنی چهار طور دارد چنانچه در ماء الشعیر یاد و در حرف المیم همان بحث یاد
کرده خواهد شد [illegible] شربت [illegible] چهارم فروق باید کرد شربت قشر اصل [illegible] تنها یا کدو تنها [illegible]
توان داد جهت عفونت از حروق [illegible] اگر همراه قرص [illegible] خورده شود و ایضا بهر تفتیح سده و تقویت
معده و تحلیل [illegible] نافع است پوست کاسنی نیم رطل تخم کاسنی سه اوقیه [illegible] که مطلوب باشد
بجوشانند و صاف نمایند پس گلاب [illegible] هر یک یک رطل و آب کاسنی مروق صد درم قند سفید
[illegible] آمیخته بقوام آرند نوع دیگر که بتفتیح سده و تقطیع اخلاط غلیظ و تحلیل ریاح سود مند است پوست بیخ کاسنی
نیم رطل بکوفته بجوشانند و صاف کنند پس خمیره [illegible] یک رطل بر آن اضافه نمایند و [illegible] رطل قند سفید بقوام معتدل
آرند و نزد قرب قوام آب لیمو بهر قدر ذائقه بیفزایند شربت کافور که در حمیات حاده [illegible]
در تسکین حرارت [illegible] کنند و استعمال وی جائز نیست مگر در جوان [illegible] حرارت [illegible] غالب باشد [illegible]
و اگر باشد ترنجبین [illegible] گلاب [illegible] هر یک ده درم [illegible] کشنیز [illegible] درم شیرخشت [illegible]
بر آتش نرم بقوام آرند پس [illegible] درم کافور [illegible] هر قدر که حال واجب کند [illegible]
آوردن از آتش و میل [illegible] کردن [illegible] شربت است [illegible] شربت هم توان کرد شربت صعتر
[illegible] که بارد و ناقص شدید باشد نافع است صعتر [illegible] زنجبیل [illegible] کشنیز خشک هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] منقی [illegible] درم در دو صد درم آب بپزند چون ثلث رسد صاف نمایند و قند سفید شصت درم [illegible] بقوام
آرند [illegible] شربت [illegible] شربت سازند [illegible] ۳ درم [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] شد [illegible] لفظ شربت [illegible] الاطلاق [illegible] باعتبار معنی لغوی
شربت [illegible] و حیض [illegible] خشک گرده [illegible] یرقان

و تفتیح سده جگر و سپرز نافع است تخم کاسنی رازیانه تخم خربزه تخم کدو حب القرطم هر یک پنج مثقال پوست بیخ
کاسنی گل غافث تخم خطمی اصل السوس سنبل الطیب بنفشه گاوزبان هر یک سه مثقال انجیر ده عدد کوفته نیم کوفته
جمله را شبانروز در پنج رطل آب تر نمایند و مویز منقی بیست درم نیز بدان بجوشانند تا دو رطل آب بماند صاف نمایند
و قند سفید یکمن اضافه کرده بقوام آرند شربت یک اوقیه فائده اشربه حیر ما عند الاکثر در مزاج گرم مستعمل مصفرا میگردد مگر
شربت نیلوفر که مستثنی است و آب کثیر المقدار در شربتها تخفیف مانع استحاله آنهاست بنا بر استیلای مائیت بر صفرا
سموم که در شربتها جهت تبرید دماغ و تفریح قلب استعمال نمایند نفع تمام دارد در ادویه سر گذشت و بوئیدن خیار سبز
بریده عاجل النفع است و بوئیدن ترنج مصلح عفونت هوا است اضافه خیار شنبر و غیر آن که در شربتها جهت تلیین طبع
دوان استعمال کرده در مبحث امعا ذکر شد ضماد رطب که در حمیات جهت صلح یا جهت تبرید سینه و دل یا برای تطفیه
حرارت جگر بکار برند در مبحث سر و سینه و جگر گذشت و بدانند که در حمیات محرقه عمده ترین تدابیر تطلیه محل دل و جگر
است و احسن آنکه پارچه کتان یا دیبه عطر و باره ترکرده بر دل و جگر نهند و چون از حرارت بدن گرم شود بردارند
و دیگر بر نهند و خانه را انواع که ریاحین بیارایند و آب بپاشند و هوا سرد سازند و اگر مسکن بر آب باشد بهتر و الا ملتی را
علان بر آب کرده پیش او گذارند و هر چند حرارت فزون تر باشد بهر مقاومت وی استعمال مبردات
نیز بیشتر باید نمود اما هر گاه در شربتها حادثه خاصه در حمی وبائی سرپهلوها که شراسیف گویند و پوست
شکم ططبجیده شود و دست و پای سرد گردد و اندرون دم زدن سینه بر می فراید و خواب هیچ نیاید و مریض از
نوشتن بیخبر همیشه باید که بدن وی بجامه گرم بپوشند تا حرارت ظاهر تر کشد اما استنشاق هوا بارد و دایم
آب سرد خورده باشند تا حرارت باطن را تسکین داده باشد و تقویت اعضاء رئیسه کند و اگر مریض از پوشیدن متنفر باشد
نخوش نکند گاه گاه سینه وی از محل دل بکشایند و دیگر بدن پوشیده دارند تا هر دو غرض حاصل آید ضماد که
در حمیات غیر حاده هر گاه ماده در معده و نواحی آن باشد بر شراسیف یعنی سرپهلوها بر نهند خلط را نضج دهد و معده را
قوت دهد لادن سه درم بگیرند و در روغن سوسن و روغن گل که هر یک هفت درم باشد حل کنند گلسرخ نخود درم و
سنبل و مصطکی هر یک دو درم کوفته بیخته در لادن محلول آمیخته شده در خلط معده ضماد نمایند و اگر داخلی داشته هر یک دو
درم اضافه سازند بهتر عمل کند فودنجی جهت حمیات بلغمی و تب ربع نافع است در معده گذشت قرص فنجکشت
تب را نافع است و ورم سپرز را مفید و در مبحث جگر گذشت قرص افیونی که تب و برسام را نافع است

ف [illegible]

وجهت ادرار و رفع هذیان و تسکین عطش نافع و در بحث سرسام گذشت نسخه قرص خشخاش و قرص صندل ظاهراً که در تب
سوداوی برد **قرص سرطان** تب دق و سل را نافع است **قرص خشخاش** نسخه دیگر **قرص ذات الجنب**
و قرص بنفشه جهت تب سوداوی و این نسخ قرص در بحث سینه ذکر شد **قرص طباشیر ملین** جهت تبهای محرقه
و سرفه و خشونت سینه و تشنگی نافع است و طبع نرم میکند طباشیر چهار درم ترنجبین بیست درم مغز تخم خیارین مغز تخم
کدو و نشاسته صمغ عربی خشخاش کثیرا هر یک یکدرم شکوفه عناب اسپغول اقراص کنند و در نسخه مغز تخم خیارین
و کدو دو درم است شربتی یک مثقال **نوع دیگر** که جهت تبهای صفراوی و دموی و غثیان و تسکین عطش نافع است
طباشیر سپید گلسرخ هر یک یکدرم صندل سپید سوده مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز بهدانه رب السوس زرشک
صمغ عربی کثیرا هر یک دو درم ترنجبین سپید پنجاه و یکدرم لعاب اسپغول اقراص کنند شربتی یک مثقال تا دو درم
نوع دیگر که بهترین نسخهای طباشیر ملین است و جهت تبهای حاده و حصبه و آبله و تب دق و حرقة البول و تشنگی و التهاب
اخلاط و سعال و ذات الجنب نافع طباشیر تخم خرفه نشاسته هر یک یکدرم گلسرخ مغز تخم کدو مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین
کشنیز خشک هر یک سه درم گل بنفشه ترنجبین هر یک ده درم صندل سپید یکدرم کثیرا رب السوس [illegible] هر یک دو درم
زعفران نیم درم با شیره [illegible] اقراص بندند شربتی یک مثقال تا دو مثقال **نوع دیگر** که هم منافع با نسخه اول است طباشیر
چهار درم ترنجبین پانزده درم مغز تخم کدو نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم کثیرا خشخاش هر یک دو درم لعاب اسپغول اقراص
کنند **نوع دیگر** که [illegible] طباشیر [illegible] کثیرا زعفران هر یکدو درم بنفشه نشاسته هر یک سه درم گلسرخ
ترنجبین هر یک شش درم رب السوس یکدرم ترنجبین را با آب حل کنند و قرص نمایند [illegible]
و هرگاه حرارت قوی باشد زعفران [illegible] باید کرد البته بخلاف قرصی که کافور داشته باشد که در آنجا اگر چه حرارت مفرط بود
قدری زعفران باید بجهت اصلاح تبرید کافور [illegible] قلب اطبا در این [illegible] نموده اند تا تأثیر در تبرید قرص
کافور زعفران دار [illegible] آنست که زعفران ندارد **قرص طباشیر مسهل** که در بحث [illegible] ذکر یافت
و قرص طباشیر قابض متعدد از نسخه کتب [illegible] اسهال [illegible] و بعضی جهت [illegible] بعضی [illegible]
موصوف گشته چون قرص طباشیر کافوری و قرص طباشیر [illegible] و قرص طباشیر حامض [illegible] طباشیر [illegible]
نسخ قرص طباشیر معتدل در بحث اسهال ذکر شده **قرص کافور** جهت تبهای محرقه و دق و سل [illegible]
نافع است کافور ریاحی نیمدرم گلسرخ ترنجبین [illegible] هر یک ده درم مغز تخم خیار [illegible]

قرص طباشیر ملین [illegible]

تخم خرفه مقشر درم تخم کاسنی دو درم مغز تخم کدو چهار درم رب السوس یک درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته اقراص
بندند شربتی تا دو درم نوع دیگر که بسی عظیم است کافور یک درم تخم خرفه مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ
مقشر از هر یک سه درم گلسرخ رب السوس طباشیر یک درم تخم کاهو یک درم بلعاب اسپغول اقراص سازند شربتی
تا دو درم **نوع دیگر** که حمی حاده و یرقان را نافع است زرشک طباشیر گلسرخ از هر یک سه درم تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم کدو
تخم کاهو مغز تخم خیار صندل سپید از هر یک دو درم اقراص کنند وقت شربت دو درم [illegible] کافور همراه
آب انار [illegible] **نوع دیگر** که جهت حمیات حاره و علل جگر انفع است [illegible] کافور صندل سپید تخم خرفه تخم کاسنی
تخم کاهو مغز تخم کدو [illegible] گلسرخ پنج درم طباشیر ده درم بلعاب اسپغول اقراص سازند [illegible]
اضافه نمایند جهت تبرید جگر و تلطیف حرارت عجیب الاثر است **نوع دیگر** که جهت حمیات حاره و خفقان حار نافع است
کافور قیصوری نیم مثقال طباشیر گلسرخ صندل سپید مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم کاسنی تخم خرفه تخم کاهو [illegible] درم
نرم کوفته با آب تفاح اقراص سازند شربتی یک مثقال اگر جهت تقویت اعضاء رئیسه [illegible] یک مثقال [illegible]
[illegible] **قرص کافور لولوی** [illegible] **نوع دیگر** که [illegible]
[illegible] کافور یک مثقال طباشیر چهار درم گلسرخ [illegible]
مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم خرفه کثیرا صمغ عربی رب السوس [illegible] زعفران [illegible] درم [illegible]
[illegible] اقراص سازند شربتی یک مثقال **نوع دیگر** که جهت حمیات محرقه [illegible] و تشنگی [illegible]
[illegible] طباشیر [illegible] درم تخم خرفه [illegible]
صمغ عربی رب السوس [illegible] اقراص [illegible] شربتی یک مثقال **نوع دیگر** که جهت تب [illegible] محرقه و جمیع
تبهای حاده و یرقان نافع است و تشنگی [illegible] **قرص مبارک** کافور [illegible] گلسرخ [illegible]
مغز تخم خیارین [illegible] رب السوس [illegible] اقراص [illegible]
[illegible] **بقرص طباشیر کافوری** [illegible] **بقرص طباشیر قابض** [illegible]
[illegible]
[illegible] **فائده** در [illegible] حمیات [illegible]
[illegible]

متوقف نماید و تحلیل برده کند و قالوا و بدانند که تقادم قوت اکثر اقراص زیاده از شش ماه نیست الا بقای قوت
قرص کافور تا همان زمان است که رایحهٔ کافور نقصان نگرفته از اینجا است که اقراص کافور را در محل محفوظ
از هوا باید داشت تا کافور زود هوا نشود و هرگاه رایحهٔ او نماند و هنوز مدت شش ماه نگذشته باشد باید که حین استعمال
قدری کافور آمیخته بکار برند تا موثر آید و اگرچه در جمیع اقراص شرط است که در سایه خشک سازند و حفظ
می نمایند تا متکرج نشود لیکن در قرص کافور مراعات این شرط از همه ضرورتر است و استعمال اقراص کافور
در نسوان و صبیان و خصیان مجوز نیست مگر آنجا که حرارت مفرط باشد و ضرورت داعی گردد که آن زمان
از تحت منع خارج باشد لهذا شیخ در امراض حارهٔ مفرطهٔ اطفال رخصت بران داده و این در دلیل نیز تجویز
میکند خصوص در حق بعضی زنان که حرارت مزاج ایشان بمراتب فزون تر از حرارت مزاج مردان باشد
وکذا در صبیان و خصیان حار مزاج و الیق دریابید که در نسخها اسطر و زنی که برای کافور تحریر شده و باعتبار اکثر
از حبه آوزال و بعضی از حبه آنقدر کافور که در تمام نسخه می افتد در یک شربت داده میشود و این امور موقوف برای حذاق
ذی تجارب است هر واحد العبارت در زن نشاید قرص مبرد که قرص مروارید نیز گویند قائم مقام
قرص کافور است و جهت کسانی که از رایحهٔ کافور متنفر باشند موضوع شده و برای حمیات حاره و عطش شدید
نفع تمام دارد مروارید ناسفته طباشیر کثیرا رب السوس سفید هر یک دو مثقال صندلین نیلوفر گل سرخ خشک گل ارمنی
تخم حماض تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم کدو مغز تخم تربز هر یک سه مثقال خشخاش سفید چهار مثقال ادویه نرم کوفته
بآبی که اسپغول در آن منقوع باشد سرشته اقراص نمایند مربع دانه از اسپغول وقت حاجت در آب یا در شیره
دهند و نشاید که بسایند تا اسپغول مسحوق نشود و اگر لعاب اسپغول اقراص کنند نیز رواست قرص مروارید که جهت
تب دائمی و دق و اسهال بغایت نافع است مروارید ناسفته عصارهٔ لحیة التیس تخم بارتنگ هر یک سه درم
گل سرخ یک مثقال درم گل ارمنی چهار درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار تخم خرفه کهربا هر یک سه درم صندل سفید یک درم
اقراص کنند شربتی یکم مثقال ربع شربت خشخاش و در بعضی از حب با شیر دهند و در بعضی بوا در سرطان محرق
سیزده و در تب دق کافور یک درم زعفران نیم درم بضعاف سازند قرصی که جهت مدقوقین و مسلولین
استطباشیر گل ارمنی هر یک چهار درم گل سرخ شش درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار تخم خرفه هر یک سه درم
اقراص نمایند شربتی یک درم و نیم مع ده درم روغن و باید که روغن هر روز زیاده کنند تا نیم درم رسد

در حمیات

اگر سرفه باشد قدری صمغ عربی در اجزاء قرص بیفزایند و دیگر قرص‌ها مفید سل و دق در بحث سینه و تشنج
ایضاً در اسما بتفصیل ذکر شده فلیرجع الیه **قرص گل** جهت تبهای بلغمی و درد معده نافع گل سرخ شش درم
رب السوس عصارهٔ غافث هر یک چهار درم سنبل الطیب یک درم طباشیر دو درم کوفته بیخته اقراص کنند
نوع دیگر جهت حمیات بلغمی و اوجاع معده و تقلب نفس و سوء الهضم مفید گل سرخ ده درم سنبل الطیب یک درم مصطکی
رومی یک نیم درم شربتی سه درم **نوع دیگر** که شطر الغب و تبهای مرکب را نافع است و معده را قوت دهد گل سرخ
اصل السوس هر یک چهار درم طباشیر افسنتین سنبل الطیب هر یک دو درم ترنجبین سه درم بگلاب اقراص
بندند **نوع دیگر** که تپ مرکب را که صفرا و بلغم غالب باشد سود دارد گل سرخ ده درم اصل السوس پنج درم تخم
کاسنی مغز تخم خیار بادرنگ هر یک چهار درم سنبل سه درم اقراص بندند شربتی مثقالی **نوع دیگر** که جهت تپی که
صفرا و بلغم در آن برابر بود گل سرخ ده درم سنبل دو درم تخم کاسنی پنج درم مصطکی یک درم اقراص بندند شربتی
مثقال **نوع دیگر** که لطفاء حرارت و ازالهٔ حمیات کند و تشنگی نشاند و اصلاح معده گرم نماید و جمیع علل حادها
سود دارد و جهت صاحب تپ گرم که در ایام گرم محتاج مسهل باشد نیکو مسهلی است گل سرخ ده درم مغز تخم خیار
مغز تخم کدو هر یک پنج درم رب السوس دو درم سقمونیا مشوی یک مثقال کافور ربع درم نرم کوفته بعصارهٔ فرفخ
سرشته اقراص بندند هر قرصی مثقالی شربت یک قرص مع پنج دانگ شکر و در نسخه عوض فرفخ فرفخ یعنی
خرفه مرقوم شده **نوع دیگر** که جهت تپ بلغمی مفید است و دل را قوت دهد و سدها بگشاید گل سرخ گاوزبان
تخم کاسنی هر یک سه درم غافث مثقالی رب السوس یک درم ادویه نرم کوفته الا آنکه رب السوس در آن محلول بود
اقراص بندند شربتی یک مثقال **نوع دیگر** جهت حمیات مختلفه نافع است گل سرخ ده درم سنبل الطیب رب السوس هر یک
یک درم تخم کاسنی مغز تخم خیار هر یک دو درم نرم کوفته بجلاب اقراص بندند هر قرصی دو درم شربتی یک قرص **نوع دیگر** که حمیات بلغمیه را سود
دارد و چون تپ از چهار هفته تجاوز کند باید داد گل سرخ ده درم عصارهٔ غافث [illegible] درم عصارهٔ افسنتین سه درم مصطکی یک نیم درم سنبل
[illegible] انیسون هر واحد یک درم اقراص بندد هر قرصی سه درم شربتی یک قرص مع یک اوقیه مطبوخ اصل کبر
یک اوقیه سکنجبین و مطبوخ مذکور در حرف المیم همین بحث بیاید و یک نسخه قرص گل که حمیات بلغمیه و آنرا که مرکب از
صفرا و بلغم باشد نافع است در بحث جگر گذشت و اگر تپ و درد معده و یک نسخه دیگر که جهت نزف الدم و اسهال دوایی باشد
سود دهد در بحث اسهال ذکر شد **قرص صندل** مشروب که جهت حمیات حاده و عطش شدید و حرکت معده و ...

قرصی

گر تنز قوت اگر بز صفراوی بسته با تعیت صاحب استسقا را الا استسقاء کند و بر و بر و ظلمت جرب و عرق النسا صندل
سپید صندل زرد و صندل سرخ رب السوس تخم خرفه هر یک دو درم گشنیز طباشیر تخم سپید هر یک نیم درم تخم خیار بادرنگ
کاهو گشنیز سپید هر یک یک درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول کرده گلاب یا آب [illegible] برشته قرص سازند هر قرصی
درمی و در سایه خشک کنند شربتی یک قرص [illegible] با آب تمر هندی [illegible] نقوع
گر ترنجبین یا ترنجبین [illegible] [illegible] اگر [illegible] مقصود شود [illegible] شیر [illegible] آن [illegible]
اسهال صفراوی در نسخه قرص [illegible] یکدرم [illegible] بقدر [illegible] آب ترنجبین [illegible]
[illegible] نصف نسخه [illegible] برابر [illegible] نصف [illegible] گرم [illegible] قرص غافث
جهت حمیات [illegible] و ضعف جگر نافع است عصاره غافث [illegible] درم گلسرخ [illegible] سنبل طباشیر هر یک دو درم
مصطکی یکدرم [illegible] شربتی یک مثقال [illegible] نوع دیگر که جهت حمیات کهنه و سده جگر و یرقان نافع است عصاره
غافث [illegible] هر یک یکدرم تخم خرفه [illegible] درم طباشیر [illegible] رب السوس [illegible] کوفته بیخته با آب کاسنی [illegible]
کنند نوع دیگر که جهت [illegible] عصاره غافث [illegible] طباشیر ده درم سنبل الطیب [illegible]
گلسرخ [illegible] قرص [illegible] قرص [illegible] که [illegible] نافع است [illegible]
شیرین [illegible] تخم خیار [illegible] گلسرخ [illegible] رب السوس [illegible] هر یک [illegible] درم مصطکی [illegible]
سنبل یکدرم کوفته بیخته [illegible] شربتی یک مثقال نوع دیگر که [illegible]
[illegible] تخم خیار هر یک [illegible] رب السوس هر یک چهار درم [illegible] نوع دیگر
که [illegible] نافع است [illegible] صفرا [illegible] درم [illegible] یکدرم [illegible]
[illegible] آب گرم [illegible] نوع دیگر
که [illegible] تخم کاسنی [illegible] تخم خیار هر یک [illegible] رب السوس
هر یک چهار درم [illegible] یک مثقال [illegible] سنبل [illegible] درم [illegible]
نوع دیگر که [illegible] گل [illegible] درم [illegible] کاسنی [illegible] رب السوس هر یک
یکدرم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] نسخه [illegible] کامل [illegible] در نسخه [illegible]
[illegible] در یک نسخه [illegible] نسخه دیگر [illegible]

و در نسخهٔ دیگر از جهت حمیات مزمنهٔ بلغمیه مفید است و در بحث سعال گذشت **قرص زرشک** نسخها متعدد دارد الا اکثر
آن حمیات حاره و بارده که با ضعف جگر باشد مفید و نسخهٔ کبیر او در معده و باقی نسخها در جگر ذکر شده **قرص**
ریوند نسخها متنوع دارد و اکثر آن جهت حمیات کهنه از برای اصلاح فساد ... که سبب حمیات طویله میشود نافع است
و در بحث جگر همه گذشت **قرص افسنتین** جهت حمیات بلغمیه و بردی کبد و معده و سعال کهنه و طحال و عسر البول
نافع است افسنتین رومی تخم کرفس انیسون اسارون مقربا درم تلخ هر دو جز را بهم بکوفته و بآب کرفس سرشته
اقراص سازند هر قرصی درمی شربتی یکعدد و در نسخهٔ او در بحث معده و در نسخهٔ دیگر در بحث جگر گذشت مدن نیز
حمیات را مفید است **قرص انیسون** تب بلغمی را نافع است و در جگر گذشت **قرص عشرة الادویه**
تب ربع و درد جگر و عسر البول را نافع بود انیسون عصارهٔ غافث هر یک چهار درم اسارون سافج هندی افسنتین
تخم کرفس سنبل مقربا دو درم تلخ مصطگی هر یک یکدرم صبر دو درم کوفته بیخته بطبیخ افسنتین قرص ساخته شربتی
یکدرم با آب گرم **فائده** پوشیده نماند که در بعضی کتب تبی از تشرب ... حقیقیه قبل از مضی سبعه
علی الاطلاق در قید شده چنانچه در شفاء الاسقام و در کتب حمیات بلغمیه نوشته اند [illegible]
الحمیات العفنه حتی یبلغ المرض عشرین یوما لیکن میباید که این اطلاق مفید است بحمیاتی که انقضای آن قبل از
سه سابوع ممکن نباشد چنانچه از تعلیق غایت هویدا است پس محرقه و غب خالص و مطبقه ازین حکم مستثنی باشند
و قرص جنابتیر و قرص کافور و امثال آن که در چنین تبها مینویسند تشرب آنها هم در استعداد مجوزند باشد لیکن اگر
اینجا هم انکار نضج ماده کنند و سبب استفراغ دیدند حرج است کما یظهر من الذخیره و نیز آنکه در باب حمیات ذکر داده اند
از اقراص مسطور شده نه باعتبار است که صورت شخصیه و قرصیه اشتهی است بلکه باعتبار اجزا است که اکثر آنها مسهل و
قوی است یا مبرد شدید و استعمال چنین چیزها تا نضج در ماده راه نیابد و تنقیه کرده نشود نفع نمیدهد بلکه ضرر دارد و بر سخت
دیگر زان هر چه مرکب باشد نفع اجزا باشد ... تا صحت آید مسطور در این امور هر چند بر علما مستور
نیست لیکن جهت متعلمین بسطه دران مفید بود **کلکلانج قرنفلی** تبهای کهنه را سود دارد و در بحث جگر ذکر یافت
کمونی حمیات بلغمیه و سوداویه را نافع است و در بحث معده گذشت **لعوقها** که در تبها جهت سهولت کار آید و در بحث سینه ذکر
مخلخه که منع عفونت کند و صداع را نافع آید صندل سفید ساییده کشنیز خشک گلاب هر یک ... در حمیات و رشته گنند
دیرینه و در دماغ مشوش ها ذکر یافته **ماء الشکر** و **جلاب** نیز گویند و مشروبست که از شکر ... حسب المراد ...

از حرق تیز نه بند جلاب خام نباشد والا جلاب خواهند فقط مطلق اگر مطبوخ باشد و اختلاف در اکثر او حادث است
یا باید یا اعتدال بینها قیاس کنند که بنابر اختلاف اصناف شکر باشد در بیاض و حمرت و شدت حلاوت و قلت آن
یا بنابر اختلاف انواع گلاب باشد در مرارت و عفوصت و حموضت و تفاهت بالجمله اگر از شکر بغایت سپید و
لطیف ساخته شود و گلاب قند یا حامض و جز آن که غیر تخم بود کثیر المقدار در ان ممزوج باشد بحویکه کسر شدت حلاوت
او نماید بعید نیست که تبهای گرم را سود دهد و تبرید جگر و معده نماید خاصة که خام بود و برف سرد کرده بنوشند که درین صورت
نسبت حلاوت خفیفه بمشابه بطبیخ هندی بود در ترطیب بدن و کسر حدت حمی و دفع حرقت تشانه و تبرید و تقویت
معده و جگر لهذا صاحب ذخیره در بحث تب گفته آنجا که خشکی غلبه دارد رطوبت جلاب زیاده از ماء الشعیر باشد و دیگی
باید که عوض سکنجبین پرهیز اقتصار معده و در تبهای حاده اگر قوت قوی باشد و نشان آنکه اشتها رود و تخم خواهد بود
پیدا باشد خیار زجلاب چیزی نشاید داد و هرگاه صفرا غالب باشد و خوف استحاله او در معده بصفرا شود چندان
آب بوی آمیزند که طعمه آب را باشد تا بر صفرا بیفزاید و تشنگی بنشاند و چنین جلاب بهتر از آب خنک باشد زیرا که
زود در گذرد و ثقل نیارد انتهی کلامه و در تحفة المومنین ارقام شده که جلاب جهة تبهای حاره بابرف و جهة حبس
و آبله و تب دق و ورم احشا نافع است و بهر تقویت آلات نفس و تلیین طبع و انضاج مواد و ادرار بول و عرق و
قوت اعضا مفید و هر چند صاحب کتاب مسطور بیان اوصاف مطلقاً نموده لیکن واجب آنکه در حمیات
دادن و ام نفع مشروط بدان سازند که آب بسیار ممزوج باشد کما ذکر انفا و جلاب که از لعاب اسپغول و بید
مشک و گلاب سازند در تبرید و ترطیب و ازاله حمیات حاده انفع است و قد مر فی بحث الراس الثبا مار
در حمیات بارده سود دارد و در بحث برگذشت ماء الاصول که حمی بلغمیه را بعد ظهور نضج سود میدهد و
مدر بول است بیخ کرفس بیخ رازیانه بیخ اذخر پرسیاوشان انیسون هریک کفی تخم کرفس تخم رازیانه مصطگی هریک دو
درم اندر یکمن آب بپزند تا بنصف رسد هر صباح چهل درم بنوشند گرم و گلقند ده درم دران حل نموده ماء الاصول
که انضاج اخلاط حاده کنند پوست بیخ کاسنی نیکوفته پانزده درم تخم کاسنی نیکوفته پنج درم تخم کوث شش عناب بیست
دانه سپستان شانزده دانه همه را در چهار من آب بپزند تا یکمن بماند صاف کنند و جهاند رسته روز بنوشند مع سکنجبین آنچه
بر برف سرد کرده و مقدار سکنجبین سرد و ده درم تا بیست درم ماء الشعیر را بپارسی کشکاب گویند و اتفاق
اطبا است که از در تبهای گرم هیچ غذائی که داخت بهتر داشته باشد و بمنافع کثیر موصوف بود چون آن

... و تسکین حرارت و تنقیح اخلاط حاره و تستفرغ اخلاط محترقه رقیقه معده و اسهال النفوذ در
ولذید و معتدل الغذا و تسکین عطش و حدت خون و مولد دم صالح و جهت جگر حار و سل و دق و قرحه ریه او نیکو
و سعال حار یا بس نافع و با وجود این همه فضائل هیجان اخلاط فاسده نمیکند و در معده نفخ و ثقل نمی
آرد خاصه اگر جو جید باشد و از عمده فضائل وی آنست که قوت او و قوت یکسان است و تولید منفذ
ندارد بخلاف اغذیه دیگر مثلاً عدس که جرم او قابض است و آب او مسهل و پیدا است که هر چه قوتش
یکسان باشد بر مزاج سبک آید و تغیر از آن روی نماید و ایضاً با وجود لزوجت مخرجه است و بدان سبب
از رگها زود گذرنده و اخلاط را از رگها زداینده و دلیل بر جلا و غسل اوست که او را بیخ از جلا پاک کنند فضلات
جمع میکند و نمی آرد بخلاف آب گندم اگرچه از او بقوام کشکاب سیاه زند و لزوجت و نرمی و مشکی در قوام باشد
بر زداینده نمیزند و دیر باشد و از سببی در رگها آلودگی بسیار بماند و سفید مرغ نیمبرشت نیز اگرچه همین اثر
می دارد لیکن در فم معده دیر می ایستد و زود ایکی ندارد و بدین وجود از اغذیه مستعمل ماء الشعیر حمار آمده و لکن
بمعده و اصحاب امزجه بارده نفاخ است و مصلح آن گلقند و طریق طبخ وی آنست که شعیر جید پاک کرده مقشر
زنند و در آب شیرین صاف بآتش نرم پزند در ظرف پاکیزه و بهترین ظروف زنگ سنگین است یک حصه با یک ماکه بخته شود
آن آب صاف نوشند اگر تلطیف غذا مطلوب باشد و الا مع کشک کتاف دهند اگر تکثیر غذا مقصود بود و مانعی نباشد
مفصل گفته شود در مقدار آب حکما را اختلاف است بعضی گویند ده چند جو باید و نزد بعضی بیست چند شاید و مختار
همین است لیکن جمهور اطبا برانند که چهار ده چند باشد و نشان پخته شدن شعیر آنست که عند طبخ منتفخ و متفتق آن
سرخ رنگ بر آید و فربهی جو نیز علامت جودت است بر سبیل اکثری و در ذخیره نوشته که اگر کشکاب پخته
نه خوار شاید نه دوا اما شیخ نیز در قانون گفته دوا ما یکون له مدخل فی العلاج و مطبخ فی التغذیه که گانه
یده استوفی الطبخ و اجوده ما یکون الماء رقدر عشرین سکرجه و الشعیر سکرجه واحده و قد رجع الی قدر
من الحصین ... هرگاه تب بود تلطیف منظور حاجت باشد و تلیین شکم را و لیکن جوشیده مطلوب بود باید که
جو را مقشر نسازند و تخت در آب اندازند و بر آتش بگذارند چون آب گرم شود آب بدر کرده دور اندازند و آب دیگر
گرم باشد ریزند و مطبوخ سازند پس سرد کنند و سکر آمیخته دهند کذا قال السمرقندی نخته فی ... خواص الحبوب
تنبیه ماء الشعیر در معده جمع شود منفعت او بماند و سبب ضعف اگر در آن اکثر ... باو جمع ...

وجع اندر هضم و تصرف کردن اندران متحیر گردد خاصة طبیعت بیمار و اندر قوت مختلف اضطراب تولد کند
و بهترین چیزی با کشکاب دهند سکنجبین است بهر آنکه کشکاب را تباه کند و هموار قوام او باطل سازد و آن را
هضم نیابد و فتد از معده برون برود پس صواب آن باشد که چون کشکاب خواهند داد قبل از وی سکنجبین دهند
تا صفرا را لطیف کند و مستعد دفع نماید و معده را درست سازد و بعد از آن ماء الشعیر دهند تا معده بسبب نقاء آن را
نیک قبول کند و زود هضم گرداند خلطی که سکنجبین آن را لطیف کرده باشد بول و ماء الشعیر منقطع گردد و بارها تجارب
پاک شود و باشد که بادرار بول دفع مواد کند یا بعرق و اگر بعد از ماء الشعیر چون چهار ساعت بگذرد شربتی دیگر از سکنجبین
دهند تا هر چه از ماء الشعیر متحصل گردد تا منفع شده زود و نفوذ و مدد و قوت که از ماء الشعیر حاصل آمده
باشد منفذ رقیق سکنجبین بهترین ... ترکیب کشکاب چنانست که مانند اشربه رقیق دهند که ماده حاد بود و حاجت
نگهداشتن قوت نباشد و نیز یک بار تنها کشکاب نیز اگر نه باشد بسبب مشغول معده نشود و بهمگی منفرد بهضم ماده باشد
و اگر بچیزی حاجت آید بجلاب یا سکنجبین قناعت نمایند و آنجا که حاجت بنگاهداشتن قوت بود کشکاب غلیظ دهند
و در انحطاط کشکاب منع ثقل دهند با کشکاب باید داد و هر گاه در روی با ورم از اعراض صعب خالی باشد
بعوض کشکاب بر جلاب یا سکنجبین قناعت نمایند و هر گاه در حمی طبع اجابت نکرده باشد و ثقل در امعا مانده کشکاب
نشاید داد و کذا غذا و دیگر بهر آنکه چنانچه بگذرند با فتق امتلا زیادت شود و باد و بخار از ماده گردد و هم این سبب
در روی عظیم بود آنکه ورم در رودها متواتر شود و بسبب حرکت متواتر التهاب و ورم زود برم شود و خشکی و تشنگی تولد کند
پس در چنین حالت صواب آن باشد که نخست بحقنه نرم یا بادویه ملینه طبع بگشایند و بعد از آن غذا دهند و هر گاه ماء الشعیر
در معده ترش گردد آب بطیخ هندی باید داد و اگر حرارت شدید بود قدری یخ که در آن سرد کرده باشند یا مثل آن
نشده یا عسل صاف ممزوج نمایند و گفته‌اند بر مصلح نیست و هر گاه در معده محرور ماء الشعیر تلخی آرد ترنج یا خرفه مصلح
اوست **فائده** بدانکه از کلام بعضی اطبا معلوم شده که ماء الشعیر مصلح سکنجبین است و شیخ در حمیات گفته بود
که هر دو را با هم خلط کرده دهند و منع ذلک شیخ و جمیع اطبا با تفاق و هر دو بر نهی اجتماع هر دو در جمع
متناقض این دو کلام آن است که سکنجبین نفوذ شد و طبیعت جمع نمود و خلط از آنکه معنی عند اجتماع در معده است و اگر
در خارج مختلط ساخته باشند از نخست منع خارج باشد از اینجاست که ماء الشعیر بسبب حاجت جبر از آن آمیخته
شود تا آن ماء الشعیر مزاج نباشد چنانچه چیزی سرفه و درد سینه و عناب و سپستان

و انجیر و برسیاوشان با او مطبوخ سازند با سفل حلو و جهت اخراج بلغم لزج از تنقیه سدد و قرحه اعضا و نواینه
و جهت صداع حار و سرفه خشکی شش و جهت ذات الجنب و ذات الریه عناب و نیلوفر و سپستان و امثال آن
مطبوخ کنند و جهت غثیان آب ترهندی و حموضات دیگر بیامیزند ماء الشعیر مخصص قاعض
مشکل است و رسمی چنان سازند که جو را مقشر ساخته بریان نمایند بعده مطبوخ کنند
و اگر خشکی شش نیز آمیزند اعانت و تحفیف کنند و دریابند که نفع شعیر نسبت بمطبوخ او اسرع
و انحدار است از معده و جهت محرورین تا غفر و فده و تسکین عطش موثرتر لیکن مطبوخ در تغذیه افزون
تر است و در نفع اکثر وجه باشد که بنحو در تحفه المؤمنین در بحث شعیر مرقوم شده که کشک الشعیر
جو است صحت این قول از هیچ یکی کتب معلوم نشده بلکه آنچه مستفاد از قانون و ذخیره و حزر ان
میشود کشک مغسل جو است که مطبوخ شده و آب لطیف وی را ماء الکشک و ماء الشعیر نامند
ماء السویق جهت تب و عطش و اسهال صفراوی نافع است بست جو بگیرند و در آب و ... بریزند
تا غلیظ شود و چهل درم از آن مع طباشیر و صمغ عربی کهربا هر یکی درم یا زیاده باشد بنوشند
ماء القرع جهت بحارد موی صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاره و جهت تب دق و ترطیب مزاج
و رفع عطش از ادویه جلیل القدر است بگیرند کدو را که نرم و تازه باشد و تخم نو و پس آرد جو
خمیر کرده بران در گیرند و بالای او گل پاکیزه در پیچند پس در تنور معتدل بگذارند بر طابق یا بر خشت نهاده
تا نیک پخته شود پس از گل و خمیر بیرون آرند و زیر او سوراخ کنند و بدست بفشرند تا آب زلال فرو چکد
از نیم تا ده مثقال تا نود مثقال توان داد تنها یا با قند و رب انار و ترنجبین و شیر خشت و نیلوفر خیار شنبر
و گلقند آفتابی و سکنجبین و تمر هندی و جلاب دهند آن بر حسب اقتضای وقت و حال محتاج الیه بود و در شفاء الاسقام
نوشته است که ... جامه کار دبر ... مطبوخ سازند ... کسیج که ... خمیر کرده ... باشیر ...
ماء ... اکل فقط القثاء ... و تلطیف ... بر جو که ... علامت ... باید که ...
معتدل چون ... یک پخته ... خام ... سوخته ... و جهت التهاب ... بلاف ... یک ... گاه
در ... که صفرا غالب شده لازم است که ... رسانند ... تا قبل صفرا شود و ... محروره
بعارضه ... و ... ترکیب ساز ... جو ... زیر ... است

ماء الخیار بمنافع آب کدو متصف است و مع ذلک مسکن حدت صفرا نمی‌شود خاصه که خیار ترش باشد و آب خیار
رسیده زرد ترش بمقدار ده مثقال اگر بنوشند تنها یا با شکر یا با اشربه دیگر جهت اطفاء حرارت دم و صفرا نافع تمام دارد
جهت اسهال نمودن باد و دیگر طبیعت نعم الدوا است ماء الهندبا جهت تبهای دموی و صفراوی و تفتیح سده جگر و عروق
و تنقیه مسالک از اخلاط عفنه اعظم این اشیا است بگیرند برگ کاسنی سبز و بپارچه تمیز پاک کنند تا از گرد و غبار
پاک شود بی غسل بعده در صلایه بکوبند و آب بفشرند و بتخانی یا مروق نموده از چهل و پنج مثقال تا نیم رطل همراه
اشیا مناسبه حال بنوشند چنانچه اگر تفتیح سده جگر مطلوب باشد مع سکنجبین ساده یا بزوری بنوشند و جهت
تلیین مع ترنجبین و شیرخشت و جهت اسهال صفرا مع ... و جهت تطفیه مع شربت نیلوفر و شیره و جهت ورم جگر و یرقان
سدی مع فلوس خیار شنبر و بدانند که ترویق یعنی تصفیه آب کاسنی بر چهار وجه است یکی آنکه آب افشرده را دو
شب بگذارند تا اجزاء رقیقه از اجزاء غلیظه متمایز گردد پس رقیق آنرا صاف ساخته بکار برند دوم آنکه آب در ظرف
نهاده بر آتش خفیف گذارند و کف بردارند و چون آب زنگار مانند شیر بریده گردد فرود آرند و در کرباس سفت پالایند
و بکار برند سیوم آنکه بهمان وقت که بکوبند و بفشرند در پارچه سفت بپالایند چهارم آنکه در پارچه چینی یا از حریر یا ورق ...
صاف گردانند و هرگاه حرارت قوی باشد غیر مطبوخ بهتر است والا مطبوخ اولیتر و مطبوخ را ... گفته‌اند
جهت تب ربع صفراوی مجرب است و با سکنجبین جهت تبها کنند و تقویت معده و ازاله التهاب رطوبات نافع و هرگاه
با قندی را زیاده و تخم کشوث بجوشانند در تفتیح و اسهال قویتر باشد تنبیه بدانند که کاسنی تر مرکب از دو جوهر است
یکی ارضیه باردة دانیه مستقره دوم جوهر لطیف قلیل الحرارة که منبسط و منتشر است بر سطح ظاهری او و بسبب
او تفتیح سده میکند از اینجاست که اکثر اطبا شستن کاسنی ممنوع شده زیرا که غسل مزیل اجزاء مذکوره است لهذا
مغسول القوی است لیدر ریاح کثیره میکند و در یابند که کاسنی ... از تب و ورم محدب جگر باشد ضرر دارد و مصلح
مسلح اوست و شربت بنفشه ... آن بهتر از دو کاسنی بستانی به از صحرائی است هرگاه برگ کاسنی تازه بهم
نرسد پوست بیخ تازه او را ریزه کرده قدر بیست مثقال یا کمتر از عرق کاسنی و مانند آن جوشانیده با اشیا
مناسبه بنوشند که قائم مقام آب کاسنی تر است ماء الخلاف که بسمول ... است و جهت مواد بلغمی و صفراوی
و سوداوی و دموی و تفتیح سده و تقویت معده و آلات تنفس و مع ذلک ... بهتر از آب کاسنی و آب شاهتره است
مواد در کل حمیات مختلط است و هر فرد از آن نفعی دارد در برگ بیدی که نرم و تازه باشند بکوبند و آب بگیرند و بعد ...

ربّ یک مثقال تا سی مثقال او را با مثل آن شکر بنوشند ماء الشاهترج جهت حمیات وری با شربت عناب
و امثال آن و جهت تسهیل سوداوی و جرب با سکنجبین افتیمونی و جهت تفتیح سدد و تصفیهٔ خون با سکنجبین بزوری
و ماء الجبن جهت تسکین سوداء محترقه با ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر و گلقند و هر بار بنفشه بحسب تقاضای حکمت
باید داد شاهترهٔ تازه بکوبند و آب او صاف کرده بگیرند و با قدری پوست هلیلهٔ زرد جهت رفع ضرر سرکه بیاشامند
روز دیگر صاف او را لقدر سی مثقال تا شصت و هفت مثقال با ادویهٔ مذکوره بنوشند جهت امراض سوداوی اگر با مسهل
دهند قبل از آن بدو ساعت بدهند و آب شاهتره نوشند اگر خواهند اجزاء مسهله مثل هلیلجات و افتیمون و تربد و مازریون و
امثال آن شب در آب مذکور خیسانیده و صباح صاف نموده بنوشند ماء عنب الثعلب جهت حمیات حاره که از ورم جگر بوده
باشند و با یرقان بود نافع‌ترین چیزهاست و طریق ساختن او و ترتیب دادن او با اشیاء دیگر بیان و تعیین آنکه کدام از آنها
اذکر شده و آن ضیب است که عنب الثعلب سیاه نباشد که دی مجفف و مهلک است ماء البقول تپ دگری و جگر و یرقان
صفرا را نافع است و در بحث جگر گذشت ماء الجبن جهت حمیات سوداویه بغایت نفع دارد تنها دهند یا چیزی دیگر آن آمیخته و
ترتیب او در بحث سر گفته شد ماء الرمان جهت اطفاء حرارت و تقویت جگر اثر تمام دارد و اگر ربع الشمع بمثل آن خاصه
انار شیرین اسهال صفرا کند و شرب آب انار عقب طعام موجب انحدار غذا است اندر مزاج که صفرا غالب باشد
انار شیرین تنها نه بخورند که مستحیل بصفرا می گردد ماء البطیخ هندی جهت تپها اگر گرم نافع است و شکم می آرد و حرارت
جگر فرو می نشاند لیکن باید که در مزاج صفراوی استحاله بصفرا می کند پس لازم است که با محموضات دهند و تا یک هفته از تناول
بت نگذرد استعمال وی و دیگر فوائد که حلیه کنیز الانبت جائز نیست که نضج ماده است و با سکنجبین جهت تفتیح سدد داد و در یرقان
و یرقان و مواد متحرقه و اقات بر هضم جائز تر بدهی جهت مواد صفراوی و جرب و حکه با شیرخشت و امثال آن جهت تپهای
حادّه از خلط ردی الکیفیت که کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و مغیر شیرین و مرطب بدن و مضر
سپرز و معده باشد و مصلح او گلقند و عسل و قند و امثال آن و تر تربز چند شیرین تر بهتر و طریق گرفتن آب وی
آنست که بیک گاه و تر بنهند تا آنکه آب ازان جدا شود پس آن آب را صاف کرده بنوشند مطبوخ کلبهٔ
از زبیب منقی برگ ورق گل و تنبول و مصطکی و تخم بنگرانشاست بدین رفته پوست بیخ کبر بیخ کرفس بیخ رازیانه هر یک ده
درم تخم کرفس تخم رازیانه انیسون با تخواه تخم کشوث شکاعی بادآورد هر یک پنج درم جمله را در دو رطل آب جوش دهند تا
به نصف آید پس یک اوقیه از وی و یک اوقیه از سکنجبین بگیرند و با هم آمیزند و قرص گل بخورانند

وصفت و دین را نیز شاید مطبوخ آلو که لطیف و سهل است و در تب غب جهت نافع خرد زرد تبش گرم ازان او
برگاه و قوت ضعیف باشد و زبان گران بود و در تشنگی تیز باشد و تری چون حیلید سقمونیا منقود در شاید آلو آنچه مسهل بود
تمر هندی ده درم بر دو در آب حل کنند که خواهد شیر خشت صاف کنند و ده سپستان ده درم از آن خواهند بنوشند وقت
خواب چند، و در آن بادام کنند مطبوخ دیگر غب و جمیع انواع تب های گرم مفاصل را نافع است آلو بخارا سپستان
بر یکی چهل عدد عناب و دانه مویز منقی لسب دانه بیخ کاسنی گلسرخ ایرسا چینی هر یک مثقال شاهتره
پنج درم خشت تغلب ده درم همه را بجوشانند چنانچه رسم است و صاف کنند و تمر هندی و خشت ریغو پاک کرده پانزده درم
خیار شنبر مقشر شیر خشت ده درم ترنجبین ده ده درم در آن حل نمایند و صاف سازند و شربتی قدر ضرورت
مطبوخ که جهت ربع مجرب است که نار یقصر نزاج و عاقرقرحا تخم بادام فلفل کرسیده جوشانیده بنوشند مطبوخ
هلیله خفیف جهت ربع نافع است پوست هلیله کابلی ده درم تخم کشوث تخم کاسنی که بادام الرغاب
بر یکی لسب عدد و پوست بیخ رازیانه ده درم شاهتره مقشر بیز چنانچه رسم است صاف کنند پس فلوس خیار شنبر و ترنجبین
از هر یک پانزده درم بیامیزند صاف کرده بنوشند مطبوخ افسنتین جهت تپهای کهنه و گشاده رگ ده و بازشان
بول سود ده است افسنتین رومی رازیانه انیسون بادرون تخم کرفس بیخ اذخر جبه برابر حب غافث بگیرند و بجوشانند
و صاف کرده بنوشند معجون قباد الملک جهت تپهای کهنه نافع است و در بحث سینه گذشت مع بیان اگر شاید
از این معجون بخورد و استعمال نکنند معجون عرونه که مسمی است انقرودیا جهت تپهای کهنه و تب بلغمی سود و اسهال و در حرف
الفار بحث معده گذشت معجون سفرط جهت تب ربع و تپهای بلغمی نفع دارد و در بحث بروز گذشت معجون
گرمی با یرقان را نفع دارد و در بحث جگر گذشت معجون لغزری مزیل غب غیر خالصه و شطر الغب است و مسهل
صفرا و بلغم منقی باد و اغبر بن پانزده درم تخم ترطم محمود ده بر یکی دو درم قند سپید لسب پنج درم زعفران
یک درم بطریق معلوم بسرشند شربتی یک مثقال با عرق کاین دوا ملوکانه است متناول او بایج گرفت و در گاه
جهت اسهال بنه دستعمل و تکرار حشاج بود انقد بار که جمیع اخلاط کنده بما انقدر ایام مملکت العله بار ده شود و این قاعده
در جمیع معاجین مسهله و غیر آن هر جه مسهل است مسهل را مگر آنکه حاجت داعی بر تعجیل و باما جمیل باشد معجون مسهل
منقول باز شد کرده جهت غب مجرب است و معجون خیار شنبر و معجون مشمش نیز نافع و در بحث معاگذشت
معجون سریع از مجربات علاء الدین محمد چون سورت تب قبل از تب بساعت مقدار ده گرد و تا ... دل

نمایند البته در سه نوبت قطع کند و سمی است بشربت **لولو** چند علت در سه وقت نقل تخم خرفه سرطان مصطکی یک یک
سه درم افیون نیم دانگ فلفل هر یک یکدرم عسل برابر بسرشند تجویز روبع **ربع** منقول از زکریا رازی که تریاق گفته گرفته
از سه چهار نوبت احتیاج نمی افتد و قدر شربت سه ستوره مجرب بکار برده است تریاق که جهت انتقال نافع است زعفران قسط مر
هر یک چهار درم سلیخه هر یک دو درم و چند سنبل هر یک هفت درم قسط سه درم و سنبل بستانند تخم **دیگر** کوبیده عسل دارد
در وقت استعمال قدر شربت سه ستوره مجرب است اسارون کندر مرکی جندبیدستر سنبل بوزیدان تخم کرفس بالسویه
بعسل بکار برند مثل مجرب باید شربت **مفرحات** در حمیات جهت تقویت اعضا رئیسه مفید اند بحسب مزاج در سه آن
در بحث سر در بحث قلب ذکر شده خصوص مفرحی که از تالیف شیخ است بهتر است تا تعیین نفع تمام دارد در طب
گذشت **مربا هلیله** و **مربا آمله** جهت تلیین طبع در حمیات مناسب است از شیر که در استعمال هلیله بانده باشد در حمیات بلغمیه
و مخصوص بهلیله غیر مربا است چه علت نمی یبوست است و در مربا بنابر ترتیب یبوست مذکور نمانده و قند نیز
خام اصلاح بموده و بسیاری ممنوع نباشد **مربا زنجبیل** تنها خرمی را که دارد در **مربا سیب** و **انار** حرارت
دفع کند و تشنگی نشاند **مربا قمر هندی** صفرا دفع کند در تب گرم زائل کند و محرور مزاج را نفعه بود **مربا آلو**
و سیب جهت در دو اکثر مربیات تو از انجا سابق گذشت در ترتیب انقی مشهور **نقوع آلو** آلو بسیار عناب هر یک بیست عدد
سپستان سی عدد مویز منقی خرما هندی هر یک بیست درم کشنیز برگ سنا هر یک هفت درم گل بنفشه تخم خرفه تخم کشوث هر یک
چهار درم تخم بادیان سنا شیره خیسوران هر یک ده درم پوست هلیله زرد پانزده درم جلاب از روی جوشی سکنجبین عدد
شیره شب از رنگ بر کنند و بر روز آفتاب شب در جای گرم بنهند پس شیره از روی ... چهل درم یا پانزده با تخم
شسته بنوشند **نقوع هلیله** تب بلغمی را نافع است و تلیین طبع دهد صفرا بشکند پوست هلیله زرد بست درم
... خیسانند تکلیف بازدار بالند و صاف نمایند در تخمین بیست درم و در ان حل کنند ...
گرم ... عالی بود ... خالص ... حسین آنکه ... استعمال هلیله نشاید ... اگر عرض تخمین کنند
... خالص گفته ... گرم ... تخمین ... و اگر چاره ... بنشینند
نقوع فواکه و **نقوع حلو** و **نقوع حامض** و **نقوع مشمش** و **نقوع شیرین** جهت ... در بحث
طواطلات **سوسمه** **مقوییه دماغ** و **ناقعه سرسام** در بحث سر گذشت **یاقوتها**
در حمیات ... در مفردات ... و صبر ... آن در بحث سر و قلب مذکور شده

علاج تپهائی که بدور خمس و سدس فصاعدا نوبت کنند یا مختلط باشند یعنی مخلوط النوائب
باشند و دانند که بعضی قدمای خمس یا فوق آنرا انکار دارند و حق آنست که انکار نشاید زیرا که شیخ علی گیلانی ایش
دارد و مشهور آنکه اطبا رسیده این درویش خمس عشر نیز دیده ام تا چند ماه متشخص بعد با زده روز به نظر رسید که هر دو
یازدهم بلا تفاوت نوبت میگردد و بدون احتمال اتفاق که دست آویز منکرین است بالجمله اگر مثل تنقیح صحیح و بلیغ
در ابتدا اکول باشند تدبیرش تدبیر بلغمی است و اگر اخلاط مختلف باشند تدبیرش مثل تدبیر ربع است و حمیات مختلطه
اگر سبب او ورم کلیه باشد تدبیرش تدبیر ورم کلیه است اگر سبب او انتقال خلط بماده باشد بحسب ماده غالب گاهی تنقیه و
گاهی تلطیف باید کرد تا ماده محترق نشود و مودی بربع نگردد علاج تپهای ممتزج از حر و برد و این سه گونه است
یکی آنکه در باطن حرارت محسوس شود و در ظاهر برودت این را لیفوریا گویند و بیشتر از بلغم افتد و این تب گاهی باشد که
بلغم در قعر تن عفن شود و بسبب تسدید مسام یا جمع حرارت عفونتی بباطن یا بسببی دیگر بخار او بظاهر نگراید پس
باطن گرم و ظاهر سرد نماید و باشد که از صفرا هم بر آید بنا بر اجتماع او در باطن عروق و عدم انبعاث بخاری
بظاهر دوم آنکه باطن سرد بود و ظاهر گرم و این را انقیالوس گویند و چنان باشد که بلغم زجاجی کثیر المقدار در باطن
جمع آید چون وی اید اقسام است سردی او در باطن مدرک شود بخاری که از وی تصاعد کند بظاهر گرم
دارد سیوم آنکه حرارت و برودت هر دو محسوس گردد بظاهر و باطن و تدبیر هر واحد حسب ماده مخفی نیست و علاج آن
با سایر اصناف حمیات در طب الاکبر گفته ایم فلیرجع ثمه علاج نافض و لرزه بحث که احداث سخونت کند
و تب نیارد بلکه لرزه صرف بسبیل دور همی افتد و تدبیرش مثل مالیخولیای بلغمی است و استعمال ملطفات و محللات
پس اگر دیر گشد قبل از نوبت دواء المسک قدر نیم درم بشراب دهند تا عرق آید و بعد از آن جلاب عرق آرند و
شراب صرف بیخ و قلیل فلفل بسیار نافض است باب ششم در ادویه اورام و بثور و جروح و قروح و جرب
و قوبا و برص و بهق و آثار کلف و جذام و احتراق جلد و امثال آن از ظاهر تن تعلق دارد و از قرحه بود یا نه و متعلق بموی
باشد یا نه تدبیر تسکین و تحلیل و معالجه امراض اظافر و تدبیر عرق نیز درین باب ذکر یابد و بیان ادویه این علل
در حرف دال ستوفی مذکور شده ملطف دواء الطیر الفل ماهان منقول از قرابادین نجیب الدین جهت بهق و برص
نافع است و سیاهی موی نگاه دارد و امراض بلغمی زائل کند خاصه که بعد تنقیه مستعمل شود و
بلیله کابلی نیم کوفته ده درم پوست بلیله زرد منقی افتیمون بزر کتان متقشر هر یک ده درم ترید سفید یا زرد ده درم

اسطوخودوس بسفایج هریک هفت درم غاریقون پنج درم کندر سعد قسط زنجبیل مرو فا هریک سه درم شیطرج
مصطگی انیسون قرنفل جاشا هریک دو درم فلفل دار فلفل نارمشک چار درم کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی
سه درم اگر بر سبیل دوام خورند وجهت اسهال حب ساج زیاده توان داد صاحب تحفه چنین نوشته بلیله آمله هریک
مثقال برنگ مقشر سادج هریک پنج مثقال غاریقون کندر مصطگی انیسون قرنفل هیل جوزبوا هریک
شیطرج سعد زنجبیل قسط هریک ل بسفایج اسطوخودوس هریک یک ل فلفل نارمشک هریک جائی شربتی
سه درم تا چار درم و در بعضی کتب نسخه مذکور چنین مسطور است پوست بلیله کابلی لب درم پوست بلیله
آمله مقشر هریک ده درم برنگ کابلی مقشر پانزده درم شیطرج سعد زنجبیل هریک ل سادج هندی نه درم
اسطوخودوس بسفایج هریک هفت م غاریقون شش م قسط سه م مصطگی کندر انیسون قرنفل خیرا
هریک دو درم فلفل دار فلفل نارمشک هریک چار م کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی از سه درم تا چار
درم **اطریفل** که صاحب عرق مدنی را نفع دارد و مسهل رقایق باد و این علت است و هرکه دوام و پیاپی
این بخورد از وی سالم ماند و ماده این مرض پاک شود پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر تربد موصوف زنجبیل
قلیل جمله برابر کوفته بیخته و بروغن بادام چرب کرده بعسل سرشته شربتی سه درم و در قرابادین گفته با همچند
فانیذ سرشته و تقیید نموده همین بروغن بادام تر کرده و انداطریفل که با دشنام را نافع است و باید که بعد فصد قیفال
و حجامت سافین النقره و فصد عرق جبهه دارنیه بکار برند بلیله زرد دوازده درم بلیله سیاه هفت درم بلیله
هریک پنجده درم سنای شاهتره هریک شش درم گلسرخ گل بنفشه تخم کاسنی هریک دو درم کوفته بیخته بروغن
گل چرب ساخته با مویز منقی مدقوق سرشته شربتی قدر حاجت **اطریفل شاهتره** جهت حکه و جرب و سعفه نافع است
و دیگر ازالی کند پوست بلیله آمله منقی هریک لب درم پوست بلیله زرد چهل درم پوست بلیله کابلی سی درم
سنای ده درم گلسرخ شش درم شاهتره پنجاه درم کوفته بیخته با مویز مدقوق سرشته و بعضی این نسخه را چنین نوشته
بلیله زرد چهل درم بلیله کابلی شاهتره هریک سی درم بلیله سیاه آمله سنا هریک ده درم ریوند چینی چوب گندم بعضی کاسنی
بسفایج ده درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده با کشمش مدقوق سرشته شربتی از دو درم تا چار درم
اطریفل شاهتره مسهل بلیله زرد بلیله کابلی آمله تربد موصوف هریک ده درم مصطگی انیسون زبان هریک
شاهتره بسبایه درم کشنیز خشک گلسرخ بنفشه هریک درم عسل بقدر حاجت روغن بادام

شربتی دو مثقال **اطریفل عدسی** جهت خنازیر نافع است هلیله سیاه و [illegible] ده درم هلیله زرد هر یک [illegible]
افتیمون ده درم بسفایج اسطوخودوس عدد خشک کرده در گردن گوسفند مهیا شده هر یک پنجدرم سنای چهار درم
غاریقون زرنباد و شیطرج زرنشاد هر یک سه درم افتیمون تربد سنبل قرنفل کبری جنطیانا اذخر و مصطکی هر یک
دو درم کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی پنجدرم و در نسخه هلیله و آمله و تربد هر یک پنجدرم و بسفایج و اسطوخودوس
و سنا هر یک هفت درم است و قرنفل و شیطرج و دیگر همه مثل سابق **اطریفل** که بهق و بهقین را نافع است هلیله کابلی هلیله
آمله برگ سنا هر یک ده درم زرد و تربت درم و بیخ دو درم مصطکی سه درم افسنتین پنجدرم [illegible]
کفاف **اطریفل افتیمونی** جذام و جمیع علل سوداوی را نفع عظیم دارد و سیاهی که [illegible]
پوست هلیله کابلی پوست هلیله آمله مقشر هر یک ده درم سنای تربد [illegible] افتیمون هر یک پنجدرم شیطرج هندی
سه درم بسفایج فستقی یکدرم افتیمون نمک هندی هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی از یک مثقال تا چهار
مثقال **اطریفل کبیر** که جهت بهق و برص نافع است و **اطریفل صغیر** جهت تصفیه لون مفید و این هر دو در بحث
سرگذشت و **اطریفل کبیر** که سمین بدن کند تحقیق لون نماید در بحث [illegible] مانع آید در بحث
ذکر شد **انوشدارو** آن را [illegible] کند در عرق [illegible] ساز و همه [illegible] بود در بحث گذشت **اقرد یا**
سیاهی بصری را [illegible] کند و مشایخ را نفع دارد هلیله سیاه پوست هلیله آمله مقشر هر یک [illegible]
[illegible] چهار درم [illegible] شیر [illegible] عسل [illegible] هر یک شش درم [illegible] قرنفل [illegible]
دوازده درم قند سفید صد درم قند را با آب گرم [illegible] کوفته بیخته و عسل [illegible]
بعد شش ماه استعمال نمایند و دیگر [illegible] اقرد یا در [illegible] ذکر شد **ایارج لوغاذیا** برص بهق [illegible]
و دوار [illegible] نافع است [illegible] صرع و مالیخولیا و فالج [illegible]
و شقیقه و دوار و [illegible] کلبی [illegible] النفس [illegible]
و حیض بگشاید و مسهل [illegible] مبارک است [illegible]
خربق سیاه [illegible]
[illegible]
[illegible]

کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی چهار مثقال با گرم عسل بیمار نشناسند اتریفل ایارج ارکاغانیس [illegible]
است جهت جرب و قوبا و کلف و نمش و بهق و تقشر پوست و داء الثعلب و داء الحیه جهت درد معده و شکم و رحم و در اطلیه سپید قرا [illegible]
اندر جلیج کرنب و جهت عرق النسا اندر طبیخ قنطوریون خاصه اگر چه در تیرانسم عصابه فشار بجای آن نیکو کنند و جهت عرق
سنگ برابر صبح یکدرم سرطان نهری سود دارد و جهت بیماریها عصبی سود دارد و از ابتدای نزول الماء و تنگی نفس و از
آب و از مفید است تخم حنظل ده درم فرسیون اسطوخودوس خربق سیاه کماد ریوس فلفل سیاه هر یک بیست درم بصل الفار
زرفیون جند بیدستر زعفران جعلیا نافطراسالیون اشق جاوشیر هر یک پانزده درم جبه جیدار چینی سکبینج ز [illegible] از خربوا
زراوند مدحرج هر یکی ده درم سقمونیا ده درم کوفته بیخته در سه چند آن عسل کفک گرفته سرشته شربتی چهار مثقال ایارج جالینوس
داء الحیه و داء الثعلب و شیهای بدن و مراقبات است و در جمیع منافع از ایارج لوغاذیا بهتر است و بخشی [illegible] کثرت خشکی
مانع کثرت عرق و قمل نش بوست و با قسام اعیا مفید و دیگر منافع کثیر دارد و نسخه در سابه سبز ذکر شد یا ایارج
بیلیشی مشهور است و جهت ابرص سود دارد خاصه جذام مقدم و جذام متقدم محرم نافع است و در مقام [illegible] سیاه
شیطرج هندی هر یک ده درم دار فلفل نخود درم بسبایه سپید ده درم کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده بعسل سرشته شربتی
یکمثقال تا دو درم بطبیخ تنقیه بدن و جهت آنکه عشق در خوردن آن چه پیشتر دارد و چون هم بند بخمر آن [illegible]
خوف مضرت نباشد زیرا که در هر مسک [illegible] بیشتر است که قاتل [illegible] ادویه [illegible]
منافع بیشی مقدور است بل بیشی دارد و هلیله بلیله آمله شیطرج نانخواه هر یک [illegible] درم جوز بوا [illegible] فلفل دار فلفل
کندش عصاره افسنتین هر یک هشت مثقال زنجبیل سپید چهار مثقال کوفته بیخته بعسل معجون سازند شربتی یکمثقال کوفته
مصفی [illegible] تا برگذشت تریاق فاروق جذام [illegible] نافع [illegible]
[illegible] و اصحاب الماء الاصفر [illegible] ذکر یافته تریاق اندروماخس [illegible] جذام [illegible]
[illegible] جوارش جالینوس [illegible] نافع است [illegible] منافع بسیار دارد [illegible]
جهت جرب و قوبا نافع است [illegible] ذکر شد حبیکه داء الثعلب نافع است [illegible] ایارج فیقرا [illegible]
[illegible] درم حبیکه داء الثعلب [illegible] باشد نافع است [illegible]
حبیکه داء الثعلب [illegible] مثقال تخم حنظل سقمونیا [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] حب خبرزک [illegible]

غاریقون دو درم و نیم شحم حنظل یکدرم و نیم انزروت چار درم تربد موصوف هفت درم
دو درم سقمونیا یکمثقال کوفته بیخته بآب گندنا حب سازند شربتی هر روز یکدرم **حب اصلی** همین خاصیت دارد
سنبل بلیله حب بلسان اسارون عود بلسان مصطگی دارچینی زعفران هر یک دو درم صبر سقوطری ... درم
اسطوخودوس شحم حنظل هر یک پنجدرم تربد موصوف هفت درم نمک هندی دو درم سقمونیا چار درم
حبی که بهق و برص و صلع و دیگر امراض بلغمی و سوداوی نافع ست ایارج فیقرا پنجدرم افتیمون ... درم لاجورد مغسول
هفت درم سقمونیا شحم حنظل خربق سیاه هر یک ... درم سنبل افتیمون هر یک یکدرم کوفته بیخته بآب کرفس حب سازند
شربتی دو درم و نیم **دیگر** که بهق و برص را نافع ست ایارج فیقرا یکمثقال لاجورد مغسول سنبل افتیمون شحم حنظل
سقمونیا هر یک دانگی کوفته بیخته بآب کرفس حب سازند **دیگر** که جهت بهق نفع دارد تربد یکدرم و دانگی و نیم ایارج فیقرا
غاریقون افتیمون هر یک چار دانگ بلیله سیاه شبیطرج عصاره افسنتین هر یک ... و دانگ سقمونیا ... نخود مقل
افتیمون هر یک دانگی بآب حب سازند **حب فرفیون** برص را نافع ست **و حب الشفا** جهت ... معتدل
هر دو در بحث سر گذشت **حب شاهتره** جرب و قوبا و سعفه را نافع ست بلیله سیاه و پوست بلیله زرد هر یک پنجدرم
صبر سقوطری هفت درم سقمونیا دو درم و نیم کوفته بیخته بآب شاهتره حب بندند اگر با شاهتره سرشته در سایه خشک کنند
و تا چهار کرت همچنین عمل آرند پس حب بندند قوی تر باشد شربتی دو درم **حب بلیله** جرب و حکه را نافع ست پوست بلیله
زرد صبر سقوطری هر یک یکدرم سقمونیا گلسرخ هر یک دانگی کوفته بیخته با هم حب سازند یکشربت **حب قوقایا**
داء الثعلب را نافع ست و در بحث سر گذشت **حب سیماب** مسهل مجرب ست آتشک و جذام و قروح فرنگی ...
مغز بادام برگ حنا هر یک ... درم مقل کثیرا صمغ عربی ... ریوند چینی تربد سفید هر یک پنجدرم غاریقون ...
زعفران مصطگی هر یک دو درم کافور ... عود مشوی هر یک درمی باید که سیماب را با آب لیمو و حنا کشته اجزا
کوفته بیخته بهم آمیخته بآب لیمو سرشته و حبها سازند برابر نخودی شربت یکدانگ **حقنه** که بدن فربه کند بگیرند کله بز
و پاک کنند پس نرم بکوبند و بعده بیارند الیه یعنی دنبه نیم رطل و شیر دو رطل و گندم و نخود و برنج هر یک ربع رطل
و همه را با آب کثیر المقدار بپزند تا که مهرا گردد پس ازین طبیخ پنج اوقیه بگیرند ... آب ... ممزوج آید
و غلبه آب را باشد و روغن جوز یا لوز یک اوقیه آمیزند و شب بعد ... حقنه کنند و اغذیه ... معتدل
و نخواهد و پنج شب یا زیاده عمل آرند **خضاب** که موی را سیاه کند ... بگیرند و بزیت ... چرب کنند

در ظرف آهنی بریان نمایند تا از دمستعمل شود پس گیرند روغن بنج و شب و کتیرا هر یک پنج درم نمک اندرانی
ده درم همه را بسیار باریک بسایند تا چون سرمه شود با گرم بسرشند و چهار ساعت بمالند بعده بسر و ریش بمالند بگرم شستشو
کنند پس از آن این خضاب نهند و برگ ها بر آن نهاده و بربندند و شش ساعت نگهدارند بعده بآب
گرم بشویند و در نسخه روغن بنج و شب و کتیرا هر یک یازده درم و نمک اندرانی هفت درم هست دیگر که موی
را سیاه کند مرداسنگ آهک گل ملتانی هر سه مساوی گیرند و با آب باریک بسایند بر موی طلا نمایند و برگ
بید یا انجیر بر آن بندند و پنج شش گهری بهمین نهاده بگیاس زیاده بر این گذارند که خوف حلق شود از دیر
باب گرم بشویند و روغن بمالند و بدانند که آهک آب ندیده باشد قوی الاثر است لیکن هیچ آب رسد خوف
ستردن کمتر و این دوا معمول و مجرب است دیگر که موی را سیاه کند و بهترین نسخها است باعتبار آنکه بمجرد مالیدن
بجائیکه بر بندند عمل میکند و حاجت بدیر بستن ندارد در دو گهری اثر میکند و رنگش طاوسی نمیباشد و جلد را
سیاه نمیکند مجرب است از زوجار حصه سنگ رسخ دو حصه نوشادر یکحصه شب یمانی نیم حصه بازو را در خاکستر گرم کرده
نخود در آن بریان میکنند اندازند تا سوخته سیاه شود هر دو را جدا جدا باریک بسایند و وزن نمایند پس یکجا
کرده در ظرف آهنی نهند و ملح آملا آمیخته بدسته آهنی صلابه کنند تا خوب بایند گردد پس موی را بآب آمله بشویند
دوا بمالند در یکجا ر موی و حاجت بستن ندارد و بعد دو گهری بآب آمله بشویند و باید که در اتخت دوا
بجوشانند پس آب او داخل دوا سازند و از شستن موی بکار برند که عمل جلد قوی تر میباشد دیگر که موی را سیاه
کند و سمه چهل درم حنا پنجدرم کوفته بیخته بروغن گل چرب سازند و با آب گرم بسرشند و شب بمالند و صباح بآب گرم
بشویند دیگر موی را سیاه کند مرداسنج آهک آب نارسیده هر دو برابر بگیرند و تنش چندان که دو آب آید خرد در
آفتاب نهند سه روز هر روز چند بار حرکت بدهند پس صاف سازند و صوف سپید در آن اندازند اگر سیاه شود
فهو المراد والا مرداسنگ و آهک ششم حصه آب بعضی دیگر اندازند و در آفتاب گذارند تا که صوف از رنگ
زرد و بعد از آنکه آب مذکور مستعد شود قدری حنا بسایند و بآب مذکور بسرشند و بر نهند تا موی را سیاه کند و بعد جهت
دیر نگاه موی رنگ آن آب مصنوع تنها کافیست بعد سه چهار روز صوف در آن تر کرده بر یکجا بمالند خضاب که
را سرخ کند و اشقر سازد و درم پنجدرم زرنیخ ده درم ملح دباغت یعنی شوره و ... خرخشک کرده بریان نموده
... درم هر دو را جدا جدا کوفته بیخته و وزن کرده یکجا نمایند پس بگیرند خاکستر چوب انگور ... بر آن ... بنهند موی را

باب خاکستر کرده گوز گوفت شود نیز و عقب آن دوا مرقوم در باب مسطور گذشته خضاب کنند و مکرر نمایند تا رنگ [illegible] حاصل [illegible]
که موی را سیاه کنند زرق الخطاطیف که آن خشک باشد تخم ترب تخم کسوس خشک نقاع الکر خشک از هر یک برابر [illegible] و خل خمر
سرشته ضماد نمایند بعد از آنکه کبریت بخور کرده باشند موی را و پس از شش چهار ساعت ضماد را دور کنند و لیکن موی را
تا به شصت و دو سه ساعت فصل داده باز بخور کنند کبریت را و اعاده ضماد نمایند و همچنان تکرار عمل سازند تا که سیاهی
در موی پدید آید پس روغن یاسمین دائم بر موی کنند **خضاب** که چون استعمال میکنند موی سپید شدن [illegible]
رسیده شده را سیاه [illegible] مازو حلیله سنبل کشنیز خشک سادان پوست جوز رطب خشک کرده سوخته شقایق
النعمان خبث الحدید شب یمانی همه را باریک بسایند و بشراب عفص بسرشند و اقراص بندند و خشک کنند و یکی
از آن بگیرند و در طبیخ آس آمله حل کرده طلا نمایند و در برابر [illegible] بار قاید بحفظ الشعر رسیده تا [illegible]
خضاب [illegible] و غیرها نیز باید [illegible] و الوجه در حرف الطا ذکر شود **دوا دیگر** درم [illegible]
روغن گل و خل الخمر و گلاب و سار الآتش از هر یک بقدری که خواهند و با هم مخلوط سازند و در ظرفی بران آهن [illegible] بر ورم
نهند و بر بالای [illegible] سنگ [illegible] که از وسط ورم بستن آغاز کنند و در پیچا قدری [illegible] بند پس [illegible]
بسته نموده [illegible] **دیگر** که درم [illegible] حنظلی را [illegible] منفرق سازند و چوب گرم [illegible] بر خاکستری [illegible]
و کشیب بگذارند پس آب [illegible] صاف [illegible] سرکه [illegible] بر ان ترکرده بر ورم نهند و ببندند **دیگر** که [illegible]
شدید را [illegible] و هر رنگ در [illegible] بعضو [illegible] مانند [illegible] برگ [illegible] برگ آس [illegible] تطلیه
بگل ارمنی و سرکه [illegible] **دیگر** که [illegible] سود [illegible] زعفران
سعد گل ارمنی [illegible] سازند وقت [illegible] **دیگر** که ورم [illegible] بهار
[illegible] پشت پای [illegible] چشم [illegible] زعفران [illegible] گل ارمنی طلا
نمایند **دیگر** [illegible] گلاب [illegible] سرکه [illegible] بمالند
دیگر که [illegible] سعد گل ارمنی [illegible] باب خاکستر [illegible] نهند
[illegible] **دیگر** [illegible]
یاسمین ضماد کنند **دیگر** [illegible]
باید عرق [illegible] ضماد [illegible] غسل کنند

و اگر سنبل را با آب دهان تر کرده بر دمل بندند نافع و مانع تزید وی است منضج تربیت دیگر جهت نضج دمل
خمیر ترش ده درم و قیه تخم مرو کوفته [illegible] یعنی [illegible] روغن گاو هر یک یک اوقیه نصف [illegible] یعنی شیر انجیر
سه اوقیه حلبه تخم کتان هر یک یک درم همه را در شیر بپزند و بر نهند دیگر مویز منقی تخم کتان انجیر خردل نرم کوفته ضماد
کند ماء العسل نیز [illegible] منضج تربیت دیگر جهت نضج دمل [illegible] پاک کرده بکوبند و نمک [illegible] بپزند و بر نهند
صبح و شام دیگر که در انضاج سریع الاثر است انجیر [illegible] تنها کوبیده بر نهند و اگر قدری خردل را اندک
روغن [illegible] اضافه نمایند نضاجت قوی باشد دیگر منضج دمل آرد گندم یا نان گندم خشک کرده
باشند با آب [illegible] بپزند [illegible] معتدل و بر نهند و اگر صبر [illegible] موم و بعضی روغنها گرم اضافه
نمایند قوی تر باشد دیگر که همین عمل کند تخم کتان تخم مرو باریک ساخته با خمیر ترش آمیزند [illegible] سرگین کبوتر قدری
بر نهند دیگر منضج و محلل اورام [illegible] اسپغول گل خطمی بابونه تخم کتان تخم [illegible] با سرکه کوفته [illegible]
[illegible] بر نهند [illegible] جهت اورام اعضاء [illegible] دیگر [illegible] جهت دمل [illegible] سازد و
[illegible] مثقال [illegible] نیم مثقال [illegible] گرم [illegible] بر نهند دیگر [illegible]
[illegible] سرگین [illegible] یک [illegible] بر نهند
دیگر که همین کار کند [illegible] ساز [illegible] کرده بر نهند دیگر جهت نضاج
خراج [illegible] تخم کتان [illegible] یعنی [illegible] شیر [illegible] ضماد کنند
دیگر جمیع اورام حاره [illegible] جمع کرده [illegible]
[illegible] بالسویه با آب [illegible] ضماد کنند دیگر که جهت اورام حاره [illegible] کنج [illegible] اعضا [illegible]
است [illegible] بکوبند [illegible] آب [illegible] سنبل [illegible] نمایند [illegible] روغن گل [illegible]
ضماد کرده استعمال نمایند دیگر که در [illegible] جمع کنند تخم [illegible] شیر [illegible] بکوبند [illegible] تخم [illegible]
[illegible] و قدری زعفران [illegible] روغن گل [illegible] ضماد کنند دیگر [illegible]
تا تیر [illegible] دیگر [illegible] اسفید [illegible] گل [illegible] کنند
[illegible] یعنی [illegible] گوشت [illegible] استعمال [illegible] که خوف آن [illegible] کرده
با اعضاء [illegible] شود دیگر [illegible] کنند [illegible] اعضا را [illegible] نماید [illegible] سبز شود [illegible] سیاه گردد

اردجو یا پست اولبر گرده آب کشنیز سبز بر زیر نهند و اگر وجع شدید باشد و ساکن نشود از روغن گل و شمع قیروطی
سازند و در گرمها همچنین سرد و در سرما نیم گرم برنهند دیگر جهة ورم و صلابات حاره لعاب نافع است پوست انار
مستی مطبوخ در سرکه و ساق وحی العالم بالسویه گل ارمنی آب کشنیز هر یک نصف یکی کافور قدری بروغن گل
ضماد کنند دیگر جهة ورم حار مذکور اردجو صندل سپید بالسویه کوفته بیخته بآب کاسنی و روغن گل و سرکه زرده
آمیزند تا هموار شود و بر نهند دیگر جهة حساده مذکور در ورم مثانه در ستر خار ریختنا مصطکی ربع رطل مغز ساق
گاو موم سپید روغن گل هر یک سی درم پیه خوک دوازده درم پیه را در روغن بگدازند مصطکی را یک لخته حل
باهم آمیزند دیگر جهة ورم صلب که عقب ورم گرم افتد مقل ازرق مقل یهود و اشق هر یک پنج درم فرفیون
سه درم پیه بط ده درم مقل و اشق را در آب گرم حل کنند و با دیگر ادویه آمیزند تا چون مرهم شود دیگر جهة ورم صلب
خواه از انصباب سوداء بود خواه از تولد ماده در عضو متورم اشق مقل بازرد بالسویه در بادان سحق کنند
مع قدری پیه بط یا ماکیان در روغن بان یا روغن سوسن تا چون مرهم شود دیگر جهة کسر حاد به ورم سرطانی خواه متقرح
باشد یا شرف بر تقرح بود سپیده اسرب توتیا شسته بالسویه بروغن گل و آب خرفه و آب عنب الثعلب و لعاب
تخم خطمی و آب کدو یا آب خیار هر کدام که حاضر باشد آمیزند و برنهند دیگر جهة ورم سرطان متقرح و جرب و حکه و آثار
حاره و بثور مزمنه و منع تزید آنها مرتب را بآب کاسنی بسایند تا غلیظ شود و بروغن گل یا روغن بادام بالسویه ضماد
نمایند و اگر با آب کشنیز و آب بارتنگ بسایند نفع تمام دارد دیگر که در تلیین اورام صلبه و تحلیل صلابات نافع است خوب
الاثر پیه بط یا پیه ماکیان مغز ساق گاو موم زرد هر یک برابر روغن بگدازند و بر عضو نهند یکشبانروز و قبل وضع دوا
باید که بر عضو نطول کنند بطبیخ خطمی یا با آب صرف نیم گرم و تصفیه مکرر نمایند و هرگاه سخت تحلیل لازم دارند و هرگاه ارتفاع
و سستی در ورم پیدا آید محللات بر نهند دیگر جهة تعقد کنجه تخم کتان هر یک یک جزو حلبه نصف جزو نرم کوفته با ایه
پیه دنبه آمیخته بر نهند تا نرم شود دیگر که تلیین ورم صلب کند حلبه تخم کتان بیخ خطمی از این هر سه لعاب گرفته و با پیه بط
آمیزند و بر نهند دیگر که تعقد عصب را نرم کند مقل ازرق نیکو فته در آب گرم تر کنند و بیخ خطمی پخته و مقل کوفته بیخته
عصب بر شته ضماد نمایند دیگر که ورم صلب بارد که سرطانی نباشد سود دارد مقل یمنی سرزرد و اشق بالسویه گیرند و در
بادان بکوبند مع روغن سوسن یا روغن بان تا که نرم و متخلل گردد و بعده لعاب حلبه و لعاب تخم کتان مثل آن ضماد
کنند دیگر بکوبند تا مستوی شود پس انجیر علک نیک بکوبند و با دو سه بالقه ضم کنند و بر صلابت نهند هرجا که باشد و بعد از

که در مراهم مرهم منفجر که قائم مقام ضماد است در بسط مع دیگر مراهم که بعد انفجار ورم بکار توان بست ذکر آنها
و ضماد قلوس که بجمیع اورام نافع است در حرف الضاد بیاید مع شیء زائد واکثر ضمده اورام در جمیع المفاصل
گذشت قاعده قال الشیخ والنبل بکثرة خروج الدمامیل تحلیله منها الاسهال وتنحیف الجلد بالحمام المستعمل
دائما والریاضة دوائی که جهت خنازیر و جمیع اورام بطئی التحلیل سود دارد بیخ سوسن آسمانجونی باریک ساخته با مرهم
داخلیون سرشته ضماد نمایند دیگر جهت خنازیر پشک بز کهنه بعسل و سرکه بسایند تا نیک مختلط شود ضماد نمایند
تا نضج یابد دیگر جهت خنازیر تخم ترب بکوبند مع مغز بادام تلخ و ضماد نمایند دیگر جهت خنازیر و امثال آن سرگین گاو خشک
کرده و خطمی هر دو را باریک ساخته و بهم آمیخته ضماد نمایند دیگر جهت خنازیر و حیره تخم حلبه تخم کتان تخم ترب
را بجا کنند و ضماد نمایند دیگر که خنازیر را تحلیل کند کشنیز سه درم نانخواه دو درم صبر یک درم باریک ساخته با آب کشنیز
تازه ضماد نمایند دیگر جهت خنازیر حاره مرصاف بگیرند و خفیف دو جزو با آب کشنیز تر ضماد نمایند دیگر جهت خنازیر که
با حرارت باشد و جهت سلعه بغایت مؤثر است قند ده درم حلتیت اشق هر یک پنج درم جاوشیر فرفیون
هر یک هفت درم مقل ازرق چهار درم سکبینج سه درم همه را در سرکه حل کنند و با آب کشنیز ضماد نمایند و بعد
سه روز تازه سازند مرهم سورنجان و مرهم زنجفر بغایت مؤثر است و مرهم داخلیون جهت تحلیل خنازیر
و جمیع اورام صلبه و بطئی النضج و تلیین صلابات مجرب است و در مرهم باید و بداند که کشنیز تر در تحلیل خنازیر
اثر تام دارد ولیکن آب او با چیزی کثیف چون سویق شعیر و مانند آن مختلط نشود تا تاثیر نکند کذا قال الشیخ
دیگر اورام صلب چون خنازیر و سلعه و امثال آن را نرد سرطان تازه زنده بکوبند و ضماد نمایند و بعد سه روز برتازه
برگ تاتوره سیاه و نمک تلخ مناصفه بکوبند و ضماد نمایند از صبح تا شام و از شام تا صبح در سه روز نتیجه میکند
بعده با دویه منضجه منفجر سازند دیگر که خنازیر را سود دهد و طلاق بتم غلیظ کند و شیخ گفته که این دوا از بسی مجرب است مرهم
نیز به تحلیل شکر بالسویه ضمیمه نموده سازند شربتی دو درم دوائی که جهت حکه و جرب و سعفه نافع است و این دوا از قسم مانند تسهیل
شیء با تم جرب العافیة پوست هلیله زرد شش درم سنا مکی شاهتره هر یک دو درم افسنتین یک درم و نیم کوفته بیخته با کشمش ده درم
هر تی مقابل یا سیه زر دوائی که جرب مزمن را بیخ مستاصل کند صبر یک مثقال هر روز بخورند تا ده روز پانزده روز ترک
کنند باز سه روز بخورند و همین طور بعمل آرند مجرب است دیگر که جرب و سعفه را نفع تمام دارد سفال تو دو جزو نمک یک جزو
بیلاد دیگر جهت جرب و حکه مجرب است طبیخ برگ عناب نیم رطل با قدری شکر بنوشند تا بجزوند دیگر که جهت جرب و حکه مفید است

مع پوست ریزه کرده بجوشانند تا مضمحل گردد پس بکوبند تا دانه و پوست یکسان شود و در حمام استعمال نمایند
دیگر که از زیاده سودا و صفرا باشد و با حدت بود و بکبیر شد مغز تخم کدو و مغز تخم [illegible] دانه با شیر دختران سائیده طلا نمایند
دیگر که جرب رطب را نافع است و جرب یابس را گشنیز اقلیمیا رفضه گوگرد سپید برگ دفلی کندش قلی مرداسنگ بالسویه
گرفته بیخته با قدری سرکه و روغن گل طلا نمایند و شب همچنان بگذارند و صباح بحمام روند و سرکه با اشنان [illegible]
هر دو را بالند بعده با بگرم غسل کنند و عقب آن آب سرد بر بدن ریزند پس روغن گل مالند و باز از آب سرد غسل نمایند
و بیرون آیند دیگر جهت جرب رطب کندش نفطی مرداسنگ هریک ده درم نمک هندی [illegible] درم با سرکه و روغن گل
در حمام طلا کنند دیگر جهت جرب رطب مغز بادام تلخ سنا مکی مرداسنگ هریک سه درم بکوبند و در سرکه و روغن
گل مالند دیگر جهت جرب رطب زرچوبه برابر مومی مرقسطا کندش هریک یکدرم سپیده [illegible] بر روغن گل ترکرده
در حمام بمالند [illegible] و ساعت بگذارند پس بوبری آب گرم بشویند دیگر جهت جرب رطب گوگرد زرد
یکمثقال سپیده درد و مثقال روغن گل ده مثقال [illegible] گوگرد صلایه کرده آمیزند و شب بمالند
و صباح در حمام بشویند دیگر جهت جرب رطب سیماب کشته [illegible] درم کندش دو درم [illegible] طریق [illegible] روغن گل
سه روز طلا نمایند دیگر جهت جرب رطب [illegible] سیماب کشته [illegible] خردل [illegible] گرد [illegible]
و [illegible] سازند و طلا نمایند دیگر جهت جرب یابس [illegible] تخم [illegible] هریک [illegible]
[illegible] سیماب کشته هریک دو درم [illegible] درم [illegible] در حمام طلا کنند و یکساعت بگذارند [illegible]
[illegible] تخم [illegible] زیبق بالسویه [illegible] بسایند [illegible] در حمام طلا نمایند [illegible] دیگر
[illegible] جرب [illegible] مجرب است و بضماد اسنانی سنا مکی [illegible] سنگ سپیده قلعی بالسویه [illegible] روغن گل
در روغن بنفشه بپزند دیگر جهت جرب [illegible] سیماب مغز بادام تلخ هریک [illegible]
پانزده درم هر شب طلا نمایند تا یکهفته دیگر جهت جرب یابس [illegible] مجربات [illegible]
ده درم [illegible] در ظرف سفالی [illegible] آتش [illegible] در [illegible]
شود و بعده [illegible] هرگاه مثل غبار گردد [illegible] استعمال نمایند [illegible] سائیده طلا نمایند [illegible]
دیگر جهت جرب یابس سیماب کشته [illegible] اقلیمیا [illegible] بالسویه گرفته [illegible] در روغن گل طلا کنند دیگر [illegible]
یا یابس نافع است [illegible] مرداسنگ [illegible] بالسویه [illegible] طلا کنند دیگر

جهة جرب نظیر ندارد هرگونه که باشد گوگرد و حنا هر یک یک مثقال سنگ آب جهة شیطرج هر یک نیم مثقال [illegible] بست مثقال بطریق معهود بیکدیگر ممزوج سازند و شب طلا کنند صباح در حمام بسبوس [illegible] بآب گرم غسل کنند **دیگر** جهة جرب حلبه تخم حنظل بحور بسانند در آب مطبوخ بروبان مانند **دیگر** جهة جرب عدس مقشر [illegible] سرخ تخم اندرون [illegible] کوفته در آب [illegible] طلا نمایند **دیگر** جهة حکه تخم سقاع تخم خشخاش کوفته [illegible] در حمام مالند و بسرکه و سبوس [illegible] بآب گرم غسل کنند **دیگر** جهة حکه با سرکه و روغن گل [illegible] باهم جمع کنند [illegible] مثل آنکه مجرب است **ادویه حکه گوش و مقعد و رحم و فرج** در محل هر یک از آن ذکر شده **دیگر** جهة سعفه که در سر صبیان و نسوان [illegible] نافع است زرچوبه حنا پوست انار [illegible] بسرکه یا روغن گل [illegible] طلا نمایند **دیگر** جهة سعفه [illegible] که در ایران [illegible] زرچوبه [illegible] سنگ [illegible] بسرکه و روغن گل طلا نمایند **دیگر** که سعفه [illegible] چند نوبت بمالند **دیگر** که سعفه [illegible] حاصل کند [illegible] کافور [illegible] سفید در روغن بنفشه یا دو درم هر یک [illegible] طلا کنند [illegible] با آب گرم بشویند و **سعفه حمرا** که در [illegible] آید [illegible] **دیگر** جهة سعفه که بر روی اطفال باشد سپیده [illegible] کشنیز [illegible] دو درم [illegible] درم با در روغن یکجا [illegible] و باقی ادویه کوفته بیخته با آن [illegible] طلا کنند **دیگر** [illegible] گل [illegible] پوست انار هر یک [illegible] درم [illegible] طلا نمایند **دیگر** که جهة سعفه [illegible] هر یک چهار درم [illegible] طلا کنند **دیگر** [illegible] روغن [illegible] بمالند سپیده برگ [illegible] هر یک [illegible] کوفته بیخته با آن ممزوج سازند و طلا کنند **قرص سعفه** در [illegible] **دیگر** **ضماد سعفه** در [illegible] **دیگر** [illegible] نافع است [illegible] **معجون** [illegible] هر یک [illegible] نصف [illegible] روغن [illegible] نسخه دیگر از معجون [illegible] نسخه [illegible] تلخ [illegible]

یعنی ربطا مرزبین طوحت و شوره نباشد پس همراه دهها آنها برند و شلغم پاک سازند بعد و آب نشوید دانا
دیگ کنند و نمک سبت و قدری از خولنجان در آن آمیزند و آب قدر حاجت و اندکی زیت بران ریزند و بپزند تا
مهرا شود پس از ین شمه با قدری مجدوم دانوشانند و پاره از گوشت مذکور بخورانند پس اگر بردی صدر روی
بنیقا دخواهاده الا دیگر نوشانند و بخورانند تا صدر و سقوط عارض شود و انتفاخ در تن لاحق گردد و بدانند
که مرض نیک گردید بعده روز بیهوش و فاقد العقل بماند تا همی بترسند پس او از هر جا که گوشت نرم دارد خواهد
کنند خوف نکنند که گوشت فاسد دور شده گوشت صحیح خواهد برآمد باذن الله تعالی و مشی و مذرجلی و تریاق
فاروق و ثناذریطوس جذام را سود دارد و در اوائل این باب گذشت دیگر جهت جذام نظرون قشر فربیون
کبریت زرد برگ انجیر بالسویه کوبیده بسرکه آمیخته بر بدن اطلا نمایند و دالی که جهت قلع برص مجرب است کلیجه
را بی شکم او دنگیا فنه پاک کنند پس بشاهتره و ترا خشک و ران پر کنند و دو زبند شکم او را بسیخ زند کرده
انگشت کباب سازند تا پخته شود بعده شاهتره را بیرون برآرند و بسایند بر برص کمال گذارند که در روز و در شب
باذن الله تعالی قلع میکند برص را دیگر جهت برص اطفال را نافع است زرنیخ سرخ شب یمانی گوگرد سرب
یکجا زرنیخ رومی زنگار زیت را در عسل و سرکه بگدازند و ادویه کوفته بخته در آن سرشته بمالند دیگر برص را
زرنیخ سرخ سفیداب سپیده بالسویه بشیر تازه طلا کنند دیگر جهت بهق و برص نوره کندش شیطرج خردل تخم ترب و زیتون
تخم حنظل خربق سیاه خربق سپید مویزج سقمونیا بلبلاب تخم زنقالیق دو جزو کوفته در سرکه حیسانیده و کشانند و زرد
دیگر طلا کنند دیگر جهت بهق اسود و ابیض را نافع است گل شقاق سقمونیا شیطرج تخم ترب خردل هم آن بالسویه کوفته
بیخته در سرکه خیسانیده و کشانند و بعد از آن که در حمام کیسه بران مالیده باشند طلا کنند و مدار بر عسل به کرده تا سرکه
مالیده باشد کمال آرد دیگر جهت بهق ابیض شیطرج نوره تخم ترب کندش خردل بسایند بسرکه تیز و طلا کنند در آفتاب
دیگر جهت بهق ابیض اطریفل صغیر دو درم ترنجبین پنج قیراط هر یک یک درم تخم حنظل ربع درم این دوا که گفته شد است در
هر هفته یکبار بخورند و در ایام دیگر اطریفل کبیر را دست کنند و تبدیل تخفیف ملازم باشند دیگر جهت بهق اسود تخم ترب
دو درم کندش قسط هر یک دو درم بسرکه تند طلا نمایند و درین علت جهت تنقیه سودا و فصد و اسهال
با افتیمون بر سبیل تکرار و مهات واجب دانند و دائم ترطیب کوشند دیگر جهت برص شیطرج کبابه
مویزج بطورن الراعی بالسویه بطبیخ نوره طلا کنند بعد از آن که موضع را بغسل یا به تفصل حجامت بجیلی کرده باشند

عنوان ... بهق و برص و ... ۱۲ ... ۱۲

خواند و لک کرده باشند دیگر جهة برص بالخاصیت نفع دارد دیگر باید خون از سیاه و رگ النند دیگر که من
حیث التفریح سود ده عسل بلا در طلا نمایند تا آنجا را متقرح کند و گوشت متغیر شده را بخورد پس بعلاج قرح
نوشته تا پوست نیک پیدا آید و اگر محجون بلا در تدریج بخورند قلع برص و بهق کند دیگر جهة بهق بعجب الاثر
است کبریت یکجز و مستر گردکان روغن تازه بلی گلک هر یک ده جز بعد از ترکیب یکشب بگذارند و در حمام
بعد از کیسه مالیدن موضع بجا از دیا اشنا و مانند در سه نوبت تبیا ق و جمیع آثار کند دیگر که جهة بهق و جمیع آثار مجرب
است صدف را بکوبند در آب بگذارند تا حل شود و نیم تیخ ترنج و خردل سپید که محرق بالخاصیت است هر یک نیمه
درم تخم ترب نیم درم متعرب مستر نادام تلخ مقشر حصیر بابیه هر یک یکدرم جمله با هم آمیز دو بر زنند دیگر که جهة بهق
و برص موافق ترین مسهلها است پوست بلیله کابلی آمله مقشر هر واحد یک اوقیه تربد سه اوقیه قند سپید نصف رطل
قند را در آب بقوام آرند و ادویه بدان معجون سازند شربتی از سه درم تا پنج درم تا بحمیدة قال شیخ فرموده که نزد
من بهتر آنست که زنجبیل تر یک اوقیه بیفزایند و این دروایش بزد در ساخته و زنجبیل را نفع یافته و الی
هندی که نفع برص و بهق بسیار زده از صبر یا قسط تلخ شلیخ تبدی زرنیخ سرخ فلفل زنگار بالسویة در خطر
سرکه کنند و بعد از یکهفته بمالند و در آفتاب بنشینند و بدستور طلا کردن نوشادر با روغن گل یا روغن تخم مرغ
زائل میکند و ادویه صالحه جهة جلد که در برص و بهق بکار برند جهة تستر حال در حرف الصاد المصیغه صبغ ذکر
یدوانیکه بیاض را در موضع محی پدید آید زائل کند و اگر بعد فرع محجات استعمال نمایند نفع ابیاض المنحل شود و مرد
بیش طلا کنند دیگر قوه الصبغ بسرکه طلا کنند دیگر قوه شیطرج با آب القلم بسایند و طلا فرمایند دیگر که رنگ را
سرخ کنند زردفاریاس ده درم زعفران سه درم قند سپید برابر همه ده درم شربتی دو درم هر روز بخورند و مدام
ال بخود در آب او و تناول انجیر و انار شیرین و شراب احمر غلیظ و گوشت و استحمام دائم با آب شیرین از جمله
لون آنست و تناول سفیدی نمک و حلتیت بالخاصیت محمر لون است و تناول بدستور و ادویه موضعیه منوره و مسیده
مصفره در حرف العین المعجمه منقط غمزه و غسول بیاید و مسوده لون در اطلیه و دوائیکه کلف و نمش و برش
و خیلان و آثار جروح و قروح و وشم بیست دو شم را سود دارد گر سنه سرگین کبوتر هر یک یکدرم پوست تخم مرغ المقل که بهندی
گوینداور و انبی زرد طویل نشاره عاج روغن جوز هر یک دو درم ایرسا قسط تلخ شاخ گوزن سوخته هر یک درم مستر بادام تلخ
کوفته و با یک ساختن بسرکه طلا نمایند دیگر جهة کلف تخم ترب تخم جرجیر طلا نمایند زردک عصفر یعنی آب زرد عصفر

و بجوشانند تا که غلیظ شود پس قسط و دارچینی باریک ساخته در آن آمیزند و طلا نمایند دیگر بگیرند خردل نمک انگبین بکوبند
و نخست کلف را با نگرم تنطیل کنند یا تکمید نمایند بعده این دوا بر نهند و چون سوزش و حراق آید بردارند و با نگرم تکمید
نمایند و باز اعاده کنند زیرا که بیان میکنند و احتیاط دارند که قرحه نبارد دیگر حب المحلب منقا بادام مقشر تخم خربزه ترب
از ریق بالسویه بهم آمیزند و طلا نمایند بر کلف دیگر حب المحلب منقا بادام مقشر بسرکه بسایند و طلا نمایند دیگر مرکبا
تخم ترب تخم جرجیر قسط منقا بادام تلخ بوره قلقطار مقل بالسویه بگیرند و مقل را با آب صعتر حل کنند و ادویه را بدان سرشته
و طلا نمایند دیگر انزروت باریک ساخته زنبق وکاو شیرشته طلا نمایند دیگر پوست تخم مرغ اشنان آب خربزه
برورده آرد جو تیغ نی عدس آرد باقلا نوفل گلفند یا مامیران چینی بالسویه آب ترب سوده کلف طلا کنند دیگر
سیماب دو درم بگیرند و در کف دست نهاده لعاب دهن ناشتا ریخته با انگشتان دست دو درم بمالند تا متلاشی شود
و منقل گردد پس بیارند منقا بادام شیرین مقشر یکی درم بکوبند تا چرب بهم شود بعده سیماب منقل در آن آمیزند
و باز نیک بهم آمیزند و مرهم نمایند بقدری روغن آب حل کرده وقت شب برچهره کلف طلا نمایند تا چند روز ازین بخور
بریان است دیگر کندر سپید کلف مجرب است زیبق دو درم منقا بادام تلخ مقشر سه درم سیماب را با حرارت انعقول
کنند بعده تخم خربزه نرم بکوبند و جمله باهم آمیزند و طلا نمایند تا یک هفته نشویند و طلا را هر ساعت تازه همی کنند چون
بعد یکهفته روی را بخوانند بشست کلف تحلیل یابد دیگر جند بیدستر منقا بادام تلخ بوره و زرنیخ قرن ترب کوفته
و بلعاب حلبه آمیخته بر روی جبه طلا کنند بعده تکمید با نگرم نمایند بعد خروج از حمام دیگر جند بیدستر ترمس مقشر تلخ
تخم کرنب بکوبند و بشیر انجیر آمیزند و طلا نمایند دیگر صابون صاف کنند چون نرم گردد بشویند بعد روغن
بادام بمالند و باز اعاده نمایند دیگر اشق بسرکه بسایند و طلا نمایند دیگر مقل ازرق بکوبند
بلعاب حلبه در او آن امثل شود و طلا نمایند دیگر جند کلف اشق آرد ترمس دو درم تخم ترب تخم جرجیر قسط منقا
بادام تلخ بورق فلفل بر یکی دو درم اشق یک درم نیم اشق را حل کنند بسرکه با خرد و ادویه کوفته بیخته با آن سرشته
و بنا دق سازند وقت حاجت بسایند با سنه تمکین آب صعتر شب ضماد نمایند صباح تخم خربزه بو سنبرس
در هفته بشویند و قبل از وضع دوا بایدکه با نگرم تکمید امثل کنند بعد با اسفنج آب گرم نمایند تا که نرم و سرخ شود
و رنگ برود با حمام روند بعده استعمال فرمایند درین فایده دارد جمیع ادویه مرشیه بعد کلف سفید فرو ترشاند
دو رنگ کثیره در نور کتاب حبوبی ... [illegible] ... تخم خربزه حب ابان

[illegible]

قسط کوفته بیخته بلعاب حلبه و تخم کتان سرشته شب طلا کنند و صباح در حمام بشویند دیگر جهت داء الحیه و داء الثعلب هم
تخم جرجیر مرد اسنگ هریک دو درم و نیم مثقال نوره قسط شیرین هریک دو درم با سرکه بسایند و طلا نمایند طلا از عسل طلا رو
را باید که تحت بحمام روند و با سرکه پوست خربزه و بنفشه و سوسن تخم و نیم کوفته چرب نمایند تا بهم شده شیر بیره را به قلیه نمایند
و صفیان میکنند تا زایل شود و در استخوان کهنه تنها آب بسایند در روزی دو سه بار طلا کردن نیز کافیست و کیفیت را فرمودیم
میباید دیگر کرنار و قروح زایل بسازند و سنگ بسیس مع روغن گل طلا کنند دیگر تخم بجز سبیل الرسم مانند پر کاه
بران بچسبانند و اگر نباشد تخم کا کوفته با سرکه بر نهند و اگر خربزه مع خرما بکوبند و بر نهند همین عمل کنند و همچنین
اگر در عضوی خون مرده باشد بسبب ضربه یا سقطه تحلیل کند زرنیخ زرد جز فلفل هر یک یکجز کنند و تخم حوی کوفته بیخته بنشاسته
سازند و عسل حتی با سکنجبین تر حل کرده طلا نمایند دیگر نانخواه دیگر جهت دیگر آب کرنب طلا نمایند با کرنب کوفته
ضماد نمایند و آب ترب ماء سعد و تر فوادی مرکب تر گاب کرنب ابهت دیگر زرنیخ زرد تنها با آب کشنیز
طلا کنند خون مرده که بازد تر بر پوست و دیگر قلع و تخم کتیرا زرنیخ موضع بگیرند نطرون و بابونه حلبه در روغن
بمالند زنانی طرول و قنبید عاقرقرحا اعظم تند تر با عسل نرم سازند و ضماد نمایند دیگر نور نمک بسایند و جند بیدستر و نمک با سرکه
ماسند نی حبید بسیس ثوان انجیره زنان تا زکیه شت طلا سازند دیگر ورد مرتبه تا یکسره از حمام آمده باز با آب نطرون
بشویند و صفیان بگیرند که در دست تخم هر روز از کشتم سکنه دیگر مزبل و تخم بکوبند با آب تخم حنظل ترنجبین هندی حی
کوبیده بادی سرگین سنگ صابون بریزند بر موضع و تخم بهار ریحان که گلوبست شد قوم سازند تا زایل هرگاه درین
نه پیرزان ایل نشود و ادویه مقدر جهت خون دایم کنند [illegible] و سرکه دو درم [illegible] نکهنه تا زکس و سرکوشت
منکرش را بخود اید حبه معالجه قرحه باشد و دیگر خوار ترنجبین سوده سیر ابا فرجت و سرکه چغندر چهل درم بوره کی
و دو درم زیره کا و کمیه و تخم با بیل هشتم و زر طلا کنند دیگر جهت حوی زردچوبه مرکه ضماد زرد با زرد سوده سنگ و مقل شیر گرم بر یکنوبت
زرد حلی سرخ حنای تر با تخم بهمند طلا نمایند نهالکیه که قرنا بر زانه پست گرگر دو درم سفیده یا نیز برنج تخم حنا بکهنه
به سرکه طلا کنند دیگر جهت قوبا خرنوب اسفید چهار درم تخم سنجد سوخته نطرون بهم باشد در کوفته بیخته با سرکه
سرشته طلا نمایند دیگر جهت قوبا اشق مرس سریک درم بوره ارمنی دو درم بسرکه بکشته طلا کنند و سفیده سماق
بگرم شوینده دیگر که قوبا و سعفه یا شبه جرب تو ابجهت کوکرد دو درم سمغ عربی نیم مثقال نمک تازه جا نروه
مثقال با تخم زیره بدر حمام و سعد و سم وسه ضماد نمایند دیگر جهت قوبا خاص الاتج بمالند براین با اشق

در تشنج [illegible]
زرد چوبه [illegible]
[illegible]

و سرکه یا سناب و سرکه با زیت یا موم و روغن و گل ارمنی یا پیه دجاج یا پیه بط یا روغن گندم و دیگر جهت قوبا دوائی مجرب
است توتیا با زرنیخ زرد آرد نخود سرگین خر هر یک شش درم مثقال اصل السوس گوگرد هر یک پنج درم با سرکه و شش مثقال
آن حسب آن عضو بمالیده جالیه سرشته ضماد نمایند و دیگر جهت قوبا بغایت نافع است شیشه سفید تا مثل کند زبد البحر کندر
توبال نحاس و گل ارمنی عروق سفید ترمس اشق بالسویه بسرکه طلا کنند و خاکستر سیر سوخته با عسل جهت [illegible] طلا
مجرب است باید دانست که این همه اطلیه که نوشته شد برای قوبا نیست که حدیث العهد باشد و مزمن و مشکل و داخل در گو
نبود و اگر چنین باشد لازم است که نخست فصد کنند و بطبیخ افتیمون اسهال مواد نمایند و افتیمون با ماء الجبن مدتی
و بعد از آن بر قوبا ارسال علق نمایند یا نشترات و فیما بین ارسالات تنطیل با گرم سکره باشند و چون تنقیه تمام
البدن تنقیه خاص بعض علق یا محاجم حاصل شود اطلیه که جهت سعفه گفته شد بکار برند و اگر باده در روایت بود
و تداوی مسطوره صلاح نپذیرد و از حاد اکال بر نهند تا تقرح سازد و گوشت فاسد تمامه فانی گردد و تصحیح
[illegible] شود و پس مراهم منبته علاج نمایند و دیگر که قوبا و ردی مزمن را سود دارد شیطرج را یک کفیز از تخم خربزه بالسویه
بسرکه سرشته طلا نمایند و دوائی که ثالیل را نافع است بگیرند برگ آس و بالند و نگاه شدید [illegible] گیرد [illegible]
نمک و سرکه [illegible] بالشب یمانی و اطلیه [illegible] عمل دارد و دیگر جهت رفع ثالیل
[illegible] مجرب است گوگرد زرنیخ [illegible] خاکستر مجرب بالسویه زفت بالسرکه طلا کنند و دستور [illegible]
[illegible] است و دستور ضماد [illegible] مجرب [illegible] و اکثر ثالیل [illegible] باشند تنقیه [illegible]
اسهال سودا کرات باید کرد و تدبیر ترطیب باید نمود و اگر ثالیل کبار باشند [illegible] استیصال [illegible]
[illegible] روغن بالند جهت تسکین [illegible] گردد و بعده بالند [illegible] کوشند و دیگر جهت ثالیل [illegible]
[illegible] کنند و گل [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] تخم [illegible] گاه [illegible]
طلا کنند دوائی که خصف را نافع است [illegible] در حمام [illegible] پس آب سرد [illegible]
بشویند و دیگر جهت خصف [illegible] در حمام طلا کنند و ساعتی صبر نمایند پس غسل کنند
[illegible] و آب [illegible] اگر در محلی که حدوث خصف متوقع بود گلاب و سرکه بمالند مانع بروز گردد
و دوائی که جهت شری نافع است [illegible] مثل [illegible] درم [illegible]

باسپغول تنها یا بخته با آب سرد بنوشند دیگر که اگر شری با لسبب حرارت شدید باشد لعوق بزرقطونا یا قرص کافور با آب آلو بنوشند
دیگر آب البقر تنها کافیست چون بنوشند طلا نمایند اگر با حرارت باشد و هرگاه شری از خون صفراوی باشد و سو
الکنز باید که فصد کنند بغیر تسهیل اگر تب نبود زیرا که فصد نا کردن درین مرض موجب حدوث تب صفراوی میشود
بالا تره و بعد فصد و تسهیل مریض را در طبیخ بنفشه و نیلوفر و عناب و سبوس و تخم خرفه باید نشاند و اگر بر بزنند بیس برگ
گلاب و روغن گل بمالند و حب الشعیر تمر هندی و کافور قدری آرد جو هم آمیخته طلا نمایند و لباس سرخ بپوشانند و
در شری بالیس هر روز سه مرتبه در آب گرم باید در طبیخ دو بار گرم بود مریض را نشستن فرمایند و تقوی حمام الو در گشنیز [illegible]
با سکنجبین [illegible] وارد و اگر چندی سبیل دوام بنوشند [illegible] حدوث این علت بهر اندک مدت که شود فصد و اسهال
کرده باید کرد و از محرکات ماده اجتناب باید فرمود تا که منقلع گردد و قاعده شری حار است که سرخ و گرم میباشد و
سبب [illegible] بیشتر در روز غلبه میکند بخلاف بلغمی که از آن سپیدی میباشد و اندر شب حرکت میکند و اکثر [illegible] تنقیه
بلغم دفع میگردد و اگر [illegible] استعمال [illegible] ادویه سکنجبین [illegible] شری بلغمی [illegible] چون حدوث شری نسبت
بدیگر [illegible] بیشتر است [illegible] در [illegible] شده و دوائی که [illegible] فارسی [illegible] آنرا سود دارد و گل ارمنی با سرکه
و آب [illegible] طلا کنند و هم سپیده ضماد نمایند و [illegible] اسهال صفر [illegible] بقوت در نار فارسی فصد نمایند
[illegible] و هر دو [illegible] قریب است دوائی که لقاطات و [illegible] را سود دارد و آن [illegible]
از شری که مشابه باشد [illegible] احتراق نار [illegible] مانند [illegible] و ماریک گویند و بسر که [illegible] برنهند در ابتدای ظهور
[illegible] که نخست تنقیه کرده باشند و تعدیل مزاج [illegible] واجب و هرگاه [illegible] بظهور آید و بزرگ شود [illegible]
بعده [illegible] باشند اسپیده و مرداسنگ [illegible] گلاب و مرهم [illegible] برنهند دوائی که [illegible]
[illegible] گویند و مشهور است نخست [illegible] میباشد بعده منتفخ میشود و منتقب میگردد و [illegible]
[illegible] شروع شود و [illegible] که عرق [illegible] هم [illegible] روز دوم [illegible] روز سیوم [illegible] طلا
نمایند [illegible] اگر رشته بیرون آید [illegible] قطعه [illegible] باشد [illegible] و اگر هم بر آن [illegible]
[illegible] رشته [illegible] برآید [illegible] احتیاط نمایند که گسسته نشود [illegible] واجب [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] ذکر آن [illegible] تدبیر [illegible] ذکر شد درین مبحث توان کرد و دوائی که [illegible]
نخست [illegible] کنند [illegible] شود و مستوی گردد پس قطعه [illegible] که ثقیل بود بر [illegible]

[illegible]

بستنی شده به روز بسته و از غدیده طلا جبر بنهند و دیگر سوختن از آتش خوردن نافع است
پارچه کتان بگلاب که برف سرد کرده باشند تر کنند و بر آنجا نهند و چون گرم شود تبدیل نمایند و اصفهانیان
گمراز تا بیه معتبر اند اگر خفیف است همین تدبیر کافی باید والا از جانب مخالف فصد کنند دیگر جهت احتراق آتش
که با وجع شدید بود سپیدی و زردی بیضه مرغ بر روغن گل مخلوط کرده و پنبه بدان آلوده بر نهند دیگر جهت سوختن
آتش که با وجع شدید بود عدس مقشر سپیده ارزیز هر دو با یک ساینده بسرکه و طلا کنند و با لا اخر برگ کاسنی
سرد کرده باشند تر کرده بر نهند و چون گرم شود و مبدل سازند دیگر جهت سقط نوره و احتراق آن
مر با روغن گل سپیدی بیضه مرغ بهم سرشته طلا نمایند دیگر جهت تنبیر بدن که از دانک نوره شود
سرشته بنک بمالند دیگر جهت احتراق زبان که با بان خورده شود و بلعاب اسپغول
با دام و روغن جوز هندی بمالند و متواتر بخایند و مالیدن روغن گاو و مسکه نیز سود دارد دیگر جهت سوختن از آب
گرم سپیده بیضه مرغ با قدری نبات یا روغن کنجد بمالند و سپیده ارزیز با که ... آمیزند و تل کنند و طلا نمایند
و آنچه در احتراق آتش گذشت نفع دارد دیگر جهت سوختن از آب گرم خاکستر جوزده ... سرشته بر نهند
ابله نشده پارچه سرد کرده بگذارند و آنچه در احتراق آتش گذشت بعمل آید ... و طلا کنند ... خاکستر
چون ... شود جالا بند و خاکستر دیگر اندازند و بالا نهند به حکمت ... بکار برند جهت احتراق
هر چه در حرق ... گذشت سود دارد جهت احتراق از آفتاب مرهم کافوری ... استعمال نمایند
احتراق از غسل بلادر ... کنند ... مر موی ...
و وار الحیشه و ... دیگر ... مفید ...
او ... بالا نهند ... روغن ... تا ...
آن را بمالند دیگر که داء الثعلب را نافع است ... خردل ... زرد ...
زراوند ... کوفته ... سرشته بمالند ... دیگر ...
بعد ... معالجه کنند تا ... دیگر ...
بر ... خاکستر ... ساخته ... بمالند ...
بعمل آرند دیگر ... برگ ... خردل ...

همه را با یکسان ساخته بجل حمر و قدری آب برشته سر را بدان بشویند و بعد ساعتی بمالند و بعد از مدتی غسل کنند …
روغن گل با قدری سرکه زده بمالند در حمام **دیگر** که موی بروید و اثر داء الثعلب گردد بگیرند لادن
حلقه و تخم کتان و روغن آس آمیخته در مطبوخ موی وقت شب بمالند و صباح در حمام بروند با گرمابه بشویند **دیگر** که
طبخ کنند در شراب تا نیمه ترسانند برسیاوشان برگ آس بجای درخت صنوبر کنند به بگیرند در آن نمایند تا
سحق شود پس لادن بیفزایند و شراب عتیق و روغن تخم ترب بسایند و شب بر طلا نمایند
و صباح بشویند و مداومت کنند **دیگر** که مانع تساقط موی شود ابتدا صبح را اسود و هلیله کابلی برگ
آس در شراب بپزند تا که بگیرند زیت الانفاق یک رطل لادن یک اوقیه مصطکی نیم اوقیه در زیت بگدازند
و شراب مطبوخ گرده بپزند تا کند پس روغن در آن آمیخته بپزند تا که غلیظ شود و
تطلیخ نمایند و بشویند بمطبوخ آس **دیگر** که موی را از تساقط مانع برگ آس بپزند تا آب منج شود پس
زیت الانفاق یک رطل بمطبوخ بپزند تا که آب پس لادن یک اوقیه در شراب حل کرده در آن
ریش مالند **دیگر** که موی را کنند برگ لاله برگ آس سیاوشان
الطیب تخم کرفس بگیرند یک رطل بسازند و روغن
یک رطل بپزند تا که آب و روغن بماند پس یک اوقیه ساخته گلید ارند
نمایند **دیگر** جهت کسی که شیب با سرعت کرده هلیله سیاه ده درم
فلفل زنجبیل کاسنی عسل هلیله
کابلی درم **خضاب** ادویه مسوده در خضاب داء الثعلب در حرب
و در دیگر حروف نیز متفرقه ذکر شده **دیگر** که تجعید موی کند سپید مازو برگ سدر
نوره مرداسنگ آب **دیگر** که تجعید موی کند برگ
سدر سپید با مازو و تغلیف کنند **دیگر** که موی دراز کند بگیرند
خردل موی بدان بشویند
کنند **دیگر** که موی دراز کند برسیاوشان برگ درخت بقدری بگیرند
بشویند **دیگر** که اطراف شعر را سود

بگیرند آب و روغن هر دو را باهم بمالند تا نیلوفات گردد پس بر موی بمالند و ایضا بالعبة لزجه چون لعاب تخم کتان
و اسفغول و برگ خطمی و مانند آن موی را بشویند پس اگر کفایت کرد فبها والا در رستن طعام و شراب و حمام زیاده نمایند
و اگر بدن فربه و حال نیک باشد در تشقق الاطراف موی تقلیل بود تصدیع علاج نکنند و آنجا که مرض مذکور منوط با
اسهال متواتر و فصد متعدد نماید و نیکوترین تدابیر در تشقق موی اسهال صفرا و ترطیب بدن است دیگر که تساقط
موی را مانع است عجیب الاثر فانه للقبض و تحذیب لادن سه درم مازو مصطکی کندر هر یک یکدرم مرتقونا مرکیبا (?)
دو درم باریک ساخته در روغن مورد حل کنند و باصول موی بمالند و غیرها از نافع امور در حرف الزا بیاید
نوره که در حلق موی قوی و حاد است بگیرند اصداف مکلس هشت جزو زرنیخ زرد مسحوق بگیرند هر دو را
اندر سازند در آب بمالند و دو ساعت بدارند پس طلا نمایند و اگر زبد البحر یا حلبین را مکلس کنند نوره او نیز سپید آید
دیگر که موی را باریک کند بگیرند رماد الکرم با نوره ارمنی و در نوره آمیزند و بر بدن آنرا آمیگر داشته تکرار
و بعد غسل نوره با آرد جو و باقلی و تخم خربزه دلک نمایند فانه جید دیگر که ابطال شعر کند و سرعت حلق نماید بگیرند
آهک قوی تازه و بر روی آتش چندان آب اندازند و سه روز بدارند پس صاف سازند و سدس وی آهک دیگر اندازند و
بعد سه روز صاف کرده همانقدر آهک دیگر اندازند و بعد سه روز صاف نمایند و بعده زرنیخ اصفر ثمن آن در آن
باریک ساخته در آفتاب بگذارند و بر شیشه [illegible] کنند پس بصوفه بدن را بمالند که زود حلق میکند و بعده بر روغن
بمالند دوائی که موی را باریک کند و باطل نماید موی برکنند و اسفغول و سرکه باهم آمیخته طلا نمایند یا بنج و افیون و
سرکه یا خون ضفادع اجامیه یا خون سلحفات یا روغنی که در وی عظایه پخته باشند تا که متفسخ شود یا روغنی که قنفذ
در آن پخته باشند یا چند بلی و حسل مکرر طلا کنند دوائی که چون در ابط و عانه و ذقن مالند منع انبات موی
نماید تحمیر لیاه (?) بعقیلاج و رصاص سرب یک یکجزو شب نیم جزو با آب بنج رطب طلا کنند دیگر که منع سرعت انبات کند تخم
بسرکه تدبیر نموده طلا نمایند دوائی که قطع رایحه نوره کند برگ شفتالو و عصفر و حنا و در دو سنگ و زنگ مغروه
مجموعه را باریک ساخته مانند تدبیری که منع حرقت نوره کند آنرا دیر بگذارند و زود بشویند و پیش از طلا بروغن گل یا
تدبیری که منع تشره آرد کند بعد تنویر با آب گرم غسل کنند تا که پاک شود و پس مدت طویل در آب سرد نشینند و آب
و آب شدید البرودة بر بدن بریزند خاصه بر آنجاها که استعداد بثور و ثبور زیاده و قروح مرقی باشد از نوره و دلک بسرکه
ورد و گل تو تنویر با تیزتر زانیست و باید که بگیرند عدس مقشر و سرکه و گلاب بسایند و بر محل محرق [illegible] کرده و دوای

چون بدن از نوره منتقطش شود با صلاح آرد مرهم اسفیداج با مرداسنگ مرلی بروغن گل و سپیدی بیضه
بمالند باید دانند که ادویه مخصبه اکثر در حرف الکاف گذشت و دیگر ادویه نافعه بوی در هر حرف مناسبه نیز متفرقه گفته شد
و روغن نارجیل مخصب در حرف الراء باید تدبیر تسمین و تهزیل دوائی که بدن را فربه کند و مسمی است بسفوف سمینه
دوفه خولنجان زیره زنجبیل نانخواه حب الخروع هر یک پنج درم حرف سپید حب السمنه تودری لوزیان بهمنین نخود
حب الحدید با سرکه پرورده و خشک کرده بریان نموده هر یک ده درم از زروت زرنیا و هر یک سه درم درم نخود
نخود خندم هر یک سه قدرم کوفته بیخته یکجا کرده سه کف دست صبح و سه کف شام بخورند و بعد از ان آرد باقلی و نخود
و گندم و مغز بادام و شکر حریره سازند و بنوشند فائده هر که طالب فربهی است باید که اجتناب کند از هر چه ترش و شور
باشد و از تعب مفرط شدید و از بر نشستن حمام و تعاهد نماید بر تناول غذا بسیار دیگر که در تسمین نافع
بسیار دارد بگیرند خروع مقشر و ترمس کوبند و شیرگاو و بادام ریزه بادام آمیزند تا سمین شود و قرصها ساخته سایه
و خشک نمایند هر صباح یک دقیقه از ین قرصها در یک سازند و با شیر و شکر بنوشند بعده آرد باقلا و نخود از شیر
گاو حریره ساخته شرب نماید و اگر قدری مغز بادام نیز نصف سازند و پس از تناول غذا استحمام کنند ناتمام
بود دیگر حب الاخذ قوی التسمین مغز بادام خشخاش مقشر فندق مغز چلغوزه حب السمنه مغز حبه الخضرا از هر یک
و شکر هر یک بقدر حاجت بگیرند و لبوب را بروغن آمیخته در قوام لبسر سرشته و قدر حاجت صبح و شام بخورند دیگر کرده
کنند نخود سپید پنجاه درم در سرکه و آب قدری خیسانند گشانند و خشک کنند و برنج شسته و خشک کرده
از ان سپید و خشک نموده و کشک جو و کشک گندم و خشخاش سپید هر یک سی درم مغز بادام شیرین شصت
درم شکر طبرزد هم این جمله کوفته و بیخته و با یکدیگر ممزوج کرده هر صباح سی درم با شیر تازه بیاشامند دیگر که در تسمین عجیب
است گیرند با یمین سپید مغز نان زرنیاد جو خندم تخم خشخاش سپید هر یک سه قدرم کوفته بیخته بروغن بریان کنند و بست گندم مسلوق
نشسته در هم آمیزد و با روغن بادام و شکر بخورند دیگر که مستعمل اهل هند در فربهی عناب ده عدد را در آب نیز نمایند چند عدد
و آب لبنا نیز بجوشانند تا غلیظ شود بعده مغز تخم خیار و مغز بادام و خشخاش سپید و مغز تخم کدو و صمغ عربی حمو بریان سائیده
و ما ریک نمایند قدری بجوشانند پس روغن نشسته و پیه ماکیان فربه بران ریزند و نیز که چون حلوا گردد بعده گلاب اندکی
پاشند و حرکت دهند تا روغن خلط شود و برداشته و قدر پانصد بخورند و روغن او در بدن بمالند دیگر که در تسمین بدن بهتر
از ان دیده نشده و کذا قال الشیخ فرزندی تودری سپید و سرخ تخم خشخاش سپید هر یک پنج درم

حب المحلب زنجبیل و قرفه و دارچینی شقاقل هریک سه درم حب السمنه بوزیدان جوز جندم حب القلقل هریک یکدرم
زعفران ده درم عسل منزوع الرغوه ده من شکر یا دو من آرد انار شکر سپید نابته هریک نیم من مغز فندق کثیرا [illegible]
شیر تازه هریک نیم من جوز هندی آمره با فلفل آرد نخود هریک ده درم آرد نمایند با یکدیگر و با عسل آمیزند بر آتش نهند
تا مختلط گردد پس فرو آرند و ادویه کوفته بیخته غیر از زعفران در آن آمیزند و زعفران را در گلاب حل کنند با آن
آمیزند و بر آتش نرم بپزند در روغن اندک اندک آمیزند و بپاشند که چون حلوا شود پس این را با چیزی [illegible]
[illegible] بخورند [illegible] زبان آنرا اتمام نمایند دیگر که در تسمین بدن بی نظیر است و مجربست [illegible] کثیرا مغز بادام
نان سفید شکر حلوا برابر بگیرند و قدر لایق تناول نمایند و مداومت فرمایند مجربست خصوص که بعد از ان شیر [illegible]
نارجیل [illegible] شده [illegible] چهار هفته [illegible] بسیار خطر دارد و [illegible] لا خیر فی السمن [illegible]
اگر کسی مبتلا با فرط سمن باشد تدبیر تهزیل لازم باشد دوای دیگر بدن را لاغر کند تا نخواه تخم بادیان سداب
زیره کرمانی هریک چهار درم مرزنجوش خشک بوره ارمنی هریک یکدرم چوب لاک یا لک مغسول دو درم کوفته بیخته
هر روز یک مثقال بدهند دیگر که هزال است لک مغسول [illegible] هریک چهار دانگ مرزنجوش نیم درم زنجبیل زراوند
گرد جنطیانا هریک دو دانگ و نیم کوفته بیخته [illegible] دیگر لک مغسول یکدرم [illegible] که چند روز ناشتا بخورند بدن
لاغر کند و [illegible] بجهت تخفیف بدن [illegible] دهند و تقلیل غذا نمایند و در عطش مصابر فرمایند و کثرت تعب و
استحمام پس از تقلیل نوم مفید است و عرق آوردن [illegible] اگر گرم مزاج باشد از روغن شبت و سداب بمالند [illegible]
بر سبیل دوام [illegible] و اسکنجبین [illegible] گرم خشک بخورند و [illegible] سخت نمایند [illegible]
رعایت بر تهزیل **تدبیر اظفار** **دوای دیگر** برص الاظفار را نافع است زفت [illegible]
بیخ نی هم آمیخته ضماد کنند **دیگر** زرنیخ توتیا ذراریح [illegible] سرکه هم سرشته بر ناخن ضماد نمایند **دیگر** [illegible] جوز السرو
با سرکه سرشته [illegible] آمیخته بر بندند تخم حلبه تخم کتان کوفته بعسل سرشته طلا کنند و [illegible]
دارند **دوای دیگر** صفرة الاظفار را نافع است تخم جرجیر با سرکه سائیده بر ناخن طلا کنند و تقلیل [illegible] نمایند **دوای دیگر** [illegible] الاظفار را
نافع است برگ [illegible] و برگ سرو کوفته طلا کنند و انار رسیده با شراب پخته ضماد نمایند [illegible]
سرشته بر بندند **دوای دیگر** تشقق اظفار را نافع است [illegible] **اکمستان الظفار** [illegible]
تخم [illegible] ضماد نمایند **دیگر** [illegible] عسل [illegible] روغن [illegible] طلا نمایند [illegible]

دا... زرم کوفته بسبر که بالیدن و ورم ... سودمند است ... و باید که ... در ترطیب آن کوشند و ... [illegible]

تنقیه سودا نمایند **دو ابیکه** جذام و تشقق الاظفار را سود دهد مرهم ... چون ضماد نمایند **و ایضاً** ...

... گاو و موم و روغن ... بنهند و تنقیه سودا کنند بفصد و مسهل و اصلاح خون فرمایند و اغذیه لطیفه ...

در جذام **الاظفار** عبارت است از آنکه ناخن غلیظ و منحنی گردد و چون ... باشد منشقق شود **و دوائیکه** تقشیر

الاظفار را سود دارد **و معنی** تقشیر ... برکنده شدن است و سبب آن اگر ... باشد **نشان** او انتفاخ و وجع است

ابتداء گرم و خشک ضماد کنند و تنقیه بلغم نمایند و اگر خون سبب باشد نشان او الم شدید است ... سرد و خشک ...

و فصد و ضماد کنند ... نمایند اگر در ناخن ... باشد ... اگر ... ناخن ... و ...

... حدث خون کوشند **و دوائیکه** انتفاخ و خارش اظفار را نافع است ... [illegible]

... ناخن را ... و ... ضماد نمایند **و دوائیکه** ... الاظفار را نافع است ...

... **بگیرند** برگ ... برگ انار ... ضماد سازند ... [illegible]

... ضماد نمایند **و دوائیکه** ... نافع است ... ناخن ... و ... مسهل

... **باید که** ... رطب ... روغن ... ضماد کنند ... نمایند

... تنقیه فرمایند **و دوائیکه** جهت ... الدم تحت الظفر نافع است ... گندم ...

... کوفته ضماد کنند ... چند ... بشویند ... گاه ... طلا نمایند

... ناخن ... **و دوائیکه** ... سود دارد و آن ورم گرم است ...

... **نخست** فصد کنند و مسهل ... جهت تعدیل ... مثال ...

... **پس** اگر ماده کمتر ... باشد **ابتدا** ... سرکه یا ... مسهل

... کنند ... و اگر وجع مفرط بود ... طلا سازند

پس اگر ... ضماد **والا** ... گرم ... تحلیل ... دفع

... ضماد نمایند ... **پس** از ... **بعده** ...

... **کثرت عرق** سبب ... [illegible]

فی حبس

سلوم شود نابات بار برند و اگر از بسیاری حرکت و گرمی هوا و افراط ریاضت و امثال آن بود قطع سبب کنند
کنند و اگر از دفع طبیعت بود که مادهٔ مرض را اندفع ساخته از وجود حمی و وقوع تپ در روز بحران آن معلوم شود و حبس
عرق بحرانی روا نباشد مگر بترسد خوف ضعف و دوائی که حبس عرق کند مسام ببندد و از سماق کشنیز عدس عناب
و آب بجوشانند یا بجوشانند و آب او به نبات بنوشند تنها یا با شربت خشخاش دیگر که عرق بند کند مازو یا آزرگ
سپیدهٔ ارزیز با یک ساخته بروغن گل آمیزند و بر بدن بمالند دیگر گل ارمنی مرداسنگ بگلاب ترتیب کرده و
با یک ساخته بگلاب طلا نمایند دیگر گلسرخ گلنار اقاقیا حضض کنند به روغن گل یا گلاب ساخته بمالند و
تدهین بروغن پسته نفع تمام دارد و غذای که حبس عرق کند هریسه است و گوشت نمکسود و گوشت گاو و امثال آن و نیز
طلیها بود ادویه عرق آور و تدابیر معرق بدانند که از معرقات خارجیه استحمام است و انکباب و ریاضت و حرکت و امثاله
و ایضاً آب کرفس و گلاب و قدری سرکه و روغن گل بهم آمیخته بر تن مالیدن و کذلک روغن بابونه تنها یا با بورهٔ ارمنی
آمیخته تمریخ نمودن و از معرقات داخلیه سکنجبین ساده یا بزوری که تنها یا با آب کاسنی و امثال آن بنوشند و کذا شربت
گل و شربت بنفشه و نخود آب و قلیلی زردک ادویه و تدابیر که جهة عرق الدم و عرق الدموی بکار آید
سخت فصد کنند و مسهل دهند و هرچه مسکن خون و کاسر حدت باشد بنوشند چون نقوع زرشک و کاسنی و کشنیز
و عناب و توت شامی و زرد آلو ترش و دانه انار و شربت آلو و عناب و سماق بدستور و پس از حصول تنقیه و
تلطیفه پوست انار و آس و برگ طرفا و جوز سرو و حبت بلوط بجوشانند و بر بدن بمالند و آنچه در حبس عرق
مفید است اینجا نیز بکار برند و روسی قولان که جراحت مرتب را یکدفعه و در رفع التحام دهد و چون بر سلعه و خنا
ل مالیده بچنان باس بنیند بسرعت زائل کند و از مجربات و اسرار است کندر دو درم مرصاف یک درم و نیم گلنار سه
مثقال حبت بلوط یک مثقال گل ارمنی گلسرخ هریک دو ثلث از حریر گذرانیده و بپاشند ذرور راعظم جهة اکله
و قروح ساعیه دهان و گلو و سائر اعضا مجرب است و عدیل ندارد و در قطع خون جراحات و زرویانیدن گوشت
و منع ورم و قروح و انصباب مواد آزموده و از اسرار است مازو سوخته گلنار شاخ گاو کوهی سوخته برگ حناب
گل ارمنی هریک دو جزو کندر سپیدهٔ ارزیز توتیای کرمانی شسته هریک یکجزو از حریر گذرانیده استعمال نمایند
و هرگاه در خبیر گلو و دهان مستعمل شود صبغ و نیز یکجزو مرداسنگ با آتش بکن سرخ کرده و در آتش مانده نیز شسته دو جزو
اضافه نمایند و هرگاه خواهند که فتیله ساخته در سوزاک استعمال نمایند نظیر ندارد و اگر شاخ گاو کوهی

نافع باشد استخوان سوخته بلبل او ست ذرور جلبسین جهت نزف الدم جراحات نظیر ندارد حبسین سه درم آملج
شسته دو درم زاج سپید سماق دم الاخوین هر یک یکدرم کندر صبر زرد هر یک نیم درم مثل غبار سائیده استعمال
نمایند دهن و هر یک ازین اجزا همین اثر دارد ذرور شعر در رفع اکله و تخفیف قروح مجرب است موی سوخته
دو جزو پوست پیاز سوخته تخم ریحان بوداده نیم جزو کافور قیصوری ربع جزو ذرور مصنوع از مجربات حکمای
قدیم است در اندمال جراحات عسر البرء و تخفیف آن و رفع اکله و قروح ساعیه و بردن گوشت زائد و اسقاط
بواسیر ناسور مناسب جدید است زنگار سوخته و زرد هر یک دو جزو آهک نا دیده زاج سپید هر یک یکجزو زاج زرد
زاج سرخ هر یک ربع جزو با سرکه سرشته بیست و چهار روز میان جو گذاشته پس تصعید کنند و هر چه متصعد
است جهت اندمال جراحات و اکله و هر چه رسوب است جهت اسقاط بواسیر و بردن گوشت زیاد استعمال نمایند
که بهتر از بریدن است اینها الهام اهل فرنگ شراب درانیزند و بعضی امور بسیار نافع دانسته اند اما خلاف [illegible] شنیده
ذرور انزروت جهت رطوبات و بردن گوشت زیاده بسیار مجرب است انزروت پوست انار [illegible] کافور
سوخته سعد هر یک دو درم نحاس سوخته نیم درم کندر صبر دم الاخوین هر یک دو درم ذرور گلنار که از مجربات است در اندمال
جراحات بغایت سریع الاثر عظیم النفع گلنار سبز زرد فشار کنند هر سه برابر ذرور صندل جهت قروح حار الزاج
الملتهبه و متورمه بغایت موثر است عجیب الفعل صندل سرخ نیلوفر سبز زرد بالسویه ذرور نمایند ذرور انزروت
دیگر زخم را پاک کند نشسته سه درم انزروت مر سپیده انزر هر یک دو درم کوفته بیخته ذرور سازند
ذرور از ربیع گوشت برویاند و خون رفتن از جراحت باز دارد و در عارف را نافع باشد انزروت
کندر دم الاخوین بر ساوی کوفته بیخته استعمال نمایند دیگر که همین عمل دارد انزروت دم الاخوین مر کندر گلنار
گل ارمنی هر یک یکدرم عدس مقشر دو درم کوفته بیخته ذرور سازند ذرور که گوشت فاسد را بخورد و دهن
جراحت بند و سخت کند در وقت بسته شدن و در اول جراحت بگشاید و تری برچیند و گوشت برویاند
انزروت چهار درم دم الاخوین دو درم گل مختوم مرداسنگ کندر هر یک یکدرم و نیم گل ارمنی شیاف ابیض هر یک
یکدرم صبر سقوطری زراوند مدحرج هر یک ده درم کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور که سوختگی آتش [illegible] فی الحال نرم کند
از نفع باشد مرداسنگ آب کشته [illegible] گویند و در محل سوختگی نخست روغن گل چرب کنند پس [illegible]
روز خشک شود ذرور که تنقیه گوشت [illegible] کند [illegible] استنان با پلستاده گوشت فاسد باشند

ونیلی مسحوق از وی اقوی است و زنگار مسحوق و شب یمانی همین عمل دارد روغن جوز هندی که از مخصوصات
است بگیرند جوز هندی و سوراخ کنند و بالای جاده متوجه آهنی لب فراخ در برند و در میان بگدازند تا شقایق
النعمان و دو چیز برکنند بشدت و درد سنج و نوشادر هر یکی دو درم باریک ساخته بیآمیزند بسیار جوز هندی بگیرند و در گرد او
موی گل بگیرند اندر تنور بسیار گرم نهند چون باد از نی دور گردد و یک شب بدارند و صباح برون آرند فانه یخرج منه
دهن خضاب سود و مسود نوع دیگر که موی را سیاه کند تا شش ماه سیاهی آن بماند بگیرند جوز هندی که آن را بر
دستور برون کنند و بر وی ده درم لادن و مرسوم ده درم املج و دو درم برادهٔ آهن و سه درم مورد و افیمی ده درم سبز
خرد بیاز در آن جوز کنند و سر آن محکم سازند و تمام جوز را بگل حکمت و دگر تر و اندر آتش نهند چندانکه گل سیاه
بخشی بگیرند و پس بیرون آرند در روغن کهن برسید شود و بمالند روغن دیگر موی را در رنگین نگاه دارد و بر نخیزد
بر دیانه بگیرند آب برگ مورد سبز جزو روغن زیت نیم جزو با یکدیگر بجوشانند تا آب برود و روغن بماند قدری آن را
نهاده ... و فرد دیگر برد دیگر همین کار کند بگیرند برگ مورد و پوست بلیله کابلی هر یک نیم جزو در ...
ریحانی یک شبانروز خیسانند پس بپزند بجوشانند و نیم جزو روغن گنجد در آن اندازند هر صد درم روغن دو درم لادن
در وقت فرو گرفتن بیندازند تا بگدازد و فرو گیرند در شب موی را بدان چرب کنند و صباح در حمام بشویند روغن لادن
که موی را سیاه کند ... و فی دن نگاه دارد و لادن ... سنبل ... هر یکی ده درم گرفته در رطل
بپزند تا بر طلی آید پس یک رطل روغن کنجد بر آن بریزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بر ... موی بمالند
و بر آن چند روز نشویند و این روغن بمالند روغن حنا موی را سیاه کند و در وجع المفاصل گذشت روغن لیلم
موی را سیاه گرداند و قوی کند آمله مقشر برگ مورد و پوست بیخ ... هر یک گرفته در آب بپزند تا نیم شود و صاف
کنند و بعده آن روغن کنجد اضافه نمایند و بجوشانند تا روغن بماند روغن مضیبه و مقوی بر ... که بمالند موی
بگیرند یک خربزه و سوراخ کنند و دانه از آن بیرون آرند و زرده تخم مرغ ... و ... در آن
پنج سیر برگ مورد کوفته در بعده آهن صلابه کرده بر کشند در مغز آن کنند پس کرده سر خربزه محکم کنند و بگل حکمت بگیرند
و یک شب در تنور بنهند چون برون آرند گل و در ساخته در میان خربزه با روغن زیت بپزند تا چون گرم شود نگاه دارند و استعمال
نمایند روغن ... موز علت تشنگ مجرب و چند دانه اشب ... و چون موی سپید ازموضع
دار الثعلب برآید استعمال این روغن موی سیاه بر آرد برگ مورد یازده مثقال و ... مثقال در چهار صد مثقال

شب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با چند ... شقاقل ... بروغن ... بجوشانند تا روغن بماند ... مثقال
دادن در ان حال کنند معروف ارسطو جهت زردی روی نافع است و ... گذشت صبغی که ...
... بیمانی نوره کوفته ... بشیر آب ترکنند و چند نوبت بمالند صبغی که همین عمل ... شیطرج
... حاضر ... نیز گل شقایق ... زرنیخ زرد ... مساوی کوفته ... سرشته بمالند
دیگر که همین عمل ... شیطرج نوره ... شب یمانی گل سرخ کوفته ... روز در سرکه خیسانند ... روز دیگر
بمالند صبغی که بهق اسود را ببرد ... آورد تخم ترب ده درم ... قسط ... یک درم ... سرکه کنند
بمالند صبغی که رنگ بدن را سرخ کند زعفران ... مصطکی مساوی کوفته ... ساخته
شب بمالند ... بگرم بشویند صبغی که نشان آبله و جرب ... آرد ... سنگ ...
... استخوان ... تخم خربزه حب البان قسط کوفته ... لعاب حلبه و تخم کتان شب
بمالند ... بگرم بشویند صبغی که آثار آبله و جرب ... نافع است ...
... سوخته ... بشیر ... استعمال کنند ضماد فلوس خیارشنبر جهت ...
... خیارشنبر بروغن بادام ... ضماد نمایند ... مع دیگر ... ضماد که ...
... خارش ... دفع ... مجرب است ... مثقال ...
... هفت مثقال ... شیر تازه ... ضماد نمایند ضماد که ...
... ضماد داء الثعلب داء الحیه که مجرب ... [illegible]
... جزو ... زرنیخ ... بروغن زیتون ... ضماد که جهت داء الثعلب مجرب است ... [illegible]
[illegible]
ضماد ... [illegible]

زعفران رونماس کند مصطکی بالسویه با آب پیاز سرشته قدری از آن با کم بمالند و بعد ساعتی بشویند دیگر
روی را بلعابات ممزوج کند مجرب است آرد ماش سپید زنجبیل بالسویه با شیر تازه هفت روز استعمال نمایند روی را زرد کند
خشک ده درم زعفران سه درم شکر سپید مثل هر دو نرم کوبیده هر روز دو مثقال بخورند روی را به طبیخ بادام تلخ بشویند
و بدستور خوردن حلبت سپید را باعث سرخی رخسار میگردد دیگر در حال گونه را سرخ میکند شیطرج را در سرکه
کرده جوش داده لته را با آب تر کرده چند بار از آن هم بر روی زنند مغسول کل اشنه را سفید و براق و سرخ کند
کلف و نمش و آثار جراحت و نقطهای سیاه را از روی زایل کند و تا یک هفته باید استعمال نمود حب
محلب قرنفل سرشش خولنجان مویزج نبات مصطکی پیاز ناکول هر یک ده جزو پیاز حنظل ممزوج عربی
پوست نارسته مغز بادام خردل سپید هر یک پنج جزو سنا شکر هر یک چهار جزو گلنار شش جزو امیران زرد
انقلاع خشک آرد نخود کتیرا آرد برنج هر یک ده جزو همه را کوفته بیخته با آب سبوس گندم که بست جزو بود و شیر
زعفران که یازده جزو باشد و سپیدی تخم مرغ که شش عدد بود و شیر درخت انجیر که ده جزو باشد سرشته
سازند وقت حاجت یازده تخم مرغ شب مالیده و روغن آب و اشنان سوخته بشویند و بر روغن گل رخسار را
چرب کنند غمره که در سرخ کردن روی عدیل ندارد کندش زعفران رونماس مرسا مصطکی بالسویه آب پیاز طلا
کنند غمره که جهت دفع زردی بشره و یرقان مجرب است پوست پسیاوشان شیح ارمنی ورد زنجبیل شش جزو با وزن تنها
نسبت ترشی ترنج بالسویه جوش داده آب آن روی را کرده بشویند غمره که بشره را از زردی و شیره مرلیقی کنند زیرا
کرفس چهار درم زردچوبه سه درم آرد گندم پنج درم ادویه کوفته و از آن با آب صعتر بسماد کنند و طبیخ انجیر بشویند
غمرطی که روی را سفید و صاف گرداند و براق کند آرد جو آرد نخود آرد باقلا از هر یک سه کتیرا تخم ترب
کوفته بیخته با شیر آمیخته شب بر روی بمالند و صباح با آب گرم و سبوس بشویند غمرطی که بهین عمل دارد آرد باقلا
کتیرا اسپیده تخم مرغ سرشته ادراس بندند وقت حاجت بر روی مالند قلد قیون گوشت فاسد فروگ
دنامیر را تا کل میسازد و عفونت را کردلته و دهان و جمیع بدن باشد باصلاح می آرد اهلک آب نزد
زرنیخ زرد قلی آنا قیا هر یک نیم جزو این اجزا را بآبکا مر را در اصطلاح اطبا ما را اول نامند بسایند و در آفتاب
تا که غلیظ گردد پس اقراص بندند و خشک کنند و در محل محفوظ از تری بنهند و وقت حاجت بار یک بسایند
و ما را اول که در قلد قیون با آن سرشته عبارت است از آنکه آهک آب دیده و قلی بالسویه بگیرند و قلی را با آب

دیگر الکتد داب ششش جنا ابهار بر میلد شسته زبارند و هر روز شستبا از حرکت نمیند بس ضاف کرده ادویه
ان بشند فلد فیعون نوع دیگر همان عمل دارد اقاقیا دوازده درم زنیخ سرخ ورز و هر یک گندم هر جهار درم
ایل زده هشت درم شب یمانی شش درم کوفته بیخته بسرکه کهنه بسرشند و اقراص سازند بسایه خشک کنند قمش
و اقراص سرداست و جهة جرب مکه مسعد تغ و در حرف الدال این بحث گذشته قرص زرنیکی جهاند جرب با نافع است
بلیله کابلی بلیله آمله هرنیک کابلی هر یک یکجز زرتیره دو جزو قند سپید بیخته به شیر تازه قوام آرند و ادویه کوفته بیخته بدان بسرشند
و اقراص بندد شربتی سه درم و جهة استفراغ ده درم تا بست درم و در نسخه بلیله بلیله آمله هرنیک یک جزو
تربد برابر همه قند بیخته کل اقراص سازند هر قرصی سبعت مثقال شربتی یک قرص با نبیذ و در کشنیز خشک گیند خندتاما نشند
وابن قرص از خلط بلغم و از بست باکثر اطلاق میکند و اگر آخر اج منیم زجاجی مطلوب باشد شحم حنظل بربع جزوی بیفزایند
در بیاض مردی مشهور است که در عهد الملک بن مروان بود قرص سعفه جهة سعفه دقوبا و لوام بارده و مداتح
بلغمی تیکای مجرب است زرجوبه منبر باد ام تلخ هر یک یکجزو مقل ازرق دوجزو مقل را در سرکه کهنه خیسانند سه روز تا الی
ادویه کوفته بیخته داخل نمایند و بایکدیگر نیک مسلایه نمایند و اقراص بندند و وقت حاجت با آب کاسنی بسایند
و طلا سازند قرص زردی که در کل ورم حار آزموده است مندل سرخ فوفل شیاف ماميثا سفیداب قلعی گل
ارمنی بزر البنج مرداسنگ حضض گل بوش از بدی بیو جیبنی هر یک جزوی بیخ لفاح افیون هر یک نیم جزو آب
برشته نبات آلو زرد برتیب داده با آب کشنیز و گلاب بیا سرکه و ماتند آن طلا نمایند و یک نسخه این قرص در
امراض گوش در اطبه گذشت قرص نارد ولی تالیف قدما است منقول از کامل و تذکره و جهة بقایا آتشک
و آکله بی و قروح خبیثه مجیب الفعل است و اهل روم از آن حب میسازند و هر استعمال وی شرط شده و تنقیه بدن قبل
از تشیا نیک و قوت و قوای سال باقیست و بعد چهل روز استعمال باید کرد و دو مثقال او را با سه روز استعمال نمایند
در اوقه بیع دوازده مثقال کند حضض یک هشت مثقال شب یمانی در سانه یک چهار مثقال فلفل بس یک مثقال
با گلاب اقراص سازند و اهل فرنگ بدین دوا آورد گندم هشت مثقال زریق سه مثقال افیون عنبر اشهب یک نیم مثقال
اضافه میکنند معجون کشب غیر وقت ربا نافع است در حرف الدال همین باب در تدبیر موی زاینده یا معجون
فلاسفه محسن لون است معجون معدل المزاج سیح برص معجون سیر جهة برص و بهق و سرخ
ابدان موی و آثار ضعف پیری مفید معجون سقراطیته برص و بهق و داء الحیة و داء الثعلب

[illegible]

و تطیب عرق نافع است و یرقان را بغایت مفید **معجون فولاد** بیرون نفع دارد و این نسخه معجون را در [illegible]
مذکور شد **معجون حب الشیل** جهت برص و بهق نفع دارد و در بحث مساکه گذشت **معجون مسیحا** مهرا مفید از
دور باد گذشت **مفرحات** جهت تحلیل تورم سود دارد و در ادویه سردی و دیل اکثر مفرحات ضبط شده **مربای**
هلیله سیاهی موی نگاه دارد اگر مداومت کنند **مربای سیر** جهت مشایخ نافع است و این هر دو را در ادویه سیر گذشت
مربای زنجبیل نیکوترین اشیا است جهت مشایخ و در ادویه معده ذکر شد **مار انجبین** جهت جرب کلف [illegible] و با جرب
در ادویه سیر گذشت **مطبوخ هلیله** که جرب و قوبا را نافعست پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هر یک ده درم [illegible]
هر یک پنج درم افتیمون چهار درم الو بخارا سپستان هر یک سی عدد گل سرخ تخم کاسنی [illegible] بادرنجبویه هر یک سه درم [illegible]
کاسه آب بجوشانند تا نیمه آید صاف کنند و شیر خشت بیست درم در آن حل نمایند و بیکرم بنوشند **مطبوخ هلیله** جهت
حکه هلیله زرد پانزده درم شاهتره هر یک پنج درم هلیله [illegible] ده درم تخم کاسنی بسفایج گل سرخ حشیش [illegible]
هر یک سه درم مویز [illegible] رطل آب بجوشانند تا چهارم حصه بماند پس صاف کنند و افتیمون پنج درم در این انداز
دیکش بگذارند بعده بمالند و صاف سازند ترنجبین ده درم شیر خشت [illegible] بنوشند **نوعی دیگر** که بهق و برص [illegible]
و نمش را نافع است و اسهال سودا و اخلاط محترقه کند هلیله کابلی هلیله زرد [illegible] افتیمون هر یک ده درم انجیر زرد [illegible] عدد
ترنجبین موصوف اصل السوس [illegible] هر یک سه درم بسفایج پنج درم مصطکی انیسون تخم کرفس هر یک دو درم [illegible]
سخت است نیکو بکنند و بطریق معلوم طبخ دهند و مقدار شربتی ازین بگیرند پس ایارج فیقرا و غاریقون هر یک [illegible] درم
و نیم بسایند و با عسل بسرشند و حبها ساخته [illegible] کنند چون [illegible] بکنند [illegible] و دیگر نسخه ها
مطبوخ هلیله که با مرض جلد سود دارد در ادویه سر گذشت **مرق افعی** که جهت جذام مجرب است در حرف الدال [illegible]
ذکر شد **مرهم داخلیون** جهت نضاج ورم و جرح مسکن لوجع [illegible] جاره و تحلیل [illegible] صلابت [illegible]
و تعقد عصب مجرب است و ریاح غلیظه را سود دارد مرداسنگ بیست درم روغن زیت کهنه سی درم [illegible]
سرو حلبه تخم کتان هر یک پنج درم [illegible] چهار روز در آب ترکنند و صباح لعاب غلیظ ازان بگیرند مرداسنگ [illegible]
ساخته در زیت [illegible] بر آتش نرم گذارند و بکفگیر حرکت دهند چون روغن برآید مرداسنگ بست شود [illegible] روغن سیاه
گردد قطره ازان بر آتش فکنند [illegible] لعاب در آن ریزند و بجوشانند تا غلیظ گردد پس [illegible]
تا از [illegible] حاصل آید و اگر خواهند قوی الاثر باشد زفت و [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

باریک ساخته دران ضماد نمایند **دخلیون** نوعی دیگر ازین مرهم ضعیف که گردد وضمان تموده که دستخو از ادام
ضلبه مفرنجی اینه است و در داء الفیل خنازیر اثر عجیب دارد تخم خطمی اسبغول حرف هریک ده اوقیه حلبه تخم کتان
هریک دو اوقیه و نیم تخم مرو سه اوقیه کتیرا یکجا اوقیه در نصف آب لعاب بگیر مغلی از آب بابونه هریک
کردمان نرجس خوب جوش دهند باشند نیم رطل اوده در این سه آب بسطر نصف نانند یکشبانروز و بعد ازو ...
بیزند تا لعابها بقوام عسل آید آنگاه مرداسنگ مسحوق سه اوقیه زیت بنج رطل شحم مقل اوقیه ونیم شحم دجاج یک اوقیه
شحم اوز دو اوقیه با سه گداخته ومرارج کرده در لعاب مقوم آمیزند وباز بجوشانند تا قریب بانعقاد گردد و بعض ازان
صمغها و نیم و ... یعنی علک الانباط ... زیت ... خطمی ... اکلیل الملک ... زرنیخ
کندر دو درم الاخوین ... تخم کرفس ... سوخته ... هریک چهار درم ... سه درم دو نیم کرفته باریک
بجته دران ... که دخلیون در لغت سریانی یعنی لعابیست ... تالیف ... گردد و بعده ...
نموده تفاوت در بعضی اجزا ... است ... در اصل ... زیت ... مرداسنگ لعابها ...
درین ... ترکیب ... وتقلیل آن ... عظیم از مرهم مذکور نسخه سابق گذشت مشابه **مرهم نخلی**
نیز ... مرکب ... بنجم ... ... جنانچه گفته اند ...
این مرهم انجه ... یعنی درخت خرما دخل ... و ... است اما انچه ... ازو ... نیز
باعتبار انکه مرهم مذکور ... مسام ... یعنی ... منافع ... مرهم ... نخل
بکار ... یعنی ... اعظار ... نیز ... منافع این مرهم را برین نام ... ماخذ ... نسخه که در شفاء الاسقام
تحریر شده ... و مرهم ... جراحات ... وقروح ... ادام ... مفاصل ... و ...
قروح ... عظم ... وقلع ... وشحم ... مرهم ... خرو ...
است ... شحم خنزیر ... با کرده ... بنو ... ... رطل ... مرداسنگ مجرد ... رطل ... قلقطار چهار
مرداسنگ و قلقطار را چون غبار بسایند و در زیت ... گرداند ... جمع کنند و با ... شاخ زرد ... حرکت دهند
چون شاخ ازانجاکه ملاصق بحرارت شد خشک شود ... قطع کنند ... تا ... منعقد گردد و دیگر
شاخهای سبز درخت خرما بکوبند ... بیرون ... این مرهم ... وتقویت عضو ومنع ... آید

نوع دیگر از مرهم نخلی که در تحفه نوشته جواز تالیف جالینوس است

جهة جبر کسر و اصلاح عصب و تقوی اعضاء استخوان و التیام جراحات و تحلیل اورام و رفع جرب متقرح و حکه را
طلا بآن نمایند و حمیره و آنکه سفیداب است مرداسنگ یک اوقیه گیرند و در آنقدر سرکه که سائیده شود بسایند و در آفتاب
گذارند چون خشک شود دیگر سرکه اندازند و بسایند و خشک کنند و همچنان میکنند تا آنکه چهار اوقیه سرکه در وی منجذب
گردد و پس یک و نیم اوقیه روغن زیتون تسقیه کنند و دو اوقیه پیه گاو مصاف و ربع اوقیه قلقطار اضافه
نموده بر روی آتش نرم برهم زنند تا منعقد گردد مرهم حوارین که مسمی است بمرهم سلیخا و بمرهم
رسل نیز و آنرا مرهم عیسی نامند و اجزاء این نسخه دوازده عدد است که حوارین جهة عیسی علیه السلام
ترکیب کرده و برای تحلیل اورام جاسیه و خنازیر و طواعین و سرطانات و تنقیه جراحات از گوشت
فاسد و اوساخ و جهة رویانیدن گوشت تازه و رفع شقاق و آثار و حکه و جرب و سعفه و نواصیر و ثوالیل سود دارد
موم سفید راتینج هر یک چهار درم و نیم جاوشیر زنگار قنه مر صاف فرنک هر یک ده درم اشق هفت درم زراوند طویل
لبان ذکر هر یک سه درم مقل ازرق چهار درم و نیم انچه سائیدنی است بسایند و مقل را در سرکه
حل نمایند و غیر آنرا در سیفه ذاب سازند و ادویه را بدان بسرشند پس اگر هنگام سرما بود زیت یکنیم رطل بگیرند و در
زمان گرما یک رطل و بدانند که در بعضی نسخها فرنک مطروح شده و مرداسنگ سفید کرده را فرنک گویند و در
بعضی نسخها عوض راتینج علک البطم مسطور است و بدل فرنک سکبینج یک درم و دیگر اجزاء همه بحال خود اوزان
مرهم باسلیقون و آنرا مرهم زفت نیز گویند جهة انبات لحم در قروح غائره و التیام جراحات رطبه بخون و تحلیل
ورم بارد و صلب نافع است موم سفید و زفت راتینج هر یک یکجزو زیت کهنه شش جزو همه مرهم سازند و اگر بجای
پیه شحم خوک کهنه آمیزند قوی التحلیل باشد و هرگاه راتینج و زفت و موم بالسویه گرفته با زیت بسرشند مسمی میشود بباسلیقون
اصغر کذا فی شفاء الاسقام نوع دیگر از باسلیقون که مسمی است بمرهم نوره و جهة حرق آتش
و اندمال جراحات و تخفیف رطوبات سود دارد آهک شسته باب شیرین هفت کرت سی درم باسلیقون بیست درم
شمع سفید ده اوقیه زیت انفاق نیم رطل شمع را در زیت بگدازند و دیگر ادویه بدان بسرشند تا گداخته شود مرهم نوره
جهة حرق نار و غیر آن که موذی متقرح شده باشد و شدت نموده عجیب الاثر است آهک سفید بگیرند و آب بر آن ریزند
آنقدر که او را بپوشد و دو ساعت بگذارند پس آب از وی دور نموده آهک را بسایند و دیگر آب بر آن ریزند و همچنان چهار کرت
بشویند و اگر هفت بار بشویند بهتر باشد بعده آهک شسته را بروغن گل خام بسرشند

بریم زنند تا بقوام مرهم آید و بر محل مالوف بمالند یا بر پنبه کهنه نهاده بر نهند مرهم اسفیداج جهت قروح گرم و شقاق
کان را شکافته باشند و جهت حرق نار و آب گرم و روغن گرم و جهت بثور لبنیه و بثور لحیه و انبات لحم نافع
ست و در مصنف اختراع حاجی بکار برند موم صاف بگیرند روغن گل چهار جزو با هم بگدازند پس بگیرند اسفیداج
آنقدر که در وی توان گنجید سحق کنند بعده سپیدی بیضه قدری ریزند و باز سحق نمایند بیشتر این را با موم روغن
در درون آنقدر بمالند که غلیظ گردد و اگر قوی التبرید خواهند اندکی کافور هم مضاف سازند و کافور دار را مرهم
کافوری نیز نامند و هرگاه روغن آس که معمول بر روغن گل باشد عوض او کنند یا هر دو بالمناسبة داخل نمایند
در حرق نار تنقیط انجامیده باشد بمالا اثر است نوع دیگر بگیرند مرداسنگ سحوق پنج درم و دیگر با [illegible]
تا منحل شود پس روغن گل آنقدر که مطلوب باشد ریزند و سحق بکنند تا غلیظ گردد و منتفخ شود و بقوام مرهم آید بعده
سپیده ارزیز که نیم مرداسنگ بود و قدری کافور سحق کرده مضاف سازند نوع دیگر که جهت حرق نار که منقط و
تقیح انجامد سود دارد برگ تر تازه و تر از خطمی و خبازی آنقدر که مطلوب باشد و در آب بجوشانند تا جوهر او شود
از خیوط خود پاک گردد پس برگها همراه مذکور در روغن اندازند و حسب حاجت سپیده ارزیز و آب گشنیز تر و روغن
[illegible] نیز آمیزند و بمالند تا همه مستوی شود و مرهم گردد پس بر خرقه کتان طلا کرده بر عضو نهند نوع دیگر از مرهم سپیده
قلیل الاجزا است و جهت اندمال قروح و تنقیه وی از چرک و تسکین حرارت سود دارد و موم سپید بگیرند سپیده
نیم جزو روغن گنجد [illegible] جزو نخست سپیده را باریک ساییده در روغن بجوشانند آنقدر که سیاه شود بعده موم آمیزند
دیگر نوع بعضی سپیده بگداخته در روغن گنجد [illegible] بچوب بدو برآنقدر بسرشند که لزج گردد و مرهم ابیض
حرق نار و التهاب جراحات و ورم [illegible] حاره و حمره و شقاق قبل که از حرارت باشد نافع است موم ده درم
ن گنجد یا زیت سی درم بعد از گداختن موم از سر آتش برداشته با سفیدی تخم مرغ بر زنند و اگر تبرید زیاده خواهند
عوض روغن زیت روغن گل کنند و صندل اضافه نمایند و اگر درد شدید باشد بدل صندل افیون داخل نمایند
[illegible] نوع دیگر بگیرند مرداسنگ سپیده ارزیز هر یک یک جزو موم دو جزو روغن گل آنقدر که مرهم تواند شد سپیده
[illegible] و مرهم سازند مرهم [illegible] گوشت فاسد را بخورد و زنگار خالص یک اوقیه بسایند و با [illegible] عسل آمیزند و دیگر
[illegible] را باصلاح آرد اگر چه در گوش باشد و قرحه و [illegible] را پاک کند و لحم فاسد را بخورد و زنگار یک جزو [illegible]
اشق هر یک نیم جزو همه را با سرکه بسایند و بعسل بسرشند دیگر که نرم تر از اول است موم زیت زنگار

هریک بقدر مناسب بگیرند و مرهم سازند دیگر که گوشت فاسد و زائد را ببرد و باید جاییکه عذر اشق در سرکه تر شسته
تا نرم شود پس سحق نمایند تا یکذات شود و بعده زنگار انقدر که مطلوب باشد اضافه نمایند و حل سازند مرهم اسود
جهة و حفظ اسبیش برود باشد نافع است موم زیت سلک رومی زفت بالسویه بگدازند و مرهم سازند نوع دیگر
ان خشک زر
گوشت برویاند و زخمها باصلاح آرد زیت ثلث رطل مرداسنگ مسحوق یک اوقیه با هم بجوشانند تا سیاه
شود بعده کندر و دم الاخوین و انزروت هریک دو درم کوفته بیخته بیامیزند مرهم احمر جهة قروح گرم و انبات
لحم نافع است خل الخمر یک رطل مرداسنگ یک رطل ربع نحاس محرق یک اوقیه زنگار هشت درم سرکه را با زیت بپزند
تا که سرکه جذب شود پس ادویه باریک ساخته آمیزند و بپزند تا غلیظ گردد مرهم سریج سرطان خنازیر را نافع
بوده و ورم را بخشه کرد و اند مرداسنگ بیست درم کندر با زرد و اشق موم هریک ده درم علک البطم هریک هشت درم روغن
زیت بقدر حاجت مرهم سازند مرهم زنجفر یعنی شنگرف جهة تحلیل ورم عسر التحلیل و سرطان و خنازیر را و ورم ... دارد
غیر قابل صحیح نافع است شنگرف هشت درم و مرداسنگ بیست درم کندر دوازده و اشق موم سپید هریک ده درم علک البطم
شش درم روغن زیت یا روغن گل بیست و پنج درم مرهم سازند نوع دیگر شنگرف اسفیداج مرداسنگ بیست درم موم کندر
ذکر و اشق هریک ده درم آنچه کوفتنی است بکوبند و آنچه که حل شدنی است در زیت یا روغن بگداخته بگدازند و مرهم سازند نوع دیگر
شنگرف سریج هریک چار درم کندر اشق علک البطم هریک شش درم مرداسنگ هریک بیست درم موم سپید پانزده درم
زیت شصت درم مرهم زنگار مجفف قروح عتیقه و اکل گوشت زائد و رافع عفونات و مواد فاسده آکله
و ... و مسقط باسیر ... موم زفت هریک ده درم اشق محلول باب سرکه عتیق ده درم زیت چهل درم ده درم
با ... موم ... زنگار چار درم ... انزروت شش درم مر ... ده درم اضافه نمایند نوع دیگر زنگار ده درم
علک البطم صمغ سپید هریک پنج درم زیت بقدر حاجت نوع دیگر موم علک صنوبر هریک ... اوقیه اشق
یک اوقیه زیت یک رطل زنگار عراقی صافی دو اوقیه اشق را در آب ... حل کنند و شمع و علک را بر آتش در زیت
بگدازند و زنگار را باریک ساخته بیامیزند و بسیار زنند تا یکذات شود مرهم مرداسنگ در انبات لحم عمل عجیب دارد
مرداسنگ یک اوقیه بسایند و در سه اوقیه زیت بپزند و حرکت همی دهند تا یکذات شود پس کندر و میعه و انزروت
و دم الاخوین و زفت یابس هریک دو درم بران افزایند و بپزند تا که غلیظ گردد و در قروح غیر حاجت بکار برند نوع دیگر
که گوشت برویاند ... قروح گرم استعمال کنند مرداسنگ بیست درم سرکه بسایند تا نرم شود پس روغن گل

اندازند و می سایند تا غلیظ گردد بعده یک تسقیه از سرکه و یک تسقیه از روغنگل هی بهم زنند تا مرد اسنگ مرکب شود
منفع گردد دیگر اسفیداج بجز درم و قدری کافور سحق کرده بیامیزند مرهم اسنانکی جهت جرب و حکه نافع است
و در حرف الدال در علاج جرب گذشت مرهم خولان جهت اورام حاره مجرب است خولان یعنی حضض هندی
یکدرم روغنگل و روغن بنفشه هر یک چهار درم موم سپید دو درم حضض بسیار باریک ساخته با روغنها که موم دران گداخته
شده باشد سرشته مرهم رصاص تحلیل سلع کند خبث الرصاص حل کاسد یعنی زیت شامی که نیم جنبش دادن زیت
بریزند تا یکذات شود و غلیظ گردد بعده سرکه بران ریزند و بر آتش نهند و بگیرند مرهم کتان در انبات لحم و التیام
جراحات نظیر ندارد بگیرند خرقه کتان پاک شسته و بکوبند تا مثل غبار شود پس بیارند زیت فایق یعنی زیت
انفاق و اگر نباشد روغن آس عوض او است بر آتش نرم گذارند مدتی و مغرفه آهنی وقت آنقدر که روغن را منعقد
سازد دران بنداب سازند پس خرقه مسحوقه کتان دران انداخته حل کنند و بر عضو نهند و ببندند فانه جید مرهم
خل آرا فرموده مرهم جالینوس و مرهم ازرق نامند و مرهم سرد نیز خوانند جهت اندمال جراحات
و قروح متعفنه و ازرق که بهرجت و بواسیر و ربع شقاق و حکه طبیلی و قرحه رطبه و داء الثعلب و سعفه نافع و ترکیب
یک رطل روغن با زنگار بسایند و زیت کهنه دو رطل خل الخمر تند سه رطل اینجمله در طنجیر نهاده بر آتش نرم گذارند و به چوب
حرکت میدهند تا القوام مرهم آید و مرتک سوخته و بسته شود و علامت کمال طبخ آنست که سیاه
گردد و در نسخه زیت و سرکه بالسویه مرده سنگ بربع زیت نوشته و اگر خواهند قوی تخفیف
باشد قدری زرچوبه مسحوقه نیز آمیزند و آنجا که حرارت بود عوض زیت روغنگل کنند
و زرچوبه موقوف دارند مرهم سرطان که سرطان و جمیع صلابات را در یک هفته
بلکه کمتر از آن تحلیل کند خردل لحم الجزه کبریت زبد البحر زراوند طویل اشق مقل ازرق هر یک
چهار درم زیت کهنه بست و هشت درم موم سرخ هفت درم دیگر که جهت سرطان متقرح
و غیر متقرح که خوف تقرح دران باشد سود دارد و کاسر عادیه او است سپیده
اسرب توتیا مغسول بر جو برابر آب خرفه یا عنب الثعلب یا کدو یا خیار یا لعاب اسپغول هر کدام
که حاضر باشد سحق کنند و قدری روغنگل آمیزند و بر نهند و اگر سپیده مذکور سرب سوخته مرد سنگ
سحق کنند بعده با بیاض سطور تسقیه دهند نیز روا است مرهم تنحو هم یلین عصاب جلا بر نظام

فائده لحم یعنی ... الفاذن
... ایران ...
... بالامراض ...
... الاستعمال ...
... شدید ...

بپیه گرده و پیه دنبه و مغز ساق گاو و موم و روغن کنجد همه برابر گیرند و یکجا بگدازند مرهم سازند که قلع ثالیل و مسامیر کند بگداز
کاغذ سوخته هر واحد یک درم آب عروس مثل آب صابون اول هر دو مساوی هفت درم و در نسخه فوذه و درم عسل نشت
درم فرحیون شش درم بپزند تا غلیظ شود و آب صابون اول عبارت است از آبی که در روی اشخار آب نگاه دارند
آن میسازند بعمل مخصوص و عنقریب ذکر شده و مرهمی که شقاق مقعد و اوجاع را نافع است پیه و جاج زرده بیضه
هر یک اوقیه موم سپید سه اوقیه سپیده ارزیز ده اوقیه مرداسنگ آب شیرین ترتیب کرده و شش درم سپیده
تخم مرغ یکی دیگر با هم بسرشند نوع دیگر جهة شقاق مجرب است و بنایا مؤثر علک البطم مکبر و پیه بز چهار جزو در قدر
مضاعف گداخته استعمال نمایند و این مرهم از کهنگی ناخن و تقشر آن و شقاق لب و اطراف و حکه و جرب و
زخم آتشک و شقاق چارپایان مجرب است مرهم جذام در رفع جذام و سائر قروح سوداوی و اورام
بارده آزموده است مقل اسنبل الطیب قردمانا دار فلفل سلیخه قسط تلخ عاقرقرحا مصطکی مقل صاف هر صاف
حب بلسان اشق عنبر زند سیسالیوس زراوند طویل و مدحرج سعد الکحل الملک قرنفل ایرسا روغن
زیتون کهنه هر یک یک اوقیه لادن بیست مثقال زعفران نیم اوقیه علک البطم موم هر یک سه مثقال روغن نادرین
برابر همه اجزا مرهم سازند و مرهم برص که جهة برص مجرب است و بهق را نوزرا زائل کند نحاس محرق زرنیخ زرد و
شبلرزج ابک زراوند حیله برابر گیرند و با ریاب ساخته در بول صبیان آمیخته بیست روز در آفتاب گذارند و هر روز
حرکت بسیار دهند اگر عوض بول سرکه تند کنند تر زود است وقت استعمال موضع را بول صبیان یا بخل خمر
بشویند و دوا برنهند مرهم آتشک از مجربات و اسرار است در کمتر روز رفع دانها و زخم آن میکنند توتیا زندی
شسته بیست درم شنگرف ده درم گرد چوب چینی پنج درم و اگر نباشد مؤثر است بازده تخم مرغ که زردی
پخته باشند بقدر کفایت سرشته استعمال نمایند و اگر بجای گرد چوب چینی زیبق را کرایس بگذارانند تا زیبق در آن
ناپدید شود پس کرایس را بسوزند و خاکستر او نیم مثقال داخل کنند بدیل است نوع دیگر سیماب کشته هشت
مثقال خسالادن مصطکی سورنجان هر یک دو درم ترید سپید بیخ بنفشه هر یک سه درم روغن گل ده مثقال
روغن زیت پانزده مثقال آب تسم تخم مثقال پیه بز شش مثقال و اگر جراحت دانه دار باشد توتیا و سفیداب و
مرداسنگ هر یک دو درم زنگار سه درم افزاینده نمایند و بطریق معلوم مرهم سازند و این مرهم را دوای آتشک
نامند نوع دیگر سپیده ارزیز توتیا ده الاخیر هر یک سه درم مرداسنگ ده درم زنگار نیم درم موم چهار درم روغن

بست درم مرهم سازند مرهم سلیقه خبث الرصاص را با روغن زیت بر آتش مخلوط و ملک البطم دران حل نمایند
مرهم سعفه زراوند طویل را تا نخ گلنار اقاقیا بالسویه با روغن گل و سرکه بسایند مرهمی که جهة قروح
سر و انجار و سعفه نافع است خسته هلیله مازو هر یک پنج جزو آس دو جزو پوست نخ افزانی یکنیم جزو موم بحجة اجزا را بهم
کرده روغن چار چند موم خسته هلیله مازو را بکوب بساخته بسوزند و جمیع را باریک ساخته بطریق سلوم بسرشتند
مرهم بالا در خراج بحجه را انشگافد و از نشگافتن تا بن مستغنی کند عسل بالا در رفت رطب مرد و برابر و سفیده آهن جمع
کرده گرم نماید و حرکت دهند تا بهم آمیزد و وقت حاجت در محل مالیدن بسط قدری از ین گذارند و نیم روز بدارند تا
آنرا تاکل خواهد ساخت مرهم خمیر که همین عمل دارد خمیر مایه ده درم بوره ارمنی ابن مقشر هر واحد یک درم جاو شیر
سرگین کبوتر و منع هر یک ده درم آهک آب نادیده نیم درم صابون ده درم با روغن زیت بسرشته و بر بندند که تمام
مقام این است مرهم دبق ادرام را بگشاید بنیر از زیت و گوشت زائد را بخورد و بگیرند دبق و در آب تر کنند و منفشر نمایند
و بکوبند و بحیدوی آب صابون آمیزند و در هاون بمالند تا مستوی گردد پس زرچوبه قدر ربع وزن دبق کوفته و بکوبند (?)
بحجه بیامیزند و بکار برند مرهم عسل که دمامیل و سائر جراحات منقحه را پاک کند انزروت و عسل هر دو برابر
بهم بسایند و بکار برند و بعضی نخست عسل را تنها بجوشانند تا غلیظ گردد و بعده انزروت مسحوق می آمیزند
و این مرهم جهة تنقیه هر جراحت و سحج و استصاص قیح تام مجرب است آرد گندم را با قدری روغن گل و
اگر نباشد روغن طعام و زرده تخم مرغ و چندان روغن مخلوط کرده استعمال نمایند صفت مرهم جهة نضج دمامیل
و جراحات نافع است کبیرا تخم کتان تخم مرو مرزنجوش گل بابونه گل خطمی بالسویه کوفته بیخته با شراب بگدم (?) استعمال کنند
مومیا (?) را شد جهة زخمها و بعد و ادرام و تشنج و نقرس و جراحات نافع است مومیا را نرم سائیده با روغن کنجد و موم که ربع
روغن باشد بسرشتند مرهم عرق مدنی که رشته گویند خاکستر نی مرداسنگ هر یک سه درم آهک یک درم با زیت تازه خنگل (?)
و موم بطریق سلوم بسرشتند اگر عضو ملتهب باشد اسفیل را روغن بنفشه مخلوط کرده بر نهند و این مرهم سهل بر آمدن رشته است
و اگر منقطع شده موضع را در طول بشگافند و مرهم استعمال نمایند و لازم است که رشته چون سر برون آرد بر چوبی و مانند آن پیچند
بنرمی تا بحیه تمام برون آید و منقطع نگردد مرهم جاذب که جهة اخراج پیکان و خار و هر چه در عضو فرو رفته باشد مجرب
و السنة (?) بیخ نی خشک زراوند طویل بالسویه سائیده با عسل سرشته استعمال نمایند تو حید (?) دیگر جهة پیکان نماید و جز آن
و جراحات و دمامیل را پیرد (?) و قروح فاسده را زائل کند آرد موم ملک البطم هر یک ثلث رطل زرانشخ ربع رطل زیت کهنه

بر محل بچند ابراشش مرہم کہ از ہند و بورہ و ارمنی دو اوقیہ باریک ساختہ ضماد سازند و بنگ درہم گستند و بکار برند
مرہم عجیب کہ در التیام جراحات کہ طبیبان از علاج آن عاجز شدہ اثر تمام دارد و منسوب بملک الہند باید سہ درم
خاکستر صنوبر زراوند کندر یک مثقال درم اشق توبال آہن و مس ہر یک نیم درم مردار سنگ جاوشیر ہر یک
دو درم اشق و جاوشیر در خل خمر تر کنند و دیگر اجزا باریک ساختہ بیامیزند مرہمی کہ گذشت بعد از سنگ
خشنین کہ شاخ زرچوبہ بالسویہ کوفتہ بیختہ بمونسان کہ آمیختہ بکار برند مرہم خشک ریشات مردار سنگ توتیا
بچنہ کہ کشنیز مرہم سپید مرہم سازند مرہم گلنار نوعی کہ نافع است گل گلنار برگ مورد عصارہ لسان الحمل ہر یک دو جزو
مازو سبز مردار سنگ زرچوبہ ہر یک یک جزو با موم در روغن گل مرہم سازند مرہم سرطان در تشانہ ذکر جرب
با اصلاح آن و برش مد ہندی اقاقیا ہر یک دو درم صندل سپید یک درم شیاف ابیض موم سپید ہر یک چہار درم سرطان
سوختہ یک درم روغن گل قدر حاجت بطریق متعارف مرہم سازند و بعد خشک کہ مرہم سرطان کہ بیشتر گذشت نیز دارد
باعتبار مرض ست دو تسمیہ این باعتبار جزو ویست مرہم مصری قروح خبیثہ را نافع است عسل چہار اوقیہ
خل خمر تند دو اوقیہ زنگار چہار درم مردار سنگ یک اوقیہ مرہم سازند و در نسخہ دیگر نوشتہ مفید است در سرطان
گوش گذشت نوع دیگر کہ جہت حکہ تشنین و سیلان مادہ صفراوی آنہا سود دارد اسفیداج بچند درم کبریت زرد
یغر ساہر یک بچند درم ہمہ را بسیار کہ تند برشند و در شفاء الاسقام نوشتہ فان لم یکن الکوی لم یکن سعۃ و منافع
اسم فقط الم یا مرہم رال منقول از حکما ہند جہت جراحات فرمنہ عسر الاندمال مجرب ست و جہت قروح آتشک
و ناسور مفید و منبت گوشت صحیح در کل فاسد آن و مصلح عضو ضعیف و فی الحقیقت بر عدیل نوشتہ باشند در قروح و
مکرر تجربہ کردہ و از مرہم کافور قیصوری رال ہندی کہ در السنۃ عربی آن راشجرہ و تعقیب نیز نامند و تفصیل این بیاید
یا رکتالی یعنی زعفران نیز خوانند کات ہندی ہر یک چہار درم روغن گاو تازہ یکماہہ ساوی ہمہ ہموزن عمل
در ظرف آہنی یک بار ذلیس رال را سحق کردہ بریزند و دو سہ جوش دہند بعدہ کات را بستورہ بحیہ دو سہ
جوش دہند بعقب آن کافور بریزند و دیگر جوش ندہند و اندر قروح فرمنہ قدیمہ منداریا قندی فی ازرق مسحق
استعمال طلا بعد لعبد بعد تمام بکار برند مرہم زمانی جہت جراحات فرمنہ بغایت مجرب است و از مأثر کہ بوزن مرہم رال
نیست با اعتدال قریب است از مردات کہ عمر بغور مستو بہ برست و جہت کلمج در حکمی کات ہندی ہر یک دو درم و از موم
مغسول بچند درم مردار سنگ مغسول سہ مثقال کافور قیصوری یک دو درم موم سپید محوتال روغن گلسرخ بقدر حاجت مرہم

سازند مرهم انجبار که جهت زخم شده و رها تدان و جهت ناسور مرقومه بهر جهت کسر ... و روح حقنه نمود ...
و معمول این در ... است و حق نسبت که این مرهم عدیل ... زار و ... و ... دیگر حاجت نیست کات یکسیرج
بار ... روغن گنجد آب چار شیر ... تازه برگ تجول ... تیار هندی ... بر یک ...
تحت آب ... روغن را یکجا کرده در ظرف کاسی که مستعمل ... است ... کنند تا ... شود ...
اجزاء دیگر که هر یک را جدا کوفته و با ریک بیخته ... نموده باشند در آن ... بکی ... دو باس ...
مالند تا جمله یکذات شود و ... مرهم ... ظرف چینی یا نقره نگهدارند و وقت حاجت استعمال نمایند ...
آنکه وقت شب ... خرقه پیچیده و گرم کرده ... جهت ... میکرده باشند ...
مرهم شادنه و **مرهم کافوری** در ادویه ... گذشت **لفقوع** که جهت ... سود دارد ...
... باتره ... زخم ... پاک کرده ... هر یک ده درم ... شب ... نمایند و صباح
... بالند و ... کنند ... و اگر ... جهت حاجت ... **اقوعات** ...
... و **ملح الدم** است در ادویه گذشت و مطبوخات که درین بحث ذکر شده هر گاه کسی ... مطبوخ
... باشد ... کرده ... **نطولی** که ... اعضا ... گلسرخ ...
... کاسنی هر یک چهار درم ... من آب ... تا ...
... اعضا ... نافع است **باب بیست و یکم** در ادویه ضربه و سقطه ... که هر گاه سقطه یا ضربه ...
... شود فصد کنند ...
... جامت کنند ... و اگر ورم عظیم بود فصد ... مقدم ...
... هر گاه صدمه ... **نزف الدم** شود ...
... **ضماد** ...
... گلسرخ ... روغن گلسرخ ...
... درم ...
... سقطه ...
... جهت ضربه و سقطه ...

پوست انار با آب و برگ سبز دانه اگر شود پس مرداران بگویند تا نیک نرم گردد پس تد ربای زرشک و حماض
بیک سا نخته در آن آمیزند و شراب فانعیض بر سرشکوه بر سر ضماد نمایند بعد فصد قیفال
آنکه ب و سر کرد طبیخ باب زاگ و حقنه لینه دیگر که رسمی است لطلال ر حیر جهت سقطه و ضربه نفع تمام
دارد ماش مقشر هر یک نیم جزو گل ارمنی نیم جزو اقاقیا صبر هر یک پنج جزو را آب آس ضبر شند و طلا کنند دیگر
که جهت سقطه که با حرارت باشد و ورم با تبع است گشنیز جو مقشر گل ارمنی صندل قرنفل شیاف مامیثا گلنار طلا
کنند بعد فصد با تیلین دیگر که جهت نزف الدم که زیر لدغ سقطه و ضربه افتد کهربا گل ارمنی دم الاخوین گلنار هر یک برابر
از همه سخیه دم با یک اوقیه نقیع سماق بدواکی باقیون خوردنی بخورند قطع دم بکند البته وقد احتیاج
دوائی که آن ضعیف را نافع است موضع را بر آذرگل با لند و آس کوفته بیخته بر آن پاشند و عصابه ببندند
لسنی معتدل دوائی که عضو را نرم کند و قوت دهد کشیدن و عضو را نرم گرداند موم زرد پیه بط یا دجاج تمر
گاو و لعاب تخم کتان هر یک یک اوقیه روغن سوسن شش اوقیه بطریق معلوم بر شند و دوائی که
اعضای متحجر را نرم کند مقل و روغن بزر هر واحد یک اوقیه لبنی بر جاوشیر اشق هر یک نیم اوقیه پیه خرس
و اگر پیه خرس نباشد پیه بط یا دجاج عوض او کنند و اگر پیه خوک بدست آید در حباب از همه بهتر باشد
و با حل کند با قدری اندک بگویند پس دیگر اجزا را بیخته بر هم زنند تا برابر شود و ضماد نمایند دیگر که
همین عمل دارد و خوشبو است جهت لطیف طبعان بکار آید موم زرد یک اوقیه روغن بان شش اوقیه مصطکی
هر یک نیم اوقیه با هم سرشته فائده در تدبیر سیاط یعنی کسی که او را بسیاط که حرارت از تازیانه ست
زده باشند بسبب تفرق گوشت الم شدید پیدا آمده و زدن بچوب همین حکم دارد باید که علیل را حرکت کنند
و در بدن او را نمالید فی تا گوشت متفرق شده مجتمع گردد پس گوسپند ذبح کنند و پوست وی
گرم گرم بر وی بپیچند و بدارند تا زمان طویل یعنی تا آنزمان که پوست خشک شدن آید و این تدبیر در یک شبانروز
تمام روی بیند و هر گاه خون زیر پوست جمع آید ستوان و ترب باهم کوفته ضماد نمایند دیگر باب لسبت ودم
در تدبیر مسافران و ادویه که بحالات اهل سفر تعلق دارد تدبیر آنکه در سرما روی سفر کند باید که قبل
از سیر طعام بخورد باید که طعام حار بود هم بالفعل و هم بالقوه و بهترین غذا آنست که ساخته باشند از جو ترم و بصل و
اسفیداج بسیار مسالح و باید که فلفل و زیاده نمایند بعد اشیای گرم دیگر و غذا دیدن غذا

تدبیر آنکه در سفر بسبب سرما اعضا مجروح گردد و هنوز بجایی نرسیده باشد باید که در محل مجروح اگر آتش ...
باشند ... تمام بدن را ... از سرما ... مختلفه ... باشند و سر ... اگر گرم ... نمایند ...
ذوی ابدان حار ... شده باشد ... مضاجعت کنند ... خود با بدن ...
باشند ... بالسویه ... شراب آمیخته ... روغن ... ریزند و روغن سوسن
یا نرگس که ... چند ... و قسط ... حل کرده باشند بر تن ... کنند و ... لطافت ...
... یا کبوتر ... این ... بیاشامند تدبیر آنکه اطراف ... ورم کند و ...
سیاه نشده باشد ... گاه ... یا شلغم یا کرنب یا شبت یا بابونه یا شیح یا ... یا اکلیل الملک یا تخم
کتان یا حلبه ... مجموع ... اطراف را در آن نشیند ... گرم ... نزدیک نمایند ...
بعد آنکه ... اشیای که چون بر اطراف ... فاسد شدن ... روغن زنبق است ... و سوسن ...
... بر اطراف ... این ... البته ... اطراف ... باید ...
شود باید که مبادرت کنند ... نشسته ... گرم ... خون ...
سیاه ... خون ... بعد ... بسیار ... گرم ... طلا نمایند ...
بعد ... شراب ... یا آب ... گل ارمنی چنانچه گفته شد طلا نمایند ... تکرار کنند ...
صلاح ... نقص ... اطراف باید که ... صحیح ... نکنند ... فساد ...
... گرم کرده ... ضماد نمایند یا روغن گرم ...
چند بار ... میکنند ... گوشت فاسد ... ساقط گردد و ... صحیح ... بکار ...
استخوان نیز سیاهی و فساد سرایت کرده باشد که در ... استخوان فاسد ... قطع نمایند
... ضرورت ... کند ... استعمال ... چشم از شدت سرد
باید که گاه گاه ... یا بابونه یا شبت تنها یا مجموع ... نمایند ...
... گرم کنند ... شود ... کنند ...
... تدبیر آنکه اگر در سفر باد سموم وزد چه باید کرد بدانکه
اگر در چنین حال ... قطع کنند ... قبل از سیر آن ... زرا

[illegible]

بخور رسند و آن ورع را ببوشند و لیشیان بنقلة الحمقا بزند و مار هیت دهن بجز و باید که قضبان نخل بقلة الحمقا

همراه دارند و آن متصاص کنند شیشه آبی بوشتی و سینه و شکم را قبل از سیر شراب اسفنجل طلا نمایند پاشیده بقلة

الحمقا که بروغن گل و سپیده بیضه مضروب بود باید که روغن بنفشه بوتید دو بینی کالند و سفر در دستی کنند که سموم

نوزد و در محفه نشینند و بیاز کثیر المقدار همراه گیرند و بسیار و بشقر نوشند و در موسم گرما تا ممکن بود سفر در شب

کنند تا در رفت سرد و **قرص مطفی الحرارت و مسکن العطش** بکار برند و تلعه از نقره محلا در دهن

گیرند که بالخاصیت تسکین عطش میکند صفت **قرص** کور مغز تخم کدو هر یک چهار جزء تخم کاهو تخم خرفه هر یک

دو جزء رب السوس یکجزء کوفته باب برگ خرفه یا لعاب اسپغول سرشته اقراص سازند مقطع بشکل ترس و وقت سیر

یکی بعد دیگری در دهن گیرند و فتیج نکنند بلکه بگذارند تا منحل شود و اندک اندک و بلع می نمایند اقراص تسکین تب

دیرگاه و جهت تپ و تسکین حرارت دهند که در سینه خشونت باشد قدر دو مثقال با جلاب یا شربت بنفشه دهند

و این قرص با وجود اطفاء حرارت و نفع دادن بجهت حاد و محرقه نهایت نفع است جهت حرقت بول هم بر نفع مزمن

آنها مختلف **باید که** آب التبرب یا سر که مزج کنند و پیاز و سیر حاجت که مخلل بود و هکذا چیزی بخورند که حرارت

ضد کیفیت آب بود بکار برند بر قبل **باید که** سیاه گشته با دهن عنبر و نیلوفر و بنفشه باشند و مالیده

در کله مغز بند باید که برگ تازه درخت یا برگ دلفی و هدهن اناز مزد و بر بدن بمالند و دیگر زرنیخ احمر و موم و کندر

دیورق بسر کرده روغن گل آمیخته طلی کرده و بعد بر بدن بمالند و بعد عجت بگذارند پس با آب گرم غسل کنند و دیگر تراب

سیما یا کندش بعد دهن گیرند و بر تن بمالند و دیگر کندش با زمین یا برگ تازه درخت بلوط بسوزند و در آن چیزها

گیرند و باید که بدن را با آب گرم نشویند و اگر حمام میسر آید فهو الا و بدل جامها زود زود کنند و بیاس از کتان جدید

سازند تدبیر که جهت تسخیج حلق کرا بر کوب تیزی موزه و تغلیط او آید نافع است لته کتان را به آب سرد و گلاب

تر کرده بر او نهند و بعده مرد اسنگ گلاب سائیده طلا نمایند و اگر تسخیج الجلد با حرقت و وجع باشد مرهم اسفیداج

بر نهند و اگر ضیق حنت خفاخات پیدا آید حضض دواقاقیا و گل ارمنی طلا نمایند بعد از سنگ فرنج

و بر آوردن آب او و در تحقیق آب نسرد باشد که انصباب آب سرد و فقط کا سرفه آید

و بازو گلاب یا آب سائیده همین عمل دارد و دیگر کفار محرق با سنه همین نفع دارد

باب بیست و یوم در اد و یه مسموم و ملسوع و ملدوغ و تدبیر

[illegible]

تحرز از سم پوشیده نماند که مجلس سلاطین را جایز نیست که چیزی مجهول الکیفیت را در دهن کنند یا بوئیده یا بر بدن
مالند و کنه تاک و آب و طعام احتیاط نمایند تا از چیزی که در آن افعی زهر رسیده یا ستور اگر در محفلی که توهم خصومت
باشد حاضر گردد و از مباشرت عطریات و تناول اطعمه و اشربه اجتناب کند و در چنین جا و جهی بیست
که طعام خورده حاضر شود زیرا که تاثیر سم بعد غذا اکثر اثر میکند و چیزهای قوی الطعم که محل تلبیس سم است
هرگز نخورد و چنین کس را لازم است که تعاهد کند بر ادویه که بتقدیم تناول او مانع مضرت سموم شود و موهن
و مضعف تاثیر آن بود چون انجره و لطیر سن و سیر و امثال آن قوی فعلا فی ذلک تریاق طین و دوا المسک و بابر اصیل
و امثال آن دیده اند که تاثیر سم خواه سم مطلق باشد خواه دوا یعنی خالی از آن نیست که مقرح یا محرق
و ملهب بود چون فرفیون یا با جماد و تخدیر چون افیون یا به تقطیع چون زنگار یا به تعفن چون بیش و مراره
افعی و مراره خرگوش دریائی و مراره ببر و مراره کلب الماء و مانند آن و ادویه اضافت ممکن است که افراد
متعفن باشند و استدلال بر شرب سم بر آنچه قسم و بر آنچه در بطون آنچه قی بر آید و بیگانگی عرض که لازم
هر دو جدا است توان کرد و هرگاه اثری از شرب سم معلوم گردد قی فرمایند آب گرم و روغن کنجد نوشیده
آب گرم و روغن کنجد نوشیده و اگر روغن زیت میسر آید بهتر از روغن کنجد است اگر تخم ترب بجوشانند و مطبوخ او
روغن گاو آمیخته بنوشند و قی کنند تا معده پاک شود بعد از آن شکم سیر خورانند و باز قی نمایند بعد از آن که از آن تخلیه
اگر احتیاج باشد بر تنقیه کمتر حاوی شود بعد از آن خورد البته بشیر و روغن که اخراج سم لقی کند لا محاله تریاق الطین است
بشرطیکه اول امر خورده شود و بهترین طعام که مسموم را بعد قی تمام بخورانند در آن قوی فرمایند شیر تازه است و اگر
شیر حاضر نباشد روغن گاو و مسکه گاو و گوشت فربه قائم مقام او است و تخم کاهو به جهت ادرار نفع بود و هرگاه
احساس کنند که نوبت در امعا نازل شده حقنه کنند بچیزهای نرم و روغنها و از حرکت دست و بند تحلیل و لعابها نیک شود و تشنه شد
و عطسه آورند تا دماغ بیشتر پاک شود و اگر غشی افتد اطراف مالند و در دهن دمند و بوی کنند و بر آن نهند
متحقق شود که فلان سم خورده شده و سیر آنچه جهت سم را حصر و دفع و صحت و اختیار ذکر یافته مدارک نمایند و اگر تعیین سم نشود
بحب آثار که مخصوص در حصه محصور شده معالجه فرمایند فایده هرکه حرکت و نفس منقطع و تکاسل در عرض و ضعف ظاهر ... بود
بر سم حاد و اکال علاج روغن سقی لبن و زبد و روغن بادام و تناول فالوده و ... و ... مست و ... و خطمی و حمر
در ... علاج از شرب ... تا تلخ و ... علاج ...

در سبیل و وضع قد پیاز میوه سرو چون بسبب والله کشیر از بار چون شیره خرفه مع شربت انار
و تناول مرغ یا طرخیه یا خبازی است و با رجبا بصندل و گلاب و کافور ترکرده بنوع حتی اعضا رئیس بهند
لکه و اگر حاجت بفصد و باسهال آید بر آن اقدام نموده و در وقوع جمود و حصر و سبات و ثقل زبان و [illegible]
و لسان [illegible] باشد به سم بارد و **علاج** او شرب شراب عتیق و تناول ثوم و جوز و دوا و المسک است
مانع خواب منع نمودن و در عطش مصابرت کردن و دهن را لیمون و تمکید کردن با نگرم و با عسل یا بابی [illegible]
در آن جوشانیده باشند و نمک طبرزد در آن حل کرده نوشیده قی کردن و گفته اند که اگر بسیار [illegible]
گرفته بنجم بخورند نفع دهد **فائده** هرگاه از شرب سم غشی و اختلال قوت و اولیع لسان و سقوط نبض
پدید آید بدان که سم مذکور از جمله سموم قاتله مفسده مزاج انسان بکلیه جوهریه است و در چنین حالت مبادرت
نمایند بدادن تریاق کبیر و مثرودیطوس و دواء المسک و تقویت دهند باللحم و شراب طیب و لازم است
که نظر کنند تا تاثیر و تعلق سم بکدام عضو تعلق دارد چه بعض سم بعضوی مخصوص است پس بحسب آن مراعات [illegible]
عضو مخصوص باید کرد تا از ضرر محفوظ ماند مثلاً اگر احداث کند اضطراب و درد دل شکم شیاف لینه و حقنه [illegible]
و اگر اضطراب در معده باشد مسهل نرم مثل آن دهند و اگر اذیت بجگر رساند و یرقان آرد مدت دهند آنچه مقوی
جگر است استعمال کنند از ادویه و اشربه و اگر خفقان و غشی آرد تقویت دل کوشند و اگر بدماغ ضرر رساند
و تشنیج آرد بتقویت دماغ و ازاله تشنج نمایند و تشنیج بی ضرر دماغ صورت نه بندد و اگر در عضوی از اعضا و
در مواضع بدن بسبب حمرت آرد طلب پاشیدن از سرد آب بر هنه تا حذر گردد لیکن استعمال بادو حات قبل از
نفوذ نموده در اعضا بردار و تسکین فرمایند هرگاه حرارت مشتد گردد روغن گل با برف آمیخته بنوشانند و
کنانند و **گفته اند** که اگر خرو الدیک بخورانند سم را فی الحال بقی دفع کند و گذشت که معجونات یا تریاق و امثال
آن مثل تریاق کبیر و طین مختوم و تریاق اربعه علاجیست مشترک در جمیع اقسام سموم را و قد یدیدن [illegible]
پاک کرده و جوشانیده خشک کرده باشند از ادویه است مرفع سموم از آنکه سم تا دو درم بنیم جبه با شراب
و هر که زهر خورده باشد یا مار و یا گزیده و واجب است که در آن روز نه خواب کند و نه [illegible] **تریاق کبیر** معروف
است و فوائدها با امتحان در آورده گذشت **تریاق طین مختوم** جهت سموم نافع است خاصه وقتیکه
سموم بخورد تا که سم پاک نشود و قی نایستد و اگر [illegible] نیز رود و دلیل آن باشد که سم بخورده

کل مختوم حب الغار ایرسا بالسویه کوفته بیخته بر دهنگاه حرب کرده بعسل آمیخته شربتی مقابل یک فندق
و در نسخه ایرسا نیست قبل از غذا و بعد از آن خورند دیگر که جهت سموم قتاله و منفعت از هوام مورد است
مردم نافع است کل مختوم رومی حب الغار هر یک دو درم انقرطیمی هشت درم جنطیانا رومی زراوند
مدحرج تخم سداب برگ سداب هر یک یک درم کوفته بیخته بعسل صاف سرشته شربتی باقلا تریاق اربعه جهت
لدغ عقرب و سایر جانوران زهرناک سود دارد و قریب النفع تریاق کبیر است ریاح غلیظه را تحلیل کند
و از نفخ بگشاید و اصلاح جگر و سپرز نماید و جهت اخراج جنین میت و تسهیل ولادت و تنقیه سده و ادرار
فضلات و ازاله جمیع امراض بارده نافعست در تحقیق تریاقیست که اندروماخس اول ترکیب کرده و در
سیوم گرم و در دوم خشک است قوتش تا دو سال باقی میماند و بدل او نصف وزن مثرودیطوس برای
خفقان فواد و صرع نقصان دارد و غیر از عسل جمله چهار چیز است لهذا تریاق اربعه مسمی گشته جنطیانا زراوند
طویل حب الغار مر صافی مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی یک مثقال با آب گرم و اینکه تریاق مذکور
در بعضی امزجه صداع و دمعه می آرد مصلحش شیره خرفه است تریاق ثمانیه بعد تریاق اربعه ترکیب شده
در منافع بیشتر از وست زراوند طویل زراوند صینی ... است بیخ کبر حب الغار مر صافی قسط تلخ جنطیانا از هر یک مساوی
کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی یک مثقال تریاق بلیغ النفع که جماعتی از اطبا در لدغ افاعی بسیار
تریاق کبیر یافته اند انیسون ده درم فلفل سه درم زراوند مدحرج جندبیدستر مر هر یک یک درم نیم کوفته بیخته بعسل
سرشته شربتی قدر یک جوزه تریاق که جهت لدغ عقارب سود دارد و بیخ کبر قسط بحری زراوند جنطیانا کوفته
بیخته سه درم بخورند تریاق که در لدغ عقرب اثر بلیغ دارد جنطیانا زراوند حب الغار قسط مر و تخم سداب جند
عاقرقرحا شونیز زنجبیل فلفل دارفلفل جمله برابر کوفته بیخته بعسل سرشته و قدر جوزی با شراب بدهند تریاق که در
لدغ عقرب جید الاثر است بیخ حنظل خشک کرده دو مثقال با آب گرم بخورند و این دوا اسهال تریاقی آرد ...
یک مثقال با یک اوقیه شراب لدغ عقرب را نافعست و کذا کمک خمیر اگر قدر بیضه با آب گرم استعمال کنند تریاق عسکر
جهت لدغ عقرب جراره و غیر جراره اثر تمام دارد و در دوست بیخ کبر بیخ حنظل انیسون زراوند مدحرج حب ... ماهی
دینارویه که به تازی خراطین گویند جمله برابر کوفته بیخته تا دو درم بخورند و در نسخه بیخ حنظل و دینارویه نیست عوض آن جنطیانا
ازرق شده ... دو درم ... یک ساعت ... [illegible]

[illegible]

سرطلل کا نفیست **تریاق** که در لدغ عقرب سود دارد تخم سداب ما را نه حرمل حب الغار جنطیانا پوست
بیخ کبر اقسنتین زرجو بیخ حنظل بعضها ترا بالسویه کوفته بیخته بعسل سرشته **تریاق دیگر** جهت لدغ عقرب مغز زردک کان
سیر بریک دو درم سداب حلتیت هر یک یکدرم کوفته با انجیر و قوام سرشته شربتی سه درم با شراب **دیگر** کتخ
علدار و زراوند مدحرج پوست بیخ کبر بالسویه کوفته بیخته یکدرم با شراب بنوشند **تریاق سرطان** و مسمی است
به **دواء السرطان** که گزیدن کلب کلب نافع است سرطان محرق ده درم کندر جنطیانا هر یک پنجدرم کوفته بیخته
بعسل سرشته شربتی کمثقال و بجینی جنطیانا یکدرم گفته و فرموده که دو درم صباح بعده دو درم شام می بستد تا بگزد
تا روزها بسیار و جالینوس این را بسیار اسحق بن العدوا در نهش الکلب الکلب ذکر کرده **تریاق** حکمای
رتیلا شونیز ده درم مقوز یره کرمانی هر یک پنجدرم ابهل جوز السرو هر یک سه درم سنبل الطیب حب الغار زراوند مدحرج
حب بلسان ابهل حیتی تخم جبه قوق جنطیانا تخم کرفس هر یکدو درم کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی مقدار جوزی با شراب
کهنه **تریاق** که در لدغ سقرت نافع است و مبرص چشو کران اکثر بدو بیخ کتد حلتیت زنجبیل مسکر ابهل فلفل مساوی
کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی مقابل یک بندق با شراب کهنه بعد ست کردن بدو با اعسل و شیب و ملح و درین حالات
بحقنه حاده احتقان کردن و تدبیر سخنه بکار بردن و بندق چند عطسه آوردن نافع دانسته **تریاق** که ضرر سامه
و سم الفار و زنگار رمعه دو سنگ آدر و درمن بیخ کرفس مساوی کوفته بیخته دو مثقال با یک اوقیه شراب تمو زند
اگر قی کرده باشد بطبیخ انجیر و شبت قیء کنند نمک آمیخته و باید که سکنجبین دهلات در بسند تا بشکم براند **تریاق** جهه کسی
که طرف زنبیل خورده باشد بندق فستق و بلنجیح بالسویه بگیرند و نرم بکوبند و یکجا نموده و بقدر بیضه بدهی
دیگر و زیر کجا هر شب بر پنبه بیرون ترانکه سیاه و ریقی کرده باشند بگرات کثیره بمکنند و عسل قلیل داده **تریاق** جهه کسی که
دانه خورده باشد زراوند نمک اندرانی بالسویه کوفته بیخته یکدرم با آب نیمگرم بدهند بعده تراکی بقی فرمایند
فرموده باشند بکار اعسل لیس ترانکه منفتح مع روغن گل نوشانیده باشند و طلی مختوم در ینجا
بیشتر نفع دارد **تریاق** عام النفع که جهت سموم مشروبه و ملدوغ نافع است تخم حرمل شونیز
زیره هر یک دو درم خطب تا یکدرم فلفل سیاه هر یک نیمدرم زراوند مدحرج یکنیم درم کوفته
بیخته بطریق رسم بعسل سرشته شربتی مثل با قلا رومی با شراب **فائده** در ذکر ادویه مفرده که فاد زهر
و تریاقیه تعین الاعیشه تریاق نوع افعی است شراب که افعی در آن دو تریاق است مخرج سموم

جوانات با تقدم اثر سم و ورود مثقال نفع بت نیح سموم دارد و خاصیت در کلب الکلب نیح الجندبادستر نافع است
جمیع سموم است چون زنج فندق و انجیر نافع است جنطیانا و جاوشیر نیز زراوند و ثمرة الدفلی
نافع است دارچینی کمادریوس کاتم آذریون جرف توم و زیتون قردمانا بیخ ابهل
سود دارد طبیخ سرطان نهری با رز و نقع تمام دارد و دواء الحلتیت که در عقرب و نیکالا و ...
اثر او نفعی ادارد در حمیات گذشت با شراب باید داد و دواء السرطان تریاق السرطان گویند گذشت
دواء الزراریح جهت گزیدن کلب الکلب نافع است بگیرند زراریح که سر و پایهای او دور کرده باشد و در سرکه خیسانیده در
کنند و باقلی مقشر با سنگ و عدس مقشر هر یک دو جزو زعفران و سنبل و فلفل و قرنفل و دارچینی از هر یک
نیم جزو همه را بکوبند مخصوصا زراریح را و باب بسرشند و قرصها سازند هر قرصی از دو دانگ تا نیم درم
یک قرص هر چند با آب گرم هر روز بعد شرب دوا حمام بروند و بعد از آن در آب گرم در آیند تا ادرار بول کنند
و در اثنای تناول این دوا اغذیه مرطب چون اسفیداج جوز و مرغ فربه دهند و شراب خوش رقیق
و جلاب فرمایند و اگر از این دوا در روی درد مثانه پیدا آید طبیخ عدس با روغن بادام یا مسکه یا روغن خوش بنوشانند
و اگر زراریح را پیراسته کنند و یکشبانروز در آب بخیسانند و در اثنای مقدار تبول ... یک مثقال از زراریح
و برابر او عدس مقشر بپرند و باریک ساخته با آب گرم دهند در عوض مقصود کفایت کند دواء الجوز از جهت تبل
سم خورده موجب عدم تاثیر سم شود و ابطال او سبب ابطال او می گردد جوز و انجیر و سداب و نمک جمع کرده بخورند ...
ادویه که جهت لدغ عقرب است باید بالخاصیت نفع دارد یکی برگ توت کوفته با روغن و شبت و ... بر محل زخم نهند و ...
دیگر آنکه دوازده تخم مرغ با دو بیضه بر زخم نهند و دیگر ... کوفته بر ... سرشته بر نهند و دیگر ...
بجوشانند و روغنی که باشد خاصیت اگر در گل ... و ... بر محل لدغ بمالند ... اگر ... باسل ...
چون کودک از ... عقرب ... بمالند ... عقرب ... و دیگر
... و دیگر ... بر زخم ... و دیگر ... تر
بر محل لدغ عقرب بمالند و دیگر برگ تاک بکوبند و بر ... بمالند و دیگر جوز و انجیر و سیر کوفته بر جسم
مار نهند نفع دهد و دیگر ... بنشاند و دیگر ... بجوشانند و بیاشامند
از عضو ملدوغ ... العقرب ... و دیگر ... کلب الکلب ... بجمیع جراحات

لزوم الارض بود و طبیع الاثر است بگیرند پیاز و نمک و عسل یک یک جزو در ضماد نمایند و بعده کبریت [illegible]
تا زیر [illegible] منجذب گردد و بعده مرهم [illegible] و شحم و [illegible] آمیخته ضماد سازند تشنیه مداوای زخم
انسان که سباع و سگ غیر دیوانه [illegible] رسیده و امثال آن باید که یک یک جزو پیاز و نمک و عسل با یکدیگر مخلوط کرده
بر زخم [illegible] سود ضماد نمایند و [illegible] گزیده و چنگ شیر و یوز [illegible] ادویه جذابه چون [illegible]
و پیاز و عسل ضماد کنند بعده [illegible] سرو [illegible] با باقلا تازه که [illegible] کرده باشند
بنوابت جاذب زخم سگ و امثال آن [illegible] باقلی [illegible] جاذب است [illegible] زخم دندان انسان
نیز مفید [illegible] محرق [illegible] روغن زیتون [illegible] انسان نافع است [illegible] زخم
حیوانات ورم کند طلا [illegible] رفع است مداوای زخم آلات زهردار [illegible] که
مذکور گذشت [illegible] مقناطیس عجیب الاثر است [illegible] ضماد جاذب سم است [illegible] زخم
تا رفع سمیت آن [illegible] تریاق کبیر و فاد زهر [illegible] شستن آن موضع را [illegible] آب خاکستر چوب [illegible]
و نمک و حجامت کردن آن [illegible] باشند و حیوانات [illegible] گوشت [illegible]
و امثال آن بیان ادویه که حشرات از و گریزند انواع آن [illegible] و شاخ گوزن [illegible]
[illegible] سم [illegible] زفت و مقل و سکبینج [illegible] جرب [illegible]
[illegible] زرنا در حل کرده باشند چون [illegible] باعث هلاک [illegible]
بر نجاسات [illegible] مجرب است و طبیخ خسک [illegible] که [illegible] ترک آن مکان کنند و چون [illegible]
آلوده [illegible] حلقه کنند هوام داخل حلقه نمیگردد [illegible]
بزر [illegible] رفع میشود عقرب از دود کبریت بگریزد [illegible]
نیز [illegible] جمیع [illegible] است [illegible] چراغ
بسیار روشن [illegible] حشرات [illegible] مکان بعید از چراغ [illegible]
[illegible] الاسفار ذکر کرده [illegible] هوام [illegible] سکبینج [illegible]
[illegible] پاشیدن آب طبیخ [illegible] حنظل [illegible]
[illegible] طبیخ [illegible] طلا [illegible]

قطران [illegible]

بایہ گاو چند روز بخورند منع توالد کند مجرب است **کبابہ** با شیرہ طبیخ حسک تا [illegible]
طبیخ حنظل و افسنتین و شونیز و دیگر ادویہ از جملہ ادویہ مشہورہ اوست **عمل** طلا کردن مولود [illegible]
دیدہ باعث منع بکوری بسیار است در تمامی عمر او و حران زیبق جاذبہ [illegible] در ساعت رفع آن [illegible]
بہ حقیقت [illegible] از دو زر [illegible] عود [illegible] میکند **سکنجبین** کرسی است **افسومانی** در ترکیب
تدابیرات و جہتہ نفس افعی [illegible] الزنا نافعست بہ عرق النسا و وجع مفاصل و صرع مفید
و مسہل کیموس غلیظ سرکہ [illegible] عسل [illegible] ہم آمیختہ بآتش نرم بجوشانند تا دہ
جوش زند پس فرود آرند و سرد کردہ در ظرف گذارند وقت حاجت بقدر ضرورت بنوشند **خاتمہ در طرق**
احراق و تشویہ و تکلیس و تقلیہ و غسل ادویہ و اتخاذ و تدبیر بعضی اشیا و اصلاح بعضی ادویہ
و حفظ بعضی از ان و طریق **استعمال حقنہ و مثال آن** ہر واحد بفاصلہ جدا ذکر شود فایدہ در
احراق انچہ در طب [illegible] باحراق او شدہ دریابند کہ احتیاج باحراق [illegible] چنانچہ در زاج و زرنیخ
و مانند آن یا جہت تلطیف چنانچہ در [illegible] و سرطان یا جہت رفع سمیت چنانچہ در افعی و عقرب و ذراریح یا جہت اکتساب
حدت چنانچہ در سنگ و صدف [illegible] بہم رسد یا جہت حصول [illegible] مسحوق گردد
چنانچہ در [illegible] یاقوت و مثال آن یا جہت رفع اجزای غریبہ یا جہت نفوذ یا جہت [illegible] چنانچہ [illegible]
[illegible] **و معلوم نمایند** کہ جسم لطیف متخلخل [illegible] احراق [illegible] میکند و اگر احراق [illegible] رسانند حدت
[illegible] زایل گردد و جسم کثیف غیر متخلخل [illegible] بحرارت میکند در اکثر **پوشیدہ نمانند** کہ [illegible] از
احراق انفعال طبیعت [illegible] لیکن جسمی [illegible] و مغیر عرض محسوسہ [illegible] جسم را
مستم الطبع گویند در احراق [illegible] انفعال طبیعت [illegible] کہ از
احراق [illegible] جسم محرق مطلوب باشد باید کہ بعد احراق در آب نشویند [illegible] بکار برند و [illegible] را مبالغہ
در احراق نکنند بخلاف نباتات و حیوانات و حریر [illegible] احراق کافیست **بعد** [illegible]
[illegible] جسم صلب [illegible] احراق یا تدبیر دیگر لایق [illegible] گردد [illegible]
پس در تکلیس احراق [illegible] **احراق زرنیخ** باید کہ [illegible]
ریزہ کردہ در کوزہ گلی کہ بگل حکمت گرفتہ باشند [illegible] کوزہ [illegible] کہ بخار بیرون [illegible]

نهند در آتش بنهند تا گرد و سیاه برطرف شده و سفید نماید پس از آتش بردارند **احراق زاجات** [illegible]
نموم صلایه کنند در کوزه و گل حکمت یا در بوته زرگری گذشته سرش را محکم نموده در آتش تند
چندان بگذارند که سوخته رنگ سرخ گردد **احراق بسد و مرجان و مانند آن** بر رنگ را خورد ریزه ریزه
کرده در کوزه نهاده یک شب در اتون یا تنور بگذارند و بعد از آن بیرون آرند و دیگر بار در کوزه و اگر تنگ شده گل حکمت دیگر
و الا فلا لیکن بر دهن کوزه سفالی نهاده گل حکمت کنند و حوالی آن گل حکمت فرو گرفتن در هر تقدیر لازم است **احراق یاقوت**
و عقیق و یشب و احجار صلبیه هر چه در این قدر خورد ریزه کرده در سفال نهاده در بوته گذارند و روی او را
بسفالی دیگر بپوشانند و سوراخی جهت خروج بخار گذاشته در آتش نهند به قدری که سرخ شود بگذارند و بیرون
آورده در آب اندازند و بعضیان تکرار میکنند تا بحدی که نرم گردد و این هم بر برد **احراق قلعی و سرب** از بهر تکلیس
صفحهای سرب یا قلعی را سازند و بعد یک دیگر بر هم نهند و در میان هر دو صفحه قدری گوگرد یا زرنیخ ساخته باشند مقدار گوگرد یا زرنیخ
مثقال از بهای زرنیخ دانگ زیاده نباشد پس با آتش ملتهب سازند که نفثت گردد و بعد نعلها می بهم زنند تا خاکستر شود
چیزی از سرب و قلعی باقی نماند و از بخار آن محترز باشند که باعث غشی و هلاک میگردد و بعضی بجای گوگرد سفیداب کرده
اند **احراق صدف و شیح و امثال آن** بر کدام که باشد در ظرف مطین کرده در اتون یا تنور
گذارند تا سفید گردد و از هم بریزد **احراق نمک** باید که یکبار شسته و خشک کرده در دیگ گذارند
و چندان آتش دهند که از جستن و حرکت کردن از ایستد و اگر نمک را بخمیر گرفته در آتش چندان گذارند که خمیر بسوزد
همین حکم دارد **احراق آهن و فولاد و مس** بگیرند هلیله و بلیله و آمله [illegible] بجوشانند و آب آن را در ظرف
کرده برادهٔ آهن و فولاد و امثال آن را صفحهای بسیار باریک تنک کرده در آتش سرخ کرده در آب
هلیلجات سرد کنند و بیست و یک بار تکرار نمایند و هر چه تفل آن در ته آب نشیند برداشته استعمال نمایند و در احراق
آهن بجای آب هلیلجات بول گاو باید کرد و اگر اشیاء مذکوره را بعد از قلعی سوختن چند دفعه در آب هلیلجات
و چند بار در بول گاو نظیفه نمایند بهتر باشد **احراق نقره** باید که نقره را به سوهان ریزه کرده و با
نمک در ظرف آهنی با آتش تند بسوزانند و هرگاه خوب سوخته نشود قدری گوگرد بر وی پاشند و بسوزانند
و گویند چون نقره را در بوته کرده با نیمه قلعی گداخته باشند بگیرند و گداز نمایند تا بسیار ساییده شود
و تکلیس آن به طریق حکماء هند آنست که چند بار صفائح رقیقه او را انگور گرد و سرکه

آلوده بآتش بتابند و سرد کنند و چند بار دیگر در بوته سفید آب قلعی آلوده بگدازند پس سوهان کرده در
ظرف آهنی با نمک آب بسیار بجوشانند تا نمک آب تحلیل رود پس شسته گوگرد پاشیده برهم زنند تا تکلیس
گردد **احراق طلا** بطور حکما هند که جهت تناول بکار برند باید که زر را که خالص باشد [illegible] دیگر
ریخته صاف کنند و طلا را [illegible] چند بار گداخته در آب نوشادر ریخته [illegible] با یک گرده [illegible] سیاه [illegible] گذاشته
در آتش گذاشته با نمک آب بشویند و با ربع آن سیماب سوهان زده در بوته سرد [illegible] گردد و بگذارند پس ثلث
از زرنیخ در ظرف چینی یا مرتبان بسایند و باز بر روی آتش گذاشته بسوزند تا زرنیخ از او مفارقت
کند آنگاه بر روی سنگ سماق بخوبی بسایند که چون اندکی از آن بر روی آب بپاشند تلی در ته آب نرود
و حد سائیدن جمیع احجار و فلزات جهت تناول نمودن همین مرتبه است و کمتر از آن مرتبه جایز نیست چه نفعی
منظور نخواهد بود و ضرر [illegible] **طریق دیگر** که از سایر طرق بهتر است و بعد از غسل خوبی باقی [illegible] مانده که
توان تناول نمود [illegible] آب [illegible] صاف کنند و هر یک را علیحده
بجوشانند تا منعقد گردد پس دو جزء [illegible] نیم جزء [illegible] و نیم جزء [illegible] و دیگر [illegible] براده کرده
با یکدیگر بسایند و باید که در ظرف مرتبان بر روی آتش سحق کنند و بعد از آن که خوب گرم شده باشد و سحق
یافته دو سه روز در جای نمناک بگذارند تا قدری نم بردارد و پس [illegible] سحق کنند و باز بجای
نمناک اعاده نمایند تا سه چهار مرتبه آنگاه در بوته کرده [illegible] آتش دهند که [illegible] سرخ شود و بعد از سرد
شدن بسایند و [illegible] بجوشانند و بشویند تا سایر اجزا [illegible] زائل گردد در آن وقت خشک کرده سحق
نمایند و استعمال فرمایند **احراق بوره** بوره در ظرف سفال کرده بر روی انگشت بگذارند تا بسوزد **احراق
اقلیمیا** اقلیمیا در کوزه مطین [illegible] در تنور یا در اتون بگذارند **احراق خبث الحدید** [illegible]
در آتش سرخ کرده تا هفت مرتبه در سرکه تطفیه کرده پس خشک نموده سحق نمایند **احراق** [illegible]
[illegible] تازه خمیر کرده بر روی انگشت چندان بگذارند که شعله دود آن بر طرف شود **تکلیس** [illegible]
و **جنبین** [illegible] پوست تخم مرغ [illegible]
کرده در کوزه [illegible] چندان بگذارند که [illegible] سفید گردد و [illegible]
[illegible]

احراق ابریشم و موی ابریشم هر کدام که باشد خشت یا قرابی به ریزه کنند و در ظرف سفالی آهنی کرده
بر بالای آتش گذاشته چندان بر هم زنند که قابل سحق شود نه آنکه سوخته خاکستر گردد و ابریشم رسمی از آن شرط است که
شست و شو نکرده و آنگاه ریزه کنند و احراق نمایند احراق عود عود را سوهان زده در ظرف سفال چینی
در آتش گذارند که زغال گردد احراق پوست کدو و حشائش و غیره دستور ابریشم است و هرگاه
خواهند خاکستر از او استعمال نمایند بیشتر آتش باید داد تا خاکستر گردد و الا اکثر مقصود از احراق تجفیف و طرح رطوبات است
و حصول غرض به یک بار دادن کافیست و اطلاق در اینجا بر سبیل مجاز است احراق سلحفات سلحفات
شکافته احشا را او را بیرون کرده در کوزه مطین جا داده چندان در اتون و تنور بگذارند که سفید گردد احراق
خطاف بچه ابابیل پرستوک را بعد از ذبح از مو و احشا پاک کرده در کوزه مطین با آتش تنور و اتون بگذارند
که بسوزد احراق عقرب گزدم در شیشه مطین یا در ظرف مسی کرده در آتش اتون یا تنور گذارند اگر
و عقرب نهری بهتر است و نشان آن آنکه ضعیف و لاغر باشد احراق ارنب جهت سنگ مثانه به دستور احراق
خطاف است احراق حیه که جهت خنازیر معمول است مار خانگی سیاه را زنده در کوزه مطین کرده در تنور
یا اتون چندان بگذارند که سوخته اصلا رطوبتی با او نماند و قابل سائیدن گردد احراق سرطان خرچنگ
ماده نهری را سر و اطراف جدا کرده و احشا اخراج نموده شکم او را با آب خاکستر چوب تاک و نمک بشویند
و با آب خالص مغسول نموده در کوزه مطین مکبب در تنور یا اتون معتدل بگذارند که خاکستر نگردد و نشان ماده
خرچنگ آنست که چون بر پشت او سوزنی بخلانند رطوبتی سفید ظاهر گردد و هرگاه سرطان را در ظرف
مس نائی قلعی در وقتیکه آفتاب در برج اسد باشد بسوزانند جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته‌اند
و احراق سرطان بحری هم بدستور نهری است احراق قطران جهت سنونات در ظرف سفال مطین بگل
حکمت کرده چندان در آتش بگذارند که نصف رسد پس بچوب بادریک آغشته در هوا نگاه دارند تا خشک گردد
و الا باز اعاده به آتش نمایند احراق زجاج یک جزو قلعی را در چهار جزو تیزاب حل کنند و شیشه سفید خمار ابر روی
کفگیر آهنی گذاشته بر روی آتش نگاه دارند تا ممزوج گردد و در تیزاب قلعی فرو برند و مکرر عمل کنند تا شیشه ریزه ریزه
شده از سوراخهای کفگیر در جای آب گردد و اگر بدون کفگیر در تیزاب قلعی فرو برند کمی که ریزه ریزه شود خوب است
فائده در تشویه و تحمیص و تقلیه اگرچه الفاظ مذکوره گاهی بر سبیل ترادف مستعمل می‌شوند گاهی تفاوت

چنانچه در شرح قانونچه مشروحاً نوشته‌ایم لیکن آنچه اکثر در استعمال است چنین ورود یافته اگر چیزی را
بخمیر یا گل گرفته یا در جوف چیزی گذاشته در آتش دفن کنند آنرا **تشویه** گویند و هرچه بروغن و امثال آن
و یا تنها زیاده برشته کنند **تقلیه** نامند و آنچه از آتش دهند یا در ظرف گرم کرده بو را برند **تحمیص**
خوانند **تشویه انیسون و نمک و تمر الطرفا و امثال آن** جهت سفوفات و غیره **باید** انجیر را بعسل
سرشته در آن بسته لته را بگل حکمت گرفته در تنور معتدل یک شب بگذارند **تشویه اسقیل** پیاز عنصل را بخمیر گرفته
در تنور بر بالای آجری بگذارند تا خمیر برشته شود **تشویه سقمونیا** محموده را در جوف به یا سیب یا در پوست
تخم مرغ که آب به و امثال آن در او کرده باشند و اگر ستبر باشد تنها در پوست تخم مرغ گذاشته و بخمیر گرفته
بر روی آجری در آتش نهند سقمونیا جوشیده مشوی گردد **تشویه جیپال** که بلغت هندی اسم **حب
الملوک** است و طریق حکماء هند است که بعد از مقشر کردن آن جیر درون او را برون برده و در آن قدری
گل سرخ و کتیرا بالسویه بقدر ربع او اضافه نموده در لته تری بسته بخمیر لته را در گرفته و به تنور در آتش تشویه نمایند
و بعد کتیرا بنابر استعمال نمود **تشویه انزروت** را با شیر الاغ با دخر نموده بر شاخهای چوب گز تازه کرده
در تنور معتدل بیاویزند تا خشک گردد و اگر بار دیگر ساینده با سفیده تخم مرغ سرشته با چوب گز تشویه نمایند معتدل
تر بیشتر میگردد و تدبیر **تشویه حشیمزج** چهار درم ... در جراحات خشک را در کیسه کرده با سرگین الاغ
کشنیز خشک و رازیانه در آب بجوشانند تا پخته شود پس بر آن آورده مقشر کنند و اگر در جوف پیاز به تنور سقمونیا
مشوی نمایند باعث زیادتی نفوذ و تحلیل او میگردد **تقلیه ملیحات** جهت سفوفات و غیره پوست بلیله را بگلاب
یا آب خالص بجوشانند تا آب را جذب نماید پس با روغن زیت چرب کرده برشته کنند و احتیاط نمایند که نسوزد **تقلیه** بخصوص
و امثال آن باید بر روغن زیت چندان برشته کنند که با زرشک گردد **بلوط و غیره** را بقدری که رنگ آن
تیز نماید **تحمیص بزور و ادویه** جهت قبض عبارت از بو دادن آنچیز است باید ظرف سفال یا سنگ در آتش خوب گرم
کرده از تنور آتش بر آورده دوا مخصوص را در آن ظرف کرده سر بسته بکلی تا آنکه از آن بو بر آید **فایده در غسل
ادویه** که **تصویل** عبارت از وست در غسل جهت ... است یا تعدیل یا تلطیف یا رفع حرارت یکنند و به
غسل ادویه حجریه مانند **یاقوت** و **شادنج** و **شبه احجار** مانند **سنگ بصری** و **اقاقیا** و **اقلیمیا**
و شنجرف و امثال آن باید آنچیز را بسیار نرم سائیده در رها دن امثال آن کرده

آب برود ریخته با چمچکی بر هم زنند هر چه مثل غبار باشد با آب مخلوط گشته با چمچکی در ظرف دیگر باید ریخت و دُرد را
باز سائیده و به دستور آب ریخته بر هم زنند تا مجموع مثل غبار گشته با آب مخلوط شده و ظرف دیگر ریزد بعد از آن روی ظرف را
پوشیده تا غباری داخل نشود و ته نشین گردد پس ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند **غسل لک**
رنگ لاک را از چوب و خاشاک پاک کرده بسایند و بریزند و از خرا خوب بسایند [illegible] آب اندک داخل الکحل [illegible]
کرده از دالا بیرون کنند و هر چه به دستور آب مذکور بسایند همان عمل کنند و هر چه از دالا گذشته در آب ته نشین شده
باشد خشک نموده استعمال کنند **غسل موم و ادهان** مثل زرنیخ و مشابه آن کرده در آتش گداخته شود و چند بار
گداخته در آب سرد گرم ریخته تا کدورت ته نشین گردد و آنچه بر روی آب ایستد بردارند **تقطیر ادهان** یعنی صاف
کردن روغنها هرگاه متکرج و کهنه و ضایع شده باشد و خواهند از آن تازه نمایند باید که روغن مذکور را در ظرف
کرده با یخ چندان بر هم زنند که یخ آب شود پس از روی آب بردارند و با گلاب نیز همین اثر است و هرگاه یخ [illegible]
هر دو با هم قوی است **غسل صبر** بگیرند دارچینی و سنبل الطیب و قصب الذریره و عود بلسان و اسارون و مصطکی
و حب بلسان و سلیخه و بسباسه و تفاح اذخر و جوز بوا هر یک شش درم کوفته کرده در دو رطل آب بجوشانند تا به نصف
رسد پس صاف نموده یک رطل صبر را نرم سائیده با آب مزبور بیالایند الا آنکه رسوب و ثقل را جدا کرده هر چه در ته آب
نشیند خشک کرده استعمال نمایند و بعضی افسنتین بقدر ربع صبر اضافه ادویه فرموده اند و هرگاه صبر را به دستور اقلیمیا
مکرر بشویند رفع حرارت او بالکلیه میشود **غسل اطیان** هر گل را که خواهند در آب بقدری که از او بر [illegible]
خیسانیده پس بر هم زده از کرباس بگذرانند آنچه ته نشین شود آن را خشک نمایند **غسل آهک** آهک را در ظرفی
کرده آب بر روی او ریخته بر هم زنند و از کرباس بیخته بگذارند تا ته نشین شود پس آب صاف را ریخته [illegible] تجدید آب
کنند آنگاه خشک نمایند و بکار برند **غسل مرداسنگ** جهت امراض حاره مرداسنگ را با [illegible] نرم سائیده بقدر [illegible]
آب بریزند که چهار انگشت بر روی آن بایستد و بر روی روزی دو بار بر هم زنند تا یک هفته پس [illegible] آب کنند و به دستور در هر هفته تجدید
نمایند تا چهل یوم بگذرد و بعد خشک کرده استعمال فرمایند **غسل شیرج** روغن کنجد را [illegible]
بر آتش نرم بجوشانند پس از آب نمک جدا کرده آب صاف بسیار بر هم زنند و بجوشانند و [illegible] **غسل**
ارد جو و امثال آن را که خواهند در معده [illegible] نشود و نفخ او زایل گردد باید [illegible]
تا بر او [illegible] پس [illegible] بردارند **غسل لاجورد** [illegible]

اجبار کشنو مبدیتی در مادون کوه بند و بسیار باریک بیاسایند پس آب بران بریزند و حرکت دهند و آب طلایی را ببرند از ذ
و لاجورد را خشک کرده همان نهج چند کرت بشویند تا خوب شود و لاجورد و غیر مغسول منقی و رد و ی بعده است
و غسل و تحصیل اصلاح اوست و آنچه در تحفة المؤمنین نوشته مستعمل در طب غیر مغسول است اجلی و ارد و نعم در بعضی
جا چه قوت عمل باشد بکار برند اما چند کتابت و مثال آن باید سنگ لاجورد سایده و تسقیه آب ماورد نموده
جو شانیده و اندک زیت اضافه کرده و بدستور اجبار غسل داده مکرر اعاده و طبخ غسل کنند تا شل غبار گردد و باد و
دیگر نیز میشویند فایده در اتخاذ و تدبیر بعضی ادویه ساختن رب و بعضی اشیا و مجلوب کردن طلق اتخاذ
ید الشمر چون این دوا در علاج سنگ مثانه نفع عجیب دارد دید الشمر خواستند بجلا الفقره بیا رند نیز زی که چهار
ساله باشد در فصلی که اول رنگ گرفتن انگور باشد ذبح نموده خون اول آن که آخر آن که نشسته خون وسطش را در ورنگ
ظرف سنگ بگیرند و بگذارند تا منجمد گردد و بر پارچه پاکی نهند و روی او را از غبار بپوشند مثل حریر و در آفتاب خشک کنند
و قدر یک مثقال او با یک فنجان کوی یا شیر ایضا مثال آن استعمال نمایند و اگر ظرف سنگ بهم نرسد سفال نیز جایز
است تدبیر ذراریح چند عدد او را زنده در کوزه کرده سر کوزه را بخرقه کتان بسته بر بالای بخار
سرکه که با آتش جوش دهند دارند تا ذراریح کشته در دره گردد و آنگاه سایده استعمال نمایند تدبیر
سلاحه که اول نیز کوبی است که در مسکن ای جمع میشود باید او را در ظرفی نو کرده از آب
خار خسک زبول گاو به مقدار بریزند که او را بپوشاند و در آفتاب یا با آتش گرم کرده دست مالیده
صاف او را در ظرف کرده بست و دیگر روز در آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد و آشامیدن
یکدرم او هر روز با سکنجبین یا خل بیم باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگر چه مجد رکخین اطراف
رسیده باشد و طلاء او جهت گشودن اورام و دمل و رفع آثار هو زرمیست اتخاذ ماء الزجاج زجاج
شامی رقی را بالسویه در برته گل حکمت سر دکنند و آنچه مانند کف بر روی او باشد بردارند اتخاذ
دخان کندر که جهت روبانیدن موی مجرب است و بسیار آدخنه و دوده باید که پاره های کندر
و امثال آنرا در زیر فتیله چراغ بر روی هم گذاشته فتیله را برافروزند و ظرفی مثل قدح یا طشت بالای
آن منکوس نصب کنند و هر دودی که در آن جمع گردد بردارند و از چیزهای دیگر نیز بهمین اسلوب
دود بگیرند و روغن که در چراغ سوزند از کنجد باشد یا از زیت یا هر چه مناسب باشد

دانه چیزهای دهنی چون تخم کتان در شالان اگر دوده خواهند اجیلاء بطریق مذکور بسوزند یا روغن آنها
بسوزند در چراغ و دوده بگیرند مختار ند **اتخاذ رب هلیله** و تمر هندی باشند تا قدری اندک از آن حل
کنند باید هلیله در شالان آنرا کوبیده در آب گرم خیسانند در روزی چندبار خضخضه کنند و بعد از دو سه روز فشرده
صاف او را در سایه خشک نمایند چند دام که در جرم آن دو طعم باقی باشد اگر هم دیگر اندازند و جهان پیچ آب
ماطی در جرم وی نمانند **اتخاذ رب بنفشه** جهت اصلاح بیخ سقمونیا وغیره افعال باید آب بنفشه را
در سایه خشک کنند و اگر تازه باشد خشک را خیسانیده چنانچه مذکور شد آب او را خشک کنند و همچنین است اتخاذ رب
گل سرخ و امثال آن **دستور محلوب کردن طلق** باید ابرک را در آتش سرخ کنند و در آب منطفی
نموده بکوبند تا ریزه شود پس در کیسه کرباس محکمی کنند و سنگ ریزه بالقدر و قند ق ضافه نمایند و کیسه را بقوت
تمام بدست بمالند و در آب گرم یا در طبیخ باقلا بیفشارند تا آنچه شیر آب از کیسه تراوش کند آنگاه ته نشین
او را خشک کرده استعمال نمایند و **دستور حل طلق** باید ترب را سوراخ کرده مثل ابرپه جوف او را خالی کرده
و از طلق محلوب محلو ساخته دهن او را پاره از ترب بسد و دو سازند در زیر سرگین تازه شده و ز گذارند طلق محلول آب
سفید محسوس میشود و از مجربات است **فائده** در اصلاح بعضی ادویه در حفظ بعضی از آن **اصلاح دبق** بید آنرا
در آب او را بیرون کرده باشند در ها رن با قدر روغن زیتون در شالان مخلوط نموده بسیار ادویه اضافه نمایند
ماین دستور است اصلاح جمیع ادویه شیر دار و چسپنده و هر گاه که با دوای ادویه ترکیب کنند که متفرق و نشسته باشد
یا متفرقه کمپید و بهترین منفعا جهت دبق متفرد است بعد اکثر است **اصلاح بلادر** باید بلادر را قطع نموده با آهن
آهنی بسیار گرم او را بفشارند عسل آن جدا شود پس بروغن گاو ان چرب کنند یا بروغن گاو چرب نسازند
و استعمال نمایند و در دواء لبسته وغیره که پوست بلادر داخل میشود جهت اخراج عسل آن مبالغه نموده
دست را بروغن گاو ان چرب کنند تا دست را جراحت نکند **اصلاح مازریون** مازریون تازه بزرگ
ورق او را دو شبانه روز در سرکه خیسانند پس سرکه را تغیر دهند و هشت مرتبه بعده باب شسته در سایه خشک کنند
و در جهت استعمال مبالغه در سحق نماید که در اکثر او در خون باد کنم محمد بیان استعمال باید نمود و در کتب ادویه
جگرنیز اصلاح وی ذکر شده **اصلاح شبرم** باید بکوبند و یک شبانه روز در شیر خیسانیده و در عرض آن بگاو شیر را
تغیر داده خشک نموده و هر گاه جهت ادرام رسیده و خشاند آنرا صفر و هلیل نیز بود و استعمال نمایند بعد از بردن

بشیرست روز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب [illegible] و زیانه بخیسانند و خشک کنند و با دو بعض جزو [illegible]
اما جایز نیست **اصلاح او وجه نشاسته** مانند بیخ نشیبی بیخ شوکران و امثال این که در غایت [illegible]
و باهمیت باشند باید بعد از نیکو کوب کردن [illegible] و در شیر خیسانند و دیگر باید شیر تازه پس خشک کرده
در روغن بادام و یا روغن تخم [illegible] در روغن [illegible] بیرون [illegible] اگر [illegible] باشد در [illegible] باره و باد و [illegible]
[illegible] حار سرد [illegible] کنند و با [illegible] مناسب مخلوط نمایند **طریق دیگر** که معمول [illegible]
کرده [illegible] را بعد از آنکه [illegible] روز [illegible] آب [illegible] مناسب [illegible] نمایند [illegible]
با عسل بجوشانند تا [illegible] پس [illegible] اگر [illegible] باد [illegible] شود [illegible] استعمال کنند باید که بعضی [illegible]
[illegible] از جوشیدن [illegible] قوت [illegible] بجوشانند تا [illegible] کنند [illegible] **طریق**
حفظ زهره حیوانات که تازه [illegible] در شیشه [illegible] عسل [illegible]
[illegible] **طریق حفظ پیه** [illegible] حیوانات [illegible] چند روز [illegible]
[illegible] خشک کرده در [illegible] کتان بپیچند و در سایه [illegible] دستور [illegible] حفظ کنند [illegible]
دستور حفظ سایر ادویه بعضی [illegible] باهم جمع باید نمود [illegible]
[illegible] تخم مرغ با نمک [illegible] [illegible]
[illegible] و نقره [illegible] ادویه [illegible] در شیشه ضبط کنند [illegible]
از جاهای نمناک [illegible] آفتاب [illegible] باید [illegible] قلعی [illegible]
[illegible] طریق استعمال چوبچینی [illegible] تعلق دارد [illegible] **شدند** [illegible]
[illegible] اطبا [illegible] دعا [illegible] کنند [illegible] جناب [illegible] در خاتمه این [illegible]
[illegible] بمقصد [illegible] استعمال [illegible] ظهور [illegible] فرنگ است [illegible] که [illegible]
[illegible] مقصد [illegible] در [illegible] معتبره شایع است و در رساله [illegible]
[illegible] اختلافات [illegible] **تنبیه اول** در طبیعت [illegible]
[illegible] **قوی** [illegible] حکیم علاء الدین محمود [illegible] اختیار کرده [illegible]
[illegible]

ثابت و دلیل دیگر بر حرارت وی تحلیل و تسییل مواد غلیظه و اورام صلبه است چه از سردی و دوای سرد و تعدیل
و دوای معتدل اینکار نیاید و دلیل بر آنکه گرمی او از درجه اولی تجاوز نکرده شمول عمل اوست که تناول آن نسبت
بمعمولاً و احداث حرارت بین نمیکند و دلیل بر رطوبت وی نیز همان است که در حرارت گذشت چه تحلیل و تسییل
و تذویب مواد غلیظه و صلبه از یبوست صورت نه بندد و جمعی آنرا خشک گمان کرده اند و تاثیر او در
امراض تر چون استسقا و برص و ناصور دانسته آن بکیفیت منسوب میدارند و در بار بیماری سوداویه بخاصیت
کیفیتین فاعلتین معتدل پیدا نند و گروهی مر او را سرد و خشک در آخر درجه دوم که ناظر قول حکیم علاء الدین
و میرزا قاضی است همین را پسندیده و در رساله خود نوشته که آنچه از روی تجربه و قیاس بر فقیر ظاهر شده آنست که مزاج
بیخ مذکور سرد است در مرتبه اول از درجه اول امتزاج باب مزید سردی نیست و خشک است در اول مرتبه در درجه دوم
و اختلاط آب منقص یبوست او است بتحلیل و ترقیق و تذویب و همه آثار قویه مرضیه که از وی بظهور میرسد
از خاصیت صورت نوعیه است اما رطوبت فضلیه بسیار دارد و در میان سبب تقویت باه میکند و باندک زمانی
متعفن میگردد و از همینجا است که در اندر جه مرطوبین ناشر سوراخ فربتر آمده منابر زوال رطوبت فضلیه هم دیده
گفته که اگر او دانسته تناول بی غذیه گرم و تر و ابل حاره مستعمل میشد و فیه تا فیه ر فرقه را نیز
کرده گرم و خشک است و خشکی او اصلی است لیکن بواسطه مصاحبت که در آب و رطوبت ملکیی یبوست
ضعیف میگردد و بر رطوبت میل مینماید و بسبب حرارتش نیز تصور راه می یابد و جماعتی از اهل تحقیق
بر آنند که او مرکب القوی است و مع ذلک در رساله بیدن احد الکیفیتین الفاعلتین اختلاف کرده بعضی برودت را
غالب دانسته و میرزا قاضی که بی مثل عصر خود بود همین را ستوده و برخی حرارت را غالب دانند و یبوست را نیز
او را خشک گفته با وجود خشک بر ورزش قابل برایست که بقوی بین جمعا ورطا رستن که از تاثیر رطوبت
استنافاتی ندارد و بلکه در دوسی افزاید بجوش خمر اگرچه خشک است رطوبت می آرد و بالعرض و این قول
یعنی مرکب القوی گفتن نزد این در ... بوجه نیست باید ما را انکه تر و علما مقرر شده که تا امکان اسناد و افعال
بکیفیت شبیه اسناد بخاصیت تجویز نکنند و که لک ما هست علی بالذات ملکی باشد بالعرض
و مع ذلک بعضی افعال ... که از قوت کیفیت خارج باشد از آن بخاصیت مفرض دارند که اجتماع خاصیت
یا مرکب القوی صحیح نمیداند و تنبیه دوم در بیان منافع چوب چینی

بدانند که دوای مقوی حرارت غریزی و اعضای رئیسه باد و اعضای تناسل بسبب تجفیف رطوبات غریبه ملطف
و محلل و سریع النفوذ در عمق بدن و منضج و مسدد و محلل مواد غلیظه و مدر بول و معرق و منقی خون و مروح از کثافات
و مذوب و ملین صلابات و محلل عقدات و دافع انتشار قروح و روح و زنه مستقر نضج و ابدار و خور و داء الحزاز
خبیثه و جمیع علل سوداویه مثل جرب و حکه و جذام و قوبا و اقسام جنون و تپ ربع و نواصیر و وجع مفاصل و داء
الفیل و داء الثعلب و داء الحیه و سرطان و بهق سیاه و برص سیاه و داء الخنزیر و خناق که از احتراق بلغم باشد و دفع
سایر اوجاع بارده و ریاح و سائر و ریحی که از رطوبت باشد مانند نزله و زکام و استسقا و امثال آن و در تنویم
و تحسین لون و تسمین بدن و ابراء عصب و رفع عفونت خلطها نافع و جهة قطع عادت افیون بی نظیر و سبب اخلاط
ذهن و انواع جوع بسیر و امراض مقعد و رحم و دخانه و اسهال مزمن تیج و زحیر و مغص مفید و با قوت تا انقضای عمر
و در علل قبض نیز نافع با لعرض بتجارب رسیده که بسیار بیماران که هیچ تدبیر انتفاع نیافته بودند بامر
ایزد قدیر از این دوا نجات یافته‌اند و در امراض گرم نیز مستعمل است خاصه بر سبیل تنقیه چنانچه بیاید از اهل
تجارب اتفاق کرده‌اند بر آنکه از ادویه مفرده هیچ کدام در هیچ باب بنفع چوب چینی نرسد چه مشهود گشته
که قسمی از اقسام امراض موافق حال از احوال نباشد و دیگر در بعضی اگر چه بر فی الجمله از امراض مضر دانسته‌اند از عدم
مراعات نهج مناسب آن علت خواهد بود چه تخفیف و تجرید مزاج را تصریح در استعمال شربتها از دیگر
عصاره مضر است و مسبب رو در اثر بر اکثرت آب با قلت مقدار چوب چینی در اعصاب سده حاصل از جرم آن
منعقد در اکثر مواد مستعمل طبیخ او است بخلاف جوشش که مسموع است قوی التجفیف مگر تازه که خشک
نشده باشد و در بای و سیب در جمیع احوال ضعیف تر از طبیخ او است مگر در تقویت معده و دماغ
و دیگر بتجربه رسیده که بعضی مردم که از شرب آب متضرر میشدند عوض آب طبیخ یا نقیع او در سفر
استعمال نمودند و انتفاع تام یافتند با وجود عدم اجتناب از مضرات تنقیه تنبیه سوم در معرفت
خوبی و بدی چوب چینی بهترین وی آنست که وزین باشد یعنی سرخ و سفید مایل باشد
سرخ مایل و سنگین و کم گره باشد لیکن در شکستن مفرط نباشد زیرا که افراط ثقل دلیل کهنگی است
است لیکن آنچه در عوام اشتهار یافته که خوش وزن مستعمل معتبر باشد دانا آنکه نیم عشر ... تمام
بود و سفید چون در آب نهند زیر آب نشیند و نه سطح آب آمیزد لیکن بغیر مایل تر بود

هذا لقطتنا شد اجزاء حصه سفلین و در جهت اسفل بیشتر است و باید که پوسیده و کرم خورده و متخلخل بسیار نیست
نباشد و ایضاً بسیار سخت گرانی که از زیر جهت بریده گردد و بر روی سطح ظاهرش سوری باشد و باید که در کوچکی
و بزرگی متوسط بود و اگر چنین نباشد افراط در بزرگی چندان مذموم نبود اما کوچکی اگر صفات حمیده معروفت
باشد اما خردی آن با وجود آنکه در اکثر حالات اثقل میباشد لیکن بسبب نقصان قوت تمام نیافته باید که
ظاهرش موافق باطن بود بلکه اندکی سرخ تر باشد چه از اطلاق ظاهر دلیل استفاده لون از خارج است باید که
در لون و صلابت دلیل مستوفی از خراب باشد چه تباین بعضی اجزا از بعض در بودن مشابه دیگرشان عدم استوار نضج
در وی است باید که از طعم غالب معرا باشد زیرا که طعم غالب حقا آنست که جسم دیگر در وی نفوذ کرده و احداث
طعم نموده چه وی در اصل خالی از طعوم است رنج بدبت تأمل هرگاه چنین باشد بی تامل چیزی غریب نباشد
و باید که بی رایحه بود چه این نیز دلیل عدم اختلاط او بغیر او زیرا که هم است ابر دل و در رطوبت خود باید که در انبار
آوردن از متغیرات و مفسدات مثل آب و نم و باران و گرد و آفتاب محافظت چیز را متغیر و مفسد مزاج است
مثل کافور و زعفران و جند بیدستر و آب مشک و امثال آن محفوظ باشد و این شرط عام است در اکثر دوا لازم است
که درست باشد و ناکوفته چه کوفته را قوت زود تحلیل میرود و در زرق و جسد ریزه او نمی شود و ایضاً بکار بردن صحیح تمام
و صالح ترین اشیا تا از کرم افتادن محفوظ ماند انتقا او در عسل است اما انتقا در آنها جهت اینکار مستحسن نیست

تنبیه چهارم در بیان تدابیری که قبل از تناول چوب چینی بکار برند هرگاه علم پرهیز و درج کنند
باید که نخست تنقیه نمایند بحسب حاجت بعده بستری کرده و بایند شربت از عسلا و بزوریها مناسبه یک قاعده و زمانی داد
ترک آب مستقبل او گفته است **تنبیه پنجم در اوقات استعمال این دوا و بیان آنکه بعضی در ترکیب**
استعمال وی بنا بر چه نیست کرده شد و بهترین ایام جهت استعمال او در وسط ربیع یا اوایل خریف باشد و هر ترین فا
مقابل آنچه مذکور شده مگر آنکه تفاوت در فصل و بلد و سن شخص و مرض باشد که در این صورت برای طبیب
حاذق مفوض است با جمله مهما امکن در گرما و گرم و سرما و سرد و تشنه استعمال کرد و ایضاً تا ضرورت نفقد بای آن
دیگر تدابیر که جز به مباشرت کرده نشود زیرا که صورت پرهیز و مشقت ضعف دل حفظ عوارض نفسانی دالعاً است و ارام
متعادی کسر شهوت باشد که از سوی لاحقی و نار نیز نرسی و بخیر وقت استعمال کردن بمنفعت بسیار رسانیده قطع نظر از آنکه
نفع بخشد **تنبیه ششم در تدابیری که اثناء استعمال وی بعمل آرند** و در تقاریک

اعراض و امراض که درین وقت حادث گردد و بیان اختیار مکان هرگاه خروج
بتشریح کنند نیز هوا سرد و حموضات و بقولات و لبنیات و فواکه رطبه و تناول نمک و اطعمهٔ غلیظه و کثرت
اکل و امتلاء معده و از جماع و حمام و حرکات عنیفه و اعراض نفسانی و از هرچه منافی صحت باشد و از خوردن
شیر بسیار مفرط و ادویهٔ بسیار گرم پرهیز نمود و آب سرد قطعاً ننوشند و عوض آب بطبیخ چوبچینی یا عرقهای
لایقه چون عرق بادیان و گاوزبان و مانند آن اقتصار نمایند و آنچه گفته شد از ترک نمک بسیار و ترک جمیع آنها
نزد اهل فرنگ که منشاء ظهور این بیخ از دیار آنها است از جمله واجبات است خاصة در طول طبیخ و تعریق
که جهة امراض مزمنه بکار می برند اما متأخرین اطباء دیار اهل اسلام که تجارب تمام دریافته اند تاثیرات او را
بر پرهیز شدید چنانچه مذکور شد علی الاطلاق لازم ندیده اند بلکه در بعضی از جهة استعمال حموضات قلیله و فواکه رطبه
باعث قوت عمل او می انگارند و ترک نمک قاطبة نیفرمایند بلکه تقلیل در آن کافی شمارند مگر در امراض مزمنه
که ترک نمک در آن اولی گفته اند بالجمله چون مخمور در اوان رب حامضه و شربه تقلیل الحموضت نهی روایت
اگر حاجت بران داعی شود و ایضاً اگر حرارت مستولی گردد شیرهٔ تخم خرفه و امثال آن مع گلاب و عرق بیدمشک
و دیگر اشربهٔ مناسبه نیز تجویز و بدستور اگر در اثناء استعمال او زحیر یا سحج پدید آید چار تخم و مانند آن تواتر داد
و در اسهال خون قرص کهربا و قرص طباشیر و بعض جوارن و تا کی بخش بالکل زرد و گوشت و شیرینی نمی خورند و بر ماش
و برنج و معتاد دوم بر داده قناعت نمایند و ضعیف القلب مربای آمله با انگور و تودری و تخم ریحان مجمر در اثناء شربت
صندل و جز آن تجویز کرده اند و حمام نیز حسب الضرورة باک ندارد و بشرط عدم خروج و بقول نیز موافق حاجت
گاه گاه روایت بشرط التقلیل لیکن از غم و حزن و افکار و حرکات متعبه و جماع مجتنب بودن را بسیار دانند و تقویت
و بهجت بکنند از آنکه غضب غیر مفرط را چندان باک نیست بلکه در حق بعضی مستحسن است لیکن باید که نظیف و روشن
باشد نه ریشمی که تجویز برشد بلکه خوش اینده بود و مع ذلک ساده از خلل هوا محفوظ باشد و باید تا برگ نیلوفر را
بگیرند تا روز از حاجت تشمیع نشود و دیوار خانه موافق حال از گل معتدل یا مائل بگرمی دارند و اگر بروق آید باید که
از وقت معتدل باشد و هوا در حرکت نبوده و بدن را پوشیده دارند و لیکن کسانی که بعلل زمنه مبتلا باشند و تعریق
بطبیخ او میکنند احسن در حق ایشان عدم خروج از بیت است تا از هوای خارجی محفوظ باشند بلکه اکثر ایشان را
در خانه تنگ و تاریک می نشانند و روزها خود منقلب میگردانند و محتاج به پوشانیدن مقنعه و خیمه از ...

فائده
خفقان
... جون بلاود ... جون ... و دیگر ... بیبعض ...

میکردند و منقلها افروخته خانه مشابه بحمام گرم میسازند اجتناب ازین عمل فرض دانند و بتدریج عجب عادت دارند
صریح باید که در خانه که هوا او رسیده باشد و دران خانه آتش افروخته بود خواب کردن در وی روا نیست زیرا که مفضی
مرگ مفاجات دارد و معلوم نماید که در خانه خود شمع یا چراغ نباید افروخته داشت زیرا که دود او هوا را متغیر
خواهد ساخت بلی انکه اگر خانه تنگ باشد شمع را در خانه دوم بنهند تا ضیای وی کفایت کند و از دود او تربیت
نرسد و ترتیب تناول و طبخ او و دیگر وجوه استعمال طریق تحریق به تنبیه جدا ذکر یابد **تنبیه هفتم در تدبیری**
که بعد فراغ از تناول او بعمل آوردن لازم است که چون از خوردن وی فارغ شوند همان پرهیزی که در اثنای
تناول او بود و اقل مدت تا چهل روز بعد برداشتن او نیز همان نهج در پرهیز باشند بعده بتدریج بعادت اول باز آیند
و اگر مدت پرهیز بعد فراغ شرب او یکسال مشهور شاهنشاه گفته اند **تنبیه هشتم در بیان آنکه استعمال چوب چینی در**
کدام مزاج لایق تر است پوشیده نماند که چون علاج مرض بچینه مفروض شده هر که او را گرم و تر میگوید
اول این که بارد یابس است جهت استعمال مستحسن میدانند بشرط عدم مانع و هر که گرم و خشک گفته آخر کهولت
و ابتدا شیخوخت احتیاط میکند نظر بر رطوبت مجربه که از مراین من است و در آخر حسن شباب نیز تجویز مینماید و هر که
مرکب القوی گفته بهیچ سنی محصور نمیسازد استعمال او را لیکن در سن صبی و در سن شیخوخت که از دستها گذشته باشد
بهیچ یکی تجویز نکرده بنابر ضعف قوی ایشان مگر حسب الضرورة بهمین اختلاف در باب خصوصیت او را با فرجه **تنبیه**
نهم در طریق استعمال چوب چینی و این بر وجوه است یکی بر سبیل مطبوخ تنجیز دوم بطور قهوه سیوم
بطرز سفوف چهارم بعنوان معجون پنجم بحریره ششم حلوا هفتم باسلوب نقوع هشتم نو تیره نهم عرق دهم کبابی مضغ
ششم تجنیست برایم و اوان و هر وجه ازین با فوائد مخصوصه جدا جدا ذکر کنیم نسبت ضع **وضع اول در**
مطبوخ و تنجیز و در این نیز برقسام است لیکن نسخی که عماد الدین محمود رحمة الله و اکثر اطبا حاذق
بران اتفاق کرده و جهت امراض مزمنه و تحلیل مواد صلبه و ریاح غلیظه سودمند بود **آنست** که مقدار
صد و پنجاه مثقال و شش دانگی از بیخ چینی موصوف بگیرند و بدست آنرا تراشیده دور سازند
پس بکارد یا تیشه ریزه کنند مجوفا قشار او کوچک تر و اگر بکارد ورق ورق سازند بهتر باشد و جمله
را در سه من آمیخته بسبت دیک حصه کنند و هر یک حصه را در بیست رطل آب بخیسانند از دیگ
سنگ یا سفال یا مس بسیار قلعی دار و سر پوش سفال یا دیگ سفال واژگون بر سر دیگ

نهند و در آن خمیر محکم گیرند و بالش از هم بگشایند و خمیر را بشکنند که کنارهٔ دیگ بر جا بماند و هر جا که آب فراز
برآمدن کند فی الحال خمیر محکم نمایند و از آنکه بخار این بیخ در نهایت قوت می‌باشد بسیاری شود که سرپوش را
مندفع میگردانند اگرچه بار گران بر آن نهاده باشند و در این باب نیکوتر آنست که عوض سرپوش دیگ کلان سفال
یا سنگ واژگون بر نهند تا بخار در فضای دیگ منتشر گردد و در قوت بیرون نکند و مقدار طبخ آنست که آب
بنصف رسد و معلوم کردن اندازهٔ آب بنصف رسیده بر چند نهج است یکی آنکه در سرپوش سوراخ کنند و بار دیگر آنرا
مسدود دارند و نصف آب ریخته چوب باریک تا آب بیار چه پیچیده از راه سوراخ فرو برند و هر جا که تری رسد
نشان سازند پس نصف دیگر ریخته بتدریج بجوشانند و از چوب مسطور امتحان میکنند تا به نشان رسد فرود آرند
دوم آنکه دیگ را در آن خمیر گرفته وزن نمایند و ترازو مهیا دارند و در اثنای طبخ موازنه میکنند تا بقدر مطلوب
باشد سیوم آنکه بتجربه در شبکاه چنان بقدر سازند که در یک پاس نصف آب در سوخته شود و باید که چون
یک پاس شب باقی ماند شروع در جوشش و دوان نمایند و صباح دیگ را سر بسته نزد علیل آرند بالای دیگ او را
بنشانند و خیمه در دیگ بر دارند و بگذارند که با بستگی بخار بر آید و عرق کند و زنهار وقت سرپوش بر داشتن
نا به هوا ننشود و اگر ایستاده داشتن علیل مناسب نباشد بر کرسی سیدات بنشانند و لیکن بر سر کرسی دیگ
در زیر کرسی در آورده بتدریج بخار بر سر باشند و صبر کنند که تمام بخار بر آید و عرق تمام شود پس دیگ بر آورند
و آب را صاف کنند و دیگ و پیاله از همین آب بیاشامند پس بتدریج و ملاحظه عرق را خشک کرده از لحاف
بر آیند و لباس خود بپوشند و تغییر لباس نفرمایند و در مدت مجموع آب چوب چینی را در عوض شربت و زیب
صرف کنند بعضی را گرم لیک بعضی را با نبات و قندی را طعام باو طبخ نمایند و قندی را سرد کرده بجای آب
و هر وقت که تشنه شوند از همین آب بنوشند و اگر حسب حاجت گاهی گلاب یا عرق بید مشک و امثال آن
در آب آمیزند روا است و اگر آب نیز آشامیدن اضافه شود و بوضو و طهارت صرف نمایند و اگر خرج
آب بسیار باشد در مقدار آب بیفزایند یا چوب چینی دیگر جدا جوشانیده جهت مصارف مهیا دارند
و در اثنای تبخیر و تعریق اگر تعریق در مطلوب باشد و مانعی نبود سر را از زیر لحاف بیرون دهند در زیر دالان و جیب
است که سر را بیرون لحاف دارند تا بخار نفس و خفقان و دیگر آفات نشود پس اگر در سر تعب یا قوت و تحمل
باشد سر را نیز در تعریق در آن فرموده گرنه هر روز یکبار یا دو روز یکبار از بخار یکبار کافی باشد چه

در تن نحیف تعریق بسیار سبب تحلیل قوی و ضعف بدن میگردد بهر حال حسب مرجه اصلح دانند عمل آرند اما مفید
لازم است که هر روز یکبار تا یک مریض گذشته سر دیگ داشته تا از خفیف و سرور در [illegible] که نقد از روز
باقی ایام خوشیتن را پوشیده گرم نگاه دارند و بهمین طریق تا بست و یکروز بگذرانند و هرگاه علت در عضوی
مخصوص بود و شامل تمام بدن نباشد هر روز همان عضو را بخار او دهند فقط دو حبست که ثفل جوشیده را
خشک کرده نگاه دارند و آخر روز بست و یکم این همه ثفلها را در آب بسیار جوش دهند و صاف ساخته مریض را در حمام
میان این آب نشانند و همین آب بکر را بر اعضا ریزند بعده آب حمام مزاج را از حرکت عرق تشنج نبرد در حمام مکث نفرمایند
و زود بر آیند با حتیاط تمام تا بهوا نرسد و بعضی برانند که اگر مرض صعب و مزمن و قوت متحمل باشد ثفلها جوشیده
چوبچینی را بست و یک حصه مرتب بسطور مطبوخ ساخته بست و یکروز دیگر تشرب کنند تا مجموع چهل و دو روز تمام شود
و مختار راقم آنکه تشرب مطبوخ او بدستور مذکور بست و یکروز کافیست لیکن احسن آنکه ثفل مجتمعه را جوشانیده نگهدارند
بمجان [illegible] ساخته و بجای آب در قهوا مثل جوشانند که در امراض مستحکمه را بغایت نافع و بهتر از گلاب [illegible] قهوا
وست و معتقد اهل تجربه آنست و نیز آنکه جمله چوبچینی مقرر شده صد و پنجاه مثقال یا زیاده بران علی اختلاف
الروایات یا ما دون آن در حلل قریبه غیر موثر و ما فوق وی در جمیع حالات مضرت بهر طریق که مستعمل شود لازم است
که قدر معین او خورده شود اگرچه در ایام کثیر باشد و لازم است که در صورت سفوفات که جرم او خورده میشود
مقدار معین او که ذکر یافته لا محاله در مدتی زیاده برابر بعین حرف خواهد شد زیرا که تناول جرم او بکثرت
با مدان متوسطه بر یک نیم مثقال مستحسن نیست آنچه بعضی ارقام نموده اند که صد و پنجاه مثقال او را بست و یک
حصه ساخته هر حصه را بر روز گرفته پخته با شهد سرشته بخورند نظر بامدان قویه و امزجه کثیفه خواهد بود و نزد محققین
بهر طریق که مستعمل شود قدر شربت بر روزه بحسب ضعف و قوت بنیه در ضعیف در مثقال و نیم طبخ کاه کافی
باشد و نهایت او در استعمال تا دو هفته و انی و در قوی باشد که تا هشت مثقال هر روز زیاده و زیاده شود و زیاده
بر چهل روز مستعمل کرده و به آنکه رشد احتیاط در پرهیز در همین وضع مقرر کرده اند **وضع دوم در طریق**
تشرب او بسبیل قهوه و این در اکثر امراض امزجه موافق و مناسب است و در هیچ مزاج ضرر نکرد
و بپرهیز شدید و دوری مشروط و محتاج بعرق نیست و تقویت بدن و تقوی دل و دماغ و حرارت غریزی می کند
و اگر صحیح المزاج هم باین عنوان عمل نماید بغایت منتفع شود و در امراض که مواد آنها صلب

صلب و غلیظ و ورم مفاصل و اعلاق بهران باشد نافع است و تحقیق در امراض که بسیار مجرب بوده و آن قوی
نباشد ما در بعض سوء مزاج ساذج بسیار مفید است و درین طریق سه نهج بیان کنیم نهج اول اندر
دستور معمول و مشهور که مختار اکثر اطبا است و درین نیز دو گونه است یکی آنکه
تا بیست دیگر روز هر روز شش مثقال را با یک من و نیم آب به دستور جوشانیده چون نصف بماند صاف نموده در دو وقت
روز نیم گرم و در سایر اوقات سرد میل نمایند گاهی با نبات شیرین ساخته نوشند و اگر از شام خوردن دست از آب
اصلا نخورند بهتر باشد اما لازم نیست که از طبیخ مذکور غذا و شربت و نان سازند و نمک قلیل نیز و در بعضی نخود و [illegible] نیز
[illegible] بر پرهیز و فراغ نیز کرده است تا بیست دیگر روز و در بعضی حالات تا بیست یا چهل روز است و سایر قیود و پرهیز
و ملاحظه به پرهیز دستور و نهج اول دانند **دوم** آنکه تا بیست دیگر روز هر روز یک مثقال را با یک من و نیم سیر آب
جوشانیده چون نصف بماند صاف نموده نصف را صبح و نصف را آخر شام چنین خلاء معده نیم گرم گاهی با نبات
گاهی بی نبات میل نمایند و [illegible] و شرب آب [illegible] بیانات نکند و [illegible] که اول گفته شد اینجا نیز رعایت [illegible]
داشت **نهج دوم اندر طریقه که میرزا هاشم اختیار کرده و مقرون بصحت آن نمایند** [illegible]
رفت که در باب استعمال در تقاطر کلی لازم نه [illegible] و [illegible] شربت مجرب در هر روزه و [illegible] خوردن [illegible] آب
در جوشانیدن و اختیار نمودن آب از تنها یا با عرق [illegible] و ملاحظه در پرهیز و غذا و [illegible] بر آنچه [illegible]
تناول چوبچینی بیان کرده شده تمامی روی منوط بمزاج و بنیه و قوت و ضعف و صورت و خفت مرض و حال مریض [illegible]
و هرگاه غرض تقویت مزاج باشد و مرضی نبود حاجت به پرهیز نبود [illegible] در این امور مفوض برای طبیب [illegible]
نهج سوم که از حکما مغرب منقول است و اصلا پرهیز و ملاحظه در [illegible] شرط نیست
در حالت صحت مزاج تقویت هضم و بدن و سایر قوی مینماید [illegible]
[illegible] چوبچینی خوب بعنوان مذکور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] در قیچی [illegible] گلاب [illegible] شاه [illegible] جوشانیده تا ربع بماند [illegible] سازند
[illegible] غذا [illegible] معده [illegible] شود [illegible] نوشیده شود و اگر [illegible]
نبات شیرین سازند روا است **وضع سیوم در استعمال و طریق سفوف** [illegible]
[illegible] باشد [illegible] [illegible] [illegible] سفوف او بادویه

مناسبه بتجربت سودمند است و گاهی تنها و گاهی با نبات نیز مستعمل میشود و در صورت ترکیب حسب حاجت ادویه که ملایم حال مرض باشد ممزوج توان کرد و با گلاب یا عرق بید مشک یا عرق گاوزبان و امثال آن باید خورد و از آنکه حکایات متجربین در قضایای حادثه نفع تمام دارد میرزا هاشم مرحوم نقلها که در غیاب نوشته بعینه منقول شده از آنجمله است که مستوفی الممالک درد کمر کهنه قدیمی داشت و اکثر اوقات از نفخ و ریح که در معده او تولد میکرد متاذی بود مکرر چوبچینی بطریق قهوه و عرق خورده و اصلا انتفاع نیافته بود و فقیر سفوفی که نسخه اش عنقریب میاید مع الترتیب داده اکثر آزارها مذکور رفع شده صحت و قوت یافته و بعد از آن گفته که شخصی ضعف معده داشت سفوف چینی تنها دادم با گلاب شب و روز یکمثقال و سه روز دیگر دو مثقال و سه روز دیگر سه مثقال آزار بالکل رفع شده با وجود آنکه پرهیز خوب نکرده بود و هرگاه مزاج علیل گرم باشد طباشیر و صندل امثال آن ضم توان کرد و در مزاج سرد دارچینی و مصطکی و رازیانه و مانند آن با چینی ممزوج توان نمود و که در مرض ضعیف قدر خوراک چینی در سفوف روز اول زیاده از دو دانگ و نیم مثقال نباشد و بتدریج اضافه نموده از یکمثقال تجاوز ننمایند و در متوسط مایل باعتدال از چهار دانگ شروع باید کرد و بتدریج تا یک مثقال و نیم باید رسانید و در قوی از یکمثقال شروع نمایند و بتدریج تا دو مثقال و نهایت تا سه مثقال برسانند و بعضی زیاده نیز تجویز کرده اند اگر مرض نهایت قوی و کثیف باشد و مدت خوردن سفوف پانزده روز است و باشد که در کمتر از این کفایت کند و اگر بعد پانزده روز حاجت باقی باشد بهتر است که بدستور اول شروع از اقل نمایند و بهمان ترتیب بیفزایند تا بمقدار اول یا کمتر از آن برسد و باید دانست که اگرچه موافق قیاس تحریک اعراض را امراض از چه موافق دستور و قانون ترکیب این دوا با دیگر اجزا میتوان کرد اما چون با وجود تجربه ترتیب تا تجربه قرین نشود اعتماد را نشاید تراکیب چند که مکرر بتجربه رسیده نفع بسیار از وی بظهور آمده مرقوم میگردد

صفت سفوفی که جهت مستوفی الممالک ترتیب یافته چوبچینی بسر آن سائیده بیست مثقال دارچینی پنجمثقال مصطکی سه مثقال بادیانه دو مثقال نبات سفید سی مثقال جمله شصت مثقال میشود تا پانزده روز بدهند باین ترتیب سه روز اول سه سه مثقال و سه روز سه و نیم و سه روز چهار و سه روز چهار و نیم و سه روز پنج پنج مثقال تا جمله شصت مثقال در پانزده روز خورده شود و در اثر جمله ضعفا تجربه کرده قریب ذکر یافته شروع کمتر باید کرد تا در پانزده روز چهل یا پنجاه مثقال خورده شود پس اگر همین کفایت کند فهو المراد

را الکیفیت دیگر باید داد بهیکه ملایم حال باشد **نسخه دیگر** که نافع بود در سایر اسباب اول است و از وجع
مفاصل نیز سفید سورنجان سپید پنج مثقال از ربی مازریانه مصطکی قاقله کبار و صغار هر یک سه مثقال چوبچینی
نبات سفید هر یک بیست مثقال بدستور معمول سفوف سازند و قدر خوراک در امزجه قویه در اوایل هر روز سه مثقال
و بتدریج تا پنج شش مثقال توان خورد و در امزجه ضعیفه در چند روز اول هر روز یکمثقال بتدریج تا سه مثقال رسانند
و در امزجه متوسطه در اوایل هر روز دو مثقال بتدریج تا چار پنج مثقال توان رسانید **نسخه سفوفی** که با وجود
رطوبت معده و برودت و لینت طبع و نفخ و قراقر باد و باشد بجهت تنقیه خون باد و بود عود قماری قاقله کبار و قاقله
صغار پوست ترنج پوست پسته آمله مقشر گلسرخ انیسون بو داده زیره کرمانی بو داده کندر هر یک دو مثقال
چوبچینی همچند جمله اجزا بیست مثقال سفوف سازند و حسب مزاج چنانچه گذشت قدر شربت و مدت خوردن
معین نمایند و با عرق بادرنگ یا گلاب بخورند **نسخه سفوفی** که با وجود غلبه رطوبت در معده حرارت
نیز غالب باشد صندل سفید طباشیر سفید تخم مورد آمله مقشر کشنیز بو داده هر یک دو مثقال چوبچینی برابر
جمله اجزا ده مثقال قدر شربت و مدت تناول بحسب امزجه است چنانچه گذشت با عرق بادرنگ بخورند و اگر
با وجود رطوبت حرارت بسیار باشد چینی تنها را سفوف نموده بدستور میل نمایند **وضع چهارم**
در طریق تناول او بر سبیل معجون و از آنکه اکثر معاجین و حلاوای او اجزاء حاره دارد استعمال
این اقسام در فصل بارد و مزاج بارد مختار شده و اگر چه مستعمل در اینها جرم اوست لیکن هرگاه
از سده اخت ناشیه باشد و آنجا که ماده در مجاری بسبب ضیق و احتباس بوده بنفوذ
قوت دوا احتیاج باشد باید که چوب چینی مضاعف آنچه در نسخها مسطور شده بستانند
و فقط بجوشانند تا قوت او چنانچه باید در آب بر آید پس صاف کرده عسل یا قند
که در آن ترکیب باشد ممزوج ساخته بقوام آرند بعده اجزاء دیگر کوفته بیخته لیس کنند
که معجون و حلواهای که از این نهایت لطیف تر و نافذتر است باشد و مختارند
که بعد چوب چینی را بیک دفعه در آب بسیار انداخته بجوشانند تا آب قلیل القدر
قوام بسازند با قدر سه از آن نخست در آب کثیر بپزند و چون قوت او در آب مستخرج گردد
چوب چینی دیگر در آن طبیخ مطبوخ سازند و همین سان سه نوبت بلکه پنج نوبت مکرر عمل آرند

چنانچه درد سر را و درد شربت درد جگر را سکنه و این دو قوت قویتر باشند صفت معجونی که در وجع مفاصل
بارده و همه دردها که بعد آتشک حادث شده باشد بغایت نافع است اما چون مسهل است ملاحظه از زمان و اغذیه غلیظ لازم
و دوا اگر در ایام خوردن این دوا قیمه شوربا یا نخود آب میل کنند بهتر باشد چوب چینی بیست مثقال سورنجان سعتر
میبیئه دارچینی هر یک سه مثقال بامیره بوزیدان پوست بیخ کبر شیطرج هندی رازیانه فلفل سیاه
صعتر گلسرخ قرنفل قاقله کبابه هر یک دو مثقال پوست بلیله زرد تربد سفید مرموشک هر یک هفت مثقال نمک
هندی زنجبیل هر یک یکمثقال سقمونیا مشهور مقمول کوفته بیخته بروغن بادام ده مثقال چرب ساخته با صد و هشتاد
مثقال عسل کف گرفته بقوام آورده معجون سازند قدر شربت در امزجه ضعیفه از یکمثقال بتدریج تا دو مثقال و در
امزجه متوسطه از دو مثقال تا چهار مثقال و در امزجه قویه از سه مثقال تا پنج مثقال و اگر بعد پنج شش روز یکمرتبه
قدر خوراک روز اول را منقضا سازند که در دو بیشتر و نفع مشهور خواهد بود **صفت معجون** مخترع حکیم عماد الدین
محمود که در مزاج بلغمی حار تقویت قوی و حرارت غریزی می نماید و در امراض بغایت مفید است بجهت سده اعضا
و رطوبت و ضعف جگر و معده نافع و ملاحظه پرهیز لازم ندارد چوب چینی سی مثقال جدوار خطائی خولنجان
زرنباد درونج عقربی عاقرقرحا مشک خطائی هر یک دو مثقال بهمن سرخ بهمن سفید تودری سرخ تودری سفید
تخم ترب دارچینی مصطکی قرنفل سنبل جوزبوا بسباسه عود قماری نعنع مصری زعفران هر یک سه مثقال مغز
بادام مقشر مغز تخم خربزه مغز فندق لسان العصافیر هر یک شش مثقال مغز ... زنجبیل هر یک ده مثقال سقمونیا
ممول کوفته بیخته با عسل قوام قند سرشته قدر شربت در امزجه ضعیفه یکمثقال و در امزجه متوسطه دو مثقال
و در امزجه قویه سه مثقال **معجون** که در اکثر امراض امزجه بارده و اوجاع مفاصل و درد ... خصوص که بسبب
آتشک باشد نافع است چوب چینی سی مثقال قرنفل جوزبوا بسباسه گلسرخ زعفران زرنباد خولنجان عود کرفی هر یک
یکمثقال دارچینی قاقله فلفل سیاه مصطکی سورنجان بوزیدان سنای مکی لسان العصافیر هر یک نیم مثقال زنجبیل
عاقرقرحا جدوار خطائی هر یک دو مثقال با عسل معجون سازند قدر شربت ... معجون مسهل است و ملاحظه پرهیز کنند
نوع دیگر که در منافع و فواید قریب همین معجون مذکور است بیخ چینی سی مثقال دار فلفل مصطکی فلفل دارچینی رازیانه
هر یک سه مثقال سنای مکی مغز بادام مقشر هر یک چهار مثقال تخم کرفس زعفران سورنجان قرنفل هر یک دو مثقال
زنجبیل یکمثقال نیم عسل سه وزن همه سرشته و در مزاج ضعیف از دو مثقال تا سه مثقال و در متوسطه از سه تا پنج

و در قوی از چهار تا شش ... در ایام خوردن این معجون بسیار معاجین مسهله در نمک تقلیل روده بهتر باشد
و همچنین از لبنیات و حموضات و فواکه رطب **معجون** که در اوجاع مفاصل و دردها و تقویت قوت باه و بسیار
قوی بغایت نافع است و جهت مبرودین نفع تمام دارد دارچینی سورنجان مصری شقاقل ثعلب لسان العصافیر
عود قماری مصطکی زعفران هریک سه مثقال سیل قاقله کبار قرنفل خولنجان بهمنین زنجبیل سنبل الطیب
زرنباد اسارون ساذج هندی دارفلفل کبابه مشک عنبر اشهب جدوار خطائی هریک دو مثقال تخم حب السمنه
مغز حب فلفل مغز انگبک هریک پنج مثقال مغز چلغوزه نارجیل هریکده مثقال چوبچینی بکارد تراشیده عسل مصفی
بیت ... از خار و خاشاک پاک کرده هریک صد و پنجاه مثقال چوبچینی را اندر آب که چهار سیر باشد یک شبانه روز
ترسازند و در دیگ بزرگ که سر او را محکم گرفته باشند با آتش نرم بجوشانند تا بربع رسد پس صاف کرده عسل و ترنجبین
آمیخته بقوام آرند و اجزا دیگر بترتیب معلوم کوفته بیخته بیامیزند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال است و
معجون چوب چینی که ترکیب علاء الدین محمود است و بمنافع کثیره موصوف خاصه در اوجاع اندر تجب و تب ماده
در فصل معاجین ذکر شده **وضع پنجم در استعمال او بطریق حریره حلوا** حریره که در امراض
سینه و شش جهت تنگی نفس و سرفه کهنه نافعست چوبچینی برسوده نیم مثقال یک مثقال یا دو مثقال حسب ضعف و قوت
مزاج نرم کوفته بیخته با شش مقدار لعوقات و ربالسوس بیدمشک خیسانیده صبح با آتش ملایم جوشانیده تا طلوع
پالوده بسته شود و شبانگاه نیم گرم میل نمایند تا سه روز یا شش روز ... بدستور نوشند و گاهی شکر تیغال
... و کثیرا و صمغ عربی هریک بقدر سدس چینی اضافه نموده بنوشند نافع تر آید **حلوا** که در امراض
سینه و شش و سرفه کهنه نافعست چوبچینی کوفته و در پارچه بیرون کرده با قناسته شیره در بیخ و شکر تیغال
ربات سپید و تخم ریحان در روغن تازه ... بدستور مقرر حلوا سازند و اگر تسخین مطلوب باشد دارچینی و زنجبیل
و فلفل و شکه زرنباد از هریک قدری نیز اضافه نمایند و اگر تقویت باه مطلوب باشد ادویه باهیه بقدر ...
حلوا که جهت مبرودین و دردها نافعست و تقویت باه می کند چوبچینی نرم کوفته و از حریر بیرون کرده چهار
مثقال زنجبیل یک مثقال قرنفل سیل سورنجان خولنجان زرنباد هریک دو مثقال دارچینی چهار مثقال
مغز چلغوزه نارجیل هریک ده مثقال آرد گندم روغن گاو ... نمک هریک قدر ضرورت
قند و عسل صد و پنجاه مثقال بدستور معمول حلوا سازند **حلوا** که در درد مفاصل

و درد اگر از خشکی عارض شده باشد تا هفت جو چینی شش مثقال دار چینی چهار مثقال سورنجان دو
مثقال شکر تیغال سه مثقال نبات سپید پنجاه مثقال با روغن گندم و روغن گاو و یا تنک روغن بادام بریک بقدر
قوام حلوا سازند و از پانزده مثقال تا سی مثقال بحسب ضعف و قوت میل نمایند و باید از جرم چوب چینی قدر
هر شربتی زیاده از سه مثقال نباشد و مکرر گفته شد که جرم او مصاحب بسیاری احتراز دارد و صاحب تحفه گفته
که حقیر مشاهده نموده که چینی جهت نفع عاجل جرم وی استعمال کردند و اگرچه قدری منتفع شدند لیکن بعد از مدتی
بسبب حدوث دسومت و اذیت تمام کشیدند پس اولی آنکه چوب چینی را نیمکوب ساخته یا بکارد ورق ورق بریده
و در آب جوشانیده بجوشانند و در حلویات و قوام عسل قند معاجین طبیخ اندازند نه جرم او تا نفع بخورد مرد
آید و شک نیست که آنچه قوت در نفس وی است از طبیخ مستخرج میگردد **وضع ششم در طریق استعمال**
او باسلوب نقیع و وی جهت محرور المزاج و خفقان و ناقهین و تقویت اعضا رئیسه و در فصل گرم و مزاج گرم
و اندر ضعفا و اطفال موافق تر است و با آنکه به نوع مناسب و اشهر مخلوط چوب چینی موصوف سوهان نموده از یک مثقال
تا هفت مثقال در عرق چهار مناسب ادویه موافقه سه شبانروز در شیشه و امثال آن ترکنند و مکرر بر هم زنند
پس صاف نموده بمجان تنها یا با نبات بنوشند حسب حاجت و هرگاه جهت خفقان حار و از جهت حار و امراض
حاره بکار برند صندل سپید گشنیز خشک و گلسرخ بالسویه بقدر چوب چینی در گلاب یا عرق بیدمشک یا عرق بید
مشک یا عرق گاوزبان نقوع سازند و علی هذا القیاس در هر مرضی با ادویه ملایمه حال ممزوج توان کرد و هرگاه
جهت مبرود المزاج و هند یا عود و یا در تجربه در زنیا و در امثال آن در عرق رازیانه و عرق بهار و عرق اذخر
و امثال آن نقوع نمایند و هرچه بعد از سه روز صاف کرده باشند ثقل او را در آب یا در عرق مناسب بقدر جوز
خیسانیده عوض آب در ایام شرب نقوع بنوشند و قدر چوب چینی اندر نقوع جهت اطفال از یک مثقال تا چهار
مثقال است و غیر اطفال را از چهار تا هشت مثقال و قبل هشت خوردن نقوع شش روز و از دوازده روز
است و اگر حاجت داعی باشد زیاده برین نیز مجوز و بدانند که پرهیز درین طور کمتر از طریق قهوه است
نیز و یک بعنوان معروف یعنی پرهیز ضرور نیست **وضع هفتم در استعمال وی بطریق عرق**
و تقطیر بدانند که درین دستور پرهیز از همه اقسام استعمال او کمتر است و در بعضی علل که ماده ان
بسیار نباشد و پس از تنقیه قدر قلیل مانده باشد جهت تحلیل مواد مزبور و تقویت

بدن و قوی نفع تمام دارد و باهین را قوت میدهد و بادویه مناسبه سودا ازاله توحش سودا و وحشت مینماید
و ترقیق و تلطیف خون میکند و ارواح را صافی و نورانی میسازد و با ادویه مناسبه تقویت باه می کند
و علی هذا با هر اجزای که ملایم هر مرض و مناسب هر عرض باشد مستعمل توان کرد و گاه در آب فقط عرق
گیرند و گاه با عرقها که مناسب حاجت باشد عرق کشند و بقدر مزاج و بنیه و قوت قند و شربت فنجان
یا کمتر و بیشتر در خلاء معده یا بعد انحدار طعام یا هر دو وقت بهر دو شیرینی یا با شیرینی میل نمایند و اگرچه
در بیاضها و رسایل نسخهای مختلف بسیار درین باب مرقوم شده اما بحسب قیاس قانون طبی درست
نباید اعتماد در آن نشاید و اکنون چند عرق که مرزا هاشم آن را مجرب و معمول گفته مسطور میگردد **عرق** که جهة
تقویت معده و بدن و هاضمه و حرارت غریزی و باه نافع است و با آنچه که بسیار گرم نباشد مفید چوب چینی
بسوهان سائیده یا ریزه کرده نیم من تبریز دارچینی سیلانی ربع من بطریق گلاب اندر آب عرق بکشند
و اگر خواهند گرمی زیاده کند دارچینی مجدد کنند یا مضاعف او در مختار نزد که با شیرینی بنوشند یا بدون آن
عرق که در علل سوداوی و خفقان و ضعف دل بعد تنقیه نفع تمام دارد و در تقویت اعضای رئیس
و معده و حرارت غریزی مینماید و تلطیف و ترقیق خون میکند و هاضمه را قوی میسازد و در بعضی
از جهة تقویت باه مینماید و حرارت وی از عرق اول بسیار کم است چوب چینی صد مثقال گل گاوزبان
دارچینی صندل سفید بادرنجبویه هر یک هشت مثقال بهمن سرخ سنبل الطیب هر یک پنج مثقال اندر عرق
بید مشک و عرق گاوزبان و آب بخیسانند دو شبانه روز و بدستور عرق بگیرند و باید که عرقها
قدر ثلث و آب دو ثلث باشد و هر روز طرف صبح دو فنجان و طرف عصر دو فنجان گاهی شیرین
و بعضی اوقات فقط بنوشند **عرق** که تقویت اعضای رئیسه و شریفه و حرارت
غریزی و قوت هاضمه نماید و باه بیفزاید چوب چینی صد و پنجاه مثقال گل گاوزبان گاوزبان
صندل هر یک پنجاه مثقال دارچینی شش مثقال بهمنین هر یک پانزده مثقال پوست ترنج
صندل سرخ هر یک بیست مثقال عود قماری سنبل الطیب هر یک ده مثقال ریحان دسته
آب به آب سیب که بعد تقشیر و تنقیه تخم او گرفته باشند هر یک یک من شاه عنبر اشهب دو مثقال صندلین
ژدوار و چینی را سوهان کرده یا ریزه نموده اجزا را نیم کوفته دو شبانه روز با عرق بیدمشک و آب گلاب که گلاب سدس

د عرق بید مشک تعلب باشد چسبانیده در دیگ کرده عنبر را بکوفته در پارچه بسته در دهن بیچه بندند
و عرق کشند **عرق** که اندر فواید بعرق سابق نزدیک است اما از و گرم‌تر است در تقویت باه از عطر دارد
چوب‌چینی صد مثقال گل گاوزبان بادرنجبویه صندل سفید هر یک پنجاه مثقال گل سرخ صندل سرخ پوست ترنج شقاقل مصری
هر یک بیست مثقال دارچینی سنبل الطیب هر یک سی مثقال سعد کوفی سورنجان مصری سادج هندی ثعلب خولنجان
عود قماری هر یک ده مثقال بهمن سرخ و سفید هر یک بیست و پنج مثقال نعناع تازه میان تازه هر یک [illegible]
مثقال مویز طایفی بادام کوفته سیصد مثقال عنبر اشهب [illegible] مثقال چینی و عود و صندلین را رنده کرده و سایر
اجزا را بکوفته در شب در عرق بید مشک عرق گاوزبان و آب بدستور زور بخیسانند و روز دوم مویز
اضافه نموده اندر دیگ کرده و عنبر را در پارچه بسته بر دهن بیچه بندند و عرق کشند و در ظرف روزیانه
دو فنجان یا کثر باشند حسب حاجت با نبات و یا نبات نوشند **ایضاً** چند عرق از مصری [illegible]
عرق که ضعف [illegible] رخاوت بدن تقویت حرارت تفریح دل از ضعف‌ها و تفتیح سده و تحسین [illegible]
غنده و قوت معده و تنشیط خاطر را بغایت سود دارد دارچینی سیلانی گل سرخ اگر تازه باشد بهتر [illegible] یک
دوا ده قیه سنبل الطیب سادج هندی قرنفل بسل زرنباد بادرنجبویه گاوزبان گیلانی ابریشم خام هر یک یک اوقیه بهمنین
صندل سفید عود هندی [illegible] هر یک نیم اوقیه زعفران سه درم مصطگی دو درم مشک [illegible] عنبر اشهب یک درم چوب
پیچ [illegible] صد و پنجاه مثقال سیب شیرین رسیده پنجاه عدد گلاب [illegible] دو اوقیه چوب‌چینی را ریزه ریزه کرده
و سیب را از پوست و تخم پاک نموده و دیگر ادویه آنچه کوفتنی باشد بکوب ساخته همه را در گلاب بخیسانند پس [illegible]
کشند و زعفران و مصطگی و مشک و عنبر را در صره نازک بسته در ظرفی که عرق می‌چکد بیندازند و باتش نرم عرق
بگیرند و بدستور معلوم بنوشند چهار پیاله چای خورے **عرق** که مقوی اعضای رئیسی و مشتهی [illegible]
دل و منشط و مصفی خون و [illegible] تمام است چوب‌چینی دویست مثقال گل سرخ دارچینی [illegible] ثعلب [illegible] مثقال
قرنفل جوزبوا بسباسه ابریشم خام زردک هر یک ده مثقال زعفران صندل عود هندی [illegible] عاقرقرحا
زنجبیل بیخ لفاح بادرنجبویه لسان العصافیر بیخ [illegible] سنبل الطیب [illegible] زرنباد بهمنین هر یک
پنج مثقال مصطگی دو مثقال حب [illegible] هر یک سه مثقال مشک نیم مثقال
عنبر اشهب یک مثقال چوب [illegible] ورق ورق کرده دو روز در آب صاف بخیسانند

اروی سیوم اجزاء کوفتنی را بکوبند و سا ختہ دران بیفزایند و در دیگ ریختہ سرپوش دیگ گذاشتہ بعرق گاؤزبان بکشند و زعفران و مصطکی و مشک و عنبر را در ظرفی کہ عرق چکیدہ شود بیفزایند و ہر روز دو پیالہ ازین عرق بیاشامند **عرق مجرب نسخہ مؤلف** مردم ازین عرق تعجبہا دیدہ ودر مرضہای نزلہ و منقطع شدن و در تقویت اعضاء و تفریح دل و قوت باہ مجرب یافتہ و در جنہ استرخاء اعضاء و نفخ معدہ و درد و در مفاصل و قولنج و ضعف گردہ سودا و درد سنگ گردہ و مثانہ بزیرانند و در بواسیر و دیگر امراض بسیار رواردہ و دار مودہ ہست چوبچینی خوب سپید سیصد مثقال ریزہ نمودہ در سہ رطل آب چندان بطبخ نمایند تا سی رطل بماند پس بگیرند سنبل الطیب و گل سرخ و زرنباد و اگر ترکی و عود ہندی دگاو زبان و تخم کشوث یا در تخم ورق و قاقلہ و لسان العصافیر و دارچینی و ماذج ہندی و خیار خشک ہر یک پنج مثقال و ریان ناتخواہ و دارچینی و قرنفل و جوزبوا و اسپہ تخمہ زردک و تخم شقاقل و خبث الحدید ہر یک دہ مثقال سعد کوفی و پوست ترنج زرد و خولنجان و عاقرقرحا ہر یک شش مثقال صندل سپید زنجبیل و فلفل و دارفلفل ہر یک پنج مثقال برگ ترنج و نعناع تازہ ہر یک یک قبضہ و ریحان تازہ دستہ عنبر و مصطکی و زعفران ہر یک سہ مثقال مشک خالص یک مثقال نبات سفید و مویز منقی ہر یک یک رطل بعد ازان دوا در یک شب بہ آب گرم ترکنند و صبح را بکوبند بر مجموع پنج پنج مثقالی بجوشانند پس سر دیگ را ببندند بعرق گاب عرق بکشند و مشک و عنبر و مصطکی و زعفران را در حریر بستہ در میان ظرفی کہ عرق دران میچکد ببندند و ازین عرق ہر صباح و ہر شام یک دو پیالہ بخورند و جانکی بشان بشرط گرم بنوشند و در سہ قدم باد سوزد کہ حرارت غریزی افزوختہ شود و بکرر گفتہ شد کہ در استعمال عرقہا چند ان دو چیز نسبت بحسب حاجت مراعات می کردن اولی و انسب

وضع ہشتم در استعمال او بطرز معجون و خاکیہ و روی گاہ تنہا مستعمل میشود و گاہی باشتوال ادویہ در علاج امراض دماغی و امراض سینہ و ریہ و علق و مری بکار ترا زجمیع طریقہا است و قدر شربت ہمانکہ در سفوف گذشت و دو لشر اینکہ نمک نیک بکایند و مجاوق از تمیدار نیز در آب میخورند

وضع نہم در بیان استعمال چوبچینی بطریق برسیم و روغن کہ در جراحتہا و تشنگ و زخمہا و اسوسرہ و علاج مفاصل و سائر دردہا کہ از آتشک عارض شدہ باشد نافعست **صفت مرہمی** کہ در جراحتہا خصوص جراحت آتشک کمال تقید دارد و آنکہ در کیسہ کتان کردہ یک شبانہ روز در آب خیسانیدہ بعد ازان بہوا ری ازو سبب بالیدہ انکاہ آب او را گذاشتہ تا از داد نیز خشک شود پس اب بران روی او بگریبد ریختہ ان او را خشک ساختہ بگیرند ازین دو درم و در حقہ را از چوب چینی زدہ کہ نہ بیچند

ونصف جزو از مرداسنگ وحنا و ربع جزو موم سپیده و اسفیداج نقره و تنکار جمیع اجزا را روغن زیتون مرہم سازند مرہمی که منافع او زیاده از اول است توتیا و مرداسنگ سفیداب قلعی ہریک بست منقال چوبچینی و موم ہریک پنجمنقال روغن بادام بست منقال بدستور معمول مرہم سازند مرہمی که رخم جراحت آتشک از بیرون دو ما غیر است مرداسنگ شنگرف ہریک دو منقال کات هندی چوبچینی ہریک چار منقال موم کافوری پنجمنقال اگر رو باشد بست منقال بدستور معمول مرہم سازند و اگر نصف کات سوخته داخل سازند بہتر خواهد بود مرہمی که در کیلی نفعها است مرداسنگ توتیا صابون رقی تراشیده ہریک پنجمنقال زردرت حنا از زنگار زشق کنده ہریک دو منقال زفت بست منقال چوبچینی ده منقال صمغ اول در سرکه حل نمایند و توتیا را سرکه بسایند و سایر اجزا را نیز نرم صلایه کرده با موم زرد و روغن زیتون و روغن بادام تلخ و روغن گلسرخ ہریک بست منقال مرہم نموده کهنه درست روز یکبار بحمام رفته سر را بشویند و ازین مرہم بمالند و اگر بیخ چینی را به تنهائی نرم ساخته و داخل زفت نموده بر سر کچل بمالند سود دارد و در جراحت آتشک اگر قدری داخل مرہم کافوری یا باسلیقون یا رسل نمایند نفع دهد روغنی که در اوجاع مفاصل و درد ہاکه از آتشک حادث شود بغایت نافع است سورنجان مقشر سداب ہریک پنجمنقال قصب الذریره سنبل الطیب وج هندی نانخواه طویل مرزنجوش ہریک سه منقال عاقرقرحا دو منقال قسط تلخ شش منقال چوبچینی بست منقال مجموع را نیم کوفته سوای چینی که تراشیده نمایند یک شبانه روز با آب مثانه آب خیسانیده و آنگاه با روغن زیتون و روغن گلسرخ ہریک چهل منقال روغن بابونه روغن زنبق روغن شبت ہریک پانزده منقال در دیگ نموده با آتش ملایم طبخ نموده تا آب آنها سوخته شود و آب برود آنگاه صاف نموده روغن بردارند و ثفل را با همین قدر آب بجوشانند و روغن دیگر دفعه دیگر جوشانند تا آب برود و روغن بماند پس روغن صاف کرده داخل روغن اول نموده بعد از آن در وقت حاجت بمالند و بعضی اوقات اگر در هر ده منقال روغن یکمنقال موم میای حل سازند نافع خواهد بود و در اوجاع و امراض بارده و رعشه و لقوه و فالج اگر در هر ده منقال روغن از جند بیدستر و فرفیون ہریک نیم منقال نرم ساخته اضافه نمایند بغایت نافع آید و گاهی سیزده منقال چوب چینی را تراشیده بدستور عرق با سه من تبریز آب جوشانیده تا ربع آن که سه چهار یک تبریز باشد بماند با روغن گلسرخ یا زیت یا روغن بابونه ہر سه بقدر سی منقال جوشانند

تا آب برود و روغن بماند و در اوجاع مفاصل و درد کمر و اوجاع که از آتشک عارض شده استعمال نموده
بنهایت نافع بود و در اوجاع مفاصل گرم برگ حنا ده مثقال حلیمه یک شب در آب خیسانیده صبح جوشانیده
صاف نموده با روغن تنها اضافه آب چینی نموده جوشانیده تا روغن بماند و حین استعمال در هر پنج مثقال
و سعد کوفی مقرر و صفحه [illegible] یکی هر یک یک مثقال نرم ساخته اضافه کرده بغایت موثر یافته و بعضی اوقات
آب سداب یا کرفس با هردو اضافه آب چینی در روغنها نموده و چندان جوشانیده که روغن بماند و در اوجاع مفاصل
و اوجاع بارده استعمال نموده بغایت نافع آمده **فائده در بیان منافع چوب چینی بطریق اهل هند**
واضح باد که گفته شد که این دوا در کتب قدیم اهل یونان ضبط نشده لیکن در کتب بسیار قدیم اهل هند مضبوط
است لهذا خواص آن از بهاوپرکاش که کتاب قدیم طبیبان هند است و [illegible] که طب مشهور ایشان است
و در وی نیز از بهاوپرکاش روایت آورده مرقوم شده و در اصطلاح ایشان نام این دوا در بیان انتر ایچ است
و معنی آن قسمی است از بیخ که از ملک دیگر می آید و بیخ در زبان ایشان وچ را گویند بالجمله می نویسد
که بیخی است گلابی رنگ گرم اول خشک جهت وجع مفاصل از هر قسم که باشد و جهت باد که در میان استخوان
و غضاریف باشد و برای هشتاد مرض بادی و سیاهی بدن و لاغری و آتشک و جریان و جمیع قروح و حکه جسم
و جلد و زوال فساد خون و صفرا و بلغم و هر مرض که بسبب جماع بسیار پیدا شده باشد نافع است و طبع او [illegible]
وارد و بحال سفوف او و چون به سبیل سفوف خورند خوراک او نهایت یک تولہ است و طریق آنکه بر روغن
گاو چرب کرده بخورند **فائده در بیان عشبه** دوا و مخفف عشبه انار است شبیه اندلسی و در برا
طبیبان ریاسمین سپید گویند و او غیر یاسمین بستانی است که چنبلی نامند و از آنکه نخستین اطلاع بر منافع
این دوا اهل مغرب را شده و از آنجا باماکن دیگر شهرت یافته در اعشبه مغربیه گویند بالجمله نباتیست شبیه
بلبلاب و در هم پیچیده و گل او بسیار خوشبو و قسمی را برشاخها او خار شبیه بخار گلسرخ و گلش از یاسمین بستانی
بعضی چنبلی بسیار کوچکتر و تخمش سیاه و با ریک و بیخش شبیه بقوت بیخ او تا سه سال باقیست در چهارم گرم و خشک و
سایر اجزا او در سوم گرم و گل او ملطف کذا فی التحفه و نزد بعضی گرم و خشک است در دوم و بوئیدن گل او جهت صداع
و شقیقه و روغن او جهت حلل باردہ و در یبوست و سال [illegible] و معالج [illegible] نافع و جهت تحلیل آن قوی تر است لهذا در این اشتہ
اقسام بطریق مخصوص متعارف شده یاسمین برای این با و نیز [illegible] از دارو اما آن مرتبه نیست و [illegible] است

و در اکثر امراض که چوب چینی نافع است عشبه نیز نفع دارد و اکثر در علل المزاجیه حاره که چوب چینی مفید است درین دوا
مضر و در بعضی از جمیع فواید او بیشتر از چوب چینی است آن شامل اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و ضعف معده و طحال
و دفع رطوبات و استسقاء لحمی و در عشبه هست هرچند از ماده بارد باشد و جهت انشاف بواسیر ریحی که بغلبه رطوبت باشد
سودمند است بالجمله عشبه چون گرم و خشک است در امراض بلغمی بنابر مضاد بودن بهبود کیفیت علاج تام کرده
اما در سوداء اگرچه چندان منفعت ندارد ولیکن باعتبار آنکه از یبوست حرارت ذاتی تحلیل رطوبات
فضلیه و ترقیق اخلاط غلیظه میکند و بدین سبب بالعرض تقویت حرارت غریزی و قوای طبیعی میکند
و تحلیل رطوبات صالحه کثیر که لازمه این امر است پس شاید علل سوداویه نیز سودمند باشد اما بامزجه حاره ضعیفه و دموی
و صفراوی ضرر دارد و زیرا که موجب حدت صفرا و غلبه حرارت خون و احتراق او میگردد مگر آنکه تعدیل دیگر
بر قرار سرد نمایند که در بعضی وقت به امزجه صفراوی نیز نافع آید اما دستور فصد و تنقیه و منع استعمال بضرورت
و احتمال از بسیاری بیان طریقی است که در چوب چینی ضبط یافته و قانون استعمال این دوا سه طریق ذکر کنیم

طریق اول بعنوان قهوه که در بلاد اکثر مردم مشهور است و آن برین نهج است **یکی** که عشبه
خوب بهفت مثقال که یک خوراک متعارف است بگیرند و بقدر جو ریزه کرده یک شب با گلاب عرق بید مشک و آب
که هر دو چندین تیز نباشد بخیسانند و صبح در دیگ سنگی کرده با آتش ملایم جوش دهند تا نصف رسد پس صاف نموده
و شربت با گدازند و در عرض نه روز با نبات شیرین ساخته گرم میآشامند و بعضی تا دوازده روز فرموده اند
و هرگاه هوا گرم باشد و در نصف طبع لو تا این استعمال فساد را بود و بنا بر آن شده که هر روز هفت مثقال از
قند چینی ریزه کرده با گلاب و بید مشک و تنها هر یک نیم مثقال باشد یک شب بخیسانند و بطریق چوب چینی بجوشانند
تا آنکه بثلث رسد پس صاف نموده سه حصه کرده صبح و ظهر و شام با شکر نبات گرم کرده بنوشند تا دوازده
روز همین نهج بیاشامند و بعضی زیاده برین هم تجویز کرده اند و بعضی هفت مثقال مقدار سه روزه را یکجا جوشانیده
سه حصه کرده سه روز می نوشند و صاحب تحفه گفته که حقیر را معلوم است که این نیز مثل چوب چینی شاف و مجرب است گرد
روا که سه روز جوشانیده باشند بهتر میدانند و موافق قواعد کلیه حکماء سلف است و اگر بر عشبه
و شربت به بیمار احتیاط از امراض نفسانی و حرکات شاقه متعبه و حمام و جماع واجب است مثل چوب چینی
است مگر در رنگ که اندر عشبه تجویز نموده اند و در مرض بخار از دیگ گرفتن تمام بدن یا بعضو وقت

به سفوف چوب چینی نافع و اسهل قبل از شروع منقیه بعد فراغ تا چهل روز بخورند و این دوا نیز در حب سازند و هم
الکوهت به یک مثقال و نیم چهار [illegible] یک مثقال دارچینی نیم مثقال همین شاه آب بکر شانند تا ربع بماند صاف نموده
بعد انجه از غذا از معده بقدر رود قیحان تکرم گاهی با نبات و گاهی بی نبات خورده شده و در طریق استعمال
چوب چینی ... بیاشامند و قدما حکما بشرب مقوی است **سیوم** مکیّر میر محمد باشم مرحوم نوشته و منقول است
وی گفته که آنچه از روی قیاس و تجربه بر فقیر ظاهر شده خوبست که در چوب چینی ذکر یافته که دستور کلی ننهاده وملکه در هر یک
از غذا و خوراک و مقدار شربت هر روز تا چهل روز قدر چوب چینی که مثقال اول بر جهه در امراض است در عشبه نیز
همین ترتیب نیابند زیرا که اگر مزاج قوی و مرض صعب باشد زیاده کنند و روز تا آن حد رود و گاه باشد که بیشتر از بیست روز نیز
و چهل روز حاجت شود و از پنج شش مثقال شروع نموده به تدریج ده مثقال ختم نمایند و اگر مزاج ضعیف باشد
از دو سه مثقال شروع نمایند و از چهار پنج مثقال تجاوز نفرمایند و گاه از هفت هشت روز بیشتر بر تجاوز نباشد
و گاهی زیاده و نه و دوازده روز احتیاج نشود و هر روز قدر قلیل به تدریج اضافه باید کرد و در مزاج محرور
به سفوف چوب چینی احتیاط باید نمود و هر گاه حرارت غالب باشد در دادن این دوا ضرورت افتد با عرق شاهتره
و ابریشم و هر گاه حرارت بسیار نباشد با عرق شاهتره گرم توان ممزوج کرد و در جهه از جهه سوداویه عرق گاوزبان
علاوه بر آنچه به عرق شاهتره نیکوتر است مدت خوردن بعد از فراغ تا دو در بعضی ملک بیشتر که در حساب
از آنچه در چوب چینی ذکر شده غیر از نمک تنها نیز پرهیز لازم است لیکن بعضی از جهه گرم گاه باشد که جهه حفظ قوت
و اصلاح حال بعضی از غذا و ترشیها به قول ... شود چنانچه در چوب چینی نیز گفته شد و در صورت شرب طبیخ او
اگر آب سرد ننوشند بهتر است و اگر تقلیل کافی نباشد هر گاه آب عشبه جهه شرب دادن نیم بجوش آید به ثلث بجوشند
تفل آن را جوشانیده بکار برند و عرق شیر ... نیز گفته اند که بسیار مروق نوشند و اگر با گلاب ممزوج کرده بنوشند
روا است **طریق دوم در بیان استعمال این دوا به طریق سفوف و معجون** و در صورت
احتیاج به پرهیز بسیار نیست و در بعضی از تجربه علل نافع بر آمده که چنانچه در باب سفوف چینی گفته شد بیان استعمال هر گاه
بقدر چوب چینی عشبه بکوبند با همان ادویه و اوزان مقرر ترکیب نمایند و بدان نهج میل نمایند همان منافع به ظهور
آید بعضی اوقات هر روز یک مثقال و نیم عشبه کوفته بیخته با یکچند از نبات تا بیست روز یا بیشتر با کمتر حسب
حاجت بالضرورت با ... گلاب داده اند و از ترشیها و نفخ پرهیز است و فراکه ...

تر و آب سرد در اثنای خوردن و بعد فراغ تا دوازده روز ملاحظه فرموده و اثر تمام بخشیده و گاهی مقدار از
عشبه با صنف او نبات کوفته بیخته در سه روز اول هر روز یکنیم مثقال و در مزاج ضعیف دو مثقال و در متوسط
دو دو مثقال و نیم و در قوی به در سه روز دیگر دو مثقال و نیم یا سه مثقال یا سه مثقال و نیم و سه روز دیگر سه مثقال
یا سه مثقال و نیم یا چهار مثقال با گلاب تا دوازده روز داده اند با پرهیز و نفع تمام داده اما معجون عشبه
که در امراض بلغمیه و دردها و ضعف معده و هاضمه و قلت اشتها که بسبب رطوبت باشد مجرب دانسته اند و هیئت
ترکیبش دارچینی هر یک پنج مثقال زنجبیل و قرنفل و سنبل و قاقله کبار و زعفران هر یک سه مثقال عشبه پنجاه مثقال
کوفته بیخته با عسل مقوم که دویست مثقال باشد معجون کنند و صبح و شام با گلاب تناول نمایند قدر شربت
بحسب ضعف و قوت مزاج از دو مثقال است تا چهار مثقال و طبیب دانا موافق حال هر گونه که مناسب داند
ترکیب دهد مختار است **فائده** در بیان معرفت فاد زهر و دانستن فوائد و طریق امتحان و روش تناول آن
و این فائده چهار امر را ذکر کنیم **امر اول** در معنی لفظ فاد زهر و معرفت آن بدانکه اطبا اطلاق میکنند
فاد زهر را بر هر دوا و غذا که بخاصیت که معاونت کند طبیعت را از مضرت سموم و مقاومت کند با هر چه مخالف
مزاج انسان است خواه سم حار باشد خواه بارد و این تاثیر بالخاصیت از قدرت کامله و حکمت بالغه حکیم علی الاطلاق
است جل جلاله بدانکه اگر چه اقسام فاد زهر را بسیار است لیکن مشهورترین و نافعترین انواع وی نزد اکثر حجر التیس
است و در اصطلاح اکثر اطبا اطلاق لفظ فاد زهر بر حجر التیس میکنند کما فی المصری و در بحر الجواهر گفته نقلا عن
المنهاج که لفظ فاد زهر اگر چه عام است برای هر دوا که دافع ضرر سم لیکن بخصوص میسازند و بر اکثر بالحجر الحیه
راند اختیار است بر پسی گفته فاد زهر گویند هر دوا که حافظ روح بود و دفع ضرر سم کند بخاصیت لیکن مخصوص
است اسم حجر التیس و حجر الحیه است و صاحب تحفه المؤمنین گفته که مراد از مطلق وی یا فاد زهر معدنی است
و مولف اختیار است منحصر در حجر التیس و حجر الحیه دانسته و خلاف جمهور است انتهی بالجمله دعوی صاحب
تحفه نیز دلیلی ندارد و حق آنست که لفظ فاد زهر در کلام متقدمین من حیث الخصوصیت مختلف الاستعمال
آمده چنانچه استفسار نموده شد در یافته که بعد تریاق فاروق معجونهای مرکبه و معجون مفرده در دفع ضرر سموم داده
تسمیه چون حجر التیس نیست و بهترین انواع وی آنست که حدود فارس در کوهستان ولایت شبانکاره که متصل
بملک شیراز است آید و وجه تسمیه پاد زهر آنکه اندر کوهستان فارس جنانیش تریاقی بسیار است

معجون عشبه
زعفران ... عسل ... گلاب ...

و جرای خبیس کاین حجر از وی می برآید بیشتر از گیاه مخلصه بیست که در این زمین فراوان است و حجر البقر بصورت
سنگی است بیکلی شکل و املس که در شیردان و روده بز کوهی یافته میشود و مثل الماس و بسیار سخت است که گون او در غیب
باد مهره یا در عمق وی است و اکثر او طولانی شکل بلوط میباشد و در جوفش حب مخلصه میباشد و آنچه
در او بود در جوف او تخم مخلصه یافته میشود و خاصه این حجر است که چون با سرکه بسایند مایل بسرخی باشد و نوع
هندی او را سیاهی بسیار غالب بر سبزی و در جوف وی پشم و سایه لختناب یافت میگردد و در خواص بسیار ضعیف
از نوع شباهنگاره شیرازی است و بهترین حجر البقر نیست که رنگ او زیتونی باشد و نهایت شفاف و در آن
بود و تو بتو طبقات در هم پیچیده مانند پیاز و چیزکی در میان او نشسته باشد و اگر با شیر بسایند رنگ شیر سبز گردد و اگر
قدری آهک در کف دست بمالند زرد یا سبز شود و در مصر و شام و دیگر ولایات عملی میسازند شفاف و خوش رنگ
و بشکل خوبی که دانایان در شک افتند و فرق میان عملی و غیر عملی نیست که سوزن فولاد در آتش سرخ کنند و در او فرو برند
اگر مصنوع باشد نوک سوزن بآسانی فرو رود و دودی سیاه از او برآید و اگر خالص باشد دود زرد برآید
و نوک سوزن بزحمت فرو رود و سوزن را زرد سازد و میگویند که فادزهر خوب است که اگر در آفتاب
نگهدارند عرق کند اما دیده نشد و صاحب مصری این علامت در حجر التیس نوشته و این بیطار
در بادزهر سد سی و طریق امتحان حجر التیس چنان است که بآب بادیان سوده بر محل لدغ مار و عقرب
طلا کنند اگر هم آن لحظه درد ساکن شود بی شک خوب باشد و صاحب کناش یقراطی در
کناش آورده که زنبور گزیده را دیدم که موضع نیش زنبور ورم کرده بود و از درد آرام نبود
قدری از این بآب سوده بر محل نیش طلا کردند درد و ورم دور شد و رنگ بدن بحال اصلی
آمد و هم وی نوشته که شخصی را مار گزیده بود و تریاق فاروق حاضر نبود قیراطی از حجر التیس
در شراب حل کرده و دادند ایمن شد و خلاصی یافت و نوعی است از فادزهر که در جزائر
بحر هند و چین یافت میشود و از روده میمون بر می آورند و رنگ او زردی مایل است و بشکل بیکلی و بیدار و
برابر باقلی و پادشاهان چین و ماچین بقیمت تمام خریده در خزینه خود نگاه میدارند و باعتقاد ایشان
خاصیت حجر مذکور زیاده بر خاصیت فادزهر فارسی است و نوعی است از فادزهر هندی که از شکم حیوانات
جنگلی سیمی بر آرند و این نوع در منافع قریب بحجر التیس است و او را از

حجر التیس فرق نموده کرده با امتحان که ذکر شد در صفت انواع فادزهر کانی و گاه دیگر که مسمی است بحجر الایل
و این نیز قریب باثر حجر التیس است و این چنین گویند که حیوانی بهترین فادزهر است و از آن جمیع انواع خرچنگ است بانی که صفت
و چون شسته رود زهر را زهر هم در رنگ از آن نمی‌شود هیچ یکی در تحت حیوۃ اثر کنند و سایر افعال مثل فادزهر معدنیست
و نوعی دیگر از فادزهر کانی آنرا حجر الحیه گویند و بپارسی مهره مار نامند و دو گونه میباشد قسمی
حیوانیست و از مار بهم میرسد بقدر نصف فندق و مائل بدرازی و برنگ خاکستری و بعضی در صلب و بعضی مخطط است
و بعضی سفید و بعضی سیاه میباشد و قسمی معدنیست باد مهره نامند و اعتقاد قومی آنکه
از معدن زهر بهم میرسد و جمعی بر آنند که زهر جدا است و از بهترین دوی است که چون بر محل لدغ مار گزند برو نیع
بچسبد و بعد و چون در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب تمامی سم کرده باشد دیگر نچسبد و در حین جذب
سم لون وی متغیر گردد و بعد از آن که در شیر اندازند بحال آید و از جهت گزیدن عقرب و هوام دیگر ضعیف
الفعل است لیکن جهت رفع سنگ مثانه بغایت تعداد و معتقد شرعشق تا سیاه لطر و نقلیس مخطط و جهت صداع
و الم غیر حس مفید و در صفت هندوال که از جنس های ولایت کورکنده و رنگ ناشاند از زرد و گاه رنگ ما در جنس خطی
بر شکل مدور و بوزن نیم مثقال تا پانزده مثقال دیده شده و بسیار فراوان و کم قیمت و کم اعتبار
است و نزد ایشان در خانه ترجیبی یا کو حیله بر می آید و از جمله ملک خاصی مشهور است فادزهر معدنی را که آنان
رواج و تعارف دارند و قسما هیا شود و در آخر این نامه علیحده ذکر کنیم ایجا رد و هم در بیان نفرود خاصیت
حجر التیس و گفته شد که در معالجه او و سیاه و زهر یا گوی چون که شرح شد و اسم هیچ چیز به حجر التیس فارسی
نمیرسد و مقوی حرارت غریزی و حافظ قوی و مقوی و مطرب ازرق غم است و دیگر از خواص او آنکه اگر حجر التیس
از موده را بر محل لدغ مار گزنده بر او بچسبد تا تمام زهر را نکشد جدا نگردد و اگر کسی را زهر داده باشند
در زبان خطره او را در دهان گیرد نفع تمام بخشد و اگر چند عدد فادزهر آزموده در کاسه چینی گذارند و بالای
وی شیر بدوشند و ساعتی توقف کنند که قوت و کیفیت آن در شیر آید پس شیر را بمسموم بنوشانند شیر از آن
کرده از ضرر سم ایمن شود و اگر کسی بسیاری غم و کثرت ضعیف شده باشد بسیار نافع آید و اگر در اول تحویل
آفتاب ببرج حمل مقدار چهار قیراط از وی سوده با گلاب بیاشامند هیچ گونه فرق و قدرت بجز و مشاهده کنند
و اگر در سن کهولت هر سال در اول فصل بهار یا اول خریف بشرب فادزهر مذکور عادت کنند

ز منسوبات محترز باشند تمام توز بقوت ونشاط و فرحت بگذرانند حکیم عماد الدین محمود ار رسالۂ افیون
ل کرده که اکثر مردم را که بواسطۂ ضعف پیری ومحافظت حرارت خود را دیدم گویا گوشت ز فی
مان عود کرده و مرغ و فربه و باطراوت شده اند و اکثر علل مزمنه عسرالبرء زوال گرفته و مر شده
التیس در آخر دوم گرم و در اول سیوم خشک است و بعضی در محرور المزاج بثاجت مصدع محرق
موزث التهاب ودر استعمال مودی و مسلّل اورام بارده و با آب کشنیز جهت حاره نافع و طلا او
با گلاب جهت طاعون و ثتور و بر اسیر و با شراب به تنهائی جهت گزیدن هوام مفید و با آب ریحان
جهت گزیدن زنبور مجرب قدر شربتش از یک قیراط تا دوازده قیراط است کذا فی التحفه **ایکار سیوم**
و کیفیت تناول حجر التیس و شرائط آن بدانند که التزام هفت شروط بر خورنده این دوای جلیل
القدر کثیر النفع عزیز الوجود لازم است **اول** آنکه سن کهولت یا شیخوخت برد **دوم** آنکه حرارت
در مزاج غالب نباشد **سیوم** آنکه تناول وی در گرما گرم و در سرما سرد نبود **چهارم** آنکه قبل از
شروع وی تنقیه بدن از اخلاط فاسده لازم دانند **پنجم** آنکه از حموضات و تنبیات و بقول و اطعمه
غلیظه و جماع و مفسدات معده و حرکات عنیفه و اعراض نفسانیه پرهیز واجبی باشد و اقل ایام پرهیزش
از شروع ده روز است و بعد از فراغ هشت روز **ششم** آنکه در روز تناول وی پیرا
لباس نرم و نازک دیبا کرده در زمین معطر و از نره خوشوقت باشند و باید یاران خوش کلام و حریفان نیک
ز جام و بساتین و سیاحت دلگشا و استماع غنا و فرحت افزا بگذرانند و اطعمۂ لطیفه میل نمایند و الا در حال
معذر لعکان در آسایش گرفته **هفتم** آنکه اول مرتبه و سال اول که اراده خوردن وی کنند زیاده از چهار قیراط
زیاده نخورند پس در سال دوم و سیوم مقدار افزایند و الا فلا **طریق خوردن حجر التیس چنانست**
که بعد از تنقیه و اعمال مذکوره مقدار چهار قیراط از وی بر سنگ سماق نرم بسایند چندانکه اجزاء خشن در وی نماند
پس از روی سنگ بر داشته در پیالۂ چینی کنند و گلاب آب تریزند و قلمی در دهان گرفته فرو کشند چنانکه میزان نیز د
و مقوی از جنات و گلاب بعقب آن بیاشامند و بر بالای فرش نرم لذین پهلو با آن پهلو گردند و خواب
را برونده و قریب دو ساعت بعد از آن غسل کنند و بعضی مردم معتقد آن هستند که قیراط کشنیز در
همراه دو قیراط همین دستور بسایند و در گلاب آمیخته خواهید که در حسن سعی ریزند

بنوعیکه بما بهار رسید یا حب نموده فرو برند طریقی کمال الدین محمود در رساله از رسائل مولف خود میگوید که چون
حکما را تقدم در خوردن حجر البتیس اشاره کامل نفرموده اند و من کسی از خود در خوردن آن اجتهادی کرده اند اکثری
بر انسب متنفر گشته بنابران این ترکیب خاطر خواه فقیر شده و هر که از این ترکیب داده نفع تمام یافته و جلا جزری برقع ...
و آن اینست حجر البتیس از مرد و بشش قیراط مروارید ناسفته یاقوت رمانی لعل بدخشانی حجر یشب هر یک سه قیراط ...
جدا جدا بر سنگ سماق نرم بسایند و در سحق مبالغه کنند که اجزاء آن در زیر دندان محسوس نشود و بعده مومیائی کانی و عنبر اشهب و زعفران
و ورق طلا هر یک دو قیراط مشک خالص یک قیراط مجموع را نرم کوفته با شیره نبات سبز تور یا مربای آمله با هم سرشته تا ...
شود و پس حبها بسته تخشیر کنند و شش روز متوالی هر روز یک تخشیر فرو برند و پیاله گلاب شیر گرم عقب آن بیاشامند ...
پس شربتی از نبات و گلاب میل نمایند و با سائش باشند تا که اشتهاء صادق بهم رسد بعد طعامهای لطیف بکار برند طریق
دیگر فادزهر معدنی از مرد ... یاقوت لعل مروارید فیروزه یشب نیشابوری هر یک نیم درم مشک خالص ورق طلا و ورق نقره زعفران ...
زمرد مومیائی کانی هر یک دو دانگ اجزاء فرداً فرداً چنانچه بسایند و تخم ... هر یک وزن کرده دو درم ...
با شیره نبات مقوم سرشته و حبها بسته هر یک مقدار نخودی جمله را تخشیر کنند و ... روز هر روز یک تخشیر با گلاب شیر ...
و ... مذکور در ... تا مقصود حاصل آید و سی و پنج ضلع ... بهتر است ...
در میان دستور چنین نوشته حجر البتیس یک دانگ مروارید طباشیر هر یک نیم مثقال عود قماری دو دانگ صندل
سرخ و سفید هر یک چهار دانگ مصطکی یک دانگ عنبر اشهب مشک هر یک دانگ ورق ده عدد ورق نقره بیست عدد
با شیره نبات مقوم سرشته حبها ساخته سه حصه کرده سه روز بخورند و قدری شربت نبات و بید مشک ...
و باید که سال اول مقدار فادزهر زیاده از یک دانگ نباشد و هر سال قدری اضافه نمایند تا مقدار نیم مثقال تا یک مثقال ...
برسد و تا دو مثقال نیز جایز داشته اند و هر سال بقدر نیم دانگ و در رطوبت المزاج یک دانگ زیاده کنند قبل از
سن چهل سالگی اصلا استعمال ننمایند بلکه قبل از پنجاه و پنج و شصت سالگی نیز و بعد از ... بر ... آنچه مذکور شد
واجب دانسته و همه شرایط همانست که بالا گذشت و بعضی گفته که متقدمین ... فادزهر
را با معاجین مناسبه ترکیب کرده گاهی بقدر حاجت تناول نمایند و بیشتر به مقدار
کثیر را در دفعه واحده باعث احتراق مفرط اخلاط دانسته اند **ماهیت چهارم در فادزهر معدنی**
و آنرا بعربی **حجر السم** نامند و صاحب تحفة المؤمنین در حیوانات خود گفته فادزهر مطلق ...

بزبان ترکی آنرا فادزهر حیوانی گویند و در ایمیا اول این فائده بیان اختلافات ...
بمیند و زمنی کرم که معدنی ازیرا ارسطو وغیره تقاضی شده داخل حیث پنج قسم میباشند سفید زرد سبز اغبر
منقط درازی در طب ملوکی بیان کرده که این زردی سقیبه برنگ وسمه مشاهده نموده و در دفع ضرر مشک تجربه کرده
و درین بنده بگوید که زرد مائل بسبزی سقیفه نیست و در تحت مسطور است که معدن او کرانیا وکوه زرند است و قسمی بغایت
سبز نیم رنگ و زرد مائل بسفیدی مائل بسبز خرم و حنبری باو هست که در آتش مسوزد و آنرا محافظ الشیطان نامند و بعضی سبز تیره
و زرد مائل بسیاهی نیز مشاهده کرده اند و گویند امتحان او نیست که زرچوبه را بر روی سنگ بسایند رشیده باد زهر را اگر رنگ
زرچوبه سرخ شود خوب است والا فلا و گویند علامت خوبی او است که در آفتاب گرم عرق کند و چون سائیده محلل السموم نفع تامی
آن بیاشند سم را بطریق ترشح دفع نماید و چون قدر روحی با بسایند در گلو و افعی دهان کنند بکشد و با حیوان مشتی از انتال
آن داده باشند فادزهر بهر بند هرگاه از آن سم خلاص یابد خوب است حقیر این تجربها بتجربه رسیدانده در حرارت معتدل
و در آخر دوم خشک باده از ده جزو آن بمقدار معتاد محمل سموم حیوانی و نباتی و معدنی و مداومت آن هر روز قدر قیراطی حافظ
صحت و مانع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و هوا ... هر نگاه داشتن در دهن خود مانع تاثیر این سموم و موافق جمیع امزجه
و مقوی دل و اعضای رئیسه حافظ حرارت و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و زائل کننده سمیت آن و مبهی و مقوی
اعصاب و قوی مفاصل و محلل درد و رد اورام بارده و حاره و جهت خفقان بغایت مجرب و قدر شربتش در رفع
سموم از نیم تا دو دانگ و در سایر خواص یک قیراط تا یکدانگ است و گویند آشامیدن نیم دانگ آن از روی
کراهت تا شش آفتاب بسر بسد جهت ازاله خفقان فی الفور مجرب است اما فادزهری که از روی معده آفتاب ظاهر شود دیگر بطول تعبیر
ما در هست و تصدیق صادق القول در این در پیش نقل کرده که با محزونیان مراقی از مدت دراز حشم و سالها گذشته بود
انتفاع نمیشد و خصها ز بسیلها آورده و دام مجبن بکرات نوشیده و شده بالاخره عزیزی علاج کرده که من نیز
حال داشتم از شرب باد زهر معدنی در آن کیفیت اثر نفع بظهور رسید که در یک اربعین زوال تمام گرفت من نیز عمل
آورده ام و در شبانروزی ترتیب یکدرم بخورده و بمقادیر فی الرابع اثر کلی پدید آمد و مرض زائل شد با ذن الله تعالی و این
در پیش مجرد و بکتر علاج ضرب سرب و عملکرده نافع یافته و در علاج مرض لقوه تقشیه کامل اثر کلی دارد و هم با مرض سل انتفاع دارد و بمعالجه

سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

برای بهرهٔ کلامی شائقین این علم و کاملین این فن اظهر من الشمس و ابین من الامس
باد که درین زمان فیض ترامان لتفضل خالق آسمان و زمین و قرآن
خدای جهان آفرین نسخهٔ قرابادین قادری من تالیف
شاه محمد اکبر عرف محمد ارزانی تحریر بتاریخ بیست چهارم
ماه جولائی ۱۸۷۴ عیسوی مطابق بیست و نهم
شهر محرم الحرام ۱۲۹۱ هجری در مطبع هندو پریس
باهتمام بنده پیارے لعل واقف دهلی حسب
فرمایش میان عبد الغفور پیرایهٔ اتمام
و زیور مطبوع پوشید کاتب الحروف
فقیر حقیر پر تقصیر بنده مستهام
دولت رام فقط

تم تم
تم